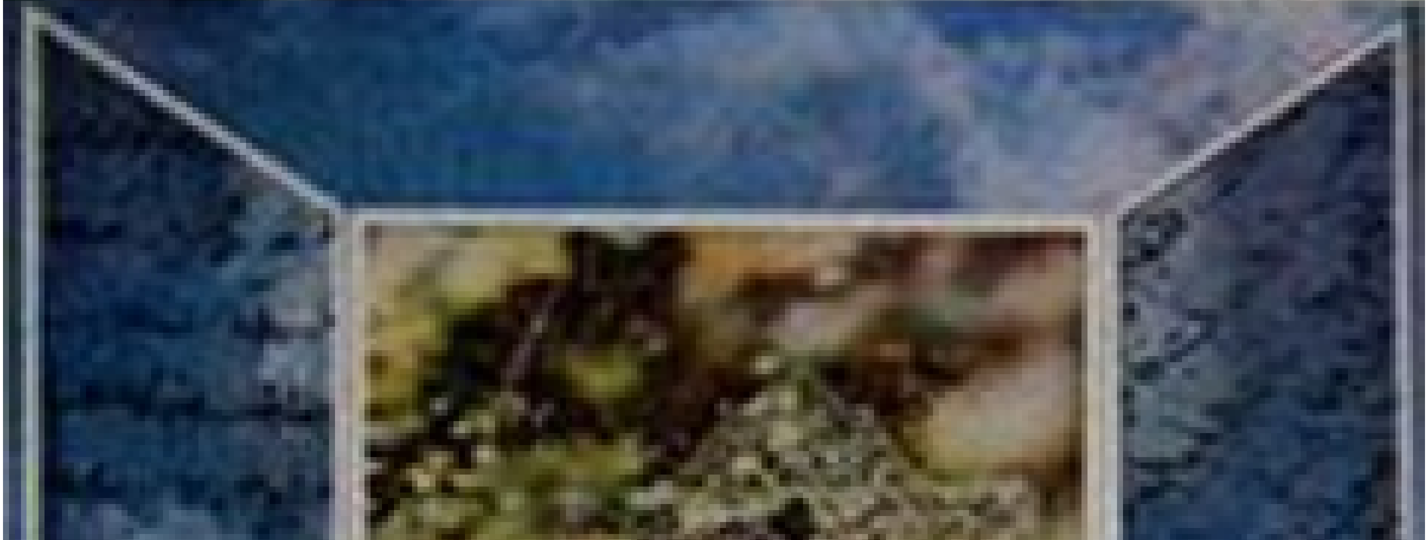


افضل التواریخ

غلامحسین افضل الملک

به کوشش

منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان

بسم الله الرحمن الرحیم

افضل التواریخ

نویسنده:

غلامحسین افضل الملک

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ۵

افضل التواریخ ۷

مشخصات کتاب ۷

معارفه ۷

فهرست مندرجات ۷

سر سخن ۸

اشاره ۸

افضل الملک، میرزا غلامحسین خان ۸

افضل التواریخ ۱۰

شیوه ی تاریخنگاری و گزینه ای از انگارگان نگارنده ۱۳

کلام آخر ۲۷

جلد اول جلوس مظفر ۲۹

اشاره ۲۹

[خطبه مولف] ۲۹

عنوان مقدس در ذکر اسم مبارک و نسب اعلی ۳۸

ولادت همایونی ۳۹

جلوس میمنت مأنوس همایون در دار السلطنه ی تبریز ۴۰

در تشریف فرمایی موکب همایونی از تبریز به دار الخلافه ی تهران ۵۱

نزول اجلال به تهران و مجلس سلام خاص ۵۳

جلوس عام ۶۲

جلد دوم وقایع سال ۱۳۱۴ هجری قمری ۶۵

اشاره ۶۵

باب اول وقایع سال ۱۳۱۴ هجری قمری شرح سلطنت بندگان اعلیحضرت قدرقدرت، مظفر الدین شاه قاجار، خلد اللّه ملکه ۶۹

اشاره ۶۹

سواد دستخط مخصوص که به خط مبارک عز ترقیم یافته است ۷۸

ذکر قتل میرزا رضای کرمانی سوء القضای شاهنشاه ۷۹

ذکر تجهیز و تشییع جنازه ی شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، از تهران به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم ۱۴۴

باب دوم در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاصی که در این سال هزار و سیصد و چهارده، به وزارت و پیشکاری ایالات، یا حکومت ولایات، یا مباشری ادارات و بیوتات دولتی نائل شده اند. ۱۶۲

باب سوم ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و چهارده به لقب دولتی نائل شده اند، یا امتیازات دولتی را، از قبیل تمثال مبارک و سایر نشان های معظمه، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرفراز گشته اند. ۱۸۹

باب چهارم در ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران در این سنه ی هزار و سیصد و چهارده وفات کرده اند ۲۱۰

اشاره ۲۱۰

وفات شاهزاده عباس میرزا ملک آرا، عم اکرم سلطنت عظما بن شاهنشاه غازی محمد شاه، طاب ثراه، که در دوره ی پدر تاجدار خود ملقب به نایب- السلطنه بود و در دوره ی سلطنت برادر تاجدار خود، شاهنشاه شهید سعید، ناصر الدین شاه، از لقب نیابت سلطنت خلع شده، به لقب مل

جلد سوم وقایع سال ۱۳۱۵ هجری قمری ۲۵۹

اشاره ۲۵۹

باب اول وقایع سال هزار و سیصد و پانزده هجری، در شرح تاجداری و مملکت داری این پادشاه عادل باذل، بندگان اعلیحضرت قدرقدرت، مظفر الدین شاه قاجار، طول اللّه عمره و رفع اللّه قدره، به ایران ۲۶۱

باب دوم [در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاص] ۳۵۰

باب سوم [اشخاصی که در این سنه به لقب دولتی نائل شده اند] ۳۶۵

باب چهارم [اشخاصی که در این سنه وفات کرده اند] ۳۸۶

اشاره ۳۸۶

آسیا ۴۰۶

اروپا ----- ۴۰۶
اروپا ----- ۴۰۶
افریقا ----- ۴۰۶
افریقا ----- ۴۰۶
ینگی دنیای شمالی آمریکا ----- ۴۰۶
ینگی دنیای شمالی آمریکا ----- ۴۰۷
ینگی دنیای جنوبی آمریکا ----- ۴۰۷
ینگی دنیای جنوبی آمریکا ----- ۴۰۷
اقیانوسی ----- ۴۰۷
اقیانوسی ----- ۴۰۷
جلد چهارم وقایع سال ۱۳۱۶ هجری قمری ----- ۴۰۸
اشاره ----- ۴۰۸
باب اول ----- ۴۱۱
باب دوم ----- ۴۹۲
باب سوم ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و شانزده، به لقب دولتی نائل شده اند یا امتیازات دولتی را، از قبیل: تمثال مبارک و نشان های معظمه و شمشیر، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرافراز گشته اند. ----- ۶۵۶
باب چهارم ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران، در این سنه ی هزار و سیصد و شانزده رحلت یافته اند ----- ۶۷۴
جلد پنجم وقایع سال ۱۳۱۷ هجری قمری ----- ۶۹۴
اشاره ----- ۶۹۴
[باب اول] وقایع سال هزار و سیصد و هفده هجری، در شرح مملکت داری شاهنشاه باذل عادل، اعلیحضرت قوی شوکت، مظفر الدین شاه قاجار، ادام اللّه شوکته فی اللیل و النهار. ----- ۶۹۴
باب دوم در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاصی است که در این سال هزار و سیصد و هفده، به وزارت و پیشکاری ایالات یا به حکومت ولایات یا به ریاست ادارات و بیوتات دولتی نایل شده اند. ----- ۷۵۰
باب سوم در ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و هفده، به امتیازات دولتی و القاب و انشان های محترمه و گرفتن خلاع فوق العاده نایل شده اند ----- ۷۷۰
باب چهارم در ذکر اشخاص معروف محترمی که در این سنه ی هزار و سیصد و هفده در ایران وفات کرده اند ----- ۷۹۵
فهرست عمومی اعلام ----- ۸۰۳
درباره مرکز ----- ۸۹۰

افضل التواریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : افضل الملک، غلامحسین، ۱۳۰۸ - ۱۲۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : افضل التواریخ/ غلامحسین افضل الملک؛ به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان

مشخصات نشر : تهران.

مشخصات ظاهری : بیست و چهار، ص ۴۷۱

فروست : (نشر تاریخ ایران؛ ۷: مجموعه متون و اسناد تاریخی؛ کتاب ششم)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۴۲۷۸

معارفه

بسم اللّه الرحمن الرحیم

موضوع آثاری که نشر تاریخ ایران منتشر می کند، اختصاص دارد به متون، اسناد، و پژوهش های تاریخی در باب گذشته ی ایران. این آثار تحت عناوین:

مجموعه ی متون و اسناد تاریخی

مجموعه ی پژوهش های تاریخی

ارائه می شوند. ویژگی این آثار، اختصاص آن ها است به زمینه های فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی تاریخ ایران. هدف از نشر این آثار، شناخت کم و کیف گذران مردم است در ایران گذشته، که چسان زیستند، بر چه بودند، و بر ایشان چه رفت.

نشر تاریخ ایران

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۹

فهرست مندرجات

عنوان صفحه

سر سخن یازده

جلد اول (جلوس مظفر) ۱

جلد دوم (وقایع سال ۱۳۱۴ هجری قمری) ۲۳

جلد سوم (وقایع سال ۱۳۱۵ هجری قمری) ۱۳۱

جلد چهارم (وقایع سال ۱۳۱۶ هجری قمری) ۲۲۷

جلد پنجم (وقایع سال ۱۳۱۷ هجری قمری) ۳۷۹

فهرست عمومی اعلام ۴۳۹

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۱

سر سخن

اشاره

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۳

حمد باری جل و عز

سر سخن «افضل التواریخ»، اثر میرزا غلامحسین خان افضل الملک، تاریخ عهد مظفری است، از سنه ی ۱۳۱۳ الی ۱۳۱۷ هجری قمری. تاریخی است «رسمی»، به قلم «مورخی دولتی». مع هذا، نقطه عطفی است در سیر تاریخنگاری سده ی پیشین؛ نمونه ایست از تطور «تاریخنگاری سنتی» در آن سنوات.

درین «سر سخن»، به طرح سه مطلب بسنده خواهد شد: نخست، ترجمانی موجز از احوال افضل الملک؛ دیگر، بیان محتوای تاریخی و سبب نگارش اثر حاضر؛ سر آخر نمودن شیوه ی تاریخنگاری، و اظهار گزینه ای از انگارگان نگارنده؛ بدان سان، و بدان قدر کز خلال افضل التواریخ فراچنگ آید.

افضل الملک، میرزا غلامحسین خان

نامش: غلامحسین؛ پدرش: مهدی خان بن علی خان الشیرازی الزندی؛ مادرش:

بنت آقا سید حسن کاشانی؛ مولدش: تهران؛ ولادتش: صبح بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنه ی یکهزار و دویست و هفتاد و نه هجری قمری؛ لقبش: افضل الملک؛ تخلصش: المعی؛ مشهور به: ادیب کرمانی، و افضل الملک کرمانی؛ منصبش به گاه

تألیف این تاریخ:

مستوفی دیوان.

پس از اتمام تحصیلات، در سلک «نوکر باب» منسلک؛ و «چندی حکومت رادگان و چناران و پنج طایفه ی اکراد نزدیک قوچان و سه طایفه ی رشوانلو، پهلوانلو، و پروانلو، و تحویلداری جنس دیوانی خراسان ۱» یافت. سپس، «حکومت خاف و تربت حیدری و پیشکاری مالیات سبزوار و تصفیه ی مالیات قوچان» ۱ بدو مفوض آمد. سنواتی نیز «ریاست دار الانشاء و دفتر خراسان» ۱ را داشت. مدتی، «پیشکار مالیات قم و ساوه و زرند بود.» ۱ درسنه ی «هزار و سیصد و سی و یک هجری، از طرف دولت، به معاونت

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۴

مازندران» ۱ برقرار گشت؛ و زمانی، «به منادمت رکن الدوله،

محمـد تقی میرزا پسـر محمـد شـاه قاجـار.» سالیـان متمـادی در زمره ی «مترجمین دار الترجمه بوده؛ روزنـامه های عربی که از اسـلامبول و مصر برای ناصر الدین شاه می فرستادند، مشار الیه مطالب سیاسی و پلیتیکی آن ها را ترجمه کرده، کتابچه ساخته، به حضور» می برد. سر آخر، «به رتبه ی استیفـا نائل گردیـده» ۱؛ در سـنه ی یکهزار و سـیصد و چهارده هجری قمری، حسـب الامر مظفر الـدین شاه، و به صـدور دسـتخط سـلطنت و فرمان دولت، به نگارش «تاریخ دولتی» آغاز کرده، «افضل التواریخ» را پرداخت.

نگارنده را جز اثر فوق الذکر، آثاری است دیگر؛ و آن آثار، بدین قرار:

«رکن الاسـفار»؛ «سـحر سامری و سـفرنامه ی ناصری»؛ «سفرنامه ی خراسان و کرمان»؛ «کتابچه ی تفضیل و حالات دار الایمان قم»؛ «سـفرنامه ی قم» یـا «تاریـخ و جغرافیـای قم»؛ «ظفرنامه ی عضـدی»؛ «کراسه ی المعی»؛ «تاریـخ صـدور قاجاریه»؛ «صـدر-التواریـخ»؛ «قرن السـعاده» یا «قرن السـعادتین»؛ «ترجمه ی اعلام الناس بما وقع للبرامکه من بنی عباس»؛ «افضل التفاسـیر»؛ نیز دو مجموعه یادداشت های تاریخی، مشتمل بر یادداشت ها، سوادنامه ها و احکام مختلف.

میرزا غلامحسین خان افضل الملک «۱» در شب بیست و سوم شهر محرم الحرام سنه ی ۱۳۴۸ هجری قمری، در تهران از دار فنا به دار بقا تحویل کرد. رحمت اللّه علیه.

افضل التواریخ

«افضل التواریخ» اشـتمال دارد بر بیان واقعات عهد مظفری، از سنه ی ۱۳۱۳ الی ۱۳۱۷ هجری قمری. نگارنـده این اثر را به پنج «جلـد» منقسم؛ و هریـک از مجلـدات دوم، سوم، چهارم، و پنجم را در چهار «باب» مبوب داشـته است. مبـداء تمهیـد مجلـدات خمسه را از «جلوس مظفر» نهاده؛ نخستین مجلـد را همین نام عنوان بخشـیده. سایر مجلدات را هریک به شـرح وقایع یکساله ی سلطنت و دولت تخصیص داده،

«افضل التواریخ» نامیده است.

افتتاح هر مجلد، به استثنای آخرین آن ها، به ستایش پروردگار است کاغاز هر کار را باید؛ پس آنگه، رشته ی سخن بافته، به اصول مطلب شتابد. محتوای مجلد نخستین:

شرح کیفیت و سبب تألیف اثر، تعیین سنه ی ولادت مظفر الدین شاه، کیفیت جلوس سلطنت، و ذکر وقایع چهل و سه روز بدو جلوس، از یوم شنبه هیجدهم شهر ذی القعده الی سلخ شهر ذی الحجه ی سنه ی ۱۳۱۳ هجری قمری، را شامل است.

سایر مجلدات نیز، چنانکه گفته آمد، در چهار «باب» مبوب اند: باب اول هر مجلد، مختص است به «شرح یکساله ی سلطنت»؛ باب دوم به «ذکر اسامی و تعرفه ی

---

(۱)- افضل الملک، میرزا غلامحسین خان کرمانی. تاریخ و جغرافیای قم. به اهتمام حسین مدرس طباطبایی، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۹۶ هجری قمری، صفحات: ۸ الی ۱۰.

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۵

اشخاصی که در» آن سنه، «به وزارت و پیشکاری ایالات، یا حکومت ولایات، یا مباشری ادارات و بیوتات دولتی نائل شده اند»؛ باب سوم به «ذکر اشخاصی که در» آن سنه «به لقب دولتی نائل شده اند، یا امتیازات دولتی را، از قبیل تمثال مبارک و سایر نشان های معظمه، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرافراز گشته اند»؛ باب چهارم به «ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران»، در آن سنه «وفات کرده اند.»

در ضمن این مجلدات و در طی همین ابواب، گذشته از بیان رویدادهای یکساله ی سلطنت و دولت، گاه به مناسبت موضوع، به درج نوشتارها و رسالاتی مفصل پرداخته است از خود و دیگران. از آن جمله است: درج سرگذشت «عباس میرزا ملک آرا» در ضمن باب چهارم مجلد ثانی؛ درج ترجمه ی «جغرافیای ممالک ربع مسکون دنیا» در انتهای

باب چهارم مجلد ثالث؛ درج جغرافیای ایالات ششگانه ی ایران در باب دوم مجلد رابع؛ درج ترجمه ی «سفرنامه مسیو بابن و هوسه ی فرانسوی» در همان باب از همین مجلد اخیر الذکر؛ درج «شرح حال مرحوم صفی علیشاه» در باب چهارم مجلد رابع؛ نیز درج قسمت هایی از ترجمه ی «اعلام الناس بما وقع للبرامکه من بنی عباس» در تلو هر مجلد، به استثنای مجلد پنجم که در نیمه ی باب چهارم ناتمام مانده است.

نکته ی دیگر آنکه: در حین نگارش تمامی مجلدات، گاه به جغرافیای امکنه پرداخته؛ گاه معانی اصطلاحات دیوانی، ترجمان احوال رجال، و ترتیب دو اثر دولتی را به دست داده؛ گاه نیز به خرده گیری از امور دولت و ارائه ی پیشنهادهای اصلاحی برآمده است.

اما، سبب و کیفیت نگارش اثر را از زبان همو باز نمائیم که گوید: «چون نوبت شهریاری ایران به ... مظفر الدین شاه ... رسید، به یادگار ظهور و جلوس ... این شهریار در کمال عجله شطری از کتاب اعلام الناس را، که در شرح حال و اتفاقات زمان خلفا و دوران است و به زبان عربی تلفیق شده است، ترجمه کرده؛ حکایات خوب و روایات مرغوب آن را، بدون تکلیف انشاءپردازی و تأسف قافیه سازی، به زبان پارسی در آورده، ..

تقدیم داشتم. و چون ترجمه ی آن در جلوس این شهریار ... واقع شد، لهذا این کتاب را جلوس مظفر موسوم ساختم.» در «آخر سنه ی هزار و سیصد و سیزده و ابتدای هزار و سیصد و چهارده هجری، ... در مقدمه ی ترجمه ی این کتاب، بعضی از عطوفت ها و عدالت های این پادشاه ... را نسبت به رعایا نگاشته؛ باقی آثار و ماثر سلطنتی را، یوما فی یوما،

در سنه ی هزار و سیصد و چهارده مدون ساخته، در هر سال کتابی تقدیم داشته، و در تلو آن، ترجمه ی اعلام آن سال را» مندرج ساختم.

چون «تاریخ جلوس مظفر را نگاشته و ضمیمه ی ترجمه ی اعلام الناس نموده، به خاکپای مبارک» تقدیم داشتم، «امر و مقرر شد که همه ساله شرح وقایع سلطنتی و کارهای عمده ی دولتی را بنگارد و کتابی به حضور مبارک تقدیم دارد.» لهذا، «به افتخار این بنده ی نگارنده دستخط مبارک همایونی خطاب به ... آقا میرزا علی اصغر خان صدر اعظم شرف صدور یافت که تعیین لقبی از برای این فدوی کرده، فرمان صادر شود؛ و نیز اضافه مواجبی مرحمت گردد که از برای مخارج این کتاب فدوی باشد.» باری،

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۶

«دویست و نود تومان اضافه مواجب به فدوی مرحمت شد. و نیز خود بندگان حضرت صدارت عظما ... لقب بنده را افضل الملک فرموده؛ در وسط فرمان، محض امتیاز به خط خودشان مرقوم فرموده؛ و فرمان مزبور به شرف صحه ی همایونی و مهر مهر آثار مبارک مشرف شده، از ثبت دفتر گذشت.» لذا، «این کتاب را با سایر مجلدات دیگر که» در سایر سنوات نوشته آمده، «به افضل التواریخ نامیدم؛ و به دنباله ی» هر مجلد، قسمتی «از کتاب اعلام الناس را که ترجمه کرده بودم، ضمیمه کردم.»

شیوه ی تاریخنگاری و گزینه ای از انگارگان نگارنده

گفتیم: «افضل التواریخ تاریخی است سنتی، به قلم مورخی دولتی. مع هذا، نقطه عطفی است در سیر تاریخنگاری سده ی پیشین؛ نمونه ایست از تطور تاریخنگاری سنتی در آن سنوات.»

آری! تاریخی است «سنتی»؛ اما، نه از آن روی که «رسمی» و «دولتی»، و نه از آن دست که «ناسخ التواریخ» و غیرهم. ساختار، بافتمان، نوع

و ترتیب عناوینش به تواریخ سنتی می برد؛ محتوایش اما، زان نوع می پرهیزد. قالب آنست، محتوا دیگر: کافسانه نمی خواهد، افسون نمی دمد. از واقعه یابی و واقع بینی بدور نیست؛ از تحلیل و تعلیل حوادث و نتیجه گیری های تاریخی تهی نمانده؛ از لواذع کلام در خرده گیری بر نظام نیز باز نمی ماند. کلیتا، متأثر است از آن جریان بدیعی که در بطن تاریخنگاری این کشور، از بدو سده ی بازپسین آغاز و تا بدین گاه می انجامد. این تأثر اما، محدود است؛ و حدودش به فراخنای محذورات نگارنده. مورخ دولتی بودن و حق گفتن: خطر کردن و هدر گشتن. در مقامی چنان، ایمنی از معاتبت را لاجرم متابعتی باید کز «کلاتت» وارهاند، وز «اردبیلت» بدور دارد. اما، گاه باشد که زمانه سازگار آید و زمینه موافق افتد که چنان چون افضل الملک رندی مترصد، به رمز سخنی آرد و کنایت و استعارتی گوید دانایان اهل راز را. در همین جاست که تاریخی صورت می بندد چونان افضل التواریخ؛ وز همین روست که در انبوهه ی القاب، عناوین، مخاطبات، تعاریف و تمجیدات معمول تاریخ سنتی، گاه مضامینی ره می یابد غیر سنتی.

افضل الملک «شأن خود را برخلاف سایر مورخین، اجل بر دروغگویی و تملق و اغراق و مبالغه» برشمارده، می نویسد: «حقیقت مطلب این است که من هم چندان زحمتی نمی کشم و خدمتی نمی کنم. نه داد فصاحت می زنم، نه گوی بلاغت می برم. نه اغراق و دروغ می نویسم، نه سخن سازی دارم، نه انشاءپردازی می آورم. فقط، به زبان قوم و به بیان یوم، بعد از سی شب، یک شب قلمی برداشته، به طور ساده مثل کسی که در جام و باده باشد، چیزی می نگارم. و در صباح، دوباره مطلب را خوانده؛ گاه سقطی

در صحت مطلب باشد، قلمی بروی آن می گذارم. هزار محاسن را در این تاریخ ترک کرده؛ ولی، یک حسن از آن متروک نیست. و آن حسن، بدون تملق مطلب نوشتن و به صدق هر داستانی را نگاشتن است.»

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۷

همو در موقعی دیگر نیز گوید: «در تمجید این شاه من چه نویسم، که آیندگان بگویند: چون افضل الملک مورخ این دوره بوده است، محض تملق تمجید نوشته است.

به خدای احد و واحد قسم، که من تملق نمی نویسم و حقیقت نگاری می کنم. اگر حقیقت نگاری نمی کردم، از بعضی اجزاء این شاهنشاه خیانت ها نمی نوشتم که فردا، بعد از چاپ شدن این کتاب، با من دشمن شده و سعایت کرده، به اردبیل و کلاتم روانه دارند و محبوسم آرند. من مثل فلان مورخ نیستم که محض خاطر میرزا آقا خان صدراعظم نوری، از میرزا تقی خان اتابک اعظم، که بهترین وزرای اسلامی بوده است، بد بنویسم. من در نوشتن این تاریخ، جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم صدارت داشته، هیچ تملق از او نکرده ام. چون او معزول شده، دوره ی صدارت جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله فراهم آمده؛ در آن دوره، از جناب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم معزول و مخذول بد ننگاشته ام. باز امین الدوله معزول شده و جناب آقا میرزا علی اصغر خان امین- السلطان صدارت ایران یافته، و جلد سیم این تاریخ را به دقت خوانده و این جلد را هم خواهند خواند؛ با این حالت، از امین الدوله، صدراعظم سابق، هم بد ننوشتم. هرچه نگاشتم، حقیقت نگاری کرده ام.»

اما، این مدعا را در روزگاری بدان سان و در مقامی از

آن دست از عهده آمدن، نه فقط مشکل که محال می نماید؛ چنانکه، افضل الملک را نیز این مهم میسور نیامده، بسا باشد که زبان به تملق گشاید. با این وجود، او را درین تملقات توجیهی است به کرات.

ازجمله، نویسد: «همه کس می داند که: من در دیوان، مستمری و وظیفه ی اهل علم را ندارم؛ که به این جهت از وزارت و استیفای مستمریات و وظایف تملق کنم. من هرچه دارم، از مواجب دیوان است که خار می خورم و بار می کشم. به طرز نوکری خدمت می کنم و نعمت می برم؛ از روی تنبلی و مهملی مستمری نخواسته ام و وظیفه نبرده ام.

پس، اینکه در این تاریخ از اجزاء وزارت وظایف مختصرا شرحی می نگارم، محض این است که از عموم مردم درباره ی ایشان تمجید شنیده ام. و خوانندگان این تاریخ می بینند که: از بسی ادارات بزرگ تمجیدی ننگاشته ام.»

القصه، بهتر آنکه: مدعا را نهاده، مثالی چند آوریم آن راست گفتاری و حق نگاری را. لواذع کلام افضل الملک در نقد نظام مظفری، نه تنها از سر ره یافتن در تاریخی سنتی در خور توجه اند، که مضمونشان نیز در ربط و به نسبت انگارگان رایج آن سنوات، جالب است و جاذب نظر. آن انتقادات، گاه به صراحت است و گه به کنایت؛ کنایات اما، طنز سرشته است و از سر رندی و هشیاری.

آن گاه که قصد بیان بی ارادگی سلطان و ذینفوذی رجال در امور ملک و ملت دارد، چنین رندانه ادای مطلب کرده، زان جمله در باب حکیم الملک می نویسد: «صحت و سقم مزاج مبارک شاهانه به دست حذاقت ایشان است؛ جز مشارالیه، هیچ یک از اطباء دولتی، چه از فرنگی و چه از ایرانی، در طبابت مزاج

مبارك همایونی محل وثوق و اعتماد نیستند و نبض مبارک به دست ایشان است ... مشارالیه از وزرای بزرگ دولت می باشند؛ بلکه، صدراعظم تراش هستند.»

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۸

و یا آن گاه که عبد الحسین میرزا فرمانفرما از حکومت معزول و به اقامت در عتبات عالیات مجبور می گردد، به طعنه می نویسد: «سبحان اللّه! در اظهار این مطالب، بعضی حیرت ها از برای خوانندگان دست می دهد: که بعضی مردم به درجه یی خوشبخت و با اقبال هستند، که چون روز ذلت برای آن ها دست می دهد و دولت می خواهد آن ها را از مرکز سلطنت دور کند، آن وقت به ایالت فارس نایل می شوند، که آنجا پایتخت سلاطین بزرگ بوده است. و باز که در فارس قناعت نکرده و ذلت به آن ها دست می دهد، به حکم دولت امر و مقرر می شود که از وزر و وبال فارس کناره کرده و از ایالت معزول شده، به عتبات عالیات و کربلای معلا، که خاک عثمانی است، برود و مجاور و متوقف باشد؛ تا سعادت آخرت دریابد و تهذیب اخلاق نماید.»

و یا آن زمان که قصد پرخاش بر استقراض خارجی دارد، می نویسد: «این قرض در سلطنت این شاهنشاه عادل باذل وقوع یافته است؛ والا، در دوره ی سلطنت شاهنشاه شهید سعید، چنین قرضی نبود و من نمی دانم که این پول را برای چه مصرف قرض کرده اند، تا شرح آن را بنگارم. فضول هم نیستم که تحقیق درین خصوص کنم. به جعل و جهل می توانم احداث قولی کنم؛ لکن، من اهل جعل نیستم. همین قدر دانم که: دولت برای مصلحتی این پول را قرض کرده است؛ که کنون باید ادا کند.» سپس، چند سطری پس از این

اعتراض ملایم و کنایه آمیز، به صراحت بر استقراض تاخته، می گوید: «خلاصه، دولت ایران در این اون، بیست و چهار کرور قرض کرد و تقریبا دوازده کرور قرض سابق را، که صدی دوازده و هیجده بود، ادا کرد. و این قرض از قرار صدی پنج است و فرع آن خیلی کم است. و عمل گمرک منظم شد و بر عایدات آن افزوده شد، که اقساط این قرض را در هر سال خواهد داد. اما، من که مور ضعیفی در این مملکت هستم، از قرض خیلی می ترسم. قرض اسباب قرض است. و قرض به معنی شکستن است، که شخص مستقرض از قدرت و اعتبار و اقتدار خود می کاهد. دیگران گفته اند: «الدین یکسر- الدین»؛ و می گویم: «القرض یورث القرض»؛ یعنی: قرض باعث شکستن می شود. ای مردم! کاری نکنید که به قرض بیفتید. اگر قرض کردید، درصدد باشید که از خارج و داخل فایده برده، قرض را ادا کنید؛ و تنخواه مقروضه را به مصرف بیهوده نرسانید.

«این قرض دولت ایران، برای اصلاح داخله خیلی خوب بود. اما، من به خدا عرض می کنم که: سلطنت و دولت و ملت ایران را مستقلا از حوادث خارجه محفوظ فرماید.

و بعد، به حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه ایران، که جان نثار وی ام، عرض می کنم که:

محتاج به این قرض نبودید؛ از آنکه، خاک ایران غالبا طلا- و زعفران است و مردمش باهنرند. کوه هایش پر از فلز است. معادنش انباشته از هرگونه نعمت ها است. فرنگیان آرزوی داشتن چنین مملکتی را دارند. بفرمائید که وزراء تقویت کنند و تجار را به کار وادارند، تا معلوم شود که ممالک ایران به جمیع ممالک برتری دارد.

«خدایا! تو دانی که من

هوا و هوسم کم است، به آسایش قناعت دارم، و عمرم گذشته است، و در عهد ما بلایی نصیب ایرانیان نخواهد شد؛ اما، به حال معصیت، در این دل شب استدعا می کنم که: اولاد و احفاد ما ایرانیان را مخذول خارجه نفرمایی و ما

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۱۹

را مثل چند هزار سال قبل ترقی دهی، که مثل هندیان، ذلیل خارجه نباشیم. ذلت ما ایرانیان همین قدر بس، که یک دو بار ذلیل اسکندر مقدونیه و عمر بن خطاب شدیم و باز ترقی کردیم و تأسیس سلطنت آوردیم و مستقل شدیم. دیگر ما را ذلیل فرنگیان دنی الطبع پست فطرت نفرما که ظاهرا عادل بوده و اسباب آسایش فراهم می آورند، و باطنا هزار گونه تخریب دارند. الامر للّه و رضا به قضائه.

«شربت به دست غیر و ز جام رفیق زهردر حیرتم که من بستانم کدام را» یک نکته از معنی گفتیم و همین باشد.»

به همان سان که در رمز و کنایت استاد است، در صراحت نیز هشیارانه بر عیوب بی شمار دستگاه حکومت تاختن می گیرد. زان جمله، آن گاه که منصب ریاست مجلس دار الشورای کبرا، طبق فرمان و دستخط سلطنت، بر عهده ی میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله محول می گردد، افضل الملک چنین می نگارد:

«چنین دستخطی که آب و تابش فراوان و شد و مدش بی پایان و کر و فرش بیحد و بی مر است، درباره ی جناب ناظم الدوله شرف صدور یافت؛ ولی، نتیجه یی به ظهور نرسید. جناب ناظم الدوله ابدا به دربار نیامد و مجلس دار الشورا ترتیب نداد که وزراء را در شورا حاضر کرده، به حل و عقد امور و حفظ مصالح جمهور پردازد. از آنکه، می دانست با بودن

صـدراعظم، دیگر ریـاست دار الشورا و وزارت دربـار اعظم یـا منصب وزارت داخله مهمـل است. دولت وقـتی که صـدراعظم داشـته باشـد، کارهـا به رأی او می گـذرد؛ دیگر مشورت وزراء لازم نیست. پس، ریاست دار الشورا هم لفظی بیمایه است؛ و وزیر دربـار اعظم بـودن یـا وزیر داخله شـدن، فایـده و معنی نـدارد. این سه منصب وقـتی معنی دارد، که صـدراعظمی در کـار نباشـد؛ تا رئیس شورا یا وزیر دربار یا وزیر داخله، مـداخله یی در امور داشـته باشد. ولی، چون صدراعظمی در کار باشد، آب نهرهـا در نزد او است. آن وقت، منصب ریـاست شـورا و وزارت دربـار و وزارت داخله، مثـل سـنگ آسـیاب است که بی آب باشد؛ و آن وقت گردش و اثر ندارد.»

و یـا آن گـاه که به تفصـیل حالات کارخانه ی قنـدسازی می پردازد، چنین هشـیارانه بر کمپانی های اجنبی می تازد که: «بلی! کمپـانی و مـدیر خـارجه که بـا دویست هزار تومـان یـا پانصـد هزار تومـان سـرمایه به ایران می آیـد و امتیاز کار می گیرد، در صورتی که پنجاه هزار تومان به وزراء و دانشـمندان خائن دولت اول تعارف می دهـد، و بعد فایده نبرده، صد هزار تومان خانه و عمـارت و کارخانه و میز و مبل می سازد، و نوکرهای زیاد که لزومی ندارنـد نگاهداشـته و مواجب زیاد می دهـد، و بعضـی خبطهای دیگر می کنـد؛ آخر کارش به آنجا می کشـد که ضـرر کند و کلاه ایرانیان را بردارد و کارخانه اش را متروک دارد. آن وقت، به زور سـفارت یک طوری حفظ ظاهر را از دست ندهد؛ الکلام یجر الکلام. از کارخانه ی قند شیرین که این تلخی بار آمد؛ از سایر کارخانه های تلخ هم اشارتی کنیم: که اهالی خارجه عیوب کار

را دانسته، اگر در کارهای ایرانیان امتیازی می گیرند، ملتفت باشند که حفظ آبروی دولت خود را کرده، جهات کار را بسنجند که ننگ بار نیاورند، و به شرکای ایرانی خود ضرر نزنند و خودشان مخذول

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۲۰

و منکوب به ولایات خود نروند.»

پس آن گاه داستان تأسیس کارخانه ی کبریت سازی و عدم توفیق آن را مذکور داشته، می نویسد: «هرکس از خارجه که امتیازی در ایران می گیرد، به واسطه ی نداشتن پاره یی مطالب، کارشان اوج نمی گیرد و آخر الامر فاسد می شود. و این کارخانجات وقتی در ایران صورت می گیرد، که اول علم آهنگری و ریختگری و ماشین سازی در ایران به درجه ی کامل رسد: که اگر ماشین و چرخ ها و دیگ های بزرگ هر کارخانه یی فاسد شود، فورا از آهنگرخانه و ریختگرخانه ی ایران بخرند و به کارخانه برند و معطل نشوند. ولی، چون علم آهنگری و فلزکاری ایران به درجه کامل نیست، لهذا، اسباب و آلات بزرگ هر کارخانه، از قبیل قندسازی و شیشه گری و غیره، که ضایع شود، مجبور است که اداره را تعطیل کند و شش ماه و یک سال معطل شود؛ که آن آلات و اسبابی را که پنج خروار یا کمتر یا بیشتر سنگینی دارد، از ممالک خارجه بخواهد و به خاک ایران بیاورد. آن وقت، چون در خاک ایران، در مسافت های بعیده راه آهن نیست، باید با عرابه های بزرگ و زور و قوت سیصد عمله و چهارصد عمله از دهات که مزد می گیرند، این آلت را حرکت داده، در یک روز به قدر یک میل یا یک میدان جلو بیاورند. و تا این آلت به تهران رسد، شش ماه و یک سال طول زمان خواهد داشت، و

در این مـدت اداره تعطیـل است. فرضـا که این آلت رسـید؛ یک دو ماه که کار کننـد، آلت دیگر می شـکند که باز محتاج به آوردن از خارجه هسـتند. پس، اول شرطی که برای احداث کارخانجات باید منظور شود، این است که: بدوا، صنعت آهنگری و فلزکـاری بایـد در ایران مثل خارجه کامل شود، تا هر اسـبابی که از کارخانه ها معیوب شـد، زود در تهران درست کننـد که محتاج به خارجه نشوند و تعطیل کار را فراهم نکنند.»

از همین دست است انتقاد صـریح وی بر میرزا نظام الدین مهندس الممالک وزیر معادن. می نویسد: محاسن «جناب میرزا نظام الـدین را قـدری گفتیم؛ خوب است که دوسـتانه عیب ایشان را هم بگوئیم. ایشان عیبی ندارنـد؛ لکن، من گاهی در عالم خیال خود می گویم: این مرد بـا علم و باکفایت، چرا کار معادن ایران را ترقی نـداده، و مثل سابق این کار رونقی نـدارد؟ آهن ها و سایر فلزات و بعضـی چیزهای مفیـد، در سـنگ ها و کوه ها مانـده؛ چرا آن ها را بیرون نمی آورند و منافع آن را برای دیگران می گذارند؟

آهن ها و سایر فلزات که در کوه های مازنـدران ودیعه گذاشـته شده است، به زبان بی زبانی می گویند: ای وزرای معادن! ای هنرمنـدان ایران! چرا وجود ما را معطل گذاشـته ایـد و ما را به عرصه ی مشـهود نمی آورید؟ خداوند ما را برای شـما حاضـر و آمـاده ساخته است، و شـما در این زمان به ما از اقارب هستیـد. چرا ما را مهمل می گذاریـد که به اجانب و آینـدگان واگـذار شویم؟ جناب مهندس الملک با علم، چرا به صدراعظم ایران و شخص سلطنت عرض نمی کنند که: ماشین ریختگری و اسباب آهن سازی و فلزکاری از فرنگ

به ایران بیاورید و در پای این کوه های پر نعمت ایران کار کنید؛ فلزات بیرون آورید، به فرنگیان بدهید و در مقابل طلای پلاتین بگیرید؟

«از اهل این زمان که مأیوسم؛ امیدوارم که آیندگان به این نوشته ی من اعتنایی

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۲۱

کنند و گوی سعادت و اقبال دریابند. نمی دانم چه سری است که در ایران، هر کاری را که به شخص بی علم می دهند، آن کار ضایع و مهمل است؛ چون همان کار را به شخص با علم و با اطلاع هم که می دهند، باز آن کار رونقی ندارد؟ خدایا! زین معما پرده بردار. من در وزارت مردمان بی دانش طعنی نمی زنم؛ اما، در وزارت مهندس الممالک که اهل علم است و از ترقیات و قواعد اروپ اطلاع وافی دارد، صریحا طعن می زنم که: ایشان چرا در وزارت خود کار معادن ایران را ترقی نداده، واقعا سالی یک کرور به دولت و ملت ایران نفع نمی رسانند؟ مگر کسی به عرض ایشان اعتماد و رفتار نمی کند؟ اگر چنین است. این وزارت را واگذار کنند؛ که شأن ایشان به علم است، نه به داشتن این وزارت.

زیاده بر این نتوان گفت.»

هشیاری اجتماعی افضل الملک، نه تنها در برخورد با امور حکومت و سلطنت، که در سایر موارد نیز عیان می گردد. در انتقاد از تمدن و فرهنگ غرب، و مقایسه ی آن با فرهنگ خودی، می نویسد: «اهل اروپ ... جز محسوسات، درک معقولات ندارند و اسم آن ها را موهومات می گذارند.» و یا آنکه: «غالبا، فرنگیان منکر معقولات و معانی هستند.»

گاه، این هشیاری به حد اعلای خود رسیده، از آن جمله هنگامی که مریدان صفی علی شاه وی را به جمع خود دعوت

می کنند، در علت عدم پذیرش این دعوت، می نویسد:

«مریـدان او چنـدین بار نزد من آمده، هرچه به من اصـرار کردند که در حوزه ی ارادت ایشان درآیم؛ قبول نکردم. گفتم: سال ها در تصوف و عرفان سـیر کردم. از زشت و زیبا هرچه بدانم، دانسـتم. دیگر بدون دلیل کسی را قطب نمی شمارم و احدی را ولی نمی دانم. اگر ولا-یت بـدون دلیل است، پس من ولی می شوم؛ که اطلاعات هم دارم و اصـطلاح را هم می دانم و کتاب مرحوم ملا محسن فیض و سایرین را هم فهم می کنم.

و اگر ولی شـدن دلیـل می خواهـد، دلیـل این اولیـاء و عرفـای ظاهره، چیست جز شـعبده و لفاظی و خوش سـلوکی ظاهر؟ چه تصرفی در وجود من می کنند و چه خرق عادتی دارند؟

در صورتی که نتواننـد تصـرفی در وجود من کننـد، چرا من خود را نوکر و مریـد ایشـان قرار دهم؟ از عوام، که نیسـتم تا گول نظم و نثر و انشاء و عرفان بخورم. محتاج و نکره نیسـتم، که بخواهم خود را معروف یک دسـته کنم و به تقویت مرشد خود را به بزرگی بندم و از جایی فایدتی برم. خلاصه، باز مریدان آمدند و مرا دعوت کردند. آخر الامر، گفتم: جناب صـفی علی شاه به ده هزار نفس می توانـد ولایت پیـدا کنـد و آن ها را از جهل و نحوت برهانـد؛ ولی، او به نفس من ولی نمی شود و اولی به تصـرف نیست؛ که من بعضـی مقامات را سیر کرده، از اصل مذهب تصوف و رؤسای سابق این ها اطلاع کافی دارم، که کنون صلاح نمی دانم که حقیقت امر را مکشوف دارم و مردم را از خود برنجانم. من با مذهب تصوف نه الفت

دارم، نه کلفت.»

افضل الملک نه تنها ناقد سیاست و اجتماع است، که در نقد ادبی نیز دست دارد.

از آن جمله است انتقاد بر کتاب «الف اللیل»، و نیز نقد اشعار عربی نظام العلماء.

گذشته از این ها، به زبان فارسی تعصب داشته، از ترویج لغات و اصطلاحات غیر نیز

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۲۲

بیزار است. آن گاه که به حکم دولت «سوار و پیاده ی ژاندارم.» مهیا گشت، افضل الملک به استعمال این واژه اعتراض کرده، می نویسد: «چون مختار السلطنه اصلا از رعایا و تبعه ی عثمانی است، این سوار و پیاده را که احداث کرد، آن ها را به لفظ و اصطلاح عثمانیان که «ژندرمه» می گویند، موسوم نهاد. شخصی که ایرانی سرشت و اسلام پرست باشد، اگر احداث کاری کند، آن کار را به لغت ایرانی و عربی موسوم می سازد. ما را به لغت ترکان چه احتیاج است که اسم سوار را «ژاندرمه» گذاریم؛ که مورخین بعد گمان کنند که شاید عثمانیان بر ایرانیان تسلط و تفوق یافته و به این مملکت مداخله یی داشته اند، که اسم یک قسم از سواره ی ایشان به «ژاندرمه» است.

«این چند سطر را برای آن نوشتم که: اهل ایران از لفظ ایرانی و عربی تجاوز نکنند. هر امری را که احداث می کنند، به لغت ایرانی اسم گذارند؛ که استبداد و استقلال ایشان معلوم شود. نمی دانم چرا دولت ایران، «مجلس آکادمی» و «انجمن اختراع لغات و اصطلاحات» ندارد که محتاج به الفاظ خارجی نشود. تقصیر از دولت نیست؛ تقصیر از فضلا است، که اهمال کرده، از دولت استدعای چنین مجالس نمی کنند. از فضلا هم تقصیری نیست؛ تقصیر از وزیر علوم است. اگر بخواهم واضحتر گویم، سخن به طول می کشد؛

بهتر آن است که بگویم: تقصیر از من است!»

هشیاری اجتماعی افضل الملک، در شیوه ی نگارش و انتخاب مضامین افضل التواریخ نیز مؤثر افتاده؛ همین امر موجب آمده است که اثر حاضر، بر سایر تواریخ رسمیه ی آن روزگار برتری یابد. ازجمله عوامل این رجحان و از بیشمار فایدات تاریخی مترتب بر این اثر، گذشته از مواردی که ذکر شد، یکی هم ذکر معانی الفاظ و اصطلاحات رایج آن عصر است. در سبب اقدام بدین مهم می نویسد: «بسا می شود که مورخ لفظی و اصطلاحی را توضیح نمی کند و آیندگان در فهم آن متحیر می مانند. چنانکه، مورخین و اهل اصطلاح این زمان، از اصطلاحات «تاریخ بیهقی» مسبوق نیستند و نمی دانند «قاصد» که می آمده و «حلقه» می زده است، به چه قسم بوده و چه ترتیبی داشته اند.

چنانکه آن عادات از میان رفته، شاید چاتمه گذاشتن این دوره هم از میان برود و کار به طرزی دیگر صورت گیرد. لهذا، من گاهی در این کتاب اصطلاحات و طرز رفتار این زمان را توضیح می کنم، که مردم آینده متحیر نشوند.»

گذشته از این، در باب تاریخنگاری و مورخین آن زمان نیز از نظری صائب برخوردار است. در انتقاد بر خیل مورخ نمایان معاصر خویش می نویسد: «همین قدر گویم که: در تهران، غیر از علما و حکما، سه هزار نفر ادیب و فاضل و مورخ است که اغلب آن ها به طراری و خوشبختی در مجالس جلوه ها دارند و نطق ها می کنند. لکن، اغلب از ایشان مایه ی علمی ندارند. اگر معانی و بیان یا یکی از کتب نحویه را پیش ایشان گذاری، از عهده ی درس دادن برنیایند. و اگر «ابن ابی الحدید» یا «مقدمه ی ابن خلدون» یا

«درر و غرر» سید مرتضی را بخوانند، در اغلب موارد عاجز مانده، درک مطلبی نمی کنند.»

و یا در تمجید محمد حسین خان ذکاء الملک فروغی و تحسین تاریخ نگاشته ی وی

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۲۳

می گوید: «ترقی تاریخ در ایران به همین کتاب است». «۲»

باری، در باب افضل التواریخ، شیوه ی نگارش، محتوای تاریخی، و فایدات مترتب بر آن گفتنی بسیار است؛ مع هذا، تطویل بیش از این را جایز نشمارده، این سر سخن را به ذکر مشخصات نسخه ی حاضر به انجام می بریم.

کلام آخر

اساس طبع حاضر، نسخه ی اصلی افضل التواریخ است به خط خود نگارنده؛ موجود در کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی، تحت شماره ی ۲۱۶ (۱۸۱۸۰) فهرست نشده.

چنانکه اشاره شد، این نسخه در نیمه ی باب چهارم از مجلد پنجم ناتمام مانده است.

مع هذا، کاملترین نسخ موجود همین است؛ چه سایر نسخ مشتملند بر مجلدی یا مبلغی از ترجمه ی اعلام الناس. از آن جمله: نسخه ی کتابخانه ی ملک به شماره ی ۴۳۶۹؛ ایضا نسخه ای دیگر در همین کتابخانه به شماره ی ۴۱۳۸؛ نسخه ی متعلق به آقا حسین ثقفی اعزاز که میکروفیلم آن به شماره ی ۲۰۲۶ در کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است؛ و نسخه ی شماره ی ۶۷۸ مجلس شورای اسلامی. دیگر مشخصه ی نسخه ی حاضر، نبود ترجمه ی اعلام الناس است در تلو هر مجلد. این نبود اما، متضمن نقصانی نیست؛ چرا که اعلام الناس اثری است جداگانه، و محتوایش نامرتبط با مضمون افضل التواریخ.

از آنجای که نسخه ی حاضر، نسخه ی اصلی افضل التواریخ است، به کرات جرح و تعدیل هایی در آن راه یافته؛ چه نگارنده گاه مطالبی را قلم زده و قصد حذف آن ها را داشته است. در طبع حاضر، قسمت های قلم خورده را در پانویس صفحات

افزودیم؛ تا مطلبی در این بین فوت نگردد.

تذکار بازپسین آنکه: در نسخه ی اصلی و در انتهای شرح احوال میرزا علی خان امین الدوله، مقامه ای طویل تسطیر گشته بود به لسان عربی، در باب تلفن و تلگراف، از سروده های نگارنده. در طبع حاضر، به علت نوع حروفچینی که رعایت اعراب و رسم- الخط عربی را غیر ممکن گردانید، و از آنجای که طبع آن بی اعراب گذاری مفید به فایدتی نگشته، و نیز از آن روی که آن مقامه را یکسر جدای از مضمون این تاریخ یافتیم، به ناچار محذوف ساخته؛ طبع آن را به فرصتی دیگر و به چاپ مجموعه ی کامل

---

(۲)- ذکاء الملک در زمره ی نویسندگان و مترجمین مبرز آن عصر در شمار است. مدت ها در دار الترجمه ی ناصری به معاونی محمد حسن خان اعتماد السلطنه پرداخته، او را در تألیف و ترجمه مساعد و معاون گردید. در عصر ناصری، روزنامه ی «اطلاع» را تأسیس کرده؛ به سبب راست کرداری و حق گویی، مدتی دراز را در زندان به سر آورد. در ابتدای دوران مظفری، به مدت ده سال، اداره و تعلیم علوم ادبیه را در مدرسه ی سیاسیه تهران بدو سپردند. در همین سنوات، به نشر جریده ی هفتگی «تربیت» همت گمارد. گذشته از جراید فوق الذکر، کتبی عدیده نیز به فارسی تألیف و ترجمه کرده است. کتاب مورد نظر افضل الملک، «تاریخ سلاطین ساسانیان» نام دارد که ترجمه ایست از اثر «رالینسن». چاپ مجلد نخستین آن در ۱۳۱۳ هجری قمری به پایان آمد.

افضل التواریخ، مقدمه، ص: ۲۴

آثار افضل الملک وا نهادیم. امید آنکه این نقیصه را روح پر فتوت نگارنده، و پس آن گاه شما عزیزان بر ما ببخشائید.

در خاتمه لازم

می داند که صمیمانه ترین تشکرات قلبی خود را به محضر استاد بزرگوار جناب آقای دکتر باستانی پاریزی تقدیم دارد. طبع این اثر، مرهون راهنمایی و مساعدت ایشان است که در کمال صمیمیت، نسخه ی عکسی را که از کتابخانه ی مجلس به جهت ایشان تهیه گشته بود، در اختیار ما نهادند. با سپاس از محبت ایشان، توفیق روزافزونشان را از درگاه باری تعالی خواستاریم.

و العاقبه للمتقین

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان

افضل التواریخ، متن، ص: ۱

جلد اول جلوس مظفر

اشاره

افضل التواریخ، متن، ص: ۳

[خطبه مولف]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ. «۱»

تسبیح و تقدیس مالک الملکی را سزد که در هر دوره یی، بنا به تقدیرات ربانی و مشیت های سبحانی، آئین و آرایش بلاد را دگرگون کند و تأمین و آسایش عباد را افزون نماید. خداوندی را ثنا کنیم که آبادی جهان را، به واسطه ی برانگیختن جهانداران با قدرت، از خرابی برهاند؛ و در مرغزار دنیا، به سبب باغبانان هنرمند، گل های رنگارنگ بدماند؛ خار و خس را از بیخ و بن بر کند، و ریاض امن و راحت را از رویانیدن گل های معدلت زیب و زیور دهد.

کردگاری را سپاس آریم که اغنام رعیت را، به وجود شبان سلطنت، از چنگ گرگان فساد و آشوب برهاند؛ و چراغ ملت بهیه را از باد غوایت گمراهان و دزدان، محفوظ دارد. صلوات زاکیات بر صدر کاینات و خلاصه ی موجودات، محمد مصطفی و حاکم روز جزا باد که در ظهور خود، آتشکده ی جهل را خموش کرده و ایوان کسرای اهریمن طبیعتان را شکسته ساخت و به وجود مسعود خود، لات و عزی را از اوج عزت به خاک مذلت انداخت. و درود و تحیات بر وصی و وزیر و برادر و خلیفه ی او، علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین، باد که دست ید اللهی گشود و بر اورنگ خلافت حقه نشست و کمر ولایت بست و تاج مروت و فتوت را به فرق فرقدان سای خود زینت افزود. زهی بزرگوار وزیر و جانشینی، که منشأ ولایت و

مسلک هدایت است؛ نبوت را در ولایتش اعتبار، مروت و فتوت را به وجودش افتخار است. زیبنده وجودی است که در کسوت مخلوقی، جمعی او را خالق دانند؛ و در هیأت مرزوقی، برخی او را رازق خوانند. اگرچه در تأخر ذات «انا عبد من عبید» گوید؛ لکن، در تقدم رتبه و صفات، مسلک اولویت و اولیت پوید.

در برتری ذات و صفات او چه گویم، که خلقم سنگسار کنند و سبکسارم خوانند؛

به جرم عشق توام می کشند و غوغایی است تو نیز بر لب آ! عجب تماشایی است!

---

(۱)- قرآن کریم: آل عمران/ ۲۶.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴

تسلیمات رائقه و تحیات شائقه بر یازده جانشین و آل او باد، که در بحر ولایت ارزنده گوهر، و در آسمان هدایت کواکب احد عشر باشند.

اما بعد؛ چنین گوید این چاکر دولت جاوید مدت، میرزا غلامحسین خان ادیب، مستوفی دیوان اعلی، ابن مرحوم مهدی خان بن علی خان الشیرازی الزندی که: چون بر حسب مشیت الهی نوبت سلطنت و شهریاری ایران به بندگان اعلیحضرت قدرقدرت اقدس ظل الله، مظفرالدین شاه، روحنا فداه، رسید و عروس مملکت به کابین این شهریار جوانبخت در آمد و تاج و تخت به وجودش رونق دیگر گرفت، مرغزار ایران به وجود مبارکشان تازه بهاری دید و شمشیر در کمر ایشان جوهر و صیقلی یافت که دشمنان ملک و ملت گداخته و تابعین دین و دولت نواخته گردیدند. در این اوان سعادت اقتران، هر ذره یی در پرتو آفتاب حضور باهر النورش جلوه گر گردید، و هر عریانی از خلعت جلال و طلعت جمالش جبه یی بر تن پوشید. این چاکر دولتخواه هم چون دید که علم و هنر در حضور

مبارکشان بیشتر رواج دارد و این سلطان باذل عادل بر اهل فضل و کمال زیادتر احسان آرد، لهذا از سایر جلوه گری ها گسسته و به راه دانش پیوسته؛ به یادگار ظهور و جلوس سعادت مأنوس این شهریار عدل گستر هنرپرور، در کمال عجله شطری از کتاب «اعلام الناس» را، که در شرح حال و اتفاقات زمان خلفا و دوران است و به زبان عربی تلفیق شده است، ترجمه کرده؛ حکایات خوب و روایات مرغوب آن را، بدون تکلیف انشاءپردازی و تأسف قافیه سازی، به زبان پارسی درآوردم و به خاکپای مبارک تقدیم داشتم. و چون ترجمه ی آن در جلوس این شهریار جهاندار به اورنگ خسروی واقع شد، لهذا این کتاب را به «جلوس مظفر» موسوم ساختم.

کنون که آخر سنه ی هزار و سیصد و سیزده و ابتدای هزار و سیصد و چهارده هجری است و مطابق زمان جلوس این شهریار عادل است، در مقدمه ی ترجمه ی این کتاب بعضی از عطوفت ها و عدالت های این پادشاه جمجاه را نسبت به رعایا نگاشته؛ باقی آثار و مآثر سلطنتی را، یوما فی یوما، در سنه ی هزار و سیصد و چهارده مدون ساخته، در هر سال کتابی تقدیم می کنم؛ و در تلو آن، ترجمه ی اعلام آن سال را انشاء اللّه مندرج می سازم تا خدمتی نمایان کرده باشم. اگرچه شرح جلوس این پادشاه کامکار منوط و مربوط به ذکر شهادت اعلیحضرت، ذو القرنین الشهید، شاهنشاه سعید، ناصر الدین شاه قاجار است، که روح ما ایرانیان نثار تربت او باد؛ لکن از آنجایی که می خواهیم تهنیت به تعزیت مبدل نشود، در این مقدمه ی مختصره از شرح شهادت آن پادشاه ذیجاه اعراض کرده و آن داستان جان سوز

را کتابی جداگانه خواهم نوشت؛ و در این کتاب، فقط به تبریک و تهنیت پرداخته، اشارتی به تاریخ جلوس سلطنت این سلطان عادل کرده و یک دو فقره از آثار معدلت اعلیحضرت شاهنشاهی، روحنا فداه، را می نگاریم.

روز جمعه، هفدهم ذی القعده که در زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، در یک فرسنگی تهران، امر شهادت شهنشاه سعید وقوع یافت، مردم را چنان هراسی دست داد که مال و جان خود را از دست اشرار و عیار هنگامه طلب در معرض فنا دیدند؛ ولی اقبال بی زوال بندگان اعلیحضرت مظفر الدین شاه، روحنا فداه، چنان با

افضل التواریخ، متن، ص: ۵

تائیدات الهی مطابق آمد که در تهران و آذربایجان و سایر بلدان ایران، جز امن و آسایش و فراوانی نعمت چیزی دیده نشد. این امن و آسایش، به واسطه ی تلگرافات دولتی، باعث شکرگزاری عموم رعایا گردید: اول، خود جناب مخبر الدوله وزیر علوم و دار الشفا و دار الفنون و وزیر تلگرافات و معادن که دولتخواهند؛ و ثانیا، به توسط جناب اشرف میرزا علی اصغر خان صدراعظم فورا از تهران به آذربایجان تلگراف شد. خاطر خطیر اقدس همایونی، روحنا فداه، که در آن سمت ولایت عهد داشتند، از امر شهادت شاهنشاه شهید سعید مطلع گشت. بندگان اعلیحضرت قدرقدرت خسروانه، روحنا فداه، بدوا از آذربایجان به تهران به اولیاء دولت و وزراء مملکت تلگرافات وافی زده؛ در نگاهداری امور دستور العمل های کافی دادند، و هر صاحب اداره یی به کار خود مسلط شد. و بعد تلگراف به جمیع سلاطین اروپ کرده؛ از امپراطوران عظیم الشأن و سلاطین روی جهان، در همان روز هفدهم تا سه ساعت از شب رفته، جواب های

کافی و شافی آمده که هریک امضاء و تبریک سلطنت مستقله ی این شهریار عادل را اظهار داشته بودند. و ما صورت ترجمه ی تلگرافات سلاطین را در چند ورق دیگر خواهیم نگاشت.

پس از این تلگرافات، بندگان اقدس شهریاری، روحنا فداه، تلگرافات سخت و مؤکد به حکام ولایات کرده، دستور العمل های کافی دادند که هریک به نظم ولایات مشغول شده، از اقبال بی زوال شاهانه دست آشوب بسته و ابواب نعمت و امنیت گشاده شد.

پرکونیک روس، «۲» رئیس سواره ی قزاق، به امر دولت به حفظ و حراست شهر دار الخلافه منتخب شد. این سواره ی قزاق طوری خدمت به دولت و ملت ایران کردند که تاکنون کسی چنان امنیت ندیده بود. هرکس تاریخ خوانده می داند که در تجدید هر سلطنتی چه آشوب ها در ایران وقوع یافته است؛ و همه کس در خاطر دارد که در وفات شاهنشاه غازی محمد شاه، طاب ثراه، و دیگر سلاطین سلف، چه آشوب ها و چه اختلافات و چه گرانی ها و چه شرارت ها دست داد که نان یک من یک تومان و دو تومان و مرغ قطعه یی یک تومان خریدند و چه بی عصمتی ها کردند. ولی در این عصر، از حسن توجهات و احکام و تلگرافات این خسرو کامل، طوری اسباب آسایش فراهم آمد که عقول حیرت داشت. اشرار و اوباش تا ملتفت شدند که شهنشاه شهید شهادت یافته است، دیدند چنان نظمی در شهرها و راه ها و معابر در کار است که اگر جزیی خطایی کنند، سواران مستحفظ آن ها را هدف گلوله خواهند کرد؛ لهذا، احدی جرأت شرارت نکرد و هر شریری سالمترین مردمان شد. خبازان و قصابان نان و گوشت را فراوان کرده، به

قیمت معموله فروختند. رزازان را مجبور کردند که تا ساعت پنج از شب در دکان نشسته، روغن و برنج فروختند؛ از نرخ معمول یک شاهی بالا نکردند.

برحسب امر ملوکانه، قرق صحرای دوشان تپه را که تا فرسخ امتداد دارد با سایر قرق های دور شهر را اولیاء دولت شکستند، که بوته به سهولت وارد شهر شود تا خباز

---

(۲)- کذا (- پالکوانیک.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۶

محض گرانی بوته که از پنج منزلی شهر دار الخلافه می آورند، در گران کردن نان بهانه یی نداشته باشند. و نیز انبارهای دیوانی و انبار اهل شهر را باز کرده، گندم به قیمت عادله ی یومیه خریداری شده، به خبازخانه دادند که به همان نرخ پیش نان را به فروش رساند. چون در زمان شاه شهید، در سر جشن قرن دویم سلطانی که بیست و دویم ذی القعده واقع می شد، محض رفاه اهل تهران به حکم شاهنشاه شهید مقرر شد که مالیات خبازخانه و قصابخانه ی تهران از هر حیث معاف بوده هرکس خواهد گوسفند بکشد و به قیمت عادله بفروشد، درین خصوص فرمانی نوشته شده و بنا بود که عبارت فرمان را به سنگ نقاری کرده، در بعضی مساجد نصب کنند که مردم از بیست و دویم ذی القعده در رفاه باشند؛ شهادت شاه شهید که در هفدهم ذی القعده وقوع یافت، اجرای این حکم به عهده تعویق ماند. بندگان اعلیحضرت قدرقدرت مظفر الدین شاه، روحنا فداه، که در دار السلطنه ی تبریز جلوس فرمودند، تلگرافی به اولیاء دولت کردند مشعر بر اینکه، همان طوری که شهنشاه شهید، نور الله مضجعه، در معافی مالیات گوشت و نان تهران امر و مقرر فرموده بودند، ما نیز امضاء آن

امر را کرده که رعایا و اهل تهران آسوده باشند.

این خسرو رئوف مهربان به مجرد اینکه در دار السلطنه ی تبریز جلوس فرمودند، مالیات نان و گوشت آذربایجان را هم بخشیده، فرمان صادر کردند؛ و نیز تومانی دو ریال، یعنی یک ربع مالیات اصناف بازار تهران را هم تخفیف داده، رعایای آنجا نیز شاکر شدند. و شرح معافی مالیات قصابخانه و نانواخانه ی کلیه ی بلاد ایران را در چند ورق بعد خواهیم نگاشت. همین قدر معلوم باد که مالیات قصابخانه ی تهران، بدون سایر بلدان، در سال بیست و پنج هزار تومان بود؛ ولی حاکم و وزیر و مباشرین این عمل، از صنف قصاب به اسامی مختلفه از صد هزار تومان بیشتر مأخوذ می داشتند؛ آن ها نیز بر قیمت گوشت می افزودند. گوشت را در تهران یک من شش هزار می فروختند و کم می دادند؛ و کنون قیمت گوشت در تهران یک من دو هزار و سه عباسی است که از نصف قیمت سابق هم کمتر است.

سایر آسایش مردم حالیه و باقی امور را در این زمان، به همین نهج می توان قیاس کرد که حکومت تهران چقدر اجحاف داشته است؛ و بحمد الله مرتفع گردید. از جمله آسایش ها، رسیدن مواجب و جیره ی قشون حاضر رکاب تهران بود که از پارسال و سال گذشته طلب داشتند، و وزارت جنگ به آن ها نپرداخته بود. بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری، روحنا فداه، به دستخط تلگرافی مقرر فرمودند تا اولیاء دولت قاهره پول از بانک قرض کرده، جیره و مواجب قشون را در ظرف دو روز پرداختند و تمام آن ها را پول سفید دادند؛ به طوری که اگر جیره ی یک ماهه ی فلان سرباز نه هزار و سه

شاهی بود، آن سه شاهی را هم پول سیاه نمی دادند و تحویلداران و مباشرین دیوانی، شاهی سفید می دادند. ابدا پول سیاه در کار نبود. تمام قشون، از قورخانه و توپخانه و سرباز و زنبورک خانه، می گفتند: تاکنون چنین جیره و مواجبی نگرفته بودیم که بدون کسر و نقصان باشد. صدای «شاه سلامت!» از در و دیوار خیابان ارک بلند بود.

افضل التواریخ، متن، ص: ۷

و نیز جماعت چوبداران که از بروجرد گوسفند به تهران می آوردند، پانزده هزار تومان از حکومت تهران طلب داشتند که در اداء آن قصور می ورزیدند؛ و در عهد شاه شهید حکم شده بود که درین باب دیوانخانه رسیدگی و تحقیق نماید و حکومت تهران طفره و تعلل داشت. به این جهت، چوبداران جرأت نمی کردند که دیگر گوسفند به تهران بیاورند؛ و به این جهت، قحطی گوشت بود. این فقره به عرض خاکپای مبارک همایونی رسید؛ مخصوصا مقرر فرمودند که از طرف دولت، کارگزاران تهران این پول را به اطلاع علماء به چوبداران بدهند و این حکم مطاع اجرا یافت؛ و چوبداران دعاگوی دولت گشته به شرکای خود در بروجرد تلگراف کردند و اطمینان دادند که گوسفند به تهران روانه دارند.

مردم ایران که در طرق امنیت کامل دیدند و در بابت محاسبات و دادوستد ایمنی یافتند، به قدری در ازدیاد و فراوانی نعمت کوشیدند که از عجایب روزگار بود. در همان شب هیجدهم ذی القعده که اعلان سلطنت پاینده ی بندگان اعلیحضرت قدرقدرت شهریاری، روحنا فداه، از قرار تلگراف به حکام و اشراف و اعیان بلاد رفت، چنان در اقصی بیابان های دور و دراز امنیت دست داد که یک نفر مسافر تنها با هزار نفر

مهاجر همراه، حال تساوی داشته، ابدا هراسی و خوفی در دل ایشان نبود. در هربلاد که یک نفر ایلخانی یا گردنکش پر آشوبی بود و به او احتمال فساد و شرارت و دزدی می رفت، خود او بیشتر از سایرین خدمتگزار و جان نثار گردید. راه ها در کمال ایمنی، در هر منزلی سوارهای منظم به حفظ و حراست قوافل مشغول بوده؛ مال التجاره و قافله ی مسافرین محفوظ بوده، امانات پستخانه ها به سلامت می رسید- به احدی صدمت مالی و جانی وارد نیامد. نعمت در جمیع منازل وافر بوده، ایلات وحشیه در کمال آرامی بودند. و این حسن وقایع از نوادر این دوره است که مشاهده می کنیم؛ از آنکه، اهل ایران غالبا وحشی بوده و جمیع ایلات به شرارت و دزدی مفطورند و همه روزه منتظر یک فسادی بوده اند؛ در تغییر هر سلطانی لا محاله ایران تا دو ماه و سه ماه آشوب داشته و قحطی واقع می شده است و نفوس زیاد در راه ها تلف می گشتند و مال ها به سرقت می رفته است. ولی، در این قضیه به محض اینکه تلگراف بشارت این پادشاه جمجاه، روحنا فداه، به ولایات رفت، چنان نظمی در کار پیدا شد که از این مردم جز راستی و درستی مشهود نیامد و همه کس در ایمنی و آسایش بود. بلی! بزرگوار سلطانی که چندین سال مشق سلطنت کرده باشد، چنان ترتیب امور و تمهید قواعد می داند که در ابتدای عمل چنان انتظام امور می دهد که دیگران در آخر انتظام بدهند.

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کارچنین نماید شمشیر خسروان آثار کنون که نوبت سلطنت این شهریار کامکار است، از ابتدای جلوس سعادت مأنوس که از

روز شنبه هیجدهم ذی القعده در تبریز وقوع یافته است، تا سلخ ماه ذی الحجه را که چهل و دو روز است، در این وجیزه شرحی داده، در کمال بی فرصتی به خاکپای مبارک تقدیم می دارد؛ و در سنوات آتیه، بنا به وظیفه ی چاکری که دارد، در صورت تائید الهی، هرسال آثار و مآثر سلطنتی و اتفاقات عمده ی دولتی و ترقیات این عصر همایون

افضل التواریخ، متن، ص: ۸

را تألیف کرده، به آستان مبارک هدیت می نماید. اسامی و تعداد بنین و بنات سلطنتی را در تألیف کتاب سنه ی هزار و سیصد و چهارده، که از روز شنبه غره ی محرم الحرام شروع می شود، شرح و بسط خواهد داد. در این کتاب، فقط به تعیین سنه ی ولادت همایونی و روز جلوس سلطنت و شرح اتفاقات این چند روزه می پردازد.

عنوان مقدس در ذکر اسم مبارک و نسب اعلی

السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان، اعلیحضرت قدرقدرت قضامهات، مظفر الدین شاه، روحنا فداه، ابن السلطان الافخم و ذو القرنین الاعظم شهنشاه سعید ناصر الدین شاه شهید، نور اللّه مضجعه، ابن محمد شاه غازی بن ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا بن خاقان مغفور فتحعلی شاه بن حسین قلی خان- معروف به جهانسوز شاه که برادر شهنشاه بزرگ آقا محمد شاه است- ابن سلطان محمد حسن خان بن فتح علی خان بن امیر شاه قلی خان بن محمد ولی خان بن مهدی خان بن محمد قلی خان قاجار، انار الله برهانهم، است.

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه بن حاجی علی خان اعتماد السلطنه که مورخ و مترجم دولت ناصری بود، در تاریخ «دار التیجان فی [التاریخ] بنی الاشکان»، سلسله نسب بلند این سلسله ی جلیله را به

اشکانیان منتهی کرده است؛ لکن، شاهزادگان بزرگ این سلسله ی جلیله که اهل فضل و دانش بوده و در علم تاریخ و انتشار البشر یدی طولی داشتند، در مؤلفات تاریخیه و اشعار خود نسب این سلسله را به «قاجار نویان» منتهی کرده اند. اهل البیت ادری بما فی البیت؛ این قول ثانی صحیحتر از اعتقاد اول است که لا محاله بر حسب صورت، لفظ «قاجار» با «قاجار نویان» بهتر مشابهت و تطابق دارد.

خبط و خطا، بلکه تعمدات اعتماد السلطنه که ابدا شخص او عربیت و ادبیت نداشته و پایه ی اصلی او خراب بوده است، بر اهل این زمان که معاصر با او بوده اند واضح است و زبان را به ذکر او نباید آلوده کرد. این ایل جلیل که چندین پشت سلطنت کرده اند و همیشه در ایران به جلادت و رشادت معروف بوده اند، مستغنی از این مطلب هستند که منسوب به سلاطین ملوک الطوایفی باشند که ابدا سیرت خوب نداشته اند. در این وجیزه، به همین قدر اکتفا کرده، ان شاء الله، در جلد ثانی این کتاب مشروحا بیانی وافی خواهیم کرد.

ولادت همایونی

در روز چهاردهم شهر جمادی الاخر سنه ی یک هزار و دویست و شصت و نه هجری بوده است. در سال هزار و دویست و هفتاد و هفت به فرمانفرمایی و حکمرانی مملکت آذربایجان نایل گردیدند. سال دیگر در عید غدیر، در هیجدهم ذی الحجه الحرام، در سنه ی هزار و دویست و هفتاد و هشت به ولیعهدی دولت ابدآیت علیه برقرار شدند. عجب در اینکه، روز ولیعهدی و روز سلطنت این وجود مبارک در هیجدهم ماه بوده است که

افضل التواریخ، متن، ص: ۹

مطابق با عدد «حی» است- امید

است که همواره زنده و اسم و رسمشان در روزگار پاینده باد.

جلوس میمنت مأنوس همایون در دار السلطنه ی تبریز

روز شنبه، هیجدهم ذی القعده الحرام، به فال نیک و ساعتی سعد، در دار السلطنه ی تبریز مراسم جلوس میمنت مأنوس به عمل آمد. بندگان اعلیحضرت قدرقدرت قضا مهابت شهریاری، روحنا فداه، اورنگ جهانداری را به جلوس مبارک زیب و آرایش داده؛ امر جهانمطاع مبارک به انعقاد سلام و بار عام شرف نفاذ یافت. طبقات خدام و اصناف چاکران کشوری و لشگری، از وزرا و پیشکاران درگاه و امرا و قواد سپاه و اعیان و اشراف ایالت، به حضور مهر ظهور همایون شرف اندوز گردیده، زمین خدمت بوسیدند و مراسم تهنیت به جا آوردند. و یک صد و چهارده تیر توپ شلیک کردند که مطابق عدد سنوات سلطنت سلاطین قاجاریه است. کافه ی انام، از خواص و عوام، شکر الهی را به جا آورده، به دعا و بقای این وجود مبارک رطب اللسان شدند. در این روز، مبلغی خطیر از بانک تبریز گرفته؛ از آن وجه، امر اعلی اشرف نفاذ یافت که جیره و مواجب قشون حاضر رکاب تبریز را هرقدر که طلب داشتند بپردازند و باقی وجوه را به مصارف تدارکات و بسیج سفر رسانند که موکب همایونی نهضت فرمای دار الخلافه ی تهران، کرسی بلاد ایران، شود. در این روز، نرخ آذربایجان تنزل پیدا کرد؛ به بعضی جهات که گوشت و نان و ذغال و روغن و هیزم گران بود، در روز هیجدهم ذی القعده فورا قیمت اجناس و مأکولات تنصیف شد و عموم رعایا آسایش پیدا کردند.

بعد از وقوع قضیه ی هایله ی شاهنشاه شهید سعید، از جانب سنی الجوانب شخص اقدس همایون، چنانکه رسم است، به هریک

از امپراطوران و سلاطین دول و رؤسای معظم ملل متحابه ی خارجه تلگرافی مبنی بر وقوع این مصیبت و حاکی از امتداد و اتصال رشته ی مودت و الفت فیمابین ابلاغ گردید. و از طرف هریک از ایشان نیز مستقیما در تعزیت این مصیبت و تهنیت جلوس همایون خسروانی به سریر سلطنت، جواب های کافی و وافی رسید. و برخی از سلاطین و تاجداران معظم هم که به واسطه ی سفارت خودشان از این قضیه اطلاع یافته سبقت در تلگراف تعزیت و تهنیت کرده، مجددا از طرف بندگان اقدس شهریاری جواب تلگرافی مبنی بر اظهار امتنان ابلاغ و ارسال گردید.

صورت سؤال و جواب های تلگرافی نیز، به ترتیب حروف تهجی در اسم سلاطین، در اینجا ثبت می شود که نکات تاریخی و اسم سلاطینی که معاصر با جلوس سلطنت این شهریار کامل است، بر مورخین آتیه معلوم آید.

ترجمه ی جواب اعلیحضرت امپراطور آستریه و پادشاه مجارستان به اعلیحضرت شاهنشاهی

«زیاده از حد متألم شدم از خبر فوت پدر بزرگوار شما اعلیحضرت شاهنشاهی و دوست عزیز خودم که آن قدر ملالت انگیز وقوع به هم رسانید؛ و میل دارم شرکت صادقانه ی خودم را در غم آن اعلیحضرت و همچنین ادعیه یی که برای خوشبختی و

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰

اقبال شخص اعلیحضرت شاهنشاهی شما می نمایم، به شما اظهار دارم. و نیز خواهش می کنم قبول بفرمائید و مطمئن باشید که با میل آن اعلیحضرت در استمرار و استقرار روابط دوستانه ی فیما بین دولتین اطریش هنگری و ایران، همواره کمال شرکت و موافقت را دارم. فرانسوا ژزف.»

ترجمه ی تلگرام امپراطور کل ممالك آلمان و پادشاه پروس به اعلیحضرت شاهنشاهی «هنگامی که خود را حاضر کرده بودم که در موقع جشن سال

پنجاهم سلطنت پدر بزرگوار شما تهنیت بفرستم، خبر بلیه ی ناگهانی که به تقدیرات آسمانی بدان اعلیحضرت و مملکت ایران وارد آمد، به من رسید. اینک، از صمیم قلب در این مصیبت اظهار مشارکت می کنم و برای سعادت و اقبال آن اعلیحضرت دعا می نمایم. و از خداوند مسئلت می کنم که آن اعلیحضرت را همواره در کنف حمایت خود محفوظ بدارد. گلیوم.»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به امپراطور آلمان و پادشاه پروس «از تلگرام اعلیحضرت امپراطوری که مبنی بر اظهار مشارکت در سوگواری و ادعیه ی خیریه برای سعادت این سلطنت بود، قلبا تشکر می نمایم؛ و از خداوند مسئلت می کنم که برای دوام عظمت آن سلطنت و شکوه ممالك آن اعلیحضرت، عمر طولانی با نیکبختی به آن اعلیحضرت عطا فرماید. مظفر الدین شاه.»

تلگراف جناب شوکت مآب رئیس دولت جمهوری اتازونی ینگی دنیا به اعلیحضرت شاهنشاهی «در قضیه ی شهادت پدر بزرگوار آن اعلیحضرت، مراتب غم و اندوه خود را اظهار کرده و از این اقدام جسورانه ی ناپسند نسبت به آن بزرگوار، بیان نفرت و انزجار می نمایم. و در جواب تلگرام آن اعلیحضرت، مبنی بر جلوس همایون، به آن اعلیحضرت از مراتب دوستی و خیرخواهی دولت و ملت اتازونی نسبت به دولت و ملت ایران اطمینان می دهم. گلولاند.»

ترجمه ی تلگرام علیا حضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان به اعلیحضرت شاهنشاهی «بنابر مودت کاملی که من با پدر بزرگوار اعلیحضرت شما داشتم، از وضع دهشتناکی که ایشان از دست اعلیحضرت شما رفتند، بی اندازه متألم شدم. می توانم اعلیحضرت شهریاری را مطمئن نمایم که برای سعادت و اقبال ایشان، بهترین ادعیه را می نمایم و امیدوارم کما فی السابق روابط دوستی فیمابین مملکتین ما محکم و برقرار باشد.

ویکتوریا: ملکه و امپراطریس»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به علیا حضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان «از داهیه ی عظما که موجب فوت و ارتحال پدر بزرگوار من شد، اظهار افسوس و تحسر فرموده بودید. این ملاطفت، زیاده باعث تشکر قلبی من شد و ادعیه و لطف قلبی که در این موقع نسبت به من و رعایای من بیان فرموده اید، مایه ی کمال امتنان خاطر است. روابط دوستی که فیمابین دولتین برقرار بوده بود، میل و مقصود من این است که همواره برقرار و پایدار باشد؛ و محض اطمینان به تکرار آن می پردازم.

از خداوند، ملتمسم، مودتی که سالیان دراز دو خانواده ی سلطنتی را به هم بسته و پیوسته است، همواره مستدام باشد. مظفر الدین شاه»

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱

ترجمه ی تلگرام اعلیحضرت پادشاه ایتالیا به اعلیحضرت شاهنشاهی «از حادثه ی ناگوار و قضیه ی هایله ی اعلیحضرت شاهنشاه مرحوم والد تاجدار آن اعلیحضرت، کمال تحسر و تألم حاصل شد. با اظهار تسلیت، از خداوند متعال دوام شوکت و اقبال سلطنت سنیه ی آن اعلیحضرت را ملتمسم. هومبرت.»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به اعلیحضرت پادشاه ایتالیا «از جهت اظهار شرکت واقعی آن اعلیحضرت در این مصیبت بزرگی که از شهادت پدر تاجدارم به من رسید، از صمیم قلب تشکر می نمایم. و همچنین از ادعیه ی خیریه یی که در حق خودم فرموده اید، امتنان دارم؛ و از خداوند مسئلت می نمایم که سعادت آن اعلیحضرت و دوستی فیمابین را همواره باقی بدارد. مظفر الدین شاه»

ترجمه ی جواب اعلیحضرت پادشاه بلژیک به اعلیحضرت شاهنشاهی «از اعلیحضرت شهریاری خواهشمندم از شرکت کاملی که در غم ایشان دارم، اطمینان و یقین حاصل بفرمایند. از مراتب تألم خاطر آن اعلیحضرت خیلی متأثر شدم و متمنی ام، بی شبهه ی

خاطر، مرا نیز به همان درجه متألم و محزون بدانند. ادعیه ی خالصانه ی خود را برای اقبال سلطنت آن اعلیحضرت و ترقی رعایای ایشان، تقدیم می نمایم. لئوپلد»

ترجمه ی تلگرام اعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه به اعلیحضرت شاهنشاهی «به اعلیحضرت شما اظهار می دارم که در غم و اندوه شما کاملا شریکم و خواهش می نمایم ادعیه ی خالصانه یی که برای میمنت و افتخار سلطنت آن اعلیحضرت می کنم، قبول فرمایند. و میل دارم روابط دوستی و حسن مجاورتی که فیمابین دولتین روسیه و ایران در عهد سلطنت شاه ناصر الدین برقرار بود، همواره به همان حال باقی بماند- و بر حال آن پادشاه کمال تأسف را دارم. نیکلا»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به اعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه «از اعلیحضرت امپراطوری در مقابل اظهار مودت های باطنی و ادعیه یی که در این موقع لطفا به من فرموده اند، از صمیم قلب تشکر می کنم. بلی! ظهور این حادثه ی ناگوار برای من و ملت ایران بسیار سخت و دشوار و اسباب حزن و اندوه است. مراتب دوستی و میل خاطر خود را در استحکام مبانی و داد و روابط همجواری که خوشبختانه فیمابین دو مملکت برقرار است، دوست دارم به آن اعلیحضرت ثانیا اظهار و تکرار نموده و اطمینان می دهم که جهد خواهم نمود که این رابطه ی حسنه ی فیمابین، به ازدیاد پیوندد؛ و خصوصیت خانواده ی سلطنتی را وثیقه ی گرانبهای این مقصود می دانم. مظفر الدین شاه»

ترجمه ی جواب اعلیحضرت پادشاه سوئد و نروژ به اعلیحضرت شاهنشاهی «از صدمه ی مهیبی که به خانواده ی قاجاریه و ملت ایران رسیده است، بسیار مغموم شدم. شرکتی که در عزای اعلیحضرت شما دارم، اظهار نموده و ضمنا تشکر می کنم از میل آن اعلیحضرت که

مطابق با میل من است در امتداد و بسط روابط دوستی که میانه ی اعلیحضرت شهریار مبرور و من برقرار بود. اسکار»

ترجمه ی جواب اعلیحضرت سلطان عثمانی به اعلیحضرت شاهنشاهی «از تلگرام مبنی بر خبر وفات پدر تاجدار آن اعلیحضرت که از زمان جلوس

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲

خودم با ایشان روابط قلبیه داشتم، کمال افسوس حاصل نمودم؛ و از صمیم قلب در سوگواری و تألم از این واقعه با آن اعلیحضرت شرکت دارم. و مخصوصا تشکر می کنم از اینکه به بقا و استحکام روابط دوستی فیمابین دولتین اظهار میل فرموده اند. از خداوند مسئلت می نمانم که به آن اعلیحضرت و خانواده ی جلیله ی ایشان، صبر عطا فرمایند؛ و برای طول عمر گرانبهای آن اعلیحضرت دعا می کنم. عبد الحمید»

ترجمه ی تلگرام جناب شوکت مآب رئیس جمهوری دولت فرانسه به اعلیحضرت شاهنشاهی «از استماع خبر وحشت اثر حادثه ی مکروه ناگواری که پدر بزرگوار شما اعلیحضرت ناصر الدین شاه دچار آن گردیدند، زیاده از حد متأثر و محزون شدم. من از هر جهت با آن اعلیحضرت قلبا در اندوه شراکت دارم، و اعلیحضرت شما را از خلوص مودت خود اطمینان می دهم. فلیکس فر»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به جناب شوکت مآب رئیس دولت جمهوری فرانسه «از شرکت قلبی که با مصیبت من در موقع قضیه ی هایله یی که پدر تاجدارم دچار آن شدند اظهار نموده بودید؛ نهایت تشکر را دارم و نیز از میل خود به دوام و بقای روابط دوستانه ی مابین دولتین و احترام کاملی که نسبت به شخص آن جناب همواره منظور دارم، شما را اطمینان می دهم. مظفر الدین شاه قاجار.»

ترجمه ی جواب علیا حضرت ملکه ی هلاند به اعلیحضرت شاهنشاهی «از شنیدن قضیه ی ناگوار رحلت اعلیحضرت

شهریار مبرور و حزن آن اعلیحضرت و ملت ایران، کمال تأسف و تحسر برای من رخ نمود. از بیانات اعلیحضرت شهریاری که در تلگرام مبارک درج شده بود، کمال امتنان حاصل آمد. از خداوند دوام شوکت و اقبال آن اعلیحضرت را ملتمس و امیدوارم همان روابط و مناسبات حسنه که فیمابین سلطنت سابقه و این دولت برقرار بود، در آتیه با دولت اعلیحضرت شاهنشاهی برقرار باشد و پیوسته رو به ازدیاد نهد؛ و در این باب اطمینان کامل از طرف خود به آن اعلیحضرت می دهم. اما»

تلگرام تغریت علیا حضرت ایزابل دویم ملکه ی سابق اسپانیا که از پاریس به حضور همایون شاهنشاهی ارسال و ابلاغ نموده اند

«از آن اعلیحضرت متمنی هستم تأثرات قلبیه ی مرا از فوت اعلیحضرت پدر بزرگوار مبرور خودشان، که دوست صمیمی من بودند، و از این داهیه ی عظیمه قبول فرموده؛ و نیز ادعیه ی قلبی مرا برای ازدیاد شوکت و امتداد سلطنت خودتان با تبریکات خالصانه ام به حسن قبول بپذیرند. ایزابل»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به علیا حضرت ایزابل دویم ملکه ی سابق اسپانیا «از تأسف و تأثر آن اعلیحضرت که از ارتحال والد تاجدار بزرگوار من اظهار فرموده بودند، از صمیم قلب تشکر می نمایم. از دوستی قلبی اعلیحضرت شاه مرحوم نسبت به آن اعلیحضرت، اطلاع کامل دارم و می دانم که حقیقتا شریک غصه و اندوه من هستید. امیدوارم همان روابط دوستی که فیمابین اعلیحضرت شاه مرحوم و آن اعلیحضرت بود، در میان ما هم برقرار و مستدام باشد. مظفر الدین شاه قاجار»

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳

تلگرام تهنیت جناب شوکت مآب رئیس جمهوری دولت فرانسه به اعلیحضرت شاهنشاهی که در ثانی رسیده است «در حالتی که تمام تبریکات

خودمان را به اعلیحضرت شهریاری از بابت جلوسشان به تخت سلطنت اظهار می داریم، از ایشان استدعا داریم ادعیه ی ما را برای سعادت و خوشبختی خودشان و مملکتشان قبول بفرمایند. ما برای حفظ و استحکام روابط حسنه ی و دادیه که میان این دو مملکت برقرار است، کمال همراهی را با آن اعلیحضرت داریم. فلیکس فر.»

تلگرام تهنیت نواب والا خدیو مصر به حضور اعلیحضرت شاهنشاهی «به خاکپای شوکت احتوای حضرت شاه اعظم معروض می دارد، نظر به اقتضای عبودیت موروثی که به خانواده ی عظیم الجاه شاهانه دارد، مقتضی چاکری دید که مراتب تهنیت و تبریک خود را در این موقع جلوس به اریکه ی سلطنت آباء و اجداد بزرگ شاهنشاهی، به خاکپای شوکت احتوای اعلیحضرت شاهنشاهی عرضه داشته و از خداوند متمنی شود که همواره تا جهان را مدار است، زینت افزای سریر تاجداری بوده و فرق نامستحق این بنده را به اشعه ی انوار سلطنتی لامع فرمایند. خدیو مصر: عباس»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به نواب والا خدیو مصر «تلگرام باملاطفتی که نواب والا از فرط مهربانی در موقع جلوس من به سریر معلای اجداد تاجدارم به من نموده اید، زیاده از حد اسباب مسرت گردید و خیلی خوشوقت شدم. از تهنیت های خالصانه ی نواب والا تشکر می نمایم؛ همچنین از احساسات نیک ایشان نسبت به خودم. از نواب والای شما خواهش می کنم که حالت مرا هم نسبت به خود همین طور بدانید. مظفر الدین شاه قاجار»

ترجمه ی تلگرام حضرت پاپ به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی «در فوت حزن انگیز پدر تاجدار آن اعلیحضرت، از صمیم قلب تعزیت می گویم.

و همچنین برای جلوس آن اعلیحضرت به تخت سلطنت، تقدیم تهنیت و تبریک نموده؛ از درگاه احدیت مزید سعادت آن اعلیحضرت و

شوکت ایران را مسئلت می نمایم.

لئون هشتم پاپ»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به حضرت پاپ «مراتب تعزیت آن حضرت که لطف نموده در موقع این داهیه ی عظما که من و تمام اهالی ایران را قرین سوگواری نمود اظهار فرموده اند، زیاده در قلب من اثر کرد. از ادعیه و تبریکات آن حضرت هم برای جلوس خودم تشکر می کنم و از خداوند مسئلت می کنم وجود آن حضرت را محفوظ و ایام سعادتشان را مستدام بدارد.

مظفر الدین شاه قاجار»

و نیز خلیفه ی اعظم اوچ کلیسا و عموم ملت ارامنه که در هر نقطه از ممالک هستند، چه به توسط خلیفه ی معظم و چه مستقیما، تلگرام های تعزیت به حضور مبارک شهریاری عرض و تقدیم نموده اند که به توسط سفیر خلیفه ی اعظم که در دار الخلافه ی تهران است تبلیغ گردیده و به موقع عرض رسیده است.

و همچنین از جانب عموم ملل متنوعه و زردشتیان ساکن هندوستان تلگرام های تعزیت و تأسف به خاکپای همایون شاهنشاهی نایل و معروض افتاده و جواب های التفات آمیز

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴

از جانب سنی الجوانب به آن ها ابلاغ شد.

و همچنین از طرف شخص سلاطین و امپراطوران عظیم الشأن و رؤسای ملل و از جانب هیأت دول متحابه نیز، علی الرسم، مأمورین مخصوص محترم به سفارتخانه های دولت ایران که در دربار دول مزبوره هستند رفته؛ سفرا و وزرای خارجه ی دولت علیه را تعزیت و تهنیت گفته؛ و سفرای معزی الیهم به واسطه ی تلگراف به دربار همایون دار الخلافه ی تهران اطلاع داده بودند. از جانب صدارت عظما به کارگزاران دولت علیه [و] سفرای دولت علیه مأموریت داده شد که به دربار دول مزبوره و حضور سلاطین و تاجداران معظم رفته، اظهار امتنان و

مراتب یک جهتی و خصوصیت فیمابین دولتین را تبلیغ و تجدید نمایند.

و نیز در این روز [که] دوشنبه هیجدهم است، از جانب رعایای دولت علیه که در ممالک خارجه متوقف هستند، عموما به اقتضاء عبودیت فطری و جبلت شاه پرستی، عرایض تلگرافی مبنی بر تأسف و تعزیت و تبریک و تهنیت به حضور همایون شاهنشاهی رسیده، و از طرف قرین اشرف ملوکانه هم جواب های مرحمت آمیز به آن ها ابلاغ شد.

ترجمه ی تلگرام میرزا حسن خان محتشم السلطنه جنرال فونسول ایران مقیم هندوستان به حضور جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدراعظم

«یک هیأت وکلا از طرف تمام مسلمانان اهل سنت و جماعت هندوستان، امروز به قونسولخانه آمده از من خواهش کردند که به خاکپای مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی، مظفر الدین شاه، مراتب تأسف و تحسر ایشان را از رحلت حزن انگیز شاهنشاه شهید تلگرافا معروض داشته؛ و نیز اظهار نماید که محض ادای مراسم تعزیت و احترام روح آن اعلیحضرت، فردا عموم مسلمانان اهل سنت و جماعت دست از کار کشیده، تعطیل خواهند نمود. حسن»

جواب جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم به محتشم السلطنه جنرال قونسول ایران «اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی، کمال خشنودی را از اظهار تأسف و تعزیت عامه ی مسلمین اهل سنت و جماعت هندوستان، از بابت فوت ملالت انگیز پدر بزرگوار خودشان حاصل فرمودند. شما مأمورید که ایشان را به واسطه ی وکلای خودشان از بابت تأثرات و احساسات برادرانه یی که نسبت به ایران در این مصیبت عظمای فوت چنان پادشاه عظیم الجاه رئوف مهربانی اظهار نموده و در این عزای ملی ما شراکت کرده اند، اظهار امتنان نمائید. صدراعظم»

ترجمه ی تلگرام محتشم السلطنه جنرال قونسول دولت علیه ی ایران مقیم بمبئی به

خاکپای همایون «به پایه ی سریر مهر سیر بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی!»

«حاجی جان محمدست و حاجی سلیمان لاددا و سایر مسلمین طایفه ی «کاچی» و «میمن» بمبئی، تعزیت خاشعانه ی خود را به خاکپای مبارک معروض می دارند؛ برای استدامت سلطنت مقدس اعلیحضرت همایونی پیوسته دعا می کنند. حسن»

تلگرام امیرزاده فتحعلی میرزا نواده ی مرحوم بهمن میرزا به موقع صدارت عظما از شوشه

«حضور حضرت اشرف امجد صدراعظم! مسلمانان قراباغ از قضیه یی که برای

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵

شاهنشاه شهید اتفاق افتاد و اسباب تألم عموم مردم شیعی شده غریق غم شده عزادار هستند؛ و به عهده ی این بنده واگذار نمودند که از حضرت اشرف استدعا نماید که عرض تسلیت آن ها را به خاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی برسانند. فتحعلی میرزا»

در جواب این تلگرام ها نیز از طرف قرین الشرف همایون شاهنشاهی، به توسط جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم، کمال ملاطفت و خشنودی شد.

روز جمعه، ۲۴ ذی القعده الحرام که ساعتی سعد داشت، در ضرابخانه ی تهران در روی سیم و زر، سکه به نام نامی و اسم مبارک بندگان اقدس همایونی روحنا فداه زدند؛ و عنوان منقوش سکه از قرار ذیل است: «السلطان بن السلطان مظفر الدین شاه قاجار».

در این روز، جناب مستطاب امام جمعه در مسجد شاه تهران، با حضور تمام علماء و وجوه ملت و جمع کثیری از اهالی دار الخلافه، به منبر بر آمده خطبه ی سلطنت به نام نامی همایون بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه، مظفر الدین شاه، قرائت نموده؛ در آن حال یک صد و چهارده تیر توپ به عدد سنین سلطنت سلاطین سلسله ی علیه ی قاجاریه از توپخانه ی مبارکه شلیک کردند؛ و عموم مردم به شکرگزاری و دعای وجود اقدس همایون

شهریاری پرداختند.

شب چهارشنبه، بیست و نهم ذی القعده این سال، واهب متعال که همواره دوقه ی برومند این سلطنت را به کثرت فروع و اعضان سرسبز خواسته است، به اعلیحضرت بندگان اقدس همایون شاهنشاهی از نواب علیه ی عالیه سرور السلطنه، صبیه ی مرحوم فیروز میرزای فرمانفرمای نصرت الدوله پسر مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا، فرزندی همایون فال عطا فرموده؛ خاندان جلیل الشأن سلطنت را در دل و دیده نور و سروری دست داد و چشم ایرانیان به این نهال تازه و شاخ طوبا روشن و دلشان گلشن شد.

بندگان اعلیحضرت اقدس همایون، وجود و ورود این مولود مسعود را در این وقت به فال نیک گرفته، محض بقای نامی و اسم گرامی شاهنشاه مبرور شهید، این مولود مسعود را به اسم مبارک «ناصر الدین میرزا» موسوم فرمودند. ان شاء الله همواره نصرت و ظفر با این خاندان عظیم الشأن توأمان باشد. و ما ان شاء الله در جلد ثانی این کتاب، که در سنه ی هزار و سیصد و چهارده تألیف می شود، اسامی بنین و بنات سلطنتی را با تاریخ ولادت و شرح حالات و مکارم صفات ایشان مشروحا خواهیم نگاشت. و چون ولادت نواب مستطاب اشرف والا ناصر الدین میرزا روحی فداه در این ایام که به نوشتن این وجیزه مشغول بودیم وقوع یافت؛ لهذا، اختصاص پیدا کردند که اسم مبارک ایشان در این کتاب درج شد.

در تشریف فرمایی موکب همایونی از تبریز به دار الخلافه ی تهران

روز یکشنبه، چهارم ذی الحجه الحرام موکب فرخنده کوکب بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی، خلد اللّه سلطنه، از شهر تبریز و مرکز فرمان گزاری آذربایجان با حشمت سلیمانی و شوکت خسروانی حرکت فرموده، به باغ شمال نزول

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶

اجلال دادند؛

و پس از یک شب اقامت ملوکانه در آنجا، روز دوشنبه پنجم تشریف فرمای قریه ی باسمنج گردیدند.

روز دوشنبه، دوازدهم از دار الخلافه ی تهران و دربار همایون، کشیک خانه و فراشخانه و نسق خانه و فراشخانه و سایر دستجات سواره ی رکابی و صاحبان مناصب و اصطبل خاصه و زین خانه و کالسکه خانه و فیلخانه و زنبورک خانه و نقاره خانه و سایر تشریفات خاصه، موکب همایون سلطنتی به ریاست نواب شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، به استقبال موکب همایونی مهیا و حاضر شده؛ همگی در تهران سان داده، با کمال آرایش و نظام از دار الخلافه به صوب قزوین حرکت کردند که در قزوین به موکب همایون اعلی نایل و پیوسته گردند.

روز چهارشنبه، چهاردهم شهری ذی الحجه الحرام موکب فیروزی کوکب همایون شاهنشاهی به شهر زنجان، که مرکز حکومت خمسه است، تشریف فرما شده؛ ساحت آن خاک از فر و حشمت سلطانی رشک عزگاه افلاک شد. علاء الدوله امیر تومان حاکم خمسه، پسر مرحوم محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام، اردوی نظامی که از قشون سواره و پیاده ی حوزه ی حکومت خود با کمال انتظام تشکیل داده بود، از سان حضور همایونی گذرانیده؛ اردوی مزبور نیز از سلک چاکران و عساکر رکاب مستطاب اعلی منتظم و ملتزم گردید. روز دیگر، موکب همایونی از زنجان نهضت فرموده، در هر منزل یک شب اقامت کردند.

روز هیجدهم ذی الحجه عید غدیر، قاطبه ی چاکران درباری و وجوه خدام آستان همایون شهریاری، از شاهزادگان عظام و وزرای فخام و امرای عسکریه و اعضای دوایر جلیله ی دولتی، از قلمی و نظامی و غیرهم، در تهران در سرای همایون سلطنتی به حضور صدارت عظما

نایل شده؛ جناب مستطاب اشرف صدراعظم از طرف قرین الشرف همایونی به توسط تلگراف با هر طبقه و دسته اظهار ملاطفت و تفقدات کردند و همگی صرف شربت نمودند. و هم در این روز مبارک که یک ماه تمام بود که عموم چاکران درباری و خادمان آستان همایون شهریاری در مجالس تعزیت و آئین سوگواری شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، بودند؛ از طرف قرین الشرف همایون شاهنشاهی به واسطه ی تلگراف، به توسط حضرت صدارت عظما، تلطفا به عموم ایشان امر و مقرر شد که به رعایت میمنت این عید سعید از لباس عزا درآمده، البسه ی سیاه را به جامه یی دیگر تبدیل کنند. کافه ی چاکران امتثال امر کرده، شکر و دعا به جا آوردند. در واقع ابتدای این سلطنت از امروز بوده است که مردم را از عزا بیرون آورده اند و امروز مطابق با روز منصب ولایت عهد است که آن هم روز دوشنبه در عید غدیر وقوع یافته است.

روز دوشنبه، نوزدهم موکب همایونی به دار السلطنه ی قزوین نزول اجلال فرمودند. باقر خان سعد السلطنه امیر تومان حاکم قزوین، به جهت تنظیم حوزه ی حکومت و ادای مراسم خدمت، مورد مراهم خسروانی گردید. روز بیستم و بیست و یکم در قزوین اتراق شد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷

نزول اجلال به تهران و مجلس سلام خاص

از چند روز قبل، از اردوی همایونی به موجب تلگراف اعلام شده بود که: روز دوشنبه بیست و ششم ذی الحجه الحرام، موکب گردون احتشام به شهر دار الخلافه ی تهران نزول اجلال خواهند فرمود؛ لهذا، از جانب صدارت عظما تهیه ی تشریفات دیده شد. مقرر شد که عموم طبقات نظام با لباس رسمی در راه موکب همایونی حاضر باشند؛ و در قریه ی

یافت آباد، دو فرسنگی تهران، از جانب صدارت عظما برای اقامت یکشبه آنجا تشریفات کامل فراهم شده بود. ولی، بندگان اقدس همایون شهریاری، روحنا فداه، مکنون خاطر مبارکشان این بود که قبل از جلوس و ترتیب تکالیف رسمیه ی سلطنتی، در لباس سیاه و هیأت سوگواری به مقر خلافت عظما نزول فرموده؛ ولدی الورود، رعایت ادب و احترام شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، را منظور کرده، با هیأت عزاداری به سر مرقد شریف آن شاه گردون جاه تشریف ببرند، و بعد از آن به رسوم سلطنت و قواعد دولتی پردازند. لهذا، بدون اینکه بر عزیمت راسخه ی خسروانه احدی جز حضرت صدارت عظما را مطلع فرمایند، روز یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه که ساعتی سعد و میمون بود، بیخبر به شهر دار الخلافه ورود فرموده؛ در حالتی که جماعتی از ملتزمین رکاب و همراهان اردوی همایونی هم از منزل کرج از این عزیمت بیخبر بوده بودند و از دنبال پس از چند ساعتی وارد شهر شدند.

از وجوه و اعیان کسانی که در ورود به شهر شرف التزام رکاب مبارک را داشتند:

نواب مستطاب والاـ شاهزاده سلطان عبد المجید میرزای عین الدوله امیر آخور که ریاست اردوی همایونی را داشت، با امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی و سواران جمعی او و چند تن از خواص پیشخدمتان همایونی بودند که چون پروانه بر گرد شمع حلقه زده، به دار الخلافه نزول اجلال نمودند.

کالسکه ی مخصوص شهنشاه شهید مبرور، البسه اللّه حلل النور، را که از تهران مستقبلین دولتی در جزو سایر تشریفات تا قزوین برده بودند، بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی روحنا فداه محض احترام شاه سوار آن نشده؛ آن کالسکه ی زرنگار را

خالی در پیشاپیش کالسکه ی مخصوص سلطانی که سوار آن بودند می کشیدند؛ و به این هیأت از دروازه ی دولت وارد دار الخلافه شدند.

از دو سه ساعت پیش از ورود موکب همایونی، شاهزادگان محترم در عمارت سلطنتی حاضر شده و سواره ی قزاق جمعی «پرکونک» روسی که نوکر ایران است به جلو فرستاده شد. نزدیک دروازه، این سواران قزاق در رکاب مبارک پیوستند.

«پرکونک» جلوی کالسکه آمده شمشیر بیرون آورده، سلام نظامی داد و به زبان پارسی اظهار جان نثاری کرد؛ شرط فدویت به جا آورد. بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی روحنا فداه به او اظهار التفات فرموده، از خدمات او اظهار رضامندی کردند. سوار قزاق که منظم تر و خدمتگزارتر از جمیع سواران است، در پشت سر کالسکه ی همایونی درآمده، با شکوهی هرچه تمامتر ساحت تهران را از فر شاهنشاهی آیت جلال و جبروت

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸

الهی ساختند. بلی! خدمتگزاری و جان نثاری از تبریز تا تهران، حق اجزاء کشیکخانه و سواران تبریزی بود؛ ولی از دم دروازه ی تهران، نزد ما آن سواران مثل میهمان عزیزی هستند، باید چندی در آسایش و راحت باشند. لهذا، جان نثاری و خدمتگزاری از آن ساعت باید با سواران قزاق و قشون حاضر رکاب تهران باشد که از یک ماه بیشتر انتظار چنین روزی را داشتند که به سعادت خدمتگزاری و تقبیل خاکپای مبارک نایل شوند.

خلاصه، یک ساعت قبل از ظهر، در روز یکشنبه ۲۵، شمس سلطنت در برج خود قرار گرفت و فر یزدانی با حشمت سلطانی توأم شده، این وجود مبارک از در شرقی دیوانخانه تخت مرمر در عمارات دولتی وارد شدند. جناب مستطاب اشرف امجد صدر اعظم و شاهزادگان عظام و وزرای کرام و امرای

درباری که محضر صدارت عظما در دیوانخانه به رسم هر روزه حاضر بودند، به زیارت جمال خسروانی و تقبیل خاکپای همایونی مشرف گردیده؛ با جناب مستطاب آقای امام جمعه که حضور داشتند شکر و سپاس الهی کرده، شرط دعا به جا آوردند. و بندگان اقدس همایونی، ارواحنا فداه، به فراخور شأن هریک، اظهار تفقد و مرحمت فرمودند؛ و فورا با همان لباس عزا با جناب اشرف صدراعظم و جناب مستطاب امام جمعه و حاجی امین السلطنه و چند نفر از خواص درگاه، به تکیه ی مبارکه ی دولتی، که وصل عمارات است، تشریف بردند که به زیارت مقبره ی موقتی شهریار شهید مبرور نایل شوند. با کمال حزن و ملالت به سر مرقد شریف آمده، فاتحه خوانده، مراسم تعزیت به جا آوردند؛ و طوری گریان شدند که حاضرین نزدیک بود خود را به هلاکت رسانند.

بعد از آن، بر حسب استدعای عموم شاهزادگان و وزرای فخام، به تالار بادگیر تشریف فرما شده، خلعت حضرت فیض آثار رضوی علیه الصلوه و السلام را، که مخصوص قامت جهان آرای همایون دوخته و به نفایس لآلی آراسته و تازه از مشهد مقدس و آستان قدس رضوی انفاذ داشته بودند، تبرکا زیب بر و پیکر همایونی فرموده؛ و جناب مستطاب صدراعظم حاضر شده، با جناب امام جمعه نیز تاج سلطنت و جهانبانی را به تارک مبارک شهریاری نهاده، نشان با فر و شأن تمثال عدیم المثال مبارک حضرت خلیفه اللّه الاعظیم امیر المؤمنین، صلوات اللّه و سلامه علیه، را که جناب مستطاب صدراعظم تهیه کرده و به بیست هزار تومان جواهر مرصع بود، زینت صدر همایون ساختند و شمشیر خاص خسروانی را به میان مبارک بسته، آنگاه

از بر تخت کیانی نشستند و سلام خاص انعقاد یافت. نواب مستطاب و الانایب السلطنه و نواب مستطاب والا سالار السلطنه، اخوان سلطنت، و جناب مستطاب اشرف صدراعظم و جناب مستطاب امام جمعه و سایر باریافتگان، از شاهزادگان عظام و وزرای فخام، تهنیت و تبریک جلوس همایون را به عرض رسانیدند. بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه پس از ادای مراسم شکر الهی، شرحی توصیف و تحسین و اظهار کمال رضامندی از خدمات جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم فرمودند و به عموم وزرا و خدام آستان همایون نیز بذل تفقد نمودند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹

در این روز سعادت اندوز که ابتدای سلطنت و جهانبانی و بدو ظهور عواطف سلطانی بود، از برای مزید رفاهیت حال عباد و انتشار عدالت در هریک از بلاد، حسن نیتی منظورنظر آفتاب اثر ملوکانه آمد. قبل از وقت، فرمانی جناب مستطاب اشرف صدراعظم در رفع مالیات و عوارض دیوانی خبازخانه و قصابخانه ی عموم ولایات ممالک محروسه ی ایران و آزادی این شغل صادر و حاضر کرده بودند و مهرهای مبارک سلطنتی را هم، که تازه به دستورالعمل حضرت صدارت حکاکی شده بود، با این فرمان به حضور مبارک آوردند؛ و عرض کردند محض میمنت و ازدیاد دعاگویی در سلامت وجود مبارک، اول این فرمان را صحه فرموده و به مهر مبارک مزین فرمایند. عرض جناب مستطاب صدراعظم به پایه ی سریر اعلا به اجابت رسیده؛ به دست مبارک فرمان را گرفته، صحه فرموده و به مهر مبارک چهارگوش تاجدار موشح شد. این اول موهبت الهی و بهترین عطیت شاهنشاهی بود که امروز شامل خلق ایران شد. عموم مردم از صمیم قلب دعاگو شدند و

نهایت امیدواری و شکرگزاری برای ایشان حاصل شد؛ از اینکه، چنین کرامت بزرگ عمومی تاکنون از سلاطین سلف دیده نشده بود.

به جناب آقا میرزا حسین وزیر دفتر، ابن مرحوم میرزا هدایت اللّه وزیر دفتر، که امروزه قلم حواله و اطلاق مالیات ایران با ایشان است، حکم شد تا از کتابچه های دستورالعمل ولایات ایران جمع مالیات قصابخانه و خبازخانه ی هرجایی را خارج کنند و هرکس هم از این بابت محل مواجب داشت، مواجبش برقرار بوده از سایر مالیات و منال دیوانی به آن ها محل مواجب داده شد. تقریبا از صد و شصت هزار تومان مالیات صرف نظر فرمودند، ولی در باطن رفع یک کرور صادرات و واردات از رعایا شد؛ به جهت اینکه، حکام جزء و وزرای مالیه مالیات و رؤسای این دو صنف بزرگ و مباشرین، علاوه بر مالیات، طور دیگر معامله کرده به قدر سیصد هزار تومان اضافه از عمل دیوان می گرفتند و به اسامی مختلفه عوارض بر آن ها وارد آورده، اجحافات داشتند. و اگر حکام از این بعد بخواهند به لطایف الحیل از قصاب و خباز رشوه بگیرند که آن ها نان و گوشت را قدری گران بفروشند، البته نهایت مؤاخذه ی شدید و سیاست سخت درباره ی آن ها به عمل می آید. این اوقات، گوشت در کمال فراوانی است و نرخ آن تنزل کرده و عما قریب طوری تنزل پیدا می کند که نهایت آن تصور نمی شود.

هرکس آزاد است که گوسفند بکشد و بفروشد و کار منحصر به جماعت قصاب نباشد که بی اعتدالی کنند. جناب مستطاب صدراعظم فرمودند دو هزار نسخه از این فرمان را چاپ کردند و به حکام و اعیان و اشراف ولایات فرستادند، تا مرفه

الحال و آسوده باشند و در روی سنگ صورت فرمان را نقاری کردند و در مسجد ناصری تهران «۳» و سایر امکنه نصب کردند. فرمان اصلی را که خطی بود به دفتر آوردند تا به ثبت مستوفیان برسانند و خط و مهر بگذارند. عین فرمان را این بنده نیز در دفتر زیارت کرده، ثبتی از روی آن برای خود برداشت و صورت آن را عینا در اینجا می نگاریم.

---

(۳)- مقصود «مسجد شاه» است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰

«نظر به مدلول کلام معجز نظام خلیفه اللّه الاعظم، امیر المؤمنین، علی ابن ابیطالب، صلوات اللّه و سلامه علیه، که فرموده اند: «السلطان الامین اللّه فی الخلق و مقیم العدل فی البلاد و العباد و ظله فی الارض»، امروز که به میامن الطاف شامله ی خداوند متعال و مشیت کامله ی قادر ذو الجلال، عمت نعماته و عظمت آلاته، تخت و تاج کیان را به وجود مسعود همایون ما مزین و باج و خراج مملکت ایران را در کف کفایت ما معین فرموده، سال اول جلوس میمنت مأنوس ما به تخت سلطنت موروثی است؛ به شکرانه ی این نعمت عظما و سپاسگزاری این موهبت کبرا، مفاد «ان اللّه یامر بالعدل و الاحسان» را پیشنهاد کرده، به رعایت بندگان خدا که ودایع کردگار قدیر و صنایع قلم تقدیرند می پردازیم و تسهیل امر معیشت آن ها را که اولین درجه ی آسودگی و جمعیت خاطر است، جهت همت ملوکانه می سازیم. عمده ی معاش بنی نوع انسان به گوشت و نان است؛ که به این ملاحظه اعلیحضرت شاهنشاه شهید، البسه اللّه تعالی حلل النور، محض تحصیل مثوبات اخرویه، امر و مقرر فرموده بودند که عوارض و مالیات دیوانی قصابی و

خبازی دار الخلافه ی تهران من جمیع الجهات معاف بوده، مباشرین امور دیوان، وجها من الوجوه، متعرض مباشرین این دو صنف به هیچ اسم و رسم نشونند؛ و به امر ملوکانه ی آن اعلیحضرت فرمان قضا جریان صادر و طبع شده و به همه جا منتشر کردند، به علاوه در احجار صلبه منقور و در امکنه ی معموره ی شهر منصوب نمودند؛ اعلیحضرت اقدس همایون ما نیز این توقیع رفیع شاهانه را صادر و حکم شاهنشاه، طیب اللّه مرقده، را مجری و ممضی فرمودیم و برای ترویج روح پر فتوح شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، خواستیم که این اجر و خیر ابدی را تکمیل فرمائیم: تا اینکه الی الابد عموم رعایا و برایا این قضیه ی مؤلمه ی شهادت شاهنشاه، جنت آرامگاه، را فراموش نکرده و همیشه در خاطر داشته طلب مغفرت نمایند. بناء علیه، از هذالسنه ی میمونه ی پیچی ئیل سعادت دلیل و ما بعدها، معافی این دو صنف را عمومی نموده و شامل حال عموم اهالی ایران فرمودیم. و تمام ولایات بزرگ و کوچک را، از شهرها و قصبات و دهات، از عوارض مالیات قصابی و نانوایی، الی الابد، معاف و مرفوع القلم داشتیم. تخلف کننده به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار و به سخط و غضب شاهنشاهی دچار خواهد شد.

مقرر آنکه: جناب مستطاب اجل اشرف امجد اکرم افخم، نظاما للعزه و الدوله و الشوکه و الاقبال، قواما للحشمه و العظمه و الاجلال، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم دولت علیه ی ایران، که در ابتدا واسطه ی این امر خیر و از جانب شاهنشاه مغفور به اجرا و انتشار آن مأمور بوده، مراتب کفایت و دولتخواهی و شاه پرستی خود را در

هر موقعی به طوری که مکنون خاطر پدر تاجدار بزرگوار ما بود کاملا به منصه ی ظهور رسانیده اند، این حکم محکم همایون ما را نیز به جمیع اهالی مملکت ایران اعلان نماید و سواد این فرمان مهر لمعان مبارک را طبع و نشر نموده، نسخ عدیده به هریک از ولایات برای علمای اعلام و اعیان ولایات بفرستد و به حکام شهرهای بزرگ بنویسد که خلاصه ی این یرلیغ بلیغ خسروانه را در احجار صلبه منقور و در بحبوحه ی هر شهر منصوب دارند، و همین فرمان جهانمطاع همایون را قاب کرده در مسجد جدید البناء ناصری، محل مناسبی که مشهود ابصار و محدود انظار باشد، نصب نماید که به خواست خدا الی الابد از شایبه ی تغییر و تبدیل مصون و محروس ماند. یقین داریم، سلاطین با عز و متملکین آینده که متکی اریکه ی سلطنت و متصدی امر خلافت گردند، بقا و استقرار این امر خیر را موجب فوز و فلاح خود شمرده، هیچ وقت، به هیچ وجه، متعرض تغییر و اختلال آن نخواهند شد

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱

و از معایب طعن و لعن ابدی اجتناب و احتراز خواهند نمود. شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۱۳».

این فرمان مبارک صحه شده و در بالای آن به خاتم مربع متوح شرف زینت یافت.

نقش خاتم مبارک: «الملک لله، دمید کوکب فتح و ظفر؛ بعون اللّه، گرفت خاتم شاهی؛ مظفر الدین شاه.» این شعر را میرزا محمد محیط- شمس- انشاء کرد و به امر صدارت عظما آن را حکاکی کردند. ابتداء این فرمان به نقش آن زینت یافت و میرزا محمد محیط به «شمس العظما» لقب یافت و هشتاد تومان قیمت طاقه شال به او دادند، و

از دولت صد تومان بر مرسومات او افزوده شد که همه ساله به موجب صدور برات از خزانه ی مبارک دریافت کند. تاریخ فرمان مزبور: «شهر ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و سیزده» است؛ لکن، تاریخ مهر مهر آثار همایونی: «هزار و سیصد و چهارده» است که به اشاره ی صدارت عظما، تاریخ هریک از مهرهای مبارک را محض میمنت از «هزار و سیصد و چهارده» قرار دادند.

جلوس عام

روز دوشنبه، بیست و ششم شهر ذی الحجه الحرام نزدیک ظهر، مجلس سلام در تالار تخت مرمر منعقد شد؛ درحالی که تمام شاهزادگان عظام و ابناء ملوک حامل شمشیر مرصع بودند و عموم وزرای نامدار و امرای دربار و سایر طبقات خدم، از اهل سیف و قلم و اجزاء وزارتخانه های جلیله ی دولتی، با البسه ی رسمیه حضور پیدا کردند؛ و بندگان اقدس همایونی، روحنا فداه، با چهر خورشیدی و فر جمشیدی به تختگاه کیانی در بالای تخت مرمر جلوس فرمودند. اسباب سلام را از قبیل متکاهای جواهر و تاج کیانی و قلیان سلام را حاضر کرده بودند. تاج کیانی در حضور گذاشته شده بود و تاج تل در نشان است بر سر مبارک زینت یافت. جناب مستطاب اشرف صدراعظم شرف مخاطبت خاص داشتند. حکیم الملک قلیان سلام را آورد. خطیب الممالک، که از همراهان آذربایجان به شرف التزام مبارک مشرف بود، خطبه برخواند. شاهزاده شمس الشعرا قصیده [یی] غرا در تبریک برخواند. یک صد و چهارده تیر توپ شلیک کردند. بهترین چیزها که امروز این بنده در این سلام مشاهده کردم این بود که اقدس همایون، روحنا فداه، جواهر تن را به جواهر اعراض نیاراسته، بدون پیرایه ی خارجی و حشو و

زوایـد جواهر و بـدون اینکه قبـای مرواریـددوز در برداشـته باشـند، در کمـال سـادگی و بی اعتنـایی به تزیینات ظاهریه جلوس داشتند. این فقره در انظار سفرای خارجه و اجزای داخله که حضور داشتند خیلی جلوه کرد و مستحسن شد؛ و هر طایفه در این رفتـار حدسـیات مفیـده زده، سـراپا غرق تمجیـد گشـتند. اول نطقی کـه در این سـلام عـام فرمودنـد، شـکر الهی بـود و اظهـار رضامندی از خدمات جناب مستطاب صدراعظم بود. خلاصه ی نطق در دربار همایونی از قرار ذیل است:-

«بحمد اللّه از این راه دور سلامت به منزل رسیدیم و بر تخت موروثی اجداد

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲

خود قرار گرفتیم. از خداونـد امیـدواریم که مهمـات دولتی و تکالیف ملتی را حفظ کرده، عامه ی رعایا را به عـدل و آسایش نگاهداریم و در آبادانی مملکت بکوشیم.

و از اهالی ایران، که شـیوه ی شاه پرستی دارند و منتظر جلوس ما بودند، نهایت رضامندی را داریم؛ امیدواریم که بهتر از زمان شاهنشاه شهید به آن ها خوش بگذرد.

و محض آسـایش حـال عمومی، اول کـاری که کردیم آن بود که، مالیـات نـان و گوشت را که محتـاج الیه عموم مردم اسـت بخشـیدیم و در اول ورود در معافات ابـدی مالیات آن فرمان صادر کردیم. و از زحمات و خدمات جناب صدراعظم هم کمال رضامنـدی را داریم و از وجود او خوشـحالیم. صدراعظم از بزرگترین تربیت شدگان شاهنشاه شـهید است. خدمات او به ما در ایـن ایـام، بـاعث تمجیـد و تحسـین اسـت؛ خـاطر مـا را از غیرت و صـدق نیت خـود مسـرور داشـته است. سـلاطین فرنـگ هم صدراعظمی به این کفایت و دانایی نداشته و نخواهند داشت. او باید در صدارت خود باقی و

برقرار بوده، در کلیه ی امور دولتی امر و نهی اش نافذ بوده، کارهای کشوری و لشگری و داخله و خارجه را اجرا نموده؛ به مراحم و تقویت های ما مستظهر و امیدوار باشد. انتهی.»

در این روز، سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه، مقیمین دارالخلافه ی تهران، رسما برای عرض تهنیت شرفیاب حضور باهر النور همایونی شدند.

ملیف پاشا سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی، که اول به سمت سفارت فوق العاده و بعد به اقامت در دربار دولت علیه مأمور و برقرار شد، به اتفاق شمس الدین بیگ سفیر کبیر سابق و هیأت سفارت خودشان در سلام مجلس خاص که بندگان اقدس همایون در تالار موزه ی مبارکه جلوس فرموده و جناب مستطاب صدراعظم شرف حضور داشت، به توسط همراهی جناب ظهیر الدوله، وزیر تشریفات دولت علیه، به شرف حضور مهر ظهور همایون نایل گردیده؛ خطابه یی مبنی بر تهنیت جلوس همایون و شکرگزاری از مأموریت خودشان و مراتب اتحاد بین دولت ایران و عثمانی معروض داشت. و از طرف بندگان اقدس همایون نیز جوابی محتوی بر اظهار تفقد و تلطف و اظهار مسرت از مأموریت مشارالیه و اظهار توجهات خاطر خطیر همایون بر استحکام و داد و اتحاد دولتین اسلام، به عز تقریر درآمد.

سفیر مذکور، محض ادب و اظهار یک جهتی دو ملت ترک و عجم، خطابه ی خود را به زبان پارسی عرض کرد؛ و بندگان اقدس همایونی، محض اینکه مبادا سفیر مذکور در ادای زبان پارسی عاجز شود و خجل گردد، مخصوصا به او فرمودند: «ترکی تکلم کن! ما ترکی می دانیم.» سفیر معزی الیه از این فقره به هیأت شکرگزاری و اظهار امتنان درآمده، محض ادب، نطق خود را به همان

زبان پارسی ادا نمود و به ترکی اسلامبولی تکلم نکرد که حفظ ادب کرده باشد.

و السلام خیر ختام

وقایع چهل و سه روز سال اول سلطنت مظفری، در چهار جزء ختم شد که هزار و سیصد و سیزده نبوی بود؛ و ان شاء اللّه به نوشتن شرح سال دویم سلطنت مظفری موفق و مظفر خواهم شد. سلخ ذی الحجه الحرام ۱۳۱۴. و العاقبه للمتقین

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳

جلد دوم وقایع سال ۱۳۱۴ هجری قمری

اشاره

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵

هو آغاز هر کار ستایش کردگار باید که ما را از باده ی توحید سرمست ساخت و از تیه نیستی به عرصه ی هستی انداخت؛ با همه ی ابکمی ما را ناطق و با جمله ی بی تجربتی ما را حاذق فرمود. نهانی است در غایت عیان و عیانی است در نهایت نهان. «اخفی من البدر فی المحاق لکنه اخوء من الشمس ابهم من امور لکنه اجلی من امور الامس.» طفل از اشاعه ی قدرت او گرید و شکوفه از ازاعه شوکت او خندد؛ جل جلاله و عم نواله. در وجودش کاینات اقرار دارند و در بودش انکار نیارند.

درود نامعدود بر وخشور تازی زبان او محمد مصطفی، که کلمات حق سرود و از جانب او مبعوث بود. و سلام غایه المرام بر ولی کارخانه ی او علی علیه السلام، که خدا را مظهر است و راستی را مصدر.

و بعد، چنین گوید، چاکر دولت ابد انتها، غلامحسین افضل الملک، مستوفی دیوان اعلی، که چون در سنه ی گذشته تاریخ جلوس مظفر را نگاشته و ضمیمه ی «ترجمه ی اعلام الناس» نموده به خاکپای مبارک بندگان اعلیحضرت قدرقدرت قوی شوکت، سلطان السلاطین، ظل اللّه فی الارضین، شاهنشاه اسلام پناه مظفر الدین شاه، روحنا فداه، تقدیم داشت؛ به واسطه ی تفضلات

الهی، مراحم شاهنشاهی شامل حال این چاکر گشت؛ امر و مقرر شد که همه ساله شرح وقایع سلطنتی و کارهای عمده ی دولتی را بنگارد و کتابی به حضور مبارک تقدیم دارد. به افتخار این بنده ی نگارنده دستخط مبارک همایونی خطاب به حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع افخم آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم، دامت شوکه، شرف صدور یافت که تعیین لقبی از برای این فدوی کرده فرمان صادر شود؛ و نیز اضافه مواجبی مرحمت گردد که از برای مخارج این کتاب فدوی باشد. و این چاکر به مصداق: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»، صورت دستخط مبارک و فرمان دولتی را که درباره ام شرف صدور یافته است می نگارد و بعد به نوشتن جلد دویم تاریخ دولتی می پردازد: تا آیندگان حق گزاری این شاهنشاه عادل و این سلطان باذل را بدانند که در ازاء یک خدمت چند قسم نعمت می دهد و پایه ی فضل و درجه ی دانش را به اعلا مرتبه می رساند. بحمد اللّه از اضافه مواجب و علاوه مرسومات این شاهنشاه جمجاه، نهایت آسایش و راحتی را دارم.

من شکر چون کنم که همه نعمت ویم نعمت چگونه شکر کند با زبان خویش

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶

صورت دستخط همایونی از قرار ذیل است

«جناب اشرف صدراعظم! این میرزا غلامحسین خان با کمال و قابل است؛ کتابی تألیف کرده به نظر رسید. پنجاه تومان انعام مقطوعی را بدهند و از سنه ی آتیه هم تمام داده شود. یک لقبی هم معین شود، فرمان بدهید. چیزی هم صلاح بدانید، از صرف جیب نیر الممالک بدهد که مشغول نوشتن کتاب باشد. صحیح است.»

دستخط مبارک را این فدوی در دربار اعظم به خدمت حضرت آصف جاهی

صدارت پناهی برد؛ زیارت نمودند، اعزازم فرمودند، حکمی به جناب نیر الممالک، خازن صرف جیب همایونی، مرقوم فرمودند که فلان مشغول تألیف تاریخ دولتی است.

حسب الامر ماهی بیست تومان بدون رسوم، که سالی دویست و چهل تومان می شود، از قرار قبض به او بدهید که مشغول اتمام کتاب باشد. و نیز حکمی به وزارت مالیه مرقوم داشتند که صد تومان انعام استمراری فلان را که پنجاه تومان آن در کتابچه ی انعامات مقطوع شده، برات تمام صادر کرده، بدون کسر همه ساله به او بدهید که آسوده باشد.

در واقع دویست و نود تومان اضافه مواجب به فدوی مرحمت شد. و نیز خود بندگان حضرت صدارت عظما، دامت ایامه، لقب بنده را «افضل الملک» فرموده، در وسط فرمان محض امتیاز به خط خودشان مرقوم فرموده؛ و فرمان مزبور به شرف صحه ی همایونی و مهر مهر آثار مبارک مشرف شده، از ثبت دفتر گذشت. و صورت فرمان دولتی از قرار ذیل است:-

«چون قادر ذو الجلال و واهب لایزال زمام امور و سررشته ی مصالح جمهور را به کف قدرت ما سپرده، و ما را به تاج و تخت شهریاری و آئین مملکت داری سرافراز و ممتاز داشته، ما نیز بشکرانه ی این موهبت عظما و سپاس حقوق این عطیت کبرا، بر ذات اقدس و شخص مقدس خود لازم شمردیم که هریک از چاکران وافی و خدمتگزاران کافی را به نیل مراحم و بذل مکارم ملوکانه امیدوار و سرافراز فرمائیم؛ از آن جمله، جناب میرزا غلامحسین خان ادیب، مستوفی دیوان همایون اعلا است، که حاوی هر نوع فضایل و کمالات بوده، در هر خدمت و مأموریتی که داشته قلما و قدما طریق صداقت پیموده

است؛ علاوه بر خدمت انشاء و رسایل، همواره در ترجمه ی تواریخ عربیه و ضبطوربط مآثر سلطنتی و شرح ترقیات دولتی قیام دارد. خاصه، در این وقت که به تألیف کتاب مستطاب جلوس مظفری و ترجمه ی «اعلام الناس» خدمتی کرده و آثاری نهاده است. لهذا، در ازاء این خدمت به تصویب جناب مستطاب، قواما للعزو الاقبال، نظاما للشوکه و الاجلال، اجل اشرف اکرم صدراعظم از هذه السنه ی ایت ئیل او را به لقب نبیل «افضل الملکی» سرافراز و به صدور این فرمان قضا جریان قرین اعزازش فرمودیم؛ که در کمال دلگرمی به مراحم کامله ی خسروانه و عواطف شامله ی ملوکانه، زایدا علی ماسبق، امیدوار باشد و همه ساله شرح وقایع این عهد همایون را با اتفاقات عمده ی این سلطنت روزافزون، مدون ساخته ضمیمه ی سایر مجلدات اعلام الناس نموده، در هر سال یک کتاب به حضور اعلاـ تقدیم نماید؛ و در این خدمت، بین الاماثل و الاقران خود را مفتخر و سرافراز دارند.

مقرر آنکه: جنابان مستوفیان عظام و کتاب سعادت فرجام، شرح فرمان مبارك را ثبت و ضبط نموده، در عهد شناسند. فی شهر جمادی الثانی ۱۳۱۶.»

کنون باید رشته ی سخن بافت و به اصول مطلب شتافت. در جلد اول این کتاب،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷

شرح چهل و سه روز سلطنت سال هزار و سیصد و سیزده این شهریار کامکار را با ذکر نسب و حرکت از آذربایجان به تهران و جلوس به تخت شاهنشاهی و عواطفی که درباره ی رعایا فرمودند، با نصب صدارت کما فی السابق نگاشتیم؛ و ثلثی از ترجمه ی «اعلام الناس» را ضمیمه ی آن جلد داشتیم کنون، به شرح وقایع سنه ی هزار و سیصد و چهارده هجری می پردازیم.

امیـد است که خداونـد من بنده را به راسـتگویی و در درست نویسـی و حقیقت نگاری، به اتمام این جلد ثانی موفق فرماید که در خاتمه ی کتاب، شـکر احسان او نماید. و این کتاب را با سایر مجلدات دیگر که، ان شاء اللّه، در سنوات آتیه نوشته خواهد شد، به «افضل التواریخ» نامیدم؛ و به دنباله ی این تاریخ، باز ثلثی از کتاب اعلام الناس را که ترجمه کرده بودم، ضمیمه کردم.

باب اول وقایع سال ۱۳۱۴ هجری قمری شرح سلطنت بندگان اعلیحضرت قدرقدرت، مظفر الدین شاه قاجار، خلد اللّه ملکه

اشاره

از شـنبه غره ی محرم الحرام هزار و سـیصد و چهارده، مطابق پیچی ئیل ترکی، بنـدگان اعلیحضـرت قدرقدرت اقدس شاهانه تا پنجم این مـاه و شب شـشم، در شـهر دارالخلافه ی تهران، پایتخت ایران، تشـریف داشـتند و به جلایل امور می پرداختنـد؛ و از یکشـنبه، بیست و پنجم شـهر ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و سیزده، که از آذربایجان ورود به دارالخلافه ی تهران فرمودند، تا روز چهارشـنبه، پنجم محرم الحرام هزار و سـیصد و چهارده، طبقات چاکران محترم دولتی، از شاهزادگان و وزراء و خوانین ایـل قاجار و عمله ی خلوت همایونی و اجزاء وزارتخانه ها و صاحب منصـبان نظامی و اجزاء وزارت حربیه و مسـتوفیان عظام و اهـل دفتر استیفـاء و لشـکرنویسان کرام و اجزاء وزارت امور خـارجه و اعضاء وزارت عـدلیه و وزارت تجارت و اعضاء وزارت علوم و رؤسـای مـدرسه ی مبـارکه ی دار الفنون و اجزاء وزارت تلگراف و اجزاء اداره ی جلیله ی دربـاری و خزانه ی عامره و رؤسـای بیوتـات خـاصه ی دولتی و اجزاء وزارت وظـایف و اوقاف و اجزاء وزارت پست و اجزاء وزارت دار المطبوعات و دار الترجمه ی مبـارکه و دار التـألیف دولتی و اعضـاء دائره ی حکومت جلیله ی تهران و صاحبـان منصب وزارت نظمیه و رؤسـای مدرسه ی نظامی و

غیرهم، دسته دسته، در ایام عدیده شرف اندوز حضور آفتاب ظهور شاهانه شده، به توسط صدارت عظماء و وزراء و رؤسای هر اداره، در خاکپای شاهانه معرفی گشتند، مورد التفات و تفقد شدند.

روز چهارشنبه، پنجم نواب والا، شاهنشاهزاده ی اعظم، سالار الدوله ابو الفتح میرزا، سومین فرزند سلطنت عظما، که بعد از موکب همایون از دار السلطنه ی تبریز عزیمت دارالخلافه ی تهران فرموده بودند، با جمعیت اجزاء خودشان وارد دارالخلافه شده، به شرف حضور مبارک همایون مشرف گشتند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸

روز پنجشنبه، ششم محرم الحرام هزار و سیصد و چهارده هجری، چون هوا گرم شده و خارج از اعتدال بود، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون، خلد اللّه ملکه، عزیمت ییلاقات فرموده؛ از مرکز خلافت، تشریف فرمای باغ و ییلاق سلطنتی «صاحبقرانیه»- یعنی: نیاوران، یعنی: کردوی- شدند که در صفحه ی شمیران، دو فرسخی تهران، در سمت شمال واقع است.

اسم قدیم این قریه، «کردوی» می باشد و ملك مرحومه ی علیه ی عالیه، فخر الدوله، بوده است؛ آن را به شاهنشاه شهید سعید، ناصر الدین شاه، انار اللّه برهانه، پیشکش کرد.

شاهنشاه شهید هم قریه ی «چیذر» را، که در یک میلی «کردوی» واقع است، به مرحومه ی فخر الدوله بذل و مرحمت فرمودند که در آنجا منزل ییلاقی قرار دهد. اسم قدیم این قریه «کردوی» بوده است، و بعد به «نیاوران» مشهور شده است. شاهنشاه شهید سعید امر فرمود که در آنجا بنای رفیع و پایه ی منیع برپا دارند. باغ هایی که رشک ارم است، در آنجا با خیابان های وسیعه ی وجه اول جاریه ساخته و مهیا کردند. قصور عالیه و رواق های سامیه ترتیب دادند. قریب دویست هزار تومان به مصارف ابنیه و حجاری آنجا رسانیدند.

چون سلطنت آن شاهنشاه

به سـی سال رسید، که به قرن اول درآمد، امر و مقرر شد که نیاوران را به «صاحبقرانیه» بخوانند؛ و از آن تاریخ، آن مکان فرح افزا را صاحبقرانیه خواندنـد. و این مکان، یکی از دهات بلوک شـمیران است، که این بلوک تقریبا مشـتمل بر چهل قریه اسـت که در دامنه ی کوه البرز واقع شـده. آب هـای صـافی و هوای خوش دارد؛ که ییلاـق اهـالی دارالخلاـفه ی تهران غالبـا در این بلوک واقع می شود. و در تواریـخ عرب، این نقاط شـمیران را «قصـران سـفلا» گوینـد؛ و «قصـران علیا» آن دهاتی است که در پشت کوه واقع شـده که شهرسـتانک و کچه سـر و بعضـی قراء دیگر جزء آن است. اگر مناسـبتی در این کتاب به دست آمـد، ژغرافیـای قصـران علیـا و سـفلا را بـا اسـامی دهـات و رسم و عـادات اهـالی آنجـا خواهیم نگـاشت. در اینجـا اگر زیاده بر این بنگاریم، اصل مطلب از دست ما خواهد رفت.

خلاصه، بنـدگان اعلیحضـرت ظل اللهی، روحنا فداه، که روز شـشم محرم این سال تشـریف فرمای ییلاق صاحبقرانیه شدند، تا مـدت ده روز، همه روزه، هنگام عصـر در حوضـخانه قصـر سـلطنتی مجلس روضه خوانی و عزاداری حضـرت خامس آل عبا، علیهـم آلاـف التحیـه و الثنـا، را منعقـد فرمودنـد؛ و روز آخر تعزیـت، به رسم معمـول، تمـام خـدام مجلس تعزیت و واعظین و ذاکرین و نوحه گران را به بذل خلاع و تشریفات و انعامات وافره و عطیات متکاثره، قرین دعاگویی و شکرگزاری داشتند.

در هیجـدهم شـهر محرم میرزا عباس خان قوام الدوله، وزیر امور خارجه،- چنانکه شـرحش بیاید- معزول و شـغل وزارت امور خارجه برحسب دستخط مبارک به جناب مستطاب صدراعظم راجع گشت؛ که مشیر الملک، میرزا نصراللّه

خـان، از جانب ایشان در وزارت امور خارجه کماکان بر اجزاء آن اداره مـدیر و معاون باشـد. صورت دسـتخط مبارک از قرار ذیل است:-

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹

«جنـاب اشـرف صـدراعظم! وزارت امـور خـارجه کـه از منـاصب بزرگ و مشاغـل عمـده ی دولـت و از هر جهت قابـل خیلی ملاحظه و مراقبت و اهمیت است، در تمام دول رجوع این خـدمت و انجام این امر مهم بر عهـده ی شـخص صـدراعظم دولت است و در سلطنت شاهنشاه شهید هم کفالت و رجوع این شغل جلیل بر عهده ی آن جناب اشرف بوده؛ حالا هم هیچکس بغیر از خودتان نمی تواند از عهده ی این امر خطیر برآید. کماکان رجوع این وزارتخانه را به عهده ی آن جناب اشرف واگذار می کنیم. همان طور که سابق ترتیب این وزارتخانه را داده، مشیر الملک را که نوکر صدیق امین دولتخواهی است، و از خدمات و صـداقت او نهایت رضامنـدی را داریم، معاون و مـدیرکل وزارت خارجه قرار داده بودید و به دسـتور العمل آن جناب اشـرف مشغول ترتیب این کار بود، باز هم کما فی السابق، همان ترتیب را مجری و مشیر الملک را به کار خود مسلط و برقرار دارید و دسـتور العمل های لازم را که مربوط به این شـغل است به او بدهیـد که مشـغول خدمت خود بوده، خاطر همایون ما را از طرز خدمات خود خشنود دارد. شهر محرم الحرام ۱۳۱۴.»

در بیست و دویم محرم «بـارن بیـانس»، وزیرمختـار و ایلچی مخصوص دولت پادشـاهی بلژیـک، که از جـانب دولت متبوعه ی خود مأمور به اقامت در دربار دولت علیه ی ایران گردیده است، در دارالخلافه ی تهران وارد شد. مشارالیه از شـهر مسـتقیما به سفارتخانه ی ییلاقی خودشان

رفتند. روز سوم ورود، به دربار صاحبقرانیه آمده، به اتفاق ظهیر الدوله، وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی، در سلامی خاص که جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم و بعضی از شاهزادگان عظام حضور داشتند به شرف حضور همایونی مشرف شده، نامه ی پادشاه بلژیک را تقدیم داشتند. وزیرمختار خطابه یی مبنی بر خوشوقتی از مأموریت خود معروض داشت؛ که ترجمه ی آن به توسط جناب ناصر الملک، میرزا ابو القاسم خان، به عرض پایه ی سریر اعلا رسید. پس از آن، از حضور همایونی رخصت انصراف یافت و به منزل «فلینس مایسا»، وزیر مقیم دولت فخیمه ی ایتالیا که در این اوقات از دربار ایتالیا مأمور به اقامت در دربار این دولت شده بود، رفت؛ روز بیست و سیم محرم، با تشریفات مقرره ی معموله وارد دارالخلافه ی تهران شد. روز سیم ورود، به توسط ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، شرفیاب حضور همایون گردیده؛ نامه ی اعلیحضرت پادشاه ایتالیا را تقدیم داشته و اصفای جواب تفقدآمیز خسروانی نموده، رخصت انصراف به منزل خود یافت.

نواب والا شاهزاده حسین علی میرزا، مهین فرزند حضرت والا شاهنشاهزاده ی اعظم، محمد علی میرزا- ولیعهد دولت ایران، صاحب اختیار مملکت آذربایجان- که با حداثت سن آثار کیاست و دهاء و انوار هوش و ذکاء از جبین انورشان هویدا است، مورد مرحمت خاصه ی خسروانی آمده؛ برحسب استدعای حضرت ولایت عهد، ایشان را به لقب جلیل «اعتضاد السلطنه» سربلند فرمودند.

در این ایام که جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله، وزیر و پیشکار مملکت آذربایجان، از آستان مبارک سلطنتی مرخص و روانه ی دار السلطنه ی تبریز می شدند؛ محض تکمیل مراحم ملوکانه و مزید افتخار ایشان، یک ثوب پالتوی ترمه با

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰

سردوشی الماس

نمره ی اول به ایشان عطا فرمودند؛ و روز سه شنبه دهم شهر صفر از دارالخلافه به صوب آذربایجان حرکت نمودند. و نیز شاهزاده حاجی بهاء الدوله، امیر تومان، به ریاست کل قشون آذربایجان منصوب و به همراهی جناب مستطاب امین الدوله روانه ی آذربایجان گردیدند.

شاهزاده موثق الدوله، مغرور میرزا، به منصب نبیل خوانسالاری و نظارت منصوب گردید. مصطفی قلی خان قاجار، فراشباشی، حسب الاراده ی همایونی به لقب حاجب الدوله و منصب فراشباشیگری دربار سلطنت ملقب و منصوب گردید. مخزن تدارکات عسکریه به عهده ی حاجی حسین قلی خان نظم السلطنه مفوض شد. برحسب امر قدرقدرت همایونی، از روز شنبه بیست و یکم صفر تا روز آخر ماه، در جلو خان عمارت و قصر مبارك صاحبقرانیه، که دربار ییلاقی سلطنتی است، خیمه ی عظیمی افراشته و اساس تعزیت به پا داشته؛ و همه روزه، هنگام عصر، اول مجلس روضه منعقد گردیده: جمعی از واعظین و ذاکرین حاضر شده، مستمعین را به ذکر مصیبت اهل بیت اظهار مستفیض می کردند؛ و بعد، مجالس شبیه مفصل که وقایع روز عاشورا را مجسم می نمود منعقد و مرتب می داشتند. بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس شهریاری، ادام اللّه دولته، به منزلی خاص که ناظر به مجلس تعزیه بود تشریف فرما شده، استفاضت کامل می فرمودند.

پس از آنکه شاهنشاه شهید سعید در هفدهم ذی القعده ی سنه ی گذشته شهادت یافت و موکب مسعود این پادشاه جمجاه از آذربایجان به صوب دارالخلافه ی تهران حرکت کرد، تلگرافات دولتی از آذربایجان به تهران شرف صدور یافت که هر وزیر و صاحب اداره یی در تهران مشغول کار و خدمت باشد و هر کس بر سر کار خود باقی بود؛ مگر، نواب والاشاهزاده کامران میرزا امیرکبیر- وزیر

جنگ، حکمران دارالخلافه ی تهران- که منصب سپهسالاری کل قشون ظفر نمون ایران با ایشان بود و به جای لفظ «سپهسالار اعظم»، ایشان را در عنوانات دولتی و غیره، «وزیر جنگ» می نگاشتند که تلگراف دولتی به افتخار ایشان به ملاحظاتی چند از آذربایجان نرسید. ایشان هم در همان حین شهادت پدر بزرگوار، در پارک و منزل شخصی خود رفته، به کار حکومت و نگاهداری قشون مداخله نکرده و حرکتی که منافی میل اقدس و رأی مقدس شاهانه باشد ننمودند. خود را از آن روز با وجود مبارک شاهانه برادر نخوانده، بلکه از فرط ادب، کمتر چاکر و الست ساکت و صامت، تسلیم و منقاد، مطیع و فرمانبردار گردید؛

آنان که به صد زبان سخن می گفتند،آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟ خلاصه، از آن روز تا این زمان، کارهای حکومتی دار الخلافه به وزیر تهران، صدیق الدوله، راجع بود که به دستور العمل حضرت صدارت عظما در نگاهداری شهر و امنیت طرق و شوارع و آسایش اهالی رفتار می نمود. عمل قشون و رسانیدن حققوق ایشان و یاصال جیره ی صاحب منصب و سرباز هم با حضرت صدارت عظما بود که همه را آسایش داده؛ از جانب ایشان، جناب محمد باقر خان سردار اکرم- که سابقا به لقب شجاع السلطنه ملقب و حالا فرزند ایشان دارای این لقب است- به ریاست قشون و رتق و فتق امور نظامی می پرداختند؛ و الحق تمام وجوه و امراء تومان نظامی به کفایت

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱

و درستی و بزرگ زادگی و شأن و شرف این سردار بزرگ تمکین داشتند.

سردار اکرم پدر بر پدر از امراء بزرگ این دولت بوده و به بزرگی جد اعلای او

مثلی هنوز در ایران مشهور است که همه کس می داند. خود ایشان از بس در کار نظامی و امور عسکریه بوده اند، کسی احتمال فضل و سواد به ایشان نمی دهد و نزد عموم مردم معروف به فضل نیستند؛ لکن، این بنده اطلاع دارد که در عربیت اطلاعی کامل دارند و تواریخ عربیه را مثل «تاریخ ابن اثیر» و غیره خوانده، درک مطلب می کنند- از مردمان درست و قابل این زمانه اند. در عهد سلطنت شاهنشاه شهید سعید، که وزارت جنگ با نواب والا نایب السلطنه امیرکبیر بود، هیچ وقت نتوانستند که درباره ی این سردار و هفت فوج سپرده ی به او مداخله و کارشکنی کنند و نتوانستند افواج را از او بگیرند؛ از آنکه، این سردار بزرگ در کار فوج اخلاف و خطایی نکرده، نزد سلطان زمان و اهل ایران به درستی معروف بود و چم و خمی که سایر سردارها با تقلبات مکنونه در خدمت وزیر جنگ سابق داشتند، مشارالیه اقدام به آن کارها نمی کرد. و خلاصه، جناب سردار اکرم از ابتدای این سلطنت بی زوال، به ریاست قشون و مداخله در امور نظامی ایران مسلط و استوار بود. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم هم در کار او تقویت می نمود و خدماتش را در حضور همایونی به معرض شهود آورد؛ لازم شد که رسما از طرف دولت جناب سردار اکرم به ریاست کل قشون ایران منصوب و برقرار باشد که جمیع ادارات قشونی، از توپخانه و قورخانه و مخزن تدارکات عسکریه و غیره، در جزء عمل ایشان باشد. لهذا، با صوابدید صدارت عظما، به ریاست کلیه ی قشون و لقب سرداری کل، از نظام و غیر نظام و پیاده و سواره

و قورخانه ی مبارکه و غیره، منصوب و برقرار شدند. و روز چهارشنبه، ... «۴» شهر صفر المظفر، در دیوانخانه ی عسکریه و اتاق نظام، مجلسی مشتمل بر شاهزادگان عظام و وزرای فخام و تمام سرداران و امراء نظام و صاحبان مناصب عسکریه منعقد گردید. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم از شمران به مجلس تشریف آورده، نطقی مفصل مبنی بر ابلاغ اوامر ملوکانه به اهالی نظام نمودند و دستخط مبارک همایونی نیز از قرار شرح ذیل در مجلس عسکریه قرائت شد:-

«جناب اشرف صدراعظم! چون حسن اداره و نظم قشون ظفر نمون دولت ابد مقرون از امور معظمه و تکالیف مهمه، و رکن رکین ملت و دولت، و در حقیقت از تکالیف مخصوصه ی سلطنت است، و علی العجاله زاید الوصف از حدود انتظام خارج گردیده و بلکه به مقام انفصام رسیده است؛ عزم ما بر این جزم شد که خودمان به نفس نفیس توجه کامل در این رکن عمده شامل فرموده، برای ابلاغ اوامر قضا مظاهر همایونی به عموم قشون و اجراء احکام قدر نظام در امر قشون و نظام، و ایفای مقتضیات آحاد و افراد قشون ظفر فرجام، شخصی مجرب و مهذب و در فنون علوم نظامی کامل و معروف بین الاقران و الاماثل را منتخب فرمائیم که مقاصد و نیات ما را در انتظام عمل قشون کاملا اجرا داشته و فی الحقیقه آن طوری که سزاوار است همت فدویانه در این خدمت گماشته و خاطر ما را آسوده دارد؛ لهذا،

---

(۴)- کذا؛ یک کلمه بیاض است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲

محمد باقر خان سردار اکرم را که در دولتخواهی و کارآگاهی منتخب و در خدمات نظامی، اباعن جد، متکفل و

مجرب و از هرگونه نقایص مهذب و محل اطمینان و وثوق مخصوص ما است، برای این منظور قضا ظهور انتخاب و او را به سرداری کل قشون نظام و غیر نظام، از افواج و توپخانه و سوار و عموم طوایف قشونی، برقرار فرمودیم که تکلیف ریاست خود و وساطت مابین ما و اداره ی قشونی را، کما یلیق، به عمل آورده؛ و به موجب صدور این دستخط مطاع، از حالا به بعد، عموم صاحبمنصبان و امراء تومان و سرداران و آحاد و افراد قشون او را سردار مستقل خود دانسته، نهایت اطاعت و همراهی و موافقت را به عمل آورده، خاطر ما را از انتظام عمل قشون و نظام آسوده دارد. و مطالب راجعه به امور قشون را به هفته یی دو روز به آن جناب اشرف اظهار داشته، و به عرض همایون ما رسانده، احکامی که لازم است صادر گردد. شهر صفر المظفر.»

سواد دستخط مخصوص که به خط مبارک عز ترقیم یافته است

«از آنجایی که ما خودمان سردار اکرم را به کرات تجربه کرده ایم و نوکر قابل و لایقی است؛ لهذا، ما او را قرار داده که آنچه مطالب نظامی است به توسط او به عرض برسد و ما هم فرمایشات خودمان را به توسط او به قشون بفرمائیم. ۱۳۱۴.»

این گونه دستخطها و دستخطهایی که در جواب عرایض رعایا است، برحسب امر قدر قدر همایونی، روحنا فداه، به خط منشیان حضور همایونی که رئیس ایشان جناب میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک، وزیر خلوت، است نوشته شده؛ زیر آن به صحه ی همایونی موشح می شود. اما، بعضی مطالب عمده که اهمیت دارد، منشی حضور همایونی آن مطلب را نوشته به صحه می رساند. و باز بندگان اعلیحضرت اقدس

همایونی، روحنا فداه، در ذیل این دستخط صحه شده، باز دستخط شاهانه یی به خط مبارک خودشان مرقوم داشته اند.

باری، عمل ریاست قشون ایران معین شد. ولی، جناب سردار کل در دستخط همایونی به عنوان «وزیر جنگی» یا «سپهسالاری» خوانده نشدند، لکن اصل معنی با ایشان بود- و لفظ سپهسالاری یا وزیر جنگ [با] سردار کل فرقی ندارد؛ در معنی یکی هستند. و نیز امارت توپخانه به محمد صادق خان قاجار، امین نظام، راجع شد که دستخط مبارک همایونی در این خصوص به صدارت عظما شرف صدور یافت؛ که از نوشتن آن صرف نظر می کنیم. امارت توپخانه هم جزء عمل ریاست قشون است؛ لکن، امین نظام اقتداری داشت که مطالب خود را گاهی بدون توسط جناب سردار کل به عرض صدارت عظما می رسانید.

ذکر قتل میرزا رضای کرمانی سوء القضای شاهنشاه

از هفدهم ذی القعده الحرام سنه ی گذشته تا آخر شهر صفر المظفر هزار و سیصد و چهارده، تمام نفوس اهالی تهران، بدون استثنای احدی، منتظر قتل میرزا رضای کرمانی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳

ملعون خبیث بودند که شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، را به تیر طپانچه در حرم مطهر حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، که در یک فرسنگی شهر تهران در خود ملک ری واقع است، به شهادت رسانید. چون آن ملعون تیرش کارگر شد، اولیاء دولت او را گرفتند و زجر کردند. به امر صدارت عظما او را به شهر آوردند و در عمارات سلطنتی محبوسش داشتند تا موکب مسعود همایونی از آذربایجان به تهران رسد و پس از استنطاق امر به کشتن او فرماید.

در یکشنبه، بیست و پنجم شهر ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و سیزده، موکب مسعود به دارالخلافه ی تهران نزول

اجلال فرموده؛ در چند روز به معظمات امور سلطنتی و تعرفه ی رجال و چاکران دولتی مشغول بودند. چون ماه محرم در پیش بود، نظر به احترام این ماه و عدم مناسبت با ایام عزای حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثناء، که تا آخر ماه صفر امتداد داشت، تأخیر قتل او را در این دو ماه جایز شمردند.

کرارا از اهالی داخله، بلکه از سلاطین خارجه اشارت می شد که این وجود خبیث را نابود سازند. تا روز چهارشنبه، دویم ربیع الاول این سال، به امر دولت قوی شوکت، داری در وسط میدان مشق تهران نصب کردند و او را شبانه از عمارات دولتی در بالاخانه ی میدان مشق آوردند و صبح به پای دار بردند. پیشاپیش او یک دسته موزیکانچی می نواختند، تا او را به میان میدان آوردند. در بین راه اظهار جلادت کرده، می گفت:

«می دانم مرا به کجا می برید. زودتر بروید، تا به آنجا برویم!» و خود او به سرعت حرکت می کرد و چون یقین داشت که باید کشته شود، اظهار ضعف و انکسار نمی کرد.

او را به میان میدان آوردند. داری در نهایت تمیزی و آراستگی، با طناب های رنگارنگ، نصب کرده بودند. او اظهار تشنگی کرد؛ میران غضب خربوزه از در میدان خریدند و به او خورانیدند. او خربوزه را خورده؛ طناب در گردن او کردند و آلت آهنی را کشیدند؛ او به بالا رفت، طناب در گردن او سخت کشیده شد؛ او حرکتی کرده و دستی تکان داده، بمرد.

چند هزار نفر اشخاص که حاضر بودند، اظهار بشاشت نمودند. و خوب بود که اهل شهر عموما خبر نداشتند که در این روز این ملعون را به

سزا می رسانند؛ و الا، دویست هزار نفر جمعیت که از قتل این خبیث مشعوف بودند، همه سحرگاهان حاضر می شدند که کشتن او را نظاره نمایند؛ ممکن بود که بسا نفوس زیر دست و پا تلف می شد. و باز با آنکه اهالی تهران مطلع از این امر نبودند، در میدان ازدحامی داشتند که از کشتن این شریر اظهار وجد می نمودند.

من بنده صبح از خواب برخاسته، محمد تقی خان میرپنجه، پسر مرحوم الله ویردی خان امیر توپخانه ی سابق، در کمال بشاشت اخبارم داد که میرزا رضا را در میدان مشغول کشتن هستند؛ برخیز و به تماشا برو! من به عجله سوار اسبی شده به میدان رفتم. وقتی رسیدم که آن ناپاک بر سر دار بود، در حالتی که روح در بدن نداشت.

ازدحامی غریب دیدم. تا آن روز من هیأت این مرد را که سال ها در تهران بود ندیده بودم؛ از آنکه، او اهل فضل و کمال یا صاحب ثروت و جلال نبود که قابل اعتنا و

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴

آمدوشد باشد. از حال او که مطلعم ساختند، معلوم شد که چندی در تهران دستفروشی می کرده؛ دو ثوب عبا یا برکی از تاجر می گرفته و به این و آن می فروخته است. و این اواخر، به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم رفته، مشغول جراحی بوده و وجه معاش تحصیل می کرده است. جزیی سواد فارسی داشته و در محاورات بعضی اشعار و امثال طوطی وار بر زبان می رانده است. سابق بر این، جزء طایفه ی «بابیه» بوده است و در تقویت آنان سخن می گفته است. در این اواخر که «سید جمال فیلزفی» «۵» به تهران رحل اقامت افکند، وی در حلقه ی او

درآمد و زبان به شکایت گشود که شاید او کارهای وی را اصلاح سازد. فساد عقیدت و سوءنیت سید جمال که بروز کرد، به حکم دولت او را از ایران اخراج کردند. میرزا رضا هم پس از او در تهران نماند و به دنبال او رفت و در خارجه او را ملاقات کرد. سید جمال او را بعضی کلمات گفت که دیوانه اش ساخت؛ و او به قصد همین کار خطا باز به دارالخلافه آمد که به شاهنشاه آسیب رساند. سید جمال فقط خدا را قائل بود؛ ولی، به هیچ یک از انبیاء اعتقادی نداشت.

نبوت را کسب شریفی می دانست و می گفت: «هرکسی همت ندارد که خود را به این کسب شریف برساند؛ از آنکه، باید متحمل بسی شداید شود و شاید به مقصد نرسیده به هلاکت رسد. به این جهت، همه کس اقدام به این کار ندارد. ولی، ممکن است که کسی متحمل بعضی خطرها بشود و رتبه یی پیدا کند که خلق را به سوی خود دعوت نماید و بعضی حکمت ها در مصالح کار مردم بگوید و قانون جدیدی بگذارد که مردم به اقتضای زمان تابع قانون او شوند و او را نبی خوانند.» سید جمال مذکور فاسد العقیده بود و خود منتظر بود که وقتی مردم را به سوی خود دعوت کند. در حکمت و فقه و اصول و تفسیر دستی نداشت؛ لکن، فضل عربیت و تاریخ دانی و ژغرافیا و علم حقوق ملل و مطلب نویسی را به درجه ی کمال دارا بود. اغلب صفحات روزگار را دیده و گردیده بود؛ بر عادت و رسوم اهالی هر مملکت و قانون هردولتی اطلاع وافر داشت.

اغلب سلاطین دول او را می شناختند؛

و در هر مملکتی، دوستان و مریدان داشت که اگر صد هزار تومان پول به او لازم می شد، بعضی از تجار به او می دادند.

روزنامه ی «العروه الوثقی» که به لسان عرب است، از منشآت و واردات خاطر او است که در پاریس بر ضد دولت انگلیس و هیجان اهل مصر طبع می کرده است که مصر از تصرف انگلیس خارج بشود. چند نمره یی از آن روزنامه ها را در عهد شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، هر هفته به حضور همایونی می آوردند که حسب الامر ترجمه می شد. چند نمره یی از آن روزنامه به این چاکر، که در آن وقت از مترجمین دولتی بوده، محول شد که ترجمه کرده به حضور برده شود. آن ها را فردی ترجمه نموده و در کتابچه ی مخصوصی نوشته، به حضور شاهنشاه شهید سعید برده شد.

خلاصه، میرزا رضای کرمانی این سفر که به تهران آمد، دیگر به مذهب بابیه هم اعتنایی نداشت؛ فقط خدایی را قائل بوده، مثل «نهلیست» «۶» های خارجه، درصدد شورش

---

(۵)- کذا.

(۶)- کذا (- نیهیلیست.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵

و فساد بود. این مدت که در حبس دولت بود، بعضی کلمات و مذاکرات با رجال دولت داشته که نوشتن آن ها باعث تطویل سخن می شود؛ لهذا، از اقوال و شرح حال او و تعرفه ی سید جمال باید صرف نظر کرد و به ذکر این دو تن خاطر را مشوش نساخت.

چون او را به دار کشیدند، دو روز بر سر دارش گذاشتند. بدن او در عصر روز اول سیاه شد. پس از آن شبانه جسد ناپاک او را از دار پائین آورده، در خاکش کردند.

از قراری که افواها شنیده شد، او را میران غضب در گورستانی که در

سر چهارراه محله ی حسن آباد واقع است، دفن کرده انـد. مردم در کشـتن او وجدی بی اندازه داشـتند و به یکدیگر تبریک و تهنیت می گفتند. فدویت و شاه پرستی عموم مردم در این روز مشهود شد. و تاکنون، شبانروز، مردم، بخصوص طبقه ی نوکر، به او لعن می کنند که از کار او بسـی صدمات از برای نوکرهای دولتی که در تهران بودند حاصل شد و بی اعتبار و خفت زده گشتند که مثل سابق تقرب وافر و بار عام در جمیع ایام به آستان مبارک سلطنتی ندارند.

چون حکومت شهر دارالخلافه ی تهران، که از ایالات و حکومت های جلیله است، لازم بود به یکی از کفات چاکران دولت و اعاظم رجال دربار سـلطنت مفوض آید؛ و مراتب لیاقت و محاسن سـیاست و حکمرانی نواب شاهزاده فرمانفرما سالار لشـگر،- فرزنـد مرحوم شـاهزاده فیروز میرزای نصـرت الـدوله که از منتسـبان خـاص سـلطنت عظما؛ و نواب علیه ی عالیه حضـرت علیا، دامت شوکتهـا، همشـیره ی ایشـان، بانوی حرمخانه ی جلالت است، و خودشان نیز به شـرف مصاهرت سـلطنتی افتخار دارنـد- سـال ها است به وسـیله ی خـدمات و امور جلیله و حکومت ولایات بزرگ آذربایجان و ایالت کرمان مشـهود پیشـگاه عـدالت دسـتگاه همایون خسـروانی افتاده؛ لهذا، ایشان را سـزاوار و درخور این حکومت جلیله دیده، چندگاه قبل، از مملکت کرمان به دربار خلافت عظما احضار و به تصویب جناب مسـتطاب اشـرف امجـد صدراعظم، حکومت شـهر دار الخلافه و مضافات را به انضـمام اداره ی پلیس و احتساب و ریاست قراسوران اطراف شـهر دارالخلافه و سواره ی قورت بیگلو و حکومت ساوه و زرند و شاهسون بغدادی و چهار فوج ابواب جمعی قدیم و جدید خود فرمانفرما که باید مشغول قراولی شهر دارالخلافه باشند، به

نواب معزی الیه مفوض و واگذار و ایشان را قرین سرافرازی و افتخار فرمودند.

صدیق الدوله از وزارت تهران معزول شد و به جای او جناب مستشار الملک، میرزا شفیع خان گرگانی، وزیر سابق خراسان و فارس و پیشکار مالیه ی سابق آذربایجان، که از رجال کافی و درستکار این زمان است از وزارت دارالخلافه ی تهران برقرار شد.

فرمانفرما به حکومت تهران اعتنایی نداشت، نظرش به سپهسالاری و وزارت جنگ کلیه قشون ایران بود که جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم این کار را از داماد خود، جناب محمد باقر خان سردار کل، گرفته به او واگذار کند. جناب اشرف صدراعظم در این امر وخامت عاقبت دیده، صلاح دولت را در این دانست که عساکر ایران سپرده به سردار کل باشد. فرمانفرما به این سبب باطنا کینه در دل گرفت و از امروز در تخریب کار صدارت محرمانه اقدامی داشت؛ و با بعضی رجال که از آذربایجان در شرف التزام

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶

رکاب همایونی به تهران آمده بودند، و هریک مقصودی داشتند و مناصب بزرگ و پارک و منزل و دخل می خواستند، همدست شد. هریک، بفراخور حال، در تخریب و افساد حرکت مذبوحی می کردند؛ و فرمانفرما هر شب در حرمخانه ی جلالت عظما به خاکپای مبارک همایونی شرفیاب شده، به تدریج بعضی عرایض مغرضانه می کرد.

ولی، روزها در دربار، به حضور صدارت عظما چنان خضوع و خشوع و فروتنی می کرد که مزیدی بر آن متصور نبود؛ حتی، مضایقه نداشت که در اتاق نوکرها بنشیند تا موقعی به دست آرد که به اتاق حضرت صدارت عظما درآید. اقداماتی که در افساد کارهای صدارتی می کرد، اثری بخشیده؛ شرح آن در چند ماه

بعد نوشته خواهد شد.

این اوقات که سورت گرما شکسته، موکب مسعود همایون شاهنشاهی، خلد اللّه ملکه، روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول از ییلاق صاحبقرانیه حرکت فرموده، تشریف فرمای قصر سلطنت آباد شدند که چند روزی هم در آنجا اقامت فرموده، پس از آن به دارالخلافه ی تهران و مرکز سلطنت تشریف فرما شوند. سلطنت آباد در یک فرسنگ و نیمی تهران واقع شده و از صاحبقرانیه به شهر نزدیکتر است. دور باغ سلطنت آباد نیم فرسنگ است و از بناهای خوب و ممتاز محسوب می شود که آن را شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه تربته، بنا فرموده اند.

روز پنجشنبه، هفدهم شهر ربیع الاول که روز ولادت حضرت خاتم الانبیاء، صلی اللّه علیه و آله، است؛ شب این روز، قصور و باغ سلطنت آباد را به اسباب مسرت و انواع قنادیل آراسته و مزین و مثل روز روشن ساخته، آتش بازی ممتازی کردند که آن آتش بازی ها به اقسام مختلفه در قورخانه ی مبارکه ی دولتی ساخته شده بود. روز عید سعید مولود نبوی، قریب به ظهر، در سمت غربی عمارت کلاه فرنگی سلطنت آباد، سلام عام انعقاد یافت. تمام شاهزادگان عظام و وزرا و امرا و سرداران و اهل نظام و ارباب سیف و قلم، از کشوری و لشگری، با البسه ی رسمیه، به رسم معمول حاضر و شرف اندوز؛ و نواب شاهزاده امیر نویان جهانسوز میرزا به شرف مخاطبت مشرف بودند.

بندگان اعلیحضرت اقدس ظل اللهی، روحنا فداه، محض بروز مرحمت و اظهار رضامندی از خدمات جناب مستطاب اشرف امجد میرزا علی اصغر خان صدراعظم، دستخطی آفتاب نقط با یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری دور مروارید شمسه ی مرصع که تمام دوروبر آن جبه موشح به

لآلی ثمینه بود، حاضر آورده، در موقع انعقاد سلام و بار عام که جناب مستطاب صدارت عظما در پیشگاه حضور همایون اعلا ایستاده بودند، میرزا محمود خان حکیم الملک، پیشخدمت باشی سلام، از طرف قرین الشرف آورده زیب دوش و پیکر افتخار ایشان نمود؛ و یک قطعه نشان تمثال عدیم المثال همایون را مکلل به الماس بریلیانت ممتاز که اولین نشان است، آویزه ی سینه ی جناب مستطاب ایشان ساخت. آنگاه، بندگان همایونی، بالمشافهه، شرحی اظهار خشنودی و رضا و بذل مرحمت درباره ی ایشان فرموده؛ و مخصوصا، به این خطاب وافی جناب مستطاب معظم له را مخاطب و قرین مفاخرت داشتند: «این اولین نشان تمثال همایون خودمان است که به شما عطا کردیم!» و صورت دستخط مبارک همایونی از قرار ذیل است:-

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷

«جناب اشرف صدراعظم! اعتماد ما به دولتخواهی و صداقت و خلوص عقیدت در صلاح اندیشی دولت ما، و تدابیر صائبه ی شما در اجرای مقاصد ملوکانه، به درجه ایست که مزیدی بر آن متصور نیست. چون سال ها دیده و آزموده ایم و خدمات شایان شما که در مواقع عدیده به منصه ی ظهور رسانیده اید، دلیلی واضح است بر این مراتب؛ خصوصا، در اول جلوس، در زمان غیبت ما از دار الخلافه، که تمام امور دولت و حفظ مصالح مملکت را به عهده ی شما مفوض فرمودیم، با مشکلات موقع چنان از عهده ی این تکلیف عمده برآمدید که خاطر ما را خرسند کردید؛ بعد از ورود ما هم به دارالخلافه، در انجام امور مهمه ی فوری دولت نهایت خدمتگزاری را کرده، شبانروز آنی غفلت نکرده اید؛ ولی، با خیالات بزرگی که ما در ترتیب کلیه ی امور دولت و آبادانی مملکت و بسط

در روابط حسنه با دول متحابه داریم و ان شاء اللّه اکنون که از امور فوری فراغت حاصل شده و شروع در اجرای آن ها می نمائیم، موقع خدمات شما بعد از این است و به توفیقات الهی باید بعدها هم مصدر خدمات عمده تر بشوید، بهترین مقدمه ی اجرای آن مقاصد حسنه ی مقدسه ی خودمان را چنان دیدیم که علامتی از مزید اعتماد و مراحم قلبیه ی خودمان نسبت به شما اظهار نمائیم: تا بر همه واضح شود که قدر خدمات گذشته ی شما در نظر ما به چه درجه است و حق آن را دانسته ایم. لهذا، اول نشان تمثال همایون خودمان را زیب سینه ی شما فرمودیم و جبه ی تمام مروارید با شمسه ی بریلیانت شرابه دار را، که از ملابس مخصوص خودمان است، بر آن ضمیمه کردیم تا دلایل مراحم قلبی ما نسبت به شما بر عموم چاکران آشکار گردد. هفدهم ربیع الاول ۱۳۱۴، در قصر سلطنت آباد، به دستخط خودمان مرقوم شد؛ یعنی: منشی ننوشته است.»

بعد از انقضای سلام عام، جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم به سراپرده ی عظما، که مخصوص تشریفات خلعت پوشان افراشته شده بود، تشریف برده، عموم شاهزادگان عظام و وزراء فخام و امراء نظام و خدام آستان گردون احتشام به محضر و مجلس صدارت عظما نایل و مراسم تبریک و تهنیت به جا آورده، صرف شیرینی و شربت نمودند.

هم در این روز، به جهت جامعه ی اسلامیه که بین دولت ایران و دولت عثمانی حاصل است، «ملنیف پاشا»، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی مقیم دربار دولت ایران، قبل از انعقاد سلام عام برای عرض تهنیت عید سعید در سلام خاص به اتفاق ظهیر الدوله، وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی دربار، و میرزا

نصر اللّه خان مشیر الملک، مدیر و معاون کل وزارت جلیله ی خارجه، و میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک، مترجم مخصوص حضور همایون، شرفیاب حضور مبارک گردیده؛ تهنیت عید سعید را معروض داشتند و مورد تفقد و مرحمت خاصه ی شاهانه شده، مراجعت نمودند.

روز یکشنبه، بیستم ربیع الاول بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، محض انتظام امور قشونی، بعد از ظهر از سلطنت آباد تشریف فرمای اردوی بریگاد سواره ی قزاق شدند، که به رسم سنوات ماضیه، در بالای قصر قاجار تشکیل یافته است.

قصر قاجار در یک فرسنگی تهران واقع است به طرف شمال. عمارات شامخه و بناهای عالیه در آن باغ بزرگ ساخته شده و از بناهای خاقان مغفور، فتحعلی شاه قاجار، طاب ثراه، است. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم و جناب سردار کل و جناب نظام الملک، وزیر

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸

لشگر، و جمعی دیگر از وزراء و سرداران و امراء عسکریه و صاحبمنصب نظامی و معلمین ایرانی و فرنگی و غیر هم، حضور داشتند. بریگاد سواره ی قزاق مشق های نظامی کرد و دو دسته با یکدیگر جنگ کردند و حمله آوردند؛ یک دسته فتح کرد. سوارهای قزاق انواع و اقسام هنرها آشکار کردند که شرح آن طولانی است و باعث حیرت می شود. ششصد تومان انعام به سواره ی قزاق مرحمت شد و به دو پسر چهار ساله و شش ساله ی قاسم آقای سرتیپ، که در مشق قداره و فنون محاربه با یکدیگر خوب از عهده برآمده بودند، یکی پنج اشرفی از جیب مبارک مرحمت شد؛ و فرمودند که از برای هریک از آن دو طفل، شصت تومان مواجب برقرار شود.

خدمه ی حرمخانه ی جلالت و پردگیان سرای سلطنت، که از

تبریز به صوب دارالخلافه ی باهره حرکت فرموده بودند، در بیست و چهارم ربیع الاول به اتفاق نواب اشرف والا شاهنشاهزاده ی مفخم، عضد السلطان، ابو الفضل میرزا- فرزند برومند سلطنت عظما و نواب شاهزاده نصرت السلطنه، روح اللّه میرزا- با جمعیت خدم و حشم و خواجه سرایان و سایر خدمتگزاران وارد دار الخلافه ی باهره شده، به سرای سلطنت عظما نزول اجلال فرمودند. و چند روز بعد، شاهزاده نصرت السلطنه، روح اللّه میرزای امیر تومان، که متجاوز از سی سال در آذربایجان همیشه مرجع خدمات بزرگ و مشاغل عمده بوده اند، از قرار شرح دستخط همایون، به تصویب صدارت عظما به ریاست خلوت همایونی و خازنی مهر مهر آثار مبارک سرافراز و منصوب شدند؛ و به یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری با سردوشی مرصع، که از خلاع خاصه است، پیکرشان زیب و اعتبار یافت.

روز سه شنبه، ششم ربیع الثانی بندگان اعلیحضرت اقدس همایون خسروانی از سلطنت آباد تشریف فرمای دوشان تپه شده؛ در صحرای وسیع زیر دست باغ دوشان تپه، مادیان های ایلخی سلطنتی را که سپرده به نواب شاهزاده عین الدوله است، در حضور مبارک سان دادند. بعد از اتمام سان، بندگان اقدس همایون به سلطنت آباد رجعت فرمودند.

چون اسمی از دوشان تپه ذکر شد، لازم آمد که جغرافی و شرح بنا و بانی آن نوشته شود، تا کسانی که خارج از اهل تهرانند مطلع شوند.

«دوشان» اسم خرگوش است. چون در این تپه و کوه کوچک خرگوش زیاد دیده شده، آن را «دوشان تپه» نامیده اند. عمارات و باغ و خیابان های آنجا، در عهد سلطنت شاهنشاه شهید سعید، ناصر الدین شاه قاجار، نور اللّه مضجعه، ساخته شده است؛ و آن تپه و

دره و ماهور، محل شکار و تفرج واقع گشته است. در سمت شرقی دارالخلافه، به مسافت کمتر از فرسنگی، این تپه ی بسیار بزرگ از وسط صحرا بیرون آمده که به رشته کوه البرز ابدا اتصالی ندارد. در سنه ی هزار و دویست و شصت و نه هجری، مطابق سیچقان ئیل ترکی، که ششم سال تاجداری شاهنشاه شهید سعید بود، رأی آن سلطان بزرگ تعلق یافت که در بالای این تپه ی بلند عمارتی دلپسند ساخته شود که گاهی محل تفرج شاهانه شود؛ به مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه، که در آن وقت ملقب به حاجب الدوله بود و فراشباشیگری دربار اعظم سلطنتی را داشت،- پدر مرحوم

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹

محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه)، مترجم حضور و مورخ دولتی ایران، است که تصنیفات عدیده دارد- مقرر شد که این خدمت را به انجام رساند. آن مرحوم در بالای تپه عمارتی ساخت و سال به سال به امر دولت قصری بر بنای اول افزوده شد.

انواع بنایی و قنایی و حجاری و نجاری و لطایف نقاشی و کاشی کاری و گچ بری در آنجا به کار رفت. نیمچه شهری در بالای تپه به دست آمد که مشتمل بر قصور و عمارات بیرونی و اندرونی و حیاطهای دیوانخانه و حرمخانه و حمام و منازل عمله و خدام و پاسبانان و حجاب و آبدارخانه و قهوه خانه و آشپزخانه گردید. و در اطراف آن تپه، منازل و عمارات عدیده نیز برای خواص خدام و ملتزمین رکاب سلطنت بنا شد.

و بسی سال ها، به کوه بریدن و رد و رفع احجار، راه های وسیعه، به طور خیابان که طرفین آن ها محدود به محجره های مزین و دیوارهای مشبک است،

ترتیب شـد. و در محوطه ی زمینی که دور آن تپه است و هرگز آب ندیـده بود، چنـدین رشـته قنـات جـاری کردنـد که حـال متجاوز از شش فرسنگ آب در باغ و اراضی آنجا جریان دارد.

در طرف جنوب این تپه و عمـارات، بـاغی وسـیع به قـدر دویست هزار ذرع مربع است که در آن اشـجار بارور غرس کرده، در سایه ی چنارها و سـفیدارها و صنوبرها واقع شده است. خیابان های راست و موزون که موشح به ریاحین و گل های گوناگون است در آنجا دیـده می شود. نهرها و کوزه گل ها و حوض های فواره دار آنجا، از هر حزین غم می زداید و وجه و طرب می افزاید. سـردرهای عالی دارد. در سـمت شـرقی باغ، عمارتی است که مشـتمل بر تحتانی و فوقانی می باشد. تالارها و اتاق های دوروی دلکش، کـه مزین به نقـوش دلفریب است، در آن عمـارت برپـا است؛ و حوضـخانه ی ظریفی، که در صـنعت مقرنس کاری و آئینه از ابنیه ی بدیعه به شـمار می آید، در آن عمارت ساخته شده است. و در جانب شـرقی این عمارت و حوضخانه، حوض مـدور وسـیع، و یـک مرتبه بالاـتر از آن، اسـتخر و دریاچه عظیمی است که با قایق و کرجی در روی این اسـتخر سـیر و تفرج می شود. و در اطراف این اسـتخر، خیابان ها و چمن زارها و اشـجار بیـد و غیره است. و در جنب جنوبی این دریاچه، باغ وحشـی است که اتاق ها و رواق های گوناگون، که نهر آب از میان آن ها جاری است، برای درندگان و سـبع، از قبیل شـیر و ببر و پلنگ و گرگ، و سایر وحوش که به وضع ابنیه ی باغ وحش فرنگ است ساخته اند. صداهای مختلف از آنجا شنیده می شود و شیران

و درندگان فریادها دارند.

و هر روز به این ها طعمه داده می شود. و از جانب دیگر، بروج و ابنیه ی مخصوصه برای طیور ساخته اند که انواع و اقسام طیور و وحوش، چه از داخله ی ایران و چه از خارجه، آورده در آنجا جمع کرده اند. پیشترها، باغ وحش در خود شهر، نزدیک دروازه شمیران بود. دوشان تپه که ساخته شد و این باغ که بنا گردید، باغ وحش که در تهران بود، خانه و عمارت شد و وحوش و طیور و جانوران را به باغ دوشان تپه آوردند.

در سنوات اخیره ی سلطنت، آن شاهنشاه جمجاه خیابانی وسیع از دوشان تپه تا دروازه ی شهر دارالخلافه احداث کردند، که از دو سمت نهر آب جاری و ملتف به اشجار بلند سایه گستر است. و از جانب شرق جنوبی دوشان تپه هم خیابانی وسیع است، به طول

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰

یک فرسنگ، که دو طرف آن خیابان دارای نهر و مشجر و سایه گستر به درخت اقاقیا و گل های رنگارنگ است. این خیابان منتهی به قصر فیروزه می شود، که آنجا هم از باغ ها و قصور عالیه ی خاصه ی سلطنت ساخته شده است؛ بنایی است رفیع و باغی است بدیع. حوضخانه ی ظریف منیعی دارد. در آنجا کاشی های بسیار خوب به دیوارهای رواق ها نصب شده است؛ و این قصر و عمارت باشکوه، در وسط یک جنگل مصنوعی ساخته شده است. این قصر فیروزه، دارای قناتی است که دو سنگ آب دارد. و در سر راه شکارگاه جاجرود است، که جاجرود در چهار فرسنگی تهران واقع شده و از شکارگاه های بسیار ممتاز تهران است، که در زمستان احدی از آنجا بی نصیب برنمی گردد و دسته دسته شکار حاضر و موجود است. مرغ های

صحرایی بسیار خوب که در جاهای دیگر کمتر دیده شده است، در حوالی قصر فیروزه و قنات آن می آیند و به الحان خوش ترنمات دلکش دارند.

روز پنجشنبه، هفتم ربیع الثانی بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، محض تکریم و اعزاز جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدراعظم، هنگام عصر، از سلطنت آباد سوار شده، تشریف فرمای قیطریه شدند؛ که آنجا باغ و منزل مخصوص ییلاقی صدارت عظما است. از سلطنت آباد تا قیطریه، یک میل راه است. و آنجا از ییلاقات خوب بلوک شمیران؛ بلکه، از متنزهات ایران است. بسیار باصفا و خوش آب و هوا است. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم مراسم پذیرایی و تشریفات ورود مسعود همایون و لوازم خوش و انبساط خاطر اقدس مبارک را از هر جهت فراهم کردند؛ چنانکه، در آن یک دو سه ساعت بر وجود مبارک شاهانه بسیار خوش گذشت و نهایت مرحمت زبانی و اظهار رضامندی را درباره ی صدارت عظما مبذول داشته؛ بعد از صرف عصرانه و چای، نزدیک به غروب، به سلطنت آباد مراجعت فرمودند.

این اوقات، هوای ییلاقات شمیران سرد شده و ایام گرما منقضی گشته است.

لهذا، موکب مسعود مبارک بندگان اعلیحضرت ظل اللهی از ییلاق سلطنت آباد، روز نهم ربیع الثانی، حرکت فرموده، تشریف فرمای باغ و عمارات دلکش عشرت آباد شدند؛ که نزدیک و بیرون شهر تهران و در پشت دروازه شمیران است که چند روزی هم در آنجا اقامت فرموده، بعد از آن به کلی وارد دارالخلافه ی تهران شده، در سرای سلطنت نزول اجلال فرمایند. عشرت آباد از بناهای بسیار خوب و از عمارات با امتیاز دور تهران است. این اوقات، باغ عشرت آباد از

حیث هوا و صفا بهترین جاها است.

جناب میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک، که از وزراء عظام و از اعضاء فخام دار الشورای کبرا و از چاکران خاص همایون اعلا و روزگاری است که از روی دانش و لیاقت به خدمات جلیله ی آستان مبارک سلطنت اشتغال داشته، این ایام بر حسب امر قدر قدر همایونی از آذربایجان به دارالخلافه و دربار همایون آمده، به توسط صدارت عظما در عشرت آباد شرفیاب خاکپای همایون گردیده؛ مورد مرحمت و التفات خسروانی آمد. تعیین مناصب و شغل و عمل ایشان در چند ورق بعد مفصلا نگارش خواهد یافت.

در این ایام که بندگان اقدس شهریاری، روحنا فداه، در عشرت آباد تشریف دارند،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱

به جلایل امور و مهام ملکی و اصدار احکام سلطنتی اشتغال داشتند. و بعضی از روزها هم که خاطر مبارک فراغت داشت، محض تفرج و گردش، سوار شده به باغات سلطنتی تشریف می بردند؛ یا محض سرکشی، تشریف فرمای شهر دارالخلافه شده، وقت عصر مراجعت به عشرت آباد می فرمودند. تا روز بیست و چهارم ربیع الثانی، در قصر عشرت آباد تشریف داشتند. روز یکشنبه بیست و پنجم، از عشرت آباد تشریف فرمای قصر یاقوت، که در سرخه حصار واقع است، شدند؛ که چند شبی در آنجا اقامت فرموده، پس از آن به کلی به شهر دارالخلافه و مقر سلطنت عظما رجعت فرمایند.

سرخه حصار در سه فرسخ و نیمی شهر دارالخلافه واقع شده، که راه صحیح مازندران از آنجا است. از شهر تا سرخه حصار، خیابان دولتی بسیار خوبی ساخته شده و در آنجا به امر شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، عمارت و باغ دولتی برپا

کردند؛ که به قصر یاقوت نامیده شد و از متنزهات بسیار ممتاز است. در مسافرت چند شبه ی قصر یاقوت، جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم هم شرف التزام رکاب مبارک را داشتند.

پس از پنج شب اقامت در سرخه حصار، روز شنبه دویم جمادی الاولی، بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، عزیمت شهر دارالخلافه و مقر خلافت عظما فرمودند. چون روز آخر مسافرت ییلاقی بود، به رسم مقرر و معمول، تمام اهالی نظام، از توپخانه و قورخانه و زنبورک خانه و افواج قاهره و سواره ی قزاق و شاگردان مدرسه ی دار الفنون دولتی و مدرسه ی نظامی، بر حسب ترتیبات جناب سردار کل، با البسه و اسلحه ی ممتاز و یراق های مزین و اسب های فربه، از دم دروازه ی دولت و امتداد خیابان لاله زار و میدان توپخانه تا قرب درب عمارت مبارکه ی سلطنتی، همه جا با انتظام در خیابان ها صف نظامی بسته، قریب به ظهر، موکب مسعود همایونی با حشمت و جلال از دروازه ی دولت ورود کرده؛ بندگان اعلیحضرت اقدس همایون سواره از خیابان ها و معابر سلطنتی عبور فرموده، صفوف سپاه مراسم سلام و تعظیمات نظامی و ترتیبات قشونی را به جا آوردند و هر دسته از نظام مورد توجهات و التفات شاهانه شدند.

هنگام نزول بندگان اقدس همایون به درب سرای سلطنت، به رسم مقرر، از توپخانه پنجاه و یک تیر توپ شلیک نمودند. شب یکشنبه سوم جمادی الاولی، که اول شب ورود بندگان اقدس همایون به دارالخلافه بود، به میمنت و اظهار مسرت قدوم مبارک، در خیابان ناصریه و میدان جلوی سر در مبارک شمس العماره، چراغان مفصل و آتشبازی ممتاز نمودند.

روز یکشنبه، سوم جمادی الاولی هنگام ظهر، امر به انعقاد مجلس سلام

شد که قاطبه ی چاکران از مستوفیان عظام و لشگرنویسان و سایر طبقات به زیارت جمال خسروانی نایل گردند. لهذا، در تالار بلور، جنب تالار بریلیان، بندگان اقدس همایون جلوس فرمودند و در حضور همایونی مجلس سلام منعقد گردید. جناب مستطاب صدراعظم و عموم شاهزادگان و وزراء و امراء و طبقات چاکران آستان همایون، از ارباب سیف و قلم و اعضاء وزارتخانه ها، با البسه ی رسمیه به شرف حضور مهر ظهور همایون و اصغای فرمایشات ملوکانه نایل آمدند. نواب شاهزاده جهانسوز میرزا،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲

امیر نویان بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، مخاطب سلام بودند. خطیب خطبه، و امیرزاده شمس الشعراء قصیده برخواند. و شلیک توپ از توپخانه ی مبارکه بلند شد و سایر مراسم مجلس سلام به عمل آمد.

روز پنجشنبه، چهاردهم جمادی الاولی برای ملاحظه ی مشق افواج حاضر رکاب تهران، که بر حسب دستور العمل جناب سردار کل جنرال «واگنرخان فرنگی»، معلم کل، به آن ها مشق می دهد، بندگان اقدس همایون چهار ساعت از دسته گذشته تشریف فرمای میدان مشق شدند. تمام افواج و افراد قشون مراسم سلام را به قانون نظامی معمول داشتند. افواج پیاده در حضور همایون مشغول مشق شدند؛ پس از آن، اهالی توپخانه و قزاق به مشق پرداختند؛ مورد تحسین و تمجید ملوکانه واقع شدند.

تمام سپاه ظفر همراه، از توپخانه و پیاده و سوار، دفیله کرده، از حضور مبارک گذشتند.

بندگان اقدس همایون تمام صاحبان منصب و تابین افواج را مورد مرحمت ساخته، یک هزار و دویست تومان انعام به افراد و آحاد قشون التفات فرمودند. و به جناب سردار کل هم یک قبضه شمشیر مرصع ممتاز از درجه ی اول، که از تشریفات عالیه است،

مرحمت شد و دستخط مبارک مبنی بر اظهار رضامندی از خدمات سردار کل شرف صدور یافت. اسامی افواج که در این مشق حاضر بودند، از قرار ذیل است:-

موزیکانچی مخصوص؛ گارد نصرت؛ توپخانه: سه باطری سواره و پیاده؛ زنبورکچی؛ قورخانه چی؛ فوج اقبال؛ فوج شقاقی؛ فوج سوادکوه؛ فوج قزوینی؛ فوج ملایر؛ بریگاد قزاق سواره؛ یک باطری توپخانه ی قزاق.

دوشنبه، بیست و پنجم شهر جمادی الاولی بندگان اقدس همایون، ادام الله عیشه و اید الله جیشه، از شهر دارالخلافه تشریف فرمای دوشان تپه شدند که سان عمله ی کشیکخانه ی مبارکه را ببینند. بندگان اقدس شهریاری در عمارات بالای کوه و تپه صرف ناهار فرموده؛ چهار به غروب مانده، از قصر همایون، در میدان اسب دوانی، که در پای تپه واقع شده است، نزول فرموده؛ در چادری که روی سکوی اسب دوانی افراشته بودند، به جهت سان عمله ی کشیکخانه ی مبارکه- که حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ، کشیکچی باشی و رئیس آن ها است- جلوس کردند. امیر بهادر جنگ تشریفاتی در خور ذات مقدس شاهانه ترتیب کرده بود: طبقه ی خدام و بعضی از وزراء حاضر بودند. اول، صاحبان مناسب کشیکخانه و طبقه ی غلام پیشخدمتان با البسه ی رسمیه خودشان از حضور مبارک گذشته، اسم آن ها خوانده می شد و هریک را معرفی می کردند. بعد، دسته ی غلامان کشیکخانه از سان حضور اعلا گذشته.

دسته ی پیش سان غلامان به زره و چهار آیینه و خود و ابلق مسلح و مکمل بودند، که لباس و سلاح جنگ قدیم ایران است. عدد غلام پیشخدمتان، یک صد و شصت و دو نفر؛ و غلامان کشیک خانه، هشت صد نفر بودند.

رتبه ی غلام پیشخدمتان این است که در هر مجلس سلامی، با لباس رسمی خود حاضر می شوند؛

بعد از خوانین قاجاریه، دسته ی آن ها می ایستد. خلاصه، بعد از اتمام سان، بندگان اقدس همایون سوار شده به دار الخلافه و مقر سلطنت عظما مراجعت فرمودند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳

در این ماه، شاهزاده عبد الحسین میرزا فرمانفرما از حکومت تهران معزول شد.

ولی، روزها به دربخانه می آمدند و شب ها به اندرون شرفیاب حضور همایونی شده، بعضی عرایض می کردند و در اجراء مقاصد خود بیشتر از پیشتر می کوشیدند. حکومت تهران به عهده ی کفایت شاهزاده روح الله میرزای نصرت السلطنه، رئیس خلوت همایونی و خازن مهر مهر آثار مبارک، واگذار شد؛ و به یک ثوب خرقه ی ترمه ی کشمیری با شمسه مرصع مخلع شد. حکومت شاهزاده فرمانفرما در تهران، به چهار ماه نرسید که طلوعش به محاق کشید. ولی، بعد از چند روز که در عزل صدارت عظما کوشید، چنان طلوعی کرد که هیچ یک از ستاره های طالع وزراء را رخشندگی نبود. سلطان علی خان امین بقایا، که از چاکران کافی است، به وزارت بقایا و اتمام محاسبات دفتری منصوب؛ و به یک ثوب لباده ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مخلع شد.

روز جمعه، چهاردهم شهر جمادی الاخر که مقارن روز مولود مسعود بندگان اقدس همایون شهریاری، روحنا فداه، است خدام دولت و ابناء ملت را هزاران شعف و مسرت بود. شب چهاردهم، شهر دارالخلافه را، از دیوانخانه ی مبارکه ی سلطنت و میدان ارک و بازارها و کاروانسراها و میدان ها و خیابان های شهر و کلیه ی معابر و درب دکاکین را، آذین بسته، طوری چراغانی کردند که نظیر آن کمتر دیده شده بود. اهالی دارالخلافه به شیوه ی شاه پرستی در گردش بوده، به مراسم جشن قیام کردند. در خیابان ناصریه و میدان جلوی سر در،

از طرف دولت اسباب طرب و سور و چراغانی فراهم کرده، آتشبازی مفصل نمودند. شاهزاده نصرت السلطنه، حکمران دارالخلافه، با بعضی رجال دولت به بازارها و خانات تجارنشین، به درب حجرات تجار رفته، از طرف قرین الشرف همایون سلطنت تبریک و تهنیت گفته، آن ها را خشنود کردند.

روز عید سعید، در دربار گیتی مدار دولت بساط جشن و تهنیت برپا گردیده؛ قبل از ظهر، سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه، مقیمین دربار ایران، برای عرض تبریک و تهنیت در سلامی خاص به اتفاق وزیر تشریفات دولتی و ناصر الملک، مترجم مخصوص حضور مبارک، به حضور همایونی مشرف شده؛ ملنیف پاشا، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی، از طرف هیأت «کردیپلوماتیک» به لغت فرانسه عرض تبریک کرد که به توسط ناصر الملک ترجمه ی حضوری شد. هریک به بذل تفقدات خسروانی شکرگزاری کرده، رخصت معاودت یافتند. بعد، وزرای مختار دول فخیمه ی آلمان و اطریش و ایتالیا و بلژیک، که به هریک از ایشان یک قطعه نشان درجه ی اول شیر و خورشید خارجه و یک رشته حمایل سبز آن اعطا شده بود، دوباره برای عرض شکرگزاری شرفیاب حضور مبارک شده و رجعت نمودند.

در این روز، بنا به عادت سلاطین قاجاریه، تمام شاهزادگان عظام خانواده ی سلطنت و منتسبین دودمان خلافت بر سر خوان و مایده ی مخصوص ملوکانه دعوت شده، با خود وجود مبارک بندگان اقدس شهریاری، روحنا فداه، با کمال شرف و شعف، صرف ناهار نمودند؛ و پس از ناهار، هریک به جلو آمده، از دست مبارک عیدی و عطیه گرفتند؛ و هر شاهزاده که در سفر حکومت یا مأموریت بود، عیدی او را به پسر یا برادر و کسان

حاضر

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴

او مرحمت می فرمودند که برای وی بفرستند.

بعـد از ظهر، مجلس سـلام در پیشـگاه تالاـر حوض بلور، جنب تالاـر بریلیان، شـرف انعقاد یافت. بنـدگان اعلیحضـرت اقـدس شهریاری، ادام الله عمره، با چهر خورشـید و فر جمشید، در تالار بر کرسی جهانداری جلوس فرموده؛ حکیم الملک قلیان سلام حاضـر آورد. جنـاب مسـتطاب اشـرف امجـد اکرم، میرزا علی اصـغر خان امین السـلطان صـدراعظم، و تمام شاهنشاهزادگان و شاهزادگـان عظـام و وزراء فخـام و امراء و سـرداران کرام و طبقـات چـاکران دربـاری، از اربـاب سـیف و قلـم، از مسـتوفیان و لشـگرنویسان و خوانین قاجاریه و غلام پیشـخدمتان، با البسه ی مخصوصه خود، هریک در جای خود ایستاده؛ از زیارت جمال مبـارکه ی شاهـانه شادکـام و مقضـی المرام شدنـد. شـاهزاده جهانسوز میرزا به شـرف مخاطبت خاص قرین اختصاص داشـتند. خطیب خطبه خوانـد و شـمس الشـعراء قصـیده ی مـدیحه بر زبان راند. جناب مسـتطاب صدراعظم، با ابهتی تمام، با آن جبه ی دور مروارید، به طوری در حضور مبارک در جلوی صـفوف اهل سلام ایستاده بود که آدمی از جلال او متحیر می ماند. با این جلالتی که گویم، این بنده، آن روز در سـلک مستوفیان شرف حضور داشت؛ در روی صدارت عظما که نگاه کردم، با آنهمه عظمت، چهره شـان را گرفته و کـدر دیـدم. تعجب کردم، نتوانسـتم حـدس بزنم. ولی، سه روز بعـد که عزل ایشان معلوم شـد، دانستم که آن چهره ی درهم و گرفته از عزل نهانی و امر مخفی او اخبار می داده.

بعد از انقضای مجلس سـلام، بندگان اقدس همایون شهریاری در تالار بریلیان ایستاده؛ تمام قشون ظفرنمون حاضره در تهران، از افواج و توپخانه و غیر هم، که در

باغ و سرای سلطنت عظما حاضر شده بودند، با بیرق های خودشان و راپرت عرض تبریک به ترتیب از حضور مبارک گذشته، مورد التفات مخصوص ملوکانه آمدند.

شب شنبه، پانزدهم که شب دیگر این عید سعید بود، به رسم معمول، مجلس ضیافت رسمی از طرف جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم در پارک و باغ خودشان منعقد گردیده؛ شاهزادگان عظام و وزراء فخام و تمام سفراء کبار و وزراء مختار دول متحابه و اتباع سفارتخانه های سنیه و مأمورین محترم خارجه و زنان سفراء و وزرای مختار به صرف شام سر میز و «سوپه» دعوت شده بودند. و جمع کثیری از رجال دولت و اعیان مملکت و خدام محترم آستان مبارک شاهنشاهی و اهل سیف و قلم، از مستوفیان عظام و محترمین اهل نظام، به «سواره»، یعنی: شب نشینی و خوردن شب چره، از شربت و شیرینی مدعو بودند.

این مجلس تا هفت ساعت از شب گذشته طول کشید. انواع و اقسام آتشبازی کردند؛ که آسمان و زمین را رنگارنگ و گوناگون ساخت. تمام درختان و خیابان باغ را، طبقا عن طبق، چراغ ها و فانوس ها و قندیل ها آویخته بودند. پارک به آن عظمت مثل روز روشن بود: اگر سوزنی گم می شد، آن را می یافتند. در اتاق ها و رواق ها و غرفه های تحتانی و فوقانی و ایوان ها و سقف ها، چهل چراغ ها آویخته و جارها و چراغ های لاله می سوخت. بیشتر از صد هزار چراغ در باغ و دور باغ آویخته بودند؛ که ناظرین را

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵

حیرت دست می داد. در همه جای تالارها و راهروها و غلام گردش ها، میوه های رنگارنگ و شیرینی های مختلف گذاشته بودند. خانم های اهل «اروپ»، «کالبدور فی الدجی و کالشموس فی الضحی»، بالطافت

تن و نعومت بـدن و صـباحت رخسار و حلاوت گفتار، چنان مجلس و محفل را زینت و مردم را بهجت داده بودنـد که زبان از گفتـار و دست از رفتـار بـاز می مانـد. هر طبقه و هر دسـته یی به آزادی و خرمی در تالارهـا و راهروهـا گردش می کردنـد، و هرچه می خواستند حاضر داشتند. به هیچ وجه خستگی و کسالت و عسر و حرج برای احدی در این جشن دست نمی داد. همه کس با همه کس دمساز و همصحبت و مهربان است: بالا و پائین، یا نشستن و دوزانو بودن و مجبور شدن در این محفل نیست.

جناب مسـتطاب اشـرف امجـد صدراعظم به هریک از حاضـرین اظهار التفات و مهربانی کرده؛ تا هر کدام به خوشـی و خرمی بیرون شده، به منازل خود رفتند. جمعیت این ضـیافت، با عدد عمله و اجزاء که برای خدمتگزاری و مجلس آرایی حاضـرند، به هزار نفر می رسد.

خلاصه، اهل مجلس، جهرا و سرا، دعای دوام دولت جاوید مدت را از صمیم قلب بر زبان جاری ساخته، به منازل خود رفتند.

در روز عیـد، امپراطوران عظیم الشـأن و سـلاطین دول متحـابه و رؤسـای معظم ملـل خارجه هریک به حضور مبارک همایونی تلگراف تبریک و تهنیت فرستادند؛ که اسامی ایشان از قرار ذیل است:-

نیکلا: امپراطور ممالک روسیه؛ ویکتوریا: ملکه و امپراطریس انگلیس؛ گلیوم:

امپراطور کل ممالک آلمان؛ هومبرت: پادشاه ایتالیا؛ لئوپلد: پادشاه بلژیک؛ فلیکس فر:

رئیس جمهوری دولت فرانسه؛ اما: ملکه و امپراطریس دولت هلاند.

و بـاز بعضـی نـامه هـای تبریـک و تهنیت از جانب فرانسوا ژوزف، امپراطور اطریش و مجارسـتان، و از جانب گلولانـد، رئیس جمهوری دولت اتازونی: ینگی دنیا، به توسط سفارت سنیه ی خودشان که در تهران است رسید. و صورت تمام

تلگرافات و اجوبه ی آن ها را نوشتن ضرورتی ندارد؛ فقط، به نوشتن صورت تلگراف امپراطور کل ممالک روسیه قناعت می کنیم؛ و سواد آن از قرار ذیل است:-

«در موقع عید مولود آن اعلیحضرت، تبریکات و تهنیت های کامله ی خود را اظهار داشته، و ادعیه ی صمیمیه برای سعادت و اقبال سلطنت آن اعلیحضرت می نمایم.

نیکلا.»

جواب بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری به امپراطور روسیه از قرار ذیل است:-

«از جهت تهنیت های صمیمی که اعلیحضرت امپراطوری، از روی محبت، در موقع میلاد من اظهار فرموده اید، بی نهایت ممنون و از ایشان خواهشمندم که از ادعیه ی خیریه ی کامله ی من که به جهت سعادت آن اعلیحضرت و عظمت سلطنت و ترقی و رفاه ممالک ایشان می نمایم، اطمینان کامل داشته باشند. مظفر الدین شاه قاجار.»

پس از آنکه جشن این عید سعید مولود همایونی، از شب چهاردهم تا روز شنبه

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶

پانزدهم جمادی الاخر، به پایان رسید و از برای خاطر مهر مظاهر همایونی فراغتی پیدا شد، رأی مبارک، بر حسب مصلحت دولتی و اشاعه ی اقتدار سلطنتی، چنان اقتضا کرد که به شخص شخیص و نفس نفیس به امور دولتی مداخله کرده، بعضی تغییرات پدید آرند:

تا صحیح را از سقیم بدانند و کج را از مستقیم بازشناسند؛ خائن و امین آشکار گردد و غث و سمین پدیدار آید. در روز یکشنبه شانزدهم این ماه، که تمام شاهزادگان عظام و وزراء فخام و اعیان دولت و ارکان مملکت به دربار گردون مدار حاضر بودند، و هریک از ادارات دولتی از دفتر و اتاق نظام مفتوح و دایر بود، در حالتی که مردم انتظار ورود جناب مستطاب صدراعظم را داشتند و خوان سنگین و مائده ی رنگین او در تالار دربار

گسترده شده و اجزاء مشغول چیدن ظروف طعام بودند، دستخط مبارک قضا کردار قدر رفتار خطاب به صدارت عظما شرف صدور یافت که در کارهای دولتی مداخله نکنند و در خانه بمانند. دستخط همایونی را به نزد صدارت عظما برده، در منزل خود زیارت کرده، بوسیدند و بر سر نهادند. بشرح عریضه، از خاکپای مبارک استدعا کردند که در تهران نمانده، به شهر قم که زیارتگاه مردم است رفته، ساکن شوند و دعاگوی ذات اقدس ملوکانه باشند. استدعای ایشان به اجابت مقرون گشت. امر و مقرر شد که پنجاه نفر سواره ی قزاق با ایشان به قم بروند و محترما به حفظ و حراست معزی الیه باشند. ایشان در دارالخلافه بیشتر از دو روز توقف نداشته، امر کرد که از برای پنجاه نفر قزاق لباس گرم زمستانی از مال خود خریده به ایشان عطا نمود؛ و علیق مال های آن ها را در تمام توقف به قم به میرآخور خود حوالت داد، و غذای آن ها را هم از کارخانه اش به طور خوبی می دادند. معزی الیه با صد نفر از کسان و بستگان و اجزاء خود و پنجاه نفر قزاق مأمور دیوان، در کمال جلال، بدون اینکه از طرف دولت یا از جانب ملت اذیتی و نکایتی رسد، به طرف قم مسافرت کردند. در کمال سلامت و ملایمت زیست کرده، به عبادت خداوند و دعای خیر درباره ی خداوندگار خود پرداختند.

در همان روز عزل صدراعظم، مرحوم آقا علی امین حضور آشتیانی به حکومت قم منصوب و برقرار شد. چون او مردی بود که با میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم معزول ارادت نداشت، بلکه در راه عناد و فساد بود؛ لهذا،

جناب امین السلطان اندیشید و با خود خیال کرد که مبادا امین حضور به قم بیاید و فسادی برپا کند و راپرت کاذبه یی به دولت بنویسد که فتنه ها از آن برخیزد. بدین جهت، در حین عزل و عین ذلت، عریضه یی به خاکپای مبارک نوشت و استدعا کرد که امین حضور را از حکومت قم معزول سازند و محمد حسن خان معظم الدوله، کما فی السابق، بر حکومت قم باقی باشد. این استدعا پذیرفته و امین حضور از حکومت قم معاف گشت و معظم الدوله به جای خود برقرار گشت.

امین حضور که این قضیه بشنید، آهی برکشید و گفت: «فریاد از دست امین السلطان پسر امین السلطان که هم در صدارت خود مردم را معزول و منصوب می کند، و هم در عزل و عطالت ما را مخذول و منکوب می سازد!»

این قضیه، دلیل بر حق گزاری و عدالت این شاهنشاه رئوف است؛ که استدعای نوکر معزول را پذیرفته، در باطن با نوکر معزول بی مرحمتی نمی فرمایند و از روی

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۷

مصلحت وقت رفتار می نمایند. در زمان سابق، رسم بود هر صدراعظمی را که معزول می کردند، به واسطه ی کثرت خطئیه، یا او را می کشتند یا اموال او را به مصادره می بردند و کسان او را مخذول و منکوب می ساختند. این شاهنشاه عدالت گستر مهرپرور که جناب امین السلطان را از صدارت معزول فرمودند، باز درباره ی او و کسانش نظر به عدالت گشودند؛ به هیچ وجه، نسبت به جناب امین السلطان و کسان و بستگانش بی اعتدالی و خلاف احترام واقع نشد؛ هیچکس تجافی نورزید. امکان داشت که از میرزا اسماعیل خان امین الملک، برادر صدراعظم معزول، که سال های دراز وزارت خزانه و وزارت گمرکات

و وزارت ابنیه و مـداخله به کارهای دولت داشت، یک کرور مصادره شود؛ و به حساب ساختن مسـتوفیان دفتر، مبالغی خطیر و تنخواهی کثیر به پـای او بـاقی آیـد. ولی، از اشاعه ی عـدل و اذاعه ی احسان این شاهنشاه جمجاه که به حساب امین الملک و حاجی امین السلطنه و سایر بستگان صدارت، که مباشر عمل دیوانی بودند، رسیدگی شد، به هیچ وجه رؤسای دفتر و محاسبین دولت سـر مویی و حبه و دینـاری از خرج ایشان موضوع نکرده، به آن ها مفاصاحساب دادنـد و مورد التفات و تقویت ملوکانه واقع گشتند؛ و بیشتر از پیشتر، طرف احترام مردم شدند.

بعـد از عزل صـدارت، امر و مقرر شـد که هرکس از اربـاب حقوق دیوانی وفـات می کنـد، ثلث مرسوم او ضـبط دیوان شـده، مابقی را در حق ورثه ی او برقرار کنند.

ضبط شدن ثلث مواجب و وظایف، در اوایل دولت ناصـری هم رسم بود؛ لکن، در عهد صدارت میرزا محمد خان سپهسالار و میرزا حسن خان مشیر الدوله صدراعظم و سپهسالار اعظم و مرحوم میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم، در این کار چندان سختی نبود: از بعضـی مرحومین ثلث مرسوم کم شده، باقی در حق اولاد و ورثه برقرار می شد؛ و آن ثلث هم باز درباره ی مسـتحقین که دسـتخط داشـتند برقرار می گشت؛ و از بعضـی مرحومین به هیچ وجه ثلث مرسوم ضـبط نشده، بدون نقص در حق ورثه ی آن ها ثبت می شد. ولی، چون در دوره ی ناصری کار صدارت به میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم راجع گشت، دید که کار دولت در پیش است و ضـعفی در دخل ندارد؛ محض امیدواری مردم که همه را فدوی و شاه پرست کند، دیناری از

مواجب و مرسوم مردم کسر نکرده، تمام مرسوم شخص را بدون مضایقت در حق ورثه برقرار می ساخت. اگر زنی در ولایت خراسان یا فارس می مرد و جزیی یا کلی مرسومی داشت و اولادی هم از او نبود، آن مرسوم را در حق اقوام و بستگان او، بدون کسر ثلث، برقرار می ساختند؛ و کارگزاران دوره ی سلطنت، بستگان آن مرحومه را به هیچ وجه آزرده نمی نمودند؛ و به همین جهت، عموم مردم طوری فدوی و جان نثار سلطنت بودند که با هزار بلای آسمانی باز اطمینان داشتند که اگر بمیرند، دولت علیه ی ایران دلسوز و حامی و هواخواه ورثه کور و کر ایشان است. ولی در این دوره، که دیوان به واسطه ی عطیات بسیار و مواجب دادن بیشمار کسر عمل دارد و خرج از دخل بیش است، محض عدالت بر مالیات مردم نمی افزاید؛ و نیز باید خرج را مطابق دخل نماید. لهذا، محض اصلاح مملکت، ناچار است که ثلث مرسومات مرحومین را ضبط کند و کسر عمل را خارج سازد: تا مثل سایر دول، مقروض

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۸

و پریشان نگردد. و من برهانی درین باب می گویم، که اهل تمدن تصدیق کنند: تکلیف دولت ایران این است که به شیخ الاسلام یا امام جمعه یا مورخ هر بلدی، در سال مرسوم دهد که آن ها رجاله و مردمان عامی ایران را به هواخواهی و شاه پرستی باز دارند. بعد از چند سال که این شیخ الاسلام یا امام جمعه یا مورخ وفات کند، کرارا دیده شده است که اولاد این اشخاص، ناقابل و نالایق واقع می شوند که قابل داشتن مرسوم پدری خود نیستند. و باز در هریک از بلاد، شخص قابلی بروز و

ظهور می کند که قابل منصب شیخوخیت اسلام و امام جمعه و تاریخ نگاری می شود و به آن ها جداگانه باید مرسوم داد.

در این صورت، اگر به این اشخاص قابل مرسوم داده شود، و مرسوم شیخ الاسلام و امام جمعه و مورخ پیش هم که وفات کرده اند به اولاد آن ها داده شود؛ دیگر پس از چند سال، دولت ایران جز ضرر و کسر عمل و تعدی چیزی نخواهد داشت؛ و آن وقت، دولت و ملت به باد خواهد رفت و تابع دولت و ملت خارجه می شود. پس، در این صورت، لازم است که هرکس وفات می کند، ثلث مرسوم او ضبط دیوان شود؛ و محض رعایت و مطمئن ساختن مردم، دو ثلث از مرسوم به اولاد و ورثه ی آن مرحوم داده شود که نابود نشوند و به ترقیات و کسب معارف پردازند. و آن ثلث دیگر که ضبط دیوان شده، جزء ذخایر گردد؛ که اگر کسی غیر از ورثه به رتبه ی منصب شیخ الاسلام و امام جمعه و مورخ یا وزیر و طبیب و منجم و غیره برسد، برای دیوان محلی باشد که به مرسوم آن ها داده شود و کسر عمل نیاورد، که منکوب دول خارجه نگردد. حکمت کم شدن ثلث را از مرسومات دیوانی در این اوراق نگاشتیم، که آیندگان را اطلاعی حاصل شود.

خلاصه، پس از عزل جناب میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم، مقرر شد که از مرسومات مرحومین ثلثی کسر شود. ولی، باز چندان کار سخت نبود: بعضی اشخاص مرحومه که اولاد قابل داشتند، باز تمام مواجب و مرسوم در حق اولاد آن ها برقرار می شد. و جناب علی قلی خان، وزیر داخله، و جناب میرزا عبد الوهاب

خان نظام- الملك، وزیر مالیه، که تشخیص مرسومات مردم بعدها به دست ایشان است، چندان سختی نداشتند و به کار مردم ایراد نمی آوردند؛ فقط، مطیع دستخط همایونی بودند. ولی، بعد از چهار ماه که وزارت عظما به جناب میرزا علی خان امین الدوله تعلق یافت، کار ثلث کم شدن به درجه یی سخت شد که احدی مستثنا از این حکم نبود؛ مگر در یک مورد، که مرحوم آقا سید ابو طالب صدر الذاکرین خراسانی در مجلسی به روضه خوانی دعوت داشت. به بالای منبر رفت- و او مردی زرنگ و دنیادار بود-؛ برخلاف جمیع مردم و بر ضد عقیده و اظهار علماء و وعاظ، شرحی از امین الدوله تمجید کرد و گفت: «ای مردم! اگر امروز روز محشر شود و حضرت رسول اللّه، علی اللّه علیه و آله، به شما بگوید:

«ای امت من! از این میرزا علی خان امین الدوله ی عاقل، که امروز در اصلاح کار ایران ریاست و اقدام دارد، چه بدی دیده اید و چه خلاف شرعی از او شنیده اید که چندان درباره ی او سخن زشت می گوئید و به تخریب کار او می کوشید؛» شما به پیغمبر خودتان چه جواب خواهید داد؟»

مستمعین، که از چهل و پنجاه کسبه بیشتر نبود، اهل و دانای این مذاکرات نبودند

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۹

که به حق یا باطل جوابی دهند؛ همه ساکت ماندند. صدر الذاکرین قدری تمجید کرده و به روضه خواندن مشغول گشته؛ مجلس به انتها رسید. صدر الذاکرین مذکور، به فاصله ی یک دو سه ماهی دیگر وفات کرد. مرسومی در دیوان داشت؛ عین آن مرسوم، بدون کسر ثلث، در حق فرزند او برقرار شد. اصل فرمان وارث او به

توسط من در دفتر به مهر جناب ناصر الملك رسید، که آن وقت وزارت مالیه داشت. در حاشیه ی فرمان، دیدم که جناب امین الدوله صدراعظم شرحی نوشته است که: «این فرمان، بدون کسر ثلث، در حق فرزند مرحوم صدر الذاکرین باید برقرار باشد.» و همین طور هم از دفتر گذشت و محل ایراد واقع نشد. چه بسیار تعجب داشتم که جناب امین الدوله، محض خصوصیت، از حکم کلی تجافی کرده؛ بدون کسر ثلث، این فرمان را مهر کرده اند. گویا در قاعده ی علم اصول، «ما من عامر الا و قد خص» را خوانده بودند.

خلاصه، جناب امین الدوله در وزارت عظما و صدارت کبرای خود،- که بعد از این نوشته خواهد شد- نهایت سختی را در کسر اثلاث مرسوم متوفیات داشتند؛ بلکه، اگر کسی می مرد و قدری ورثه ی او ضعیف الحال بود، می خواست اصل مواجب را ضبط دیوان کند و به وارث چیزی ندهد. واسطه ی وارث که سخنی می گفت؛ ایشان چنین جواب می دادند که: «مواجب این مرحوم باید به کلی ضبط دیوان باشد. وارث او اگر لایق و قابل و خدمتگزار دیوان است، از اصل مالیات دیوان به او مواجب داده می شود؛ و اگر قابل نیست، استحقاق مواجب ندارد.» عموم مردم، به کلی، از این سخنان کفیده خاطر شدند و از دولت ناامید گشتند؛ و دانستند که ورثه ی صغیر اگر مواجب پدر خود را درنیابد، تربیت نخواهد شد و مادر او را به دبستان نمی سپارد. از آنکه، راه گذران ندارد؛ ناچار، آن طفل را به شاگردی اهل سوق می فرستد که اجرتی دریابد و گذرانی نماید. آن وقت، پس از چندین سال، نوکر قابل نورسیده که یدکی و حنبیت نوکران پیر

هستند، به دست نخواهد آمد. بعضی، از این عبارات گمان کنند که این بنده از جناب امین الدوله تکذیبی دارد و به کنایت سخن می گوید؛ برخی، یقین کنند که من در این بیانات از جناب امین الدوله تمجید کرده، دولتخواهی ایشان را به عرض می رساند. ولی، شخص هوشمند می داند که من با این اشخاص الفت و کلفتی ندارم که ایشان را بد شمارم یا درباره ی آن ها تمجیدی نگارم. مختصر، حقیقت گویی بود که اجمالا اشاره شد.

بعد از آنکه بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، ادام اللّه دولته و اطال اللّه شوکته، امین السلطان را از صدارت عظما معزول ساختند و منصب صدارت را هم درباره ی دیگران متروک داشتند، برای کفالت خدمات عمده و مشاغل معظمه ی دولتی، اشخاصی چند را به جهت هر اداره و وزارتخانه برگزیدند و به ایشان رجوع خدمت فرمودند؛ که در سقم و صحت اعمال مسئول باشند. در همان حین عزل صدارت، جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله، وزیر دیوانخانه ی عدلیه و تجارت، را که در علم دیپلوماسی ماهر و قاهر و سال های دراز در عهد شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، به سفارت کبرای دولت عثمانی منصوب و برقرار بود و در «پلیتیک» و قانون اهل اروپ اطلاعی کامل داشت،

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۰

به وزارت جلیله ی امور خارجه منصوب و برقرار فرمودند. مشارالیه فورا به بالاخانه و تالار دربار آمده؛ در حالتی که ناهار معموله ی صدارت را در کمال آراستگی چیده بودند، بر صدر مجلس قرار گرفت. منشیان را خواست؛ رسما به سفرا و وزرای مختار ایران، که در پایتخت دول خارجه مقیم هستند، تلگراف دولتی کرد و آن ها را از عزل صدارت اطلاع

داد. و اول نطقی که مشیر الدوله در دربار کرد، این بود که: «الحمد للّه از دست این مرد- یعنی: صدراعظم- خلاص شدیم.» و این نطق مشیر الدوله، محض آن دوستی و خویشاوندی بود که با جناب میرزا علی خان امین الدوله، پیشکار آذربایجان، داشت؛ و مایل بود که او به صدارت نایل شود تا مگر خود مشیر الدوله به منصب وزارت خارجه یا سفارت کبرای دولت عثمانی برقرار گردد.

خلاصه، مشیر الدوله در دربار که آمد، ناهار صدارت را نخورد؛ و به وزراء و امراء و اعضاء دربار و دار الشورا گفت: «بسم اللّه! شماها غذا میل می کنید؟» هیچ یک از حاضرین، به واسطه ی ملالت و کسالت از عزل صدارت، ناهار نخوردند و اجزاء کارخانه غذاهای دست نزده را بیرون بردند.

صورت دستخط مخصوصی که به خط مبارک شاهانه، در صدر دستخط دولتی، درباره ی مشیر الدوله عز ترقیم یافته، از قرار ذیل است:-

«مشیر الدوله! وزارت امور خارجه را به شخص شما واگذار فرمودیم؛ و بد و نیک این عمل را از شخص خود شما می خواهیم. دستور العمل علیحده برای شما نوشته خواهد شد، که تکلیف خودتان را بدانید.»

وزارت داخله و وزارت خزانه ی مبارکه و وزارت ضرابخانه و مسکوکات، به عهده ی کفایت و لیاقت جناب علی قلی خان مخبر الدوله، وزیر علوم و تلگراف و معادن، واگذار شد. معنی وزارت داخله آن است که: امور و فرمان و کارهای هر اداره و هر وزارتخانه، باید به امضاء این وزارتخانه برسد و مهر شود، و وزیر داخله در عزل و نصب حکام مداخله کند و جواب مطالب حکام از طرف او نوشته شود. ولی، در کار وزارت خارجه و

امور سـفرا و مطالب راجعه ی به دول متحابه، دخل و تصـرفی نداشته باشد؛ آن کارها را خود وزیر امور خارجه، مستقلا، سؤال و جواب کنـد و مطالب عمـده را به عرض خاکپای همایونی برساند. ولی، هرکس که هم به امور داخله ی ایران مداخله کند و هم به امور خارجه ی دول متحابه دخل و تصـرف نماید، و وزیر امور خارجه به رأی و دسـتور العمل او رفتار کند، چنین کسی را «صدراعظم» یا «شخص اول» یا «اتابک اعظم» گویند.

جناب مخبر الـدوله به وزارت داخله، که فوق جمیع وزارتخانه ها است، منصوب شدنـد. ولی، در کار وزارت خارجه و وزارت جنگ دخل و تصـرفی نداشـتند. و وزارت خزانه را به فرزند خود، مرتضـی قلی خان صنیع الدوله، که از دانشمندان این زمان و در علوم و السـنه ی فرانسه و آلمان مشارالیه بالنسـبان است، واگذار کردند. و الحق، در ایصال حقوق ارباب مواجب و مقرری، کمال مروت و جوانمردی و درست حسابی را پیشه ی خود ساختند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۱

سواد دستخط مبارک دولتی که درباره ی جناب مخبر الدوله، وزیر داخله، شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«از آنجـا کـه مخـبر الـدوله، وزیر علـوم، از جملـه ی وزراء مجرب و کـافی اسـت و کمـال وثـوق و اعتمـاد به حسن کفـایت و کارگزاری معزی الیه داریم؛ لهذا، به موجب این دسـتخط مبارک، او را به وزارت داخله ی دولت برقرار و سـرافراز، و اداره ی خزانه ی مبارکه و ضـرابخانه را، به نحوی که دسـتور العمل جـداگانه مقرر شده، به عهده ی کفایت و کفالت معزی الیه محول فرمودیم؛ که با کمال استظهار و امیدواری و استقلال، به تکالیف معموله و مقرره ی وزارت داخله پرداخته، راپورت

امور را به عرض برساند و احکام آن صادر شود. پیچی ئیل، شهر جمادی الآخر ۱۳۱۴.»

درصدر این دستخط دولتی، به قلم معجز رقم و خط مبارک همایونی، شرح ذیل شرف ترقیم یافته بود:-

«مخبر الدوله! ما چون شما را شخص درست و مجرب امین به جا آورده ایم و کفایت شما را به خوبی می دانیم؛ لهذا، وزارت داخله را با خزانه و ضرابخانه و غیره که مربوط به آن وزارت است، به کف کفایت شما واگذار فرمودیم. باید به طور خوبی اداره نمائید و خاطر ما را آسوده بکنید.»

جناب مخبر الدوله، وزیر داخله، به کارها رسیدگی می کرد؛ کسی به اشتباه کاری نمی توانست در آن دستگاه کاری بگذراند. اهل رشوت نبود؛ اخاذی نداشت که در یک عملی اهمال ورزد و احقاق حق نکند. هر کاری که متعلق به هر اداره یی بود، تا وزیر آن اداره صحت آن عمل را نمی نوشت، او فرمان یا برات را مهر نمی کرد.

هر وزارتخانه یی دخل های گزاف برد و عمل های غلط گذرانید؛ مگر، این اداره که دخلی نمی برد. فقط، حفظ آبرو و نیکنامی خود، و پیشرفت کار دولت و آسایش مردم را منظور داشت. به هوای نفس و اغراض شخصی و لجاجت کار نکرد؛ حقوق مردم را زود رسانید. ولی، غالبا، از نواب عبد الحسین میرزای فرمانفرما، که وزارت جنگ با او شده بود، در مجلس شکایت داشت. «۷» از وزیر داخله کاری بزرگ، که در اصلاح

---

(۷)- نگارنده از سطر چهارم صفحه ی ۶۶ تا سطر نخست صفحه ی ۶۷ را در اصل نسخه قلم گرفته است. مطالب مندرج در آن صفحات چنین است:

حاشیه راست صفحه ی ۶۶ و حاشیه ی چپ صفحه ی ۶۷ و حاشیه ی فوقانی صفحه ی ۶۸: «این سطرها را

که به دورش خط کشیده ام ننویسید؛ غلامحسین افضل الملك. این صفحه را هم که به دورش خط کشیده ام ننویسید. این سطر را هم ننویسید.»

متن صفحه ی ۶۶ الی ۶۸: «از آنکه، آن شاهزاده در تخریب این اداره می کوشید. اگر پول نقدی از وجوه گمرک به دست می آمد که باید به عوض حقوق مردم داده شود، آن شاهزاده وجوه نقدی را به اسم مصارف لشکر و بعضی مخارج فوق العاده می برد. مثلاً حکام باید از طرف اداره ی وزارت داخله مشخص شود؛ ولی، چون شاهزاده فرمانفرما اقتداری داشت، اشخاصی که حکومت یا شغلی می خواستند؛ به منزل او رفته، شرایط تقدیمات را به جای آورده، دستخط مبارك همایونی را خطاب به وزیر داخله صادر می کرد که: فلان حکومت به عهده ی فلان باشد؛ در حالتی که وزارت داخله صلاح نمی دانست که حکومت فلان موضع با فلان شخص باشد. به هرحال، شاهزاده فرمانفرما اگرچه وزارت جنگ و ریاست کل قشون ایران را داشت؛ ولی، در معنی کار صدارت می کرد و در جمیع امور که با او نبود-

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۲

مملکت باشد، پیشرفت نکرد. بعضی محظورات که در عمل دید، پس از چهار ماه،- که شرحش نوشته خواهد شد- از وزارت داخله استعفا کرده، به همان بزرگی و متانت سابق خود باقی ماند.

مخبر الدوله مردی بزرگ و با عقل و بلند طبیعت و با جود و کرم بود. از ستیزه و داوطلبی مناصب و مدعی شدن با صدور کناره داشت؛ همیشه به کوچه ی سلامت قدم می زد. در پنهانی، به جمعی از اشخاص مستحق پول می داده و عطیات وافر داشته؛ و ماهانه بگیرهای او در خارج از شماره بیرون بود. ولی، اگر کسی اظهار می کرده

که:

«مخبر الـدوله به من عطیتی کرده است»، او را ناگوار می آمـد و دیگر به او چیزی نمی داد. ادارات دولتی که با او بود، همیشه، منظم و بی غائله و باشکوه دیده شد. اگر از حالات و کرامات و افعال صحیحه ی او بخواهیم شرحی بنگاریم، سخن به طول می کشد؛ همین قدر درباری او کافی است:

در وزارت داخله ی خود، پول سیاه را دید مغشوش شده، تومانی پنج هزار صرف پیدا کرده؛ که باید پانزده قران سیاه داد و ده قران سفید گرفت. و این کار به واسطه ی آن بود که حاجی محمد حسن، رئیس و امین دار الضرب، قراضه ی مس را، که در یک من هشت هزار یا یک تومان بود، خریده و پول سیاه سکه کرد؛ و هریک من مس که سکه می شد، به قیمت سه تومان و یک هزار رواج داشت. محض صرفه ی خود، در این چند سال، هرقدر توانسته بود پول سیاه سکه کرده بود. هر تومان پول سیاه، که سابقا با یک تومان سفید پنج شاهی صرف داشت، صرفش رسید به آنجا که هر تومان پول سفید به یک تومان و پنج هزار پول سیاه مبادله می شد. این کار بسی به مردم خسارت رسانید و راه معاملات بازار بسته شد و مردم به عسر و حرج می افتادند و حساب و معیار پول را نمی دانستند.

وزیر داخله، حاجی محمد حسن را حاضر کرد و او را محبوس داشت؛ که رفع این خسارت کند و فایده یی که از این کار برده به مصادره و غرامت دهد. او و فرزندش،

– مداخله می نمود؛ و هرکس خود را به او می بست، کاری و شغلی می یافت. مردم از او ترس و هراس داشتند.

مثلا، وزارت مالیه و ریاست دفتر باید تحت اداره و حکم وزارت داخله باشد؛ لکن، در این عصر، اگر شاهزاده فرمانفرما چیزی به وزارت مالیه می نوشت که فلان محل را درباره ی فلان برقرار نمائید، فورا پذیرفته و مطاع بود و مقصود او اجراء می یافت. با آنکه وزارت جنگ حق حکمرانی به دفتر کشوری ندارد، لکن، در امر او قدرت تخلف نداشت؛ از آنکه، او می توانست که اخلال در کار آن صاحب اداره کند و شغلش را به صدور دستخط مبارک، به عهده ی دیگری واگذار نماید.

بدون اسم ظاهری، رسم صدارت و دخل ولایات با او بود. جناب مخبر الدوله، وزیر داخله، هم مردی بود که تهور و بی حیایی و جلادت نداشت که صریحا به خاکپای مبارک همایونی از فرمانفرما و مداخله ی او به امور کشوری شکایت کند؛ از آنکه، شاهزاده فرمانفرما از کوچکی به نوکری و چاکری شخص همایونی اشتغال داشته، هرگونه اقتداری با او بود و به شرف مصاهرت سلطنت عظما هم افتخار و شرف می ورزید و برادری او با نواب علیه ی عالیه، حضرت علیا، هم که از بانوان بزرگ محترمه ی حرمخانه ی جلالت است، بیشتر باعث تقویت کار او بود. به این جهت، زهره ی شیر باید در دل کسی باشد که با او ستیزه کند. در این صورت، از وزیر داخله کاری بزرگ که در اصلاح مملکت باشد، پیشرفت نکرد.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۳

حاجی حسین آقا، چند روزی در حبس ماندند و هفت صد هزار تومان غرامت این کار را به دیوان دادند تا از حبس رهایی یافتند؛ و عموم مردم از این کار بسی مشعوف و خرم شدند. این پدر و پسر هرقدر به مخبر

الدوله، وزیر داخله، رشوت دادند که از این کار درگذرد، او قبول نکرد و احقاق حق نمود.

و از کارهایی که مخبر الـدوله، وزیر داخله، اقـدام کرد و مردم را از خود راضـی ساخت، یکی آن بود که: شـصت هزار تومان مواجب و مرسوم بعضـی اهـالی تهران که به خرج خراسان منظور بود، بین دو والی خراسان، که در وسط سال هزار و سـیصد و سیزده معزول و منصوب شده بودند، حیف و میل شده بود. والی معزول می گفت:

«به عهـده ی والی منصوب است»؛ والی منصوب می گفت: «به عهده ی والی سابق است.» و هردو برای دیوان صـرف خرج می تراشـیدند، که از دادن وجوه مقرری مردم آسوده شوند. از زمان شاهنشاه شـهید سـعید، نور اللّه مضـجعه، تا این عهد، این عمل معوق بود.

مخبر الـدوله اقـدام و تحقیق در این کار کرده؛ دانست که حقوق مردم نزد کدام والی است. به تلگرافات عدیده و دادن پول از خزانه ی مبـارکه، حقوق مردم را نقـدا وصول کرده، به ایشان رسانیـد؛ اسـباب مزیـد نیکنامی و دعاگویی دولت قاهره را فراهم آورد.

قـدری از آن پول هنوز نزد والی خراسان باقی مانـده بود، که مخبر الـدوله از کار اسـتعفا کرده؛ مابقی را جناب میرزا علی خان امین الدوله، که بعد به وزارت عظما و صدارت کبرا رسید، به حیطه ی وصول و ایصال رسانید.

خلاـصه، بعـد از عزل میرزا علی اصـغر خان امین السـلطان از صـدارت ایران، جناب مخبر الـدوله وزارت داخله یافت و وزارت جنگ و سـپهسالاری کل قشون ایران با شاهزاده فرمانفرما شد؛ و برحسب اسـتدعای ایشان، وزارت لشگر به میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، معاون و مدیر و رئیس وزارت امور خارجه،

تفویض شد و او از خدمت و ریاست در وزارت خارجه معاف گشت؛ و مشیر الدوله- بشرحی که گذشت- به وزارت خارجه نایل شد؛ و وزارت عدلیه و تجارت که با مشیر الدوله بود، به نواب عباس میرزای ملك آرا، عم اکرم سلطنت عظما، مفوض گردید. و جناب میرزا عبد الوهاب خان نظام الملك، نواده ی مرحوم میرزا آقا خان صدراعظم نوری، را از خدمت وزارت لشگر معاف داشته، بر رتبه اش افزودند و به منصب بزرگ و وزارت جلیله ی مالیه و رئیس دفتر استیفا سرافرازش داشتند. و او در وزارت مالیه ی خود بسی بزرگی ها کرد و حشمت ها به خرج داد. چون، وزیر داخله از کارهای دفتری بی اطلاع بود، نهایت تسلط و اقتدار و تقرب و احتشام برای نظام الملك حاصل گشت. در واقع، ایشان در وزارت مالیه، گاهی کارهای صدارت می کردند؛ و چون با شاهزاده فرمانفرما سر و سری داشتند، وزارت ایشان رونقی تمام داشت.

آقا میرزا حسین وزیر دفتر و رئیس استیفا، فرزند مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر، که به ارادت صدراعظم معزول دم و به قوت ایشان قدم می زد، از ریاست دفتر کناره جو شده، در خانه ی خود، در کمال متانت، نشست؛ و به هیچ وجه، به دربخانه ی فرمانفرما و وزیر داخله و صدارت بعد نرفت که تملق کند و از برای خود شغلی بخواهد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۴

کمال مناعت و بزرگی خود را بروز داد، و بعدها هم کارش اوج گرفت؛ که در وقایع سال هزار و سیصد و شانزده نوشته خواهد شد.

جناب میرزا فضل اللّه خان وکیل الملك، منشی باشی حضور همایون، که از وزراء کافی این دولت قوی شوکت است، به اقتضای لیاقت و کفایت به وزارت

خلوت همایون منصوب و سرافراز؛ و صدور کلیه ی فرمان های دولت و احکام سلطنت و تحریرات حضور همایونی و رسانیدن عرایض وزارتخانه ها و عموم رعایا را، از قرار دستخط جهانمطاع، به عهده ی کفایت معزی الیه مفوض و مرجوع داشتند.

سواد دستخط مبارک دولتی که درباره ی ایشان شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«از آنجا که میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک از وزرای دولت و برآوردگان عهد همایون ما است، و در حضرت ملوکانه به کمال وثوق و اعتماد و امانت و درستکاری و راست قلمی معروف و متصف می باشد؛ لهذا، به موجب این دستخط مبارک، او را به وزارت خلوت سرافراز و صدور فرامین مبارکه را، کلیتا، اعم از مناصب و امتیازات و مواجب و وظایف و غیره، از خارجه و داخله و نظام و تحریرات حضوری، به عهده ی او واگذار فرمودیم؛ که مراتب کفایت و قابلیت خود را در تکفل این خدمت کاملاـ به ظهور برساند. می باید این خدمت و وزارت را عموم وزراء عظام و رؤسای ادارات، به عهده ی مشارالیه واگذار و محول بدانند.

پیچی ئیل، جمادی الآخر ۱۳۱۴.»

سواد دستخط مخصوص همایون است، که به خط مبارک مرقوم فرموده اند:-

«می باید وزراء و رؤسای ادارات، صدور فرامین را به وکیل الملک ابلاغ نمایند تا او صادر کند.»

هریک از وزراء و چاکران مخصوص دولت، که بر اقران خود امتیازی دارند و صفات حمیده و اخلاق پسندیده ی ایشان در میان مردم ضرب المثل شده، باید در این تاریخ اشاره به بعضی مآثر آن ها نمود؛ که فضل و رجحان ایشان بر سایرین معلوم گردد.

جناب وکیل الملک، وزیر خلوت، [از] سادات آذربایجان بوده و به سادات طباطبایی معروف هستند که شجره ی نسب

ایشـان معلوم است. سـال هـا است طـایفه ی ایشـان در آذربایجـان، از صـنادید قوم و اعیان یوم هسـتند. همیشه، در کار ملتی و دولتی، دخالت و مرجعیت داشـته؛ محسود اقران و مشارالیه بالنسـبان بوده انـد. شـرافت نسب را با بلنـدی حسب جمع کرده اند. سلسـله ی نسب ایشان، از این قرار است: میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک، وزیر خلوت، فرزند مرحوم حاجی میرزا علی اصغر بن الحاج میرزا رفیع بن میرزا ابو طالب وزیر بن میرزا سـلیم نایب الصداره العلیه الحسـنی الحسـینی الطباطبایی؛ و بقیه ی سلسـله نسب معلوم است؛ که اگر اقتضا کرد، در این کتاب شرحی جداگانه خواهیم نگاشت.

جنـاب وزیر خلوت، برادر جنـاب مسـتطاب، قهروه الزمـان، اعجوبه الـدوران، مجمع الفواضل، مرجع العلوم و الفضایل آقا میرزا محمـد رفیع آقـای نظـام العلمـاء، دام افضـاله العـالی، هسـتند که تمجیـدات ایشـان کتابی جـداگانه خواهـد. همان کتاب «رموز الشهاده

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۵

و کنوز السعاده» و کتاب «مفاتیح الکنوز» و کتاب «حقیقه الامر در بیان الامر بین الامرین» و کتاب «لؤلؤه الجار» و کتاب «حقایق علویه» و کتـاب «کـافیه العروض» و کتاب «لب الحساب» و نسـخه ی «تشـریح التقویم» و کتاب «جوامع الحکم» و «دیوان قصاید عربیه» که از تصنیفات رشیقه و تألیفات انیقه ی جناب نظام العلماء است، در تعرفه ی ایشان عرافی کافی و صافی شافی است.

جنـاب وزیر خلوت، دارای فضـل و هنر و از اهل تاریـخ و خبرنـد. بارقه ی فضل و کمالات و عربیت و ادبیت ایشان، به همه جا ساطع و به همه کس لامع است. خط را به غایت نیکو نویسند. در فن ترسل و انشاء با سلامت الفاظ و جزالت معانی، در نهایت فصاحت و بلاغت، سرآمد مترسلین هستند. حقیقتا، دستخطهایی

که به خط ایشان شرف صدور می یابد و به صحه ی همایونی موشح می گردد، هریک، از تاج کاووس سنگین تر و از پر طاووس رنگین تر است. به وجود ایشان طرز انشاء و درست نویسی، این زمان بهتر از زمان سابق است؛ که غالبا، در تحریرات مبتدا را خبر نبود و از برای شرط جزایی دیده نمی شد.

جناب معزی الیه، به سلامت نفس و حصافت عقل و خوش سلوکی و مردم داری و نیک نفسی و احترامات واردین بر خود، بی شبه و نظیرند. با آنکه هرگونه تکبر و افتخار از ایشان زیبنده و در خور قبول است؛ به هیچ وجه، با این منصب جلیل که عموم مردم به ایشان محتاج هستند، و با آن تقرب به حضور مبارک همایونی، فرعنت و خودبندی ندارند. مجانا، بلاعوض، بدون منت و خنتی عرایض و کارهای مردم را به حضور همایونی برده، جواب های مساعد می گیرند و حوائج مردم را برمی آورند. درگذرانیدن کارهای بزرگ و گرفتن مناصب و القاب و برقرار کردن مواجب، از احدی دیناری نخواسته؛ بلکه، اگر کسی چیزی به هدیت برده است، رد کرده اند.

بندگان اقدس همایونی، روحنا فداه، درباره ی ایشان یک مرحمت مخصوص باطنی دارند که مافوق آن متصور نیست. در میان وزراء و ملتزمین رکاب همایونی، که از آذربایجان به تهران آمده اند، و در میان اکثر از وزراء و امراء تهرانی، این وجود کافی به کثرت عقل و مآل اندیشی و ملاحظات مصابه معروف و موصوف شده اند؛ که در کارها و ترتیب امورشان سهو و خطایی دیده و شنیده نشده است.

در زمان سلطنت شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، بدوا به لقب ... «۸» ملقب گشته؛ بعد، به لقب وکیل الملک و حمایل و

نشان امیر تومان افتخار یافتند. و در عداد وزرای دار الشورای کبرا منسلک شده، به اخذ قطعه نشان تمثال شاهنشاه شهید سرافراز آمده. در همان دوره که خدمات بزرگ در آذربایجان به ظهور رسانیده بودند، بندگان اعلیحضرت قدرقدرت ظل اللهی نیز آن وقت سمت ولایت عهد داشتند. مشارالیه، در دوره ی سلطنت ناصری، به امتیاز سردوشی الماس و پالتو ترمه ی کشمیری مفتخر گشتند.

مقصود این است که، امتیازات و اعتبارات دولتی ایشان، مثل اشخاص جدید نیست که

---

(۸)- کذا؛ یک کلمه بیاض است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۶

در این دوره به رتبه رسیده باشند؛ مشارالیه و خاندان ایشان، از قدیم دارای امتیازات دولتی بوده اند. «ورث المفاخر کابرا عن کابر موصوله الاسناد بالاسناد.»

وزارت ابنیه، که سابق در جزء اداره ی جناب میرزا اسماعیل خان امین الملک وزیر خزانه- برادر جناب امین السلطان صدراعظم- بود، پس از عزل صدارت، به عهده ی کفایت و لیاقت میرزا محمود خان حکیم الملک، امیر تومان، پیشخدمت باشی سلام، مفوض گردید؛ و دستخط مرحمت آمیزی درباره ی او شرف صدور یافت. صحت و سقم مزاج مبارک شاهانه به دست حذاقت ایشان است؛ جز مشارالیه، هیچ یک از اطباء دولتی، چه از فرنگی و چه از ایرانی، در طبابت مزاج مبارک همایونی محل وثوق و اعتماد نیستند و نبض مبارک به دست ایشان است. و واقعا در معالجات دم عیسی و برء الساعه ی محمد زکریا دارند. بندگان اقدس همایونی، روحنا فداه، طوری به دانش و تدبیرات و رأی ایشان معتقدند، که هرچه به عرض رسانند پذیرفته است؛ و هرچه بخواهند، مرحمت می شود. در عقل و دانش ایشان بسی اثرها است. مشارالیه از وزرای بزرگ دولت می باشند؛ بلکه، «صدراعظم تراش» هستند.- بعدها اشاره یی به کارهای

ایشان خواهد شد.

پس از عزل صدارت، تغییرات در مناصب و مشاغل داده شد؛ بعضی معزول و برخی منصوب گشتند. تغییر و تبدیل هر اداره و هر وزارتخانه، با شرح اعطاء امتیازات و القاب، مختصرا به طور فهرست در آخر وقایع این سال نوشته می شود؛ لکن، شرح حال و منصب این چند نفر وزیر بزرگ، که قائمه ی دولت و دعامه ی سلطنت هستند و کارهای عمده ی دولتی به این وزارتخانه ها راجع است، لازم بود که در این صفحات نوشته شود: تا پس از این به هر وزارتخانه یی که اشاره می شود، مطلب معلوم باشد و خوانندگان از روی علم و بصیرت درک نکات کنند.

خاطر مهرمظاهر مبارک شاهانه که از تعیین وزراء و ترتیب ادارات، که باعث آرایش بلاد و آسایش عباد است، فراغتی یافت و در کارها سر و سامانی پیدا شد، روز شنبه بیست و دویم شهر جمادی الآخر، به عزم تفرج و اقامت دوشنبه از دار الخلافه ی تهران تشریف فرمای قصر دوشان تپه شده؛ روز دوشنبه بیست و چهارم، هنگام عصر، باز به مرکز سلطنت عظما رجعت فرمودند. و نیز، روز بیست و هشتم این ماه، بندگان اقدس ظل اللهی عزیمت شکار فرموده، تشریف فرمای دوشان تپه شدند. در آن روز، یک قوچ چهارده ساله ی ضخیم الجثه ی عظیم البنیه، از مسافت بعید، به دست مبارک صید فرموده؛ هنگام عصر، به شهر دارالخلافه مراجعت فرمودند.

روز دوشنبه، غره ی شهر رجب که روز تعطیل ادارات دولتی است، از اول روز، بندگان اقدس شهریاری، روحنا فداه، به عزم تفرج و شکار سوار شده، به طرف دوشان تپه حرکت فرمودند. شکارچیان خبر آوردند که پلنگی در شکارگاه دوشان تپه پدید آمده است. اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا

فداه، به محلی که پلنگ بود تشریف برده؛ پلنگ از هیاهو و ازدحام سواران، از سوراخی که پناه بدان برده بود بیرون آمده، آهنگ فرار نمود. بندگان اقدس همایون، از سیصد قدم مسافت، تیر تفنگ را به پلنگ رها فرمودند. تیر تفنگ پلنگ را از پا درآورد. و این اولین پلنگی

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۷

بود که صید شصت همایون گردید. بندگان اقدس همایون بعد از شکار، مراجعت به قصر دوشان تپه کرده؛ مبلغ و مقدار خطیری، نقدا و جنسا، مقرری و مرسوم و عطیه و انعام به مستحقین خدام رکابی مبذول داشتند. هنگام عصر، به مقر خلافت عظما و شهر دارالخلافه مراجعت فرمودند.

غلامحسین خان امین خلوت، وزیر مخصوص، پسر مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله، که سال های دراز عرایض وزارتخانه ها و عموم مردم را او به حضور شاهنشاه شهید سعید برده، جواب صادر می کرد و چندی هم باز در دوره ی این سلطنت عظما به تحریرات حضوری و اصدار جواب عرایض می پرداخت؛ در این اوقات که شغل ایشان به جناب وکیل الملک وزیر خلوت واگذار شد، منصب جلیل وزارت دربار اعظم، که از وزارت های معظمه ی مهمه است، به عهده ی کفایت ایشان مفوض گردید.

از طرف دولت چهار هزار تومان محل به جهت خرج سفره ی این مجلس معین شد. روزها وزیر دربار اعظم در این مجلس نشسته؛ وزرای دولت در این محفل حاضر می شدند و به اصلاح کارها می پرداختند. وجود هر وزیری که در این مجلس ضرورت داشت، جناب امین خلوت، وزیر دربار اعظم، رقعه نوشته او را حاضر می کرد که در یک مقوله یی سؤال و جواب شود. چند ماهی که این مجلس دایر بود و هر روز

وزراء حاضر می شدند، الحق، کارها خوب می گذشت و اختلاف حساب حکام و سایر امور مهمه در این مجلس رفع می شد. کار از روی قانون می گذشت: یک مسئله که طرح می شد، وزراء رأی خود را در پای ورقه می نوشتند و اظهار می نمودند که باید در این مسئله این طور رفتار کرد. آن وقت، وزیر دربار اعظم راپرت مجلس را به خاکپای مبارک می فرستاد؛ به شرف صحه و امضاء شاهانه می رسید. آن وقت، از همان قرار اجراء می یافت.

شب شنبه، سیزدهم رجب المرجب که شب عید ولادت سراسر سعادت حضرت امام المتقین، امیر المؤمنین علی علیه السلام است، به رسم مقرر، به امر دولت در میدان جلوس در شمس العماره و خیابان ناصریه چراغان مفصل و آتشبازی نمودند و تمام شهر دار الخلافه را اهالی آذین بسته، چراغان کردند. روز عید، مجلس سلام عام در پیشگاه تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت. شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان شرف مخاطبت خاص داشتند. یک صد و ده تیر توپ، به عدد اسم مبارک علی، علیه السلام، از توپخانه ی مبارکه شلیک کردند.

روز دوشنبه پانزدهم رجب، بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، خلد اللّه دولته، پنج ساعت به غروب مانده، به عزم دیدن کارخانجات و ملاحظه ی انبارهای ذخایر و مهمات قشونی، تشریف فرمای قورخانه شدند. شاهزاده ی معظم، فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، و ناصر الملک، وزیر قورخانه ی مبارکه، حاضر بودند و مراسم تشریفات را مرعی داشتند. بندگان اقدس همایون بعد از ملاحظه ی کارخانجات و انبارها، به جهت تکمیل صنایع، بعضی دستورالعمل های کافی دادند؛ و چهار ساعت به غروب مانده، از قورخانه به میدان مشق تشریف بردند. قشون ظفر نمون، از قرار تفصیل، در میدان حاضر بودند؛ انتظار تشریف فرمایی

موکب فیروزی کوکب شهریاری را داشتند:-

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۸

توپخانه ی قدیم: سه باطری؛ توپخانه ی طرح جدید کوهستانی و زنبورک خانه: سه باطری؛ شاگردان مدرسه ی نظامی؛ گارد نصرت؛ فوج اول خاصه؛ فوج چهارم تبریزی؛ فوج مخبران شقاقی؛ فوج سوادکوهی؛ فوج مخصوص؛ فوج قزوین؛ فوج ملایر؛ سواره ی طالش؛ سواره ی بختیاری؛ بریگاد قزاق با توپخانه.

امر قدر قدر همایونی صادر شد که خود شاهزاده ی معظم، فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، به فرمان دادن و «کماندانی» خودشان یکی از افواج را در پیشگاه حضور مبارک مشق دهند. نواب معظم فوج مخصوص را حاضر و به چندین حرکات نظامی، نتیجه ی اطلاعاتی را که از زمان تابین تاکنون در فنون نظامی متحمل بوده، به عرض ظهور آورده؛ فوق العاده مورد تحسینات خاصه ی ملوکانه و مایه ی تعجب اهالی نظام گردیدند. توپخانه ی مبارکه هم برحسب امر همایون، به فرماندهی محمد صادق خان امیر توپخانه، مشغول مشق شدند و مورد تحسین گشتند. توپخانه ی قزاق هم، به دستورالعمل کلنل «کاسا کوفسکی»، رئیس بریگاد سواره ی قزاق، چند حرکت مشق نمودند؛ چالاکی و مهارت حرکات آن ها پسند خاطر مبارک افتاد. در این روز، نظر به کمال خشنودی خاطر همایون از محاسن خدمات شاهزاده فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، در انتظامات قشون، یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس ممتاز و یک رشته ی حمایل آبی مخصوص آن، که از امتیازات اولیه است، درباره ی نواب معظم اعطاء و مرحمت شد. و محض تشویق افراد عساکر حاضر در میدان، دو هزار و ششصد و پنجاه تومان به رسم انعام درباره ی آن ها مبذول گشت.

چون، در این روز، موکب فیروز خسروانی برای تفرج و شکار عازم تشریف فرمایی به دوشان تپه و نخجیرگاه جاجرود بود، بندگان اقدس

همـایون از میـدان مشق به صوب دوشـان تپه حرکت فرمودنـد. پس از چنـد شب اقامت در دوشان تپه، از آنجا تشـریف فرمای جاجرود شدند؛ و پس از چند شبی، به دارالخلافه ی باهره تشریف فرما شدند.

روز سـوم شـهر شـعبان المعظـم کـه مقـارن روز ولاـدت حضـرت خـامس آل عبـا، علیـه آلاـف التحیـه و الثنـا، اسـت، بنـدگان اعلیحضـرت اقـدس شـهریاری، روحنـا فـداه، این روز را عیـد گرفتنـد؛ مراسم جشن فراهم آوردنـد و سـلام خـاص در حضـور همایونی منعقد گردید.

و شب این روز را به امر دولت در خیابـان ناصـریه و میـدان جلوی سـر در مبـارک شـمس العمـاره، اسـباب جشن و سور فراهم آورده، آتشـبازی و چراغانی مفصل و باشکوه نمودند. و این اول عیدی است که بندگان اقدس همایون، روحنا فداه، مثل سایر اعیاد متبرکه ی اسلامی، اسباب جشن آن را فراهم کرده و به مجلس سلام جلوس فرمودند.

شب سه شـنبه، پانزدهم شـهر شـعبان که شب عید میلاد حضـرت خاتم الاوصـیاء، امام العصـر و صاحب الامر، مهدی بن حسـن العسـکری، عجـل اللّه فرجه، است، به رسم معمول در خیابـان باب همایون از طرف دولت به مراسم جشن قیام شـده، چراغان و آتشبازی کامل نمودنـد. روز عیـد سـعید هم، بعـد از ظهر، سـلام عام در پیشـگاه تالار حوض بلور شـرف انعقاد یافت. بعـد از انقضاء سلام، افواج قاهره به قانون نظامی دفیله کرده، از حضور مبارک گذشتند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۵۹

در این ایـام، که موقع تجـدد سـال اهـل اروپ و در واقع مثـل عیـد نوروز است، بنـدگان اعلیحضـرت شـهریاری، روحنـا فـداه، تلگرافات تبریک و تهنیت به امپراطوران و سلاطین عظیم الشأن و روسای جمهوری هر دولتی فرستاده؛ جواب های شکرآمیز از هر کدام رسید

که در «روزنامه ی ایران» شرح آن ها مندرج است.

در این ایام، شاهزاده روح اللّه میرزای نصرت السلطنه، خازن مهر مهر آثار همایون و رئیس خلوت مبارکه، از حکومت دارالخلافه ی تهران معاف شده؛ حکومت تهران به تقویت و استدعای نواب شاهزاده فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، به عهده ی کفایت و لیاقت شاهزاده سلطان حسین میرزای نیر الدوله، فرزند مرحوم نیر الدوله بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، مفوض گردید. و محض تکمیل مرحمت خسروانه حکومت نیشابور را، کما فی السابق، به عهده ی امیرزاده فتح السلطنه، فرزند ایشان، واگذار فرمودند. جناب میرزا شفیع خان مستشار الملك، وزیر تهران، رتبه ی خود را بالاتر دیده، در تغییر این حکومت، از وزارت تهران استعفا کرد؛ وزارت تهران به عهده ی میرزا علی رضای سبزواری، مستوفی اول، مشیر الممالك که سال های دراز پیشکاری و حکومت بعضی از ولایات خراسان را داشته مفوض آمد. تمام کارها از ابتدا از طرف حکومت با ایشان بود؛ ولی، چون مشارالیه اهل هرج ومرج و بستن و کشتن و مداخل کردن نیست و همیشه به راست روی قدم زده، از مداخله به کار عارض و معروض کناره جسته، فقط به وصول مالیات و صدور بروات و رسانیدن حقوق مردمان پرداخت.

لکن، خود شاهزاده نیر الدوله بعضی از اجزاء که تحصیل فایده قصدشان بود به کار گماشته، انواع و اقسام تعدیات کردند: از خباز و قصاب، که به هیچ وجه مالیات نداشتند و از ادای مالیات در این عهد معاف شده بودند، تعارفات و تفاوت عمل ها گرفت؛ و آن ها نیز به این پشت گرمی نرخ نان و گوشت را بالا بردند؛ مثل زمانی که در سابق مالیات و تعارف حکومتی می دادند، نرخ نان

و گوشت را بالا بردند. از هر بار گندمی که وارد میدان می شد، بدعتی گذاشتند: باری یک قران گماشته ی او می گرفت. و محض مداخل، بره کشتن را در بهار موقوف کرد؛ به عنوان اینکه، بره ها بزرگ شوند و کشته گردند و گوشت زیاد شود. کسی بره نمی کشت و در بهار کسی گوشت بره نخورد. و او جریمه ها کرد و از این کار فایده ها برد. در دکان قصابان، گوشت آویزان نمی کردند؛ که مردم حریص شده، اگر گوشتی در دکان قصابی ببینند، به قیمت گران بخرند و دم نزنند. با آنکه این شاهزاده چندان شأن و تشخص نداشت و از شاهزادگان نمره ی چهارم محسوب می شد، و از سابق هم نوکری و چاکری مخصوص به این سلطنت عظما نداشته است که مغرور به خدمت خود باشد و مردم از او ملاحظه کنند؛ لکن، به عاملی و پختگی، چنان آتش برافروخت و چندان فایده برد که در عمر خود اینگونه خوشبختی برای خود تصور نمی کرد. عجب در این است که این مرد، در حکومت سابق نیشابور خود، چنان به درستی معروف و موصوف بود که خود من مکرر او را در مجالس ضرب المثل می ساختم، ولی، در حکومت تهران چنان بدنامی بار آورد که خود من، بدون آنکه از او یا رب النوع او اذیت دیده باشم، بی اختیارم که سیئآت اعمال او را

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۰

بنگارم: که سرمشق سایر ابناء روزگار شده، بدانند که باید ظلم و تعدی نکرد تا گرفتار لعن و طعن و شتم و ذم نشوند. خلاصه، پس از چندی معزول خواهد شد؛ که شرح آن ان شاء اللّه نوشته خواهد گشت.

در ماه مبارک رمضان،

با وجود کسالت روزه، بندگان اقدس همایونی، روحنا فداه، از رسیدگی به جلایل امور دولتی و امضاء احکام سلطنتی اظهار کسالت نفرموده، همواره درصدد آسایش عباد و قضاء حوائج انام بودند. وزارتخانه های جلیله و دوایر در این ماه مبارک، از عصر تا شش پنج ساعت از شب گذشته، دائر؛ وزراء عظام و امراء فخام و صاحبان ادارات، با حضور اجزاء لازمه، مشغول اجراء امور دولتی هستند.

چون، برای اعلام سلطنت سنیه ی همایونی لازم بود، حسب الرسم، مأموری مخصوص از رجال دولت و اعیان مملکت، که مربوط به رسم و قانون اروپ باشد و از عهده ی سفارت کبرای فوق العاده برآید، مأمور دربار بعضی از دول معظمه ی متحابه ی اروپ شود؛ لهذا، برحسب انتخاب و اراده ی خاصه ی شخص اقدس همایون، میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک، مترجم حضور همایون، که وزارت قورخانه جزء اداره ی ایشان است و در زبان خارجه و فن و دیپلوماسی محل وثوق و اعتماد است، این ایام از دربار همایون با اجزاء مخصوصه، که برای هیأت این سفارت کبرا مقرر شده است، مأمور گردیدند تا در دربار معظمه ی مفصله ی ذیل مراسم این مأموریت را به انجام رسانند:

دولت عثمانی؛ دولت روس؛ دولت انگلیس؛ دولت فرانسه؛ دولت بلژیک؛ و دولت هلاند.

در این اواخر ماه رمضان المبارک، دستخطی به جناب میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک، وزیر خلوت، شرف صدور یافت که: هر روزی را از برای خواندن عرایض یک وزارتخانه یا دو اداره تعیین فرموده اند؛ که وزراء تکلیف کار را بدانند و راپرت مطالب خود را در روز معین بفرستند. از همین دستخط مبارک، بر آیندگان و خوانندگان این تاریخ، معلوم خواهد شد که ذات اقدس

و وجود مقدس این شاهنشاه ایران پناه چقدر و چه اندازه مشغول کار و زحمت است؛ که رعایا آسوده باشند و کارهاشان به عهده ی تعویق نیفتد.

آنی از رسیدگی به امور دولتی و خواندن عرایض و دستورالعمل دادن کارها فراغت ندارند. چون دیگر شاهان گذشته، به تعطیل و لهو و لعب نمی پردازند و همواره وجود مبارک را به اصلاح امور مشغول می سازند. صورت دستخط مبارک از قرار ذیل است:

«وزیر خلوت! ترتیب درستی در امر عریضجات و تحریرات وزراء و دوائر و غیره لازم است که نوشتجات هر وزارتخانه در یک روز معین تقدیم حضور شده، قرائت و احکام آن مرتب صادر شود. لهذا، روزهای هفته را این طور قسمت می فرمائیم که:

هریک از روزها مخصوص یک وزارتخانه باشد و دیگر در آن روز نوشتجات متفرقه خوانده نشود. می بایست شرح این دستخط مبارک را به تمام وزارتخانه ها ابلاغ نماید.

روز شنبه: کلیه ی عرایض و تحریرات وزارت خارجه؛ روز یکشنبه: کلیه ی راپرت و عرایض وزارت جنگ و وزارت مالیه؛ روز دوشنبه: تعطیل است؛ روز سه شنبه:

عرایض و مطالب وزارت داخله، با آنچه تلگراف های ولایات باشد؛ روز چهارشنبه:

راپرت و عریضجات وزارت عدلیه و تجارت و حکومت دارالخلافه، و آنچه از

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۱

تلگراف های ولایات که مقدور شود؛ روز پنجشنبه: عریضجات متظلمین و آنچه متفرقه باشد؛ جمعه: تعطیل است. روزها، بعد از آنکه از اندرون تشریف فرمای بیرونی می شویم، قبل از ناهار، کاغذخوانی خواهد شد؛ و در موقع کاغذخوانی، کسی بدون احضار حق شرفیابی نخواهد داشت. چنانکه جداگانه مقرر فرموده ایم، مسئول این اداره شخص شما می باشید و تمام نوشتجات و عرایض به توسط شما به حضور رسیده و احکام آن صادر می شود. شهر رمضان

المبارک ۱۳۱۴.»

روز جمعه، غره ی شهر شوال المکرم که عید فطر بود، به واسطه ی آمدن باران انعقاد سلام عام در پیشگاه حضور باهر النور همایونی خالی از اشکال و زحمت نبود؛ لهذا، به انعقاد سلام امر نشد، فقط در دربار بعضی آداب و رسوم معموله مرعی گردید.

روز شنبه، شانزدهم شوال المکرم که بعد از گذشتن پنج ساعت و بیست و شش دقیقه از طلوع آفتاب، به حساب زیج هندی، خورشید به نقطه ی اعتدال رسیده، از برج حوت به برج حمل تحویل می شود؛ سلام خاص تحویل در تالار موزه ی مبارکه شرف انعقاد یافت. بعضی از علماء دارالخلافه و شاهنشاهزادگان عظام و شاهزادگان کرام و وزراء و امراء و مستوفیان و بعضی لشگرنویسان و خدام دربار دولت، که زیاده از هزار و دویست نفر بودند، هر دسته یی با البسه ی رسمیه خود در تالار موزه حاضر و ایستاده بودند. بندگان اقدس همایون، با آنکه کسالت مزاج داشتند، با فر فریدون و حشمت جمشید در بالای صندلی جلوس فرموده؛ سینی های عیدی را به حضور آوردند که تمام این هزار و دویست نفر دسته به دسته به جلو آمده، هریک از دست مبارک کیسه ی عیدی گرفتند. کیسه های شاهزادگان هم پول زرد داشت و هم پول سفید. ولی، کیسه ی سایر طبقات منحصر به پول سفید بود؛ که هر کیسه یی موازی سه تومان شاهی سفید داشت.

شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان به شرف مخاطبت خاص قرین اختصاص داشتند. در این مجلس سلام روحی و نظمی دیدم که در سلام های سابق عید نوروز ندیده بودم.

شب یکشنبه، هفدهم که اول شب عید نوروز بود، به رسم مقرر، در خیابان باب همایون و جلوی سر در مبارک

الماسیه اساس جشن برپا گردیده، چراغان و آتشبازی مفصل نمودند.

روز یکشنبه، هفدهم نیز مراسم جشن و تهنیت عید نوروز در دربار مهیا شده؛ هنگام ظهر، امر به انعقاد سلام عام رفت. قبل از تشکیل سلام عام، سفرای کبار و وزرای مختار دول خارجه، مقیمین دارالخلافه ی تهران، برای عرض تبریک و تهنیت که حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر خارجه، نیز رسما شرف اندوز بودند، به اتفاق ظهیر الدوله، وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی، شرفیاب حضور مبارک شده؛ ملنیف پاشا، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی،- که «دوین» یعنی اقدم سفراء هستند- از جانب هیأت «کر دیپلوماتیک» تهنیت عید سعید را به عرض رسانیده؛ بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری، خلد اللّه ملکه، جواب مرحمت آمیزی نسبت به سفراء عز تقریر دادند و ایشان رخصت مراجعت یافتند، معاودت نمودند.

پس از آن، سلام عام در پیشگاه تالار معروف به حوض بلور جنب بریلیان که

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۲

به فر جلوس همایونی زینت داشت، منعقد شد. شاهزادگان عظام و وزرای فخام و مستوفیان کرام و طبقات خدام با احتشام، از اهل قلم و اهالی نظام و اعضاء وزارتخانه ها، با البسه ی رسمیه به شرف حضور مبارک نایل شدند. و باز شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان، حسب المقرر، شرف مخاطبت داشتند. سایر مراسم مقرره ی سلام عام، از شلیک توپ و غیره، به عمل آمد، و بعد از انقضای سلام، قشون حاضر در این سلام، با انتظامی تمام، «دفیله» کرده، از حضور مبارک گذشتند.

«دوین» لفظ فرانسه است؛ یعنی: اقدم. اینکه در این سلام سفراء، اختیار نطق با سفیر کبیر عثمانی می شود، از آن جهت است که در علم حقوق ملل و دول، قاعده یی ترتیب داده اند

که از آن قرار رفتار کرده، مشاجره و منازعه واقع نشود: مثلا، در یک دولتی که چند سفیر از سفرای خارجه هستند، هریک از آن ها می خواهند که در مجلس سلام یا مجلس میهمانی دولتی بر یکدیگر مقدم باشند و هر کدام دلیلی بر برتری خود دارند. محض رفع اختلاف، قرار بر این است: هر سفیری که قدمت توقفش در آن دولت بیشتر از سایر سفرا است، او مقدم باشد و صندلی او در میهمانی های دولتی نمره ی اول گردد؛ اگرچه دولت متبوعه ی آن سفیر کوچک و پست تر از سایر دول باشد. مثلا، سفیر بلژیک یا هولاند ده سال است که به ایران آمده و تغییر نکرده و به جای او سفیری دیگر فرستاده نشده است. ولی، سفیر روس یا انگلیس یا عثمانی، که ارفع از دولت بلژیک است، عوض شده، سفیر چهار ساله یا پنجساله یا یکساله در اینجا فرستاده شده اند. در این صورت، حق تقدم و بالانشینی و نطق به حضور مبارک شاهانه با سفیر بلژیک است. و همچنین تقدیم و تأخیر سلاطین را که در یک مجلس جمع شوند، بر این قرار داده اند که دودمان هر سلطانی که بیشتر از زمان دیگران سلطنت کرده است، آن سلطان مقدم بر همه نشیند و محترمتر باشد؛ اگرچه دولت او مغلوب یا ضعیف به نظر آید. چنانکه، امروز دولت آلمان و روس و انگلیس، از هر حیث، بر سایر دول مقدم هستند، ولی پادشاهان ممالک که در یک مجلس جمع شده اند، سلطان عثمانی بر جمیع سلاطین مقدم می نشیند؛ از آنکه، دودمان عثمانی غازی نسلا بعد نسل در روم سلطنت کرده و پادشاهی از این طایفه به طایفه ی

دیگر نرسیده، و چندین سال است که این طایفه سلطنت دارند؛ لکن، دودمان سایر سلاطین، مثل دودمان عثمان غازی در سلطنت امتداد زمان نداشته اند.

روز دوشنبه، هیجدهم که سوم عید سعید بود، تمام شاهزادگان عظام و امیرزادگان کرام، بالاختصاص، بار حضور یافته؛ شرف اندوز آستان همایون گردیدند و از مراحم و الطاف کامله ی شهریاری بهره مند و سربلند شدند.

روز سه شنبه، نوزدهم بندگان اقدس شهریاری، خلد اللّه عیشه، هنگام ظهر، به بالاخانه ی سر در تشریف فرما شده، ساعتی به سلام عام نشستند و بعضی اسباب سور و طرب در سر در حاضر کرده بودند؛ و اهالی دارالخلافه، از کسبه و غیرهم، در میدان ارک حاضر شده، به زیارت جمال مبارک نائل گشتند؛ و مبلغی خطیر شاهی و اشرفی به پهلوانان و بازیگران، که در پائین کشتی می گرفتند و میل بازی می کردند، بذل و مرحمت فرمودند و از آن پس رجعت به سرای سلطنت عظما کردند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۳

در این ایام عید نوروز، از بعضی سلاطین اروپ و رؤسای جمهوری بعضی تلگرافات تبریک و تهنیت رسید؛ و از طرف قرین الشرف همایونی جوابی اعطاء و اخبار گردید.

و ما همان تلگراف تبریک اعلیحضرت گلیوم، امپراطور کل ممالک آلمان و پادشاه پروس، را با جواب آن در اینجا می نگاریم:-

«تجدد عید سعید نوروز، برای من موقع خوشی است که مراتب ادعیه و تهنیت های خالصانه ی خود را برای سعادت کامل و اقبال دائمی ممالک ایران، به اعلیحضرت شاهنشاهی اظهار و تجدید نمایم. گلیوم.»

جواب اعلیحضرت شاهنشاهی به امپراطور آلمان و پروس از قرار ذیل است:-

«از جهت ادعیه ی خیریه یی که اعلیحضرت امپراطوری، از روی تلطف، در موقع عید نوروز اظهار فرموده بودند، کمال تشکر را به

هم رسانیده؛ من نیز ادعیه ی خالصانه برای سعادت آن اعلیحضرت و اقبال ممالکشان می نمایم. مظفر الدین.»

در اواخر شوال، جناب علی قلی خان مخبر الدوله از وزارت داخله استعفا جست.

به واسطه ی مداخله ی شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، به تمام امور و بعضی محظورات دیگر، وزیر داخله دیگر به کاری دخالت نکرد و در کمال احترام خود را کنار کشید.

و مرتضی خان صنیع الدوله، وزیر خزانه، فرزند ایشان، هم از خدمت خزانه استعفا کرد؛ در حالتی که، هر قدر پول از گمرک و ولایات رسیده بود، به ارباب حقوق رسانیده؛ به علاوه، هفتاد هزار تومان هم از جیب خود داده بود که از دولت طلبکار شد که بعد طلب او را دولت پرداخت. کمال درستی را در عمل خزانه به خرج داد و حقوق مردم را خوب رسانید. برات خریدن و تومانی چهار هزار از مردم کم کردن، از این وزیر خزانه دیده نشد.

روز جمعه، بیست و دویم شوال بندگان اقدس همایون، به عزم تفرج و شکار و اقامت چند شبه، از مقر سلطنت عظما تشریف فرمای دوشان تپه شدند. مجلس دربار اعظم، همه روزه، با کمال انتظام، برای اجراء امور دولت و اصلاح کارهای مملکت دایر؛ امین خلوت، وزیر دربار اعظم، همه روزه، با سایر وزراء فخام- سوای دوشنبه و جمعه- در مجلس حاضر بوده، به فیصل مهمات می پرداختند.

جناب میرزا علی خان امین الدوله، که متجاوز از هفت ماه به وزارت و پیشکاری کل مملکت آذربایجان منصوب و برقرار بودند، ایشان را به دربار همایون احضار فرمودند.

در اواخر این ماه، از آذربایجان به دار الخلافه ی تهران وارد شده؛ لدی الورود، شرف اندوز حضور مبارک و مشمول مراحم کامله ی شهریاری

آمدند. وزارت و پیشکاری مملکت آذربایجان، که از مشاغل خطیره است، به جناب حسن علی خان امیرنظام، والی و حکمران کرمانشاهان و کردستان و گروس و غیره، واگذار شد. و ایشان سال های سابق هم به این خدمت خطیر و منصب نبیل مسبوق بوده، در کمال کاردانی و کیاست و تدبیر و سیاست رفتار می کردند. همین ایام، جناب ایشان از کرمانشاهان عزیمت آذربایجان نمودند و حاجی ظهیر الملک، امیر تومان، را به سمت نیابت ایالت در کرمانشاهان منصوب نمودند. چون همیشه ی اوقات رفع نواقص و اصلاح امور و تکمیل اسباب، از خیالات

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۴

مکنونه ی اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، است؛ لهذا، در این ایام، رأی مبارک بر نصب جناب میرزا علی خان امین الدوله و ریاست ایشان به مجلس وزراء دربار دولت اقتضا فرمود تا سکته و تعطیلی در کارها فراهم نیاید.

روز سه شنبه، سوم ذی القعده الحرام امین خلوت، وزیر دربار اعظم، برحسب امر قدر قدر همایونی، شاهزادگان عظام و وزراء فخام دربار گردون مدار را اعلام و اخبار؛ و مجلس دربار را منعقد نمودند. شیرینی و شربت حاضر کردند. وقتی که شاهزادگان و وزراء دربار حضور داشتند، وکیل الملک، وزیر خلوت همایون، شرح دستخط آفتاب نقط مبارک را، در حالتی که همگی ایستاده بودند، قرائت نمودند. و بعد، تمام شاهزادگان و وزراء به حضور همایون مشرف گردیده؛ بندگان اقدس همایون، شفاها، نیز بعضی فرمایشات و تأکیدات در تنظیم و ترتیب امور به جناب امین الدوله کردند. صورت دستخط مبارک دولتی از قرار ذیل است:-

«امین الدوله! اعتماد خاطر ما به سوابق معلومات شما و اطمینانی که به غیرت و دولتخواهی شما همیشه داشته ایم، سبب احضار

شما به دربار دولت شد؛ و این است که بلاتأخیر، تکلیف شما را در این دستخط تصریح می فرمائیم. امروز، مقام شما در پیشگاه همایون ما همان است که در زمان شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، نایل بودید.

ریاست مجلس وزراء به عهده ی شما است، و به اقتضای این تکلیف، باید همه روزه در دایره ی مخصوص خود حاضر خدمت بوده، با حضور وزراء مسئول دولت، به رفع نواقص و تنظیم قواعد وزارتخانه ها مشغول شده؛ اولا، شرایط استقلال و مسئولیت وزراء را، به آن طوری که برای هیچ یک عذر و بهانه یی نماند، ترتیب داده، حقوق و وظایف هر دایره را محفوظ دارید؛ ثانیا، در امور اصلی و اساسی دولت، که هنوز فرصت اصلاحات لازمه نشده است، به اتفاق وزرای مسئول اقدامات سریعه بشود.

همچنین، در امور حکام ممالک محروسه و مطالب و مهماتی که راجع به ایالات است، معجلا ترتیبات صحیحه داده، نگذارید تأخیر و ابهام مطالب و اظهارات حکام و کارگزاران ولایات، مورث اختلال اعمال مملکت شود. و نیز آنچه را که موقوف به عرض حضور ما است؛ مخصوصا، به توسط وکیل الملک، وزیر خلوت، در تحت ترتیب درست مقرر داشته، به عرض برسانید که تداخل اشغال غیر لازم به امور فوتی و ناگزیر سکته ندهد. صحت احکام و اسناد بروات دولتی را وجهه ی ذمت خود شمرده، مراقبت این امر مهم را از نظر وقت خود دور نگذارید. حفظ انتظام و حصول نتیجه ی منتظره را از مجلس دربار، و سرعت جریان مقررات همایونی را که به آن مجلس حواله می شود، لازم دانسته، موجبات آن را مرعی دارید. در به موقع رسیدن اقساط دیوانی به خزانه و ترتیب

خزانه، که یکی از مسائل مهمه ی دولت است، فرو گذار نکنید؛ و در انتظام و توفیر حمل گمرکات و تکثیر منافع دولت، مطلقا جهد بلیغ نمائید. شهر شوال ۱۳۱۴.»

در صدر این دستخط مبارک دولتی، دستخط مخصوص سلطنتی، به خط مبارک، از قرار ذیل مرقوم شده است:-

«امین الدوله! ان شاء الله الرحمن، باید چنان مواظبت در این فقرات بکنید که، من حیث المجموع، خاطر ما را آسوده نمائید و امورات را مرتب نمائید که به هیچ

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۵

وجه نگرانی برای ما حاصل نشود. حقیقت این است که خود شما هم قسمی تربیت شده اید که از هر جهت شایسته ی التفات هستید. فی شهر شوال ۱۳۱۴.»

وزارت داخله که از پیش استعفا داده بود؛ وزارت دربار اعظم هم که روزها در دربار نشسته، به اتفاق و رأی و مشورت وزراء کارها را فیصل می داد، آن هم با این ترتیب اضمحلال یافت و تحلیل رفت. کارهای دولتی و عزل و نصب حکام و رسیدگی به امور جمیع وزارتخانه ها، کشوری و لشگری، داخله و خارجه، به عهده ی شخص امین الدوله شد که لفظا هنوز صدراعظم به او گفته نشده؛ لکن، کار صدارت به او تفویض است و او را در خطابات و عنوانات، «وزیر اعظم» می نگارند.

فرق «وزیر اعظم» و «صدراعظم» این است که: هردو کارشان مثل هم است؛ ولی، وزارت عظما مثل «وزارت تنفیذی» است که چندان از خود نمی تواند اظهار رأی و قدرت کند و بعضی تغییر و تبدیلات بزرگ بدهد؛ فقط، عرض را به خاکپای مبارک کرده، هرچه امر و حکم سلطانی باشد، آن را نفوذ می دهد و اجراء می دارد. ولی، صدارت عظما مثل «وزارت تفویضی» است

که هرچه هست و نیست، از حکم و عزل و نصب و اختیار کارها ورد و قبول امور، به عهده ی کفایت صدراعظم تفویض شده است؛ که هرگونه دخل و تصرفی در وزراء و حکام داشته باشد، باید نزد سلطان زمان مجری و ممضی گردد، تا وقتی که خطا و خبط و بی کفایتی او در این خدمت ظاهر شود، آن وقت کارش به عزل می رسد. «وزارت تنفیذی» و «تفویضی» اصطلاحی است که بین مورخین عرب مشهور است؛ و در تاریخ «ابن خلدون» این دو لفظ کرارا ذکر شده- هر که خواهد آنجا رجوع کند.

کنون باید منتظر شد که ببینیم در اصلاح امور دولت و آسایش عموم ملت، از جناب امین الدوله وزیر اعظم چه می تراود و قلم ما بعد از این چه می نگارد. عجالتا، در این چندروزه، همه انتظار داشتند که اگر نواب شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، را جناب امین الدوله از کار و منصب خلع کرد و اقتداری به خرج داد، سایر امور دولتی را اصلاح می تواند بکند؛ و اگر به خاکپای مبارک همایونی نتوانست این استدعا را بکند، یا از وزارت عظمای خود محض انجام این کار استعفا نکرد، دیگر کاری در ایران از پیش نخواهد برد. ایشان چون خیلی با احتیاط بودند و از کثرت طمأنینه کار امروز را کرارا به فردا می انداختند، ظاهرا نه باطنا، به عزل شاهزاده فرمانفرما اقدام نکردند و منتظر وقت شدند که به فرصت و موقعی صحیح، متدرجا شرح حال و مداخله ی او را به هر کاری، به خاکپای مبارک همایونی معروض داشته، ایشان را از کار خلع نمایند.

روز پنجشنبه، دوازدهم ذی القعده الحرام در میدان اسب دوانی دوشان تپه که

در سمت شمالی آن تپه، در زمان شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، ایجاد کرده اند، اسب دوانی دولتی شد. در این روز، بندگان اقدس شهریاری از تهران تشریف فرمای قصر سلطنتی دوشان تپه شدند؛ و بعد از صرف ناهار، هنگامی که تمام طبقات خدم حاضر بودند، از قصر به سراپرده یی که مخصوص جلوس ذات مقدس شاهانه بود و به میدان اسب دوانی اشراف داشت، نزول اجلال فرموده؛ اسبان سوقاتی دولتی و اسبان سوقاتی بعضی از رجال

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۶

و چاکران درباری را، دسته به دسته، به ترتیبی که لازم است به دوانیدن بازداشتند. در هر دسته که هر اسبی به درب سراپرده ی همایونی سبقت داشت، بیرق گرفته شده ی آن سرزمین را چابک سوار و فارس آن اسب برمی داشت. و در پای هر علمی، صد و پنجاه تومان و صد تومان و کمتر و بیشتر در کیسه ها گذاشته، حاضر کرده بودند که اگر اسبی با اسبان نمره ی اول شش دور دویده و سبقت ورزیده بود، آن کیسه مال چابک سوار و صاحب آن اسب می شد که سبقت ورزیده بود. و همچنین، باز اسبانی که پنج دور یا چهار دور یا کمتر می دویدند و در دوره ی آخر خود جلو از سایر اسبان نمره ی خود بود [ند]، بیرق با کیسه ی پر از تنخواه را برمی داشت؛ و آن تنخواه به صاحب اسب داده می شد و چابک سوار انعامی مخصوص از صاحب اسب داشت.

بعد از انقضاء اسب دوانی، تمام اهالی نظام دفیله کرده، از حضور مبارک گذشتند.

هنگام عصر، موکب مسعود همایونی رجعت به مقر سلطنت عظما فرمودند. و ما شرح اسب دوانی و کیفیت آن را با انعاماتی که بندگان اقدس همایونی، روحی فداه، سالی یک

بـار در بهـار متحمـل می شونـد،- بـا بعضـی ترتیبـات این کـار- اگر مجال کردیم، در سـنوات آتیه در ذیل این تاریـخ خواهیم نگاشت: که آیندگان درست از ترتیب و قواعد این کار مطلع شده، بدانند که فواید این کار چیست.

در وزارت عظمای جناب امین الـدوله، چنان اقتضا کرد که از اول این سال تخاقوی ئیل ترکی شمسـی- نه سال هجری قمری-، از بعـد از عید، وزارت خزانه ی مبارکه به عهده ی کفایت و لیاقت ولی خان نصـر السـلطنه، وزیر کل گمرکات،- فرزند ساعد الدوله- باشد. و این مرد چند ماهی که بر سر کار بود، حقوق مردم را قدری خوب می رسانید.

ذکر تجهیز و تشییع جنازه ی شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، از تهران به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم

در سال گذشته، یعنی: هزار و سیصد و سیزده هجری، که شهادت و تیر خوردن شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، در هفدهم ذی القعـده، در حرم مطهر حضـرت عبـد العظیم، که در یـک فرسـنگی تهران است، وقوع یافته بود؛ جناب مسـتطاب میرزا علی اصغر خان صدراعظم نعش آن مرحوم مغفور را در کالسکه، به به هیأت شخصی زنده، نشانیده و عینک بر چشم های او زده و خود در پهلوی او نشسـته، در کمـال احتشـام وارد تهران کرد و به سـرای خلافت عظمـا برد. اهـل شـهر که هیأت شاهانه را در کالسـکه نشسته دیدند، گمان کردند که شاهنشاه شهید تیری خورده، ولی کارگر نشده، منتها جراحتی دارند؛ اگر خلاف کنند و شـهر را غارت کنند، هریک کشـته خواهند شد. لهذا، احدی قدرت خلاف و شـرارت نکرد؛ همه به این امید بودند که صبح شاهنشاه شـهید به سـلام می نشیند و خود را نشان می دهد. مردم در کمال آرامی و شاه پرستی و دعاگویی بودند. جز چند نفر خواص،

احدی از کشته شدن شهنشاه جمجاه اطلاعی نداشت.

جناب صدراعظم نعش را در اندرون برده و شست وشو داده و به آذربایجان تلگراف

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۷

کرده؛ از جانب بندگان اقدس شهریاری، روحنا فداه، که آن وقت سمت ولایت عهد داشتند، تلگرافات و احکام سخت رسیده؛ مقرر داشتند که اختیار وزراء و رعایا و اجراء امور دولتی، تمام به عهده ی شخص صدراعظم است.

حکم مبارک را که مردم زیارت کنند و سلطان مقتدری بیابند، دیگر احدی را مجال تخلف نیست؛ همه شاه پرستی را پیشه ی خود می سازند. کارها نظمی گرفت و رعایا دانستند شبانی مثل حضرت موسی دارند که یدبیضا می کند و عصا را از برای سحره و کفره اژدر می سازد.

خلاصه، از همان روز هفدهم، در جنب روضه ی مطهره ی حضرت عبد العظیم، علیه التحیه و التکریم، جایی وسیع برای مدفن جسد همایون اختیار کرده؛ شروع به بنای مقبره و بقعه ی عالیه نمودند. و در این مدت یک سال، جسد مبارک ناصری، در تهران، در تکیه ی دولت که وصل به عمارات و سرای سلطنتی است، امانت بود. روز و شب، جمعی از قراء در آنجا به تلاوت قرآن مشغول بوده، آن محوطه جلوه و نمایش داشت.

روز پنجشنبه، نوزدهم ذیقعده این سال، که هزار و سیصد و چهارده هجری است و یک سال و دو روز از شهادت آن شاهنشاه می گذرد، نعش مبارک را با تعظیمات و تشریفات دولتی حمل به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم نمودند. اهل لشگر و کشور و وزراء و امراء و شاهزادگان عظام و مستوفیان فخام و لشگرنویسان کرام و قشون ظفر فرجام و هریک از خدام آستان گردون احتشام را حاضر کرده؛ علماء عظام دارالخلافه و سفراء

و وزراء مختار دول متحابه، هریک حاضر شده، به تشییع جنازه آمدند. تمام با لباس های رسمی و علایم عزاداری، به خیابان همایون و پیشگاه سر در الماسیه، از برای تشریفات تشییع جنازه منتظر بودند. این اشخاص، همه جا، از دم باب همایون تا قرب دروازه ی تهران، از دو طرف خیابان ها صف بسته؛ در کمال ارادت و گریه و عزاداری ایستاده بودند.

بندگان اقدس همایون شاهنشاهی، با حالت عزا به کریاس باب همایون تشریف آورده؛ شاهزادگان عظام و منتسبین خاص خاندان سلطنت، که از آن جمله امیرزادگان فخام:

فرزندان حضرت والا رکن الدوله بودند، نعش مبارک شاهنشاه شهید را که از تکیه ی دولت به کریاس آورده بودند، به دوش خود حمل نموده، به پای محفه آوردند.

بندگان اقدس همایون هم از عقب نعش، از در باب همایون، بیرون تشریف آورده؛ نسبت به علماء اعلام و سفراء خارجه بذل تفقد فرموده، یک مسافتی هم با کمال هم و غم مشایعت جنازه فرموده. همین قدر که جنازه ی مبارک را بر تخت و محفه یی که بر دوازده اسب سیاه عظیم الجثه بسته بودند حمل نمودند و هنگام حرکت شد، آقایان و علماء عظام و شاهزادگان فخام و وزراء کرام، از حضور همایون استدعا کردند که ذات اقدس شاهانه تشییع جنازه را به شاهزادگان و رجال درباری واگذار فرموده، به سرای سلطنت رجعت فرمایند. بندگان اقدس همایون معاودت فرموده، جنازه را حرکت دادند. از توپخانه ی مبارکه شلیک توپ شد.

علماء بزرگ تا آخر خیابان باب همایون، و سفراء کبار تا اول میدان توپخانه، پیاده مشایعت نمودند. شاهزادگان عظام و رجال دولت و ارباب قلم، یعنی: مستوفیان

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۸

و لشگرنویسان و اهالی نظام که چندین

هزار نفر بودند، با همان هیأت و لباس رسمی و حالت گریه، تا ابتدای خیابان امیریه پیاده تشییع جنازه نموده؛ از آنجا به مرکبان خود سوار شدند. و عمله ی درباری، از فراشان و یساولان و شاطران و پلیس پیاده، تا بیرون دروازه ی حضرت عبد العظیم رفتند. از آنجا بعضی از شاهزادگان و رجال دولت و سواره و توپخانه ی قزاق و سایر سواران دولتی، تا حضرت عبد العظیم، از جلوی جنازه می رفتند؛ و دستجات موزیک نظامی، به مقتضای رسم و آئین دولتی، به آهنگ عزا در اطراف خیابان می نواختند و حاضرین را قرین گریه و عزاداری می ساختند.

تمام اهالی شهر، بلااستثنا، مگر معدودی از خانه پایان، از مرد و زن و خرد و بزرگ، از درب میدان توپخانه تا قریه ی حضرت عبد العظیم، که یک فرسنگ و نیم راه است، همه جا در دو طرف خیابان و کوچه ها و بالای بام ها و بالاخانه ها و غرفه ها و روزنه ها، از کنار خیابان خارج شهر و دامن صحرا، پشت در پشت ایستاده؛ تمام، بدون استثنا، به حالت گریه و اندوه بودند و بعضی به سر و سینه می زدند. چنان هنگامه یی برپا شد که سنگ جماد به حالت ناله و فریاد می آمد. در این چندین سال عمر، چنین شورش و عزاداری دیده نشده بود: بی اختیار زن و بچه گریه می کردند- محشری عظیم و قیامتی کبرا برپا بود. فی الحقیقه، آن روز، من از این مردم تعجب ها کردم و حیرت ها بردم که چقدر با وفا و با حقوق و شاه پرستند. اگر رجال دولت و سلسله ی چاکران درباری گریه می کردند، تعجب نداشتم؛ از آنکه، پنجاه سال در سایه ی صاحب این جنازه نعمت برده

بودند. تعجب من از این بود: اشخاصی را دیدم گریه می کنند و به خود می زنند که شر محض یا الواد سر محله یا فلان بچه و بیوه زن بوده اند. اگر از ترس ملامت نبود، شاید بعضی خود را هلاک می کردند. سبحان الله! چه رزء عظیم و چه بلای عمیمی بود! چقدر دل شخص مسلمان می سوزد که در حرم مطهر حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، پس از آنکه بندگان اقدس همایون شاهنشاه شهید سعید زیارت کند و طواف نماید، به حضور آن شاه دیندار عرض کنند که: «ظهر شده و ناهار حاضر است! بیرون تشریف بیاورید و ناهار میل کنید!»؛ آن شاهنشاه بگوید: «چون با وضو هستم، در این حرم نماز می گزارم و بیرون می آیم!»؛ چون بخواهد که مشغول نماز شود، ناگاه مرد ناپاکی به سینه ی بی کینه ی او تیر طپانچه زند که به قلب کارگر شده، دو دقیقه بیشتر در این جهان نماند. و بعد که از آن قاتل ناپاک سبب را استفسار کنند، کمال رضامندی را از آن شاهنشاه اظهار کرده، بگوید: «شاخه ها و ثمرات او به من زیان رسانیدند. من اصل شجره را انداختم که دیگر چنین شاخه ها از وی بروز نکند و چنین بارها ندهد که مردم در گزند نیفتند.» افسوس! افسوس! که مجال شرح و بسط نیست؛ والا، بعضی کلمات مکنونه و اسرار مخزونه می نگاشتم و عبرت نامه به یادگار می گذاشتم.

خلاصه، هنگام وصول جنازه ی مقدس به دم دروازه ی شهر، مجددا شلیک توپ شد. در ورود به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم هم، از دو طرف خیابان، سپاه انجم پایگاه صف بسته، با تعبیه ی تمام ایستاده بودند. نزدیک چوب بست بازار، تابوت مبارک را از

محفه ی بزرگ بیرون آورده، محفه ی کوچکی گذاشتند؛ و از آنجا با دوش به صحن

افضل التواریخ، متن، ص: ۶۹

مطهر برده، در حرم مقدس طواف دادند؛ و بعد در بقعه یی که بین الحرمین است و به دو حرم مقدس راه دارد، به خاک سپردند.

بعد از آنکه جسد شاهانه را به خاک سپردند، باز سه مرتبه از توپخانه ی مبارکه شلیک توپ نمودند. سه شب متوالی هم از طرف قرین الشرف همایون سلطنت، مقرر گشت در سر مقبره ی شریفه، تعزیه داری و دعوت عام و اطعام طعام کنند. مبلغی خطیر برای مصارف این سه شب از خزانه ی دولتی داده شد. و آن بقعه که مزار و مدفن شاهنشاه شهید است، بهترین بقاع است: تمام سقف و در و دیوار آیینه کاری است. دوازده نفر پیشخدمت و خدمه برای خدمتگزاری آن بقعه معین شد، که از دولت به آن ها مواجب داده می شود؛ تا از برای اشخاصی که وارد آن بقعه می شوند که فاتحه یی بخوانند و قدری راحت کنند، چای و قلیان و قهوه بیاورند. مصارف قهوه خانه و آبدارخانه به عهده ی دولت است. قراء معین، شبانروز، در سر آن بقعه تلاوت قرآن می کنند؛ و از دولت مشاهره دارند. آن بقعه در کمال نظم و آراستگی است: هر کس ورود کند، مستحفظین و اجزاء قلیان و چای برای او می آورند و خدمت می کنند.

روز دوشنبه، بیست و سوم بندگان اقدس شهریاری، اطال الله بقائه و ادام الله لوائه، به عزم زیارت حضرت عبد العظیم، تشریف فرمای زاویه ی مقدسه شدند؛ و به بقعه و مزار شریف شاهنشاه شهید، طیب الله تربته، رفته، طواف کردند و فاتحه خواندند و کلمات حزن انگیز بر زبان راندند. از آنجا بیرون

آمـده، تشـریف فرمای باغ و عمارت حکومتی آن محل شده، صـرف ناهار کردند و هنگام عصـر به مقر سـلطنت عظما رجعت فرمودند.

روز پنجشـنبه، بیست و شـشم ذی القعده الحرام محض تفرج و شـکار، بندگان اقدس شهریاری از تهران تشریف فرمای قریه ی کن شدنـد، که در دو فرسـخی تهران، در طرف غرب شـمالی واقع شـده است. چنـد شبی اردوی مظفری، با خواص درگاه، در آنجا اقامت نموده؛ روز دوشنبه سلخ، مراجعت به تهران فرمودند.

کن قریه ی معتبری است. انـار طوقی که از آنجـا به تهران آورنـد، در هیـچ مملکتی به آن خوبی انـار نیست. انار طوقی بهتر از انار قم و ساوه و کاشان است. انار هر جایی یک حسن دارد و دو عیب: مثلا، انار ساوه پوسـتش قـدری نازک است؛ لکن، دانه اش هسته دارد. و انار قم دانه اش کم هسته است؛ ولی، پوست و ترکیبش خارج از اندازه است. بعضی جاهای دیگر که انارش خوب است، هیأت و ترکیب آن خـارج از سـلیقه ی هنـدسه است: مثلا، کـج است یا پست و بلنـدی دارد و بعضـی مواضـعش گلوله شـده بالاـ آمـده است. لکن، انار طوقی کن، از حیث پوست و شـکل و دانه و هیأت و ترکیب، در نهایت خوبی است که گویا مهندسـی پرگار گذاشته و اطراف و انحاء آن را به تساوی و تعادل درآورده است. و در فصل تابستان نیز توتی از آنجا به شهر آرند که نهایت امتیاز را دارد.

و همین قـدر در تعرفه ی آن مکان همین چنـد سـطر کافی است؛ و اگر مقتضـی شـد و فرصت داشتیم، در شـرح وقایع سـنوات آتیه، شرح حال و بزرگواری و تشخیص و استبداد رأی و ملت پرستی

و دولتخواهی مرحوم مغفور حاجی ملا علی کنی مجتهد، طاب ثراه،

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۰

را که از این خاک بیرون آمده و سر به اوج سماوات سائیده است، می نگاریم: که آیندگان بدانند که چه اعجوبه ها در روی زمین بوده اند. همین قدر عرض می کنم که در زمان شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، آن وجود بود که دولت ایران را از شر حوادث و تصرفات خارجه نگاه داشت؛ و بسی شوکت ها از او به ظهور رسید. و اگر او نمی بود، وزرای هواپرست ایران، این دولت را به تصرف خارجه می دادند و مردم را منکوب می ساختند. آن مجتهد، اول سیاسی و اول پلتیک دان زمان بود؛ که در کمال شوکت و استغنای طبع و حسن مشورت و تفر و عقل حرکت می کرد. و دولت ایران به او اعتماد و حسن اعتقاد داشت؛ ولی، اگر در بعضی جزئیات و اغراض شخصی هواپرستی می کرد، من بنده، علی العجاله، آن داستان ها نگویم و شرح ندهم که علماء تکفیرم نکنند و تحقیرم ننمایند. ولی همین قدر به زبان انصاف می گویم: اگر آن وجود در یک مورد سیئه داشت؛ لکن، در ده هزار مورد برای اعتلاء کلمه ی ملت و حفظ رتبه ی دولت اسلام، چندین هزار حسنه داشت. خداوند آن مرحوم را رفعت فزاید، که بعد از او چنین مجتهد غیرتمند دولت پرور اسلام دوست ملت خواه را ندیدم؛ مگر، دو نفر دیگر- که اگر مقتضی شد، شرح حال ایشان هم نگاشته خواهد گشت.

در این ایام، بندگان اقدس همایون شهریاری، روحنا فداه درباره ی جناب حکیم الملک، رئیس کل اطباء حضور همایون و وزیر ابنیه، که از اعاظم وزراء است، یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس

را، که از اخیص امتیازات دولت است، مرحمت فرمودند. و سواد دستخط مبارک دولتی که، درین باب، درباره ی ایشان صادر شده، از قرار ذیل است:-

«چون حکیم الملک علاوه بر اینکه، لیلاً و نهاراً، خدمتگزار و در معالجات مخصوص وجود مبارک همه ی اوقات مراتب حذاقت و کمال لیاقت خود را ظاهر ساخته، و از وقتی هم که وزارت کل بنایی به عهده ی او محول شده، در انتظام و تربیت امور آن مزید صداقت و کفایت خود را ظاهر ساخته؛ لهذا محض ابراز و علامت عنایت خاص ملوکانه، او را به اعطای یک قطعه نشان تمثال خودمان، که از امتیازات عمده است، سرافراز و مفتخر فرمودیم که به استظهار تمام مشغول خدمت شود. ۱۳۱۴.»

در صدر این دستخط دولتی، دستخط سلطنتی، به خط مبارک، این طور رقم یافته بود:- افضل التواریخ متن ۷۰ ذکر تجهیز و تشییع جنازه ی شاهنشاه شهید سعید، نور الله مضجعه، از تهران به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم ..... ص ۶۶ :

از آنجا که ما به حکیم الملک کمال مرحمت را داریم، و او هم الحق خوب مواظبت در خدمت مرجوعه ی به خودش دارد؛ لهذا، نشان تمثال خودمان را به او مرحمت فرمودیم. ۱۳۱۴.»

در این سال، چه بسیار امتیازات درباره ی اشخاص بزرگ مرحمت شد و دستخطهای مبارک به افتخار ایشان شرف صدور یافت؛ که من شرح آن ها را در اوایل و اواسط شرح وقایع این سال ننگاشته ام و به آخر سال موقوف گذاشته ام، که به طور فهرست نوشته می شود. ولی، هر امتیازی و منصبی که به جناب حکیم الملک مرحمت می شود، در همان تاریخ، در وسط شرح وقایع این سال می نگارم و سواد

دستخط مبارک را که درباره ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۱

ایشان شرف صدور یافته است، عینا می نویسم. این کار، محض این است که من بنده به عقل و دانایی ایشان معتقدم و از وجنات حال احتمال می دهم که اگر عمری باقی باشد، این وجود به کارهای بزرگ ایران نایل گردد. به این جهت، جزئیات اعمال و احوال ایشان را در شرح وقایع هر ماه و هر هفته می نگارم؛ که چون ستاره ی طالعشان به اوج رسد، مردم از حضیض طالع و جزئیات امورشان مستحضر بوده، شرح حالش را کاملا در تاریخ بنگارند؛ و بنده را از این حدس صائب یاد آرند. و اگر عمر و مساعدت زمان طور دیگر شود، حدس بنده بر خطا نیست. و همه می دانند که این وجود، در این دوره، به عقل و مآل اندیشی حرکت کرده؛ اگرچه صدراعظم نیستند، لکن، در دولت «صدراعظم تراشی» می کنند.

تا درخت دوستی کی بر دهدحالیا، رفتیم و تخمی کاشتیم.

روز پنجشنبه، دهم شهر ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و چهارده که عید سعید اضحی است و از اعیاد اسلامیه است؛ شب آن روز، به رسم مقرر، در خیابان باب همایون و جلوس در الماسیه، بساط سور و سرور برپا گردیده، آتشبازی و چراغان مفصل کردند؛ و مطربان دولتی نواختند و رقاصان رقص را ساخته نمودند. و روز عید، ملنیف پاشا، سفیر کبیر عثمانی، با اجزاء سفارت خود به سلام خاص آمده، تبریک و تهنیت دادند. و پس از او، سلام عام در پیشگاه تالار حوض بلور جنب بریلیان، به رسم شروح سابق، شرف انعقاد یافت. جهانسوز میرزا امیر نویان شرف مخاطبت خاص داشت.

هم در این روز، شتر قربانی

دولتی را، به رسم معمول با تشریفات تمام و اجتماع کسبه که هر صنفی باید یک عضو از اعضاء شتر را ببرد، به محل نجر برده، قربانی نمودند.

و این شتر، علاوه بر گوسفندانی است که در سرای سلطنت قربانی شده و جداگانه برای هریک از علمای تهران چند رأس فرستاده می شود.

در این ماه ذی الحجه، به جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک، وزیر خلوت، مدیر رسایل دولتی و نویسنده دستخطهای سلطنتی، که شرح حالش در پیش گذشت و از وزرای کبار دولت و محل اطمینان سلطنت است، مرحمت ملکانه شامل گشت و یک حلقه انگشتری الماس ممتاز درباره ی معزی الیه مبذول گردید؛ و این دستخط مبارک، در خصوص این اعطاء شرف صدور یافت:-

«وکیل الملک، وزیر خلوت، از چاکران دولت جاوید آیت و از برآوردگان و تربیت یافتگان سلطنت، همواره به صدق و امانت مراحم و عنایات کامله ی ملوکانه را درباره ی خود تدارک کرده، و شب و روز با کمال اهتمام مشغول خدمتگزاری است.

محض اظهار علامت مرحمت و عنایت خاص درباره ی او و دلایل رضامندی خاطر خطیر مبارک، یک حلقه انگشتری الماس، از انگشتری های خودمان، به او مرحمت و التفات فرمودیم که به استظهار تمام مشغول خدمات مقرره ی خود باشد. شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۱۴.»

حضرت مستطاب والا شاهنشاهزاده ی اعظم، ولیعهد دولت علیه، صاحب اختیار مملکت آذربایجان، که حسب الامر در چهاردهم این ماه احضار به دار الخلافه شده بودند، در سه شنبه بیست و دویم این ماه تشریف فرمای تهران شده، شرف اندوز حضور مبارک

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۲

بندگان اقدس شهریاری روحنا فداه شدند؛ و درباره ی ایشان هرگونه مراحم ملوکانه شامل گشت. منزل ایشان، در باغ بهارستان، که

جزء متصرفات دولتی است، وقوع یافت.

اصل آن باغ و عمارات، از بناهای مرحوم میرزا حسین خان مشیر الدوله، سپهسالار و صدراعظم ایران، است که نزدیک مدرسه و مسجد که از بناهای خیریه ی او است ساخته بود. بعد از وفات او، برادرش یحیی خان مشیر الدوله وارث او بود؛ بهارستان را پیشکش دولت کرد و جزء عمارات خالصه ی دیوانی شد.

در این ایام، که حضرت مستطاب والاـ شاهنشاهزاده اعظم، ولیعهد دولت علیه ایران، در آنجا منزل داشتند، تمام شاهزادگان عظام و وزراء فخام و رجال دولت و امراء درباری و مستوفیان دفتر خانه ی مبارکه و اجزاء محترم بعضی ادارات به حضور ایشان مشرف شده، معرفی گشتند؛ و درباره ی هریک از آن ها مرحمت ها فرمودند و التفات ها نمودند که باعث امیدواری عموم مردم گردید. حرکت ایشان را از تهران به صوب آذربایجان، و شرح امتیاز دولتی که به ایشان مرحمت شد، در ذیل وقایع سنه ی آتیه، که هزار و سیصد و پانزده است، ان شاء الله خواهیم نگاشت.

روز چهارشنبه، شانزدهم این ماه برحسب استدعای نواب والاـ شاهزاده فرمانفرما، سالار لشکر، وزیر جنگ، بندگان اقدس همایون شهریاری، طالت عشرته و دامت شوکته، محض نظاره ی تیراندازی و امتحان توپ های توپخانه، تشریف فرمای دوشان تپه شدند. برحسب تعبیه ی وزارت جنگ و ترتیب محمد صادق خان امیر توپخانه ی مبارکه، از قرار ذیل توپخانه در صحرای دوشان تپه حاضر شده بود:-

توپخانه ی سواره: یک باطری، که عبارت از شش عراده توپ ته پر اطریشی است که لوازم و اسباب آن حاضر بود؛ توپخانه ی مرکوب: یک باطری بشرح ایضا؛ توپخانه ی کوهستانی: یک باطری، که چهار عراده توپ ته پر اطریشی بود؛ توپخانه ی سرپر خان دار مرکوب ایرانی: شش عراده؛

توپ های فولادی بریگاد سواره ی قزاق: چهار عراده.

در حضور همایون، از تمام توپ ها تیراندازی متعدد شد؛ و تیرها چون دعای خسته دلان به هدف اجابت مقرون می شد. نفس نفیس شاهنشاهی و شخص شخیص ظل اللهی، محض هیجان و تشویق اهالی توپخانه و افتخار اهل نظام، از یک عراده مدفع نه سانتیمتری- مدفع به کسر میم، به معنی توپ است که در جراید عربیه ی این زمان این طور اصطلاح کرده اند- به دست مبارک تیراندازی کرده، یازده تیر انداختند که همه یا به ازاء نشان، یا به خود نشان برخورد. نواب والا- وزیر جنگ و امیر توپخانه نیز، حسب الامر الاقدس، چند تیر توپ انداختند که اکثر به نشانه برخورد. توپچیان نیز مهارت و جلادت خود را در فن تیراندازی و اصابه ی نشان، به معرض عیان آوردند.

امروز، جمعی از شاهزادگان عظام و جناب مستطاب امین الدوله، رئیس الوزراء، با سایر وزراء و امراء و بعضی از رؤسای سفارتخانه های دول خارجه، که مقیم و مأمور دربار دولت علیه ی ایران هستند، با بعضی از تبعه ی خارجه، برحسب دعوت مخصوص وزارت جلیله ی جنگ، به شرف التزام رکاب همایون به دوشان تپه آمده، در موقع تیراندازی نظاره می کردند. برای عموم مدعوین محترم، از شاهزادگان و صاحبان منصب

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۳

داخله و خارجه، خیمه های گوناگون افراشته بودند و لوازم تشریفات و پذیرایی آن ها موجود بود. بندگان اقدس شهریاری، روحنا فداه، مبلغ کثیری به اجزاء توپخانه انعام مرحمت فرمودند. بعد از انجام تیراندازی، بندگان اقدس شهریاری به خیمه و سراپرده یی که از طرف وزارت جنگ محض جلوس ذات اقدس همایون افراشته بودند، تشریف برده، ساعتی توقف و استراحت کرده، صرف عصرانه و چای نمودند؛ پس

از آن، به مقر سلطنت عظما رجعت فرمودند.

شب جمعه، هیجدهم که شب عید غدیر خم است، به ترتیبی که در شرح سایر اعیاد ملتی و دولتی این سال نگاشتیم، از طرف دولت قوی شوکت در خیابان های دولتی اسباب جشن و طرب و چراغانی مفصل و آتشبازی به عمل آمد. روز عید، بعد از ظهر، در سرای سلطنتی، در پیشگاه تالار حوض بلور سلام عام شرف انعقاد یافت. شاهزاده جهانسوز میرزای امیر نویان شرف مخاطبت داشت. از میامن و برکات این عید سعید و شرافت روز غدیر خم، بعضی فرمایشات کامله فرمودند؛ که همگان از استماع آن کلمات محظوظ و ملتذ شدند.

در این ماه، جناب سلاله السادات والا عاظم، آقا میر کاظم- ولد مرحوم مبرور حاجی میر یوسف آقا، مجتهد سابق دار السلطنه ی تبریز، اعلی الله مقامه-، که شرافت نسب و کرامت حسب دارند و این اوقات به دار الخلافه ی تهران آمده اند، به شرف مصاهرت سلطنت عظما نایل گردیدند. سابقا، در آذربایجان، نواب مستطاب علیه ی عالیه، نور السلطنه، از کرایم و بنات معظمه ی سلطنت عظما، به جهت معزی الیه خطبه و خواستگاری شده بود.

این اوقات، برحسب اجازت و اشارت علیه ی خسروانه، مجلس عیش و ضیافت این عروسی و ازدواج در تهران منعقد شده؛ تمام علماء اعلام و شاهزادگان عظام و منسوبین خاندان سلطنت و وزراء و امراء درباری، در شب ها و روزهای چند، برحسب دعوت نامه ی مخصوص جناب مستطاب امین الدوله، رئیس الوزراء، به صرف ناهار و شام و شربت و شیرینی دعوت شدند- و به سعادت و میمنت این عمل خیر صورت گرفت.

شایسته این است: در این تاریخ اگر اسم بزرگان دین مسطور می شود، در تعرفه ی ایشان

سطری نگاشته گردد. مرحوم حاجی میر یوسف آقای تبریزی، از آقایان محترم و مجتهد معظم آذربایجان بود. قدس و ورع و سادگی مشرب داشتند؛ که هیچ حیله و تزویر و رنگ و تدبیر در وجود ایشان نبود و ساختگی و لون ثانوی در وجود ایشان دیده نشد. خودسازی و زمانه بازی نداشتند. در زمره ی مجتهدین، مرد حق و صافی مطلق بودند. و من این جمله که گویم بر سبیل درایت است، نه بر طریق روایت. خود من خدمت ایشان رسیده، هرچه راستی و حق شناسی باید، در وجود ایشان دیدم. در چندین سال قبل، محض زیارت مشهد مقدس، در زمان سلطنت شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، به تهران تشریف آوردند. جناب مستطاب حاجی میرزا مهدی آقا مجتهد جهانشاهی، که اصلا تبریزی و چندین سال است در تهران با کمال مناعت و بزرگی و حشمت و بی طمعی و استغنای طبع و تشخیص و بی ریائی و آلوده کاری به سر می برند، از جناب مستطاب حاجی میر یوسف آقا مجتهد تبریزی پذیرایی کردند و رسم تشریفات فراهم آوردند؛

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۴

و در بلوک شمیران، منزل ییلاقی خودشان که چندین خیمه های بزرگ سلسله دوزی بر سر پا داشتند، آن مجتهد بزرگوار را دعوت ها کردند و شب ها و روزها پذیرایی ها نمودند و لوازم تشریفات واردین و اهل دید و بازدید را فراهم داشتند. شبانروز، دیگ ها بر سر بار و کارخانه های متعدده بر سر کار بود. این بنده، در شمیران بوده، برحسب اتفاق، به دیدن جناب مستطاب حاجی میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی رفتم؛ ذوالسعادتین شده، به زیارت مرحوم حاجی میر یوسف آقای مجتهد تبریزی هم نایل شدم. چه حظها بردم و چه

فیض ها یافتم.

جناب مستطاب حاجی میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی، مرا به صدق و راستی و امانت و درستی، و بسی اوصاف که در من نبود، محض حسن ظنی که داشتند، تعرفه فرمودند.

مرحوم حاجی میر یوسف آقای مجتهد، اعلی الله مقامه، طوری با بنده حسن سلوک فرمودند که بنده را از نوشتن شرم می آید و می ترسم که بعضی حمل اغراق نمایند: مثل آنکه بنده را همدرس و همقدم و رفیق هزار ساله ی خود بدانند؛ و مخصوصا نگذاشتند که شب از آنجا خارج شوم. طوری در مجلس انس و محفل قدس با بنده همراهی و بردباری داشتند، که هیچ مزیدی بر آن متصور نبود؛ و حال آنکه، با بنده، علما و عملا، از حیث دنیا و آخرت، احتیاجی نداشتند و به تمجید و تعرفه احدی از نطاقان روزگار اعتنایی نمی فرمودند. افسوس که در آن سفر، در راه زیارت به مشهد مقدس، به دیگر جهان خرامیدند و ما را قرین اندوه ساختند. خداوند درجات آن بزرگوار مجتهد را به اعلی علیین برساند. ایشان، در تبریز، معاصر مرحوم مغفور حاجی میرزا جواد مجتهد، اعلی الله مقامه، بودند که در آن روزگار مثل وعدیلی نداشتند. استبداد رأی و تدین و قدرت و شوکت ایشان، به حد وافر بود. و مرحوم حاجی میر یوسف آقای مجتهد، در آن عصر، در آذربایجان، کمال سواد را داشته؛ هم طرف وثوق دولت و هم محل اعتماد ملت بودند. دولت و ملت هردو در کار و اجراء احکام، این یوسف صدیق تقویت داشتند.

و در آن زمان، مشکل بود که کسی در ولایتی، بلکه در مملکتی، با مثل مرحوم حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی، اعلی الله مقامه،

که پیشقدم تر از صنادید قوم بود و توقر و تبحری به کمال داشت و محل ملاحظه ی دولت ایران بود، همقدم شود و احکام شرعیه اش نفاذ یابد. خداوند امثال ایشان را برای حفظ دولت و ملت کثیر فرماید.

سخن به طول کشید؛ و جلالت مقام جناب مستطاب حاجی میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی، بالاتر و معروفتر از این است که بخواهم بابی فرصتی، در این مختصر، با زبانی کلیل و بیانی علیل، شرحی از حالات ایشان بنگارم. چون از حال مجدت و بزرگواری ایشان کاملا مطلعم، نمی توانم به اختصار بکوشم؛ و به وقت دیگر موکول می دارم. امید است که به نوشتن شرح حال ایشان، جداگانه موفق شوم.

و نیز در این ایام، جشن عروسی شجاع السلطنه امیر تومان- فرزند جناب محمد باقر خان سردار کل، وزیر جنگ سابق ایران-، چندین شبانروز منعقد بود. در دو سال قبل، نواب مستطاب علیه ی عالیه، تاج السلطنه که از بنات معظمه ی شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، و از اخرات مفخمه ی این سلطنت عظما است، برحسب امر دولتی، به عقد

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۵

ازدواج معزی الیه درآمده بود؛ لکن، جشن عروسی تا به حال معوق ماند. این اوقات، به اجازه و اشاره ی بندگان اعلیحضرت شهریاری، روحنا فداه، مجلس جشنی تمام و باری عام در سرای جناب سردار کل منعقد گردیده؛ برحسب دعوت نامه ی جناب مستطاب امین الدوله، رئیس الوزراء، تمام شاهزادگان و وزراء و امراء و رجال دولتی و اجزاء محترم ادارات، شبان و روزی چند، به صرف ناهار و شام و شربت و شیرینی دعوت شده بودند و این امر انقضاء یافت.

در این اوان، در لندن و دربار دولت فخیمه ی انگلیس، که

موقع سال شصتم سلطنت علیاحضرت پادشاه و ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان است، جشن عظیمی برپا می شود، و از طرف تمام دول معظمه، علی الرسم، سفرای معظم برای تبلیغ تبریک و تهنیت مأمور دربار آن دولت فخیمه می شوند؛ لهذا، از طرف دولت علیه ی ایران هم نواب شاهزاده وجیه الله میرزای امیر خان سردار معظم بن نواب شاهزاده عضد الدوله به سمت سفارت مخصوص سزاوار شدند؛ با اجزاء مفصله ی ذیل، که در خور عضویت این سفارت کبرا هستند، روانه ی دربار انگلیس شدند. اسامی هیأت سفارت که جزء نواب شاهزاده امیر خان سردار معظم بودند، از این قرار است:-

جنرال کریم خان منظم السلطنه؛ جنرال احمد خان مشیر حضور؛ اوانس خان ارمنی، عماد الوزاره، مترجم؛ میرزا محمد علی خان نصیر دفتر؛ امیرزاده منوچهر میرزا.

شرح حال یکساله ی سلطنت عظما، که عبارت از هزار و سیصد و چهارده باشد، در کمال راستی و درستی نگاشته آمد؛ و بعضی وزارتخانه ها و مشاغل بزرگ که تبدیل و تغییر در وزیر و مدیر آن پیدا شد، به جهت اهمیتی که در آن وزارتخانه بود یا نکته یی در آن ملحوظ می شد، تغییر و تبدیل آن اداره را با تعیین وزیر و مدیر ثانوی، در جزءهای قبل که اصل تاریخ است نگاشت؛ مثل وزارت داخله و وزارت جنگ و وزارت خارجه و وزارت مالیه و وزارت تحریرات حضوری و بعضی سفارت های فوق العاده و غیره که اهمیت دارد. ولی، تغییر ایالت های ایران و عزل و نصب حکام بلاد و مباشری بیوتات دولتی و غیره را، به طور اجمال، در آخر این سالنامه می نگارم و بابی قرار می دهم؛ و نیز هر کس به هر امتیاز لشکری

و کشوری و لقبی نائـل شـده است، در باب دیگر می نگارم. و یک باب هم برای مرحومین که از علماء و اعیان و معارف بوده اند مرتب می سازم: که آیندگان درست بر اتفاقات این سال در ایران مستحضر شده، از روی تحقیق سخن گویند و منهج یقین جویند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۶

باب دوم در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاصـی که در این سال هزار و سـیصد و چهارده، به وزارت و پیشکاری ایالات، یا حکومت ولایات، یا مباشری ادارات و بیوتات دولتی نائل شده اند.

اول کسی که در این سنه به یکی از مشاغل بزرگ نائل شد، جناب میرزا علی خان امین الدوله، رئیس دار الشورای سابق، وزیر پستخانه ی کـل ممالـک محروسه،- فرزنـد مرحوم میرزا محمـد خـان مجـد الملـک، وزیر وظـائف و اوقاف- است. وزارت و پیشکاری آذربایجان، غیر از وزارت و پیشکاری سایر ایالات ایران است: هر کس که رتبه ی صدارت دارد و طوری قبول عامه پیدا کرده است، که همه کس توقیرات فوق العاده درباره ی او مرعی می دارد، چنین شخصی را هر صدراعظم منصوبی مجبور می کند که به پیشـکاری آذربایجان برود؛ که در پایتخت تهران، آن صدراعظم منصوب، از دسایس و وساوس چنین شخصـی محفوظ ماند. جناب امین الدوله از کسانی است که از ده سال پیش، در ایران، در دوره ی سلطنت شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهـانه، همه کس او را به رتبه ی صـدارت می دیـد و اولیت و اولویت داشت. ولی، دوره ی آن زمـان اقتضای این کار را نمی کرد؛ مردم عموما محب و دوستدار جناب مستطاب میرزا علی اصغر خان صدراعظم بودند و شخص همایون سلطنت هم اعتماد و اطمینان خاطرشان به جناب میرزا علی اصـغر خان صـدراعظم بود. به این جهت، جناب امین الـدوله به صدارت آن زمان نایل نشدند. در این دوره، که ابتدای سلطنت است و جناب مستطاب میرزا علی اصغر خان صدراعظم در

نگاهداری آذربایجان باید سعی بلیغ نماید؛ لهذا، پیشرفت کار شخصی و صلاح دولت را در آن دید که جناب امین الدوله در تهران نمانده، به پیشکاری آذربایجان منصوب شود. معزی الیه در این منصب، که تمام بزرگان آرزو داشتند، نهایت اکراه را داشت؛ بلکه، یکی از دوستان مرا گفت که در حین سوار شدن و حرکت کردن به آذربایجان بکاء در ایشان پیدا شد. خلاصه، آن مرد بزرگ به آذربایجان رفت. با آنکه در آن مملکت گرانی بود و گندم تسعیری داشت، طوری رفتار کرد که اهالی آسوده بودند و کار به هرج و مرج نکشید.

وقتی که جناب امین الدوله به وزارت مملکت آذربایجان منصوب گشتند، یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی الماس نمره ی اول به ایشان مرحمت شد. چند روزی، به جهت تمشیت کارهای خود، به تهران مانده؛ سه شنبه، دهم شهر صفر، از دار الخلافه به طرف آذربایجان حرکت کردند، و اواخر شوال، که حسب الامر احضار به دار الخلافه شده بودند، به تهران ورود نمودند- و شرحش خواهد آمد.

در این محرم هزار و سیصد و چهارده، صدیق الدوله کما فی السابق به وزارت دار الخلافه، بدون اینکه حاکمی تعیین شود، باقی است؛ و وزارت نظمیه و پولیس «۹» هم

---

(۹)- کذا (- پلیس.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۷

کما فی السابق با نظم الدوله امیر تومان است. حکومت قزوین کما فی السابق با باقرخان نصر السلطنه است. دستخطی شرف صدور یافت که وزارت عدلیه ی عظما و تجارت، کما فی السابق با میرزا محسن خان مشیر الدوله، سفیر کبیر سابق ایران به اسلامبول، باشد.

و نیز دستخطی خطاب به صدارت عظما شرف صدور یافت که وزارت لشگر، کما

فی السابق، به عهده ی میرزا عبد الوهاب خان نظام الملك بن مرحوم میرزا کاظم خان نظام الملك بن مرحوم میرزا آقا خان صدراعظم نوری، طاب ثراه، باشد. حکومت کرمانشاهان و نهاوند و ملایر و تویسرکان و همدان و گروس، کما فی السابق، به عهده ی جناب حسن علی خان امیرنظام است.

ایالت خراسان و سیستان، در این سنه، کما فی السابق، به عهده ی کفالت حاجی غلامرضا خان آصف الدوله- فرزند مرحوم نظام الدوله، والی سابق خراسان- است؛ که هردو سابق بر این، به لقب شهاب الملك ملقب بوده اند. ریاست سواره و ایلخانیگری بعضی از طوایف شاهسون، هنوز به عهده ی این خانواده است.

ایالت استر آباد و گرگان و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان، به عهده ی کفایت شاهزاده وجیه اللّه میرزا سردار معظم بن شاهزاده عضد الدوله است. از جانب ایشان، در سمنان و دامغان، کریم آقای میر پنجه، منظم لسلطنه، حکومت می کرده است- و او مردی کافی و درستکار است.

ایالت عربستان و بختیاری و بروجرد و لرستان، به عهده ی کفایت حسین قلی خان نظام السلطنه و برادر او سعد الملك، کما فی السابق، باقی است. خود نظام السلطنه در عربستان و بختیاری بوده، و برادرش سعد الملك در لرستان و برادرزاده اش مجیر السلطنه در بروجرد حکومت می کرده. نظام السلطنه از دهاه و کفاه روزگار است. با فضل و خوش خط و درستکار و با کفایت و با تدبیر است. علو خیالی که همیشه در سر دارد، گاهی ایشان را از نیل به مقصد یك منزل دور انداخته است اگر مقتضی شد، در این کتاب، شرحی از ایشان نوشته خواهد گشت.

حکومت خمسه، کما فی السابق، به عهده ی

علاء الـدوله- پسـر مرحوم علاء الـدوله امیرنظام، فراشباشـی و وزیر دربار دولت ناصـری و پیشـکار سابق آذربایجان- است که پـدرش از وزراء بزرگ آن دولت بود، و وقتی در عداد شـش وزیر منتخب دولتی بود که همه ی مسـئول کارهای دولتی بوده، هرچه را رأی می دادنـد و امضاء می کردنـد، پـذیرفته می شـد؛ و دیگر صدراعظمی در کار نبود؛ علا الدوله، امیرنظام مرحوم، رتبه ی صـدارت داشت. در همین ماه محرم، دسـتخط همایونی شـرف صدور یافت که وزارت علوم و تلگراف و مریضـخانه و مـدرسه دار الفنون دولـتی، کمـا فی السـابق، به عهـده ی جنـاب علی قلی مخـبر الـدوله باشـد. و نیز به موجب صـدور دسـتخط مبارک، وزارت قورخانه به عهده ی مرتضـی خان صنیع الدوله- فرزند جناب مخبر الدوله، وزیر علوم- مفوض شد؛ که گذشته از شـرف مصاهرت سـلطنت عظما در علوم خارجه و فنون متنوعه ی عصـر جدید و دانسـتن لسان آلمان و درسـتکاری و آداب دانی، نهایت امتیاز را دارند.

حکومت عراق به عهده ی کفایت حبیب الله خان ساعد الدوله، سردار تنکابنی،- پدر

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۸

نصـر السـلطنه- واگـذار آمـد. ریـاست و سـرداری قشون عراق هم ضـمیمه ی حکومت ایشـان بود. وزارت انطباعات و اداره ی روزنامجات ایران و دار الترجمه ی مبارکه ی خاصه و دار التألیف دولتی، به صدور دسـتخط همایونی، کما فی السابق، به عهده ی محمـد بـاقر خان اعتماد السـلطنه- پسـر مرحوم عبـد العلی خان ادیب الملک، پسـر مرحوم حاجی علی خان اعتماد السـلطنه، فراشباشی دولت علیه و وزیر دیوانخانه و غیره و حکمران اسبق عربستان- واگذار آمد.

ایالت اصـفهان و یزد و گلپایگان و خوانسار، کما فی السابق، به عهده ی کفایت نواب والا سـلطان مسعود میرزای ظل السلطان، برادر سلطنت عظما، است؛

که خودشان در اصفهان و فرزندشان جلال الدوله به حکومت یزد هستند، و از اجزاء خود کسی را به حکومت گلپایگان و خوانسار فرستاده اند.

حکومت کرمان، در اول به عهده ی کفایت شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما سالار لشگر بود. ایشان محض خدمات بزرگتر، برحسب استدعا، به دار الخلافه احضار شدند و روز دوشنبه ی هفدهم، از کرمان به باغ نشاط، که بیرون شهر است، نقل مکان کردند که به طرف تهران روانه شوند. در احضار ایشان، حکومت کرمان، برحسب امر قدر قدر همایونی، به نواب والاـ شاهزاده کامران میرزای نایب السلطنه، امیرکبیر، وزیر جنگ سابق و حکمران دار الخلافه، واگذار شد؛ که از تهران به کرمان روند.

ایشان در همین ایام، عباس قلی خان اعتماد نظام امیر تومان، گماشته ی سابق خودشان، را به نیابت ایالت خود روانه ی کرمان گردانیدند. ولی، چون نواب والاـ نایب السلطنه میل به ایالت کرمان و خارج شدن از تهران نداشتند، بعد از ورود شاهزاده فرمانفرما سالار لشگر به تهران، از ایالت کرمان استعفا کرده؛ باز ایالت آنجا در جزء اداره ی شاهزاده فرمانفرما سالار لشگر واگذار شد، و ایشان بهجت الملک، گماشته ی خود، را به نیابت ایالت آنجا فرستادند؛ چنانکه شرحش نوشته خواهد شد.

حکومت گیلان، در این سنه، کما فی السابق، به عهده ی مشیر السلطنه است.

حکومت کاشان، کما فی السابق، به عهده ی اعتضاد الدوله، پسر مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله، است. این ایام محرم و صفر، یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع درجه ی اول، به صحابت اعتماد خلوت، قهوه چی باشی خاصه ی همایونی، به افتخار ایشان ارسال کاشان گردید.

وزارت دفتر استیفاء، که به تعبیر دیگر وزارت مالیه اش گویند، باز به موجب صدور دستخط

مبارک همایونی که در محرم صادر گشت، کما فی السابق، به عهده ی میرزا محمد حسین وزیر دفتر، پسر مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر، واگذار آمد. چون کار این وزارتخانه اهمیت دارد و وزیر دفتر هم از اشخاص درستکار این دوره اند، دستخطی که درباره ی ایشان صادر شده، در اینجا نوشته می شود؛ و سواد آن از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! وزارت دفتر و ترتیب جمع و خرج دولت و تصحیح کتابچه های ولایات و موقوفی محل های بی معنی و ملاحظه ی دقایق و نکات محاسبه ی حکام ولایات و صاحب جمعان و آنچه راجع به این وزارتخانه است، از امورات بسیار

افضل التواریخ، متن، ص: ۷۹

بسیار مهم دولت و اهمیت آن بیش از تصور است، و باید در انتظام این کار خیلی ملاحظه و مراقبت شود. میرزا محمد حسین وزیر دفتر، که متصدی این خدمت و شغل است، بسیار نوکر امین صدیق دولتخواهی است. خدمات شخص و اجدادی او را خوب می دانیم. به تصویب آن جناب اشرف، خدمت وزارت دفتر و امانت این کار به عهده ی معزی الیه مرجوع می فرمائیم، که با کمال صداقت و امانتی که در او سراغ داریم، مشغول انجام این شغل نبیل بوده؛ همه روزه، در دفتر خانه ی مبارکه حاضر شده، مطابق دستور العملی که آن جناب اشرف می دهند، با مستوفیان عظام مشغول ترتیب و تصحیح امورات بوده، صرفه ی دولت را منظور داشته؛ خاطر همایون ما را خرسند دارد. شهر محرم الحرام ۱۳۱۴.»

حکومت جلیله ی دار المرز مازندران، که با میرزا عبد الله خان سردار امجد بود، به عهده ی کفایت شاهزاده عین الدوله، سلطان عبد المجید میرزا، در این ماه صفر واگذار شد. اصطبل خاصه ی همایونی و زین خانه ی مبارکه و اسلحه

خانه ی مبارکه و کالسکه خانه ی مبارکه هم با ایشان؛ و تفنگداران خاصه ی سرکاری، که سابق با امین خلوت وزیر مخصوص و وزیر دربار اعظم بود، و فیلخانه ی مبارکه و باغات و قنوات شهریاری هم در جزء اداره ی شاهزاده ی معظم له درآمد؛ که خودشان به مازندران بروند و سایر کارهای دولتی به عهده ی کسان و بستگان ایشان باشد.

خوانسالاری و نظارت خانه ی مبارکه، به عهده ی شاهزاده ی مغرور میرزا موثق الدوله واگذار گردید. منصب کشیکچی باشیگری و اداره ی غلام پیشخدمتان، به عهده ی کفایت حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ واگذار شد. حجابت و فراشباشیگری دربار دولت، به عهده ی مصطفی قلی خان قاجار، که از چاکر و چاکرزادگان زمان آذربایجان است، واگذار آمد.

ایالت فارس، کما فی السابق، به عهده ی حضرت والا شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله، عم اکرم سلطنت عظما، ابن شاهنشاه غازی، محمد شاه، طاب ثراه، است.

وزارت جنگ، که از هفدهم ذیقعده ی هزار و سیصد و سیزده به عهده ی کفایت نواب والا نایب السلطنه امیرکبیر محول بود؛ در این ماه صفرالمظفر هزار و سیصد و چهارده، به تصویب صدارت عظما، ریاست کلیه ی قشون ظفر نمون ایران به عهده ی کفایت محمد باقر خان سردار کل واگذار گردید؛ و امارت توپخانه ی مبارکه، به عهده ی محمد صادق خان امین نظام شد که در تحت اداره ی ریاست قشون و وزارت جنگ بود.

حکومت دار الخلافه ی تهران، به عهده ی کفایت شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما سالار لشگر واگذار شد. اداره ی پولیس و احتساب و ریاست قراسوران اطراف شهر و سواره ی قورت بیگلو و حکومت ساوه و زرند و شاهسون بغدادی و چهار فوج قدیم و جدید خود فرمانفرما هم که باید مشغول قراولی شهر باشند، جزء

اداره ی حکومت تهران است. شاهزاده فرمانفرما، وزارت نظمیه و پولیس و احتساب را، که با نظم الدوله امیر تومان بود، به عهده ی کفایت عباس قلی خان سهم الملک امیر تومان، فرزند مرحوم علی قلی خان صمصام الملک کزازی، واگذار کردند.

صدیق الدوله، وزیر تهران، از وزارت معاف گشته؛ میرزا شفیع خان مستشار الملک

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۰

به وزارت و حواله و اطلاق مالیات تهران منصوب شدند. میرزا تقی خان مجد الملک، پسر مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک، کما فی السابق، به وزارت وظایف و اوقاف کل ممالک محروسه باقی ماند.

حکومت کردستان با حسام الملک امیر تومان است. میرزا اسد الله خان ناظم الدوله، سفیر کبیر سابق دولت ایران به اسلامبول، که برادر بزرگتر از جناب وکیل الملک وزیر خلوت است، در ماه ربیع الاول، به ایالت مملکت فارس منصوب و برقرار شدند. یک ثوب پالتو ترمه ی کشمیری، به انضمام سردوشی الماس از نمره ی اول، به ایشان مرحمت شد؛ و حضرت والا شاهزاده رکن الدوله، والی مملکت فارس، به دار الخلافه احضار شدند؛ و میرزا ابراهیم معتمد السلطنه بر وزارت فارس باقی ماندند و تا ورود ایالت، سمت نیابت ایالت هم داشتند. حاجی میرزا ابو القاسم خان معتمد نظام، برادر میرزا محمد خان وکیل الدوله، به استیفای قورخانه و ذخیره و انبار توپخانه سرافراز گشت.

حکومت قم، کما فی السابق، به عهده ی محمد حسن خان معظم الدوله، برادر نواب علیه ی عالیه، حضرت قدسیه، اینس الدوله است؛ که محترمترین بانوان حرمخانه ی جلالت شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، بود. ریاست و ایلخانیگری ایل جلیل قاجار، به عهده ی کفایت جناب علی رضا خان عضد الملک، وزیر حضور همایون، شد.

در مـاه ربیع الآخر این سـال، بـاز کماکان، حکومت کرمان و بلوچسـتان به نواب عبـد الحسـین میرزای فرمانفرما سالار لشـگر، حکمران دار الخلافه و غیره، واگـذار گردیـد؛ و ایشان که در تهران بودنـد، باز کما فی السابق، بهجت الملک امیر تومان را به نیابت ایالت خود برقرار ساختند، و عباس قلی خان اعتماد نظام امیر تومان، که از طرف نواب والا نایب السلطنه حکمران کرمان به نیـابت ایـالت کرمـان رفته بود، مراجعت کرد. چنـانکه در ورق پیش هم اشـاره یی شـد. حکومت کردسـتان، در ربیع الثانی، برگشت کرده؛ جزء اداره ی جنـاب حسن علی خـان امیرنظـام، والی کرمانشـهان و همـدان و اسـد آباد و ولایات ثلاث ملایر و تویسـرکان و نهاونـد و گروس، شـد. در زمان سابق تر از این ازمنه هم، کردسـتان جزء ادارات ایشان بوده است. به هرحال، در این اوقـات، فرزنـد خود سالار الملـک، عبـد الحسـین خـان، را به حکومت کردسـتان سـرافراز و منصوب کردنـد؛ و از جـانب امیرنظام، شاهزاده عضد الدوله در همدان حکومت می کرد.

در ربیع الثـانی این سـال، خـازنی مهر مهر آثار همایونی و ریاست خلوت، به عهـده ی افتخار شاهزاده روح اللّه میرزای نصـرت السـلطنه واگذار آمد؛ و به ایشان یک ثوب سـرداری ترمه ی کشمیری با سردوشی مرصع مرحمت شد. ریاست اصطبل توپخانه ی مبارکه، که با محمـد حسـین خان رئیس- پسـر مرحوم حاجی الـدوله- بود، با ریاست انبار توپخانه به عهده ی محمد صادق خان قاجار، امین نظام، امیر توپخانه، واگذار شد؛ و مرتضی قلی خان میر پنجه، پسر او، به لقب امین نظامی نائل گشت و محمد صادق خان امین نظام به امیر توپخانه مخاطب گشت.

در ربیع الآخر، میرزا سید علی خان موثق الملک،

مستوفی اول دیوان و پیشخدمت خاصه، به ریاست رخت دارخانه ی مبارکه، که جزء عمل صندوقخانه ی مبارکه است،

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۱

منصوب گردید. سلطان علی خان امین بقایا، از پیشخدمتان حضور همایونی- پسر محمد خان-، به منصب وزارت محاسبات و بقایا منصوب گردید و به دفتر آمد.

در ماه جمادی الاولی، نواب شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما سالار لشگر، حکمران دار الخلافه ی تهران و ساوه و زرند و شاهسون بغدادی و والی کرمان، از حکومت تهران معاف شده؛ حکومت دار الخلافه ی تهران به عهده ی کفایت و کفالت شاهزاده نصرت السلطنه، رئیس خلوت همایون و خازن مهر مهر آثار مبارک، واگذار گردید. یک ثوب خرقه ی ترمه ی کشمیری با شمسه ی مرصع به ایشان مرحمت شد.

در نیمه ی آخر جمادی الاخره ی این سال، عزل جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان بن امین السلطان، صدراعظم ایران، از صدارت عظما اتفاق افتاد- که شرح آن در اصل این تاریخ نوشته شد-؛ و ایشان مرخصی خواسته، از تهران به قم حرکت کردند و در آنجا متوقف گشتند. و در سنوات آتیه، در این تاریخ، ان شاء الله شرح حالشان خواهد آمد که کار به چه قسم ختم خواهد شد.

وزارت داخله در این ماه، به جناب علی قلی خان مخبر الدوله، وزیر علوم، واگذار آمد- چنانکه شرح دستخط آن در اصل این کتاب نوشته شد. و بعد از کار صدارت، شغل وزارت داخله بر جمیع وزارتخانه ها مقدم است؛ که بر جمیع ادارات و حکومت ها و مباشرت های امور دیوانی، بجز در کار وزارت امور خارجه، حق دخل و تصرف دارد. عزل و نصب حکام، به اختیار او است. و شرح این داستان مفصلا گذشت.

و وزارت خزانه ی مبارکه هم در جزء وزارت داخله شد؛ که مرتضی قلی خان صنیع الدوله، فرزند وزیر داخله، به وزارت خزانه برقرار و منصوب بودند.

وزارت خارجه به عهده ی حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر عدلیه و تجارت، واگذار آمد. وزارت جنگ و سپهسالاری قشون ایران، از سواره و پیاده، به عهده ی کفایت نواب شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما سالار لشگر، والی مملکت کرمان، واگذار شد؛ و محمد باقر خان سردار اکرم از این خدمت معاف گشتند.

وزارت لشگر به عهده ی میرزا نصر الله خان مشیر الملک، که مدیر و معاون کل امور وزارت خارجه بود، واگذار شد؛ و میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک از وزارت لشگر معاف شده، و بر رتبه ی او افزوده، به وزارت مالیه و ریاست دفتر کشور منصوب و برقرار گشت؛ و میرزا حسین وزیر دفتر از خدمت وزارت مالیه و ریاست مستوفیان دفتر کشور معاف گردید.

وزارت و ریاست قورخانه ی مبارکه، از مرتضی قلی خان صنیع الدوله، فرزند مخبر الدوله وزیر داخله و علوم که وزارت خزانه یافت، منتزع شده؛ به عهده ی میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک، مترجم حضور همایون، واگذار گردید. و رتبه ی ایشان چون بالاتر از این درجه بود، این کار را به عهده ی حسین قلی خان ضیاء الملک قراگوزلوی همدانی امیر تومان، که از خویشان ایشان بود، واگذار کرد. میرزا فضل الله خان وکیل الملک به منصب وزارت خلوت سرافراز، و صدور کلیه ی فرامین و احکام دولتی و تحریرات حضوری به عهده ی ایشان واگذار گردید؛ و غلامحسین خان امین خلوت از

منصب تحریرات حضوری معاف گشتند.

شاهزاده عباس میرزای ملک آرا ابن شاهنشاه غازی، محمد

شاه، طاب ثراه، که عم سلطنت عظما است، به وزارت دیوانخانه ی عدلیه و تجارت منصوب شدند.

نصر الله خان امیر تومان، زنبورکچی باشی، برحسب صوابدید نصرت السلطنه، حکمران دار الخلافه و خازن مهر مهر آثار مبارک و رئیس خلوت همایونی، به وزارت نظمیه و پولیس تهران منصوب گردید.

میرزا غلامعلی خان میر پنجه- پسر مرحوم میرزا محمود، وزیر سابق دار الخلافه، پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله مستوفی گرگانی، سررشته دار کل دفتر خانه ی مبارکه- به ریاست اداره ی احتساب و تنظیف دار الخلافه منصوب شد.

وزارت ابنیه ی دولتی، که با میرزا اسماعیل خان امین الملک، وزیر خزانه ی سابق- برادر جناب امین السلطان صدراعظم معزول- بود، به عهده ی کفایت میرزا محمود خان حکیم الملک امیر تومان، پیشخدمت باشی سلام، واگذار آمد.

حکومت قزوین، در آخر جمادی الآخره این سال، به عهده ی کفایت نواب والا شاهزاده عز الدوله، عم سلطنت عظما، مرحمت و واگذار شد؛ باقر خان سعد السلطنه به تهران آمد.

ولی خان نصر السلطنه- پسر ساعد الدوله، سردار تنکابنی- بر گمرکات ایران اضافه جمعی قبول کرده، به وزارت گمرکات کل ممالک محروسه ی ایران نایل شد.

میرزا محمد خان اقبال الدوله، فرزند مرحوم میرزا هاشم خان امین خلوت و امین الدوله، به وزارت خالصجات دیوانی سرافراز آمد.

ایالت عربستان و بختیاری به عهده ی کفایت میرزا احمد خان علاء الدوله، که حاکم خمسه بود،- پسر علاء الدوله، امیرنظام مرحوم- واگذار شد؛ و نظام السلطنه، حسین قلی خان، و برادر او سعد الملک از ایالت عربستان و بختیاری و لرستان و بروجرد معاف شده، به دار الخلافه احضار گشتند. و در ماه رجب، حکومت بروجرد و لرستان و کمره به عهده ی کفایت شاهزاده حشمت الدوله واگذار آمد.-

و حاکم خمسه، در دو ورق بعد نوشته و معین خواهد شد.

ریاست تمام ایلات حدود و اطراف دار الخلافه و پانصد و پنجاه نفر سواره ی ایلات مزبوره، به بصیر السلطنه، که از پیشخدمتان مقتدر حضور همایونی است، واگذار شد.

حکومت ولایت کاشان به محمد حسن میرزای خوانسالار، فرزند شاهزاده ی مغرور میرزای موثق الدوله، واگذار شد؛ و اعتضاد الدوله از حکومت آنجا معاف گشت.

میرزا محمد خان مصدق السلطنه، مستوفی اول دیوان اعلا، ولد مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر، که با حداثت سن به اعلا مراتب تجربه و کهولت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش و مشار الیه بالنسبان است، در جمادی الآخر این سال، خدمت محاسبه و استیفای مملکت خراسان به او واگذار شد؛ و میرزا کریم خان بنان الدوله، محاسب خراسان، پسر میرزا فضل الله خان، از این خدمت باز ماند. پدر و پسر به درب حرمسرا و سایر ادارات معتبر ملتجی شده و عریضه نگار گشته؛ چون مظلومی و بی تقصیری آن ها

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۳

محقق گشت، استیفاء و محاسبه ی ولایت کرمان به بنان الدوله واگذار شد؛ و میرزا علی اکبر خان- پسر میرزا حسن، وزیر سابق درب اندرون- از این خدمت معاف گشت.

میرزا محمد خان مصدق السلطنه را امروز از طرف شغل، مستوفی و محاسب خراسان گویند؛ لکن، رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می رود، بالاتر از استیفاء اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است.

هر شخص قابل و لایقی می تواند خود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه نویسی ولایتی برساند؛ لکن، مشار الیه مراتب

دیگر دارند که بر عظم ایشان می افزاید. پدرش، مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر است؛ و مادرش، سرکار علیه ی عالیه، نجم السلطنه- خواهر نواب علیه ی عالیه، حضرت علیا، دامت شوکتها، است- که بانوی حرمخانه ی جلالت عظما می باشند، که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصرت الدوله هستند. خود این جوان بیست و پنج ساله، از اهل هوش و فضل، و به قدری آداب دان و قاعده پرداز است، که هیچ مزیدی بر آن تصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش، به طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی شود؛ ولی، بدون تزویر و ریا، کمال خضض جناح و ادب را درباره ی مردمان به جا می آورد. شاید در عالم تا بینی خود، به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفتر خیلی بی اعتنایی کرده و احتشام به خرج داده است؛ لکن، در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه ی انسانیت و خوش خلقی و تواضع را، فطره لاحیله، سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه گری کند، باید از آیات بزرگ گردد.

ریاست و صاحب جمعی کلیه ی دواب همایونی، از شترخانه و قاطر خانه و شتران کلا‌یی، به محمد حسین میرزای یمین السلطان واگذار شد.

غلامحسین خان امین خلوت، رئیس سابق تفنگداران و منشی سابق تحریرات حضوری و مبلغ عرایض، پسر مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله، به وزارت دربار اعظم سرافراز گردید؛ که همه روزه، وزراء برحسب اخبار او در دربار حاضر شده، به مشورت یکدیگر، کارهای دولتی و عرایض مردم را قرین اصلاح درآورند. و چون پیش از این، کارها با صدراعظم مستقلی بود که تمشیت جمیع امور را می داد؛

لهـذا، از این وزارتخانه اسم و رسـمی نبود؛ حالا که دولت صدراعظم مسـتقلی ندارد، باید وزارت داخله یا وزارت دربار اعظم تشکیل دهد که امور دولت و ملت قرین اصلاح شود.

جعفر قلی خان نیر الملک، که سی و هفت سال است به ریاست مـدرسه ی دار الفنون برقرارنـد و نهایت درستی را دارند، این اوقـات، برحسب اسـتدعای جنـاب مخبر الـدوله، وزیر داخله و خزانه ی عامره و وزیر علوم و تلگراف و معادن و مریضـخانه، به منصب و لقب وزیر علوم مفتخر و سـرافراز شدنـد؛ و در جمـادی الآـخر پیچی ئیـل این سـال، دسـتخط مبارک همایونی در این خصوص درباره ی ایشان صادر گشت.

محمد حسن خان محقق، پیشخدمت خاصه ی زمان ناصری و مظفری، در این عصر به منصب سرایدار باشیگری کل عمارات و بیوتات و اطاق موزه سرافراز شد؛ و از امین

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۴

همایون این کار برگشت کرد. شرح حال جناب نیرالملک را باید بگیرم و در این کتاب بنگارم که اول خوب این روزگارند.

سهم الملـک امیر تومـان- پسـر علی قلی خان کزازی، صـمصام الملک- که سابقا وزارت نظمیه و احتساب داشت، این اوقات، برحسب تصویب شاهزاده فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، به وزارت خزانه ی نظام سرافراز گشت. شاهزاده مقبل الدوله، بر حسب تصویب شـاهزاده محمـد حسن میرزا- پسـر موثق الـدوله خوانسالار، حاکم کاشان- به نیابت حکومت کاشان منصوب و روانه گردید.

حکومت خمسه، در آخر رجب، به عهـده ی کفایت مهـدی قلی خان مجـد الدوله، ناظر و امیر آخور دوره ی ناصـری، واگذار آمد؛ و علاء الدوله ی قاجار، پسر علاء الدوله امیر نظام، از این خدمت معاف گشت و به حکومت عربستان رسید.

حکومت قصبه ی خوار که از بلوکات معتبره ی

تهران است و تقریبا چهل هزار تومان مالیات دارد، به عهده ی میرزا حسین خان صدیق همایون واگذار آمد.

حکومت دار الخلافه، در این سال، باز تغییر کرد. در ماه شعبان، شاهزاده نصرت السلطنه، روح الله میرزا، رئیس خلوت همایون و خازن مهر مهر آثار مبارک، از حکومت تهران معزول شده؛ به تصویب نواب شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، حکومت تهران به عهده ی شاهزاده سلطان حسین میرزای نیر الدوله بن نیر الدوله بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، در آمد که سابقا حاکم نیشابور بوده و این اوقات به تهران آمده، پسرش امیرزاده فتح السلطنه حاکم نیشابور است. اگر وساطت و همراهی شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، با او نبود که او نوکری وی را اختیار کرده بود؛ در صورتی که هزار سال مستعد و منتظر می شد، حکومت تهران نمی یافت؛ ممکن بود که به ایالت خراسان نائل شود، ولی حکومت تهران به او داده نمی شد. حکومت تهران را به رعیت زاده و وزیرزاده و ایل زاده یی که خیلی کافی باشد و به شاهزاده ی بزرگ عالی نسب می دهند؛ ولی، به شاهزاده ی حقیر کم شأن بیمایه یی که اسمی نداشته باشد نخواهند داد. این شاهزاده بسیار محیل و متملق و پست فطرت بود.

و آن قدر محیل بود که خود را به عدالت و حساب درستی موصوف کرده؛ لکن، در هر مورد که قدرت می یافت، هم حقوق دیوانی مردم را می خورد و هم تعدی و زیادتی به فروع مالیات می کرد. در دوره ی ناصری، که خبازخانه و قصابخانه مالیات گزاف و تفاوت عمل بیرون از آلاف داشت، نان و گوشت به قدری گران نبود که در دوره ی حکومت نیر الدوله گران شد؛ و

حال آنکه، مالیات و فروع خبازخانه و قصابخانه، در دوره ی مظفریه، به کلی مرفوع القلم شده بود که نان و گوشت ارزان باشد. ولی، این مرد تدبیرات کرد و بدعت ها گذاشت و از مباشرین قصابخانه و خبازخانه اسناد تفاوت عمل گرفت، که نرخ نان و گوشت بالا رفت. و هرچه از مردم سخنی می تراوید که:

«چرا قیمت نان و گوشت بی مالیات بالاتر رفته است؟»؛ او عذرها می آورد که برف آمده و گوسفند از لرستان نیاورده اند و قیمت سوخت و هیزم خبازخانه بالا رفته، به این جهت گران شده است. بعضی ملتفت دروغ او بوده، قدرت دم زدن نداشتند؛ و بعضی

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۵

که قدرت داشتند، مال وافر داشته، از ترس منصب و کار خود مطلبی به عرض دولت نمی رسانیدند که مبادا به فساد و شورش منسوب و متهم گردند. و این گرگ میش نما بسی تعدیات کرده، که آخر الامر او سزای خود را دیده، از تهران مغضوبا بیرونش کردند و به نیشابورش فرستادند.

اداره ی مسجد و مدرسه ی مبارکه ی ناصری، که از بناهای مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم ایران است، از طرف دولت به عهده ی موثق الملك، رئیس رخت دارخانه ی مبارکه، واگذار شد.

شاهزاده عضد الدوله از حکومت همدان احضار به دار الخلافه شد. ابو الحسن خان فخر الملك امیر تومان، که از شایسته مردان است، از طرف دولت قوی شوکت به حکومت همدان منصوب و روانه گردید.

در اواخر شوال، که جناب امین الدوله از وزارت و پیشکاری آذربایجان احضار به دربار معدلت مدار همایونی شده بودند، در تهران ورود کرده، شرف اندوز حضور همایونی گشتند. جناب حسن علی خان امیر نظام، والی کرمانشهان و والی کردستان، به

وزارت و پیشکاری کل آذربایجان مسبوق به این خدمت بودند، منصوب و روانه شدند؛ و حاجی ظهیر الملک را در کرمانشهان نایب الایاله ی خود قرار دادند و سالار الملک فرزند ایشان به حکومت کردستان برقرار است.

شاهزاده امیر خان سردار معظم از حکومت استرآباد و گرگان و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان معاف شده؛ شاهزاده جهانسوز میرزای امیر نویان به حکومت استرآباد و گرگان و شاهرود و بسطام برقرار شده، از تهران به آن صوب حرکت کردند.

شاهزاده عمید الدوله هم به حکومت سمنان و دامغان منصوب گشته، از تهران روانه ی مرکز حکومت شدند؛ و کریم آقای منظم السلطنه، که از طرف شاهزاده امیر خان سردار معظم حکومت سمنان و دامغان را داشت، از این خدمت معاف گشت و به تهران آمد.

سه شنبه، سوم شهر ذی القعده این سال، بشرحی که در پیش گذشت، جناب امین الدوله به وزارت عظما و ریاست وزراء منصوب و برقرار گردید. در شهر رمضان، وزارت نظمیه و پولیس و احتساب به عهده ی محمد ابراهیم خان معاون الدوله امیر تومان، پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله، واگذار گردید. در ماه ذی القعده ی این سال، که اواخر سال قمری و اوایل سال شمسی است، وزارت خزانه ی مبارکه به عهده ی کفایت ولی خان نصر السلطنه، وزیر گمرکات ایران، مفوض گردید؛ و جناب مخبر الدوله، وزیر داخله، که از وزارت داخله استعفا کرد، مرتضی قلی خان صنیع الدوله، فرزند ایشان، هم از وزارت خزانه معاف شدند. میرزا محمود خان احتشام السلطنه، پسر مرحوم علاء الدوله امیرنظام، برحسب تصویب حاجی محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، به معاونت و مدیری کل وزارت امور خارجه

سرافراز و منصوب شدند. جناب امیرنظام، والی کرمانشهان و کردستان، که به پیشکاری و وزارت آذربایجان منصوب شدند، در وقت حرکت از کرمانشهان، حاجی ظهیر الملك را نایب الایاله ی کرمانشهان ساخته، حرکت

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۶

کردند. در این ماه، حکومت کرمانشهان به عهده ی کفایت زین العابدین خان حسام الملك امیر تومان واگذار گردید؛ در همین ایام از تهران حرکت کرده، به طرف کرمانشهان خواهند رفت.

شاهزاده سلطان عبد المجید میرزای عین الدوله از حکومت دارالمرز مازندران معاف گشته؛ قدری از مراحم و اشفاق ملکانه که همواره درباره ی او شامل بود، کاسته شد؛ امر اعلا چنان شرف نفاذ یافت که وی چندی در تهران نماند و به همدان رفته، در آنجا متوقف باشد. شاهزاده ی معظم له به همدان رفتند و حکومت دارالمرز مازندران، به تصویب جناب امین الدوله، رئیس الوزراء، به میرزا عبد الله خان سردار امجد، که از امراء دربار و رجال دولت است، واگذار آمد.

حکومت عربستان از میرزا احمد خان علاء الدوله منتزع شد و به عهده ی کفایت عبد الله خان ساعد السلطنه سردار، که از امراء عسکریه است، واگذار آمد.

حکومت قم به اعتضاد الدوله- پسر مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله، پسر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار، صدراعظم قدیم ایران- واگذار آمد؛ و محمد حسن خان معظم الدوله از حکومت قم معاف گشته، به دار الخلافه احضار شد.

نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده اعظم، ملك منصور میرزای شعاع السلطنه، که دوقه ی سلطنت را غصنی دیان و آسمان شاهنشاهی و خلافت را بدری تابان است، با کیاست فطری و فراست ذاتی و هوش جبلی که دارند، و جمیع دانشمندان مملکت و وزرای کامل دولت را به مزایای

ذات و محامد صفات خود متحیر ساخته؛ هر کس آن وجود مبارک را که در ابتدای جوانی و ریعان زندگانی مشاهده می نماید، در کسوت شباب پیری مجرب روزگار و مهذب لیل و نهار می بیند و درباره ی آن حضرت «و فیک انطوی العالم الاـکبر» می گوید. در این اوقات، اراده ی بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، بر آن تعلق یافت که ایالت و فرمانروایی گیلان و طوالش به عهده ی تمشیت و تنظیم ایشان واگذار شود و مشیر السلطنه، حاکم گیلان، به سمت وزارت آن شاهنشاهزاده ی اعظم و پیشکاری گیلاـن منصوب و برقرار باشند، و کما فی السابق، به رتق وفتق امور آنجا پردازند. درین خصوص، فرمان مبارک شرف صدور یافت؛ و در همین چندروزه، نواب مستطاب والا، شاهزاده شعاع السلطنه، از دربار معدلت مدار همایون مرخص شده، روانه ی مرکز ایالت گیلان شدند.

در شرح وقایع هزار و سیصد و سیزده، وعده دادیم که شرح حال هریک از ابناء سلطنت عظما را در جلد دیگر خواهیم نگاشت؛ لهذا، برحسب وعده، هر کدام که در این سال یا سال بعد به ایالت و منصبی نائل شوند، به تعرفه ی وجود مبارک ایشان، با زبانی کلیل و بیانی علیل، اشارتی خواهیم کرد.

شرح حال بندگان حضرت مستطاب والا، محمد علی میرزا، ولیعهد دولت علیه ی ایران و صاحب اختیار مملکت آذربایجان، در شرح وقایع سال هزار و سیصد و سیزده نگاشته شد. کنون که آخر سال هزار و سیصد و چهارده است، به تاریخ ولادت و شرح بزرگواری و دانش نواب مستطاب والا، شاهزاده شعاع السلطنه، که به ایالت گیلان و

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۷

طوالش نائل شده اند، این اوراق را زینت می دهم.

این وجود مبارک، دومین فرزند

بنـدگان اعلیحضـرت قدرقـدرت شاهنشـاهی، روحنا فـداه، هسـتند. در هیجـدهم شـهر ربیع الثانی هزار و دویست و نود و هفت هجری، در دار السـلطنه ی تبریز، به طالعی مسعود به عرصه ی مشهود قدم گذاشته اند؛ و تا امروز سنوات عمر ایشان از هیجده تجـاوز نکرده است، ولی راه صـدساله طی کرده انـد. تحصـیل ایشـان در تبریز بوده، در انواع کمالات و فنون بهره ی کـافی و نصـیبی وافی دارنـد. در علوم عربیت و شعرشناسـی و فن تاریـخ و ژغرافیـای ممالـک اروپ و غیره، و دانسـتن لسان خارجه، از فرانسه و انگلیسـی، و صـنعت عکاسـی و علم مشاقی پیاده نظام و توپخانه و قواعـد لشـگری، در طریقه ی رشاد و محل وثوق و اعتمادنـد؛ و مـدت هفت سـال در توپخـانه ی تـبریز مشـغول مشق و آموختن قواعـد نظـامی بوده انـد. هوش و فراست، عقـل و کیـاست، نظم و سیاست بـا وجود ایشـان تخمیر شـده است. به طوری شـهامت و جلالت ایشان در کالبـد انسان مؤثر است، که کسـی را در حضور ایشان قوه ی خودسری و تجاسر در سخن و جلادت نیست. اهل و فضل و تاریخ که در خدمت ایشان رود، قـدرت خودسـری و زیادگویی نـدارد. ایشان هر طبقه را به علم و صـنعت خود امتحانات می کننـد و سؤالات می فرمایند؛ و از ژغرافیا و تاریخ صـحبت به میان می آورند، تا صـحیح را از سـقیم و کج را از مسـتقیم باز شناسـند. اهل فضل را بسـیار دوست دارند؛ از برای هریک صـله و عطیات می فرسـتند؛ بدره های زر و طاقه های شال، که در آن دسـتگاه است، بهره و نصیب اهل کمال است.

بنده را روزی شرف خدمت ایشان دست داد. ساعتی در آن محضر جلوس داشتم و از

فرمایشات و حسن محاورت آن بزرگوار، و تلفیق کلمات و تنسیق عبارات آن خداوندگار، که با بیانی رشیق و لسانی طلیق ادا می فرمودند، حیرت ها بردم و حسرت ها خوردم، و «ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء» «۱۰» خواندم. خداوندشان پاینده و وجودشان را به انواع الطاف کامله ی خود برازنده دارد.

کنون در شرح حال ایشان به همین قدر قناعت کرده، بعدها باز نگاشته خواهد شد. و شرح حال نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده ی اعظم، ابو الفتح میرزای سالار الدوله، و نواب مستطاب والا- شاهنشاهزاده ی معظم، عضد السلطان، و نواب مستطاب اعتضاد، و نواب مستطاب والا، شاهزاده ناصر الدین میرزا، دامت شوکتهم، که ابناء سلطنت عظما هستند، در وقت رجوع ایالت و منصبی به ایشان، در این جلد کتاب یا سایر مجلدات دیگر، به خواست الهی و عون شاهنشاهی، نوشته خواهد شد. انتهی.

حضرت والا، شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله، که از اعمام بزرگوار سلطنت هستند، و پایه ی کفایت و لیاقت و مردم داری و معدلت گزاری و درست رفتاری و مجدت و بزرگواری ایشان، از چندین سال تا حال، مشهود بین الاقران و الامثال است؛ در این اوان، که آخر سال هزار و سیصد و چهارده هجری و اوایل سال شمسی، مطابق

---

(۱۰)- قرآن کریم: المائده/ ۱۳۵.

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۸

تخاقوی ئیل ترکی است، به ایالت و فرمانفرمایی مملکت خراسان و سیستان، که سالیان دراز به ایالت آن سامان مسبوق بودند، منصوب و برقرار شدند. مهین فرزند خود، شاهزاده علی نقی میرزای عین الملک امیر تومان را، که اهل فضل و سیاست و دارای عقل و فراست هستند، از جانب خود به چاپاری به نیابت ایالت خراسان فرستادند که خودشان بعد حرکت کرده،

به نظم آن سامان پردازند. و نیز فرزند دیگر خود، شاهزاده نصر اللّه میرزای رفعت الدوله امیر تومان را، که دارای فضل و دانش و از اهل فتوت و مروت و بسی صفات حمیده است، به چاپاری به حکومت تربت حیدریه، که از اعمال خراسان است، روانه داشتند. و فرزند دیگر خود، شاهزاده اسد الله میرزای جلال السلطان امیر تومان را، که اهل و فضل و دانش و دارای کفایت و سیاست و هل تدبیر و فراست است، به حکومت سر ولایت و بام و صفی آباد و رسیدگی به کارهای مهمه ی خراسان، از سبزوار تا سیستان و بوزنجرد و خبوشان و طبس و اسفراین و نردین و ترشیز و جام و باخرز و خواف و کلات و سرخس و سایر امکنه، را به توسط تلگراف به امراء بزرگ خراسان و حکام سابق بلاد آن سامان سپردند؛ که به نظم و حراست و وصول مالیات مشغول بوده، تا آنکه خودشان از تهران حرکت کرده، به خراسان درآیند.

این بنده، چون در این تاریخ که اسم بعضی بزرگان را می نگارد، هر کدام از ایشان که رجحانی و مزیتی دارند به تعرفه ی حالشان شرحی می نگارد؛ لازم است که در تعرفه ی این شاهزاده ی بزرگ هم اشارتی آرد و عبارتی به یادگار گذارد.

این شاهزاده ی والاتبار در میان برادران شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، امتیاز و اختصاصی وافر داشت؛ و شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، همیشه او را بزرگ می دید و محترم می شمرد. حتی آنکه، هر وقت شاهزاده رکن الدوله به حضور می رفت، شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، به او می فرمودند: «رکن الدوله! هر وقت ما ترا می بینیم، شاه

ماضی، پدر خود را- یعنی: محمد شاه غازی- به نظر درمی آوریم.» و این کلام از برای شاهزاده رکن الدوله بسی باعث افتخار و مایه ی اعتبار بود. و شاهزاده معظم، در میان اخوان عظام، خلقتا شباهت تامی به محمد شاه غازی، طاب ثراه، داشت. اهل فضل و خط و انشاء و تاریخ بوده؛ در آداب دینداری و احترام علماء و دوستداری اهل فضل و کمال، فرید و طاق؛ و در وقار و حلم و سکونت و طمأنینه و عظمت و رعب و ابهت، یگانه ی آفاقند. با آنکه به احدی دشنام ندهند و تندخویی نکنند، با کمال سلامت نفس و ملایمت طبعی که دارند، طوری در انظار مهیب و با رعب و باشکوه هستند؛ که هریک از بزرگان و جسوران در خدمت او به ادب و احترام روند و در حضرت او سکوت ورزند. شاهزادگان بزرگ و وزراء عظیم الشأن احتشام او را حرمت آرند و احترامش را حشمت گذارند.

دستگاهش وسیع و فرزندانش، عموما، از اهل دانش و کمال بوده. حشمتی وافر و شوکتی متکاثر دارد. خدم و حشم و اجزاء و جیره خواران او بیشتر از سایر شاهزادگان و اعیان ایران است. بیوتات شخص او از دار الانشاء و دار الاستیفاء و نظارت خانه و عمله ی خلوت و فراشخانه و صندوقخانه و آبدارخانه و قهوه خانه و غیره، سوای اندرون های متعدده و سوای منازل امیرزادگان و سوای منزل معلمین عربی و فرانسه و مشاق خط، در

افضل التواریخ، متن، ص: ۸۹

هر روز، در ایام عزل و توقف تهران، از کارخانه ی شاهزاده ی معظم له خوان های جداگانه و موائد گسترده دارند؛ که در هر بلدی از بیوتات جمعی متنعم می شوند و

شاکر احسان او می گردند.

به هر ایـالتی که مأمور شـده است، علاوه بر اجزاء شخصـی و تعـدد ادارات و کثرت نفوس که با او هسـتند، معمار مخصوص و مـترجمین زبـان و مـؤذنین اذان و خیاطـان بـا خود می برد، که در مرکز ایـالت خود محتـاج به چیزی نباشـد. و در بنـای ابنیه ی عمارات ایالتی و سؤال و جواب با خارجه و اعتلاء کلمه ی اسلام و دوختن خلعت ها از برای مباشرین، دستگاهش خالی از این اشـخاص نگردد و به وجود مترجم یـا خیاط قابل در آن ولایت محتاج نگردد. این شاهزاده ی بزرگ، در عهـد شاهنشاه شـهید سعید، انار اللّه برهانه، به جمیع نشان ها و امتیازات دولتی، حتی نشان اقدس، نایل شده اند.

پس از حکومت خمسه، چندین بار به ایالت خراسان، و دوبار به ایالت فارس، که این هردو ایالت بزرگترین ایالات ایران است، منصوب و برقرار گشـته انـد. اهل خراسان اطاعت ایشان را فرض ذمه ی فدویت و قرض رفته ی رقیت خود می دانند. هرکسـی که به ایشـان والی شـده است، باز او را نپسـندیده، مایل و خواهان ایالت این شاهزاده ی معظم بوده انـد. از هر ایالتی که معزول شـده انـد، نه از بـابت این بوده است که مثـل سـایر حکـام بی کفـایتی کرده باشـند، یـا به اهـالی آن مملکت تعـدی و اجحاف رسانند، یا حقوق اهالی تهران را حیف و میل نمایند، یا با همسایگان خارجه ی سرحدی- مثل روس یا انگلیس- موافقتی کرده باشـند؛ بلکه، عزل ایشان به واسـطه ی ناموافقتی و عـدم مساعـدت صـدور بوده، که بزرگی و بلنـدی قـدر این شاهزاده بزرگ، منافی اجراء خیالات ایشان شده؛ چنین شخصی را معزول کرده، کسی را به ایالت آن مملکت فرستاده اند که نوکر و مطبع

رأی و مجری خیالات آن صدر باشد.

کتابخانه ی این شاهزاده ی معظم بر اغلب کتابخانه های ایران رجحان دارد. در این اوقات، که به ایالت خراسان و سیستان منصوب شدند، برحسب استدعای ایشان، آقا میرزا شفیع خان مستشار الملک به وزارت و پیشکاری خراسان و سیستان برقرار گشتند؛ حاجی آصف الدوله بن حسین خان نظام الدوله هم از ایالت خراسان و هم از تولیت آستانه ی رضویه معاف گشته، به دربار احضار شد؛ میرزا محمود خان مدیر الدوله به متولی باشیگری آستانه ی مقدسه ی رضویه منصوب و روانه ی خراسان شد.

حکومت یزد، به تصویب جناب امین الدوله، رئیس الوزراء، به عهده ی کفایت میرزا محمد خان اقبال الملک واگذار آمد؛ و شاهزاده جلال الدوله بن نواب والا ظل السلطان، فرمانفرمای اصفهان، از حکومت یزد به دار الخلافه احضار شدند.

مخزن تدارکات عسکریه به عهده ی کفایت میرزا مهدی خان، آجودان مخصوص، وزیر همایون، واگذار گردید. سیف الدین میرزا، مدیر توپخانه، به صوابدید شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، به حکمرانی چهار محال بختیاری، که در اداره ی نواب معظم است، مأمور و برقرار گردید.

نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده ی مفخم، ابو الفتح میرزای سالار الدوله، که

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۰

سومین فرزند سلطنت عظما هستند و نهال وجودشان از اثمار عظمت و فواکه بزرگی و جلالت پربار است، با حداثت سن و عنفوان عالم شباب، سراپا سرشته از عقل و فراست و انباشته از هوش و کیاست بوده، وجود مبارکشان شایسته ی حکمرانی و ایالت آمده؛ برحسب اراده ی علیه ی ملکانه، به ایالت جلیله ی کرمانشاهان و سرحدداری عراقین منصوب و برقرار شدند؛ که حسام الملک، حکمران کرمانشاهان، به پیشکاری این شاهنشاهزاده ی معظم و کارگزاری ولایتی برقرار باشد، و کما فی السابق، به رتق وفتق

امور و به انجام مرام جمهور پردازد. و این شاهزاده ی معظم، همین دو سه روزه که آخر ذی الحجه الحرام است، تا چهارم و پنجم محرم الحرام هزار و سیصد و پانزده، از دار الخلافه حرکت کرده، به مقر ایالت خود تشریف فرما می شوند. این نهال برومند و این شاهزاده ی ارجمند، در روز جمعه ی، هشتم شهر ذی الحجه الحرام سنه ی هزار و دویست و نود و هشت هجری، در دار السلطنه ی تبریز، در کمال فیروزی و سعادت به عرصه ی ولادت درآمده اند. در همان دار السلطنه ی تبریز، پس از چند سال که وجود مبارکشان نشوونما یافت، به تحصیل علوم و استکمال فنون کمالیه و حربیه پرداختند؛ و ذات خود را به ارتکاب ریاضات و زحمات تحصیل و اکتساب محامد و معارف تکمیل آماده ساختند. در عرصه ی مقدمات عربیه و فنون ادبیه و تحصیل زبان فرانسه و حساب و ژغرافی و تاریخ، به رشادت شتافتند و بهره ی کافی یافتند. و مدت هفت سال، با رتبه و شرف شاهنشاهزادگی و درجه ی سپهداری و سالاری، در سلک سربازان و افراد لشگری، همه روزه، در میدان مشق همدم و همقدم شده؛ تا در قواعد پیاده نظامی و فنون حربیه و تیراندازی، محل تمجید و ستایش و مورد توصیف و نیایش سرکردگان کهن سال شدند.

در سفر سیم شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، به فرنگستان که تشریف فرمای آذربایجان شدند، نواب مستطاب معظم را، محض تشویق آموختن فنون نظامی، در فوج امیریه به منصب سلطانی و قراولی مخصوص همایونی منصوب فرمودند؛ و به یک قطعه مدال طلای مخصوص، ایشان را سرافراز نمودند. از آن بعد، به تدریج ایام و پیش آمد اعوام، سایر

مدارج و رتبه های نظامی را یافته، به مناسب و امتیازات بزرگ نظامی نائل گشتند.

در سنه ی هزار و سیصد و دوازده، که به دار الخلافه آمده و به آستان مبارک شاهنشاه شهید سعید مشرف شدند، به منصب امیر تومانی و حمایل و نشان آن منصوب شده؛ به لقب سالار الدوله ملقب گشتند. خداوندشان محفوظ فرماید و بر شأن و شرف و علو مقام ایشان بیفزاید.

حکومت گلپایگان و خوانسار از اداره ی نواب والاشاهزاده ظل السلطان، حکمران اصفهان، مجزا شده؛ از طرف دولت قوی شوکت، به تصویب جناب رئیس الوزراء، شاهزاده مهدی قلی میرزای سهام الملک امیر تومان به حکومت این دو محل منصوب و روانه شد.

مشیر السلطنه از پیشکاری گیلان و وزارت آن سامان استعفا کرده، به تهران آمد.

به تصویب جناب امین الدوله، رئیس الوزراء، میرزا ابراهیم معتمد السلطنه بن مرحوم میرزا محمد قوام الدوله، که از وزرای دار الشورای کبرا و از رجال کافی درست حساب است، و یک دو ماهی است که از وزارت و پیشکاری فارس استعفا کرده به دار الخلافه

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۱

آمده است، به پیشکاری گیلان و طوالش منصوب و روانه شدند؛ که به رتق و فتق امور و وزارت نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده ی معظم، شعاع السلطنه، والی گیلان، پردازند.

در آخر ذی الحجه، که آخرین ماه سنه ی هزار و سیصد و چهارده است، مؤقر- السلطنه- پسر ناظم السلطنه، کشیکچی باشی دوره ی ناصری، پسر مرحوم محمد رحیم خان علاء الدوله امیرنظام- به توسط و تصویب شاهزاده فرمانفرما سالار لشگر، وزیر جنگ، به حکومت ساوه و زرند و طایفه ی شاهسون بغدادی، که جزء ادارات نواب معظم است، منصوب و برقرار گردید.

باب سوم ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و چهارده به لقب دولتی نائل شده اند، یا امتیازات دولتی را، از قبیل تمثال مبارک و سایر نشان های معظمه، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرفراز گشته اند.

اول کسی

که در این سال سزاوار لقب و امتیاز آمد، نواب والا شاهزاده حسین علی میرزا- مهین فرزند ارجمند حضرت والا، شاهنشاهزاده ی اعظم، ولیعهد دولت علیه ی ایران، محمد علی میرزا، صاحب اختیار مملکت آذربایجان- است که با حداثت سن آثار رشد و عظمت از جبین مبینش هویدا است. در ابتدای این سال، به لقب جلیل «اعتضاد السلطنه» سرافراز شده؛ فرمان دولتی شرف صدور یافت. این لقب جلیل، در سابق بر این سنه، لقب پدر بزرگوارشان، حضرت والا ولیعهد دولت علیه، بود که در حیات شاه شهید سعید، انار الله برهانه، این لقب را دارا بودند و بعد به خطاب و منصب «سرداری کل» هم منصوب و مخاطب شدند. در این سنه، که حضرت ایشان به منصب و لقب ولیعهدی نائل شدند، لقب اعتضاد السلطنه مخصوص فرزند ارشد لایق ایشان، شاهزاده حسین علی میرزا آمد. عرف الخیر اهله فتقدم. امید است که این ثخن برومند در روزگار با ثمر و پربار آید و به ترتیب مقاصد خود نائل شود.

باش تا صبح دولتش بدمدکاین هنوز از نتایج سحر است در این سنه ی هزار و سیصد و چهارده، سن شریف ایشان بیش از چهار سال نگذشته؛ و طبع مبارک اعلیحضرت شاهانه، روحنا فداه، چنان به علاقه و محبت و انس این شاهزاده ی آزاده مصروف و مایل است، که مزیدی بر آن تصور نیست.

محمد حسین میرزا بن مرحوم محسن میرزای امیر آخور، که در دوره ی ناصری، چندی به منصب امیر آخوری منصوب بود و بعد از این به منصب ایلخانیگری ایل قاجار و مخاطبه ی سلام نایل می شود؛ این سال، به تصویب جناب مستطاب امین السلطان، صدراعظم، به لقب جلیل «یمین السلطان»

ملقب گشتند. جمعی می گویند که این شاهزاده ی والاـ از اهل فضل و کمال است؛ ولی، من بنده را با ایشان محاورت و معاشرت مجلس و محفل دست نداده است که پایه ی بلند ایشان را بنگارم. همین قدر اطلاع دارم که هر وقت، در این دوره، مجلس سلام دولتی منعقد می شد و ایشان طرف مخاطبت خاص شاهانه بودند، و این بنده هم در آن مجلس حضور داشت، در مخاطبت سلام از این شاهزاده ی والا رشاقت

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۲

بیان و طلاقت لسان و گرمی سخن و زینت افزایی انجمن می دیدم، و از تقریر دلپذیرش شعف داشتم و شرف می یافتم. و وقتی هم در انجمنی بودم که شعر فارسی ممتازی از این شاهزاده ی آزاده برای من روایت کردند، که سزاوار تمجیدات وافره بود. البته، این شاهزاده ی آزاده دری فضایل و علوم است؛ ولی، افسوس که اتفاق نیفتاده است تا از افاضتشان استفاضت یابم- کار با تقدیر است و قصور و تقصیر از کسی نیست.

میرزا عباس خان قوام الدوله، که هم در دوره ی ناصری و هم در این دوره، وزیر امور خارجه بود و چندی هم در دوره ی ناصری وزارت داخله داشت، که نتوانست آن رتبه ی بزرگ را بزرگ نگاه دارد، در هیجدهم محرم این سال، وفات کرد- بعد هم اشارتی به وفات او خواهد شد. پس از فوت آن مرحوم، فرزند لایقش، میرزا محمد علی خان معاون الملک، مستوفی اول و وزیر دار الشورای کبرا، برحسب تصویب جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم، به لقب «قوام الدوله» ملقب و سرافراز شد؛ که بعد از آن، در سنوات آتیه، به وزارت گمرکات ایران و سالی

دیگر،- چنانکه شرحش بیاید- به وزارت لشگر نایل می گردد. و میرزا احمد خان، پسر بزرگ معزی الیه- یعنی: قوام الدوله ی ثانی، مستوفی تهران و بعضی ادارات- به لقب معاون الملك سرافراز آمد. و پسر دیگرش، میرزا محمود خان، مستوفی صرف جیب و یزد و فراشخانه، به لقب «افتخار الملک» نائل گشت.

میرزا محمد خان، مستوفی اول دیوان، وکیل و پیشکار امور ایالات جلیله ی آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و ولایات ثلاث- یعنی: ملایر و تویسرکان و نهاوند- و غیره، که در زمان دوره ی ناصری و این دوره، در تهران بوده، از جانب بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی که در دوره ی ناصری ولایت عهد داشتند و به صاحب اختیاری و فرمانروایی مملکت آذربایجان می پرداختند، وکالت داشته و از طرف جناب امیرنظام هم سابقا وزیر آذربایجان و بعدها والی کرمانشهان و ولایات ثلاث و همدان و غیره بود، در تهران پیشکاری داشته، با دولت سؤال و جواب می کردند؛ این اوقات، به لقب «وکیل الدوله» ملقب آمدند و در وقت خواندن عرایض وزارتخانه ها و عرایض متفرقه، همه روزه، به حضور همایونی مشرف شده، به تحریرات و اصدار جواب می پردازند. مشار الیه از اشخاص حمیده و مردمان پسندیده ی این روزگار است.

رفتار و گفتارش همه از روی عقل و دانش است. بعضی عرایض متفرقه را که به حضور همایونی برده و جواب مساعد گرفته است، طبا لمرضات الله بوده است. به فواید بیجا و عواید بی پا اعتنایی ندارد. در کمال خوش سلوکی با مردم حرکاتی زیبا آرد. این بزرگ منشی تحریرات حضوری، دولتخواه و ملت پرستند؛ جز امانت و درستی، چیزی در ایشان دیده نمی شود. در کمال سادگی، بدون فرعنت به سر می برند؛ همه کس در ایشان به چشم

بزرگی نگاه می کند- و بعضی امتیازات فوق العاده ی ایشان، در سنوات آتیه نوشته خواهد شد.

یک قبضه شمشیر مرصع ممتاز، که از عطایا و تشریفات خاص همایونی است، به صحابت بصیر السلطنه، پیشخدمت، به جهت نواب والا شاهزاده ظل السلطان، حکمران

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۳

اصفهان و یزد و گلپایگان و خوانسار، ارسال گردید.

یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری شمسه مرصع درجه ی اول، به صحابت اعتماد خلوت، قهوه چی باشی، به افتخار اعتضاد الدوله حکمران کاشان- پسر مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله، پسر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار، صدراعظم اسبق ایران- اعطاء و ارسال گردید.

در این ایام، که جناب امین الدوله به وزارت و پیشکاری مملکت آذربایجان روانه می شدند، یک ثوب پالتوترمه با سردوشی الماس نمره ی اول درباره ی ایشان مرحمت شد. چنانکه سابقا هم بر این مطلب اشارتی کردیم، در ماه محرم، خلعتی برای حسام الملک، حکمران کردستان، به صحابت میرزا محمد خان پیشخدمت فرستاده شد.

میرزا عباس خان مهندس باشی، که از برای انجام خدمات دولتی به همراهی جناب امین الدوله به آذربایجان می رفت، یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع از درجه ی سوم درباره ی او مرحمت شد.

یک ثوب سرداری شمسه ی مرصع به افتخار امیرزاده فتح السلطنه میر پنجه، حکمران نیشابور- پسر شاهزاده سلطان حسین میرزای نیر الدوله-، که از جانب پدر خود به نیشابور حکومت می کند، ارسال نیشابور گردید.

یک ثوب لباده ی ترمه ی کشمیری، به انضمام سردوشی الماس، به صحابت سقاباشی به افتخار جناب حسن علی خان امیرنظام، والی کرمانشهان و ولایات ثلاث و همدان و غیره، روانه و ارسال کرمانشاهان گردید.

طبع و ایجاد روزنامه ی «شرافت»، که روزنامه ی مصورات و شرح حال شاهزادگان و صدور و وزراء و امراء و

اشـراف و اعیان، در آن به طرزی خوب و رسـمی مطلوب نگاشـته می شود، در ماه صـفر المظفر، در تحت اداره ی محمـد باقر خـان اعتمـاد السـلطنه، وزیر دار المطبوعـات و دار الترجمه ی همـایونی و دار التـألیف دولتی، وقوع یـافت. این روزنامه، نهایت امتیاز را دارد. این صـحیفه ی شـهریه، در دوره ی ناصـری، مسـما به «شـرف» بود؛ که مـدیر و صاحب امتیاز آن، مرحوم محمد حسن خـان اعتمـاد السـلطنه، وزیر دار المطبوعـات و دار الترجمه و دار التـألیف سابق، بود. چون آن وزیر، که صاحب تصانیف عدیـده اسـت، در هزار و سـیصد و سـیزده وفـات کرد، هم در آن دوره ی ناصـری و هم در این دوره ی مظفری [که] سـلطنت ناصـری بـه دوره ی سـلطنت مظفری تبـدیل یـافت. وزارت ایـن سه اداره به برادرزاده ی آن مرحـوم، محمـد بـاقر خـان اعتمـاد السلطنه، که در آن وقت «ادیب الملک» لقب داشت تعلق گرفت و لقب اعتماد السلطنه یافت.

ایشان باز روزنامه ی شـرف را در دوره ی مظفریه احیاء و ایجاد کرده، اسم «شـرف» را به «شرافت» مبدل کردند. امید است که ما را مجالی دست دهـد تا در این کتاب، شـرح حال مرحوم محمـد حسن خان اعتماد السـلطنه را، که حق تربیت به گردن بنده دارد، بنگارم؛ و از صـفات حمیده و اخلاق پسـندیده ی محمد باقر خان اعتماد السلطنه برادرزاده ی آن مرحوم، هم که حالا به وزارت دار المطبوعـات و دار الترجمه و دار التـألیف افتخار دارنـد، شـرحی به یادگار گـذارم؛ که این وزیر محترم از اخیار این زمان هستند. و اول نمره ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۴

شرافت که از چاپ بیرون آمد و انتشار یافت، مورخه ی شهر صفر این سال است که تمثال مبارک همایون

در آنجا مصور شده و شرحی نگاشته گشته است.

در هفدهم شهر ربیع الاول، که مقارن روز مولود حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین، صلی الله علیه و آله، است در موقع انعقاد سلام و بار عام، یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری دور مروارید شمسه ی مرصع که دوروبر آن موشع به مرواریدهای ثمینه بود، با یک قطعه نشان تمثال عدیم المثال، مکلل به الماس بریلیانت، و یک دستخط مفصل و مشروح که شرح آن در پیش گذشت، درباره ی جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم که در پیشگاه حضور همایون ایستاده و مشرف بودند، اعطاء و مرحمت شد. حکیم الملک پیشخدمت باشی سلام، آن جبه را زیب دوش و پیکر اعتبار ایشان نمود و تمثال مبارک را آویزه ی سینه شان ساخت؛ شرف و مباهاتی بی اندازه در آن مجلس سلام حاصل کردند.

یک ثوب پالتوی ترمه ی کشمیری، به انضمام سردوشی الماس از نمره ی اولی، به میرزا اسد الله خان ناظم الدوله که تازه فرمانفرمای مملکت فارس شده و این ایام به طرف فارس حرکت می کنند، مرحمت شد.

حاجی ملا احمد رشتی به لقب شریف «رئیس العلماء» ملقب و به اعطای یک ثوب عباسی سلسله نائل گردیدند. یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع به میرزا سید علی اعتماد حضور، مستوفی اول دیوان، مرحمت شد.

به میرزا شکر اللّه خان، نامه نگار نایب اول وزارت امور خارجه، که مشغول نگارش فرمان ها و رسائل مهمه و نامجات سلاطین است، در این اوان که فرمان ولایت عهد حضرت ولیعهد را نوشت، دویست تومان انعام نقدی و دویست تومان اضافه مواجب و یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری درباره ی او مرحمت شد.

یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع به افتخار

محمد باقر خان اعتماد- السلطنه، وزیر دار المطبوعات و دار الترجمه ی همایونی و دار التألیف دولتی، مرحمت گردید. خلعتی به جهت محمد حسن خان معظم الدوله، حکمران قم، روانه و ارسال گشت.

شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان، مخاطب سلام، به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع که از خلاع خاصه است مخلع گردیدند.

شاهزاده روح الله میرزای نصرت السلطنه که به ریاست خلوت همایون و خازنی مهر مهر آثار مبارک منصوب شدند، یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری با سردوشی مرصع درباره ی ایشان مرحمت شد.

مرتضی قلی خان میر پنجه، پسر محمد صادق خان قاجار امیر توپخانه، به لقب امین نظام ملقب گشت. میرزا محمد نظام الحکماء به ریاست کل اطباء نظام نایل گشت، و به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

میرزا سید رضا خان وثوق دیوان، پیشخدمت- برادر میرزا سید علی خان موثق الملک، رئیس رخت دارخانه ی مبارکه- به لقب بدیع الملک ملقب آمد.

میرزا سید احمد خان معتمد الحرم، آغاباشی خواجه سرایان حرم جلالت، که این اوقات از تبریز آمده، به اعطای یک حلقه انگشتری الماس سرافراز گردید.

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۵

میرزا علی محمد خان مجیر الدوله، مستوفی اول دیوان اعلا، نایب وزارت مطبوعات، مدیر و منشی روزنامه ی «ایران» و «اطلاع» و «شرافت» از قرار صدور دستخط همایونی، به استدعای محمد باقر خان اعتماد السلطنه، وزیر دار المطبوعات، به اعطای یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع از خلاع خاصه مباهی آمد.

لازم است که تعرفه یی اجمالا در حق ایشان نوشته شود: تا مدارج فضل و معارج انشاء ایشان بر آیندگان مکتوم نماند. همین قدر می گویم که: این فاضل فرزانه و این استاد یگانه، رب النوع براعت انشاء

و خداونـد یراغت املاء است. در تمـام ایران، ده هزار منشـی و نامه نگار است که مطالب پلیتیکی و احکام دیوانیات و رقعه ی اخوانیات و مقاصد تصـنیف و تألیف می نگارند؛ در میان این ده هزار نفر، اگر پنج نفر یا ده نفر یا بیست نفر باشد که اول نمره ی مترسـلان قاهر و قادر محسوب شود و در روزگار نوشـتجاتشان مطلوب آیندگان گردد، این مترسل فائق و این منشی حاذق، یکی از آن پنج نفر یا ده نفر یا بیست نفر نویسـنده ایست که سـحرها کرده و اعجازها به ظهور رسانده است. نویسندگان خوب در ایران هست که یک کتاب یا یک تصـنیف یا چند نمره ی روزنامه یا صد فرمان یا هزار رقعه را به اختیار خود به طوری می نویسـند که کلمات و تلفیق عبارات و ایراد امثال ایشان در تحریرات بهتر از نحر حلال است، و هر سـطری از سـطورشان حاکی از روضه ی رضـوان و هر نقطه یی از خطوطشـان کـانهن الیـاقوت و المرجـان است. ولی، چون کـار نویسـندگی ایشـان از حد بگذرد، و هر روز معینی باید نوشتجات مرتبی حاضر کنند و به میل این و آن سخن گویند و چندین محظور و محذور در پیش داشـته باشـند، آن وقت اعجاز ایشان سـحر گردد و درشان شـبه شود؛ به لسان عوام و طرز ساده تحریر کننـد و مثل من در ساده نویسـی این دوره معاذیری چند تقریر نمایند. لکن، میرزا علی محمد خان مجیر الدوله نویسـندگیش زیاده از چهل سال و اند و قیمت اوراق مرقومه اش بیرون از چون و چند است. روزنامجات «ایران» و «اطلاع» و «شرف» و «شرافت»، تقریبا از سی سال قبل که به انشاء

و املاء ایشان زینت یافته است، بر قوت فکر و قدرت انشاء آن جناب دلیلی واضح و برهانی لایح است؛ که با کمال مجبوری و ملاحظه ی پلیتیکی و چندین محظورات دیگر، این طور رأی صائب و فکر ثاقب و عذوبت بیان و طلاقت لسان دارند که طبعشان خسته نشده باز لونی دیگر آرند و طرحی تازه می اندازند و بیاناتی نمکین دارند و عباراتی شیرین آرند. اجمال سیاسی و اخطارها را که در اطلاع می نگارند، زهی زیبنده است؛ که جز از یک دو نفر در ایران، سایر مترسلین از نوشتن امثال آن همه اخطارات عاجز خواهند بود. لسان روزنامه نگاری امروز، از برای غالب منشیان نهایت صعوبت را دارد. رقعه ی اخوانیات و احکام دیوانیات و انشاء فرمان های ایشان هم در نهایت امتیاز است. در ادبیات و علم تاریخ هم استاد و محل وثوق و اعتماد می باشند.

در پنجشنبه، چهاردهم شهر جمادی الاولی این سال که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهانه، در میدان مشق به نظاره ی افواج نظامی و توپخانه تشریف برده بودند، بعد از نظاره ی مشق افواج که مستحسن افتاد، و شرح آن در پیش گذشت، یک قبضه شمشیر

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۶

مرصع ممتاز از درجه ی اول، که از امتیازات خاصه ی دولت است، به جناب محمد باقر خان سردار کل، رئیس عموم قشون ظفر نمون ایران، مرحمت فرمودند؛ و یک هزار و دویست تومان هم به آحاد و افراد افواج که در مشق کردن حاضر بودند، انعام مبذول داشتند.

ابو القاسم خان قهوه چی باشی به لقب اعتماد السلطنه ملقب شد. امیرزاده حسین قلی میرزا، پسر مرحوم صارم الدوله، نواده ی مرحوم امام قلی میرزای عماد الدوله حکمران سابق کرمانشهان، که از اهل فضل

بوده است، به توسط و استدعای جناب امیرنظام، والی کرمانشهان و کردستان و غیره و غیره، به لقب عمده السلطنه ملقب شد.

میرزا حسن مستوفی، منشی باشی وزارت دفتر، که سابقا در صدارت یوسفیه «۱۱» منشی باشی بود، به لقب کمال الدوله و منصب استیفاء از درجه ی اول نائل گردید. این شخص از مردمان صحیح و درست روزگار است. با سلامت عقل و ملایمت طبع و نهایت صحت کاری زندگانی می کند؛ و از مبالغ خطیر مداخل چشم پوشانیده، ابدا اهل رشوه و تعارف نیست؛ و از منشیان با سواد این دوره است که بر منشیان سایر ادارات دولتی، رجحان دارد و وجود مغتنم محترمی است.

میرزا احمد خان مؤتمن لشکر، پسر مرحوم مؤتمن لشکر، لشکرنویس باشی در خراسان، به توسط و استدعای آصف الدوله، والی مملکت خراسان و سیستان، به اعطاء و ارسال یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع سرافراز گردید. عباس قلی خان پیشخدمت، پسر مرحوم علی خان امین الصره، به لقب مؤتمن همایون مباهی گردید.

میرزا عبد الله خان میر پنجه، برادر دبیر السلطنه تبریزی، به لقب مجید السلطنه ملقب گردید. میرزا صادق خان امیر الشعراء، که از سلاله ی مرحوم قائم مقام است، به لقب ادیب الممالک ملقب و سرافراز گردید. این شخص جربزه و استعدادی کامل دارد. از اهل سواد و فضل است. تاریخ اسلامی را نیکو داند. شعر فارسی و عربی او را که مکرر شنیده ام، در این دوره نهایت امتیاز را دارد. شعر عربی اهل این زمان، عجمه دارد؛ ولی، یک قصیده ی عربیه از ایشان شنیدم که هیچ عجمه نداشت، عینا مثل شعر عرب بود. اشعار فارسی ایشان را فوق العاده باید ثنا گفت. در

ترسل و انشاء و حسن خط، واقعا ممتاز و یگانه ی این دوره هستند؛ افسوس که کسالت مزاج نگذاشته است که ایشان به رتبه ی علیا و درجه ی قصوی نایل شوند.

تقریبا در وسط سال، که حکومت تهران به شاهزاده نصرت السلطنه، رئیس خلوت همایونی و خازن مهر مهر آثار مبارک، واگذار شد، به اعطای یک ثوب خرقه ی ترمه ی کشمیری با شمسه ی مرصع نایل شدند.

میرزا محمد حسین، مستوفی اول دیوان و سررشته دار کل،- فرزند مرحوم میرزا محمد مستوفی آذربایجان، فرزند مرحوم آقا نور الله آشتیانی- که امروز در دفتر استیفاء ایران و در دفتر لشکر اول بصیر و اول خبیر و اول آگاه و اول دولتخواه

---

(۱۱)- مقصود دوران وزارت میرزا یوسف خان مستوفی الممالک است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۷

است، به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع از خلاع خسروانی مخلع و مفتخر گردید. باید در تعرفه اش اشارتی کرد. اگرچه او را به تمجید مردمان و خوب و بد این و آن اعتنایی نیست؛ لکن، من باید حق سخن را ادا کنم و زشت و زیبا را بنمایم.

این مرد نهایت اطلاع را از کار دفتر ایران دارد؛ که اگر از پنجاه سال قبل ثبت مواجب وارثی را خواهند که دیگری برده است، او نشان می دهد و عاجز نمی ماند.

این بنده چون از اهل دفتر است و اطلاعاتی در کارها دارد، می تواند که صدق قول خود را ثابت کند. با آنکه نهایت تسلط و اقتدار را به اهل قلم، بلکه، به شاهزادگان و والیان و حکام بلدان دارد، باز کمال مهربانی را درباره ی عموم مردم به جا می آورد.

در منزل خود، نهایت مهربانی و احترام را درباره ی ارباب رجوع خود مرعی می دارد؛

امـا، در نهایت اسـتغنا و طمأنینه، که به هیـچ وجه ملاحظه ی فایـده و امیـدی در احـدی نمی کنـد، خود را خیلی ساده و بـدون پیرایه و کبر و غرور جلوه داده است. هر براتی که در دستگاه او صادر شود، رسوم تومانی عباسی که معمول به سایر ارباب قلم است، گرفته نخواهد شد.

از اهل سواد و فضل است. ذوق جامع و قریحه ی مطلوبه یی دارند. با آنکه آنی از کار دیوان غفلت ندارند و شبانروز خودشان بـا ده نفر میرزا و نویسـنده مشـغول تنظیـم و ترتیـب امـور دفـتری و ثبـت دسـتور العمـل هـا و بروات هسـتند، و تـارک اشـعار و محفوظـات ادبیه می باشـند؛ بـاز نـدرتا، اگر ساعتی فراغتی یابنـد و صـحبت تاریـخ و ادبیات در میان آیـد، ایشان بیشتر از همه درفشانی کرده، نقل اخبار و روایت اشعار دارند.

در شبی، با ایشان مجلس انسـی داشـتم؛ یکی از «مقامات حریری» را به مناسبی از برای بنده از حفظ خوانده، ملایمات و نکات دقیقه ی آن را برای من شرح می دادند؛ که از حافظه و قریحت ایشان تعجب ها کردم. انتها.

میرزا علی اصغر خان لشکرنویس، همشیره زاده ی مرحوم میرزا ابو القاسم معین الملک، به لقب منیر الملک ملقب گردید.

میرزا علی اکبر خـان، مسـتوفی دیوان و پیشـخدمت خاصه ی حضور همایون، پسـر آقا میرزا محمـد خان وکیل الـدوله، به لقب دبیر السلطان نائل گشت.

میرزا مهدی خان، نقاش مخصوص که مصور صورت های روزنامه ی شریفه ی «شرافت» است، و در فن نقاشی گوی سبقت از سابقین در برده است، به لقب مصور الملک ملقب شـد. امروز، در ایران، اسـتاد ماهر و نقاش قاهر که تابلو و پرده ی تصاویرش در اروپا محل تحسین است، اول میرزا محمد خان کمال

الدوله است، دویم میرزا مهدی خان مصور الملک است که خط نسخ بر نقاشی متقدمین ایرانی کشیده است. و بعضی اساتید دیگر هم هستند، که بدون مناسبت نمی توان شرح حال ایشان را در این تاریخ نگاشت؛ مگر آنکه، امتیاز تازه یی دریابند که اسم ایشان نگاشته شود.

سلطان علی خان امین بقایا که به وزارت بقایا منصوب شد، به یک ثوب لباده ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مخلع گردید.

روز جمعه، چهاردهم شهر جمادی الاخره که روز عید مولود بندگان اعلیحضرت

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۸

ظل اللهی، روحنا فداه، بود، به هریک از وزرای مختار دولت آلمان و اطریش و ایتالیا و بلژیک، یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید خارجه و یک رشته حمایل سبز مخصوص آن اعطاء و مرحمت شد.

فضل اللّه خان بشیر الملک، امیر تومان، پیشخدمت خاصه ی حضور همایون، رئیس ایل فیوج و غربال بند و کولی و غریب زاده و لولیان ایران- که در هر مملکتی از ایران به اسمی خوانده می شوند-، به اعطای یک ثوب خرقه ی ترمه از ملابس فاخره ی مخلع و سربلند گردیدند.

محمد تقی خان احتساب الملک، پسر مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک، برادر محمد باقر خان اعتماد السلطنه، که از پیشخدمتان خاصه ی حضور همایونی است، به یک ثوب سرداری از ملابس خاصه ی تن پوش خسروانه مخلع گردید.

حسین قلی خان ضیاء الملک قراگوزلو، امیر تومان، به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و سرافراز آمد.

از برای افتخار حضرت والا ولیعهد، یک قطعه نشان تمثال همایون، مکمل به الماس، از درجه ی اول و یک رشته حمایل آبی؛ و از برای جناب امین الدوله، وزیر و پیشکار مملکت آذربایجان، یک ثوب خرقه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع

بطانه خز، از درجه ی اول، به صحابت میرزا محسن خان معین الملک، وزیر پستخانه ی مبارکه، پسر جناب امین الدوله، در ماه جمادی الاولی روانه ی آذربایجان گردید؛ که در غره ی ماه جمادی الآخر، در باغ نصرت، خلعت پوشان واقع شد و مراسم تشریفات به عمل آمد.

دبیر السلطنه، امیر تومان، به لقب ناصر السلطنه سرافراز و ملقب گردید. میرزا محمود خان مفتاح الملک، نایب اول وزارت خارجه و مدیر اداره ی ترجمه ی خطوط رمز، به اعطای یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مفتخر و سرافراز آمد.

در این سال، بیگلربیگی سابق آذربایجان، که از چاکران مخصوص سلطنت عظما است، بعد از وفات میرزا ابراهیم خان نظام الدوله، به لقب نظام الدوله ملقب گردید.

روز دوشنبه، پانزدهم رجب به نواب والا، شاهزاده فرمانفرما، سالار لشگر، وزیر جنگ، که در قشون و مشق افواج نظمی کامل داده بودند، یک قطعه نشان تمثال همایون، مکلل به الماس، و یک رشته حمایل آبی مخصوص آن نشان مرحمت شد؛ و دو هزار و ششصد و پنجاه تومان، به رسم انعام، درباره ی افواج حاضر میدان اعطاء گردید.

میرزا حسام الدین مشار الدوله، که پیشتر لقب مسیح الملکی داشت، ... «۱۲» اطبای حضور دوره ی ناصری و مظفری، که از اشخاص دیپلوماسی و اهل سواد و فضل است،- پسر حاجی میرزا محمد حکیم باشی، که از اعیان و اشراف شیراز است- در این سنه، به عضویت مجلس دربار سرافراز شده، فرمان صادر گشت و جبه ی شمسه ی مرصع به او مرحمت شد.

---

(۱۲)- یک کلمه خوانده نشد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۹۹

حاجی دبیر الدوله، محاسب و مستوفی کشیک خانه ی مبارکه و از اعضاء دار الشورای کبرا، به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی

مرصع قرین امتیاز آمد.

مدیر دفتر، پسر سلطان علی خان وزیر بقایا، به منصب و لقب امین بقایا منصوب و سرافراز گردید.

در یازدهم شهر رجب المرجب این سال «روزنامه ی تربیت» که اسمی با مسما است، در دارالخلافه ی تهران ایجاد گشته؛ به حلیه ی طبع درآمده، به اذن وزارت دار المطبوعات انتشار یافت. از روزنامه های آزاد ممتاز است که مدیر و منشی آن، غالبا، کلمات حقه می گوید و هواخواه ترقی دولت و ملت است. می خواهد اهل وطن خود را بینا کند و دولت ایران، مثل ازمنه ی سابقه، بر جمیع دول تفوق یابد. صاحب امتیاز و منشی این، روزنامه جناب میرزا محمد حسین فروغی، ملقب به ذکاء الملک، است که در امتیاز دولتی مستوفی اول دیوان است. از مردمان حمیده و پسندیده ی روزگار است. سلامت نفس و ملایمت طبع و خوش سلوکی ایشان، به حد غایت القصوی است.

در کمالات ایرانی، از ادبیت و عربیت و شعر و تاریخ و ترجمه ی روزنامجات عربیه، اولین استاد است؛ ولی، از فرانسه دانی و اطلاع بر اهالی اروپ ایشان چه گویم، عقل در اجتهادات ایشان مات و متحیر است. در تذکره و تعرفه ی حکمای اروپ و دانستن حقوق ملل و دول خارجه، اول مورخ و اول آگاه می باشند. در فن تاریخ، یدی طولی دارند؛ کتابی مسما به تاریخ نگاشته اند و بدوا از ایران نوشته اند. آن تاریخ، فوق تواریخ ایران است و تحقیقات رشیقه دارد. اجزاء آن تاریخ را که به من نشان دادند، خیلی حیرت کردم و گفتم: «ترقی تاریخ در ایران، به همین کتابی است که ... «۱۳»» این وجود، به نهایت محترم و مغتنم است.

شاهزاده عبد الله میرزای حشمت الدوله، پسر مرحوم عبد

الله میرزا، که به ایالت بروجرد و لرستان منصوب شدند، به یک ثوب پالتو ترمه ی کشمیری، به انضمام سردوشی مکلل به الماس از درجه ی دویم، تشریف و افتخار یافتند؛ و به استدعای حشمت الدوله، یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع درباره ی حسین قلی خان صارم السلطنه، سردار، حاکم دائمی پشتکوه و لرستان، مرحمت شد.

شاهزاده محمد حسن میرزا، حاکم کاشان، پسر شاهزاده مغرور میرزا موثق الدوله خوانسالار، که شاهزاده مقبل الدوله را این اوقات از جانب خود به نیابت حکومت کاشان فرستاده است، به لقب جلیل عین السلطان ملقب گردید.

لطفعلی خان، بیگلربیگی آذربایجان، رئیس صندوقخانه ی مبارکه، که به شرف مصاهرت سلطنت عظما افتخار دارند، به لقب ناصر السلطان ملقب گردید.

امیرزاده اسد الله میرزا، فرزند حضرت والا شاهزاده رکن الدوله، به لقب جلال السلطان و منصب امیر تومانی سرافراز آمد.

امیرزاده محمود میرزا، فرزند حضرت والا شاهزاده رکن الدوله، به لقب

---

(۱۳)- یک کلمه خوانده نشد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۰

ممتاز الدوله و منصب امیر تومانی نائل گردید.

امیرزاده رضاقلی میرزا، فرزند حضرت والاـ شاهزاده رکن الدوله، به لقب اعدل الدوله و منصب امیر تومانی مباهی و مفتخر آمد.

امیرزاده سلطان حسین میرزا، فرزند حضرت والا شاهزاده رکن الدوله- عم اکرم سلطنت عظما-، به لقب اعظم الدوله قرین مباهات گشت.

ابراهیم میرزا سرتیپ اول، فرزند شاهزاده عبد الله میرزای حشمت الدوله، حاکم بروجرد و لرستان و کمره، به لقب اعتضاد السلطان ملقب و به حکومت کمره منصوب گردید.

حمزه میرزا سرتیپ اول، فرزند مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله، والی خراسان، به لقب حشمت السلطان ملقب گشت.

شاهرخ میرزا، از منتسبین خاندان سلطنت، به تصویب مخبر الدوله، وزیر داخله، به لقب معتضد الممالک ملقب گردید.

عبد الحسین

خان امیر تومان، فرزند جناب امیرنظام- والی کرمانشهان و کردستان و ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان-، در این سال به لقب سالار الملک ملقب شد؛ و از جانب پدر که حکومت ولایات ثلاث داشت، به حکومت کردستان مأمور گشت.

این بنده ی نگارنده ی تاریخ دولتی، غلامحسین ادیب مستوفی، به تصویب جناب نظام الملک، وزیر مالیه، به منصب استیفاء از درجه ی دویم نائل گشت.

یک ثوب خرقه ی ترمه ی کشمیری بطانه خز، به انضمام شمسه ی مرصع از درجه ی اول، برای میرزا اسد الله خان ناظم الدوله، والی فارس، ارسال به شیراز گردید.

بصیر السلطنه، ناظم خلوت همایون و رئیس ایلات حدود دارالخلافه، به یک قبضه مرصع از جواهر خانه ی خاصه سرافراز گردید.

میرزا محمود خان اقتدار الدوله، امیر تومان، حاکم ده خوارقان و اسکوی تبریز، برحسب استدعای حضرت والا ولیعهد گردون مهد، به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع آمد.

محمد حسن خان محقق، پیشخدمت خاصه و سرایدار باشی کل عمارات مبارکه ی دولتی، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع از خلاع خاصه ی خسروانه مخلع و سرافراز آمد.

روز سه شنبه، سوم شهر ذی القعده الحرام جناب میرزا علی خان امین الدوله که تازه از پیشکاری و وزارت آذربایجان معاف گشته، به دارالخلافه احضار شد؛ به منصب وزارت عظما- بشرحی که در پیش گذشت- نائل و سرافراز شد؛ او را رئیس الوزراء و وزیر اعظم خواندند.

آقا میرزا محمد حسین معتمد الشریعه، که در دستگاه جناب امام جمعه ی دار الخلافه ی تهران است، به یک قبضه عصای مرصع از جواهر خانه ی مبارکه نائل و سرافراز آمد.

میرزا علی خان معزز السلطان، که در همین سال به این لقب نائل شد،- منشی باشی وزارت مالیه در دوره ی جناب

میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک، وزیر مالیه-

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۱

به منصب استیفاء از درجه ی اول نائل گردید.

میرزا سید علی خان منصور السلطان، مستوفی معروف به مستجاب الدعوه، که امسال لقب منصور السلطان یافت، در اواخر این سال به منصب استیفاء از درجه ی اول منصوب و به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری مخلع آمد.

در پنجشنبه، دوازدهم شهر ذی القعده الحرام که در دوشان تپه اسب دوانی دولتی وقوع یافت، یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع به مشیر الملک، وزیر لشکر، مرحمت شد.

میرزا عبد الکریم، لشکرنویس احتشام لشکر، به استدعای جناب نظام الملک، وزیر مالیه، به استیفاء اول و لقب احتشام السلطان نائل شد.

صدیق همایون که بعد از رفتن شاهزاده عین الدوله، امیر آخور، به حکومت مازندران سمت میر آخوری اصطبل مبارک یافت، در این اوقات به یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مخلع گردید.

میرزا هادی خان وثیق السلطنه، سرتیپ اول، نایب وزارت جلیله ی خارجه، به صدور فرمان به خطاب «جنابی» مخاطب و سربلند گردید.

حکیم الملک، رئیس کل اطباء حضور همایون و پیشخدمت باشی سلام و وزیر ابنیه، به اعطای یک قطعه نشان تمثال مبارک همایون، مکلل به الماس، مفتخر و سربلند گردید.

در شهر ذی القعده میرزا مهدی خان میرزا آجودان مخصوص، پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله، به لقب جلیل وزیر همایون سرافراز آمد؛ و محمد حسن خان، فرزند مشار الیه، به لقب آجودان مخصوص ملقب گشت.

میرزا عباس قلی خان سپهر، مستوفی اول دیوان اعلاء که از اعضاء دار الشورای کبرا است و از مؤلفین دولتی و مورخین این دوره است،- پسر مرحوم میرزا تقی سپهر، لسان الملک، مؤلف ناسخ التواریخ- به یک حلقه

انگشتری الماس از جواهر خانه ی خاصه از قرار شرح دستخط همایونی سرافراز و قرین اعزاز آمد.

در شهر ذی الحجه الحرام جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک، وزیر خلوت، به اعطای یک حلقه انگشتری الماس بریلیانت ممتاز، از انگشتری های مخصوص سلطنتی که نهایت امتیاز را داشت، قرین مباهات و افتخار آمدند.

شاهزاده ی مغرور میرزای موثق الدوله، خوانسالار، به یک ثوب پالتو با سردوشی الماس صغرا مخلع گردید.

ساعد السلطنه، سردار، در این سال که به حکمرانی مملکت عربستان منصوب و برقرار شد، به لقب سردار اکرم ملقب، و به اعطای یک ثوب پالتوی ترمه ی کشمیری با سردوشی مکلل به الماس مخلع و سرافراز آمد؛ و برحسب استدعای معزی الیه، حسین قلی خان اجلال الدوله، امیر تومان، فرزند ایشان، به لقب ساعد السلطنه ملقب گردید، و محتاج علی خان، پسر دیگر معزی الیه، به لقب اجلال الممالک ملقب آمد.

میرزا علی نقی خان والی، امیر تومان، که به لقب حکیم الممالک در زمان سابق

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۲

ملقب بود،- پسر مرحوم آقا اسماعیل، پیشخدمت باشی سلام- این اوقات که به لقب مشاور الممالک ملقب و به کارپردازی بغداد مأمور و روانه است، به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مشرف و مخلع گردید.

محمد حسن خان محقق، پیشخدمت حضور همایون، سرایدار باشی کل عمارات مبارکه ی سلطنتی، به لقب محقق السلطنه سرافراز و ملقب گردید.

محمد علی میرزای امیر تومان، پسر مرحوم بهمن میرزا، به تصویب نواب والاـ شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، به لقب شعاع السلطان مفتخر گردید.

علی اکبر خان میر پنجه، پسر حاجی هاشم خان، نواده ی مرحوم حاجی مصطفی قلی خان صارم الملک، به لقب انتخاب الملک ملقب و سرافراز شد.

حاجی

میرزا مرتضی قلی لوزی، سلطان الاطباء، که از اطباء حضور همایون است، به یک ثوب لباده ی ترمه ی کشمیری مخلع گردید.

میرزا علی خان صفاء السلطنه نائینی، نایب اول وزارت جلیله ی خارجه، به خطاب «جنابی» مخاطب گردید.

در ذیحجه ی این سال، یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اول، به صحابت محمد تقی خان احتساب الملک برای جناب حسن علی خان امیرنظام، وزیر و پیشکار مملکت آذربایجان، روانه و ارسال گردید.

یک ثوب پالتوی خلعت خاص خسروانه، با سردوشی الماس، به سلطان حسین میرزای نیر الدوله، حکمران دارالخلافه و زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، در ذی الحجه ی این سال مرحمت شد.

میرزا احمد خان مؤتمن لشکر، لشکرنویس باشی خراسان، پسر مرحوم مؤتمن لشکر، به لقب جلاء الدوله ملقب و سرافراز گردید.

باید دانست: آنچه خلعت در این سال مرحمت شده و من درین باب نگاشتم، سوای خلعت های معموله ی دولتی است که امتیاز و رسمیتی نداشته، به طور مقرری و استمراری به اشخاص عدیده داده می شود و همه ساله می گیرند. ولی، آن خلعت ها، یا طاقه شال، یا سرداری، یا جبه ی ترمه، یا عبای سلسله و غیره است که امتیاز و رسمیت ندارد؛ یعنی:

شمسه ی مرصع یا سردوشی الماسی که علامت زیادتی رتبه و بالا نشینی است، در آن نیست. قیمت آن خلعت ها که هر سال از صندوقخانه ی مبارکه به طور مقرری به مردم داده می شود، از سی هزار تومان متجاوز است. من این خلعت ها را که در این باب شرح دادم، فوق العاده است؛ که خارج از ثبت و صدور بروات معموله است. هر کس که در این سال فوق العاده خلعتی گرفت، یا امتیاز نظامی یافت، یا به لقبی نائل گشت، در

این باب نگاشتم و زیاده بر این اطلاع نیافتم. ممکن است که، باز چند نفری از اشخاص در این سال لقبی یافته باشند، یا امتیاز لشکری و کشوری و رتبه ی نظامی به آن ها داده شده باشد، که مرا آگاهی بر حال ایشان نبوده است؛ و چون غیر معروف بوده و قابل ذکر نشده اند، شهرتی نکرده و به ثبت روزنامه و صحایف دولتی درنیامده اند، که در این اوراق اسم ایشان ثبت گردد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۳

باب چهارم در ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران در این سنه ی هزار و سیصد و چهارده وفات کرده اند

اشاره

میرزا عباس خان قوام الدوله، وزیر امور خارجه، که چندی هم در دوره ی ناصری وزارت داخله داشت، در یک سال قبل سکته ی ناقص کرد و از آن وقت ضعف مزاجی تا حال داشتند؛ در عصر چهارشنبه، هیجدهم محرم این سال، بدرود زندگانی کرد. در نهایت ثروت بود. فرزند قابل ایشان، میرزا محمد علی خان معاون الملک است که به لقب قوام الدوله نائل گشت. شرح لقب و کار ایشان در پیش گذشت.

حاجی شیخ ابو جعفر، از علماء بزرگ کرمان، در روز شانزدهم محرم این سال وفات کرد.

آقا شیخ محمد تقی بجنوردی، ساکن مشهد مقدس، از علماء بزرگ خراسان، که نافذ الحکم بود و ازهد علمای زمان محسوب می شد، در روز شانزدهم صفر المظفر این سال وفات کرد. در هفدهم این ماه هم، خبر وفات او به واسطه ی تلگراف به تهران رسید. نظر به جلالت قدر و نبالت شأن و زهد حقیقی این عالم متورع، تمام دکاکین دار الخلافه ی تهران بسته شد؛ عموم علماء دار الخلافه در مساجد و منازل عدیده مجلس ختم و فاتحه خوانی او را منعقد داشته، مراسم تعزیت به جا آوردند. این بنده در دو سفر خراسان، که

مدت ها در مشهد مقدس مأموریت و توقف داشت، به خدمت ذی افاضت این مرد عالم بزرگ، زاهد متقی، خداپرست درستکار، که به هیچ وجه اغراض فاسده و مرض تشخیص و خودنمایی و ریاست عامه و داعیه ی اجتهاد و حجت اسلامی نداشت، مشرف شده بودم و از گفتار و کردار و سلوک و بیطرفی ایشان کاملا آگاهی داشتم. از کسانی بودند که جنبه ی کروبی داشتند. در فقه و اصول برای طلاب تدریس می کردند، و در حقایق مطلب اظهار دقایق می نمودند؛ و همه کس به اجتهاد ایشان تسلیم داشت.

ولی، خود آن جناب باسعه ی صدر و تدرب به علم فقه و اصول، هیچ وقت از اجتهاد خود سخنی نگفت و اجازت علماء سابق را ارائه نکرد. ولی، ما مردم که در این دوره مجبورا در سر پاکت ها بعضی را «مجتهد الزمان» می نویسیم و «شریعتمدار» می نگاریم و به قیود ایشان رفتار می نمائیم، غالبا محض زبان بازی و زمانه سازی است: که کار از پیش برود و به ما از ایشان شر و زیانی نرسد. اما، آقا شیخ محمد تقی بجنوردی با افاضت علوم و اعلمیت کاملی که داشت، به هیچ وجه بر خود نپسندید که کسی او را مجتهد الزمان و علامه ی دوران نگارد؛ و حال آنکه، بر اکثری از علماء ایران رحجان داشت. این عالم بزرگ، نه خود و نه بستگانش، مستمری و مقرری و تکلیف از دیوان نداشتند؛ به هیچ وجه اعتنایی نمی کرد و به ضبط مال مردم به عنوانات مختلف نمی پرداخت؛ و حال آنکه، اگر اشارتی می کرد عموم مردم، از خواص و عوام، در خراسان تابع احکام او

بودند. مداخله به کار دیوان نمی کرد؛ مردم را

دور خود جمع نمی ساخت که بر فساد کار ایالت حرکتی کند و خود را معروف و مشهور دولت سازد: که برای او در اصلاح امور انگشتری الماس فرستاده شود و تاخت وتاز او به دهات رعایای بیچاره بدون مؤاخذه باشد.

جناب آقا میرزا عبد الرحیم مجتهد در عصر همین جناب، در مشهد مقدس ریاست عامه داشت و در تمام خراسان احکامش نافذ بود؛ و واقعا علم ایشان به حد غایت القصوی رسیده و شعشعه ی جلالش از خراسان به عراق کشیده بود. در اصلاح امور عامه و رتق وفتق امور رعایا، با والی خراسان مؤاخذه و مکابرات داشت، و در دولت محترم بود؛ ولی، چون زهد و بیطرفی و سادگی وضع آقا شیخ محمد تقی بجنوردی بیشتر بود، و ابدا به ریاست عامه و همچشمی مجتهد نافذ الحکم نمی پرداخت، نزد عموم مردم محبوبتر و مطلوبتر از سایر علماء خراسان بود. خلاصه، این مرد بزرگ به رحمت ایزدی پیوست و شیشه ی زهد و تقوا در خراسان شکست.

حاجی آقا هبه الله طباطبایی، مجتهد بروجرد، که به زیارت مشهد مقدس رفته بودند، در ماه صفر یا ربیع الاول این سال، در آن شهر به جوار رحمت الهی پیوستند؛ در بروجرد، تولیت و امامت مسجد شاه آن ولایت به آقا داوود، فرزند ایشان، واگذار گردید.

سرکار علیه ی عالیه، حضرت قدسیه، انیس الدوله، از بانوان عظیمه ی ایشان و پردگیان جلالت نشان حرمخانه ی شاهنشاه شهید سعید، که جلالت شأن و نبالت قدر و عظمت رتبه ی این جلیله ی جمیله کالشمس فی وسط السماء بر همه کس ظاهر و هویدا است، در شب جمعه، بیست و سیم ربیع الثانی، به مرض یرقان و کبد به سرایی دیگر رحلت نمود.

مجلس

تعزیت و فاتحه ی آن مرحومه را مفصلا منعقد داشتند. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم از طرف قرین الشرف همایونی رفته، مجلس فاتحه را بر چیدند. این زن از نسوان بزرگ دنیا بود. نظیر وی در روزگار کمتر دیده خواهد شد. شرافت و جلالت و صفات حمیده ی او بیرون از حد توصیف است. بسی بزرگی ها کرده و نوازش ها نموده. ضیافت های او از خانم های خارجه و داخله، در هر سال از میهمانی های بزرگ دنیا بوده است که مبالغی خطیر به مصارف می رسانیده است. بر اکثر بانوان سمت برتری و رجحان داشت.

بعد از شهادت شاهنشاه شهید سعید، با کثرت تجمل و جلال و احترامی که داشت، روزگار بر او سخت بود؛ و در فراق آن شاهنشاه بزرگ بسی بی تابی و بیقراری کرد و همه روز به گریه و اندوه بود و غالبا به سر و سینه می زد و زنان دست او را می گرفتند و تسلی می دادند، ولی نصیحت به او سودی نداشت و می گفت: «بعد از شاه شهید، زندگانی نمی خواهم.» تا بعد از پنج ماه و هفت روز، دست از حیات دنیوی شست و به دیگر جهان خرامید.

آخوند ملا عبد الله همدانی، اعلی الله مقامه، که از علمای بزرگ همدان و در نهایت زهد و تقوا و درع بود، در هشتم جمادی الاولی در همدان به رحمت ایزدی پیوست. اهل آن شهر که فدوی و خاکسار این وجود مقدس بودند، مجالس عدیده در ختم و فاتحه- خوانی آن مرحوم منعقد داشته، مخارج گزاف در اطعام مساکین کردند. آخوند مرحوم

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۵

در زهد و تقوا مثل مرحوم آقا شیخ محمد تقی بجنوردی، از علمای خراسان، بود که

شرح حالش گذشت.

میرزا ابراهیم خان نظام الدوله، که سابقا به سهام الدوله ملقب بود و از اکابر رجال و اعاظم امراء عسکریه بود و چندی به حکومت کردستان و مأموریت های دیگر منصوب می شد، در سن هفتاد و هفت به مرض ذات الریه شب جمعه، بیست و هشتم جمادی الآخر، در ساعت هشت به رحمت ایزدی پیوست. باغ سهام الدوله نزدیک دولاب و سلیمانیه، که یک میلی شهر تهران است، از بناهای او است که تمام صفحه ی آن پر از نرگس است؛ و در اول بهار، تمام مجالس و بازار تهران انباشته از گل نرگس آن باغ است که دسته دسته و بسته و بسته از آن باغ گل های نرگس به شهر می آورند و شهر را بویا و رنگین می کنند. وقتی، مرحوم سهام الدوله با سه فوج سرباز ابواب جمعی خود مأمور شیراز بوده است؛ وقتی که زمان مأموریت او به سر می رسد، سه هزار من نرگس در شیراز می خرد و به هر سرباز و صاحبمنصبی یک من نرگس می دهد که به تهران آورده، تحویل دهند. افواج مزبوره که به تهران می آیند، پیازهای نرگس را تحویل داده، در این باغ کاشته می شود؛ که همه ساله آن باغ به واسطه ی دمیدن گل های نرگس، رشک فردوس می گردد.

آقا سید تقی اردوبادی در ماه شوال در آذربایجان وفات کرده؛ نعش آن مرحوم را با کمال تجلیل در تبریز برداشته و تمام بازار و دکاکین را بسته، رسم تعزیه داری از طرف حضرت ایالت و اهل ولایت به عمل آمد.

آقا علی امین حضور آشتیانی، که از وزرای دوره ی ناصری است، در سن شصت و هفت سالگی، در عصر پنجشنبه، چهارم شهر رجب این سال، به

مرض اسهال درگذشت.

مشار الیه از رجال کافی و وافی این دوره بود. همیشه به رشادت و جلادت و حسن کفایت زیست می کرد. در هر مجلس، طلاقت لسان و رشاقت بیان داشت و بس صحبت های شیرین و اخبار غربیه از او شنیده می شد. در حضور مبارک شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، جسور و گستاخ و جری اللسان بود؛ مطالبی را که او به عرض می رسانید، دیگران از ادای آن عاجز بودند. در سفر و حضر، همیشه عاکف حضور بود. چندی به ریاست احتساب و خازنی صرف جیب همایونی و حکومت کاشان و حکومت ساوه و زرند به سر برد؛ و چند سال وزارت بقایا و محصلی اتمام محاسبات دفتری به عهده ی کفایت او مفوض شد.

چنان کفایت از او به ظهور رسید، که وزارت بقایا عظمتی فوق العاده یافت؛ حساب تمام حکام و شاهزادگان والی را به اتمام رسانید، و بقایای دولتی را از ایشان وصول کرد.

این مرد حال بذل و بخشش و ضیافت و کرامت داشت. در خرج کردن و مجلس داشتن شب و روز، بی اختیار بود. عیش های کامل کرد و در دنیا از هرگونه لهو و سرور، حظی وافی برد. تجمل دستگاهش وافر بود. با آنکه به هرگونه عشرتی می پرداخت؛ لکن، حسن عقیدت و تدین او بیشتر از سایرین دیده شد. از کسان و بستگان و همسایگان حمایت و رعایت می کرد، در هر ورطه یی با ایشان همراهی داشت. خلاصه، در این اوقات که وفات کرد، لقب امین حضور را به پسر او، اسد اللّه خان میرپنجه، دادند. امین حضور حالیه

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۶

و پسر دیگر آن مرحوم، میرزا نصر اللّه خان نصیر حضور، و

نور اللّه خان اعتضاد خلوت و میرزا عبد الله خان اعتضاد حضور، در سلک پیشخدمتان همایونی مشغول خدمت هستند و هریک دارای لیاقت و کفایت می باشند.

میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان، پسر مرحوم میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی پسر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله- صدراعظم آقا محمد خان، شاه شهید، سر سلسله ی قاجاریه و صدراعظم دولت خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه-، در ماه رمضان این سال، که هزار و سیصد و چهارده است، به قولنج وفات کرد. وی از وزرای بزرگ بود که به پیشکاری آذربایجان و وزارت فارس و ایالت خراسان و بعضی مشاغل بزرگ دیگر عمر را به انتها رسانید. در اصل تاریخ که چاپ می شود، ان شاء اللّه، شرح حال او و اجدادش را مفصلا می نگارم.

سلطان المتالهین، السید السند و الحکیم المعتمد، آقا میرزا ابو الحسن، متخلص به جلوه، که از متالهین زمان و فیلسوف بزرگ ایران بود، شب جمعه، ششم شهر ذی القعده، به مرض حبس البول و اسهال از دار فنا به دار بقا شتافت. روز جمعه، جنازه ی آن مرحوم را با احترامی تمام، که جمعی از علماء اعلام و طلاب حکمت از شاگردان او که ملتزم تشییع جنازه بودند، حمل کرده؛ در بیرون شهر دار الخلافه، در جوار مقبره ی شریفه ی صدوق معروف به ابن بابویه، علیه الرحمه، دفن ساختند و مقبره ی مخصوص برای آن مرحوم بنا نمودند. تا سه روز، در تهران، در مسجد سید عزیز اللّه مجلس فاتحه و تعزیت آن مرحوم را منعقد داشتند. آن مرحوم اصلا از اهل اصفهان بود و متجاوز از چهل سال در دار الخلافه ی تهران در مدرسه ی دار الشفاء مقیم، و

به افادت و افاضت علوم عقلیه مشغول بود؛ و تا آخر حیات، متجاوز از هشتاد سال داشت. ثروت و غنا و اسباب ظاهری ایشان، در نهایت تجمل و آراستگی بود. کمال استغنای طبع را داشت؛ از دولت وزرای مملکت هرگز اضافه مرسوم و مقرری و انعام نخواست و به احدی زحمت نمی داد، و در کمال سهولت و راحت و داشتن وجوه نقدیه گذران می کرد. به مجالس این و آن مراوده نمی نمود؛ و حال آنکه، پذیرایی او را همه کس به جان خریدار بود.

در دوره ی ناصری، که هزار حکیم و فیلسوف در تهران بود، سه استاد کامل داشتند:

یکی مرحوم آقا رضای قمشه، و یکی مرحوم آقا علی، و یکی مرحوم آقا میرزا ابو الحسن جلوه بود، که همه کس از حوزه ی تدریس و افاضت ایشان استفاده می کرد. آن دو تن در همان دوره ی ناصری، به سفر بقا رحلت کردند؛ اشاعه ی علوم عقلیه منحصر به مجلس درس مرحوم میرزا ابو الحسن جلوه شد، که طلاب علوم صبح و عصر در آن محضر شریف ازدحامی داشتند و استفاضت ها می کردند، و آن جناب همه وقت به اشاعه ی علوم و نشر دلایل حکمیه می پرداخت. الحق! وجود کاملی بودند. شعر را نیکو می سرودند. اقوال ایشان در شعر، محل اعتنای اساتید بود. به سبک ناصرخسرو علوی از خود ایشان، که

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۷

با بنده الطافی بی اندازه داشت، اشعاری شنیدم که نظیر آن را کمتر شنیده بودم.

هریک از حکمای بزرگ که در تهران بودند، گاهی بعضی عقاید از خود اظهار می کردند که علماء ایشان را تکفیر می کردند. این حکیم دانشمند طوری تدریس می کرد و به قسمی در حفظ زبان و اظهار رأی خود متانت داشت، که

ریبی در او ندیدند و عیبی در او نگرفتند. نزد مجتهدین و علماء بزرگ فقه و اصول، فوق العاده محترم بود. بر کلمات قوم اطلاعی کامل داشت. عین عبارات هریک از اساتید سابق را از حفظ می خواند.

قول مؤلف و مخالف را در وقت درس گفتن بیان می کرد؛ ولی، از خود اظهار رأی و عقیدتی نمی نمود که طرف عتاب و خطاب طلاب واقع شود؛ دائما، از شوارع سلامت عبور می کرد. وقتی، یکی از دوستان حقیقت خواه از وی سؤال نمود که: «آیا بعد از مردن، خبری هست؟» آن جناب جواب چنین داد: «گمان می کنم که یک خبری باشد و بودن خبر را از نبودن بیشتر احتمال می دهم!» انتها.

عمده ی درس و تعلم آن جناب نزد مرحوم میرزا محمد حسن، پسر مرحوم آخوند ملا علی نوری، بوده است که از اساتید آن دوره محسوب می شده است. و یک چندی هم در خدمت مرحوم حاجی محمد جعفر لنگرودی، که از اجله ی شاگردان آخوند ملاعلی نوری بوده است، سمت تلمذ داشته است؛ چنانکه، مرحوم آقا محمد رضای قمشه هم چندی از شاگردان همین حاجی محمد جعفر لنگرودی بوده و چندی هم نزد مرحوم حاجی سید رضی حکمی، پدر مرحوم آقا سید محمد شمس الادبا، که جد جناب آقا سید رضا شمس الادبای عالیه است، تملذ داشته است. این بنده هم در محضر مرحوم آقا محمد رضای قمشه گاهی حاضر بود، و هم گاهی در محضر میرزای جلوه حضور می یافت و از «زاد المسافر» ناصرخسرو علوی و اشعار و تاریخ و ادبیت صحبت ها به میان می آمد. در محاورت این دو نفر، دیدم که هیچ یک آن دیگر را استاد نمی دانست و هریک به چشم حقارت

درهم نگاه می کردند. آقا محمد رضا یک جوش و خروش و کر و فر بی اندازه داشت و در کلماتش اسط و قسط و بی پروایی ها بود؛ و از خود، یا به غلط، یا به صواب، اظهار رأی و عقیدت می نمود. ولی، میرزای جلوه به طمأنینه و وقار و حلم سلوک کرده، بر کلمات قوم خبیر و بصیر و آگاه و محیط بود، و برهان جمیع فلاسفه را به اصل عبارت آن ها بیان می کرد؛ ولی، از خود به هیچ وجه اظهار رأی نداشت، مجلس آرایی و خلط مبحث و سفسطه در میان نمی آورد. و به همین جهت بود که چهل سال بیشتر در تهران تدریس کرد و احدی او را تکفیر ننمود. و آقا محمد رضا با آن کر و فر که به تهران آمد، در بساط درس میرزای جلوه سکته و خللی وارد نیاورد؛ ولی، درباره ی خود آقا محمد رضای قمشه بعضی کلمات به میان آمد که بعضی از علماء او را در سر منبر تکفیر کردند. تاریخ دانی و مردم داری و سلامت نفس و ملایمت طبع و شعر و ادبیت و حسن سلوک و بی اعتنایی میرزای جلوه، از مرحوم آقا محمد رضای قمشه بیشتر بود؛ و من آنچه از ایشان دیده بودم، در این تاریخ بدون کم و زیاد روایت کردم- رحمت اللّه علیهم اجمعین.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۸

وفات شاهزاده عباس میرزا ملک آرا، عم اکرم سلطنت عظما بن شاهنشاه غازی محمد شاه، طاب ثراه، که در دوره ی پدر تاجدار خود ملقب به نایب- السلطنه بود و در دوره ی سلطنت برادر تاجدار خود، شاهنشاه شهید سعید، ناصر الدین شاه، از لقب نیابت سلطنت خلع شده، به لقب ملک آرایی ملقب گردید.

روز پنجشنبه، دوازدهم ذی القعده الحرام این سال هزار و سیصد و چهارده در دوشان تپه، برحسب امر خسروانه اسب دوانی دولتی بود. بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، و شاهزادگان عظام و وزرای فخام و سایر رجال دربار گردون احتشام به دوشان تپه رفته؛ در کنار میدان

اسب دوانی، برای هریک از رجال بزرگ دولت محفل نظاره و خیمه ها افراشته شده بود. خیمه ی بزرگی وصل به سراپرده ی سلطنت عظما، برای جناب امین الدوله، که وزارت عظما داشت و رئیس الوزراء بود، بر سرپا کرده بودند که به منزله ی دربار محسوب می شد و باید شاهزادگان و وزرای فخام در آن خیمه حاضر شده، صرف ناهار نمایند. در این روز، در بین صرف ناهار، شاهزاده عباس میرزای ملک آرا، عم سلطنت عظما، انقلابی دست داده، حالش دگرگون گشت. بعضی کلمات گفته، اظهار داشت که: «مرا حال سکته دست داده!» و این شعر ناصرخسرو علوی برخواند:-

«دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن» پس از آن، به طرف جناب امین الدوله، وزیر اعظم، توجهی کرده، گفت: «فرزند خود، محمد میرزا، را به شما می سپارم؛ به او محبت کنید!» این بگفت و زبانش از سخن و پاهایش از حرکت بازماند؛ ولی، هنوزش رمقی در تن بود. وی را در کالسکه نشانیده، به شهر آوردند و در سرایش بردند. اطباء حاضر شده، به او بعضی داروها چشانیدند؛ فایده نکرد.

دو ساعت به غروب مانده، فرمان یزدان یافت و به دیگر سرای جاوید شتافت. مراسم تعزیت و سوگواری آن مرحوم را از طرف دولت به جا آوردند. شاهزاده محمد میرزا، امیر تومان، فرزند رشید قابل او را، که وجودی کافی و عهدی وافی دارد، به لقب ملک آرا ملقب ساختند.

این شاهزاده ی بزرگوار از اهل فضل و درایت و دارای ادبیت و عربیت بود. در ازمنه ی سابقه، که چندی در بغداد توقف داشت، فقه و اصول بر خوانده، در حدیث و تفسیر و سیر و اخبار معرفتی کامل

و بهره یی فاضل داشت. به قواعد تشیع او را میل و رغبتی وافر بود. در درستی حساب و راه دادوستد با مردم، در این دوره، از بهترین اشخاص به شمار می آمد. به قم و خمسه و قزوین و ایالت گیلان، چندی حکومت و فرمانفرمایی کرده است.

در این دوره ی مظفریه، به سفارت فوق العاده از طرف دولت ایران به دربار دولت روسیه رفت. نهایت احترامات از طرف آن دولت درباره ی مشار الیه و فرزندش، نواب محمد میرزا- ملك آرای حالیه- به عمل آمد؛ و از طرف نیکلای دویم، امپراطور روسیه،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۰۹

نشان «الکساندر نفسکی» مرصع با حمایل مخصوص آن به آن مرحوم داده شد؛ و فرزند آن مرحوم، نواب محمد میرزا- ملك آرای حالیه- در عضویت این سفارت به نشان «سنت آنای غیر مرصع» از درجه ی اول با حمایل آن سرافراز گردید.

و شاهزاده ی مرحوم از این سفارت که به ایران مراجعت کرد، به منصب وزارت عدلیه و تجارت سرافراز بود. و در اوایل شهر ذی القعده، امر و مقرر شد که به ایالت خراسان منصوب و روانه شود؛ که اجل مهلت نداد و او را به عزلت راه گشاد. این شاهزاده ی بزرگ در ایران به تمام امتیازات و علامت های دولتی نائل شده، نشان قدس هم به ایشان مرحمت شد. ولی، عمرشان به آنجا نرسید که به امتیاز نشان اقدس هم، که آخرین نشان دولت ایران و منتها درجه ی امتیازات است، نائل شوند- رحمت اللّه علیه.

از اتفاقات حسنه: در این ایام که این بنده به نوشتن شرح وفات مرحوم ملك آرا مشغول بودم، با فرزند ایشان، نواب محمد میرزای ملك آرا، مجلس انسی و محفل قدسی دست داد.

و سال ها است که حضرت ایشان با بنده مهر و محبت مخصوصی دارند. از آن وجود بابرکت خواهشمند شدم که در شرح حال مرحوم ملک آرا، پدر بزرگوارشان، چیزی بر اطلاعات من بیفزاید و مرا از همراهی خود قرین امتنان دارند. ایشان قبول کرده، روز دیگر رساله یی در پاکت گذاشته، نزد من فرستادند؛ که هرچه بخواهم از روی آن رساله التقاط کنم. نصف این رساله، از تقریرات مرحوم ملک آرا بوده که سرگذشت خود را به طور اشاره و اختصار به فرزند خود، ملک آرای حالیه، بیان کرده و ایشان نوشته اند. خطابات ایشان در تقریر خود به ملک آرای حالیه، «ای فرزند» بوده است؛ که من عین این کلمه را هم می نویسم. نصف دیگر این رساله، تقریر و تحریر خود نواب محمد میرزای ملک آرای حالیه است؛ که شرح سفارت پدر بزرگوار خود را به روسیه نگاشته و وفات آن مرحوم را در دوشان تپه، مشروحا در آخر آن رساله قلمی ساخته است.

چون از برای آیندگان زیادت اطلاع و مزید عبرت حاصل می شد، عین تقریرات مرحوم ملک آرا که به فرزند خود خطاب کرده است، در این کتاب می نگارم؛ و بعضی کلمات و عبارات را به اختصار بیان کرده است، توضیحی می آورم: که نه ایجاز مخل باشد و نه اطناب محل.

صورت رساله از قرار ذیل است «۱۴»

این جزء مختصری است از حالات و مقالات مرحوم مغفور، شاهزاده عباس میرزای ملک آرا؛ که گاهی، در ایام بیکاری، از جهت تربیت و یادآوری این بنده که فرزند ایشان بودم تقریر می فرمودند و بنده ثبت کرده ام.

والده ام خدیجه سلطان، صبیه ی مرحوم عبد الرحمان بیگ است که به موجب شجره

---

(۱۴)- رساله ی فوق، اضافاتی دارد بر «شرح

حال عباس میرزا ملک آرا»- به کوشش عبد الحسین نوائی، با مقدمه ی عباس اقبال آشتیانی؛ تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۳- و نیز تفاوت هایی با متن آن اثر.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۰

نامه ی معتبره، از نسل خلفاء بنی عباس است. عبد الرحمان در چهریق، که حالا جزء ولایت سلماس است، بالاستقلال حکومت داشته و به مملکت آذربایجان و ایران مالیات نمی داده، گردنکشی می کرده است. بدرخان بیگ در جزیره و بهتان، و نوری بیگ در حکاری، و اسماعیل بیگ در عمادیه، که جزء خاک دولت علیه ی عثمانی و نزدیک به سرحد آذربایجان است، بالاستقلال حکومت داشتند؛ و از دولت عثمانی و ایران اطاعت نمی کردند و مالیات نمی دادند.

این چند نفر با عبد الرحمان بیگ، حاکم چهریق، قرابت نسبی و قرب مکانی داشتند، و همگان از سلسله ی خلفاء بنی عباس بودند و به هرون الرشید نسب می رسانیدند. دولت علیه ی عثمانی بعد از محاربه یی سخت، بدرخان بیگ و نوری بیگ را گرفته، محبوسا به جزیره ی کویت فرستاد. اسماعیل بیگ، حاکم عمادیه، سر تسلیم پیش آورده، از دولت عثمانی رتبه و مواجب یافت و مأمور به اقامت بغداد شد. اسماعیل بیگ به رتبه ی پاشایی رسید و مدت ها از طرف ایالت بغداد در کربلا و دلیم و غیره حاکم و متصرف بود.

عبد الرحمان بیگ در چهریق به حکومت مستقله باقی بود تا وفات کرد. یک سال بعد از فوت عبد الرحمان بیگ، مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا، انار اللّه برهانه،- ابن خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه، که جد من است- چهریق را محاصره کردند. به علت متانت و استحکام قلعه، فتح آنجا به قهر و غلبه ممکن نشد؛ آخر الامر، نایب السلطنه یحیی بیگ-

پسر عبد الرحمان بیگ- بعد از اطمینان قلعه را گشود. رستاق و دیهات معموره ی چهریق به تصرف نایب السلطنه، عباس میرزا، در آمد. پس از فتح آنجا، یحیی بیگ و دو همشیره ی او را به دار السلطنه ی تبریز آوردند. همشیره ی بزرگ او را، که رحمت سلطان نام داشت، حباله ی نکاح فرزند خود، محمد میرزا،- یعنی: شاهنشاه غازی محمد شاه، طاب ثراه- در آوردند؛ و یحیی بیگ را به یحیی خان نامیده، چهریق را به تیول و سیورغال او دادند که مالیات آنجا را در عوض مواجب خود مأخوذ دارد.

و در اواخر کار، یحیی خان به تمام ایلات اکراد آذربایجان سمت ایلخانیگری یافت.

رحمت سلطان خانم از محمد میرزا، که شاه غازی باشد، یک پسر آورد. چون آن پسر در قریه ی «زنده جان»، که در بین تربت و ترشیز واقع است، تولد یافت، او را به «زنده جان میرزا» موسوم ساختند. بعد از قلیل مدتی، رحمت سلطان به رحمت خدا ملحقه شد. زنده جان میرزا هم یک سال بعد از فوت مادر، فرمان یزدان یافت و به سرای زندگانی جاویدان شتافت. نایب السلطنه، عباس میرزا، در خراسان مشغول ایالت و انتظام امور سر حدیه بودند؛ به تبریز نامه یی فرستادند که همشیره ی دیگر یحیی خان را، که مسما به خدیجه سلطان بود، از برای فرزندش محمد میرزا- یعنی: شاهنشاه غازی محمد شاه، طاب ثراه- بیاورند که به حباله ی ایشان در آید. حسب الامر، آن مخدره را از چهریق به خراسان آوردند؛ و در خراسان، به عقد دائمی محمد شاه، که آن وقت هنوز سلطنت نیافته بود، رسانیدند.

در آن هنگام که محمد شاه به سلطنت ایران نوبت یافت، در اوایل

سلطنت، از بطن خدیجه سلطان خانم پسری به وجود آمد. محمد شاه محض احیاء نام و لقب پدر بزرگوار

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۱

خود، اسم این فرزند را عباس میرزا قرار داده، وی را به لقب نایب السلطنه ملقب ساختند. این فرزند که از بطن مادر من بود، در سن چهار سالگی جهان فانی را وداع گفت؛ و من در آن وقت، در شکم مادر چهار ماهه بوده ام.

مرحوم حاجی میرزا آقاسی، شخص اول، صدراعظم ایران، که در دوره ی سلطنت پدرم صدارت داشت و از عرفا و مردمان صاحب علم بوده است، حکم کرده و اخبار از غیب داده بود که: این طفل چهار ماهه که در شکم مادر است،- یعنی من- پسر خواهد بود و باید به اسم و لقب مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه که جد او است مسمی و ملقب گردد؛ و نگذاشته بود که لله و سایر نوکران، از پیشخدمت و فراش خلوت و غیره، را که از برای برادر چهار ساله ام تعیین کرده بودند، جواب دهند. گفته بود: این اجزاء باید به جهت خدمتگزاری مولود آینده آماده باشند. و چنان شد که حاجی میرزا آقاسی گفته بود.

قبل از ظهر، در روز بیستم شهر رمضان المبارک سنه ی یک هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری، در دار الخلافه ی تهران متولد شدم. مرا به اسم و لقب جدم، عباس میرزای نایب السلطنه، نامیدند. در سنه ی یک هزار و دویست و شصت و یک، که شش ساله بودم، وبای شدیدی به تهران آمد. محض فرار از وبا باید به طرف ییلاقات رفت. در رکاب پدرم، محمد شاه، طاب ثراه، به لواسان- که سمت شمال تهران و

در پشت کوه ها، تقریبا در دوازده فرسخی تهران واقع شده است- رفتم. روز ورود به لواسان، برادر صلبی من، نه بطنی، مسما به احمد میرزا- ملقب به خاقان، که از بطن دختر شاهزاده امام ویردی میرزا، خلف مرحوم فتحعلی شاه، طاب ثراه، بود- در سر سفره ی ناهار، در حضور شاه مبتلا به مرض وبا شد؛ بعد از هفت ساعت، بدرود زندگانی کرد. این برادر دو سال از من کوچکتر بود. خلاصه، بعد از یک ماه توقف در لواسانات کوچک و بزرگ، هنگام مراجعت به شهر تهران من مبتلا به مرض وبا شدم، و دو روز امتداد یافت؛ و به مداوات «حق نظر»، طبیب یهودی، بهبودی یافتم. و کاش می مردم و به این ذلت هایی که بعد حکایت می کنم مبتلا نمی شدم.

سال دیگر، در اوایل شهر ذی الحجه الحرام، به جهت تطهیر من که امر ختنه باشد، برحسب امر شاه مرحوم در دربار دولت و اندرون ها سه شبانروز جشن عظیم برپا نمودند.

روز سیم، که وقت ختان و امر تطهیر بود، میرزا حبیب اللّه شیرازی، قاآنی تخلص، در سلام عام، در حضور شاهنشاهی قصیده یی در تهنیت ختان من عرض کرد، که بعضی از آن ابیات در اینجا نگاشته می شود؛ و هی هذا.

این چه جشن است، کز او جان جهان در طرب است ورنه، افلاک از او سور و سرور و عجب است

چرخ در رقص و زمین سرخوش و گیتی سرمست راست پرسی، طرب اندر طرب اندر طرب است

ملک آباد و دل آزاد و خلایق دلشادروح بی رنج و دون بی غم و تن بی تعب است

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۲ شب ز انوار مشاعل، همه روشن روز است روز از دود مشاعل، همه تاریک شب

است

دود زنبوره که آمیخته با شعله ی سرخ مشک شنگرف خور و زنگی چینی سلب است

بس که بر خرخ ز زنبوره جهد آتش و دودخاک پنداری با چرخ برین در غضب است

از پی رقص، به بزم اندر، هرجا نگری شوخ سیماب سرین و مه سیمین غبب است

کاخ گردون شد و ماهش همه زنگار خط است بزم بستان شد و سروش همه شنگرف لب است

کوش نه چرخ شد از بانک دف و کوس اصم ماه ذی الحجه مگر تالی ماه رجب است؟

نایب السلطنه را نوبت تطهیر رسیدز آنکه طاهر دل و طاهر تن و طاهر نسب است

پورشه، نور دل و دیده ی خسرو: عباس که شهنشه را این است که هم نام اب است

گرچه او مردمک دیده ی شاه است، ولی نه چنان مردمکی کز نظرش محتجب است

تا همی زنده کند نام نیا را به جهان«نایب السلطنه» از شاه جهانش لقب است

شعرا گرچه ز تطهیر نراندند سخن من بگویم، که بسی نادره و بو العجب است

شارع پاک چوبی پرده سخن گفت از آن شاعر ار نیز بگوید، نه ز لهو و لعب است

باری استاد چو شد زی پسر شاه عجم بهر تطهیر که فرموده ی شاه عرب است،

شاخ مرجانش چو بگرفت مطهر در دست به دهان برد و گمان کرد که دانه رطب است

خروش گفت: ادب باش که این عضو لطیف بهر تولید ز اعضای دگر منتخب است

بوسه زد آنگه، تیغش به همایون عضوی که کلید در گنجینه ی نسل و نسب است

زاده ی شه نخروشید و نجوشید ز دردقامتش گویی نخلی است که بارش ادب است

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۳ شه به هر سو که نظر کرد مر او را می دیدچون دل مرد خدا جوی که گرم طلب است

نایب السلطنه را کیست اتابک، دانی؟آنکه

صد گنج لالیش نهان در دو لب است

جوهر فضل، «هدایت» که سراپای جهان ز آتش فکر فروزنده ی او ملتهب است

تـا دم صور بمانـاد از این سور نشان که تهی زاو همه آفاق ز رنـج و کرب است این «هـدایت» را که قاآنی در این قصـیده ذکر نمـوده، تخلص رضـا قلی خـان طبرسـتانی، معروف به لله باشـی است. لله باشـی اول من، میرزا فضـل اللّه تـبریزی است که لله ی مرحوم، برادرم بود؛ چون میرزا فضل اللّه را از لله باشـیگری من اخراج کردنـد، مرحوم رضا قلی خان، متخلص به هدایت، به لله باشـیگری من منصـوب و برقرار گشت. و او مردی ادیب و شـاعر و بـا کمـال بـود. و از پرتو نوکری من، در حضـرت شاهنشـاه مبرور- مقصود محمد شاه غازی، طاب ثراه، است- ترقیات بسـیار کرد و مورد مراحم کلی گردید. و دو پسرش، علی قلی خان و جعفر قلی خـان، در نزد مـن پیشـخدمت بودنـد. بعـد از رحلـت پـدرم، محمـد شـاه غـازی، کـه بخـت از من برگشت و برادر بزرگوارم، اعلیحضـرت قدرقـدرت، ناصـر الدین شاه، روحی فداه، به تخت سـلطنت جلوس فرمود، این پدر با پسـران از نزد من رفتند؛ و رضا قلی خان چندی از طرف دولت، ریاست مدرسه ی دار الفنون یافت، و روضه الصـفای ناصـری را، در شـرح حال سلاطین صـفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه، تألیف کرد. و از آن تاریخ، به پاره یی ملاحظات، شرح حالات مرا بسیار مختصر نوشته و عدم انصاف ورزیده است.

بعد از چندی، پسـرانش ترقی یافته؛ در دولت ناصـری، علی قلی خان به مخبر الدوله لقب یافت و به وزارت تلگرافخانه که تازه در ایران تأسیس یافته بود،

و به وزارت علوم منصوب شد. مخبر الدوله، وزیر علوم، همان است که در این سنه وزارت داخله یافته و شرح حالش در این تاریخ نوشته شد. و جعفر قلی خان، پسر دیگر رضا قلی خان، نیر الملک لقب یافت و رئیس مدرسه ی دار الفنون و مریضخانه ی دولتی گشت. خلاصه، به سر مطلب برویم.

طوی بیگی جشن تطهیر من از طرف دولت محمدیه، میرزا نبی خان قزوینی، امیر دیوان، بود. میرزا نبی خان، امیر دیوان، پدر مرحوم حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله، سپهسالار، صدراعظم دولت ناصریه است. مشار الیه در عروسی ولیعهد، که اعلیحضرت ناصر الدین شاه سلطان حالیه است، هم طوی بیگی بود. خوب است چیزی را که به خاطر دارم بگویم: تا تو ای فرزند، آن را بنویسی!

چون گلین خانم، دختر مرحوم احمد علی میرزا- پسر مرحوم فتحعلی شاه، طاب ثراه- را در زمان سلطنت پدرم، محمد شاه غازی، به جهت اعلیحضرت ناصر الدین شاه، که در آن وقت سمت ولایت عهد داشتند، عقد نمودند و بنای عروسی را گذاشتند، محمد شاه، طاب ثراه، با جمیع خانواده ی سلطنت به علت حرارت هوا در ییلاق نیاوران، که دو

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۴

فرسخی تهران است، تشریف داشتند؛ و وقوع این جشن عروسی در نیاوران، اشکال و تعسر داشت. لهذا، باغ نگارستان را، که در شهر تهران است، برای محفل این جشن معین فرمودند. اهل حرم بالاتفاق، در حضور مبارک شاهانه عرض کردند که: هوا بسیار گرم است و ما به شهر نخواهیم آمد! اعلیحضرت، محمد شاه غازی، چون به اهالی حرم علاقه و محبتی وافر داشتند، دستخطی به مرحوم حاجی میرزا آقاسی که صدارت داشت مرقوم

فرمودنـد که: «اهل حرم به علت گرمی هوا، از آمـدن به شـهر امتناع دارند؛ و بدون آمدن آن ها خوش نخواهد گذشت. خوب است عروسـی را به وقت دیگر که اعتـدال هوا باشـد، موکول داریم.» مرحوم حاجی در جواب عرض کردند: «اگر ایراد و تعلل اهل اندرون گرمی هوا است، من ضمانت می کنم که هوا سرد شود؛ و هر گاه بهانه جویی است، امر با قبله ی عالم است.»

شاه از کثرت اعتقادی که به حاجی میرزا آقاسـی داشـتند، حکم به پردگیان حرم فرمودند که: «باید به شهر بروید! چون حاجی ضمانت سـردی هوا را کرده است، قطعا هوا سـرد می شود؛ و البته بایـد به شـهر بیائید!» اهالی حرم تمکین کردند، دیگر عذری مسـموع نشد. از عجائب و غرائب روزگار آن بود که، در آن توقف چهارشـنبه در نگارسـتان، با آنکه آفتاب در برج اسد بود، هوا سـرد شـد. در شب آخر، برحسب امر شاهنشاهی مرا سوار کردنـد و تمام امراء و اعاظم، از صاحبان مناصب نظامی و ارباب سیف و قلم، پیـاده در جلو من افتـاده؛ به باغ لاله زار که عروس در آنجا بود رفتم. و من کمر عروس را بسـتم، و به قواعـد زنانه که معمول زمانه است، هفت کلاه به ترتیب بر سر عروس گذاشـتم: که تفأل بر زائیدن هفت پسر باشد. در این شب، به درجه یی هوا سـرد شـد که دست هـا از حس افتاد، و انـداختن دکمه ی قبا کمال صـعوبت را داشت. و این تفاصـیل درست در نظرم مانده است. چون به نیاوران مراجعت کردیم، باز هوا گرم شد و به حال اول عود کرد.

چون به هشت سالگی رسیدم، مرا بیماری سختی عارض شد که

از من مأیوس شدند؛ و سه ماه امتداد یافت و بعد از معالجات زیاد صحت یافتم. در طفولیت، اغلب اوقات علیل بودم و کمتر وقتی می شد که از اطعمه ی لذیده و میوه ها پرهیز نباشم. همین قدر بدان ای فرزند! که می توانم بگویم از عهد صباوت تا کهولت، در دنیا به من خوش نگذشته است.

یا رب! از مادر گیتی به چه طالع زادم؟

خلاصه، در این اوان، شاه غازی که مبتلا به مرض نقرس بودند، شب سه شنبه، ششم شهر شوال سنه ی یک هزار و دویست و شصت و چهار، پنج ساعت از شب گذشته، در سن چهل و دو سالگی در قصر محمدیه، عمارت ییلاقی خودشان که بین قریه ی تجریش و اوین بود، به عالم بقا رحلت نمودند. و من در آن وقت نه سالم تمام شده، شانزده روز بود که در سن ده سالگی داخل شده بودم.

بعد از دو سه روز، جنازه ی مبارک شاهنشاه را در تخت روان گذاشته، با حالت پریشان و چشم گریان، با تمام دبدبه و اساس سلطنتی، از شمیران روانه ی تهران شدیم؛ و نعش او را در باغ لاله زار امانت سپردیم، تا آنکه موکب مسعود ناصری از دار السلطنه ی تبریز حرکت فرموده، به طرف تهران روانه شدند که به تخت سلطنت جلوس فرمایند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۵

من با دو برادر صلبی خود که شاهزاده عبد الصمد میرزای عز الدوله و شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله باشند و چهار سال عمر داشتند، تا قریه ی یافت آباد، که سه فرسخی تهران است، به استقبال رفتیم. و انصافا، اعلیحضرت ناصر الدین شاه به طوری که شایسته ی بزرگی بود، در حق ما نوازش و التفات فرمودند. و شب

را ایشان در اردوی سلطنتی خود توقف کرده، ماها مراجعت به شهر کردیم. روز دیگر، مجددا استقبال کرده؛ در رکاب اعلا به شهر آمدیم، و در عمارت سروستان که برای من معین شده بود، انزوا اختیار کردم.

ای فرزند! بسیاری از مردمان هستند، که بیجهت از افساد خوششان می آید و بدون سبب دشمن هستند. اینگونه اشخاص، در آن وقت، در حضور مبارک شاهانه پاره یی تهمت ها به من زدند و نسبت ها دادند که روح من اطلاع نداشت؛ و گفتند که: عباس میرزای نایب السلطنه خیال سلطنت در سر دارد و بعضی اشخاص هواخواه او هستند. مرا در نزد برادر تاجدار که به منزله ی پدر و آقای بزرگوار است، به بدی یاد کردند. چون مرا اختلاف خیللی نبود، سوء القضایی برای من دست نداد. به هرحال، چندی نگذشت که بندگان اعلیحضرت شاهانه به جانب اصفهان عزیمت نمودند. به این بنده امر و مقرر شد که، در این سفر ملتزم رکاب اعلا باشم؛ حسب الامر اطاعت کردم.

پس از آنکه از سفر اصفهان مراجعت کردیم، وارد شهر قم شدیم. و در آن وقت، صدارت با مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام، اتابک اعظم، بود. شبی، آقا اسماعیل جدید الاسلام، پیشخدمت باشی مجلس سلام، نزد من آمد و دستخط همایونی را حامل بود.

خلاصه، دستخط مبارک خطاب به من آن بود که: «تو باید در قم متوقف باشی و به تهران نیایی: که در تهران، اشخاص مفسد بسیارند و محتمل است که مورد بی مرحمتی واقع شوی.» دستخط مبارک را زیارت کردم. چون تکلیف من اطاعت امر بود، در قم متوقف شدم؛ و نوکران من که سال ها نان و نمک خورده بودند و نیکی ها دیده بودند،

یک یک آمده، دستم را بوسیده، هریک به بهانه یی رفتند. از آن جمله: ساسان میرزا، پسر مرحوم بهمن میرزای بهاء الدوله است، که حالا بهاء الدوله لقب دارد. به همه جهت، چند نفری از نوکرها باقی ماندند. هنوز، مطلبی در گرفتاری من واقع نشده بود که این طور مرا تنها گذاشتند. وضع مردم دنیا همین است. ای فرزند! هرگز به پاره یی نوکرها اطمینان نداشته باش! این سخنان را برای آن می گویم، که درست آویزه ی گوشت نمایی.

خلاصه، بعد از چندی توقف، حکومت قم را اعلیحضرت شاهنشاهی به من مرحمت فرمودند؛ فرمان و خلعت حکومت را فرستادند و من حاکم شدم. چون این خبر انتشار یافت، بعضی از نوکران رفته مراجعت کرده، گفتند: «کارهای خود را در تهران انجام داده، مراجعت کردیم!» والده ام آنها را جواب داده، نگاه نداشت. چندی نگذشت که میرزا تقی خان امیرنظام، اتابک اعظم، از صدارت ایران معزول شده، او را برحسب امر شاهانه گرفتار کرده، روانه ی کاشان کردند و در آنجا مقتولش ساختند. و بعد از آن، تیر انداختن فرقه ی ضاله ی بابیه به اعلیحضرت شاهنشاهی اتفاق افتاد؛ معاندین من بیچاره موقعی به دست آورده، در حضور شاهانه از من سعایت ها کردند. و آنچه به عرض رسانیدند،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۶

در قلب مبارک شاهنشاه اثر نکرده بود که به آزار من اشارتی فرمایند. چون خبر سلامتی وجود مقدس شاهانه به قم رسید، سه شب تمام شهر قم را چراغان کردم و آتشبازی مفصلی به عمل آمد. چون مغرضین در این اوقات از من زیاد سعایت کردند و خود را دولتخواه قرار دادند، اعلیحضرت شهریاری میرزا محمد خان کشیکچی باشی را- میرزا محمد خان کشیکچی باشی همان

است که بعدها در دولت ناصری به منصب سپهسالاری و صدارت ایران می رسد- با چهار صد غلام مأمور فرمودند که بدون خبر و اطلاع احدی به قم بیاید و از حال من پاره یی تحقیقات به عمل آرد. من بیچاره ی بی اطلاع شبی در خواب راحت بودم که صدای هیاهو شنیده، بیدار شدم. هر قدر خواستم از مطلب مطلع شوم، ممکن نشد. چون روز به سر دست آمد، نزدیک ظهر، آغا رضای خواجه، که حالا- در خدمت مستوفی الممالک است،- مقصود از مستوفی الممالک، مرحوم میرزا یوسف آشتیانی است که در دوره ی ناصری به منصب صدارت نائل شد- نزد من آمد و رقعه یی از میرزا محمد خان کشیکچی باشی و دستخطی از شاه آورد. مضمون دستخط مبارک از این قرار بود:

«عباس میرزا! چون شهر قم سر راه و محل عبور و مرور مردم است، و مفسدین بسیارند؛ خوب است با میرزا محمد خان به سمنان بروی و در آنجا بمانی و از مراحم ملوکانه مطمئن باشی.»

دستخط مبارک را زیارت کرده، گفتم: «اطاعت دارم!» میرزا محمد خان هم آنچه لازمه ی تحقیقات بود به جا آورد، بی تقصیری و سلامت نفس من معلوم شد؛ و محقق گشت که دشمنان از راه عداوت، پاره یی مطالب درباره ی من به عرض رسانیدند. میرزا محمد خان، در بی تقصیری من عریضه به خاکپای مبارک نوشته، به تهران فرستاد. من هم به پاره یی ملاحظات، کاغذی به «شیل صاحب»، وزیرمختار دولت فخمیه ی انگلیس که مقیم تهران بود نوشته، فرستادم؛ و او را در حضور شاهانه شفیع نمودم که: چون مفسدین دست از من برنمی دارند و خاطر مبارک را مشوب می سازند، اجازه دهند که به عتبات عالیات رفته،

در آنجا مجاور باشم.

شیل صاحب فورا به حضور مبارک رفته و عرض کرد: «از قراری که می گویند، می خواهید عباس میرزا را به سمنان بفرستید.» اعلیحضرت همایونی فرموده بودند:

«بلی! چون مفسدین درباره ی او پاره یی سخنان می گویند؛ لهذا، او دورتر از پاتخت باشد، بهتر است.» شیل صاحب عرض کرده بود: «حال که باید دور باشد، خوب است اجازه فرمائید که به طرف عتبات برود.» این سخن در قلب مبارک اثر کرده، فوری هم به من و هم به میرزا محمد خان کشیکچی باشی، دستخط مبارک صادر شد که: «عباس میرزا را با چهل غلام کشیک خانه روانه ی عتبات کرده، خودت مراجعت کن!»

میرزا محمد خان، نصر الله خان یوزباشی را با غلامان مأمور کرد که به همراهی من تا عراق عرب بیایند. ما روانه ی راه شدیم و از سمت همدان رفتیم. دو شب، در بیرون همدان ماندیم؛ و بعد به جانب کرمانشهان روانه شدیم. دو سه روزی، در کرمانشهان، در سر مقبره ی آقا باقر بهبهانی ماندیم. بعد، به جانب عتبات عرش درجات روانه شدیم. نزدیک

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۷

خانقین، که اول خاک دولت عثمانی است، قاصدی از جانب بغداد آمد؛ کاغذی از میرزا ابراهیم خان، کارپرداز ایران مقیم بغداد، آورده، رسانید. مضمون کاغذ این بود که:

«جناب نامق پاشا، والی بغداد و مشیر اردوی ششم، از آمدن شما به جانب عراق عرب صریحا استنکاف دارد و گمان کرده است که مبادا دولت ایران در فرستادن شما به این صفحات، پلیتیکی در نظر داشته باشند؛ لهذا، شما وارد خاک عرب نشوید که راه نخواهد داد.»

ما کاغذ را خوانده، از حرکت باز نایستادیم و وارد خانقین شدیم. حاجی محمود آقای قائم مقام آمد-

«قـایم مقـامی» در دهات بزرگ خاک عثمانی، مثل نایبی است که در ایران از جانب حکومت به دیهات مأمور شـده، وصول و ایصـال مالیـات به عهـده ی او است- و به مـا گفت: «بایـد مراجعت کنیـد!» من قبـول نکردم؛ گفتم: «من به اختیـار خود بر نمی گردم، مگر آنکه به اجبـار مـا را معـاودت دهیـد!» حاجی محمود آقا از معارضه و افساد اندیشـید، سـکوت کرده، به منزل خود رفت. بعـد از ساعتی، نوکرها رفتند که از برای دواب کاه و جو بخرند؛ احدی در خانقین، به دسـتورالعمل قائم مقام، جو و کاه نفروخت، حتی نان هم به ما نفروختند. ما ناچار، به قهقرا مراجعت به قصر شیرین کردیم که جزء خاک ایران است.

هیجـده روز توقف مـا به قصـر طول کشـید، تا خبر ما به تهران رسـید. شـیل صاحب، وزیر مختار دولت انگلیس مقیم تهران، از جانب احمد رفیق افندی، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی مقیم تهران، اجازه حاصل کرد که ما را به خاک عرب راه دهند. وی اجازه داد و ما باز به طرف خانقین و سایر منازل، که جزء خاک بغداد است، روانه شدیم.

روز ورود بغداد، دفتردار با «کهیا» و سوارنظام، از طرف ایالت بغداد به استقبال آمدند؛ احترامات لازمه به عمل آمد. «کهیا» در دولت عثمـانی، به لفـظ ترکی، منصبی است که مثـل بیگلربیگیگری ولایـات ایران است؛ شـخص بیگلربیگی را در آنجا «کهیا» گویند. الیسن صاحب، قونسل دولت فخیمه ی انگلیس مقیم بغداد، هم استقبال کرد.

منزل مـا در کـاظمین، که اسم اصـلی آن «شونیزیه» است، معین شـده بود. علی شـاه ظـل السـلطان- پسـر مرحوم خاقـان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه- که قبل از محمد شاه غازی، در ایران

داعیه ی سلطنت کرده بود و او را به این جهت از ایران به این مکان توقیف داده بودنـد، با سایر شاهزادگان طغیان مآب که در اینجا بودند، همگی به دیدن آمدند.

بعـد از چنـدی، من از شونیزیه روانه ی کربلای معلا و نجف اشـرف شـده؛ پس از زیارت مراجعت کرده، به بغـداد آمـده، در بغـداد خانه یی کرایه نموده، توقف شـد. بعـد از هشت ماه، که موسم حـج بیت اللّه رسـید، والـده ام به طواف مکه ی معظمه و زیارت مدینه ی منوره روانه شدند؛ و مسافرتشان متجاوز از یک سال و نیم طول کشید، بعد مراجعت کردند.

در این اوان، قریب دو سـال بود که هیـچ مواجب من از دولت ایران نمی رسـید. میرزا ابراهیم خـان کـارپرداز آمـده، گفتگوی زیادی کرد. آخر الامر، به من گفت: «مگر شـما از تبعه ی دولت انگلیس هستید؟» گفتم: «نه!» او گفت: «تابع نبودن خودتان را بنویسید و بدهید، تا مواجب شما را از ایران وصول کرده، برسانم.» من فوری نوشتم که: «من

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۸

ابـدا در تحت حمـایت دولت فخیمه ی انگلیس نبـوده و نیسـتم و نخـواهم بود.» میرزا ابراهیم خـان این کاغـذ مرا به تهران، نزد میرزا آقـا خـان صـدراعظم نوری فرسـتاد. الحق، آن نیک نفس کمال احسان را کرد؛ مواجب دو سال مانـده را حواله به حاکم کرمانشـهان کرد که به من برساند. مواجب را به من رسانیدند و پانصد تومان اضافه مواجب در حقم برقرار کردند، که صاحب سه هزار تومان مواجب شدم. اگر آن نیکبخت چندی دیگر در مسند صدارت برقرار بود، هر آینه نیکی های بسیار در حقم می نمود.

در این بین، محاربه ی انگلیس با ایران واقع شد و به طرف بندر «ابی شهر» «۱۵»

هجوم آورده، محاصره کردند. و جهت این محاربه این بود که، دولت ایران هشتاد هزار قشون مکمل به طرف هرات فرستاد و آنجا را فتح کرده، به تصرف درآوردند و سکه ی ناصری زدند. دولت انگلیس، به جهت پیشرفت کار خود در سمت افغانستان، راضی نبود که دولت ایران هرات را در تصرف داشته باشد؛ لهذا، به تحریک و اشاره ی بعضی وزرای خائن ایران، از طرف بندر ابی شهر به طرف ایران هجوم آورد: که دولت ایران هرات را واگذار کند، آن ها هم بندر ابو شهر را به حال خود واگذار نمایند. آخر الامر، اصلاح دولتین به همین وضع قرار گرفت: ایرانیان هرت را واگذار کردند، انگلیس ها هم از بندر بوشهر دست کشیدند.

خلاصه، در این بین که تازه نایره ی اشتعال برافروخته بود، مستر موری، وزیرمختار دولت انگلیس، از تهران، پاتخت ایران، بیرون آمده، وارد بغداد شد. چون دیدم به واسطه ی اینکه سابقا مرا با سفارتخانه ی انگلیس ارتباط جزیی بوده است حال از من دست برنخواهند داشت و باید از وزیرمختار دیدن کنم؛ لهذا، از این کار طفره ورزیده، فورا عازم زیارت کربلای معلا شدم و دو ماه در آنجا اقامت کردم. چون توقف من طول کشید، مستر موری، دگسون صاحب حکیم را با عنایت خان قندهاری، به اسم سیاحت خرابه های بابل به کربلا فرستاد. شبی، نزد من آمدند؛ مرا تکلیف کردند که: با کشتی های جنگی انگلیس بیا برویم به گرفتن بوشهر و محمره. و مبلغ چهل هزار لیره ی انگلیس، که تقریبا دویست هزار تومان ایران است، به من دادند که اقدام در این کار کنم.

ای فرزند! با وجود بی پولی و تنگدستی، محض پاس نمک شاهنشاه و

حب وطن، صرف نظر کرده، صریحا به ایشان گفتم: «هرگز با ولی نعمت خود خیانت نخواهم کرد و به سوی وطن خود به جنگ نخواهم آمد.» آن ها رنجیده خاطر مراجعت کردند؛ و من هم گمان کردم که در مقابل چنین همتی که ورزیده ام، از ولی نعمت خود پاداش خوب خواهم دید. مفسدین این خدمت و حسن نیت مرا به عرض خاکپای مبارک نرسانده، به هیچ وجه مورد التفات شاهانه نشدم؛ تا آنکه، اعلیحضرت شاهنشاهی از تهران عازم عرش عتبات عرش درجات شدند. چون این مژده به من رسید، جانی گرفتم. گفتم: البته کوکب بخت خفته ام از خواب چندین ساله بیدار خواهد شد. به موجب تلگراف و پاکت جناب یحیی خان معتمد الملک- برادر حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله، صدراعظم-، از

---

(۱۵)- کذا (- بندر بوشهر.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۱۹

بغداد به استقبال موکب همایونی شتافتم؛ و چندین منزل طی کردم تا به قریه ی کرند، که جزء ایران و از توابع کرمانشهان است، رسیدم.

روز ورود، در بیرون قریه به زیارت جمال مبارک نائل شده، به خاک افتادم. نزدیکم طلب کردند، کمال مرحمت را فرمودند و فرمایشات کردند؛ منزل مرا در چادر و دستگاه یحیی خان معتمد الملک مقرر داشتند. معتمد الملک، حسب الامر مرا گفت که: «شرح حالت را بنویس و هر استدعایی داری، در ورقه یی عرضه دار تا اجابت فرمایند!» من نوشتم:

«سه دانگ قریه ی اسماعیل آباد، که الان معروف به طالم آباد است و در خاک ورامین است، ملک زرخرید من بود. در زمان روانه ساختن من به بغداد، ضبط دیوان شد و به نواب علیه ی عالیه فخر الملوک- فخر الملوک از بنات شاهنشاه شهید سعید، ناصر الدین شاه، طاب ثراه،

بود. چندی است به رحمت ایزدی پیوسته، در قم مدفونه هستند- مرحمت فرموده اند؛ آن ملک را به من رد فرمائید. و مواجبم نیز کم است، اضافه مواجبی در حق من برقرار فرمایند. و چهار هزار تومان به تبعه ی خارجه مقروضم، مرحمت شود که آسوده و دعاگو باشد.

معتمد الملک این عریضه را برده و جواب نیاورد. بعد از مدتی، معلوم شد که بر فهرست عرایضم خط ترقین کشیده و زبانی جواب فرموده اند که: «بیا به تهران، تا هر مطلبی داری اصلاح شود.» و محض افتخار من، یک قطعه نشان تمثال همایون، از درجه ی اول مکلل به الماس فلمنک، به این دولتخواه مرحمت فرمودند؛ و موکب مسعود همایونی به ایران مراجعت کرد.

مدحت پاشا، والی بغداد، شخصی بسیار دانشمند پلتیک دانی بود. در زمان توقف موکب همایونی به این صفحات، از طرف دولت عثمانی مشغول خدمات و تشریفات پذیرایی شده؛ ندانم به چه واسطه از دولت ایران رنجش حاصل کرد؛ خواست که در صدد وهن دولت ایران برآید: بعد از مراجعت موکب همایونی به ایران، مدحت پاشا مرا فریب داده، از راه شط فرات با کشتی بخار، که مسما به فرات بود، روانه ی اسلامبول نمود. من هم حسب التقدیر روانه ی راه شدم. و به واسطه ی سرعت سیر کشتی، بیست و پنج روزه وارد مسکنه گشتم. از آنجا به ولایت حلب، و از آنجا به بندر اسکندرون. و با کشتی الکساندر نام، بدر سعادت اسلامبول ورود کردم؛ و بدون خبر به خانه ی ییلاقی عالی پاشای صدراعظم رفتم. صدراعظم در آن روز ناخوش بود، مرا هم نشناختند. فوری، کاغذ و پاکت خواستم.

خادمان صدراعظم حاضر آوردند. کاغذی به صدراعظم نوشتم که: «قضاء

و قدر مرا به اسلامبول آورده؛ اینک، به خانه ی شما آمده ام.» بعد از ساعتی، دیدم پسران صدراعظم به سرعت آمدند و بسیار عذر خواستند و در کمال احترام به دورم جمع شدند، و فوری به مابین همایون اطلاع دادند.

طرف عصر، قایق صدارت را حاضر کردند و سامی افندی، که در قشون عثمانی رتبه ی قائم مقام ارگان حرب داشت و یاور صدراعظم بود، نزد من آمد و گفت: «قایق حاضر است؛ باید به عمارت شهری حضرت صدارت پناهی، که قریب باب سر عسکری است، تشریف فرمائید!» فوری، سوار قایق شده، به سر اسکله رسیده؛ کالسکه ی صدارت حاضر

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۰

بود. سوار کالسکه شده، به طرف شهر راندیم و وارد آن خانه شدیم. از طرف اعلیحضرت، سلطان عبد العزیز خان، پنج نفر پیشخدمت مخصوص و یک قهوه چی و یک توتونچی برای خدمت من آمده، در خانه حاضر بودند؛ و آن یاور هم برای منادمت و همراهی من حاضر بود.

هشت روز، در این عمارت توقف شد. و همه روزه، جهت نظاره، با یاور در کالسکه نشسته، به گردش می رفتیم. از جانب اعلیحضرت سلطانی، سرای مرحوم محمد علی پاشا، داماد سلطان عبد الحمید خان، را که از عمارات دولتی است، برای منزل من تعیین کرده بودند. به واسطه ی تکمیل مبل و دستگاه آن عمارت، هشت روز در عمارت صدارت ماندیم. روز هشتم، علی بیگ، وزیر تشریفات، نزد من آمده، گفت: «سرای حاضر است؛ بفرمائید که آنجا برویم!» من به کالسکه سوار شده، باز به سر کجی اسکله سی آمده، به قایق سوار شده، به قوری چشمه رفتیم. بسیار باصفا و مزین بود؛ در آنجا منزل کردیم.

بعد از چهار روز توقف، پاکتی

بزرگ به امضای «میم»، که مخصوص باب عالی است و اشاره به معلوم بودن فرستنده است، از باب عالی- یعنی: دربار دولتی- رسید که فردا ساعت هفت باید به حضور سلطانی مشرف شوم. بسیار مشعوف شدم؛ از آنکه، به حضور سلطان عثمانی رسیدن، کار سهلی نیست و همه کس را به حضور او نمی برند.

در ساعت معهود، به سرای «بکطاش»، که مقر سلطنت بود، رفتم. بدون تعطیل، به حضور خسروانه مشرف شدم. اعلیحضرت، سلطان عبد العزیز خان، سرپا ایستاده بودند. پادشاهی دیدم با لطف و مهابت؛ شباهت بسیار به شاه مرحوم مبرور، محمد شاه، انار اللّه برهانه، داشتند. حضور ایشان به من تأثیر کرد. بسیار بسیار مورد الطاف ملکانه شدم؛ نوازش های شاهانه فرمودند. الحق، رعایت خاندان را از آن اعلیحضرت دیدم. و تمام شاهزادگان عثمانی، در غایت احترام و عظمت بودند؛ مواجب و مرسوم زیاد داشتند.

باری، بعد از تفقدات بیشمار به مشیر مابین همایون، که نورس پاشا باشد، امر فرمودند که مرا به نظاره ی قصور و سراهای سلطانی و کشتی های زره پوش جنگی و توپخانه و «ترس خانه»، که محل کشتی سازی است، و مکاتب حربیه و اعدادیه و بحریه ببرند و بگردانند. بعد از این فرمایشات، مرخص شده، به قوری چشمه که منزل بود مراجعت کردم. تمام وکلای دولت و رجال باب عالی، از ملکیه و عسکریه، همه روزه به دیدن من آمدند؛ و من هم از اکثر ایشان بازدید کردم. و در این عمارت ییلاقی که منزل من بود، یک کشتی دودی کوچکی هم حاضر کرده بودند که هر گاه بخواهم به پاره یی نقاط دور به گردش رفته، در دریا و بوغاز، با این کشتی مخصوص دولتی سیر

کنم.

ای فرزند! دو ماه در اسلامبول توقف داشتم، و همه روزه در گردش بودم. هر گاه بخواهم شرح بدهم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. بعد، روزی را باز به دربار احضار شدم و به حضور سلطانی رفتم. مرخصم فرمودند که به بغداد مراجعت کنم. هزار لیره ی عثمانی، که تقریبا معادل چهار هزار تومان ایران است، خرج راه دادند و مقرر داشتند که ماهی دویست لیره به اسم مدد خرج به من داده شود.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۱

روز جمعه، غره ی جمادی الاخر هزار و دویست و هشتاد و هشت، هشت ساعت از روز گذشته، به کشتی سوار شده، از دریای سیاه روانه شدیم. بعد از سه شبانروز، به بندر سامون رسیدیم. والی سامون و تمام اعیان استقبال کردند، و بیست و یک تیر توپ از قلعه ی نظامی شلیک کردند. دو شب، به جهت کسالت بهم خوردگی از دریا، در آنجا ماندم. روز بعد، اسب های چاپارخانه ی دولتی را حاضر کردند، حرکت کردم. والی و تمام اعیان تا بیرون شهر به مشایعت آمدند، و باز بیست و یک تیر توپ انداختند. با والی و اعیان شهر وداع کردم. همه جا بیست نفر سوار نظام همراه بودند. و در تمام راه، از سامون تا شهر موصل، به چاپاری آمدم؛ و هر جا که قشون دولت عثمانی بود، احترامات فوق العاده می کردند. و به استقبال و مشایعت می آمدند و توپ می انداختند.

از شهر موصل، کلک بسیار بزرگ دولتی را برای من بستند که چهار صد مشک داشت. اتاق مخصوصی در آن ترتیب داده بودند و ده نفر سرباز در کلک به جهت احترام من همراه بود. من در اتاق آن کلک نشسته، روانه ی

راه شدم. ظهر روز ... شهر رجب- المرجب «۱۶»، وارد کاظمین، که سابقا به شونیزه و مقابر قریش معروف بوده است، شدم؛ به زیارت آستانه ی مقدسه نائل گشتم. تمام اعیان استقبال کرده بودند.

از کاظمین تا بغداد، که یک فرسخ است، با تراموا به بغداد آمدم سرباز زیادی در کنار دجله ایستاده بودند؛ محض احترام موزیک زدند. چون وارد بغداد شدم، به سرای حکومتی رفتم. والی و تمام رجال اشراف بغداد، در کنار دجله ایستاده بودند. من پیاده شده، با والی بغداد عمارت حکومتی شدیم. محض احترام و سلام نظامی، بیست و یک تیر توپ از قلعه ی نظامی شلیک کردند. بعد از صرف شربت و قهوه، به خانه ی خود که در بغداد معین شده بود آمدیم.

بعد از مراجعت از اسلامبول، مدت هشت سال در بغداد اقامت داشتم؛ تا اینکه بین دولت بهیه ی روسیه و دولت علیه ی عثمانی محاربه ی سختی واقع شد که داستان آن را همه کس می داند. در این بین، بخت خفته ی سه ساله ی من از خواب غفلت بیدار شد: برادر تاجدارم، اعلیحضرت ناصر الدین شاه، سلطان ایران، مرا به ارسال دستخط مبارک سرافرازم نمود و به ایرانم خواند؛ و بر تقصیری که نکرده بودم، قلم عفو و اغماض درکشید و به وطن اصلیم طلب فرمود. عرق اخوت به حرکت آمده، گفتم، وقت است که به وطن خود مراجعت کرده، از ننگ اخراج بلدی به درآیم. تلگرافی به سلطان عثمانی کردم، به این مضمون: «از روزی که در زیر حمایت اعلیحضرت خلافت پناهی آمده ام، کمال لطف و مرحمت را فرموده اید؛ ولی، حال حسب التقدیر، به موجب احضار نامه ی برادر تاجدارم به وطن اصلی که ایران است

مراجعت می کنم. بنده: عباس.»

روز سه شنبه، بیست و ششم شهر ذی الحجه الحرام سنه ی هزار و دویست و نود و چهار هجری، به جانب ایران روانه شدم. عاکف پاشا، والی و حکمران بغداد، و حسین فوزی، پاشای مشیر، و تمام اعیان بلد، از ملکیه و عسکریه، با علماء و اهل سنت و تجار ایرانی و

---

(۱۶)- کذا؛ یک کلمه بیاض است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۲

عثمانی، با پنج فوج سرباز در بیرون شهر به بدرقه و مشایعت آمدند. با همه در نیم فرسنگی وداع کرده و خدا حافظ گفته، روانه شدیم.

ای فرزند! تو از آنجا همراه من بودی که به طرف ایرانت آوردم. سی نفر سوارنظام از دولت عثمانی همراه من بودند. همه جا در منازل و خاک عثمانی، احترامات به کار بود.

روز یکشنبه، غره ی شهر محرم یک هزار و دویست و نود و پنج، از خانقین، که آخر خاک دولت عثمانی است، روانه به طرف قصر شیرین شدیم، که اول منزل خاک ایران است.

حاکم خانقین و اهالی نظام که در آنجا مقیم بودند، به بدرقه ی من تا حدود آمدند. در حدود هم حاکم و رئیس سواره ی زهاب، که جزء ایران است، با یک صد نفر سوار به استقبال آمده، در آن مکان صف زده بودند. با همراهان تبعه ی عثمانی وداعی کرده و با سواران ایرانی و رئیس ایشان خوش آمدی گفتیم. عجب حال خوشی بود!

خلاصه، همه جا منازل را طی کرده و در نهایت احترام بودیم. روز شنبه، هفتم شهر محرم الحرام، بعد از ظهری نزدیک کرمانشهان رسیدیم. نواب والا حاجی سلطان مراد میرزای حسام السلطنه، حکمران کرمانشهان و کردستان، تا ربع فرسخ با شاهزادگان کرمانشهان و صاحبان مناصب

نظامی به استقبال آمدند. ایشان نزدیک که رسیدند، پیاده شدند و بعد به کالسکه سوار گشتند. با حشمت زیاد وارد شهر شدیم. در خانه ی حکومتی پنج شب توقف شد.

روز پنجشنبه، دوازدهم محرم، از کرمانشهان به همان هیأت ورود خارج شده؛ شب را در عمادیه،- که از بناهای مرحوم شاهزاده امام قلی میرزای عماد الدوله، حکمران سابق کرمانشهان است- توقف نمودیم. از آنجا، منزل به منزل روان بوده، روز سه شنبه، بیست و چهارم محرم، به بلده ی طیبه ی قم رسیدیم. حاکم قم- که از طرف حضرت والاـ نایب السلطنه، کامران میرزا، در اینجا حکومت داشت- با تمام اعیان این شهر استقبال کردند. متولی باشی با سادات و شاهزادگان هم در بیرون شهر آمده بودند. سه ساعت به غروب مانده، وارد شهر شده، در عمارت دولتی قم منزل کرده؛ بعد، به حمام رفتم و این شهر برخواندم: «پاک شواول و پس دیده بر آن پاک انداز.» بعد از حمام، به آستان بوسی حضرت معصومه، سلام الله علیها، مشرف شدم.

روز پنجشنبه، بیست و ششم، به جانب دار الخلافه ی تهران روانه گشتم. روز یکشنبه، بیست و نهم محرم، اول طلوع فجر غلامی به چاپاری از تهران به کنار کرد، شش فرسخی دار الخلافه، رسید؛ پاکت دستور العملی از جناب میرزا حسین خان سپهسالار اعظم، صدراعظم ایران، رسانید که: ما از راه زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، به طرف تهران روانه باشیم که تشریفات و مستقبلین در آن راه حاضر خواهند بود.

چهار ساعت به غروب مانده، وارد زاویه ی مقدسه شدیم. نواب والا شاهزاده احمد میرزای معین الدوله، پسر مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه، که ریاست قشون با ایشان بود،

با جمعی از شاهزادگان و امراء نظام و سرتیپان و مستوفیان کرام و کدخدایان تهران و دویست سوار با یدک بیشمار، حسب الامر از تهران به استقبال آمده بودند. بعد از زیارت حضرت عبد العظیم و ادای فریضه ی ظهر و عصر، بر اسبی که از اصطبل خاصه ی اعلیحضرت

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۳

اقدس شاهنشاهی فرستاده بودند، سوار شده؛ با این جمعیت، دو ساعت به غروب مانده، وارد شهر تهران شدیم. دو نفر نایب و پنجاه نفر فرش از فراشخانه ی شاهی، و از طرف حکومت دار الخلافه هم پنجاه نفر فراش با فراشباشی دم دروازه ی تهران حاضر بودند.

این ها در جلوی اسب به ترتیب و نظام افتاده، از بازار و سبز میدان عبور کرده، به ارک همایونی داخل شدیم؛ در عمارت خورشید پیاده شده، به خدمت حضرت والا نایب السلطنه، کامران میرزا، که فرزند اعلیحضرت شهریاری است، مشرف شدیم. بعد، به اتاقی که جهت من تعیین شده بود رفتم؛ شیرینی بسیاری چیده بودند.

چون اعلیحضرت شاهنشاهی آن روز را به شکار تشریف برده بودند، شرفیابی ممکن نشد. غروب که از شکار مراجعت فرمودند، یک ساعت از شب رفته، آغا سرور خان را، که اعتماد الحرم است، به احوال پرسی من فرستادند. چون صباح به سر دست آمد، جناب سپهسالار اعظم به دیدن من آمده؛ با نایب السلطنه مرا برداشته، به حضور مهر ظهور همایونی بردند. من فورا به خاک افتاده، پای مبارک را بوسیدم؛ اظهار مرحمت درباره ام فرمودند. از حضور مبارک مرخص شده، به منزل آمدم. مرحوم میرزا یوسف مستوفی- الممالک و سایر رجال دولت، متدرجا به دیدن آمدند و از اکثری بازدید شد. علماء بزرگ دار الخلافه، از قبیل:

مرحوم حاجی ملا علی کنی و مرحوم آقا سید صادق و غیرهما، دیدن کردند.

روز پنجم ورود، دستخط لقب «ملک آرا» برای من آوردند. مدت یک ماه، در منزل نایب السلطنه میهمان بودم. برحسب امر شاهانه، مبلغ چهار هزار و هشت صد تومان مواجب و دویست خروار غله در دیوان از برای من برقرار شد؛ و حکومت خمسه به من واگذار شد و سرداری کشمیری و شمسه ی مرصع به من مرحمت فرمودند.

روز بیست و نهم شهر صفر، به مقر حکومت خود، به طرف خمسه روانه شدم. در منزل حصار، چهار فرسخی شهر قزوین، که فرود آمدیم، نواب سلطان احمد میرزای عضد الدوله- ابن خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه- که حکومت قزوین داشت، محض دیدن من به حصار تشریف آوردند. شب را با هم بودیم، صبح روانه ی شهر شدیم.

تمام اعیان قزوین و سواره ی اکراد استقبال آمدند. دو شب، در قزوین توقف شد؛ بعد، روانه ی زنجان، که پاتخت خمسه است، شدیم.

روز ورود به زنگان، معلوم است که به جهت حاکم، تشریفات بسیار به عمل می آید.

خلاصه، ما وارد شهر شده، به حکومت مشغول گشتیم. دو ماه که از توقف من گذشت، خبر رسید که: بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، عزیمت سفر فرنگستان و سیاحت آن سامان دارند. اردوی کیوان شکوه از تهران به طرف آذربایجان حرکت کرد که از آنجا به سمت اروپ نهضت فرماید. من با سرتیپان و پاره یی سرکردگان به استقبال شتافته؛ در قریه ی قروه، که اول خاک زنجان است، استقبال کردم. و در رکاب اعلا به زنجان آمده، از آنجا تا آخر خاک خمسه، که سرچم باشد، نیز ملزم رکاب بودم. بعد، مرخص شده، به مقر حکومت خود

آمدم.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۴

ناصر قلی خان عمید الملک، حاکم سابق خمسه، چون به دیوان باقی داشت و حکم شده بود که باقی دیوان را از او مطالبه کنم، او به این واسطه همه روزه به دیوانخانه ی خمسه نزد من آمده، سؤال و جواب می کرد. روزی، در نزد من خلوت کرده، با قرآن قسم خورده و پاره یی نوشتجات به من نشان داده، اظهار داشت که: «اعلیحضرت شهریاری درباره ی شما خیالات بد دارند و می خواهند شما را تلف کنند.» در این موقع هم فخری بیگ، سفیر کبیر دولت علیه عثمانی، که از اسلامبول از راه آذربایجان روانه ی تهران و مأمور اقامت بود، وارد زنجان شد. از قرار معلوم، فخری بیگ که در تبریز به خاکپای مبارک شاهانه مشرف شده بود، پاره یی مستدعیات داشت که قبول نشده، اجراء نیافت.

به این جهت، رنجشی در دل داشت. چون به زنجان رسید و آدمی پلیتیک دان بود، پاره یی سخنان وحشت انگیز اظهار داشت که باعث ترس و وحشت من گردید.

در این بین، والده ام هم در بغداد فرمان یزدان یافت. این فقره هم بیشتر باعث اضطراب خاطر من گشت؛ تا آنکه، موکب مسعود همایون از فرنگ مراجعت کرده، به سلامتی به دار الخلافه ی تهران تشریف فرما شدند. و عمید الملک همه روزه، پاره یی نوشتجات آورده، ارائه می کرد و بر خوف و خشیت من می افزود. من از ترس جان، در عین حکومت، به عنوان شکار از زنجان فرار کرده، به جانب اردبیل و روسیه رفتم.

روز پانزدهم شهر شعبان سنه ی هزار و دویست و نود و پنج، با پنج نفر نوکر وارد لنکران شدم. دو روز، در لنکران توقف شد؛ بعد، با کشتی پست به جانب باد

کوبه رفتم.

بیست و پنج روز، در باد کوبه توقف شد. دولت روسیه از آمدن من مستحضر شد؛ قرار داد که در شهر «نوخا» رفته، متوقف باشم. یا کالسکه چپری به آنجا رفتم. در بین راه، از طرف دولت روسیه درباره ی من احترامات به عمل آمد؛ و مدت چهارده ماه در نوخا توقف شد. در کمال دقت، تحقیقات لازمه در کار عمید الملک به عمل آمد؛ معلوم شد که آن نوشتجات موحشه را خود عمید الملک ساخته بود که مرا فراری کند و خود به حکومت خمسه برقرار شود. «۱۷» و از قضا، چنان شد که او خواسته بود. بعد از رفتن من از زنجان، از طرف دولت او به حکومت خمسه، که مسبوق و مربوط به این خدمت بود، برقرار

---

(۱۷)- در حاشیه ی صفحه، یادداشتی است بدین مضمون: «شاهزاده ی مرحوم مغفور یک صفحه را، عمدا یا سهوا، از روزنامه ی خود انداخته اند. بنده، محمود علاء الملک، در سن بیست و هشت سالگی مأمور به جنرال قونسولگری بوده، طرف توجه ملوکانه و اولیای دولت بودم. روزی، یک نفر فرنگی آمد نزد و اظهار کرد که: «شاهزاده عباس میرزا از شما توقع دارند که اقدامی بکنید که اعلیحضرت همایونی اجازه بدهند ایشان برگردند به ایران.» بنده قبول کرده، عریضه یی خدمت اولیای دولت علیه درج کردم. جواب آمد که: «شاه خیلی متغیر است.» ولی بنده به ملاحظه ی دولتخواهی، مجددا عریضه نوشتم که: «در تهران، خیلی از بزرگان هستند که تصور می کنند روسیه دست های خود را باز کرده، منتظر ورود آن ها هستند که تنگ تنگ آن ها را به بغل بگیرد. بگذارید شاهزاده برگردد و آن ها از این خیال منصرف گردند.» از آنجایی که

شاه مغفور دوراندیش و ملتفت نکات دولتی بود، این عرض را پسندیده، دستخط اجازه ی بازگشت شاهزاده صادر شد. دستخط را فرستادم شاهزاده زیارت کرده، روانه شدند؛ که آن وقت، روس ها مانع شدند. آن ها را هم ملاقات کرده، راضی نمودم.

شاهزاده روانه ی ایران شدند.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۵

گشت.

خلاصه، من آنچه را که در زنجان واقع شده بود، عریضه کرده، به خاکپای مبارک شاهانه به تهران فرستادم. یک دو مرتبه دستخط شاهانه به سرافرازی من آمد که شرح حال و سبب فرار را عرض کنم. من دیدن نوشتجات موحشه و اراجیف اخبار را به عرض رسانیده؛ لکن، از عمید الملک اسمی نبردم. خود قبله ی عالم هم لازمه ی تحقیقات را به جا آورده، بیگناهی من معلوم شد. از طرف اعلیحضرت شهریاری دستخطی خطاب به مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم، که صدارت ایران داشت، شرف صدور یافت؛ و اطمینان کامل مرحمت شد که من به طرف ایران مراجعت کنم.

روز سیم شهر شوال هزار و دویست و نود و شش، من به عزم مراجعت به ایران، از نوخا با کالسکه چاپاری حرکت کرده، به جانب باد کوبه آمدم. به جهت حاضر نبودن کشتی، شش روز در باد کوبه توقف شد. بعد، به کشتی سوار شده، به جانب انزلی روانه گشتیم. دو شب، در دریا بودیم. روز سیم، وارد انزلی شدیم. نایب الحکومه از آمدن من خبر شد؛ مرا با همراهان در عمارت منوچهر خانی منزل دادند. شب، در آنجا توقف کرده؛ روز بعد، با کشتی کوچک دولتی از مرداب گذشته، به بندر پیر بازار وارد شدیم. قدری توقف کردیم؛ اکبر خان بیگلربیگی با درشکه به استقبال آمد. من با

او سوار درشکه شده، به جانب رشت آمدیم. یک ساعت از شب گذشته، به شهر رشت رسیدیم. نزدیک راهدارخانه، اجماع زیادی دیدیم؛ معلوم شد که مرحوم میرزا زکی ضیاء الملک، حاکم رشت، است که با جماعتی از اجزاء حکومتی به استقبال آمده است. به اصرار زیاد، او را در درشکه جا دادم تا وارد منزل حکومتی شدیم. چهار شب، در آنجا اتراق شد. روز پنجم، با اسب های چاپاری سوار شده، به سرعت روانه شدیم. سه روز، در راه بوده؛ پس از آن، وارد قزوین شدیم، در منزل حکومتی منزل کردیم. باز در این وقت، نواب والا ـ سلطان احمد میرزای عضد الدوله، در این شهر حکومت داشتند؛ دو شب، مرا نگاهداشتند.

بعد، به جانب تهران روانه شدیم، و شب ششم شهر ذی القعده الحرام سال یک هزار و دویست و نود و شش هجری، توشقان ئیل ترکی، در تهران وارد باغ و عمارت مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم شدیم؛ و فردای آن شب، به همراهی سپهسالار اعظم به سلطنت آباد رفته، به حضور مبارک شاهانه تشرف یافتم. سرداری ترمه ی کشمیری تن پوش مبارک به من مرحمت شد و طرف التفات واقع گشتم.

پس از چندی، سپهسالار اعظم از کار معزول شد و فتنه ی اکراد در آذربایجان برخاست؛ و شیخ عبید الله، پسر مرحوم سید طاها، که از سادات حسینی و معتقد به سنت است و یکی از رؤسای طایفه نقشبندی بود که اکراد فدوی او بودند، و از رعایای دولت ایران است، به شورش و داعیه ی سلطنت برخاست. کاغذی به من نوشته بود که: «عبد الرحیم و حسین قلی را، که از اکرادند و طرق و شوارع را

بلد هستند، نزد شما فرستادم. پیغاماتی هم داده ام که به شما خواهند گفت. البته، از آن قرار رفتار نمائید.» پیغامات این بود که:

من به آذربایجان بروم و به اعلیحضرت سلطان ایران، که مرا برادر بلکه به جای پدر است، مخالفت کرده، با اکراد همراهی داشته باشم تا پس از فتح به سلطنت مشغول شوم.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۶

من این دو نفر را به خانه نگاهداشته، خود سوار شده، به عجله به دربار رفتم و به حضور همایون شرف اندوز گشتم. عرض کردم: «این مطلب معلوم شاهنشاه باشد که من آدمی خیانتکار نیستم. اگر به اسلامبول رفتم، از گرسنگی و اغوای پاره یی اشخاص بود. اگر به روسیه رفتم، از بیم جان بود؛ و ترسیدن از پادشاه، عیب و عار نیست؛ و نه گناهی، نه خیانتی از من سر نزده و نخواهد زد. روز گذشته، دو سوار کرد از طرف شیخ عبید الله آمده و مکتوبی آورده؛ مرا به مخالفت دعوت کرده است. و این مکتوب از او است که تقدیم می شود. و آن دو نفر را در خانه نگاهداشته ام؛ هر قسم فرمائید اطاعت شود. اعلیحضرت شهریاری که آن نامه را خواندند، فرمودند: «بفرست آن دو نفر را بیاورند!» عرض کردم که: «چند نفر فراش دیوانی همراه گماشتگان من بفرستید تا آن ها را آورده، فسادی ظاهر نشود.»

خلاصه، ده نفر فراش رفت و آن دو نفر را آورد؛ آن ها را در سجن بردند. از جهت این خدمت، بندگان اقدس شاهانه کمال مرحمت را درباره ی من فرمودند؛ و بعد از چند روز، یک حلقه انگشتری الماس بریلیان از جواهر خانه ی خاصه، محض اظهار التفات، به من مرحمت نمودند؛ و

بعد از دو ماه، حکومت قزوین را به من واگذار کردند.

من به طرف قزوین رفته، سه سال در آن ولایت، در کمال رأفت حکومت کردم؛ و بعد، احضار به دربار همایونی شدم، و پس از چند ماهی، وزارت تجارت به من واگذار شد. یک سال در این منصب بوده، استعفا کردم. سال دیگر، نشان ذی نشان امیر نویانی الماسی، با حمایل آبی از درجه ی اول، به من مرحمت شد.

در دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه ی هزار و سیصد و یازده هجری، به ایالت مملکت گیلان منصوب شدم. پالتوی کشمیری سردوشی الماسی از درجه ی اول به من مرحمت شد؛ به طرف گیلان رفتم. دو سال، در آنجا به حکمرانی مشغول بودم و باز به دار الخلافه ی تهران احضار شدم. روز پنجم شهر رمضان المبارک هزار و سیصد و سیزده، در تالار بریلیان به حضور همایونی مشرف شده؛ اجازه ی جلوس مرحمت شد. بعد از احوال پرسی، فرمودند که: «باید به تاجگذاری نیکلا، امپراطور دولت روسیه، به پطرزبورغ بروی!» من از این خدمت طفره رفتم؛ قبول نفرمودند. مبلغ سه هزار تومان نقد جهت انعامات به من مرحمت فرمودند، و نشان ذی نشان قدس هم از درجه ی اول به من مرحمت شد.

روز پنجشنبه، ... «۱۸» شهر ذی القعده الحرام هزار و سیصد و سیزده، به جهت تحصیل اجازه ی ترخص، با اجزاء خود که برای این سفارت معین شده بودند، با لباس رسمی به حضور مبارک شاهنشاهی مشرف شده؛ مقرر فرمودند که: صبح شنبه، هیجدهم روانه ی سفر شویم.

صورت همراهان من، که اجزاء سفارتند، از این قرار است:- محمد میرزای امیر تومان، فرزند این بنده، به سمت مستشاری اول؛ امان الله میرزا، سرتیپ قزاق،

کذا؛ یک کلمه بیاض است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۷

آجودان سفارت؛ علی قلی خان، مترجم سفارت. و حکم شده بود که: عبد الحسین خان مدیر الملک هم از رشت با ما به این سفارت بیاید و «آتشه میلتر»- یعنی: مأمور نظامی- باشد؛ و محمد ابراهیم خان معاون الدوله، قونسول تفلیس، هم از تفلیس با ما به این سفارت بیاید و مستشار دویم سفارت باشد.

خلاصه، بنا شد که روز شنبه، هیجدهم از تهران، از راه رشت، به طرف روسیه روانه شویم. روز جمعه، هفدهم این ماه، بندگان اعلیحضرت اقدس ناصر الدین شاه به تیر طپانچه ی میرزا رضای ناپاک شهادت یافت؛ و سفر ما به تعویق افتاد. سکه ی سلطنت به نام نامی و اسم سامی اعلیحضرت قدرقدرت، مظفر الدین شاه، اید الله دولته، زده شد و به نام وی خطبه خواندند. این نامه های دولتی که نزد من بود، به توسط چاپار مخصوص به دار السلطنه ی تبریز فرستاده شد که به امضای این اعلیحضرت شاهنشاهی، روحنا فداه، رسیده؛ پس از آن، به این سفارت روانه شویم. نامه های مزبوره، به امضاء سلطانی موشح شده، به من رسانیدند.

روز هشتم شهر ذی القعده الحرام، با اجزاء خود، با کالسکه چاپاری از تهران حرکت کرده؛ روز جمعه، نهم وارد قزوین شدیم. از آنجا حرکت کرده، به سرعت تمام خودمان را به پاتخت دولت روسیه رساندیم. در خاک ایران و خاک روسیه، نهایت احترام را درباره ی ما منظور داشتند. ما نامه ی دولتی را به حضور نیکلاء امپراطور روسیه، تقدیم کردیم. امپراطور و امپراطریس کمال نوازش را درباره ی ما کردند و ضیافت ها نمودند. از جانب دولت روسیه، به من نشان «الکساندر نفسکی» مرصع با حمایل مخصوص آن

داده شد. از برای فرزندم، محمد میرزای امیر تومان، که مستشار اول سفارت است، نشان «سنت آنا» از درجه ی اول آوردند؛ و به سایرین هم نشان «سنت آنا» و نشان «استان اسلاس» درجه ی اول و دویم آوردند.

خلاصه، مأموریت خود را انجام داده، روانه ی ایران شدیم. شرح این مسافرت روسیه و همراهی های امپراطور و ضیافت ها و سیاحت های آن صفحات را، فرزندم، محمد میرزای امیر تومان، در اوراقی نگاشته است.

خلاصه، دو ساعت از شب یکشنبه، نهم شهر محرم الحرام هزار و سیصد و چهارده، گذشته بود که به سلامتی وارد دار الخلافه ی تهران شدیم. بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری، روحنا فداه، در صاحبقرانیه، منزل ییلاقی که دو فرسخی تهران است، تشریف داشتند. من روز یکشنبه، نهم سوار شده، با همراهان به صاحبقرانیه رفته، به حضور مبارک شاهانه تشرف جستم؛ خلاصه ی مأموریت خود را به عرض رسانیده، کمال مرحمت را فرمودند. بعد، مرخص شده، به منزل خود آمدم. انتها.»

نواب والا محمد میرزای امیر تومان، ملک آرا، فرزند مرحوم عباس میرزای ملک آرا، از برای این بنده ی نگارنده وفات پدر بزرگوار خود را چنین بیان کرد که عینا تقریر ایشان را می نگارم. فرمودند: «چون در خدمت پدرم از روسیه به ایران مراجعت کردم و خدمت سفارت به انجام رسید، در هفدهم شهر جمادی الآخر این سال، که هزار و سیصد و چهارده است؛ دستخط وزارت عدلیه و تجارت را از برای پدرم، ملک آرا،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۸

آوردند. ایشان در این دو شغل، از برای فیصل دادن امور مردم، سعی وافی و جدی بلیغ داشتند. در روز پنجشنبه، دوازدهم شهر ذی القعده، در دوشان تپه اسب دوانی دولتی بود؛ ایشان از تهران به اسب دوانی

تشریف بردند. من در خدمتشان بودم. در چادر و سراپرده ی جناب امین الدوله، آقا میرزا علی خان، که وزیر اعظم بود، رفتیم. در سر سفره ی ناهار، احوال ایشان بهم خورد، به این بنده فرمودند: «احوالم برهم خورده است!» دست از طعام کشیده، شستند. بنده نزدیک شدم؛ فرمودند: «مرا نگاهدار!» ایشان را در بغل گرفتم. به ایشان قی عارض شد. جناب امین الدوله و نظام الملک و امین خلوت و نواب جهانسوز میرزا، گفتند: «نقلی ندارد!» ایشان فرمودند: «حالت، حالت سکته است!» و صحبت می کردند؛ تا آنکه گفتند: ناصرخسرو علوی خوب گفته است:

«دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن.» حاضرین هر قدر به او دلداری دادند، ساکت نشد. فرمودند: «دست چپ من کو؟» شاهزاده جهانسوز میرزا دست را گرفته، حرکت داد. ایشان فرمودند: «این دست مال من نیست، مرده است!» و باز فرمودند: «پای چپ من چه شد؟» باز پایش را حرکت دادند؛ فرمودند: «مال من نیست، مرده است!» بعد، رو به آسمان کرده، گفتند: «خدایا! زندگانی ناقص به کار نمی آید. اگر مرگ می دهی، مرگ تمام بده!» بعد، به حاضرین توجهی کرده، گفتند: «رفتنی باید برود و مردنی باید بمیرد. خداحافظ، من رفتم و فرزندم را به شما که امین الدوله هستید سپردم!» دیگر سخنی نگفتند. اطبای دولتی، از ایرانی و فرنگی، جمع شدند؛ آنچه کردند، مفید نشد. آخر، او را در کالسکه گذاشتند؛ با اطباء فرنگی، به سرعت تمام به جانب شهر آمدیم و به خانه وارد گشتیم. در اینجا هم آنچه در علاج کوشیدند، مثمر نگشت.

آنچه کردند از علاج و از دوارنج افزون گشت و حاجت ناروا در دو

ساعت به غروب مانده، جان به جان آفرین تسلیم کردند. تمام شاهزادگان و اعیان حاضر شده، او را غسل دادند. جناب حاجی میرزا حسن، مجتهد آشتیانی، سلمه الله، بر او نماز خواندند. در مسجد کوچک جنب عمارت خودشان، به رسم امانت گذاشته شد. بعد از یک سال، نعش او را به بلده ی طیبه ی قم نقل کردند و در مقبره ی پدر تاجدار خود، محمد شاه غازی، طاب ثراه، دفن کردند.

در دخمه کردند سبز و کبودتو گفتی سیاوش به عالم نبود انتها.»

شرح حال مرحوم عباس میرزای ملک آرا، از قراری بود که نوشته شد. و آنچه او در کتاب شرح حال خود نگاشته است، از روی راستی و درستی است و خالی از حشو و زواید و اغراق است؛ و ما بعضی از کلمات آن مرحوم را نقل و روایت کردیم.

پس از فوت آن مرحوم، قضیه ی غریبه یی شنیدم؛ که روایت آن را، محض غرابتی که داشت، در اینجا می نگارم- و بر صحت این قضیه، نگارنده را اعتماد است:-

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۲۹

نواب، شاهزاده تاج الدین میرزا بن کیومرث میرزای عمید الدوله بن مرحوم قهرمان میرزا بن مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه بن خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه، که از دانشمندان و فضلای این دوره است، برای بنده روایت کرد و گفت که:

«مرحوم ملک آرا از برای من حکایت کرد که: «من از جمله غرایبی که از روزگار دیدم، این بود که: شبی در بغداد، میرزای محیط را در خواب دیده، مرا گفت که: «من پس فردا وارد بغداد می شوم!» من از خواب بیدار شده، تعجب کرده، با خود گفتم:

«بدون مناسبت خیالی، چطور شد که من چنین خوابی دیدم؟» به هرحال، خیال

خود را منصرف کرده، به کارهای خود پرداختم. فردا، هنگام عصر، قاصدی رسید و نامه یی از میرزای محیط رسانید که به من نوشته بود. نامه را باز کرده، خواندم، دیدم بعد از عنوان نوشته است که: «دیشب من روح پرفتوح خود را نزد شما فرستاده، اخبار کردم که پس فردا من وارد بغداد می شوم! شما چرا تعجب کردید و آمدن مرا باور نداشتید؟ حالا به شما می نویسم که من فردا وارد بغداد خواهم شد.

«چون روز دیگر به دست آمد، میرزای محیط از سفر باز آمد و وارد بغداد گردید، و به سرای من داخل شد و مرا دیدار کرد. من مدتها به او محشور بودم. هرچه پرسیدم که: «از چه قاعده چنین خرق عادتی کردی؟» از او چیزی استنباط نکردم.

انتها.»

میرزای محیط از شیخیه بوده است. با آنکه مذهب تشیخ داشته است، از عرفان هم بی بهره نبوده است. وی در خاک عرب و نجف و کربلا، از اصحاب خاص مرحوم آقا سید کاظم رشتی بوده است، که در آن بلاد او را ترویج می کرده؛ و به این در و آن در رفته، امور آقا سید کاظم رشتی را به اصلاح و انتظام درمی آورده است. مرا در حال میرزای محیط بیش از این معرفتی نیست.

و کنون، بعون الله، شرح وقایع هزار و سیصد و چهارده سلطنت مظفریه را به انتها رسانیده؛ و ثلث دویم کتاب «اعلام الناس» را که ترجمه کرده ام، در ذیل این تاریخ می نگارم؛ و امیدوارم که به تألیف وقایع سنوات آتیه نیز موفق شوم. و الله المستعان.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۱

جلد سوم وقایع سال ۱۳۱۵ هجری قمری

اشاره

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم استعانت از خدا می جوئیم، که در

هر نفس شکر نعمت او گوئیم. شکر او را به پایان نتوان برد؛ که در ادای هر شکری، شکری دیگر واجب آید. از آنکه، او در شکرگزاری بر ما بگشاید و راه سپاسداری بر ما بنماید. پس، شکرگزاری را نیز چون سایر نعمت ها از او دانیم، و هر زمان حمد و سپاس او را بر دل و زبان رانیم.

از دست و زبان که برآیدکز عهده ی شکرش بدر آید «فان اگن ساکتا عن شکرا نعمه فان ذلك لعجزی لا لاغفالی» حمد وافر و شکر متکاثر آفریننده پنهانی را سزا است، که عیان او اضوء من الذکاء. ستودن بسیار و سپاس بیشمار خالق ظاهری را روا است، که خفای او اخفی من و بیب النمل فی صخره صماء است. نهان است و عین بوده است. از کثرت نهانی، نیست است؛ ولی، اصل وجود است.

موجودات ظاهره، همه در پرتو وجودش شعاعی؛ و محسوسات باهره، با معقولات ذات او رعاعی هستند. دیدار او نتوان کرد. انکار او نتوان گفت. مثل شیئی مشهود و حس موجود، در انظار ساری و در افکار جاری است.

پس از حمد وی، نعمت رسول او، محمد مصطفی؛ و مدح ولی او، علی مرتضی، با یازده فرزندانش بر ما واجب است: که مصابیح دجی و مفاتیح تقی شده ی ما را از ضلالت به هدایت رساندند، و ما را از غرقاب سبعیت به ساحل مدنیت و تربیت کشاندند.

و بعد، چنین گوید چاکر دولت ابد مدت، غلامحسین افضل الملك، مستوفی دیوان اعلی، بن مهدی خان بن علی خان بن ابراهیم خان انور بن کریم خان زندی، وکیل الرعایا، که: چون برحسب امر دولتی و صدور دستخط سلطنتی، این

بنده مأمور به تاریخ نگاری دولتی شد،- که از روی صحت و درستی، بدون شایبه ی غرض و رایبه ی مرض، مطالب عمده و وقایع ایام ایران را بنگارد و هر سال کتابی از تألیف خود را تقدیم حضور شاهانه نماید- این بنده پس از تقدیم کتاب «جلوس مظفری» که در وقایع آخر سال هزار و سیصد و سیزده نوشته بودم؛ در سنه ی گذشته، شرح وقایع هزار و سیصد و چهارده را حسب الامر نوشته، آن را به «افضل التواریخ» مسما ساختم و به حضور همایون تقدیم کردم.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۴

چون مطالب را به راستی و درستی نوشته، بدون تملق از بستگان سلطنتی، حقیقت نگاری کرده بودم، در حضور مبارک همایونی مستحسن افتاد. دستخطی به افتخار این بنده، خطاب به حضرت مستطاب اشرف امجد صدراعظم، یعنی: آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، شرف صدور یافت که: تشویق نمایند تا سال به سال به همین طور این تاریخ نوشته شود. و با آنکه حق اضافه مواجب و انعام نداشتم، و از دولت موظف هستم که خدمتگزاری کنم، باز در ضمن آن دستخط مبارک، مرقوم شده بود که: یک صد تومان برات در حق بنده صادر شود. نهایت امتنان حاصل شد که خدمت این چاکر مفید اتفاق افتاده، و عدم اغراق و دروغ در این تاریخ با ثمر گشته است. و کنون به تألیف تاریخ می پردازم.

باب اول وقایع سال هزار و سیصد و پانزده هجری، در شرح تاجداری و مملکت داری این پادشاه عادل باذل، بندگان اعلیحضرت قدرقدرت، مظفر الدین شاه قاجار، طول اللّه عمره و رفع اللّه قدره، به ایران

روز چهارشنبه، غره ی محرم الحرام هزار و سیصد و پانزده بندگان اعلیحضرت شهریاری در تهران، که مقر سلطنت و کرسی بلاد ایران است، با سلامت مزاج و کثرت ابتهاج تشریف داشتند؛ با وزارت عظمای جناب میرزا علی خان امین الدوله، وزیر اعظم، به

جلایل امور و اصلاح احوال جمهور می پرداختند. چون در این اوقات، هوای تهران میل به گرمی داشت، روز پنجشنبه، دویم محرم الحرام موکب مسعود همایونی از تهران با جمعی از خواص خدمتگزاران تشریف فرمای منازل ییلاقی صاحبقرانیه شدند؛ که در صفحه ی بلوك شمیران واقع است و تا تهران دو فرسخ مسافت دارد. اسم اصلی صاحبقرانیه «نیاوران» و «کردوی» می باشد؛ چنانکه شرح آن در جلد اول این تاریخ نوشته شد.

از روز یکشنبه، پنجم محرم الحرام اساس تعزیه داری دولتی و اسباب ماتم گزاری حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثنا، در صاحبقرانیه، در حیاط جلو خان قصر سلطنتی با کمال شکوه و آراستگی به امر دولت برپا گردیده؛ همه روزه، بعد از برگذار شدن مجلس دربار، هنگام عصر جمعی از واعظین و ذاکرین حاضر شده، به ذکر مناقب و شرح مصائب اهل بیت طهارت مستمعین را قرین فیض کامل می داشتند. و بعد از مجلس روضه خوانی، مجلس شبیه وقایع یوم الطف نیز منعقد می شد، که حاضرین را نهایت رقت و بکاء و بیتابی دست می داد. اعلیحضرت اقدس همایون هم از فرط اخلاص و سعادت، همه روزه در بالاخانه های مخصوص تشریف فرما شده، کسب اجر جزیل می فرمودند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۵

روز سه شنبه، چهاردهم محرم الحرام این مجلس عزاداری به اختتام پیوست و به تمام خدام مجلس تعزیت و وعاظ و ذاکرین و نوحه گران و اجزاء مرثیه خوان، بذل خلاع و عطایای نقدی ملکانه شامل گردید.

حضرت مستطاب والاء شاهنشاهزاده ی اعظم، محمد علی میرزا، ولیعهد دولت جاوید مهد، که در بیست و دویم شهر ذی الحجه الحرام سنه ی گذشته- هزار و سیصد و چهارده- تشریف فرمای تهران شدند و در باغ بهارستان منزل

داشتند؛ در این اوقات، مقتضی شد که زودتر به مقر فرمانگزاری آذربایجان مراجعت فرمایند. یک قبضه شمشیر مکلل به جواهر درباره ی ایشان مرحمت شد؛ روز شنبه، هیجدهم محرم این سال، که هزار و سیصد و پانزده است، از حضور باهر النور شاهانه مرخص شده؛ به چاپاری به دار السلطنه ی تبریز مراجعت فرمودند و روز ۲۳ محرم وارد دار السلطنه ی تبریز شدند.

نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده مفخم، سالار الدوله- ابو الفتح میرزا که در اواخر ماه ذی الحجه سنه ی گذشته به ایالت جلیله ی کرمانشهان و سرحدداری عراقین منصوب و برقرار شدند، در این ماه محرم الحرام هزار و سیصد و پانزده، بعد از دهه ی عاشورا، در نیمه ی آخر ماه از آستان همایون مرخص و روانه ی مرکز ایالت کرمانشاهان شدند؛ که حسام الملک، حکمران سابق کرمانشهان، به پیشکاری شاهنشاهزاده ی معظم و کارگزاری این ایالت پردازند. شرح حال این شاهنشاهزاده ی مفخم، در ضمن وقایع سال هزار و سیصد و چهارده نگاشته شده است؛ دیگر احتیاج به تکرار نیست.

روز بیستم «ژون»، مطابق نوزدهم شهر محرم الحرام، که روز جشن سال شصتم سلطنت علیاحضرت ویکتوریا، پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان، بود از طرف دولت ایران و شخص اقدس سلطنت، مأمورین محترم به سفارتخانه ی دولت انگلستان به ایران رفته، به طوری که باید تبلیغ تهنیت کردند. بندگان اقدس همایونی، این ایام محرم و صفر در صاحبقرانیه، که جزء ییلاقات شمیران است، به جلایل امور دولتی رسیدگی فرموده؛ بعضی از روزها که فراغتی داشتند، سوار شده، در حدود شمیران و شعاب کوه البرز به شکار تشریف می بردند.

روز شنبه، نهم صفر المظفر موکب همایون از صاحبقرانیه، به عزم ییلاق پلور و دماوند و حدود

آنجا حرکت فرمودند. در ایام غیبت ایشان به دماوند، مجلس دربار دولت همه روزه در صاحبقرانیه دایر بود و جناب مستطاب امین الدوله، رئیس الوزراء، سوای روزهای دوشنبه و جمعه، در مجلس دربار با حضور وزراء حاضر بوده، به رتق وفتق امور می پرداختند؛ و راپورت امور، همه روزه از مجلس محترم به حضور همایون فرستاده می شد.

روز چهاردهم «ژویت» ماه فرانسه، مطابق چهارشنبه سیزدهم صفر المظفر، که از اعیاد مخصوصه ی دولت فرانسه بود و در دربار آن دولت اساس جشن برپا است، بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی، تلگرام تهنیتی برای جناب شوکت مآب، فلیکس فور، رئیس جمهوری فرانسه، ارسال و ابلاغ فرموده؛ جواب جناب

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۶

معظم نیز به حضور همایون رسید. ترجمه ی سؤال و جواب از قرار ذیل است:-

ترجمه ی تلگرام تهنیت اعلیحضرت شاهنشاهی به رئیس جمهوری فرانسه

در موقع عید چهاردهم ژویت جناب عالی، خواهشمندم که تهنیت های شایان و ادعیه ی خیریه ی قلبیه ی مرا برای خوشبختی خودتان و دوام و اقبال دولت فرانسه قبول فرمائید. مظفر الدین قاجار.

ترجمه ی جواب رئیس دولت جمهوری فرانسه به اعلیحضرت شاهنشاهی

از تهنیت ها و نیات قلبیه ی آن اعلیحضرت، منتهای شکرگزاری حاصل نموده؛ و مستدعی است که: ادعیه ی خیریه ی مرا برای دوام سعادت شخصیه و اقبال دولت خودشان، به حسن قبول بپذیرند. فلیکس فور.

روز پنجشنبه، پنجم شهر ربیع الاول موکب مسعود بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی از ییلاقات حدود دماوند به ییلاق صاحبقرانیه، دو فرسخی تهران، رجعت فرمودند؛ و روز یکشنبه، هشتم این ماه، بندگان اقدس همایون، محض سرکشی، به شهر دار الخلافه و مرکز سلطنت عظما تشریف فرما شده، هنگام عصر به قصر صاحبقرانیه معاودت فرمودند.

در این روز هشتم، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون که تشریف فرمای تهران شدند، با

وثوق و اعتمادی تمام، منصب جلیل و خطاب نبیل وزارت عظمای دولت را، از قرار شرح دستخط جهانمطاع همایون، به جناب مستطاب میرزا علی خان امین الدوله، رئیس الوزراء، مفوض فرمودند. در حالی که مجلس دربار دولت در تالار مبارک تخت مرمر منعقد و تمام وزرای عظام درباری و وجوه چاکران آستان همایون شهریاری، برحسب دعوت غلامحسین خان وزیر مخصوص، وزیر دربار اعظم، حاضر شده بودند، دستخط مهر آیت همایونی را جناب وکیل الملک، وزیر خلوت، به مجلس وزراء آورده، قرائت نمودند. پس از قرائت دستخط همایون، کافه ی وزراء و چاکران دولت را مسرت و شکرگزاری حاصل آمده؛ جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، به اتفاق تمام وزراء به حضور همایون شرفیاب شدند. و بندگان اقدس همایون شاهنشاهی، پس از القای بعضی اوامر و فرمایشات شفاهی، محض اظهار مراحم خاصه نسبت به جناب مستطاب امین الدوله وزیر اعظم، یک قبضه عصای تمام مرصع گرانبها، که از عطایا و امتیازات بزرگ است، به دست مبارک به ایشان عطا فرمودند. و سواد دستخط آفتاب نقط همایون که امروز در مجلس دربار خوانده شد، از قرار ذیل است:-

«چون از مبادی جلوس ما، وقوع مشاغل اتفاقیه، به خودمان و کارگزاران دولت فرصت نداد که به اصلاحات اساسی و ترتیبات اصلی بپردازیم؛ و آن قدر اختلال که در امور مملکت مشاهده می فرمائیم، مستوجب خیلی تعجیل و اهتمام است، به خواست خداوند و مدد اولیای حق، باید قرض خود را در رفع پریشانی امور و اجراء نظم مهام و آسایش رعایا ادا فرمائیم. و این مقصود عمده موقوف به مجاهده و مواظبت یک نفر از معتمدین مجرب است، که به سوابق احوال

و حقایق کارها آگاه و به نیات حسنه ی ما کاملا مطلع و ملتفت باشد، و مطابق دستور العمل و سلیقه ی ما، آن طور که لازم است دوایر و وزارتخانه های دولت ایران را مرتب نموده، از جانب شخص ما به تکالیف و حدود وزراء و متصدیان خدمت مواظبت تامه داشته باشد. لهذا، میرزا

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۷

علی خان امین الدوله را، که عقلاـ و فعلاـ و در صداقت و راستی و دولتخواهی او را سنجیده ایم، و در میان تمام چاکران و رجال درباری به تمام صفات که می خواهیم موصوف است، و از عقاید و خیالات ما که در نظم مملکت و آسودگی رعیت داریم، کاملا مستحضر است، برای انجام این امر خطیر مهم عمده معین فرمودیم؛ و او را به خطاب جلیل وزارت عظما، که در خور این مقام رفیع است، سرافراز داشتیم.

و به موجب این دستخط، ریاست کل وزارتخانه ها و دوایر دولتی را، از داخله و خارجه و نظام و مالیات و گمرک خانه ی ولایات و عزل و نصب حکام و کلیه ی سهام دولتی را، بدون استثناء به عهده ی کفایت و کفالت آن دولتخواه واگذار و مقرر فرمودیم. باید تمام وزراء و رجال دولت مطالب و عرایض خودشان را، از دولتی و شخصی، به توسط وزیر اعظم به عرض رسانده، از او جواب و نظم امورات خود را بخواهند؛ و آنچه از طرف وزیر اعظم به آن ها اظهار می شود، حکم و فرمایش ما بدانند. از امروز به بعد، تمام امورات دولتی بر عهده ی وزیر اعظم است و مسئول ما وزیر اعظم خواهد بود، لا غیر. هریک از چاکران درباری از مدلول این حکم تمرد نماید، مورد

سخط و غضب ملوکانه خواهد شد. هشتم ربیع الاول ۱۳۱۵.»

در صدر این دستخط دولتی، دستخط سلطنتی، به دست مبارک، این طور مرقوم شده بود:-

«جناب وزیر اعظم! از همین قرار که دستخط شده است، ان شاء الله رفتار خواهید کرد. شهر ربیع الاول ۱۳۱۵.»

شب سه شنبه، هفدهم ربیع الاول که شب عید میلاد حضرت خاتم المرسلین، محمد مصطفی، صلوات اللّه علیه و علی آله اجمعین، است، در پیشگاه باغ سلطنتی صاحبقرانیه، که این اوقات محل اقامت بندگان اقدس همایون و خواص خدمتگزاران است، چراغان بسیار و آتشبازی بیشمار به امر دولت به عمل آمد. روز عید هم، در دربار سلطنتی اساس تهنیت و سرور برپا بود. ملنیف پاشا، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی، مقیم ایران، به جهت جامعه ی اسلامیه برای عرض تهنیت، با اجزاء محترم سفارت کبرا، در سلامی خاص که جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، شرف حضور داشت، به اتفاق ظهیر الدوله، وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی، شرفیاب حضور همایون شاهنشاهی گردیده، مراسم تهنیت را به عمل آورد. بندگان اقدس همایون هم در جواب سفیر کبیر اظهار مرحمت و خوشحالی فرموده؛ سفیر و اجزاء سفارتخانه مفتخرا از حضور همایون رخصت معاودت یافتند.

بعد از ظهر، به رسم معمول سنواتی، در پیشگاه کیوان جاه برای طبقه ی نوکر، از کشوری و لشکری، مجلس عام شرف انعقاد یافت. شاهنشاهزادگان عظام و شاهزادگان فخام و جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، و تمام وزراء کرام و طبقات چاکران آستان گردون احتشام، با البسه ی رسمیه شرف اندوز حضور خورشید ظهور همایون شاهنشاهی گردیده، مورد تفقد شدند.

جناب میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک، وزیر مالیه، که از اکابر وزراء است و

پایش را در پله ی صدارت گذاشته،- پسر مرحوم میرزا کاظم خان نظام الملک، پسر مرحوم میرزا آقا خان صدراعظم نوری، دویم سیاسی و شخص اول دوره ناصری- در این سلام

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۸

و سایر مجالس سلام بعد، به مخاطبت خاص خسروانی شرف اختصاص داشت.

در این مقام، مقتضی نیست که شرح حال نظام الملک را بنگارم؛ به وقتی دیگر موکول می دارم. اما، افسوس که این بزرگ نجیب زاده از خوش سلوکی با مردم و بعضی صفات دیگر، خود را به اعلا درجه رسانید؛ ولی، به واسطه ی بعضی صفات حفظ آن رتبه را نکرده، به اعلی علیین نرسیدند و پائین آمدند. حیف! از این وجود مبارک که خود را عقب اندازد؛ و حال آنکه، او را از کنگره ی عرش صفیر می زدند. با این بنده هم نیکی کرده و در کارهایی که به دولت داشته ام، همراهی فرموده اند. و هم یک وقتی، در احقاق حقوق من یک سال اهمال ورزیدند، و با مدعی علیه من، که بسته ی ایشان بود، همراهی کردند، و مرقومات ایشان حاضر است: که بی سند و بی دلیل، در این تاریخ چیزی نمی نگارم. هرچه بخواهی، ایشان بزرگی دارند؛ و محض حقوق، کتمان ندارم. اما، معایب کارهای ایشان را در این صفحه نمی نگارم: که بی حقوقی نکرده باشم. اگر خودشان استفسار فرمایند، شرحی بیان خواهم کرد. و من در اظهار این سخنان قصدی ندارم؛ مگر آنکه، وزرای بزرگ که بعدها در روزگار مصدر کار می شوند، نواقص امور را از خود سلب کنند و رتبه ی خود را محفوظ دارند و درستی در معاملات را به کار آرند.

خلاصه، جناب نظام الملک، که صفات حمیده ی ایشان بسیار است، در این سلام طرف تخاطب

بودند. خطیب خطبتی برخواند. شمس الشعراء نیز قصیده یی غرا عرض کرد.

سایر مراسم عید، از شلیک توپ و غیره، به عمل آمد.

چون چند ماهی است که برحسب دستور العمل شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما، وزیر جنگ، فرزند مرحوم شاهزاده فیروز میرزای نصرت الدوله، اردوی نظامی به ریاست آجودان باشی کل، وزیر نظام، در صحرای محاذی ضرابخانه ی مبارکه، که سابقا به «چلوار باف خانه» معروف بود، در یک فرسنگ و نیمی تهران به طرف شمیران، مرکب از سه فوج سرباز و یک باطری توپخانه و چند دسته سوار منعقد است؛ بندگان اعلیحضرت شهریاری، با توجه تامی که به ترقیات قشونی دارند، روز پنجشنبه، نوزدهم ربیع الاول، از صاحبقرانیه، که نیم فرسخ بالاتر از صحرای ضرابخانه است، به عزم نظاره ی اردو اراده ی تشریف فرمایی به صحرای ضرابخانه کردند. ضمنا، امر و مقرر داشتند که: در این روز، تمام قشون حاضر دار الخلافه ی تهران در این اردو حاضر شده، از سان حضور مبارک بگذرند. تشریفات کامله در اردو فراهم شد. چادرهای متعدده، برای وزرای درباری و سفرای خارجه و سایر چاکران دولتی افراشته شد. جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، قبل از نزول موکب مسعود، در اردوی نظامی حاضر شده؛ به اتفاق نواب والا- وزیر جنگ منازل قشونی و ترتیبات دسته های افواج و سوار را ملاحظه نموده؛ وقتی که کوکبه ی خسروانی از طرف صاحبقرانیه به سمت اردو نمودار شد، موکب اعلا را پذیرا و به حضور همایونی شرفیاب شدند.

بندگان اقدس شاهنشاهی از جلوی صفوف تمام اهالی نظام عبور فرموده، نسبت به آحاد و افراد سپاه بذل التفات فرمودند؛ و بعد، به سراپرده ی مخصوص تشریف فرما

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۳۹

شدند. تمام قشون، از توپخانه

و ده فوج سرباز و چند دسته سوار، جمعا که قریب به دوازده هزار نفر بودند، در نهایت انتظام، به طور «دفیله» از حضور همایون گذشتند.

بندگان اقدس همایون جناب امین الدوله وزیر اعظم، را مخاطب داشته، از انتظامات لشکری و ترقیات اداره ی حربیه تمجید فرمودند؛ و درباره ی نواب عبد الحسین میرزای فرمانفرما، وزیر جنگ، بسی التفات کردند و یک قبضه شمشیر مرصع گرانبها از درجه ی اولی به ایشان مرحمت نمودند. بعد از آن، از هر فوجی یک دسته سرباز، با کسوت مخصوص، در حضور مبارک شروع به مشق «ژیمی ناستیک» کرده، انواع هنرها و اقسام مهارت ها به کار بردند. تمام این سربازان که مشق کردند، به انعامات نقدیه ی شاهانه نائل شدند.

یکی از محسنات این قشون حاضره این بود که، به دستور نواب والا شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، البسه ی ایشان، از صاحبان مناصب و تبعه، از سر تا پا از اقمشه و متاع ایران بود، که در کمال توصیف برازندگی داشت. این کار، خیلی باعث رواج اقمشه و تجارت ایران می شود. واقعا، از این وزیر جنگ خیلی باید ممنون شد: که برای دولت، در لباس سرباز خرج تراشی زیاد نمی کنند، و از روی وطن پرستی متاع ایران را رواج می دهد. این نکته را برای آن می نویسم که: رؤسای بعد، ملت خواه و وطن پرست و ایرانی منش باشند.

خلاصه، از سه ساعت به غروب مانده تا هنگام شام، بندگان اقدس همایون در اردوی نظامی تشریف داشته؛ بعد از آن، به صاحبقرانیه رجعت فرمودند. در امروز، به واسطه ی حسن مجاهدت و فرط مواظبت وزیر نظام، آجودان باشی، در اردوی نظامی، برحسب استدعای وزیر جنگ یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی الماس از

درجه ی اولی به او مرحمت شد؛ و فوج خلج قاهر ساوه نیز به سرتیپی یار محمد خان سیف السلطنه، میر پنجه، پسر ارشد وزیر نظام، واگذار گردید؛ و میرزا محمد نظام الحکماء، رئیس اطباء نظام، که در ترتیب دواخانه های عسکریه نهایت لیاقت و درستکاری را به کار برده است، مستوجب بذل شاهانه آمده، به اعطاء یک حلقه انگشتری الماس سرافراز آمد.

شاید، یکی از ابناء زمان این تاریخ مرا که قرائت می کند، بگوید: «ما می دانیم که بندگان اقدس همایون کدام روز به اردوی نظامی تشریف فرما شدند؛ دیگر نوشتن این قضیه، برای ما چه لطفی دارد؟» چنین شخصی راست می گوید. او و همه کس از حرکات و اقدامات سلطانی اطلاع دارد. ولی، من بنده برای اطلاع و آگاهی آیندگان وقایع نگاری می کنم: که بدانند این سلطان بزرگ تا به چه اندازه به حفظ ترقیات قشون و انتظام اداره ی حربیه مایل و راغب هستند. آیندگان که اینگونه مراقبت ها شنیدند، می دانند که باید همه روزه به کار کشور پرداخت، و همه وقت ترقیات لشکر را آماده ساخت و به میدان حاضر شد، و به اردوی نظامی باید رفت. لهو و لعب، و نرد و ندب را کنار گذاشت و علم شهریاری افراشت.

شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، که پادشاهی سیاسی دان بودند و همواره به کار کشور و لشگر می پرداختند، مثل این سلطان لشکر خواه، چندان به تشریف فرمایی میدان

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۰

و رفتن اردوی نظامی و نظاره ی مشق افواج و تفقد به حال سربازان اقدامی نداشتند. و در روزنامجات آن ایام و تواریخ آن هنگام، ندیدیم که در هردو ماه یا سه ماه یا یک سال به میدان تشریف برده باشند و

به تشویق و ترقیات نظام پردازنـد. این سـلطان بزرگ نهایت میل را به ترقیات عسـکریه دارنـد، و هرچنـدی یک بار، به دیـدن قشون و نظاره ی مشق افواج میل کرده؛ بر خلاف شاهان گذشته، انعامات وافره و احسانات متکاثره درباره ی افواج دارند.

من اگر این چند سطر بعد را ننویسم، هرگز دولت از من مؤاخذه نخواهد کرد که:

چرا بـذل و عـدل مرا ننگـاشتی؟ مجبور به تمجیـد و اغراق گویی نیسـتم، حقیقت گویی می کنم؛ و شأن خود را برخلاف سایر مورخین، اجـل بر دروغگویی و تملق و اغراق و مبالغه می دانم. ولی، در ذکر صـفات حمیـده، راست و درست می نویسم. این تاریخ، هر ساله به نظر مبارک شاهانه می رسد. مخصوصا، عرض و استدعا می کنم که: اگر در عبارات خود اغراقی بنگارم، از این چاکر مؤاخذه ی سخت شود و تنبیه به عمل آید.

این سـلطان قدردان، در دو صفت به سلاطین قاجاریه و به اکثر شاهان ایران رجحان دارد: یکی بذل و یکی عدل. خدا را شاهد می گیرم، که در این دو صفت اغراق نگفته ام.

چندان بذل عطایا و نشر مواهب دارند، که مستوفیان دفترخانه ی مبارکه از احصاء آن عاجز هستند. عریضه ی احدی را که پول خواسته باشد، بدون عطا جواب نمی دهند.

طبقه ی چاکران که اضافه مواجب خواسـته اند، در حق آن ها محل مواجب برقرار شده است. در دوره ی شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، دیدم که مخصوصا به یک نفر از وزراء، لا غیر، تا سه هزار تومان اضافه مواجب مرحمت شد. لکن، این سـلطان بـاذل تـا ده هزار تومـان از اصل مالیات، به یک نفر اضافه مواجب مرحمت فرمودنـد. و چنـد هزار نفر هسـتند که در این دوره، اضافه مواجب فراوان برده اند. به

هیـچ وجه در عطای به نوکر خودداری ندارنـد. با اینکه در این دوره تقریبا دو کرور بر مالیات سابق ایران افزوده شـد، تمام این اضافه مالیات بر اضافه مواجب مردم داده شـده، و از اصل مالیات باز به قـدر یک کرور مرحمت شد. و خرج این دوره با آنکه بیشتر از دخـل است، بـاز از عطـای اضـافه مواجب مضـایقه نمی شود. تقریبـا مالیـات ایران در این دوره، با گمرکات به دوازده کرور می رسد. و من ان شاء الله، در این سال یا سال های بعد، جزء جمع ایران را به اسم و رسم در این تاریخ می نگارم.

در نظر مبارک این سـلطان باذل زر و سیم قدر و قیمتی ندارد. سلاطین سابق ایران را چه دیدیم و چه شنیدیم که: چون یکی از اعیان دولت و اشراف مملکت وفات می کرد، به واسطه ی آنکه از پرتو دولت فایده ها برده بود، مأمور دیوان به خانه ی او می رفت؛ اتـاق و رواق او را مهر و موم می کرد. به طوری که، وارث نمی توانست پیراهن سـیاهی از صـندوقخانه ی خود بردارد و در عزاداری به تن کنـد. تمام وراث، بدون زاد و راحله و اسـباب، در اتاقی می نشسـتند؛ تا آنکه، نقد و جنس مالیه ی آن میت معلوم شـده، دیوان صـد هزار تومان و پنجاه هزار تومان یا کمتر یا بیشتر می گرفت و باقی را به ورثه واگذار می کرد. ولی، در این دوره، از نظر بلندی و همت بزرگ و کرامت طبع این سلطان باذل

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۱

عـادل، ایـن ناهنجـاری موقـوف شــده؛ هر یـک از وزراء و امراء وفـات کردنـد، احـدی متعرض ورثـه نشـده، وراث در کمـال آسودگی بودند. مثل آنکه: میرزا عباس خان

قوام الدوله و سهام الدوله و غیرهما که در این دوره وفات کردند، و صاحب ثروت و ضیاع و عقار و نقد و جنس و املاک بودند، و مردم بدنفس بسی انتظارهای بد داشتند، به هیچ وجه از طرف دولت به ایشان تعدی نشد و اموال آن ها به دست وراث آمد.

این قضیه یک نعمت بزرگی است: که هر کس در مملکت به اطمینان دارای مال خود بوده، سلطان قادر و قاهر به او زیادتی نکند. عدالت این سلطان به درجه ایست، که همه را مثل فرزند خود می داند؛ راضی به ایذاء احدی نیست. خائن را می بخشد. به مقصر رحمت می آورد. با همه کس به لطف و مدارات حرکت می کند. اگر در اوامر خود اهمالی از وزرای خود بیند، باز به طور ملایمت سخن می گوید و می فرماید: «چندین بار گفته ام که این کار را بگذرانید و هنوز تمام نکرده اید!» روزی، با جناب وزیر دفتر، که به حضور مبارک حاضر بوده، در یک مسئله طوری تقریر فرمودند و ملایمت کردند و دستور العمل دادند، که بسی حیرت کردم. ابدا، به کشتار و گرفتاری احدی راضی نیستند. تهور و جلادت و ایذاء را به خود نمی بندند؛ کمترین خادمی می تواند عرض حال خود را مشروحا معروض دارد. از بستگان سلطنتی حمایت نکرده، داد مظلوم گرفته و به کسان خود ضرر وارد آورده است. و درین باب چندین قضیه دیده شده است، که محل حیرت است. این سلطان، خداشناسی و تدین را بر هوای نفس ترجیح داده است. اغلب از سلاطین ایران باده خوری داشته اند؛ این سلطان به هیچ وجه باده خواری ندارد. بسیار از سلاطین را دیدیم و شنیدیم که: روزه می خورده اند

یا گاهی در نماز غفلت داشته اند.

این سلطان اقدس و وجود مقدس، روزه می گیرد و نماز می خواند و آئین دین را مواظب است. محتمل است که آیندگان گمان برند که من این مطالب را بدون حقیقت نوشته ام؛ و اللّه! نه چنین است. سبک من به راست نویسی است. و گمان نکنند که من «مورخ دولتی» هستم و مجبور بوده ام که این اغراق ها بنگارم! «۱۹»

روز شنبه، بیست و یکم ربیع الاول بندگان اقدس همایون شاهنشاهی، از اول روز، برحسب استدعای جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، تشریف فرمای الهیه، که باغ و منزل ییلاقی ایشان است، شدند. الهیه نزدیک خود آذین، جزء قراء و متنزهات بلوک

---

(۱۹)- یک صفحه را قلم گرفته است، بدین مضمون: «محض برهان، این مطلب را می نگارم که: این سلطان باذل و عادل، مثل پدر بزرگوار خود، شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، در ترویج علم و تشویق اهل هنر و دانش و تربیت اهل فضل و هنر نمی کوشند. انعام مرحمت می فرمایند؛ ولی، صاحبان هنر و صنایع غریبه را چنانکه باید و شاید به خود راه نمی دهند و تمجیدات شفاهی و تحسینات زبانی نمی فرمایند. این قبیل اشخاص قدری دور از مرحمت افتاده اند. من این چند سطر را در این تاریخ نگاشته، در آخر سال به نظر مبارک شاهانه می رسد؛ البته مورد سؤال و جواب واقع می شوم. آن وقت، حضورا جواب عرض می کنم که چقدر بی حرمتی درباره ی اهل هنر و صنایع فرموده اند. سبک این چاکر راست نویسی است، که درست دولتخواهی کنم. اگر مقصرم، بنده را تلف فرمایند. آخر، یک مورخی خواهد نوشت که: غلامحسین افضل الملک تاریخی براستی نگاشت و او را به کجی سزا دادند.»

افضل التواریخ، متن،

شمیران است. تمـام شاهنشاهزادگان و شاهزادگان عظام و وزرای فخام و وجوه امراء و خواص چاکران عتبه ی سـلطنت نیز، در این روز، برحسب دعوت نـامه ی وزارت عظما ملتزم رکاب همایون بودنـد. نهایت تشـریفات و پـذیرایی ها به عمل آمـد. برای مدعوین محترم و اصـناف خدم خیمه های گوناگون افراشـته، انواع موائد نعم مهیا داشـته بودند. الحق! مزیدی بر آن تشـریفات متصور نمی شـد. زیـاده، بر وجود مقـدس همـایون خوش گـذشت؛ کرارا، اظهـار خشـنودی از خـدمات جنـاب وزیر اعظم می کردند. بعد از صـرف ناهار و فواکه عصـر و چای، در اواخر روز به قصـر صاحبقرانیه، که تا این مکان تقریبا نیم فرسنگ است، مراجعت فرمودند.

نواب وجیه اللّه میرزا، امیر خـان سـردار معظم، که چنـد مـاه قبـل از طرف قرین الشـرف همـایون برای تبلیغ تهنیت سال شصـتم سلطنت علیاحضرت ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان، با هیأت سفارت منتخبی به دربار دولت فخیمه ی انگلیس و دار الملك لندن رفته بودند، خدمت خود را در کمال آراسـتگی صورت داده؛ این ایام، با هیأت سفارت به دربار همایون مراجعت نموده، به توسط وزیر اعظم شرف اندوز حضور همایونی شده، مورد مرحمت شاهانه گشتند.

در این ایام، بنـدگان اقدس همایونی با کمال فراغت خاطر در ییلاق صاحبقرانیه به مهام خطیره ی سـلطنتی و کارهای عمده ی دولـتی و صـدور جـواب عرایض وزارتخـانه هـا و رعایـا مشـغول هسـتند. یکی دو روز در مـاه ربیع الثـانی، محض سرکشـی از صاحبقرانیه به شهر دار الخلافه تشریف فرما شده، هنگام عصر باز مراجعت به صاحبقرانیه فرمودند.

روز چهارشـنبه هیجـدهم اوت مـاه فرانسه، مطـابق هیجـدهم ربیع الاـول، که روز عیـد عیـد ولاـدت اعلیحضـرت فرانسوا ژزف، امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان، بود و در دربار آن دولت

اسباب جشن و تهنیت برپا است، بندگان اقدس همایون تلگرام تهنیتی به آن دولت ارسال داشتند، که صورت آن از قرار ذیل است:-

«در موقع عید سعید اعلیحضرت امپراطوری، از صمیم قلب ایشان را تهنیت نموده؛ و ادعیه ی خالصانه ی خود را برای سعادت و اقبال آن اعلیحضرت و دوام سلطنت و فیروزی و نیکبختی خانواده، معظم ایشان، تقدیم می دارم. مظفر الدین شاه.»

ترجمه ی جواب اعلیحضرت امپراطور اطریش از قرار ذیل است

«از تهنیتی که اعلیحضرت شهریاری فرموده اند، از صمیم قلب شکرگزاری نموده؛ و به اقتضای کمال یک جهتی و محبت، تمنا دارم همان ادعیه ی خیریه را که من نیز با خلوص نیت به آن اعلیحضرت می نمایم، قبول فرمایند. فرانسوا ژزف.»

در روز مزبور نیز، علی الرسم، از طرف شخص اقدس همایون و از طرف دولت ایران و از جانب وزارت عظما و از سمت وزارت جلیه ی خارجه، مأمورین مخصوص به سفارتخانه ی اطریش، نزد وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت اطریش، مقیم دربار دولت ایران، رفته تبلیغ تهنیت کردند.

روز شنبه، بیست و هشتم ربیع الاول بندگان اقدس همایون عزیمت تشریف فرمایی به اردوی سواره ی قزاق، که در سمت شمالی قصر قاجار که در یک فرسنگی تهران است،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۳

فرمودند. کلنل اتاماژور، کاساکوفسکی، فرمانده ی بریگاد سواره ی قزاق، از پیش ترتیبات و تشریفات قدوم همایون را مرتب داشته، سراپرده ی خاص سلطنتی و چادرهای دیگر برای خواص ملتزمین رکاب همایون افراشته بود. روز مزبور، سه ساعت به غروب مانده، بندگان اقدس شاهنشاهی با نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده عضد السلطان و جناب مستطاب وزیر اعظم و سایر شاهزادگان و وزراء و سرداران و امراء بزرگ نظامی و عموم صاحبان مناصب، برحسب دعوت مخصوص کلنل کاساکوفسکی،

تشریف فرمای اردوی قزاق شدند. سواره ی قزاق شروع به مشق نموده، در حضور همایون بنای اسب تازی و تیراندازی گذاشتند. کمال مهارت و جلادت را به کار بردند و کارهای شگفت کردند؛ مورد تحسین واقع شدند. بندگان اقدس کمال مرحمت را درباره ی کاساکوفسکی مبذول داشته، قریب به غروب به صاحبقرانیه مراجعت فرمودند.

روز دوشنبه، پانزدهم شهر ربیع الآخر بندگان اقدس همایون از صاحبقرانیه ی شمیران حرکت فرموده، به عزم تفرج و شکار و اقامت چند شبه، تشریف فرمای لشکرک و کنار رودخانه ی جاجرود شدند، که تا شهر تقریبا سه فرسخ مسافت دارد. در ایام توقف لشکرک، همه روزه به شکار و سواری مشغول بودند. چند روز در لشکرک اقامت داشتند.

روز دوشنبه، بیست و دویم ربیع الآخر که سورت گرما زایل شده و هوای ییلاقات مایل به برودت است؛ بندگان اقدس همایون از لشکرک حرکت فرموده، به قصر عشرت آباد، که پشت دروازه ی دار الخلافه است، تشریف فرما شده: که چند شبی در آنجا توقف فرموده؛ پس از آن، به کلی به مرکز سلطنت عظما و شهر دار الخلافه نزول فرمایند.

روز سه شنبه، بیست و سیم ربیع الآخر بندگان اقدس همایون از عشرت آباد، محض سرکشی به عمارات سلطنتی شهر دار الخلافه، تشریف فرمای شهر شده؛ به جلایل امور رسیدگی کرده و هنگام عصر باز به عشرت آباد حرکت فرمودند.

در دهه ی اول شهر جمادی الاولی بندگان اقدس همایون از عشرت آباد، محض تفرج و شکار با خواص خدم حرکت کرده، به قصر یاقوت، واقعه در سرخه حصار که از متنزهات و شکارگاه های خاصه ی سلطنتی است، تشریف بردند. سرخه حصار، در سه فرسخ و نیمی تهران واقع شده است. قصر یاقوت از بناهای عالیه ی شاهنشاه شهید

سعید، انار اللّه برهانه، است که در سرخه حصار بنا فرمودند.

خلاصه، بندگان اقدس همایون چند روزی در قصر یاقوت تفرج و توقف فرموده؛ روز سه شنبه، چهاردهم جمادی الاولی، با ابهتی تازه و شوکتی بی اندازه به شهر دار الخلافه و مقر سلطنت عظما نزول اجلال فرمودند.

فصل ییلاقات منقضی شده، هوای شهر دار الخلافه در کمال سلامت و اعتدال است. اهل شهر به زیارت جمال خسروانه شادان شدند. و بندگان اقدس همایون همه روزه به تنظیم و تمهید امور و رفاه و آسایش رعایا پرداختند، و به معظمات مهام سلطنتی و انجام امور دولتی مشغول شدند.

کار دگر گشت و روزگار دگر شد. کار بزرگی که در این ماه جمادی الاولی در دولت وقوع یافت: تغییر وزارت جنگ و عزل نواب شاهزاده عبد الحسین میرزای

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۴

فرمانفرما، وزیر جنگ، است؛ که او مثل کوه البرز سنگین بود و به هیچ وجه او را حرکت دادن ممکن نبود. چنان در وجود مبارک شاهانه رسوخ داشت و چنان در دولت ریشه دوانیده بود، که تغییر و تبدیل او به قوه ی واهمه ی احدی در نمی آمد. از عهد صباوت، خدمتگزار و محرم اسرار این شاهنشاه عادل باذل بود. مزاج مبارک را به دست داشت. هرچه می خواست، می گفت؛ هرچه می پنداشت، می کرد. همشیره ی بزرگوارشان، حضرت علیا، بانوی بزرگ حرمخانه ی جلالت عظما بود و بسی اقتدار داشت. یکی از بنات سلطنت عظما که از سایر بانوان حرمخانه ی جلالت بود، به حباله ی نکاح این شاهزاده ی باکفایت بود. هزار بستگی و اتصال اندرونی و بیرونی داشت.

علاوه بر این، خود شاهزاده دارای کفایت و زرنگی و چابکی و هوش وافر بود.

ثروت و جلال بی اندازه داشت. از برای پیشرفت

امور و افساد حال طرف مقابل خود، حاضر می شد که تا صد هزار تومان خرج کند، و به علماء پول دهد که در افساد و تضییع وزیری بزرگ شورش کننـد و هنگامه یی بر سـر پا سازند. به جاسوسان بسـی انعامات داشت، که او را از کارهای نهانی مدعی علیه باخبر سازنـد. ساعتی آرام و قرار نـداشت؛ از کار خسـته نمی شد. در اقدام و اهتمام هرکاری چنان ساعی و جاهد بود، که مزیدی بر آن متصور نبود. مثلا: اگر به خاطرش خطور می کرد که باید از برای ترتیب خیالی دور رفت و مسافتی طی کرد، در حـالتی که هوا سـرد و کوچه هـا انباشـته از یـخ و برف یـا گـل بود، به هیـچ وجه خطرهـای راه را ملاحظه نکرده؛ اگر کسالت مزاجی هم داشت، از خیـال خود منصـرف نمی شـد. با آنکه هزار گونه جاه و جلال و جبروت هم داشت، منتظر بسـته شـدن و آوردن کالسـکه و زین کردن اسب نشـده، پای پیاده با هزار مخاطرات روانه ی راه می شـد و خود را به مقصـد رسانیـده و کار خود را صورت داده، برمی گشت. از هیچ بلیه یی نمی ترسـید. تا در هرنیت و قضـیه که داشت نائل گردد، مثل شـعله ی جواله سوزان و به جهات سـته روان بود. واقعا، این شاهزاده ی هنرمنـد در خـدمت دولت نهایت کفایت و لیاقت را داشت. ولی، عیب ایشـان این بـود که: به هرمقـامی که ایشـان را بـازمی داشـتند، او به آن مقـام قـانع نبوده، بـاز به کارهـای بالاـتر دست زده، می خواست قدمی فراتر گذارد.

و به این جهت، خیالات خود را همیشه اوج داده، آنی آسوده نبودنـد و به یک مقام نمی ایسـتادند. مثلا: در ایران، بعـد از رتبه ی

صدارت یا وزارت عظما، رتبه ی بالاتر از وزارت جنگ و سپهسالاری کل قشون ولایات ایران نیست. و این شاهزاده ی لایق، این رتبه را در نهایت استقلال داشتند و هرمقصودی را که دارا بودند معمول می داشتند و بسته ی مخصوص سلطنت بودند و احدی را زهره ی مداخله و کارشکنی درباره ی ایشان نبود. ولی، به این رتبه قناعت نکرده، باز در کارهای صدارت و وزارت عظما مداخله می کردند؛ و واسطه ی بعضی اشخاص شده، دستخط حکومت برای مردم صادر می نمودند و به بعضی اعمال اقدام می کردند که باعث اغتشاش کار صدارت می شد. و در کار صدارت که کسی مداخله کند، آن صدر نمی تواند کار از پیش ببرد؛ لهذا، در امور مملکت و قدرت دولت، وهن و بی نظمی و اختلال دست می دهد.

و به واسطه ی مداخلات همین شاهزاده بود که مرحوم علی قلی خان مخبر الدوله

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۵

از وزارت داخله استعفا کرد: که به بی نظمی مشهور نشود و خود را هم به معاندت و کارشکنی این شاهزاده به صدمات نیندازد. پس از استعفای مخبر الدوله، ریاست وزراء و وزارت عظما که با جناب امین الدوله وزیر اعظم شد، تمام مردم منتظر بودند که در اول وهله، یا از این وزارت استعفا کند، یا عزل شاهزاده فرمانفرما را از وزارت جنگ و مداخله به امور، از حضور مبارک شاهانه استدعا نماید. جناب امین الدوله، وزیر اعظم، مردی با سکونت و وقار و وزیری با طمأنینه و اعتبار بود. در گذرانیدن امور جلادت و رشادت را شرط نمی دانست، و اجراء امور را به دفع الوقت و طبیعت واگذار می کرد؛ و به همین سبب، معروف به اهمال شد. ولی، ایشان اهمال و

بی کفایتی در کار نداشتند؛ بـه سبک اروپ و عقلای مغرب زمین، کـه ترتیب امورشان از روی قاعده و قانون است، می خواستند رفتار کنند. این سبک با اشکال حالیه ی ایران بسی اشکال دارد؛ مگر آنکه، به مرور دهور و به زمان های طویل و رنج های بسیار، بتوان این کارها را صورت داد.

به هرحال، جناب امین الدوله، وزیر اعظم، بعد از یافتن ریاست وزراء و وزارت عظما، که حقیقتا صدارت است و جمیع امور به ایشان حوالت بود، چند ماهی صبر و تأمل کرده، به عزل شاهزاده فرمانفرما به صراحت و آشکارا سخنی نگفتند. تا آنکه، دیدند مداخله ی رئیس لشکر به امور کشور، بیرون از چون و چند و زیاده از هزار واند است.

مردم دوهوا شده، از این شاخه به شاخه ی دیگر می روند، و نزدیک است که در کار مملکت اختلالی فراهم آید. لهذا، حاضر شد که یا از خدمت استعفا کند، یا رفع اختلال نماید.

به بیاناتی که ما نمی دانیم و به عباراتی که ما نمی خواهیم، به دلایل صحیحه و براهین محکمه و استدلالات متقنه، به طرز ملایمت و وضع سلامت، به عرض خاکپای همایونی رسانید که:

شاهزاده فرمانفرما را از وزارت جنگ معزول و به نبودن در پایتخت او را منکول دارند.

چون عرایض و دلایل جناب امین الدوله، وزیر اعظم، از روی صحت بود؛ لهذا، برحسب اشاره ی خدیوانه، که حکم تقدیر را دارد، شاهزاده فرمانفرما از وزارت جنگ معزول شد، اقتدار او از میان رفت. در ایران رسم ست که: هرکس از کاری معزول می شود، تا چندی نمی تواند به حضور سلطان و دربار دولت حاضر شود. نه اینکه او را مانع باشند؛ بلکه، خود شخص معزول تا چندی صلاح خود را در کناره جویی

می بینـد، که مبـادا از سـایر طبقـات زیردست کمتر احترام و تواضع بینـد. ولی، چون فرمانفرما نهایت بسـتگی و اختصاص را به دولت داشت، باز همه روزه به دربار و عمارت گلسـتان حاضـر شـده؛ مثل آن بود که امری برای او واقع نشـده و باز به تدبیر و بعضی لطایف الحیل، می تواند پاره یی کارها صورت دهد.

خلاصه، مانـدن فرمانفرما را در تهران به طرز بیکاری صـلاح ندیدنـد؛ از اینکه، بودن چنین شخصـی در حالت معزولی، باعث اختلال کار صدارت و وزارت عظما خواهد شد.

و محتمل است که او به تـدبیر و اسـباب چینی، بعضـی فسادها برای نظم کار وزارت عظما فراهم آورد. لهذا، به این احتمال ها، صلاح دیدنـد که وی از تهران خارج باشد. چون خلاف و تقصـیری در دولت از او دیده نشده بود؛ لهذا، نباید که به کلات یا اردبیل

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۶

محبوسا فرستاده شود. ناچار، ایالت فارس را به او داده، مقرر داشتند که به فرمانفرمایی فارس برود؛ و ناظم الدوله، والی فارس، را به دار الخلافه احضار کردند.

سبحان اللّه! در اظهار این مطالب، بعضی حیرت ها از برای خواننده دست می دهد:

که بعضی مردم به درجه یی خوشبخت و با اقبال هستند، که چون روز ذلت برای آن ها دست می دهد و دولت می خواهد آن ها را از مرکز سـلطنت دور کند، آن وقت به ایالت فارس نایل می شوند، که آنجا پاتخت سـلاطین بزرگ بوده است. و باز که در فارس قناعت نکرده و ذلت به آن ها دست می دهد، به حکم دولت امر و مقرر می شود که از وزر و بال فارس کناره کرده و از ایالت معزول شده، به عتبات عالیات و کربلای معلا، که خاک عثمانی است، برود

و مجاور و متوقف باشد؛ تا سعادت آخرت دریابد و تهذیب اخلاق نماید. چنانکه، نواب فرمانفرما بعد از یک سال و نیم ایالت فارس، به امر دولت از آنجا معزول گشت؛ مقرر شد که به عتبات عالیات رفته، در کربلا ساکن باشد و به ایران نیاید.

شرح این داستان، در سایر مجلدات این تاریخ، که ان شاء اللّه در شرح وقایع هزار و سیصد [و] شانزده نگاشته خواهد شد، خواهد آمد.

هرکس از آیندگان که مثل شاهزاده فرمانفرما این طور مبتلا شود و در ذلت نهایت عزت را داشته باشد، نهایت شکر را به درگاه حق تعالی ادا نماید؛ که خداوند محض حکمت چنین کارها را مقدر فرموده: تا هرکس اصلاح مزاج خود را کرده، به درجاتی که خداوند او را عطا فرموده، قانع باشد و به کار این و آن نپردازد.

یکی از خوشبختی های شاهزاده فرمانفرما این است که: ایشان در حین کتابت این تاریخ، از ایالت فارس هم معزول شده، به حکم دولتی باید ساکن کربلای معلا باشند و به ایران نیایند؛ و ظاهرا مغضوب دولت هستند. و هرمورخی، در این مورد، هزار بد در حق چنین کسی می نویسد. لکن، من بنده، با آنکه از ایشان التفاتی ندیده ام، جز آنکه مواجب فارس مرا در ایالت خود نداده و سوخت ولا وصول ماند و هرچه التماس کردم، نپذیرفتند؛ با این حالت، باز کفایت و لیاقت و زرنگی و هوش ایشان را، در این تاریخ که برحسب امر دولت می نگارم، نوشته، لسان قدح ندارم. منتهای مطلب این است که: اگر ایشان به یک حدی نایستند و باز بخواهند به مقامی بالاتر روند، عیب ایشان نخواهد شد. افضل التواریخ متن ۱۴۶

باب اول وقایع سال هزار و سیصد و پانزده هجری، در شرح تاجداری و مملکت داری این پادشاه عادل باذل، بندگان اعلیحضرت قدرقدرت، مظفر الدین شاه قاجار، طول الله عمره و رفع الله قدره، به ایران ..... ص : ۱۳۴

صه، شرح ایالت ایشان را به فارس، در ذیل جلد دیگر این تاریخ، ان شاء اللّه، خواهم نگاشت.

در این ماه، به واسطه ی عزل شاهزاده فرمانفرما، در انظار مردم بر اقتدار و اعتبار جناب امین الدوله، وزیر اعظم، افزوده شد؛ دانستند که ایشان در کار اقتدار دارند.

بعضی گفتند: «کار را خوب صورت داد؛ ولی، دیر اقدام کرد.» بعضی دیگر از مخصوصا دستگاه سلطنت، قدری از این کار اندیشیدند و به عزل خود ترسیدند. شاهزاده فرمانفرما را که فی المثل مرده دیدند، خود را کشته یافتند؛ در باطن، درصدد عزل و اختلال کار جناب امین الدوله، وزیر اعظم، به طور رمز و نهانی برآمدند؛ که بعدها اثر آن معلوم، و در شرح وقایع سال دیگر، ان شاء اللّه، نوشته خواهد شد.

پس از آنکه این کار بزرگ- یعنی: عزل شاهزاده فرمانفرما- وقوع یافت،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۷

سپهسالاری و وزارت جنگ ایران، در تهران از عهده ی چهار شخص یا شش نفر بیرون می آمد که خوب منظم کنند و در کار فسادی برنیاورند:-

یکی، نواب مستطاب والا شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه، امیرکبیر، فرزند شاه شهید سعید، انار اللّه برهانه؛ که چندین سال در زمان شاهنشاه شهید سعید، وزارت جنگ داشته، از زشت و زیبا و خوب و بد قشون آگاهند. گذشته از صاحبان مناصب، سربازان را هم می شناسند و اطلاعی دارند. و در این عهد، در انزوا هستند و در کار دولتی کناره دارند

که بدنام نشوند. پلیتیک دولت و رأی سلطنت، مقتضی نبود که به این وجود کار و شغل داده شود.

یکی دیگر، که واقعا شخص اول و اقدم وزارت جنگ است، وجود کافی و شخص وافی، نواب مستطاب اشرف امجد والا، شاهنشاهزاده ی اعظم، شعاع السلطنه، فرزند برومند سلطنت عظما، حکمران گیلان است؛ که الحق، با سیاست مدن و هوش و فراست و عقل و کیاستی که دارند، از همه کس زیبنده تر به این منصب بزرگ است. ولی، پلیتیک هیچ صدری و وزیر اعظمی اقتضا نمی کند، که به چنین شاهزاده ی بزرگ باکفایت و با درایتی کار سپهسالاری و وزارت جنگ واگذار شود، که نتوان به او امرونهی کرد و نتوان از تابین او که شاکی باشد، تقویت نمود.

یکی دیگر، که شایسته ی سپهسالاری بود، جناب محمد باقر خان سردار کل است؛ که الحق، در این امر با اطلاع و بصیر و حق شناس و حق گزار و درست رفتار است، و نهایت لیاقت و خبرت را در این کار دارد. و در ابتدای سلطنت مظفریه، در هزار و سیصد و سیزده و سیصد و چهارده، در دوره ی صدارت جناب مستطاب میرزا علی اصغر خان امین السلطان- صدر اعظم سابق-، به ریاست قشون و سپهسالاری برقرار شده؛ الحق، خوب از عهده برآمدند- و شرحی در جلد اول افضل التواریخ، درباره ی ایشان نوشته شد. لکن، چون جناب سردار کل، داماد و بسته ی جناب مستطاب امین السلطان- صدر اعظم سابق- هستند، پلتیک جناب مستطاب میرزا علی خان امین الدوله، وزیر اعظم، اقتضا نمی کند که کار قشون را به ایشان سپارند و معاند خود را معاضد انگارند.

یکی دیگر از اشخاص لایق و قابل و پسندیده، که

دارای صـفات حمیـده باشـد، برای ریاست قشون ایران و سـپهسالاری، از روی انصاف نواب شاهزاده وجیه اللّه میرزا، امیر خان سردار معظم ابن شاهزاده سـلطان احمد میرزای عضد الدوله بن خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه است؛ که از سن صـباوت تاکنون، در دایره ی عسکریه ریاست ها داشته و فرماندهی ها کرده. در سوق عسکر و آداب نظامی لشکر، الیق واکفی هستند.

همیشه، در حکومت هـا و ایـالت هـای بزرگ بوده، از همه چیز اطلاع کاملی داشـته. و امروز، رتبتی بلنـد و عظمتی بی چون و چنـد دارنـد. همه کس تصـدیق می کند که امروز، این شاهزاده ی بزرگوار سـزاوار، منصب ریاست قشون و سـپهسالاری ایران است. در این اوقات، رأی مبارک به صـلاحدید جناب، مسـتطاب امین الـدوله، وزیر اعظم، که با نواب می کننـد. کمال خوش سلوکی و ملاـیمت طبع را دارنـد. بـا آنکه به این رتبه ی بلنـد نائـل والا شاهزاده امیر خان سـردار معظم دوستی و اتحاد حقیقی دارند، چنان اقتضا کرد که

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۸

این شـاهزاده ی آزاده از طرف قرین الشـرف خسـروانی، ریاست قشون ایران را داشـته، در انتظامات عسـکریه و رسـیدن حقوق ایشـان بکوشـد. کـار نظام، واقعا، در دوره ی ریاست این شاهزاده ی باکفایت بالا گرفت. ترتیبات صـحیحه و قوانین مفیـده در نظـام و توپخـانه گـذاشت. حقوق و جبره ی افواج بـدون کسـر رسـید. همه روزه، این شاهزاده ی آزاده بشـخصه به کار افراد و آحاد قشون رسـیدگی شـده اند، به هیچ وجه فرصت و تکبر و بدخلقی ندارند؛ در نهایت سادگی و سـلامت و ادب، با وضع و شریف رفتار می نمایند. با احترام شاهزادگی و علو مقامی که دارند، قادر هسـتند که بسـی اشخاص را در حضور خود ننشانند؛ ولی، این شاهزاده به طوری باادب با اهالی کشور

و لشکر رفتار می کند، که همه کس را مداح خود قرار داده است. از اهل نظام، در وضع و ترتیبات در انتظامات عسکریه و رسیدن حقوق ایشان بکوشد.

کار نظام، واقعا، در دوره ی ریاست این شاهزاده ی باکفایت بالا گرفت. ترتیبات صحیحه و قوانین مفیده در نظام و توپخانه گذاشت. حقوق و جیره ی افواج بدون کسر رسید. همه روزه، این شاهزاده ی آزاده بشخصه به کار افراد و آحاد قشون رسیدگی این شاهزاده ی آزاده از طرف قرین الشرف خسروانی، ریاست قشون ایران را داشته، نظام، در وضع و ترتیبات و انتظامات عسکریه، کلمات خوب می شنوم. پس از چندی دیگر، از طرف دولت لقب سپهسالاری به ایشان مرحمت می شود؛ که شرح آن را، ان شاء اللّه، در این تاریخ خواهم نگاشت.

چون ایالت مملکت فارس به عهده ی کفایت و لیاقت نواب والا، شاهزاده عبد الحسین با وضیع و شریف رفتار می نمایند. با احترام شاهزادگی و علو مقامی که دارند، قادر هستند که بسی اشخاص را در حضور خود ننمانند؛ ولی، این شاهزاده به طوری باادب با اهالی کشور و لشکر رفتار می کند، که همه کس را مداح خود قرار داده است. از اهل والا شاهزاده امیر خان سردار معظم دوستی و اتحاد حقیقی دارند، چنان اقتضا کرد که میرزای فرمانفرما واگذار شد، محض بذل مرحمت خاص و اعزاز ایشان، روز سه شنبه، هفتم جمادی الاولی، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی از اول روز تشریف فرمای باغ و منزل نواب شاهزاده ی معظم شدند. جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، و تمام شاهزادگان عظام و وزراء فخام و خدام آستان گردون احتشام، برحسب دعوت مخصوص نواب فرمانفرما، شرف التزام حضور همایون را داشتند. لوازم تشریفات و تقدیمات،

از هرجهت فراهم بود. امروز، خیلی به وجود اقدس شاهانه خوش گذشت.

بندگان اقدس همایون پس از صرف ناهار و فواکه عصر و چای، هنگام عصر به قصر سلطنتی تشریف بردند.

در یکی از ایام دهه ی آخر جمادی الآخر، اسبان خاصه ی اصطبل مبارکه را در حیاط تخت مرمر از سان حضور همایون گذرانیده؛ آراستگی و فربهی اسبان خاصه ی سرکاری، موجب خشنودی خاطر مبارک گردید.

روز پنجم جمادی الآخر بندگان اقدس همایون به عزم زیارت امامزاده ی واجب التعظیم، حضرت عبد العظیم، علیه التحیه و التکریم، از تهران تشریف فرمای زاویه ی مقدسه

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۴۹

که در یک فرسنگی تهران و اصل شهر ری است، شده، پس از فیض زیارت و طوف مرقد منور، به باغ و عمارت حکومتی آنجا تشریف برده؛ بعد از صرف ناهار و فواکه عصر، مراجعت به شهر دار الخلافه و مقر سلطنت عظما فرمودند.

چون این اوقات هوا مساعد و مقتضی شکار و گردش است، بندگان اقدس همایون روز سه شنبه، بیست و هشتم جمادی الاولی، به عزم تفرج و شکار از مقر سلطنت عظما تشریف فرمای دوشان تپه شده؛ پس از چند شب اقامت خسروانی، که همه روزه مشغول سواری و شکار بودند، روز جمعه، دویم جمادی الآخر، مراجعت به شهر دار الخلافه فرمودند.

در این ایام، بندگان اقدس همایون محض اظهار رضامندی از خدمات جناب امین الدوله، وزیر اعظم، یک عدد انفیه دان مزین و مصور به تمثال خورشید مثال همایون، که از عطایای ممتازه است، به ایشان مرحمت فرمودند. ایشان باکمال شرف و افتخار، در مجلس دربار اعظم این عطیه ی خسروانی را پذیرفته؛ محض اظهار شکرگزاری به حضور همایون مشرف شده، حضورا نیز مشمول الطاف شاهانه شدند.

روز چهارشنبه، چهاردهم شهر

جمادی الآخر که روز عیـد سـعید میلاد بنـدگان اعلیحضـرت اقـدس شاهنشاهی است؛ شب این روز، به رسم سایر اعیاد ملتی و دولتی، در خیابان باب همایون و جلوی سر در الماسیه، چراغان کردند و آذین بستند و آتشبازی نمودند.

مطربـان ترانه سـاخته، نغمه هـای دلنواز به کار بردنـد. تمام شـهر دار الخلافه را، از ارک و میـدان توپخانه و سبز میـدان و تمام بازارها و کاروانسـراها و مغازه های تجارتی، حتی دکاکین کسـبه ی محلات و کوچه ها، مثل سنه ی ماضیه آذین بسته، قنادیل نور و جارهای بلور افروختند. پاسـی از شب گذشـته، جناب مسـتطاب امین الدوله، وزیر اعظم، به اتفاق شاهزاده سـلطان حسین میرزای نیر الـدوله، حکمران تهران، برحسب امر قدرقدر جهانمطاع، و پاره یی از وزراء و رجال دولت به بازارها و خانات تجار رفته، اظهـار مراحم خسـروانه و رضامنـدی ایشان را از وضع شاه پرستی اهالی تبلیغ نمودنـد. مردم بر مراتب شـکر و دعای خود افزودند؛ دانستند که در مقابل خدمات، قدردانی هست که مشعوف از این کارها گردد.

روز عید سعید هم، در دربار دولتی و اصل عمارت سلطنتی، اساس جشن و تهنیت برپا بود. چهار ساعت از دسته گذشته، هیأت «کردیپلوماتیـک» به اتفـاق ظهیر الـدوله، وزیر تشـریفات، در سـلامی خـاص که وزیر خـارجه هم رسـما حاضـر بود، به حضور خسروانی آمده؛ «کنت اپرژزی»، وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فخیمه ی اطریش و مجارستان، که «دوین سفراء»، یعنی: در ورود به تهران اقـدام از آن ها بودند، از جانب سـفراء و مأمورین دول متحابه تهنیت عید را به بیانی وافی به عرض رسانیده، تلطف و مراحم شاهانه شامل حال ایشان شد. و بندگان اقدس همایون از احوال امپراطوران و سلاطین

دول و رؤسای ملل جمهوری، استفسار فرمودند. بعد از آن، سفراء از حضور مبارک رخصت انصراف یافتند.

بعد از آن، مائده ی بسیط سلطنت گسترده؛ برحسب قانون و قاعده یی که در سلطنت

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۰

سلاطین قاجاریه رسم است، تمام شاهزادگان عظام و منتسبین خاندان سلطنت- که از نوادگان خاقان مغفور، فتحعلی شاه قاجار، طاب ثراه- باشند، برحسب دعوت وزیر تشریفات، در سر این خوان خسروانی، در چنین روزی که میلاد سلطانی باشد، حاضر شده، با نفس نفیس علیحضرت سلطان غذا می خورند؛ و بعد از غذا، هریک، یک اشرفی زرد عیدی می گیرند.

در سر این خوان، به درجه یی از احفاد و اولاد و نواده و نتایج شاهان گذشته ی قاجاریه، شاهزادگان و امیرزادگان پیر و جوان هستند، که اعلیحضرت قدس شاهانه ابدا ایشان را نمی شناسند، و وزراء هم اغلب ایشان را نمی شناسند. بنده و امثال بنده هم، که اغلب از اهالی تهران و متوسطین مردم را می شناسیم، این اشخاص حاضره را نمی شناسیم و نمی دانیم اسمشان چیست و پدرشان کیست. هرکدام که بی ثروت یا بی هنر باشند، معروف نیستند؛ لکن، چون سلسله نسب آن ها محفوظ است، هریک با وزیری و دبیری آشنایی و ارتباطی دارند. لهذا، خود را به آن وزیر و دبیر معرفی کرده، به وساطت و شفاعت آن وزیر یا دبیر به این مجلس راه پیدا می کنند. و محض تحصیل شرف و افتخار، در سر این خوان برخوردار شده، پس از صرف غذا هم عیدی می گیرند. چه بسیار شاهزادگان هم هستند، که یا عمدا محض راحتی خود، مقید نیستند به این مجلس حاضر شوند؛ یا آنکه، از پریشانی چنان گمنام شده اند، که نمی توانند خود را به هیچ وسیله یی در این

مجلس رسانند.

بعد از صرف ناهار، بندگان اقدس همایون به جلوخان باب همایون تشریف فرما شده، جلوس فرمودند؛ در حالی که، وزیر اعظم و امیر خان سردار، وزیر جنگ، و جمعی دیگر در خدمت ایستاده، شرف حضور داشتند. تمام اهالی نظام، از شاگردان و اجزاء مدرسه ی دار الفنون دولتی و اجزاء مدرسه ای ناصری و اهل توپخانه و قورخانه و افواج قاهره و دسته های سواره نظام، با نهایت زیبایی، فوج فوج و دسته دسته آمده، دفیله کرده، از حضور همایون گذشتند. و بعد از آن، سلامی در پیشگاه تالار جنب تالار بریلیان شرف انعقاد یافت. بندگان اقدس همایون بر روی صندلی، در جلوی تالار جلوس فرمودند.

شاهنشاهزادگان و شاهزادگان عظام و وزراء فخام و سایر طبقات، از ارباب سیف و قلم و مستوفیان و لشکرنویسان و اجزاء وزارتخانه ها و اعضاء دوایر جلیله ی دولتی، هریک با البسه ی رسمیه در محل و مقام خود ایستاده، به زیارت وجود اقدس شاهانه نائل شدند. بندگان اقدس همایون به تمام باریافتگان سلام اظهار مرحمت فرموده، از جناب مستطاب وزیر اعظم و خدمات ایشان شرحی تمجید کردند.

خطیب خطبه خواند، و شمس الشعراء قصیده ی تهنیت عرض کرد. در موقع سلام، قبل از خطبه و قصیده، محض اظهار علامت خشنودی خاطر مبارک از خدمات نواب والا، شاهزاده امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ، یک قبضه شمشیر مرصع درباره ی ایشان مرحمت شد.

پیشخدمت آن شمشیر را آورده، به شاهزاده ی معظم داد. این بنده به چهار نفر فاصله، که در سلک مستوفیان ایستاده بودم، دیدم که این شاهزاده بشاشت وجهی حاصل کرده، در این ملاء عام افتخاری برای ایشان ظاهر شد. در کمال شرف و شعف، شمشیر را گرفته،

افضل التواریخ، متن، ص:

علاقه ی گردن و زینت میان خود ساخت.

چون رسم جشن ولادت سلطان بر این است که: شخص اول دولت، که «صدراعظم» یا به لفظ «وزیر اعظم» یا «وزیر داخله» باشد، باید از سفراء خارجه و اعیان و اشراف مملکت پذیرایی کند، لهذا، جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، در پارک و منزل خودشان بساط تهنیت و ضیافت گسترده؛ شب دویم عید سعید، که شب پنجشنبه، پانزدهم شهر جمادی الآخر باشد، تمام وزراء عظام دربار و سفراء و ایلچیان دول متحابه را که مقیم تهران هستند به صرف شام و «سوپه» دعوت کرده، ضیافتی بزرگ نمودند.

در سر میز شام، وزیر مختار دولت اتریش و مجارستان، که اقدم سفراء هستند، دعای سلامت و بقای اعلیحضرت اقدس همایون را ادا نمودند. جناب مستطاب وزیر اعظم هم سلامت و شوکت تاجداران دول متحابه را یادآور شدند. و شب سیم عید هم، که شب جمعه، شانزدهم بود، باز تمام شاهزادگان عظام و وزراء فخام در منزل جناب مستطاب وزیر اعظم به صرف شام سر سفره دعوت شده بودند. و مجلس در کمال سادگی بوده، که شرب مسکرات دیده نشده؛ و بقاعده ی اهل «اروپ»، سر شام میوه جات و هندوانه هم گذاشته بودند. این بنده، بر خلاف اعیاد سنوات گذشته، در این ضیافت تعلیقه دعوت نداشت و حاضر نبودم؛ لکن، از مدعوین شنیدم که از ضیافت شب اول تمجید می کردند، ولی از ضیافت شب دویم، که انعقاد مجلس مخصوص ایرانیان بود، قدری شکایت داشتند و دانستم که شکایت این اشخاص از چه راه بوده است: چون باده و می گساری نبوده است و مجلس به شکل ساده فراهم شده است، به اشخاص باده خوار که

تا ساعت پنج در آنجا بوده اند، بد گذشته است. تحقیق صحیح این بود که بیان کردم.

در روز عیـد میلاد، که چهاردهم جمادی الآخر است، بعضـی تلگرافات تهنیت از امپراطوران و سـلاطین اروپ و رؤسای ملل و دول به حضور مبـارک شاهـانه رسـید؛ که اصل تلگرافات تهنیت و جواب هایی که صادر شـده است، نوشـته نمی شود. محض آنکـه در سـنه ی گشـته، در ضـمن وقـایع همیـن روز، عین تلگرافـات و عبـارات سـلاطین را نوشـته ام؛ دیگر در امسـال، سـواد تلگرافات تهنیت ایشان را نمی نگارم: که عبارات امسال و سنوات آتیه هم مثل عبارات سنه ی گذشته است. ولی، اسم پاره یی از امپراطوران و سـلاطین را به طور فهرست می نگارم: که آیندگان بدانند که در چنین روزی، زمام اختیار هرمملکت و دولتی به دست کـدام یـک از سـلاطین و رؤسـا بوده است. اسـامی سـلاطین و رؤسـایی که تلگراف تهنیت فرسـتاده انـد، از قرار ذیل است:-

فرانسوا ژزف، امپراطور اطریش و پادشـاه مجارسـتان؛ گلیوم، امپراطور کـل ممالـک آلمان و پادشاه پروس؛ ویکتوریا، ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان؛ هومبرت، پادشاه مملکت ایتالیا؛ لئوپلد، پادشاه دولت بلژیک؛ نیکلای دویم، امپراطور روسیه و پادشاه بعضی از ترکستان؛ سلطان عبد الحمید خان، پادشاه دولت عثمانیه؛ اما، ملکه: نایب السلطنه ی دولت هلاند.

از جانب جناب شوکت مآب رئیس جمهوری دولت اتازونی، ینگی دنیا، نیز به توسط سفارت آن دولت در دار الخلافه، تهنیت های معموله تبلیغ گردید و به عرض

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۲

رسید.

عصـر روز عیـد سـعید، که چهـاردهم شـهر جمـادی الآـخر بود، بنـدگان اقـدس شاهنشـاهی محض اعزاز جـانب وزارت عظما، تشریف فرمای باغ و منزل ایشان شدند.

جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، تقدیم مراسم شکرگزاری این موهبت را نموده؛ تشریفات لایقه و

لوازم پذیرائی فوق العاده را به عرصه ی ظهور رسانید. بعد از صرف میوه و چای، بندگان اقدس همایون به مقر سلطنت رجعت فرمودند.

شاهزاده فرهاد میرزای معتمد الدوله، از بنی اعمام سلطنت عظما، که مجمع فضایل نواب والا، شاهزاده عبد العلی میرزای معتمد الدوله، فرزند برومند مرحوم و فنون و خداوند مطالب حکیمه ارسطو و افلاطون، دارای هنرهای گوناگون بخصوص در علوم عقلیه و تحقیقات عرفانی و فن موسیقی و ادبیه و شعر و تاریخ که استادی ماهر و خداوندی قاهر هستند؛ روز عید مولود مسعود اعلیحضرت شاهنشاهی، قصیده یی غرا در تهنیت عید سعید و مدیحه ی اعلیحضرت همایون ساخته و در حضور مبارک عرض و انشاد کرده؛ زاید الوصف مستحسن و مقبول خاطر مبارک افتاد. همان حال، پیکر نواب معزی الیه را به یک ثوب خرقه ی ترمه ی بطانه خز، از خلاع خاصه ی خسروانی، مشرف و مخلع فرمودند.

نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده اعظم، شعاع السلطنه، والی مملکت گیلان و طوالش، که این ایام حسب الاحضار بندگان اقدس همایون از مقر ایالت جلیه به دار الخلافه آمدند، در اوایل ماه رجب، تشریف فرمای تهران شده؛ لدی الورود، به دربار سلطنت شرفیاب حضور باهر النور خسروانی گردیده، مورد تفقد و اشفاق شاهنشاهی شدند. بعد که به منزل خاص خودشان نزول کردند، جمع رجال عظام و امراء فخام به خدمت ایشان شرفیاب شدند.

در این ایام ماه رجب، محض اظهار مرحمت درباره ی جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، بندگان اقدس همایون یک حلقه انگشتری الماس بریلیان به ایشان بذل فرمودند.

شب چهارشنبه، سیزدهم شهر رجب المرجب که شب عید ولادت حضرت سید الاولیاء، سند الاصفیاء، خلیفه الله الاعظم، امیر المؤمنین و امام المتقین، علی

ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه، است به رسم مقرر چراغانی شهر و چراغانی خیابان های دولتی و آتشبازی به عمل آمد. روز عید سعید هم، مراسم جشن و تهنیت در دربار دولت منعقد گردید؛ و سلام عام در پیشگاه تالار معروف به حوض بلور، جنب تالار بریلیان، شرف انعقاد یافت. شاهزادگان و وزراء و مستوفیان و لشکرنویسان و سایر طبقات، با البسه ی رسمیه شرف اندوز حضور همایون شده؛ یک صدو ده تیر توپ، به عدد اسم مبارک علی، علیه السلام، شلیک شد. ترتیبات عید از هر قبیل فراهم بود. پس از آنکه مجلس سلام منقضی گردید، از عمارت گلستان بیرون آمدیم، به خلوت کریم خانی رسیدیم؛ خواستیم خارج شویم، از طرف دربار و وزارت تشریفات، کسی جلوی مستوفیان آمده و گفت: «خارج نشوید! با همین شال و کلاه، به اتاق دربار که وزیر اعظم نشسته بروید؛

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۳

تا دستخط مبارک همایونی را به دربار بیاورند و قرائت کنند. شماها مضمون دستخط مبارک را استماع نموده، تهنیت گوئید و شیرینی و شربت صرف نمائید!».

ما به اتاق دربار رفتیم و نمی دانستیم که چه امر خیری وقوع خواهد یافت. مجلس دربار را دیدم که محل اجتماع است، و به اطراف سینی های شیرینی گذاشته و شربت تهیه کرده اند، و جناب مستطاب وزیر اعظم در صدر مجلس جلوس دارد. به او تعظیم کردیم و هریک به مقام خود جلوس نمودیم. نواب والا امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ، و نظام الملک، وزیر مالیه، و سایر وزراء و امرای تومان و سرداران دولت و بعضی از میرپنجان و صاحبان مناصب قلمی و نظامی، وارد شدند. دیگر در تالار دربار

جای نشستن نبود؛ مثل صفوف مسجد پشت به پشت یکدیگر داده، نشستند. منتظر تقدیر الهی و امر شاهنشاهی بودیم، که جناب مستطاب وکیل الملک، وزیر خلوت، دستخط مبارک را به مجلس آورده، قرائت کردند؛ و ناصر السلطان، صندوقدار خاصه ی سلطنت، نیز یک قطعه نشان تمثال خورشید مثال همایون مکلل به الماس، از درجه ی اول، و یک عدد قلمدان تمام مرصع و یک ثوب خرقه ی ترمه، خلعت خاص خسروانی، با شمسه ی مکلل به الماس را، که هرسه از امتیازات خاصه منصب و لقب صدارت عظما است، به مجلس آورده، زیب صدر و بر دوش اعتبار جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، که امروز به لقب صدراعظم افتخار یافتند، کردند.

چون دستخط مبارک قرائت شد و عطیات شاهانه زیب پیکر صدارت عظما گردید، اهل مجلس، بالطوع و بعضی بالکراهه، «بخ بخ لک یا علی» گفتند. پس از عرض تهنیت و شکرگزاری، اهل مجلس خارج شدند. جناب مستطاب اشرف امجد امین الدوله، صدراعظم، به اتفاق شاهزادگان عظام و وزراء فخام، برای عرض شکرگزاری به حضور مبارک شاهانه مشرف شدند. بندگان اقدس همایون باز حضورا شرحی به جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم اظهار التفات کردند.

سواد دستخط مبارک که در صدارت جناب میرزا علی خان امین الدوله، صدراعظم، شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«چون جناب اشرف اکرم، میرزا علی خان وزیر اعظم، از وقتی که منصب جلیل وزارت اعظم بر عهده ی او محول و واگذار گردید، و به طوری که مکنون خاطر ما بود از عهده ی خدمات مقرره برآمده، مزید مرحمت و توجه و عنایت خاص ما را درباره ی خود کاملا جلب نموده و شایسته ی تجدید التفات و مرحمت آمده؛ لهذا،

به موجب این دستخط مبارک، از این تاریخ شغل نبیل و منصب جلیل صدارت عظمای این دولت را، با شرایط و لوازم آن به عهده ی معزی الیه واگذار و محول داشتیم: که به اقتدار و اختیار تمام، به مراسم خدمت مزبور بپردازد. می باید تمام وزراء و رجال دولت، معزی الیه را شخص اول و صدراعظم دولت دانسته، کمال اطاعت و انقیاد از او به عمل آورند. شهر رجب ۱۳۱۵.»

در صدر این دستخط دولتی، به قلم مبارک سلطنتی این دستخط مخصوص مرقوم شده بود:

«محض اظهار التفات و مرحمت خاص، یک قطعه تمثال خودمان را از

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۴

درجه ی اول و یک عدد قلمدان مرصع با یک ثوب خرقه ی خز با شمسه ی الماس، به صدراعظم مرحمت فرمودیم.»

اگرچه جناب مستطاب صدراعظم، از همان تاریخ که ریاست وزراء یافتند و به لقب وزیر اعظم مخاطب شدند، کار صدارت می کردند و رتق وفتق امور و عزل و نصب وزراء و حکام نزدیک و دور با ایشان بود، و وزیر اعظم و صدراعظم هردو یک معنی دارد، مگر آنکه وزارت عظما، به طوری که در جلد اول این تاریخ شرح دادیم، وزارت تنفیذی است و صدارت کبرا وزارت تفویضی است؛ ولی، امروز که لفظ وزیر اعظم به لفظ صدراعظم تبدیل یافته، محض تقویت در کار است: که سایرین خود را محروم دانند و در کار وزارت عظما اخلال و افسادی نکنند. و ما منتظریم که ببینیم: از این صدارت عظما چه می تراود و ترقی و تنزل ایران، در انظار خارجه به چه پایه می رسد.

لکن، عموم مردم، از خاص و عام، از وزراء و رعایا، بالاجمال و بالاتفاق، در صدد تخریب برآمده،

نگذاشتند که این صدراعظم دوامی پیدا کند و خیالات خود را، اعم از مصالح یا مفاسد، صورت دهد. پس از چند ماه دیگر، داستان عزل ایشان را در جلد دیگر این کتاب خواهم نگاشت.

عصر امروز، که سیزدهم رجب است، پس از انقضای مجلس و ارتقاء رتبه ی صدارت، بندگان اقدس همایون شاهنشاهی به عزم تفرج و اقامت دوشبه از دار الخلافه ی تهران تشریف فرمای دوشان تپه شده؛ پس از دو روز که به تفرج و شکار مشغول بودند، عصر جمعه، پانزدهم، به سرای سلطنت عظما به شهر دار الخلافه رجعت فرمودند.

چندی پیش، از طرف دولت فخیمه ی جمهوری اتازونی، ینگی دنیا، «مسترهارده» به وزیر مقیمی در دربار دولت علیه مأمور گردید. از زمان ورود به سرحد انزلی تا ورود به دار الخلافه، به توسط مهماندار مخصوص دولت لازمه ی پذیرایی و احترامات از سفیر مذکور، که رتبه ی وزیر مقیمی دارد، به عمل آمد. در دهه ی دویم رجب المرجب، وارد تهران شد. روزی، با تشریفات احترامیه، به اتفاق جناب ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، در سلامی مخصوص که جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، و بعضی از خواص شاهزادگان و امراء نیز حضور داشتند، به حضور همایونی تشرف جست. نامه ی جناب شوکت مآب، رئیس جمهوری دولت اتازونی را، که حاکی از مأموریت و توقف معزی الیه به دربار ایران بود، تقدیم نمود. خطابه یی نیز مبنی بر شکرگزاری و اظهار افتخار خود از این مأموریت که به دربار ایران آمده، معروض داشت. بندگان همایون نیز جوابی مبنی بر خشنودی از مأموریت معزی الیه، و اساس یک جهتی و دوستی دولتین ایران و اتازونی ادا فرمودند. پس از آن، وزیر مقیم از حضور همایون

مرخص شـده؛ علی الرسم، به طوری که معمول سـفراء است، در اتاق مخصوص صـدارت عظما به دربار و اتاق وزارت خارجه رفته، از جناب مستطاب صدراعظم و جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، دیدن نمود.

محض اطلاع و ارتباط بعضـی اشـخاص، که از علم دیپلوماسـی و پلیتیـک و قوانین وزارت خارجه و آداب سـفارت و بعضـی اصطلاحات علم حقوق ملل اطلاع ندارند، لازم

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۵

است که یـک نکته یی به عرض رسـانم: تا اگر در دوره های بعـد، انقلابات بزرگ دست دهـد و وضع مردم به طورهای دیگر تغییر کنـد، از اصـطلاحات و الفـاظ و قوانین این عصـر مطلع شـده؛ بین سـفیر کبیر و وزیرمختار و وزیر مقیم، که این هردو هم سفیر هسـتند، فرق گذارنـد و بداننـد رتبه ی کدام بالاتر است. «سـفیر کبیر» و «وزیرمختار» و «وزیر مقیم»، برخلاف «قونسول» و «ویس قونسول» و «کـارپرداز»، بایـد در پاتخت هردولتی مأمور و مقیم باشـند. و سـفیر کبیر رتبه اش بالاتر از وزیرمختار و وزیر مقیم است به هردولتی که همسایه بوده، و اتحاد معنوی و ظاهری ما با آن دولت بیشتر از سایر دول همسایه باشـد، و رعایای ما زیـادتر از سـایر امکنه به آن دولت مقیم باشـد، در آن دولت سـفیر کبیر می فرستیم. مثـل آنکه، دولت ایران از حیث مـذهب و اختلاط رعایا، با دولت عثمانی بیشتر ارتباط دارد؛ لهذا، در چنین جایی سـفیر کبیر می فرسـتد. ولی، در دولت روس و انگلیس که ارتبـاط بـا آن هـا کمتر است، بـا آنکه همسـایه و مجاور خاک ایران هسـتند، وزیرمختار روانه می کنـد. و همچنین، به دول دیگر هم مثل فرانسه و اطریش و آلمان و ایتالیا، که جز برای

گفتگوی تجارتی کار دیگر نداریم و مقاولات سرحدی بین ما نیست، سفیر کبیر نمی فرستیم؛ بلکه، وزیرمختار می فرستیم. و با دولتی که خیلی دوردست افتاده، و چندان سؤال و جواب تجارتی نداریم، و رعایای آن دولت در خاک ما نیستند و رعایای آنجا هم در خاک ما نیستند که منازعه و گفتگویی واقع شود، در چنین جایی، محض اظهار دوستی، وزیر مقیم می فرستیم. ممکن است، در یک دولت بزرگی که چندان باهم مخالطه و گفتگوی تجارتی نداریم، وزیر مقیم بفرستیم؛ و در یک دولت کوچک ضعیفی که همسایه و هم مذهب است، و رعایای طرفین در خاک یکدیگر ساکن باشند، سفیر کبیر بفرستیم. اگر کسی گوید: «پس چرا به افغانستان که همسایه و هم مذهب است، سفیر از دولت ایران نرفته است؟» جواب آن است که:

افغانستان جزء دول محسوب نمی شود؛ در واقع مثل یک امارت است، که در تحت سلطنت و حمایت دولت دیگر باشد. ما با آن ها البته دوستیم و هم مذهبیم. ولی، مخالطه و دادوستد تجارتی در رعایای طرفین نیست. امید است که بعدها، سفرای جمیع دول روی زمین در دولت ایران مأمور و متوقف شوند؛ و سفیر ایران هم به جمیع دول مغرب و مشرق، حتی دولت چین، مأمور و متوقف گردد. چه دلیل دارد: که دول مغربی، در خاک چین که مشرقی است، سفیر و مأمور داشته باشد، و دولت ایران که خاکش مشرقی است، به دولت مشرقی که چین باشد سفیر نفرستد؟ ان شاء الله، این عرض بنده به اهل دیپلوماسی و وزیر خارجه ی ایران اثر خواهد کرد. باز بعضی تحقیقات دیگر در فرق سفیر کبیر و وزیرمختار و غیرهما هست، که مجال نوشتن

نیست. ان شاء الله، اگر خداوند یاری کند، در این تاریخ شرحی از قوانین و اصطلاحات وزارت خارجه و سفارتخانه های هردولتی خواهم نگاشت، که هر کس را چه درجه یی خواهد بود.

جناب میرزا ابو القاسم خان ناصر الملك، که قورخانه ی مبارکه ی دولتی جزء اداره ی ایشان است، و ایشان از وزراء بزرگ و اول پلیتیك دان و اول دیپلوماسی

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۶

ایران و اول درستکار صحیح رفتار این دوره اند؛ و فوق العاده طالب ترویج علم و دانشند،- بشرحی که نوشتیم- سال قبل با اجزاء مخصوص برای اعلام و انهاء سلطنت مظفریه و جلوس خسروانی به اریکه ی شهریاری و تاجداری، به سمت سفارت فوق العاده از طرف دولت ایران به دربار بعضی از دول معظمه ی متحابه مأمور شده بودند. پس از انجام خدمات مهمه ی خود، در ماه رجب وارد دار الخلافه شده، به حضور مبارك همایونی مشرف شده؛ مورد مرحمت شاهانه واقع گشتند.

خیابان های دولتی ایران، که در زمستان از گل و باران اشکال داشت که کسی به سهولت عبور و مرور کند، در این اوقات که وزارت نظمیه و احتساب و تنظیف شهر به عهده ی کریم آقای منظم السلطنه شده است، از طرف دولت به او امر و مقرر شد که خیابان ها و شوارع عامیه را مرمت و تسویه و سنگچین نماید. او به طور درستی مشغول این خدمت شده، راه های عبور و مرور را نیکو ساخت؛ و در هر چندقدمی چاهی کند، که آب باران در چاه ها رفته، عبور مردم سواره و پیاده آسان شود. تقریبا سی هزار تومان از خزانه ی دولت به مصارف این کار رسید.

هنگامی که جناب ناصر الملك به سمت سفارت فوق العاده برای

انهاء سلطنت ایران به دربار دولت علیه ی عثمانی و شرف حضور اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان، پادشاه عثمانی، نائل شده، تقدیم مقاصد سفارت کرده بودند، اعلیحضرت سلطان عثمانی محض تکمیل مراسم اتحاد و استحکام لوازم و داد، یک قبضه شمشیر گرانبهای مخصوص خودشان را، که نهایت امتیاز را داشته، به دست خود به رسم هدیت و یادگار به ناصر الملک می دهند که به حضور اعلیحضرت سلطان ایران ارسال دارد. در این ایام که ناصر الملک به حضور همایون اعلا مشرف شد، شمشیر اعلیحضرت سلطان عثمانی را به حضور شاهنشاه ایرانی تقدیم کرد. بندگان اعلیحضرت اقدس شاهانه از این فقره مشعوف شده، مراتب امتنان خود را به تلگراف به اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان اظهار نمودند؛ و از آن اعلیحضرت جوابی رسید، که عین سؤال و جواب تلگرافی را در اینجا می نگاریم.

تلگرام اعلیحضرت شاهنشاهی به اعلیحضرت سلطان عثمانی از قرار ذیل است:

«ناصر الملک رسید، و شمشیری را که آن اعلیحضرت لطف فرموده ایصال داشته بودند، رسانید. این یادگار برای من بخصوص خیلی گرانبها است. و چون از دست مبارک آن اعلیحضرت می رسد، آن را به منزله ی فال نیک، و این حسن نیت را اسباب تشیید مبانی اتحاد صمیمی که فیمابین مملکتین ما دایر است، می داند.

مراتب تشکرات قلبیه ی خود را به آن اعلیحضرت اظهار داشته، متمنی است که ادعیه ی خالصانه را، که همواره برای سعادت آن اعلیحضرت و شوکت و سلطنت و اقبال ممالکشان می نمایم، قبول فرمایند. مظفر الدین.»

ترجمه ی جواب اعلیحضرت عثمانی از قرار ذیل است:

«تلگرامی که آن اعلیحضرت از روی لطف به من خطاب فرموده بودند، واصل؛ و در موقع ایصال شمشیری که به عنوان علامت

دوستی و مودت صمیمی خود، و به منزله ی تضمین بقای روابط مودت آمیز که فیمابین دولتین ما دایر بوده، به طور

هدیه ی ناچیز به آن اعلیحضرت اهداء نموده بودم، اظهارات و احساسات آن اعلیحضرت اسباب کمال امتنان قلبی و تشکر باطنی گردید و موجب منتها درجه ی مسرت شد. لهذا، ادعیه ی خیریه یی که برای طول عمر گرانبها و صحت و سلامت آن وجود مبارک همواره می نمایم، تجدید می کنم. عبد الحمید.»

روز بیست و سوم رجب المرجب مطابق هیجدهم دسامبر ماه فرانسه، که روز عید تسمیه ی اعلیحضرت نیکلای دویم، امپراطور کل ممالک روسیه، بود؛ بندگان اقدس شاهنشاهی تلگرام تهنیتی برای ایشان ارسال فرمودند، و ایشان هم جوابی فرستادند که در اینجا نگاشته می شود:

ترجمه ی تلگرام مبارک از ایران به روسیه از قرار ذیل است:

«در موقع عید تسمیه ی اعلیحضرت امپراطوری، خوشوقتم از اینکه: تهنیت های قلبیه ی مرا با ادعیه ی صمیمیه خالصانه که همواره برای سعادت آن اعلیحضرت و استدامت و شوکت سلطنت ایشان می نمایم، قبول فرمایند. مظفر الدین.»

ترجمه ی جواب امپراطور روسیه از قرار ذیل است:

«از اعلیحضرت شهریاری متمنی هستم که: مراتب شکرهای صمیمیه مرا با احساسات دوستی کامل من، قبول فرمایند. نیکلا.»

روز جمعه، بیست و دویم رجب بندگان اقدس شاهنشاهی به جهت ملاحظه و نظاره ی کارخانه ی قندسازی که به توسط کمپانی و مدیر بلژیکی، قریب یک سال است در قریه ی «کاریزک» تهران دایر شده است، از تهران تشریف فرمای قریه ی کاریزک، که دو فرسخی تهران است، شده؛ کارخانه ی قندسازی را کاملا نظاره فرمودند. در حضور همایون، مقداری قند ریختند؛ و بسی حیرت ها از اختراع انسان حاصل شد: که چه ماشین ها می سازد و چه قدرت های خیالی دارد. عجایب این کارخانه به وصف

درنمی آید، نمی توان تشریح کرد؛ مگر آنکه، کسی به چشم ببیند.

در روزنـامه هـای ایران، نوشـته انـد که: قنـد این کارخانه نهایت امتیاز و صـفا را دارد. لکن، خلاف است. قنـد «گریک» و قند «روسـیه» و سایر قنـدهای «اروپ»، خیلی بهتر از این قنـد است. قنـد این کارخانه، فقط از قنـدهای «یزدی»، که چند سال قبل در یزد ایرانی ها می ریختنـد، بهتر است. ولی، در مقابل قنـد اروپ که به ایران می آورنـد، هیـچ تعریفی نـدارد. قنـد این کارخانه صلب و سخت است؛ در چای یا آب گرم، دیر آب می شود؛ صفا و درخشندگیش کم است.

خلاصه، جناب مستطاب اشرف صدراعظم، که قریه ی کاریزک ملک ایشان است، تشریفات قدوم همایون را به طور شایان، از ناهار و فواکه عصر و سایر لوازم، در آنجا مرتب و مهیا ساخته؛ بنـدگان اقدس همایون بعد از ملاحظه ی کارخانه و کارگران، به منزلی که مخصوص راحت ایشان آماده شده بود، نزول اجلال فرموده و صرف ناهار کرده؛ بعد از چای، به شهر دار الخلافه رجعت فرمودند.

خوب است که از قنـد مکرر سـخن گوئیم، که قنادان هر انجمن قند مکرر دارند و نقادان سـخن هم در ذکر قند تکرار را جایز می شمارند. لهذا محض آگاهی بعضی از مردم، قدری صحبت در کارخانه ی قندسازی و سایر کارخانه های دیگر ایران

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۸

کرده؛ تا بعد اگر به کاری اقدام می کنند، از روی بصیرت باشند.

عیب بزرگ قند این کارخانه، این است که: از دولت روسیه به تهران و سایر بلاد ایران، محض تجارت، قند به ایران می آورند و گمرک می دهند؛ و سی منزل و بیست منزل در خاک ایران، که راه آهن نیست، کرایه به مکاریان می دهند که قندها را

بار شتر و قاطر کرده، به ولایات حمل کند. با این تحمل ضررها و خسارت ها و زحمت ها، قند فرنگ هرمنی در میان تجار، به پنج هزار فروش می رسد. ولی، حماقت کمپانی و مدیر بلژیکی کارخانه ی قندسازی ایران این است که، در دو فرسخی تهران کارخانه ساختند. قندش را که به تهران می آورند، نه مثل قند روسیه وجه گمرک دارد، و نه سی منزل و بیست منزل به مکاری کرایه می دهد؛ هیچگونه ضرر ندارد. با این حالت، او هم قند خود را مثل قند روسیه، به قیمت یک من پنج هزار به فروش می رساند. مردم چون قیمت هردو قند را یکسان دیدند، در حالتی که قند خارج را بهتر مشاهده می کنند، البته قند خارجه را خریده، کارخانه ی قندسازی در ایران ضرر می کند. پس، باید مدیر قندسازی ایران، هرمنی از قند خود را یک هزار دینار از قند خارجه که به ایران می آید و متحمل ضرر می شود، ارزان تر بفروشد: تا همه به خریدن قند او راغب شده، دیگر مال التجاره ی روسیه به ایران نیاید، و خریدن قند منحصر به کارخانه ی قند سازی ایران شود تا هزار فایده برد.

خبط دیگر این کارخانه قندسازی ایران این است که: مدیر این کار، یک کارخانه بیشتر نداشت؛ و به قدری می توانست قند بیرون بیاورد که کفایت یک بلوک تهران، مثل ورامین، را بکند، و نمی توانست قند یک تهران را برساند، چه رسد به قند سایر ولایات. در این صورت، باز اهل ایران محتاج به قند بلاد روسیه بودند و کار منحصر به این اداره نمی شد. لهذا، چندان فایدتی نمی برد. اداره ی قندسازی باید چندین کارخانه داشته باشد، که اهل یک مملکت دیگر محتاج

به قند خارجه نباشند.

و بایـد اداره ی قنـدسازی ایران قنـد خود را از قنـد خارجه، بقاعده ی پنج یک، ارزان تر بفروشد: که مال التجاره ی خارجه از کثرت ضرر عاجز شود؛ والا، کار پیشرفت نخواهد کرد.

بـاری، این کارخـانه ی قنـدسازی، که من شـرح وقایعش را در ضـمن سـنه ی هزار و سـیصد و پانزده نگاشـتم، افتضاح و عـدم پیشـرفت کـارش در سـنه ی هزار و سـیصد و هفـده معلوم شـد، و ضـرر کرد و کارخانه اش خوابیـد؛ و اختلاف و ناحق گویی کمپانی بلژیکی، با ایرانیان که مستأجر و چغنـدرکار او بودنـد، معلوم شد. ایرانیان بیچاره که چغندر برای کمپانی می کاشـتند، خسارت بردند؛ ادعای ضرر کردند. طرفین به هم ادعاهای بیجا آوردند. ولی، به شهادت جناب ناصر الملک و محتشم السلطنه، که باطنـا می خواسـتند سـخن بلژیکی هـا درست باشـد، تصـدیق می کردنـد که حق بجـانب ایرانیان است. مطابق نوشـتجات و قرارنامه ها که طرفین به هم سپرده بودند، مدیر بلژیکی ناحق می گفت.

به دولت عـارض شدنـد. طرفین به محـاکمه ی جنـاب ناصـر الملـک راضـی شدنـد. و ناصـر الملک واقعا از اشـخاص راست و درست و صحیح ایران بودند، که ابدا عصبیت نداشتند. باطل را

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۵۹

بر حق رجحان نمی دادند. با تحقیق و با اطلاع بودند. و این بنده، در میان ایرانیان چهار نفر شـخص صحیح و درست دیدم، که یکی از آن ها، بلکه بهتر از ایشان، جناب ناصر الملک بود. و از ایشان شنیدم، که اظهار عجز می کرد و می گفت: «اگر بگویم حق بجـانب ایرانی است، سـفیر دولت خارجه از ایران می رنجـد. اگر بی انصافی کنم و بگویم حق بجانب مـدیر بلژیک است، این ایرانیان با دیدن ضرر به محضر علماء اسلام حاضر شده، متحصن و ملتجی

می شوند و سخن به طول می کشد و مفاسد بار می آید. امید است که دوستانه به طور خواهش بین آن ها را صلح دهیم، که ایرانیان ضرر فاحش نبرند و اهل خارجه هم مکدر نشوند.»

خلاصه، انجام این کار قدری اشکال داشت و محتشم السلطنه، پسر صدیق الملک، از رؤسای وزارت خارجه که در انجام این کار داخل بود، بعضی اطلاعات خوب داشت؛ و ضرر ایرانیان را که به چه قسم واقع شده است، بیان می کرد. چون سخن به طول می کشد، من از تحریر آن تقریرات عاجزم. و در حین تحریر این سطور هم، مطلع نیستم که اصلاح این امر را چگونه قرار دادند. من آنچه را که آگاهی داشتم، نگاشتم.

بلی! کمپانی و مدیر خارجه که با دویست هزار تومان یا پانصد هزار تومان سرمایه به ایران می آید و امتیاز کار می گیرد، در صورتی که پنجاه هزار تومان به وزراء و دانشمندان خائن دولت اول تعارف می دهد، و بعد فایده نبرده، صد هزار تومان خانه و عمارت و کارخانه و میز و مبل می سازد، و نوکرهای زیاد که لزومی ندارند نگاهداشته و مواجب زیاد می دهد، و بعضی خبطهای دیگر می کند؛ آخر کارش به آنجا می کشد که ضرر کند و کلاه ایرانیان را بردارد و کارخانه اش را متروک دارد. آن وقت، به زور سفارت یک طوری حفظ ظاهر را از دست ندهد؛ «الکلام یجر الکلام.» از کارخانه ی قند شیرین که این تلخی بار آمد؛ از سایر کارخانه های تلخ هم اشارتی کنیم: که اهالی خارجه عیوب کار را دانسته، اگر در کارهای ایرانیان امتیازی می گیرند، ملتفت باشند که حفظ آبروی دولت خود را کرده، جهات کار را بسنجند که ننگ بار نیاورند، و

به شرکای ایرانی خود ضرر نزنند و خودشان مخذول و منکوب به ولایات خود نروند.

مثلاـ یک کارخانه ی کبریت سازی هم از کمپانی خارجه، در چند سال قبل به ایران آمد و کارخانه احداث کرد. ولی، نتوانست طوری کبریت سازی کند که دیگر از ممالک اروپ کبریت به این مملکت نیاورند، و فروش کبریت به ایران راجع به کارخانجات این کمپانی باشد. چوب کبریت ها که از ممالک خارجه می آورند، در کمال نظافت و لطافت بوده؛ خراطی آن صاف و ممتاز بود و جعبه های کبریت ظریف تر از جعبه های این کارخانه ی جدید بود. با آنکه از خارجه به ایران حمل می شود و مبالغی خطیر در منازل عدیده باید تاجر کرایه ی مکاری بدهد؛ با این حالت، به قیمت ارزان به فروش می رسد. ولی، مدیر اروپایی که در ایران احداث کارخانه ی کبریت سازی کرده، اولا چوب های کبریت و جعبه ها را ناصاف و نامرغوب ساخت، ثانیا قیمت هر جعبه کبریت او، که چند عددی بیش نداشت، معادل و مطابق قیمت جعبه کبریت های اروپ

بود. مردم هم که قیمت را یکسان دیدند و کبریت خارجه را نظیف تر دیدند، از این اداره به طوری که باید کبریت خریداری نکردند. با خرج زیاد و دخل کساد، البته رشته ی کار گسیخته خواهد شد. آن اداره هم ضایع و عاطل گردید. راه پیشرفت کار را، اهالی خارجه در این مملکت نمی دانند. با علماء ساختن و به وزراء نادان رشوت دادند، ابدا، به هیچ وجه باعث پیشرفت کارهای کمپانی خارجه که به ایران آمده، امتیاز می گیرند، نخواهد شد.

در دوره ی شاهنشاه شهید سعید، انار الله برهانه، یکی از اهل اروپ به ایران آمد و مدعی شد که چاه «آرتیزان»

حفر کند و به ریشه ی آب رسیده، متصل از قعر زمین، که دیگر شن و خاک نیست، آب را از لوله ی آهنی بیرون آورده، مثل سیم تلگراف لوله ها در بین هوا و زمین کشیده، آب را به اراضی بی آب برده، آبادانی ها ساخته شود.

به اسم شرکت، مبالغی خطیر از ایرانیان پول گرفت و همه را با خود شریک ساخت.

قدری عیش کرد و چندی هم با میل های آهن و ماشین های عجیبه و غریبه، خاک بیرون آورد؛ تا آنکه، پس از چندی اسباب آهن او شکست. کار را تعطیل کرد و به اروپ سفر کرد، که باز ماشین و آلات و ادوات این کار را بیاورد. رفتن همان و پول ایرانیان را خوردن و برنگشتن همان بود. چنین مردمان متقلب و بدکار هم از فرنگیان به ایران می آیند، که به حیلت و تدلیس فواید می برند و مال مردم را حیف و میل می کنند.

و نیز از اهل اروپ، چند سال قبل مدیری آمد که کارخانه ی شیشه سازی و بلور سازی باز کند و اسباب نفیسه سازد. این مرد چندی در شیشه سازی کارش خوب پیشرفت کرد، و شیشه های بزرگ و جام های بلند ساخت. لکن، باز شیشه اش به لطافت و صافی و روشنایی شیشه های خارجه که به ایران می آورند، نبود. خواست بلورسازی کند؛ سنگ بلور را در حوالی تهران نیافت و بیکار ماند. چه آنکه، از هر سنگی بلور بیرون نیاید؛ سنگ بلور سنگ مخصوصی است. و بعضی از ایرانیان می دانستند، که در حوالی و اطراف تهران، کدام مکان سنگ بلور دارد؛ به او نگفتند، او هم بیکار ماند و ماشین و دیگ و اسباب شیشه سازی او معیوب شد. آنگونه اسباب را

که آهنگران ایران هنوز ندیده و کار نکرده، نمی توانند بسازند؛ ناچار، این مدیر درب کارخانه را بست و به اروپ رفت، که باز اسباب آهنین بیاورد. هنوز دو سال است که خبری از انجام کار او نیست، و اداره تعطیل شد.

هرکس از خارجه که امتیازی در ایران می گیرد، به واسطه ی نداشتن پاره یی مطالب، کارشان اوج نمی گیرد و آخر الامر فاسد می شود. و این کارخانجات وقتی در ایران صورت می گیرد، که اول علم آهنگری و ریختگری و ماشین سازی در ایران به درجه ی کامل رسد: که اگر ماشین و چرخ ها و دیگ های بزرگ هرکارخانه یی فاسد شود، فورا از آهنگرخانه و ریختگر خانه ی ایران بخرند و به کارخانه برند و معطل نشوند. ولی، چون علم آهنگری و فلزکاری ایران به درجه کامل نیست، لهذا، اسباب و آلات بزرگ هرکارخانه، از قبیل قندسازی و شیشه گری و غیره، که ضایع شود، مجبور است که اداره را تعطیل کند و شش ماه و یک سال معطل شود؛ که آن آلات

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۱

و اسبابی را که پنج خروار یا کمتر یا بیشتر سنگینی دارد، از ممالک خارجه بخواهد و به خاک ایران بیاورد. آن وقت، چون در خاک ایران، در مسافت های بعیده راه آهن نیست، باید با عرابه های بزرگ و زور و قوت سیصد عمله و چهار صد عمله از دهات که مزد می گیرند، این آلت را حرکت داده، در یک روز به قدر یک میل یا یک میدان جلو بیاورند. و تا این آلت به تهران رسد، شش ماه و یک سال طول زمان خواهد داشت، و در این مدت اداره تعطیل است فرضا که این آلت رسید؛ یک دو

ماه که کار کنند، آلت دیگر می شکند که باز محتاج به آوردن از خارجه هستند. پس، اول شرطی که برای احداث کارخانجات باید منظور شود، این است که: بدوا، صنعت آهنگری و فلزکاری باید در ایران مثل خارجه کامل شود، تا هراسبابی که از کارخانه ها معیوب شد، زود در تهران درست کنند که محتاج به خارجه نشوند و تعطیل کار را فراهم نکنند.

این تحقیقات را شاید بعضی حشو قبیح بدانند؛ لکن، اشخاص اروپا رفته که از علم و صنایع و ترقیات کارهای خارجه اطلاع دارند، می دانند که تحقیقات سراسر صحیحی است و بیانی بی مأخذ نیست. کارخانه یی که امروز در ایران خوب پیشرفت کرده و در امور آن تعطیل نشده و ضرری فراهم نیامده، کارخانه ی ریسمان بافی است؛ که جناب صنیع الدوله، وزیر سابق خزانه، احداث کرده و حاجی محمد تقی تاجر شاهرودی مدیر و معاون این عمل است. در نهایت خوبی از عهده برآمده، هنرها به کار می برند. هرگونه اسباب و ادوات آهنی و چرخ از اروپ آورده، به درستی و صحت رفتار می کنند. و از مزد دادن به عملجات آگاهند و اسراف و اتلاف در کار ندارند. اگر امتیاز این کارخانه هم با یکی از اهل فرنگ بود، او هم از نادانی و جهالت کار را ضایع کرده و کارخانه را خوابانیده، باید از این شهر فرار کند. امیدواریم که اهالی خارجه و داخله ملتفت معایب هرکاری شده؛ بعد از این، هرکارخانه یی که در ایران دایر می کنند، طوری رفتار نمایند و جنس را ارزان بفروشند، که بازارشان رواج گیرد و متاع خارجه فاسد گردد، تا نفع برند و خود را به ننگ نیندازند.

جناب آقا میرزا

علی آقا- پسر مرحوم مبرور، حجت الاسلام، آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی، اعلی الله مقامه- که رشته ی نسب ایشان به مرحوم سید علی خان صاحب انوار ربیع و صاحب شرح صحیفه کامله، می رسد، چند ماه قبل از سر من رای که مسکن ایشان است، عزم زیارت مشهد مقدس رضوی نموده؛ در این ایام، از مشهد مقدس مراجعت کرده، وارد زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم علیه التحیه و التکریم، شدند. و مثل زمان ذهابشان، در این اوقات ایاب هم نمی خواستند به تهران بیایند؛ از همان زاویه ی مقدسه، قصد حرکت به طرف عراق و بعد به طرف عتبات عالیات و سرمن رای داشتند. از طرف رجال دولت و علماء اعلام تهران و اهالی دار الخلافه، نهایت تکریم و حسن پذیرایی در ورود ایشان به عمل آمد.

روز سه شنبه، نوزدهم ماه رجب، غلامحسین خان، وزیر مخصوص و وزیر دربار اعظم، برحسب امر و اشاره ی شاهانه به زاویه ی مقدسه، که یک فرسنگی تهران است،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۲

رفته؛ جناب معزی الیه را با احترام و تجلیل تمام، در حالی که علماء اعلام و جمعی از اعیان و اشراف دار الخلافه به استقبال ایشان رفته بودند، به حضور همایون شاهنشاهی آوردند. بندگان اقدس شهریاری از ملاقات ایشان اظهار مسرت فرموده، ایشان را تجلیل و تکریمی بسزا فرمودند. پس از رجعت از حضور شاهانه، برحسب دعوت مخصوص، به منزل جناب صدراعظم رفته، در آنجا صرف ناهار کردند؛ و بعد، به بازدید بعضی علماء اعلام و آقایان عظام دار الخلافه تشریف برده، و یک دو سه شبانروز هم محض دیدوبازدید علماء در شهر توقف کرده، پس از آن به سمت وطن مألوف خود،

سر من رای، حرکت نمودند. بعضی تحقیقات انیقه و تدقیقات رشیقه در میان هست، که به واسطه ی عدم فرصت و بعضی نکات دیگر، از نوشتن آن ها صرف نظر می کنم.

روز یکشنبه، بیست و چهارم اول روز، میرشکار به حضور همایون معروض داشت که: «در دامنه ی سیاه غار، از جبل حدود دوشان تپه، مغاره ایست؛ و چندی است پلنگی در آنجا مسکن کرده، و اغلب شکارهای آن صفحه را گاهی صید می کند، و شکارها از ترس این سبع رمیده به اطراف پراکنده شده اند.» بندگان اقدس همایون، بدون تأمل، از دار الخلافه تشریف فرمای دوشان تپه و سیاه غار شدند. پلنگ که هیاهوی ملتزمین رکاب را دید، متزلزل گردید، توقف در آن کنام را مایه ی سلامت خود دانست.

عمله و اجزاء شکار، پلنگ را از مغاره بیرون آورده؛ وی آهنگ فرار نموده و مسافتی بعیده پیمود. بندگان اقدس همان مجالش نداده، با تفنگی که در دست داشتند، تیر گلوله یی به طرف او انداختند. آن تیر، چون آه مظلومان به هدف اجابت رسید؛ پلنگ از پا درافتاد. بندگان اقدس همایون مسرور شده، مبالغی خطیر به اکثر ملتزمین رکاب انعام دادند، و عصر به مقر سلطنت عظما مراجعت فرمودند.

دوشنبه، بیست و پنجم رجب موکب فیروزی شاهانه به عزم تفرج و شکار، از تهران تشریف فرمایی ی دوشان تپه شده؛ پس از چند شب اقامت، از آنجا عزیمت شکارگاه جاجرود فرمودند.

در روز سه شنبه، سوم شهر شعبان المعظم که روز عید ولادت خامس آل عباء، علیهم آلاف التحیه و الثنا، است؛ بندگان اقدس همایون در شکارگاه جاجرود بودند.

به جهت تهنیت این عید، اسباب آتشبازی از تهران حمل جاجرود شده؛ شب عید سعید، در پیشگاه قصر سلطنتی که در

جاجرود است، آتشبازی و چراغان مفصل نمودند. روز عید را هم، بندگان همایون با کمال خرمی به سر بردند. موکب مسعود همایون مدت ده روز در شکارگاه جاجرود اقامت فرموده؛ غالب ایام، خاطر همایون به سواری و شکار مشغول بود و در هر سواری شکارهای زیاد به شصت مبارک صید می شد. جناب صدراعظم هم در این سفر به شرف التزام رکاب مبارک نایل بود، و همه روزه به حل و عقد امور و جواب دادن پاکت های مرسله از دار الخلافه و سایر ولایات اشتغال داشتند. روز جمعه، ششم شهر شعبان المعظم، موکب مسعود همایون از جاجرود به شهر دار الخلافه رجعت فرمودند.

در ماه رجب جناب میرزا تقی خان مجد الملک، وزیر وظایف و اوقاف ممالک

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۳

محروسه، فرزند مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک، که با صدارت عظما اخوت دارند، و به حصانت عقل و اصابت رأی و سلامت نفس و صبر در امور، و حسن خط و براعت در انشاد و کثرت سلیقه و نظافت، و آگاهی از اسرار دولتی اول شخص هستند، از طرف دولت به سمت معاونت صدارت عظما، به منصب جلیل وزارت داخله ی دولت علیه برقرار شدند؛ و به یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع ممتاز مخلع گشتند. سواد دستخط دولتی که درباره ی ایشان شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:

«جناب اشرف اکرم صدراعظم! اهمیت موقع و مقام شما، امروز مقتضی است که: برای فیصل امور دولت، همه قسم از طرف قرین الشرف همایون ما درباره ی آن جناب اشرف موجبات تائید و مساعدت مرعی شود. و چون خودتان شخصا باید به اصول و رئوس مسائل بپردازید، لازم است یک

نفر از چاکران درباری که به بستگی شما و مزیت درایت و کفایت موصوف باشد، به سمت معاونت آن جناب اشرف منصوب شود؛ لهذا، میرزا تقی خان مجد الملک، وزیر وظایف و اوقاف، را که سال ها است به مراتب خدمتگزاری آزموده و آگاه است، از این تاریخ به سمت معاونت آن جناب اشرف و منصب وزارت داخله مفتخر، و محض بروز مرحمت به یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع، ممتاز می فرمائیم؛ که به اظهارات حکام و مطالب ولایات و عرایض که به مقام صدارت عظما می رسد، رسیدگی کرده، به ایراد جواب های لازمه بپردازد.

و همه روزه، در معیت آن جناب اشرف مشغول لوازم این خدمت باشد. فی شهر رجب المرجب تخاقوی ئیل ۱۳۱۵.»

اگرچه صدور این دستخط به تصویب و اطلاع خود جناب مستطاب صدراعظم بود، و جناب مجد الملک هم کمال لیاقت و کفایت را داشتند و به طور خوب و رسم مطلوب می توانستند از عهده ی انجام امور برآیند؛ ولی، ندانم که در باطن چه نقاضت و بی میلی در میان بود، که جناب مستطاب صدراعظم رشته ی امور داخله و رسیدگی به عرایض حکام را به برادر خود نسپردند و از او تقویت نکردند. جناب مجد الملک، وزیر داخله، رسما به دربار دولت حاضر می شدند؛ لکن، در رتق وفتق امور مداخله نداشتند و تا آخر امر صدارت، به همین منوال تداول ایام کردند.

شب یکشنبه، نیمه ی شهر شعبان المعظم که شب ولادت حضرت خاتم الاولیاء، خلیفه الرحمان، امام العصر و الزمان، صاحب الامر فی الزمن، مهدی بن الحسن، عجل الله تعالی فرجه، بود؛ به رسم سایر اعیاد عظیمه ی ملت، برحسب امر دولت در خیابان ناصریه و میدان جلوی سر در شمس العماره چراغان

و آتشبازی مفصل کردند، و ملت هم دکاکین و بازار را آذین بسته، چراغان نمودند.

روز عید سعید هم، بشرحی که در سابق نوشتیم، بعد از ظهر سلام عام در تالار حوض بلور، جنب بریلیان، شرف انعقاد یافت. به رسم مقرر، وزراء و امراء و مستوفیان و لشکرنویسان و بعضی طبقات دیگر شرف اندوز حضور همایون شدند. جناب نظام الملك، وزیر مالیه، شرف مخاطبت خاص داشتند.

روز شانزدهم شعبان المعظم که روز عید میلاد اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان، سلطان کل ممالك عثمانی، بود، بندگان اقدس همایون تلگراف ذیل را به سلطان عثمانی

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۴

اخبار و ارسال داشتند:-

«در موقع ولادت اعلیحضرت سلطانی، خوشوقتم از اینکه، تهنیت های قلبیه ی خود را به آن اعلیحضرت اظهار نموده، برای سعادت شخص آن اعلیحضرت و شوکت سلطنت ایشان، ادعیه ی خیریه بنمایم. مظفر الدین.»

ترجمه ی جواب اعلیحضرت سلطان عثمانی به اعلیحضرت سلطان ایران، از قرار ذیل است:-

«جهت ادعیه ی مودت آمیزی که اعلیحضرت شهریاری، در موقع عید مولود من، به طور ملاطفت اظهار فرموده بودند؛ از صمیم قلب شکرگزاری نموده، من نیز ادعیه ی بسیار صادقانه خود را برای سعادت آن اعلیحضرت و دوام ایام گرانبهای ایشان تجدید می نمایم. عبد الحمید.»

روز اول ژانویه ماه فرانسه، سال هزار و هشت صد و نود و هشت مسیحی مطابق هشتم ماه شعبان این سال، که هزار و سیصد و پانزده نبوی است، روز نوروز و عید اول سال اکثر دول و ملل معظمه ی مسیحیه در مملکت اروپ و «امریک» است. بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به رعایت رسم مودت و مصافات کامله، تلگرام های مبارک باد و تهنیت برای امپراطوران و تاجداران محتشم دول و رؤسای معظم ملل اروپ و ینگی دنیا ارسال

و ابلاغ فرموده؛ جواب های شکرآمیز ایشان هم به حضور همایون خسروانی نائل آمد.

تمام سؤال و جواب های تلگرافی را نوشتن، باعث تطویل است. فقط، محض نمونه و دانستن طرز سؤال و جواب سلاطین این زمان به مردمان آتیه معلوم شود، صورت دو تلگراف را در اینجا می نگاریم.

ترجمه ی تلگراف اعلیحضرت شاهنشاهی، که به لغت فرانسه انشاء شده است، به اعلیحضرت فرانسوا ژزف، امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان، از قرار ذیل است:-

«کمال شعف را دارم که در موقع سال جدید، به اعلیحضرت امپراطوری بهترین تهنیت های خود را تقدیم نموده، و مراتب ادعیه ی بسیار صادقانه ی خود را برای شوکت سلطنت و میامن اقبال مملکت ایشان، اظهار نمایم. مظفر الدین.»

جواب ترجمه ی اعلیحضرت امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان، از قرار ذیل است:-

«از جهت تهنیت های ملاطفت آمیزی که اعلیحضرت شهریاری اظهار و ارسال فرموده بودند، قلبا شکرگزاری نموده؛ و متمنی هستم یقین بفرمایند که من نیز، همواره ادعیه یی بسیار صادقانه برای سعادت شخص آن اعلیحضرت و میامن اقبال سلطنت ایشان می نمایم. فرانسوا ژوزف.»

سایر سؤال و جواب های تلگرافات هم به همین مضمون بوده است. و تمام تلگرافات دولتی از زمان ناپلئون بناپارت، پادشاه فرانسه، باید به لغت فرانسوی باشد. در تلگرافات این عید، جوابی که از اعلیحضرت اسکار، پادشاه سوئد و نروژ، رسید، به زبان فارسی بود. چون آن پادشاه بزرگ از السنه ی شرقی بهره یی دارند، عین همین عبارات را به زبان فارسی و خط فرانسه، به حضور اعلیحضرت شاهنشاهی اخبار کرده اند؛ و ما محض اظهار امتنان از چنین پادشاه هنرمندی، که دوستدار زبان

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۵

شرقی است، عین تلگراف ایشان را که به زبان فارسی است، در اینجا می نگاریم:-

«از دولت شما، ان

شاء الله، اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت شما هم، به عید نوروز به شادی سربلند می شود. مملکت ایران شریف اعلیحضرت شما، خوش، توانگر، مبارک باشد؛ ان شاء الله. اسکار. چهارم ژانوایه ۱۸۹۸.»

اسامی سلاطین و رؤسایی که به ایشان تلگراف تهنیت عید و تجدید سال شده بود و ایشان جواب فرستادند، از قرار ذیل است:-

فرانسوا ژزف، امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان؛ و اصل تلگراف او نوشته شد.

گلیوم، امپراطور آلمان و پادشاه پروس.

ویکتوریا، ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان.

هومبرت، پادشاه ایتالیا.

فردریک گراندوک باد؛ «باد» مملکتی است از ممالک آلمان که پادشاهی دارد.

لئوپلد، پادشاه ایتالیا.

اسکار، پادشاه سوئد و نروژ؛ که عین جواب تلگراف فارسی او را نوشتم.

فلیکس فور، رئیس جمهوری دولت فرانسه.

ویلهلم، پادشاه «وورتمبرغ» که جزء آلمان است.

اما، ملکه: نایب السلطنه ی هلاند.

ماک کینلی، رئیس جمهوری دولت اتازونی در اقلیم آمریکا.

دولت و ملت روس، عید نوروز و ابتدای سال جدیدشان غیر از امروز است؛ لهذا، در این عید تلگرامی به ایشان نشد. لکن، روز پنجشنبه، نوزدهم شعبان المعظم، که مطابق روز اول سال و عید نوروز دولت بهیه ی روس بود، بندگان اقدس شاهانه محض تهنیت به اعلیحضرت نیکلا، امپراطور روسیه، از قرار ذیل تلگراف کردند:-

«خوشوقتم از اینکه در موقع سال نو، تهنیت های خالصانه ی خود را به جهت اعلیحضرت امپراطوری اهداء نموده؛ و برای سعادت آن اعلیحضرت و خانواده ی معظم ایشان ادعیه ی خیریه ی خود را تجدید نمایم. مظفر الدین.»

جواب تلگرام امپراطور روسیه به ایران از قرار ذیل است:-

«از تهنیت های ملاطفت آمیز آن اعلیحضرت در موقع سال نو، شکرگزاری نموده؛ من نیز اظهار مراتب دوستی تغییرناپذیر خود

را نسبت به آن اعلیحضرت تجدید می نمایم. نیکلا.»

بعضی از خوانندگان این تاریخ در این زمان، شاید

بگوینـد که: «در نوشـتن اینگونه اخبـار در تاریـخ، چه فایـده دارد؟» این بنـده عرض می کنـد که: مورخین سابق عرب و ایران، تواریخی که در باب ایران نوشـته اند، به واسطه ی نبودن تلگراف و راه آهن، که مراوده و مکاتبه ی دول با هم اشکال داشت، غالبا در تاریخ خود ننوشـته اند که در عصـر سـلطان محمود سـبکتکین، کدام قیصـر در دولت روم سـلطنت داشته و اسم او چه بوده است.

و به هیـچ وجه، از خـارج مملکت خود آگـاه نبوده انـد. و مورخین کامل دوره ی ناصـری، با ده هزار کتاب و داشـتن اسـتعداد مالی و حکمی و علمی، اگر می خواسـتند از روی تواریخ عرب و ایران معلوم کنند که در عصـر فلان شاه ایران، قیصـر روم، یا پادشاه هند، یا

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۶

فرمانروایـان تترچه اسم داشـته انـد، از کشف این مطلب عـاجز می شدنـد. و بسـی قضایای مهمه هست، که در نزد ما از حالات گذشتگان مجهول و مبهم مانده است. در این زمان، که قدری اسباب سهولت کار به واسطه ی تلگراف و راه آهن فراهم است و دول با هم می توانند مراوده و مکاتبه داشـته باشـند، چه ضرر دارد که ما به مناسبت مقام، اسم سلاطین معاصر را بنگاریم که مورخین آینده در کشف مطلبی و بیان تاریخ این زمان معطل نباشند؟

بعضـی در این زمان، به واسـطه ی اطلاعی که دارند، شاید بعضـی بیانات مرا حشو و زیادی دانند. لکن، مورخین آتیه ممنون و مشـعوف می شونـد کـه مـن بعضـی جزئیـات و کلیـات امـور دول و ملـل ایـن دوره را برای ایشـان بیـان کرده ام. امیـدوارم که «ژغرافیای» دول مزبوره و تعداد نفوس آن ها را هم به طور اختصار در این کتاب بنگارم؛ و در آخر

همین جلد، که وقایع سال هزار و سیصد و پانزده ایران را نگاشته، از جمیع دول کوچک و بزرگ ربع مسکون اسمی برده و وضع آن مملکت ها را به طور فهرست بنگارد.

روز چهارشنبه، هیجدهم شعبان المعظم این سال، بندگان اقدس شاهنشاهی به عزم تفرج و شکار، از دار الخلافه تشریف فرمای دوشان تپه شده؛ در آنجا، پنج شب اقامت فرمودند. و غالب روزها، در حدود آنجا و کنار تپه ها، به سواری و شکار مشغول بودند.

عصر روز دوشنبه، بیست و سوم، به مقر سلطنت عظما معاودت فرمودند.

محض ارتفاع مقام صدارت عظما و ارتقاء رتبه ی خاندان ایشان، جناب میرزا محسن خان معین الملک، وزیر گمرکات و وزیر پستخانه ی ممالک محروسه ی ایران، فرزند یکتای جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله، صدراعظم، که جوانی پیر و شخصی باتدبیر است، و از خط و کمالات و فضل و هنر ایران و خارجه بهره ی وافی دارد، به شرف مصاهرت سلطنت عظما نائل گردید. روز دوشنبه، شانزدهم شعبان المعظم، در تالار گالری، که از ابنیه و عمارات سلطنتی دوره ی ناصری است، مجلس عقدی در کمال عظمت منعقد گردید. برحسب دعوت مخصوص صدارت عظما، شاهنشاهزادگان عظام و شاهزادگان کرام و وزراء فخام و امراء با احتشام و جناب مستطاب آقا میرزا سید علی اکبر مجتهد تفرشی و جناب مستطاب آقای امام جمعه و برخی از علماء اعلام، در این مجلس حضور داشتند. نواب مستطاب علیه ی عالیه، فخر الدوله، از کریمات معظمه و بنات محترمه ی سلطنت عظما، را در این روز برای جناب میرزا محسن خان معین الملک عقد ازدواج بستند. و اهل مجلس پس از ادای مراسم تهنیت، با کمال خرمی صرف

شیرینی و شربت کردند.

شب چهارشنبه، بیست و پنجم، هم بساط سور و مجلس جشن این عروسی در درب حرمخانه ی جلالت مرتب گردید. تمام رجال دولتی به صرف شربت و شیرینی دعوت بودند. در آن شب که این عروس را از حرمخانه ی جلالت عظما به مجلس زفاف، به پارک جناب مستطاب صدراعظم، می بردند، شب بسیار سردی بود. خیابان های بین راه را طاق نصرت زده، چهل چراغ و فانوس ها آویخته، روشن کرده؛ و سربازان صف کشیده بودند.

سربازان از کثرت سرما، تا ساعت پنج از شب رفته، با آنکه آتش ها برافروخته بودند،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۷

نزدیک بود تلف شوند. ولی، به سلامت رفتند. اغلب مردم اواسط، از نظاره ی بین راه محروم مانده، از خانه ی خود بیرون نیامدند، که سورت سرما به ایشان اذیت نکند.

خلاصه، این وصلت نهایت امتیاز و شرافت را دارد. ولی، بزرگترین کاری که در عزل جناب مستطاب صدارت عظما فراهم آمد، همین وصلت بود. اهل این زمان که از چگونگی این قضیه درست اطلاع دارند؛ لکن، برای اطلاع و تجربت آیندگان می نگارم. در سابق از زمان هر قدر که یاد داریم و دیدیم و شنیدیم، بین جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، و بین جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه ی حالیه که سابقا معین الملك لقب داشتند و سفیر کبیر مقیم اسلامبول بودند، طوری خصوصیت و یک جهتی بود که دولت هم نمی توانست در بین ایشان مغایرت اندازد. با آنکه جناب مستطاب صدراعظم، قبل از صدارت این دوره، در زمان شهادت شاهنشاه شهید سعید ارجح و اعظم از سایر وزراء بودند، طوری به حاجی محسن خان معین الملك، سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول،

احترام می کردند که همه کس حیرت می کرد. من به چشم خود دیدم که: جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، در گردش و عبور از محلات، سوار اسب بوده؛ ولی، اسب حاجی محسن خان معین الملك سفیر کبیر، که موقتا به ایران آمده بود، مقدم بر اسب ایشان بود. و مردم از این احترام تعجب می کردند. به هیچ وجه، بین این دو نفر مخالفت و مباینت نبود.

جناب میرزا محسن خان معین الملك، که از صلب جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، به وجود آمد، ایشان از فرط محبت و خلوص که با جناب حاجی محسن خان معین الملك، سفیر سابق ایران به اسلامبول، مشیر الدوله و وزیر امور خارجه حالیه، داشتند؛ اسم فرزند خود را «محسن خان» گذاشتند. چون حاجی محسن خان معین الملك لقب مشیر الدوله یافت، لقب معین الملك را برای فرزند خود، محسن خان، در دولت ناصری مأخوذ داشت. و دختر عاقله ی بالغه ی کامله ی فاضله جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله را به حباله ی نکاح فرزند خود، میرزا محسن خان معین الملك، درآورد؛ و چند سال هم با هم زناشویی داشتند. و آن دختر در زمان سفارت پدر خود به اسلامبول، تحصیل زبان خارجه کرده، چندین معلم زنانه ی کامله داشته؛ زبان فرانسه و ترکی اسلامبول را مثل اساتید ماهر و دانا شده، زبان فارسی را هم کاملا می دانست. و باز در صنایع و هنرهای خانم های اسلامبولی، مثل گلدوزی و غیره، زحمت کشیده. خود را از عالم نسوانیت، به رتبه ی رجال دانشمند رسانیده. اهل علم بود. چندان به شوهرداری و عالم جلافت و خوشمزگی نمی پرداخت. و چندان اعتناء و اتصال به شوهر نداشت. به واسطه ی همین حالت ها، بین

او و جناب معین الملک برودت حاصل شد. چندان با هم وفاق نداشتند.

و چندین مدت، به واسطه ی احترام دوستی کامل که بین پدران این زن و شوهر بود، از هم نگسیختند؛ با هم به طور احترام سازگاری داشتند. لکن، محبتی در میان نبود.

آخر الامر، برودت به منتها درجه رسید. چندی بود که دختر جناب مشیر الدوله از خانه ی شوهر قهر کرده، به خانه ی پدر توقف داشت. لکن، از طرفین سخنان درشت و سخت اظهار نشد و خواهش طلاق در میان نیامد. در این چندماهه، که کار صدارت

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۸

عظما با جناب مستطاب امین الدوله راجع شد، بعضی از مردمان هنگامه جوی دست آویز- طلب صدراعظم را بر آن بازداشتند که فرزند خود، جناب معین الملک، را به شرف مصاهرت سلطنت عظما بازدارد. ایشان هم محض آنکه از طرف حرمخانه ی جلالت عظما، اسباب تقویتی برای دوام صدارت ایشان فراهم آید، در این کار اقدام کردند؛ و ناچار بودند که دختر جناب مشیر الدوله را جناب معین الملک طلاق گوید. او را طلاق گفتند.

مردم بسی ملامت کردند. و این عقد و عروسی فراهم آمد.

از تقدیرات الهی این بود که این کار تقویت آمیز، بزرگترین اسباب خرابی و عزل جناب مستطاب صدراعظم شد. جناب مشیر الدوله به روی خود نیاورد؛ لکن، باطنا درهم شد و به عزل صدارت اقدام کرد. و جناب مشیر الدوله کسی نیست که سخن پوچ گوید، یا به هوای نفس سخن گوید. در این کار کوشید و بعضی مطالب به عرض خاکپای همایونی رسانید، که اسباب عزل صدارت عظما فراهم آمد. و در پانزدهم محرم الحرام هزار و سیصد شانزده، به طوری که، ان شاء اللّه،

شرح آن در جلد دیگر این تاریخ خواهد آمد، جناب مستطاب امین الدوله از صدارت ایران معزول شدند و بسی صدمات و لطمات معنوی دیدند. انتها.

روز سه شنبه، بیست و چهارم شعبان المعظم امیرزاده محمد حسین میرزای عین السلطان، خوانسار، فرزند برومند شاهزاده مغرور میرزای موثق الدوله، به شرف مصاهرت سلطنت عظما اختصاص و افتخار یافتند. در تالار مبارکه ی گالری مجلس عقد منعقد شد.

برحسب دعوت جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، جناب مستطاب آقای حاجی میرزا حسن آشتیانی، حجت الاسلام، و جناب مستطاب آقای امام جمعه و شاهزادگان عظام و وزراء فخام و امراء کرام در آن مجلس حاضر شده؛ نواب علیه ی عالیه، اقدس السلطنه، را که از بنات معظمه ی سلطنت عظما است، برای امیرزاده عین السلطان عقد بستند و صرف شیرینی و شربت کرده، مجلس اختتام یافت.

در ماه رمضان المبارک، بندگان اقدس همایون غالب اوقات در تهران، مرکز سلطنت عظما بوده؛ به جلایل امور مشغول بودند. بعضی از روزها هم، دو ساعت به غروب مانده محض گذرانیدن اوقات، روزه سوار شده، در اطراف بیرون شهر دار الخلافه و حدود دوشان تپه گردش فرموده؛ وقت افطار به شهر مراجعت می فرمودند. مجلس محترم صدارت عظما در دربار همایون و سایر وزارتخانه ها، سوای ایام تعطیل، از بعد از ظهر تا سه ساعت از شب گذشته، منعقد بود؛ و صدراعظم با حضور بعضی از رجال دولت، به تمشیت مهام دولتی و اجراء اوامر شاهانه اقدام داشتند.

روز بیست و هفتم ژانویه ماه فرانسه مطابق چهارم شهر رمضان المبارك این سال، که روز عید ولادت اعلیحضرت گلیوم، امپراطور آلمان و پادشاه پروس، بود؛ از طرف بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به ایشان

شـد، و جواب شـکرآمیزی هم از ایشـان رسـید. سواد آن تلگراف، مثـل سایر تلگرافات است که در اینگونه مواقع در مجلـدات سابق این تاریخ نگاشته ام.

در این اوقات که مسیو آدکیروپولو، وزیرمختار و ایلچی مخصوص ایران بود،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۶۹

از بنـدر انزلی تـا تهران مراسم تشـریفات ایشـان به عمـل آمـد. سه شـنبه، نهم رمضـان المبـارک به تهران ورود کردنـد. نهایت تشـریفات، از مسـتقبلین و سواره ی دولت، دربـاره ی ایشان به عمل آمـد. روز پنجشـنبه، یازدهم، که سوم روز ورود معزی الیه بود، بعد از ظهر، به ترتیبات مقرره از طرف وزارت تشـریفات، کالسـکه های خاصه ی دولتی و فراش و شاطر ویساول به اندازه ای مقرر به سـفارتخانه ی روس رفتند؛ وزیرمختار و اتباع ایشان را به دربار آورده، به حضور همایونی مشرف شد. نامه ی خود را تقدیم کرده، جواب مرحمت آمیز شـنید. تشـریفات این سـفیر را فوق العاده فراهم کرده بودند؛ و ما از نوشتن تفصیل آن، به واسطه ی عدم فرصت، اعراض کردیم.

در وسـط ماه مبارک رمضان، جناب میرزا عبـد الوهاب خان، وزیر مالیه، رئیس مسـتوفیان عظام، نواده ی مرحوم میرزا آقا خان صـدراعظم نوری، طـاب ثراه، از این منصب بزرگ معزول شدنـد. بـا آنکه همشـیره ی محرمه ی جناب مسـتطاب امین الـدوله، صـدراعظم ایران، عیـال ایشـان بود و سابقـا کمـال یـک جهتی و همراهی را بـا هم داشـتند؛ لکن، در این دوره که جنـاب نظام الملـک وزیر مـالیه بودنـد و از وزرای بزرگ محسوب می شدنـد و در ایشان رتبه ی صـدارت بود، در کار و دفتر و مواجب و مرسوم مردم از خود رأی و اختیـاری داشـتند و اسـتبداد و اسـتقلال وافر در ایشـان بود. الحق، در کارهـایی که به دولت خیانت نمی شد، مردم داری می کردند و حکم

تبـدیل می دادند و در قطع مرسوم احدی نائل نبودند. اسـتبداد رأی و اسـتقلال عزم ایشان، منافی میل صدارت عظما بود. لهذا، ایشان اقدامی کرده، در خلع وی کوشیدند. برحسب امر و اشاره ی سلطنتی، ایشان از این کار معاف شدند.

این بنـده، علی الرسم، در آن شب در مجلس جنـاب نظام الملک، که ریاست بر مسـتوفیان داشت، حاضـر بودم؛ که ناگاه میرزا مصطفی صدر الملک، مستوفی وظایف و اوقاف، که از خواص اصحاب و اجزاء جناب مستطاب امین الدوله صدراعظم بود، از در درآمد و محرمانه از طرف صدارت عظما پیغام عزل آورد. ظاهرا حرفی شـنیده شد؛ لکن، از قرینه معلوم بود که ورود صدر الملک در این مورد خبری عظیم دارد. اهـل مجلس آشـفتند؛ از آنکه، به ریـاست مثـل نظـام الملک وزیری مایل بودنـد که با مردم همراهی می کنـد و عرایض صاحبـان مرسوم را به دولت رسانیـده، جواب های مساعـد می گیرد. خلاصه، مجلس خلوت شد. هریک از اهل مجلس، به اختیار و اضطرار، مرخصی خواسته، بیرون رفتند.

و علی الصباح مطلب آشکار شد.

منصب وزارت مـالیه را، که بعـد از شـغل صـدارت وزارت بزرگی است و محـل اعتنـا و رجوع و حـاجت عموم مردم است، به جناب میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک، مترجم حضور همایون، وزیر قورخانه ی مبارکه، که امروز در ایران اول دیپلوماسی و اول قاعـده دان و اول درست حسـاب و اول درست رفتـار است، مرحمت شـد. این وزیر بزرگ از نجبـای ایران است. اصـلا از طایفه ی قراگوزلوی همدان بوده، پدردرپدر خوانین زاده و صاحب ایل و حشم و ضیاع و عقار، و سرباز بده بوده. همه از امراء نامدار و وزرای کبار بوده اند. جد ایشان مرحوم ناصر

الملک، وزیر امور خارجه، که در آخر کار

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۰

به ایالت خراسان نائل شدند و از کار ایالت استعفا و کناره داشتند؛ در آن دوره تا حال، منفرد و وحید بودند. عقل و درستی و متانت ایشان، واقعا بیرون از حد توصیف است.

در بیست کرور جمعیت ایران، در هردوره ده نفر چنین اشخاص بزرگ درست ظاهر شوند، که احدی جز اقرار و تصدیق انکار ایشان نتواند کرد.

خلاصه، چون وزارت مالیه به جناب ناصر الملک تعلق یافت، کارهای دفتری ترتیبی دیگر گرفت. به رشوه و تقدیم دادن و دم این و آن را دیدن، برات غلط و فرمان اشتباهی از دفتر نمی گذشت. به ابلاغ فلان مقرب دستگاه سلطنت و شارلاتانی فلان ... طرار شعبده باز، محال بود که عملی بی پا و کاری بیجا بگذرد. و بسی تقدیمات و وجوه نقدیه، تا دویست تومان و پانصد تومان، محرمانه نزد جناب ناصر الملک آوردند که از عمل نیمه تمام سابق صرف نظر کند و آن عمل را امضاء نماید؛ ابدا نپذیرفت. اگر حساب حکام در دفتر می گذشت، و یکی از والیان، محض خرج تراشی های بی پایی که کرده بود، پنج هزار تومان تعارف می داد که بیست هزار تومان خرج تراشی او ممضی شود، به هیچ وجه کار پیشرفت نمی کرد. تمام مردم مأیوس بودند که کاری به غلط بگذرد، یا اغماضی در میان آید. این وزیر مالیه به دولت خیانت نکرد و از مداخل صرف نظر داشت، و امانت ورزید.

و محض غرض، به تضییع حقوق و پامال کردن مرسوم مردم، در حضرت صدارت راهنمایی ننمود. و با مستوفیان و ارباب حوائج، کمال احترام را منظور داشت. در یک قضیه که جزیی خلافی بود، اقدام

نمی کرد. ولی، در اظهـار مطلب خشـونت و بـدخویی و تهور نـداشت؛ بلکه، اگر از ... یـا شخصـی بی شـرمی، تنـدی و سـخن ناملایم می شنید، هتاکی نمی کرد که او را از مجلس بیرون کند یا آزاری رساند.

از کـار روگردان نبود؛ طفره نـداشت. در روزهای گرم، از صـبح تا دو ساعت از شب رفته، مشـغول رسـیدگی و ترتیب دسـتور العمـل ولایـات و تصـحیح فرمـان و برات بود. در وسـط روز که هوا گرم بود، مخصوصـا برای مسـتوفیان حاضـر که گرم کـار بودند، شربت های مبرد و به لیمو حاضر می آوردند. قلیان های خوب و چای بسیار ممتاز، بر سبیل استمرار بود. نوکرهایش در کمال ادب و خوش سـلوکی و بی طمعی، بدون آنکه به عزب دفتر یا محرری بی احترامی کنند، حاضر خدمت بودند. سفره ی ناهـارش، در دفـتر و خـانه اش، بـه قـدری تمیز و صـحیح و بـدون تقلـب نـاظر بـود، که آدمی متحیر می مانـد. من در دفـتر، از مسـتوفیان پیرمرد تمجید سـفره ی مرحوم میرزا محمد قوام الدوله، پدر معتمد السـلطنه، را که وقتی مستوفی الممالکی و ریاست دفتر را داشـته است، زیاد از حـد شـنیده بودم. و بعـد از قوام الـدوله ی مرحوم، چنـدین نفر ریاست و وزارت مالیه و مسـتوفی-الممالکی داشته اند. ناهار هیچ کدام تمیزتر از ناهار جناب ناصر الملك نبوده است.

این مرد دیپلوماسـی با علم بی تهور بی تکبر، که خودبنـدی و خودپسـندی نداشت، امانت ورزید و مداخل را کنار گذاشت، و احترام کرد و سـفره اش در کمال نظافت گسترده بود. هنوز از اسـتصوابی ولایات و خرج سـفره دیناری عایـد او نشده بود، که پس از عزل صدراعظم،- چنانکه شرحش بیاید- عزل او فراهم آمد؛ و چهار و پنج هزار تومان در این خدمتگزاری

ضرر کرد. عزل ایشان، نه از این بود که دولت با وی

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۱

بی میل باشد؛ بلکه، در ایام عزل، باز به ترجمه ی حضور همایون و کارهای دیپلوماسی و پلیتیکات دولتی، اول شخص و محل اعتناء بودند. به هیچ وجه، صفات و ذات ایشان، محل بی اعتمادی نبود. ولی، از وزارت مالیه که کناره جستند، محض آن است که:

غالبا، چون وزیری طرف خصوصیت و اعتماد یک صدراعظمی واقع شود، چون آن صدراعظم معزول گردد، ناچار آن وزیر هم باید از وزارت خود استعفا کند و کناره جوید؛ که صدراعظم ثانی یا شخص اول از او بدگمان نشود و به آسودگی خاطر در کار خود مسلط باشد.

خلاصه، این بنده در استیفای خود، که رسما باید به دفتر و مجلس سلام حاضر باشد، چند رئیس و وزیر مالیه به دفتر دیده است. از بعضی مساعدت ندیده ام، و بعضی هم با بنده معاضدت داشته، در کار و خدمت دفتری و بردن دخل و محشور بودن با ایشان و طرف شورا بودن، مداخله ام داده اند؛ هم دخل برده ام، هم اضافه مواجب یافته ام.

اما، در دوره ی این وزیر مالیه، همه روزه در دفتر مشغول زحمات و تحریر بعضی از نوشتجات بوده، و فایدتی نبرده و اضافه مواجبی درست نکرده؛ از ترس آنکه، مبادا وهنی در کارم پیدا شود، حاضر خدمت بوده ام. لکن، انصاف می دهم که این وزیر مالیه برای ملت و مردمان طرار، پسندیده نبود؛ لکن، برای دولت بهترین امین و درستکار بود، که مردم باانصاف از او ممنون بودند و مردم بی انصاف هم نمی توانستند از او شکایت کنند. هیچ خبط و خطا و خیانت و اشتباه کاری در این دوره ی وزارت مالیه ظاهر نشد؛

مگر آنکه، چون این وزیر مالیه در ابتدای کار از این عمل اطلاعی نداشتند و بعد ماهر و دانا شدند، لهذا، یک نفر از مستوفیان عظام که نهایت عقل و مهارت را داشت، در کمال درستی که قدری نادرستی داشت؛ بعضی بروات غیر صحیحه را که در دوره ی سابق نگذشته، با بعضی اسناد خرج را در این دوره گذرانید، به مهر و امضاء وزارت مالیه رسانید. و این هم چندان ضرر به دولت وارد نمی آورد. یک سیته یی شنیدیم، ولی ده حسنه در این دوره دیدیم. زیاده بر این نباید دم زد، که بعضی اشخاص دزد و طرار که در این دوره ی وزارت مالیه نتوانستند کاری کنند و مرسومی برند، از تمجیدات من از این وزیر مالیه خواهند رنجید.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال بنده خود کسی بودم که جزء دفتر بوده و محل اعتناء واقع گشته؛ لکن، در این دوره جز ضرر چیزی ندیدم. لکن، محض دیدن ضرر و نبردن نفع، نمی توان در تاریخ از امانت و درستکاری یک نفر وزیری کامل اغماض کرد؛ که بنده در عمر خود، هرچه وزیر و امیر دیده ام، دو سه نفر بیشتر درستکار ندیده ام؛ و جناب ناصر الملک در این دوره، یکی از آن دو سه نفر است که نهایت درستی را دارند.

یکی از ایام ماه مبارک رمضان، بندگان اقدس همایون محض ترویج صنایع و هنر، هنگام عصر تشریف فرمای کارخانه ی بلورسازی، که نزدیک دروازه ی امامزاده حسن است، شدند. دو سال است که این اداره در تهران دایر شده، و شیشه و بلور «وندیک» آن به بازار آمده است. خلاصه، آنچه

لازمه ی تشویق در پیشرفت کار این اداره بود،

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۲

از طرف بندگان اقدس همایون به عمل آمد. ولی، افسوس که کمپانی ها و رئیس هر کارخانه، هنوز ملتفت نشده که اول باید علم آهنگری و آلات سازی را در ایران کامل کرد، و بعد به احداث کارخانجات پرداخت: که اگر اسباب و آلات ایشان ضایع شود، محتاج نشوند که از خارجه حمل به ایران کنند؛ و همین احتیاج و آوردن اسباب از خارجه، یک سال باعث معطلی و سرگردانی ایشان خواهد شد؛ که به واسطه ی همین تعطیلی، اسبابی فراهم می آید که به کلی آن کارخانه بسته می شود.- و در چند جزء قبل، اشارتی به این مطلب شد.

روز سه شنبه، غره ی شوال المکرم به طوری که در سایر اعیاد شرح داده ایم، مراسم تهنیت و جشن این عید فطر و انعقاد مجلس سلام فراهم آمد. در این سلام هم، باز جناب نظام الملک، که تازه از وزارت مالیه معزول شده بود، شرف مخاطبت خاص داشت.

در عشر ثانی شوال المکرم، بندگان اعلیحضرت اقدس شاهانه محض تفرج و شکار، از تهران تشریف فرمای دوشان تپه شده؛ در آنجا توقف فرمودند و روزها به شکار مشغول بودند. پس از پنج شبانروز اقامت به آنجا، به دار الخلافه و مقر سلطنت عظما رجعت فرمودند.

روز یکشنبه، بیستم شوال بندگان اقدس همایون برحسب استدعای جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، تشریف فرمای پارک و منزل ایشان شده؛ نهایت تشریفات به عمل آمد، و جمعی از شاهزادگان و وزراء عظام هم دعوت داشتند. پس از صرف ناهار و فواکه عصر و چای، بندگان اقدس به مقر و سرای سلطنت رجعت فرمودند.

روز یکشنبه، بیست و هفتم شهر شوال المکرم به

حساب زیج محمد شاه هندی، که سال ایت ئیل ترکی و فروردین ماه فارسی و اول سال است، بعد از گذشتن یازده ساعت و ربع از روز، شمس به نقطه ی اعتدال بهار رسیده، از برج حوت به برج حمل تحویل نمود. بندگان اقدس همایون خلعت حضرت علی بن موسی الرضا، علیه آلاف التحیه و الثنا، را که از مشهد مقدس ارسال شده بود، زیب پیکر خود نموده، به رسم معمول در تالار موزه نشسته، مجلس سلام شرف انعقاد یافت. علماء و شاهزادگان و وزراء و چاکران درباری و مستوفیان و لشکرنویسان، با البسه ی رسمیه، به رسم مقرر حاضر شده؛ هریک از دست مبارک، به ترتیب اخذ عیدی و کیسه های شاهی سفید و دوهزاری زرد کردند.

روز دوشنبه، بیست و هشتم تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه مقیمین دربار، در سلامی خاص که جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله شرف حضور داشت، به اتفاق ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، شرفیات حضور همایون گردیده. چون وزیر مختار دولت فخیمه ی اطریش، که دوین- یعنی: اقدم سفراء- هستند، کسالت مزاج داشتند و شرفیاب نشدند؛ لهذا، بارون بیانس، وزیرمختار دولت بلژیک، که بالنسبه به سایر وزرای مختار سمت قدمت ورود به دربار ایران دارند، از طرف هیأت کردیپلوماتیک تهنیت این عید را معروض داشته، جوابی وافی شنیدند که باعث مفاخرت هریک از وزرای مختار گردید. و پس از آن، از حضور همایون به منازل خود رخصت انصراف یافتند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۳

روز سه شنبه، بیست و نهم که دویم روز عید بود، علی الرسم بساط جشن عید سعید، با عظمتی بسیار، در دربار دولت برپا گردیده. هنگام ظهر، مجلس سلام در تالار جنب

بریلیان شرف انعقاد یافته؛ بندگان اقدس همایون باکر و فری شایان و چهر و مهری تابان به جایگاه کیانی و اریکه ی سلطانی عز جلوس فرمودند. جناب مستطاب صدراعظم و طبقات خدم، از شاهزادگان معظم و وزرای محترم و ارباب سیف و قلم و مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام و اجزاء محترم وزارت خارجه و اعضاء رئیسه سایر ادارات، با لباس رسمی به شرف حضور مبارک شاهانه نائل شده؛ بندگان اقدس همایون به عموم چاکران ایستاده «مبارک باد» فرمودند. و عین لفظ مقدس را می نگارم. فرمودند: «این عید بر همه ی شما مبارک باد!»

جان نثاران و خدمتگزاران که این لفظ را شنیدند، به خاک افتاده، به جای همهمه و عرض جواب، تعظیم کردند. و نیز شرحی از مرحمت ها و نیات مقدسه، در باب آسایش عامه ی اهالی بیان کردند؛ و از خدمات و مواظبت صدراعظم، شرحی اظهار رضامندی و خرسندی فرمودند. خطیب خطبه برخواند. شمس الشعراء قصیده ی انشائیه ی خود را انشاد کرد. شلیک توپ کاملا در میدان به عمل آمد و مجلس انقضاء یافت.

شب چهارشنبه سلخ شوال که شب سوم عید نوروز بود و مثل دو شب قبل باران نمی آمد، در خیابان باب همایون و جلوی سر در الماسیه، آتشبازی دولتی و چراغان به عمل آمد.

روز چهارشنبه، سلخ شوال المکرم نیز برای زیارت عموم اهالی دار الخلافه، از کسبه و تجار و سوقی و رجال و بینوایان، اعم از اینکه نوکر یا بیکار باشد، و حق ورود به عمارت گلستان و دیوانخانه ی دولتی ندارند و از مجلس سلام دیروز و پریروز محروم هستند، بندگان اقدس همایون بعد از ظهر در تالار بالاخانه ی سر در آلاقاپو، که جلوی آن میدان ارک و

محل عبور و مرور مردم است، تشریف فرما شد. اهالی دار الخلافه ازدحامی کرده، از پائین سر در به زیارت جمال شاهانه نائل شدند. و در جلوی سر در، سرباز در اطراف یک محوطه پرده زده؛ در وسط آن محوطه، پهلوانان تهران «تنکه» پوشیده، میل بازی کرده، کباده کشیدند و «کبرگه» برداشتند. پس از آن، باهم کشتی ها گرفتند و جلادت ها به کار بردند و رشادت ها نمودند. و بازیگران بندبازی ها کردند؛ و بالای چوب های صاف بلند هشت ذرعی که به دست یک نفر دیگر بود رفته، معلق می زدند و خود را می آویختند. مطربان می نواختند و رقاصان ماهر، به هیأت اجماع، باهم مشغول رقص بوده، و زنگ به دست داشتند می نواختند. و عموم مردم نظاره کردند.

بندگان اقدس همایون از تالار سر در بالاخانه، مبالغی خطیر از برای پهلوانان و عمله ی سور و بازیگران، شاهی و اشرفی به چنگ مبارک پائین ریختند و به هریک انعامی شایان مبذول داشتند.

اینگونه پهلوانان و میل بازان، که شجاعت و رشادت دارند، بر بیست هزار جوانان کاسب زاده تهران افتخار می یابند که در حضور همایون کشتی گرفته، انعام یافته اند. این فقره، باعث تشویق جوانان می شود: که تنبلی و تن پروری نکنند، ریاضت بدنی کشند؛

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۴

و به زورخانه ها رفته، مشق رشادت و پهلوانی و غیرت کنند: که به رتبه یی رسیده، سالی یک بار به این بهانه بتوانند خود را به پای سردر برسانند. این کار نوعی از سبق ورمایه است، که شرعا و عقلا تمجید دارد. امیدواریم که جوانان بی کمال و بی علم و بی صنعت، در کار ریاضت بدنی و پهلوانی و رشادت مشق کرده، «بافور کشی» «۲۰» را بی غیرتی دانند؛ که آن ها را از رشادت و

تحصیل روزی، به تنبلی و بی غیرتی بازمی دارد، که اگر خواهر خود را به فسق و فجور ببیند، او را بد می آید، ولی از تنبلی قوه ی دفع و حراست ندارد.

در این موقع عید نوروز، بعضی تلگرافات تهنیت از امپراطوران و سلاطین و رؤسای جمهوری دول و ملل متحابه به حضور همایون رسید؛ و جوابی هم از طرف اعلیحضرت سلطانی به ایشان اخبار و ابلاغ شد. عین سؤال و جواب تلگرافات را اگر بنگارم، سخن به طول می کشد. چون در اعیاد سنه ی گذشته، عین تلگرافات را نگاشته ایم؛ دیگر آیندگان می دانند که در هذه السنه هم، مثل سنه ی گذشته، تلگرامات به چه مضمون از طرفین اخبار شده است. اسم سلاطین هم همان است که در سنه ی گذشته نگاشته ایم؛ تغییر و تبدیلی پیدا نشده است.

در این ایام ماه شوال، شمس الدین بیگ، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی، بعد از احضار سفیر اول آن دولت، برای اقامت در دربار دولت علیه ی ایران، و محمد ربیعی، پاشای میرلوا، که از یاوران مخصوص اعلیحضرت سلطان عثمانی است، به سمت مأموریت و سفارت فوق العاده از طرف اعلیحضرت شاهنشاه عثمانی، حامل نشان عظیم الشأن مرصع «امتیاز» که نشان و هدیه ایست خاص و مخصوص سلاطین و تاجداران معظم، برای حضور بندگان اقدس همایون شاهنشاهی، خلد اللّه ملکها، مأمور گردیده، به دربار همایون می آمدند. از حین ورود این دو سفیر بزرگوار- که ایرانیان عاقل، ملت و دولت عثمانی را عینا مثل دولت و ملت ایرانی خود دانسته، دولت خواه و شاه پرستند؛ و در واقع، هردو سر ونک باغ وضوء یک چراغ هستند- به سرحد ایران و بندر انزلی، مراسم پذیرایی و احترامات به توسط مأمورین دیپلوماسی

و میهمانـداران مخصوص دولت علیه ی ایران، و هم از جـانب والی بزرگوار گیلاـن و حکمران دار السـلطنه ی قزوین، همه جا مرعی گردید. روز یکشنبه، چهارم ذی القعده الحرام، به دار الخلافه ی تهران وارد شدند.

تشـریفات ورود ایـن دو سـفیر، که یکی سـفیر کـبیر و دیگری فـوق العـاده است، به امر دولت از مسـتقبلین دولـتی و سـواره ی «پولیس» بـا کریم آقای منظم السـلطنه، وزیر نظمیه، و جماعتی از فراشان و سـربازان و کالسـکه های خاصه ی سـلطنتی و اسـب های یدک، از اصطبل خاصه، به عمل آمد. شربت و شیرینی آلات در باغ شاه دولتی، برای ورود این دو سفیر حاضر کردند. با تجلیل و احترام، اجزاء تشـریفات این دو سـفیر را وارد شهر کردند. از وسط راه، سفیر کبیر به اتفاق ناظم السفراء، با دسته یی از مسـتقبلین، به سفارتخانه عثمانی رفته؛ و محمد ربیعی پاشا، سفیر فوق العاده، به همراهی مدیر السفراء و دسته یی از مستقبلین به باغ

---

(۲۰)- کذا (- وافور.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۵

بهارستان، که حسب الامر در آنجا تشریفات و مراسم ضیافت سفرای فوق العاده را فراهم می کنند، نزول کردند. در سفارتخانه ی عثمانی و باغ بهارستان دولتی، انواع تشریفات فراهم بود.

روز دویم ورود، علی الرسم المعمول، از طرف قرین الشـرف شـخص اقـدس همـایون، آصف السـلطنه، امیر تومـان، و از جانب دولت قوی شوکت و از طرف صـدارت عظمـا و وزارت جلیله ی خـارجه، مأمورین مخصوص محترم به احوال پرسـی و تهنیت ورود این دو سفیر، به سفارتخانه و باغ بهارستان رفته، شرایط احترام را مرعی داشتند.

روز سـیم ورود معزی الیهما، که بایـد علی الرسم المعمول شـرفیاب حضور همایون شونـد، شـمس الـدین بیگ، سـفیر کبیر، از سفارتخانه ی خود با ناظم السفراء و سایر تشریفات

دولتی، و محمد ربیعی پاشا، سفیر فوق العاده، با مظهربیگ، که جزء اعظم سفارت ایشان بود از باغ بهارستان به همراهی مدیر السفراء و سایر لوازم احترامیه، به دربار همایون و اتاق مخصوص وزارت تشریفات آمده. بعد از اندکی جلوس و انتظار، بار حضور یافته، به اتفاق ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، به حضور مبارک شاهنشاهی مشرف گردیدند. درحالی که، جناب حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، و جمعی از شاهزادگان و وزراء، با لباس رسمی حاضر بودند. سفیر کبیر نامه ی اعلیحضرت عثمانی، قیصر روم، را که حاکی از مأموریت و توقف معزی الیه به دربار ایران بود، تقدیم داشته، بندگان اقدس همایون به دست مبارک نامه را گرفته، به وزیر امور خارجه دادند.

و محمد ربیعی پاشا، سفیر فوق العاده، نیز نشان هدیه ی خاص سلطان عثمانی را تقدیم نموده؛ بندگان قدس همایون مسرت و امتنان خود را در این علامت دوستی و مواحدت بیان فرمودند. معزی الیهما بعد از مرخصی از حضور همایون، رسما در دربار از جناب مستطاب صدراعظم و جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، دیدن کرده، به منزل خود رفتند.

روز پنجشنبه، هشتم شهر ذی القعده این سال، بندگان اقدس همایون به عزم تفرج و شکار، از دار الخلافه تشریف فرمایی ی دوشان تپه شده؛ تا روز سه شنبه بیستم، که در آنجا اقامت داشتند، بعضی از روزها به شکار صحرای آنجا تشریف می بردند، و بعضی از روزها در قصر سلطنتی دوشان تپه توقف داشته، به اعمال دولتی و اتمام مهمات سلطنتی می پرداختند.

روز یکشنبه، یازدهم ذی القعده که چهاردهم و اول سال و عید نوروز بود، محمد ربیعی پاشا، سفیر فوق العاده ی دولت عثمانی، قبل از ظهر

در دوشان تپه شرفیاب حضور همایون گردیده؛ مورد الطاف ملکانه شده، به شهر مراجعت کردند.

روز یازدهم ذی القعده سر هنری مارتیمر دورند، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت فخیمه ی انگلیس مقیم دربار دولت علیه، که تقریبا یک سال بود که از دربار این دولت موقتا به انگلیس و دولت متبوعه ی خود رفته بودند، این ایام مراجعت کرده؛ در همین روز، در دوشان تپه به شرف حضور همایون نائل و مورد مراحم کامله ی خسروانه شدند.

روز دوشنبه، نوزدهم ذی القعده که فروردین ماه بهار می باشد، به رسم معمول

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۶

سنواتی، در میدان اسب دوانی دوشان تپه اسب دوانی و مسابقه ی دولتی شد. اسبان سوقاتی چهار ماه تربیت شده و بیخوابی کشیده را به حضور آوردند، و شش دسته قرار دادند.

دسته ی اول باید شش دور، دور میدان به جولان درآیند؛ که سه فرسخ راه می شود. دسته ی دویم باید پنج دور به دور این میدان سریع السیر شوند. همچنین تا دسته ی پنجم و ششم، که باید دو دور به دور این میدان جری و عدو داشته باشند. در این دسته های اسبان، هرکدام که جلو می افتاد، تا چهار رأس بیرق اول و دویم و سیم و چهارم را بردارند که پای هربیرقی کیسه ی پولی به تفاوت بود. هریک از اسبان سوقاتی که در پیشگاه حضور همایون در عدو خود- عدو به معنی دویدن- سبق برده و بیرق برداشت؛ میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، وزیر لشکر، به عرض حضور همایونی می رسانیدند که: «فلان اسب، فلان بیرق را برداشت.»

در این روز، تمام شاهنشاهزادگان عظام و جناب مستطاب صدراعظم و عموم وزراء و امراء و رجال دربار و سفراء دول و اتباع خارجه و خلق

کثیری از اهالی دار الخلافه، به نظاره ی اسب دوانی حاضر شده بودند. و برای رجال دولت و سفرای خارجه و سایر وجوه و اعیان، به رسم معهود، در دوره ی میدان، خیام عدیده با کمال آراستگی افراشته بودند. بعد از اسب دوانی، کلیه ی قشون حاضرر کاب تهران و دسته های سواره و افواج قاهره، که همه به دو صف در دوره ی میدان اسب دوانی ایستاده بودند، به حرکت «دفیله» از حضور همایون گذشتند. پس از آن، در صحرای جنوبی دوشان تپه، برحسب امر همایون چند باطری توپخانه از توپ های جدید، به جهت امتحان تیراندازی حاضر کرده بودند. بندگان اقدس همایون از محل اسب دوانی به آنجا تشریف آوردند، و در سراپرده و خیام سلطنتی که افراشته بودند، نزول اجلال فرمودند. شاهنشاهزادگان عظام و جناب مستطاب صدراعظم و شاهزاده وزیر جنگ و جمع کثیری از امراء عسکریه و اهل نظام و سفرای خارجه نیز ملتزم رکاب همایون بودند. توپ ها را توپچیان به نشانه بسته، کشاد دادند؛ و اغلب تیرها به نشانه اصابت نمود.

چون در جلد سابق این تاریخ، وعده داده بودم که شرح اسب دوانی دولتی را، بعدها محض بصیرت و اطلاع آیندگان خواهم نگاشت، که کیفیت و طرز این اسب دوانی را بدانند؛ لهذا، اشارتی می کنم: که مثل «مجلی» و «مصلی» که از اسبان تازنده اند و «قاشور» و «فسکل» هم به آن ها الحاق می شود، طرز آن اسب دوانی مجمل و لاینحل نماند.

از طرف شخص اقدس سلطنت و جمعی از رجال دولت یا اهالی مملکت، چندی اسب های خوب را سئیسان تندر و چابک می کنند. و در هرسال، یک بار منتظر چنین روزی می شوند، که در حضور همایون اسب های خود را در شش دوره یا پنج دوره یا چهار

و سه و دو دوره ی میدان بدوانند: که هراسبی سبقت ورزد، بیرق اول و دویم یا سیم یا چهارم را دریابد و انعامی نصیب چابک سوار گردد. در این مورد، قصد صاحبان اسبان انعام و پول نیست؛ شأنشان اجل بر خواستن هزار تومان است؛ بلکه، هزار گونه در سوقاتی و تربیت این اسبان ضرر می کشند. و انعام دولتی نصیب چابک سواران است، نه صاحب

اسبان. لکن، قصد از این کار، تربیت اسبان و چالاکی جوانان و چابک سواران و تشویق بیکاران و سیئسان است: که در سبق ورمایه ماهر شده، از رشادت و جلادت و چالاکی به کنار نشوند.

خلاصه، در این روز، میان اسبان در هردوره یی، هر اسبی که سبقت ورزیده و چابک سوار آن اسب بیرق برداشته و به تفاوت کیسه ی انعام پای بیرق نصیب او شده است، اسامی آن اسبان و اندازه ی انعام دولتی نوشته می شود. اسبان سرکاری که بیرق برداشته اند و چابک سواران انعام یافته اند، بیست و یک رأس است؛ و انعام چابک سواران، هشت صد و سی تومان بوده است.

دسته ی اول: شش دوره؛ چهار رأس گوی سبقت ربوده اند. اسب کهر ستاره پیشانی، مشهور به بی نظیر، که ابتیاعی دولت است: صدو پنجاه تومان.

دویم: اسب قراکهر، مشهور به شهاب، که ابتیاعی است: هشتاد تومان.

سوم: کرنک، مشهور به سک لابی، که ابتیاعی است: پنجاه تومان.

چهارم: اسب کبود قلمکار، پیشکشی مرادخان سرتیپ، مشهور به ورک خور:

چهل تومان.

همچنین در دسته ی دویم تا دسته ی ششم، بیشتر از اسبان سلطنتی بیرق برداشتند؛ و مابقی از اسبان اعیان دولتی، علم یافتند و کیسه ی پای علم را بردند. دیگر شرح هر دسته و نام هراسبی لازم نیست. بیست و یک رأس از اسبان دولتی بیرق

برداشته، و چابک سواران آن اسبان هشت صد و سی تومان انعام یافتند. و از اسب های متفرقه که در این شش دوره بیرق برداشتند، نه رأس بودند که دویست و پنج تومان انعام چابک سواران آن ها شد. محض اطلاع آیندگان، به همین قدر قناعت می شود.

بعد از اسب دوانی و تیراندازی، رجال دولت و سفراء به شهر آمدند. و بندگان اقدس همایون روز دیگر، که سه شنبه بیستم شهر ذی القعده است، با خواص خدم به دار الخلافه ی تهران در سرای سلطنت عظما نزول اجلال فرمودند.

در این ایام، نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده سالار الدوله، که در این اوقات از مقر ایالت کرمانشهان برحسب اجازه و احضار بندگان همایون عزیمت دار الخلافه کرده، چند روز قبل وارد شده؛ لدی الورود، شرفیاب حضور خسروانه گردیده، مورد مراحم و الطاف خاصه ی شهریاری آمدند.

در این ایام که هوای بهار است و طبع مایل به گردش و سواری است، بندگان اقدس همایون روز دوشنبه، سوم ذی الحجه الحرام، از تهران به عزم شکار تشریف فرمای قریه ی کن شدند؛ که از قراء عظیمه ی سمت شمال غربی تهران است، و تا شهر دو فرسخ مسافت دارد. روز چهارشنبه، پنجم شهر ذی الحجه، هنگام عصر به تهران و سرای سلطنت عظما رجعت فرمودند. جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، هم در این سفر ملتزم رکاب اعلا بودند.

شب دوشنبه دهم ذی الحجه که شب عید اضحی است، به رسم مقرر، از طرف دولت- بشرحی که در سابق در سنه ی گذشته نوشتیم- چراغان و آتشبازی به عمل آمد. روز

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۸

عید هم، به همان وضع که سابق نگاشتیم، مجلس سلام و شرفیابی نوکران محترم دولتی به حضور همایونی انعقاد یافت. دیگر

شرح دادن زیادی است.

محمد ربیعی، پاشای میرلوا، سفیر فوق العاده ی دولت عثمانی، حامل نشان مرصع امتیاز که هدیه ی خاص سلطان عثمانی برای سلطان ایران بود، در ایام توقف دار الخلافه پیوسته مورد تلطفات خسروانه بودند. روزی نیز محمد ربیعی پاشا با شمس الدین بیگ، سفیر کبیر دولت عثمانی، مورد تلطف و تکریم خاص سلطانی برآمده، در قصر مبارک ابیض به سر خوان و مائده ی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران دعوت شده، صرف ناهار کردند. اما، نه اینکه بندگان اقدس همایون هم در سر این سفره حاضر باشند؛ بلکه، خود این دو سفیر با هم غذا خوردند. و این ضیافت شخص سلطنت در سرمائده ی دولت، مخصوص سفرای دولت علیه ی عثمانی است، که با آن ها ملت و دولت واحده داریم و مغایرتی در میان نیست. ولی درباره ی سفرای سایر دول خارجه که در دولت اتحاد دارند و در مذهب مغایرت دارند، ابدا، چنین ضیافت و یگانگی فراهم نیامده است که سفرا به خوان سلطنتی دعوت شوند.

خلاصه، محض تکمیل مرحمت شاهانه درباره ی محمد ربیعی پاشا، سفیر مخصوص دولت عثمانی، که باید این ایام مراجعت به حوزه ی دولتی خود کند، یک قطعه نشان شیر و خورشید مرصع با یک رشته حمایل سبز مخصوص آن به او مرحمت شد؛ و قبل از عید اضحی، با شکرگزاری تمام از حضور همایون مرخص شده، به اسلامبول و دربار دولت علیه ی عثمانی روانه گردید.

روز چهارشنبه، دوازدهم شهر ذی الحجه الحرام بندگان اقدس همایون اعلا محض مرحمت درباره ی فرزند برومند خود، نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده اعظم، شعاع السلطنه، والی مملکت گیلان و طوالش، که این اوقات در تهران توقف دارند، برحسب استدعای مخصوص نواب معظم،

از اول روز از تهران تشریف فرمای باغ دولت آباد شدند؛ که دارای عمارات عالیه ی شاهانه است؛ در یک میلی قریه ی شریفه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، واقع شده. از باغات دولتی و متنزهات سلطنتی بوده، و جزء خالصه های دولت ناصری است؛ که در ابتدای جلوس همایون مظفری، به ملکیت نواب مستطاب والا، شاهزاده شعاع السلطنه، به موجب فرمان، مرحمت و واگذار شده است.

در این ایام، مراسم پذیرایی و تشریفات قدوم همایون به طور لایق فراهم بود، و موجب خرمی و استراحت وجود مبارک گردید. جناب اشرف صدراعظم و جمع کثیری از اعاظم شاهزادگان و وزراء و رجال دولت نیز در این روز ملتزم رکاب همایون بودند. بندگان اقدس همایون عصر همان روز، از دولت آباد عزیمت قصر یاقوت، واقعه در سرخه حصار، فرمودند؛ و یک دو سه روز، در آنجا به تفرج و شکار مشغول بودند.

روز یکشنبه، شانزدهم ذی الحجه الحرام، موکب اعلا به دار الخلافه و مقر سلطنت عظما رجعت فرمود.

روز دوشنبه، هفدهم ذی الحجه بندگان اقدس همایون، برحسب استدعای جناب

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۷۹

صدراعظم، از اول روز تشریف فرمای پارک و منزل ایشان شده. در آنجا صرف ناهار و فواکه عصر فرموده؛ در آخر روز به قصر سلطنت معاودت کردند. جماعتی از وزراء و امراء و خواص خدم نیز در این دعوت حضور داشتند. ضیافت بزرگی به عمل آمد. در این روز، پردگیان سرای سلطنت و تمام خدمه ی حرم جلالت نیز، حسب الدعوه، در عمارات اندرونی صدارت عظما تشریف داشتند.

سه شنبه هیجدهم ذی الحجه الحرام که عید غدیر خم بود، مثل سابق اعیاد- که شرح آن نگاشته شد-، سلام عام در پیشگاه تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت.

بنـدگان اقـدس همـایون پس از تهنیت عیـد و اظهـار التفات به عموم بازیافتگان، محض شـرافت این عیـد این آیه ی مبارکه را قرائت فرمودند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً.»

در این ایام، جناب نظام الملک، که بعـد از عزل ناظم الـدوله، تازه به حکومت دار الخلافه ی تهران برقرار شـده بودنـد، شـرف مخاطبت خاص داشتند.

روز جمعه، بیست و یکم ذی الحجه بنـدگان اقـدس همـایون از سـرای سـلطنت عظمـا به بـاغ شاه، که از باغ ها و نزهتگاه های مخصوص سـلطنتی در حومه ی شهر دار الخلافه است، تشریف فرما شده؛ پس از دو شب اقامت در آنجا، روز یکشنبه بیست و سیم به سرای سلطنت مراجعت فرمودند.

نواب والا، شاهزاده ی اعظم، سـلطان مسـعود میرزای ظل السلطان، برادر بلند اختر اعلیحضرت شهریاری، حکمران اصفهان، که حسب الامر موقتا محض دیـدن احضار به دار الخلافه شـده بودنـد، صـبح روز دوشـنبه، بیست و چهارم ذی الحجه، وارد تهران شده؛ لدی الورود، به شـرف حضور اعلیحضـرت شـهریاری نائل گشته، مورد تفقدات خسروانه آمدند. چند روزی در این شهر اقامت داشته، در ماه محرم الحرام هزار و سیصد و شانزده، پس از تحصیل مرخصی باز به حکومت اصفهان مراجعت فرمودند.

ایـن شـاهزاده ی بزرگـوار از اعجـوبه هـای روزگـار است. عزم و حزم و جزم و رزم، مخصـوص این شـاهزاده است. اول عـاقل روزگار و اول باتجربت لیل و نهار و اول کافی این زمان هسـتند. به قـدری بر امور دیپلوماسـی و قوانین «اروپ» احاطه و اطلاع دارند، که اپ دی را محل انکار نیست. در سـیاست مدن و درستی حساب و نظام عسکریه و تشکیل اردو به قدری قاهر و ماهر هستند، که روزگار

در تولید مثل چنین یگانه شخصی عاجز است. هرجا که آشوبی برپا شود و ایلخانیان ایلات بخواهند شورشی کنند، آنجا را که در تحت حکومت و اداره ی ایشان درآورند، فورا بدون تجهیز لشکر، اشرار آرام شده، منقاد و تابع می شوند. از تمام جزئیات امور رعایا اطلاع دارند. اهمال و مسامحه در کار ایشان نبوده و نیست. در دوره ی ناصری و در این دوره ی مظفریه، این شاهنشاهزاده ی بزرگ بر جمیع شاهزادگان «خاقانیه» و «محمدیه» و «ناصریه» و «مظفریه»، از هر حیث رجحان داشته و دارند. همه کس به کفایت و انتظام و عقل و درستی کار ایشان معترف است. در شرح کارها و ایران مداری و مملکت داری سابق یشان، که ایالت ها و حکومت های فارس و کرمانشهان و بروجرد و تمام عراق عجم و بیست ولایات دیگر و ریاست

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۰

قشون تمام این شهرها جزء اداره ی ایشان بود، باید شرح ها نگاشت و آثارها به یادگار گذاشت.

چندین سال، به قدر سر مویی بی نظمی و بی حسابی در حوزه ی ایالات ایشان دیده نشد. مسافرین فرنگ که به سیاحت ایران آمده؛ از مرکز حکومت های ایشان که گذشته اند، شرح ها در نظم و قواعد نظامی آنجا در کتاب های خود نگاشته اند. این شاهزاده ی آزاده در خدمتگزاری به برادر تاجدار خود، اعلیحضرت اقدس شهریاری، نهایت سعی و اهتمام را دارد؛ از ایثار مال و جان خود مضایقه نکرده است. از روی عقل و شرایط درستی، در کمال ادب و خضوع و خشوع، خدمتگزاری و مملکت داری می کنند.

بندگان اقدس همایون با کمال میلی که به نشر ترقیات علوم دارند، روز سه شنبه، بیست و پنجم ذی الحجه الحرام، وقت عصر محض ملاحظه ی انتظام مدرسه ی مبارکه ی دار الفنون دولتی و

امتحان شاگردان، تشریف فرمای آنجا شدند. جمعی از وزراء عظام دولت نیز حضور داشتند. جعفر قلی خان نیر الملک، وزیر علوم- برادر مرحوم علی قلی خان مخبر الدوله، وزیر داخله و وزیر علوم- و ادیب الدوله، ناظم مدرسه ی مبارکه، و سایر اعضاء رئیسه ی مدرسه ی مبارکه به مراسم استقبال و تعظیم قدوم مبارک همایون را به جا آورده؛ در صحن جدید، معلمین و رؤسا و اعضاء مدرسه را، یکان یکان، به حضور همایونی معرفی کردند. بندگان اقدس همایون اول به تالار بالاخانه ی مدرسه، که مخصوص جلوس ذات اقدس شاهانه بود و انواع تشریفات در آنجا حاضر کرده بودند، تشریف فرما شدند. فورا، شاگردان نظامی مدرسه، از پیاده نظام و توپخانه و غیره، به اجازه ی سلطانی شروع به مشق نظامی و ژیمناستیک نموده؛ ساعتی خاطر همایون به نظاره ی مشق و تحسین شاگردان مشغول بود. پس از آن، بندگان اقدس همایون به عکاسخانه ی مدرسه، و بعد به محل مشق موزیک تشریف برده؛ به هنرها و تربیت شاگردان این فنون تحسین فرمودند. از آن پس، به صحن مدرسه ی مبارکه تشریف آورده، به تمام اتاق های طبقات محصلین، از هندسه و حساب و طب و تشریح اجسام و فیزیک و شیمی و هیأت و ژغرافی و نقشه کشی و السنه ی خارجه و علم معدن و فن نقاشی، تشریف برده. در هراتاق، قدری توقف کرده، از مراتب زحمات هریک از طبقات آگاهی حاصل کردند و محض مزید تشویق اهالی مدرسه و عموم محصلین، یک مبلغی هم انعام نقدی درباره ی آن ها مبذول داشتند. و پس از آن، به مقر سلطنت عظما رجعت فرمودند.

این مدرسه در عهد سلطنت شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه برهانه، تأسیس و ایجاد شده.

گذشته از معلمین و رؤسای مدرسه، هریک از شاگردان، که تقریبا صد و پنجاه نفر می شوند، از ابتدای تحصیل دارای مواجب سالیانه شده؛ و سالی دو دست رخت ماهوت نظامی، که در نهایت نظافت و سنگینی قیمت و ظرافت است، به هریک از شاگردان مرحمت می شود. طرز منظم و نظم مسلمی دارد. جمیع رؤسا و شاگردان، در این مدرسه صرف ناهار می کنند؛ که دولت متحمل این همه مخارج است. تقریبا سالی بیست و پنج هزار تومان به مصارف این مدرسه می رسد. الحق، در هرفن از فنون، شاگردان خوب از این مدرسه بیرون آمده که در آن فن در هردولتی استاد بوده اند و تصدیق و تکذیب و رد و

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۱

قبول و امضاء و نکولشان در مسائل علمی آن فن، محل اعتماد و اعتناء اساتید دول خارجه شده است، شرح حال هریک از آن شاگردان را نوشتن که به استادی رسیده اند، از حوصله و فرصت این نگارنده، در این اوراق مختصره، بیرون است؛ به همین اجمال کفایت خواهد شد.

خلاصه، بندگان اقدس همایون تا آخر ماه ذی الحجه الحرام این سال هزار و سیصد و پانزده، در تهران توقف داشتند؛ به رفع نواقص امور و دفع مفاسد جمهور می پرداختند. و شرح حال آن اعلیحضرت شاهانه در این سال، از قراری بود که نگاشتم.

در داخله، فساد و بی نظمی و سرکشی ایلخانیان و امیران نبود که شرح دهم؛ و با دول خارجه هم جز صلح و مسالمت جنگ و مباینتی نیست که قشون کشی شود و فتح و خونریزی واقع گردد که شرح آن را بنگارم. برخلاف دوره های گذشته که کار به جنگ و شمشیر می گذشت، در این دوره ی

ناصری و مظفری کار به صلح و تدبیر و فرستادن سفیر اصلاح می شود. اهل ایران برخلاف زمان های گذشته، آسوده از این هستند که افغان شبیخون به ایشان آرد یا ترکمان فلاخن های بلا بر آن ها ببارد. پس، مورخین نگویند که: «فلان در تاریخ خود جز شکار و تفرج و اصلاح مملکت و ترویج مدارس و تحصیل امتیازات و نشان، چرا چیزی نگاشته است؟» در یک دوره، کار سلاطین به وحشیگری بود؛ لهذا، از فتح خراسان و غلبه بر ترکمان و خونریزی سخن رانده می شد. این دوره، که سلاطین روی زمین تمدن دارند و ترتیبات عقل آمیز به روی کار می آرند، سخن از آمدن سفیر و مرجحات تدبیر و نشر علوم و آداب مساوات دول و مواسات ملل در میان می آید. ما هرچه را که می بینیم، می نگاریم و سخن از حشو و زواید و اغراقات بیفواید نداریم.

شرح حال یکساله ی سلطنت عظما، در این جلد سیم نگاشته شد. کنون، به نوشتن تغییر ایالات و وزارتخانه های ایران و مباشرین بیوتات دولتی می پردازم. و هراداره که در این سال مدیر و وزیرش تغییر یافته، اسامی و القاب و خیانت و امانت آن ها را روشن می سازم.

باب دوم [در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاص]

در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاصی است که در این سال هزار و سیصد و پانزده، به حکومت ولایات یا وزارت و پیشکاری ایالات یا ریاست ادارات و بیوتات دولتی نائل شده اند.

در هشتم ربیع الاول، منصب وزارت عظما، که صدارت کبرا است و بدوا به لفظ وزارت عظما تعبیر می شود، به جناب مستطاب میرزا علی خان امین الدوله، رئیس الوزراء، تعلق یافت. و شرح آن منصب و عین دستخط همایونی را که در این باب شرف

صدور یافته بود، در چند جزء قبل این جلد، که متعلق به وقایع هزار و سیصد و پانزده

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۲

است، نوشته ایم؛ دیگر به تکرار حاجت نباشد، که تکرار قافیه در دو بیت جایز نیست.

بنا به تصویب جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، و استدعای میرزا سید مصطفای صدر الملک، مستوفی وظایف و اوقاف، منصب استیفای وظایف و اوقاف با تمام مرسومات و حقوق دیوانی صدر الملک به عهده ی میرزا محمود خان عماد السلطان، فرزند الیق و کافی صدر الملک، واگذار و برقرار گردید.

استیفاء و محاسبه ی ایالت اصفهان از حاجی میرزا محمد مستوفی گرگانی، که در دفتر استیفاء شیخ المشایخ و در نهایت احترام و از اهل سواد و خبر و حدیث و تاریخ است،- پسر مرحوم حاجی میرزا نصر اللّه مستوفی، که سررشته داری کل دفتر و ضبط اسناد و محاسبه ی چند ولایات، تا اواخر دوره ی ناصری به عهده ی ایشان بود- برحسب تقدیر گرفته شد، و به میرزا نعمت اللّه خان مدیر السلطنه، نایب وزارت مالیه- فرزند جناب نظام الملک، وزیر مالیه- واگذار گردید. حاجی میرزا محمد مستوفی از جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، پرسید: «من چه تقصیر کرده ام که شغل مرا از خاندانم بیرون بردند؟» جواب دادند: «بیکاری مدیر السلطنه باعث تقصیر شما شده است!»

خلاصه، حاجی میرزا محمد مستوفی، در میان مستوفیان، رتبه ی شامخه و درجه ی قصوری دارد؛ بیکار هم که باشند، در دفتر اول شخص و اول محترم هستند.

در ماه ربیع الآخر این سال، وزارت خزانه ی مبارکه از نصر السلطنه، پسر ساعد- الدوله تنکابنی، منتزع شده؛ به امر دولت، این وزارت بزرگ بر عهده ی جناب میرزا احمد خان مشیر السلطنه، که

چنـدی است از ایالت گیلان برای خـدمات بزرگ به تهران احضار شده، و از کفایت چاکران دولتی و از اعاظم وزراء درباری هستند، واگذار گردید.

الحق، وزیر قابـل باکفایت خیرخواه دولت و ملت است. همه وقت میل دارنـد که از خزانه ی دولتی زودبه زود حقوق و مرسوم اهـالی داده شود، که عموم چـاکران و دعاگویـان شـاکر و آسوده باشـند و اضـطرار نیابنـد. از رعـایت کردن و ملاحظه داشـتن دربـاره ی سادات و اهل علم و فضل و هنر مضایقتی ندارنـد؛ و قابل و لایق رتبه های عالیتر هسـتند که خود را مسـتعد هر خیال بزرگی سـاخته انـد. در حضور بنـدگان اقـدس شاهانه، نهایت محرمیت و حرمت و اختصاص را دارنـد. هرگونه عرضـی داشـته باشـند، در کمال قـدرت معروض می دارند. از جمیع نوکران شخصـی بندگان اقدس همایون، قدیمتر و پیشـقدمتر و با معنی تر هسـتند. ایشان در دوره ی ناصـری، که بدوا در ولایت عهد بندگان اقدس همایون، ریاست انشاء خاصه در آذربایجان به عهده ی ایشـان بود، سـی کفـایت ها به ظهور رسانیدنـد؛ و بر جمیع اجزاء برتری یافتنـد، و یک چنـدی به امور پیشـکاری آذربایجان پرداختند.

در دوره ی صدارت مرحوم حاجی میرزا حسـین خان مشـیر الدوله، سپهسالار اعظم، که صدراعظم دوره ی ناصری بود، ایشان به دربار دولتی احضار شدند. و در زمان

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۳

ناصـری، به حکومت بعضـی از ولایـات منصوب گشـتند. آخرین ایـالت ایشان به دار المرز گیلان بود، که در سـنه ی گذشـته، محض انجام خـدمات حضوری و نایل شدن به وزارت های بزرگ درباری، به تهران احضار شدند. در این سـنه، وزارت خزانه به ایشان مرحمت شد. ان شاء اللّه، شرح حال و مراتب کفایت و لیاقت ایشان را، اگر اقتضا کرد، در سایر

مجلدات دیگر که در سنوات آتیه، ان شاء اللّه، نوشته خواهد شد، بیان خواهیم کرد.

صورت دستخط مبارک همایونی که درباره ی ایشان شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«چون به جهت عمل وزارت خزانه ی مبارکه، وجود شخص کافی کاردان امینی لازم بود؛ لهذا، مشیر السلطنه را که از قدیمی خدمتگزاران دولت جاوید مدت، و سال های سال خدمات بزرگ نموده است، به این منصب جلیله مفتخر و سرافراز فرمودیم.»

سایر دستخطهای مبارکه را که درباره ی دیگران صادر شده است، در این جلد و جلدهای اول و دویم این کتاب نگاشته ایم؛ که تعیین شغل و کار ایشان راجع به صدارت کبرا و وزارت عظما یا وزارت داخله بوده. خطاب دستخط هرشغلی هم که به هروزیری داده شده، به وزیر اعظم یا صدراعظم یا وزیر داخله ی آن زمان بوده است. ولی، این دستخط مبارک که در وزارت خزانه ی مشیر السلطنه شرف صدور یافته، خطاب به جناب وزیر اعظم صادر نشده است، که وزیر خزانه محتاج به تقویت و رهین منت وزارت عظما باشد؛ بلکه، مستبدا و مستقلا، بدون اسباب چینی و زمینه سازی و توسل به وزارت عظما، به طیب خاطر این دستخط شرف صدور یافته است. و این کار، بر قدرت و استیلاء و تقرب و محرمیت و کفایت جناب مشیر السلطنه دلالت دارد؛ که در انجام کار خود، متوسل به احدی نمی شوند و مستقلا هرشغل بزرگی را که بخواهند، به ایشان مرحمت می شود.

هریک از حکام ولایات ایران، همان اشخاصی هستند که در سنه ی گذشته حکومت ایشان نوشته شده، و الان کماکان است. لکن، حکومت قم که با اعتضاد الدوله، امیر تومان، فرزند مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله بن

مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار صدراعظم اسبق ایران است، در اواخر ربیع الآخر این سال تخاقوی ئیل هزار و سیصد و پانزده، تغییر کرد و نصر اللّه خان امیر تومان به حکومت آنجا منصوب و روانه شد.

وزارت جنگ و سپهسالاری ایران از شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما انتزاع یافته؛ این شغل بزرگ، بشرحی که در پیش گذشت، به عهده ی کفایت شاهزاده وجیه اللّه میرزای امیر خان سردار معظم، در ماه جمادی الاولی واگذار گردید.

میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله، والی فارس، سفیر کبیر سابق ایران به اسلامبول، برادر جناب مستطاب میر رفیع آقای نظام العلماء تبریزی که شرح حالشان در جلد پیش گذشت، از ایالت فارس احضار به دار الخلافه شده؛ نواب شاهزاده عبد الحسین میرزای

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۴

فرمانفرما، وزیر جنگ سابق، به ایالت فارس در ماه جمادی الاولی این سال منصوب شده، روانه ی فارس گشتند.

بهجت الملك امیر تومان که از طرف شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ سابق، والی حالیه ی فارس، به کرمان نیابت ایالت داشته، حکمران بودند، این ایام معزول شده؛ جناب حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، والی سابق خراسان- فرزند مرحوم حسین خان نظام الدوله، ایلخانی ایل شاهسون، والی بزرگ اسبق خراسان-، از طرف دربار معدلت مدار همایون به یالت و حکومت کرمان و بلوچستان منصوب و برقرار شده، روانه ی آنجا گشتند.

صاحب جمعی کل دواب دیوانی، از قاطرخانه و شترخانه و شتران کلایی، به آصف- السلطنه، امیر تومان، که از امراء کبار درباری و از پیشخدمتان خاصه ی بندگان اقدس شهریاری است و به شرف مصاهرت سلطنت عظما اختصاص دارد، واگذار گردید. و الحق، ایشان با آنکه در سن شباب هستند، کمال کفایت و لیاقت را

در انجام خدمات دیوان دارند.

خط را به درجه یی خوب می نویسند، که نهایت امتیاز را دارد. از سایر کمالات ایشان اطلاعی ندارم. در ازاء این منصب، به خلعت سردوشی الماس از درجه ی دویم نیز سرافراز گشتند؛ و شاهزاده یمین السلطان از این خدمت معاف گشتند.

مشاور السلطان، امیر تومان، میرزا علی نقی که سابقا حکیم الممالك و والی لقب داشت و پیشخدمت باشی دوره ی ناصری بود و زبان فرانسه را کاملا می دانند، به کارپردازی اول ایالت بغداد مأمور و روانه شدند.

حاجی محمد میرزای کاشف السلطنه، پسر مرحوم اسد اللّه میرزای نایب الایاله، که در دانستن زبان فرانسه و فن دیپلوماسی ماهر و استاد [است]، به تصویب وزارت خارجه، به منصب جنرال قونسولگری هندوستان و اقامت در بندر بمبئی منصوب و روانه گردید.

چون برای اقامت در مملکت بلغارستان، که محل ارامنه ی ارتودوکسی مذهب است، و چندی است به تقویت روس ها از تبعیت دولت عثمانی خارج شده، خودشان رتبه ی امارت یافته اند و محل توقف و ذهاب و ایاب تبعه و تجار دولت علیه ی ایران است، لازم بود که مأموری کافی در آن مملکت از طرف ایران مقیم باشد؛ لهذا؛ میرزا سید حسین خان سناءالدوله، نایب وزارت جلیله ی خارجه، به سمت «آژان دیپلوماتیکی» مأمور شد که در صوفیه، پاتخت بلغارستان، رفته، مقیم باشد؛ و این اول مأموری است که از ایران به آن سرزمین مأمور شده است.

محمد کریم خان منظم السلطنه، که بعدها به لقب مختار السلطنه ملقب خواهد شد، به ریاست و وزارت دایره ی نظمیه پولیس و احتساب دار الخلافه منصوب گردید. این اداره باید در تحت اداره ی حکومت و امر و نهی حکمران دار الخلافه باشد؛ لکن، این مرد

کافی، از فرط کفایت و درستکاری که داشت، به اغلب کارهای حکومتی و رسیدگی به عرایض متفرقه هم مداخله می کرد، و حکمرانان از پیشرفت کار او عاجز بودند و نمی توانستند دم بزنند. میوه فروشان و قصابان و خبازان را تنبیهی بسزا می کرد؛ و نرخ

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۵

معینی برای آن ها قرار گذاشت، که نمی توانستند تخلف ورزند. در سال اول مداخله ی این وزیر نظمیه به کار کسبه، میوه طوری ارزان شد که چندین سال بود کسی به آن ارزانی میوه نخورده بود. این مرد در اوایل، ابدا رشوت از کسبه قبول نکرد. نرخی که از برای میوه گذاشته بود، شنید که: بارفروشان میدان و میوه فروشان بازار با زور، نهانی گران می فروشند؛ یک روز، خود به میدان آمد. اهل میدان او را نمی شناختند. وی پاره یی تفتیشات کرد. دید که: خربوزه و هندوانه فروشان تقلب می کنند. گفت: «پدر سوخته ها! هرچه از برای شما نرخ بندی می کنم، بار بعد از یک روز، به هوای نفس خود گران می فروشید. تأدیب هم که می شوید، باز ترک عادات خود نمی کنید. بهتر آن است که مال شما را غارت کنند.» بفرمود تا مردم رجاله، که به قدر دو هزار نفر حاضر بودند، بساط خربوزه و هندوانه فروشی را که بارهای زیاد حاضر کرده بودند، غارت کردند. مردم ریختند و میوه ها را بردند. دیگر پس از آن میوه را گران نفروختند.

روزی به او خبر دادند که: میوه فروش درب مسجد شاه، بارهای خربوزه از اصفهان آورده که یک من سه هزار به فروش رساند. خود منظم السلطنه به درب دکان آمده، خربوزه را حکم کرد تا از انبار بیرون آوردند. به مردم ندا داد که: یک من دو هزار

این خربوزه را می فروشیم. اهل بازار در زمستان، قیمت چنین خربوزه یی را ارزان یافتند؛ لهذا، اقدام به خریدن کردند. قیمت را به میوه فروش داده و گفت: «از این گران تر نباید فروخت!»

روزی، قصابی را که گوشت کم داده بود، سرازیر به قناره آویخت. ساعتی آویزان ماند، نزدیک بود که بمیرد. طلاب مدرسه ی امامزاده زید آمده، او را از قناره پائین آوردند و گناهش را شفاعت کردند. خلاصه، این مرد، مرد منظمی بود. نظم و آسایش مردم را بر اخذ رشوت و بردن مداخل ترجیح می داد؛ و مردم از او بسی تمجید کردند.

ولی، ندانم چه شد که در اواخر وضع خود را تغییر داده، مثل اول دقیق و بی غرض در کار نبود. کسبه باز به اغتشاش کاری مشغول بودند. ندانم در این تغییر حالت، تقصیر از او بوده است یا از دیگران. چون او به وزارت نظمیه افتخار یافت، محمد ابراهیم معاون الدوله، پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله، که بعدها به منصب وزارت تجارت می رسد، از خدمت وزارت نظمیه معاف گشت.

در سیزدهم رجب المرجب بشرحی که با سواد دستخط مبارک شاهانه در پیش نوشته شد، جناب مستطاب میرزا علی خان امین الدوله، وزیر اعظم بن مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک بن مرحوم آقا فتحعلی. به منصب صدارت عظما و لقب صدراعظم سرافراز و ممتاز گشت.

وزارت خالصجات و رقبات دار الخلافه ی تهران از جناب میرزا محمد خان اقبال الدوله، که بعد به ایالت کرمانشهان نائل می شود، انتزاع یافته؛ این منصب به میرزا نصر اللّه خان ناصر السلطنه، که از سادات طباطبایی آذربایجان و فرزند جناب مستطاب میر رفیع نظام العلماء، و از برآوردگان بندگان اقدس همایون

و از وزراء درباری است، و نهایت تقرب و اختصاص را در حضور مبارک شاهانه دارند و در سلک

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۶

منشیان خاصه هم منسلک هستند، واگذار شد؛ و یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع هم به ایشان مرحمت گردید. سواد دستخط مبارک دولتی که در رجوع این منصب شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«چون میرزا نصر اللّه خان ناصر السلطنه از بدایت عمر تاکنون، در خاکپای اقدس همایون ما مشغول خدمتگزاری بوده، و همیشه خاطر مبارک را از طرز صداقت و درستکاری خود قرین رضامندی داشته، و همه ی اوقات مراحم ما را نسبت به خود کاملا جلب و جذب کرده؛ و علاوه بر سایر خدمات معلومه، در این مدت که خالصجات آذربایجان سپرده به او بود، چنانکه مکنون خاطر ما بوده آن ها را آباد و دایر نموده؛ محض اظهار مرحمت و عنایت مخصوص، به تصویب جناب اشرف صدراعظم، وزارت کلیه ی خالصجات و زراعت و فلاحت را از هذه السنه ی تخاقوی ئیل و بعدها، به عهده ی او واگذار فرمودیم: که با کمال مراقبت و اهتمام، با حسن کفایتی که دارد، این خدمت بزرگ را در عهده گرفته، سایر خالصجات را هم مثل خالصه های آذربایجان آباد و منظم نماید. ۱۳۱۵.»

در بالای این دستخط دولتی، دستخط آفتاب نقط سلطنتی به دست مبارک شاهانه از قرار ذیل شرف صدور یافته است:-

«از آنجایی که ما کمال مرحمت را نسبت به ناصر السلطنه داریم، و حقیقت، در باب خالصجات آذربایجان هم خوب خدمت کرده؛ لهذا، خالصجات تهران و غیره را هم به او سپردیم: که آباد نموده، خاطر ما را از خودش مبرور بدارد. فی شهر رجب ۱۳۱۵.»

میرزا تقی

خان مجد الملک، وزیر وظایف و اوقاف، بشرحی که در پیش گذشت، در این ماه رجب وزارت داخله یافت؛ که معاون و مدد مشاغل برادر خود، جناب مستطاب صدراعظم شده، مطالب حکام را جواب بفرستد.

میرزا علی خان، فرزند میرزا عبد الحسین خان مدیر الوزاره، مستوفی دیوان اعلا، که از قدیمی چاکران است، به منصب استیفاء و خطاب معتمد السلطانی سرافراز گردید.

میرزا محمد علی خان کاشی، مصدق الدوله، پیشخدمت حضور همایون، به ریاست مجلس محاکمات عسکریه منصوب و برقرار شد؛ و خوب احقاق حق به عمل می آورد.

در اواخر شعبان به استدعای شاهزاده مغرور میرزای موثق الدوله، خوانسالار، که حکومت کاشان هم جزء اداره ی ایشان است، میرزا سید عبد الکریم خان حسام لشکر، امیر تومان، به حکومت کاشان منصوب و روانه گردید؛ و شاهزاده مقبل الدوله، که از طرف شاهزاده موثق الدوله حکومت می کرد، به دار الخلافه احضار گردید.

ریاست ایلات دار الخلافه و حکومت بلوک خوار، که تقریبا چهل هزار تومان مالیات نقدی دارد، ضمیمه ی مشاغل میرزا نصر اللّه خان ناصر السلطنه، وزیر خالصجات و فلاحت، گردید. شاهزاده ابو تراب میرزای حسام الممالک، حاکم خوار، به تهران احضار شد.

ریاست و سرکردگی چهار صد و پنجاه نفر سواره ی هراوند و اوصانلو و قراچولوی بلوک خوار، به سعید السلطنه، پسر جناب مستطاب نظام العلمای تبریزی، که در ایالت عم خود، ناظم الدوله، به فارس نیابت ایالت داشت، واگذار شد.

میرزا ابراهیم معتمد السلطنه از وزارت و پیشکاری و رتق و فتق امور حکمرانی

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۷

گیلان و طوالش کناره کرده، به تهران احضار شد. نواب مستطاب اشرف والا، شاهنشاهزاده ی افخم، شعاع السلطنه، والی مملکت گیلان و طوالش که در

تهران تشریف دارند، محمد باقر خان سعد السلطنه، امیر تومان، را برای حکومت گیلان انتخاب کرده؛ به تصویب صدارت عظما، به حکمرانی آنجا منصوب و روانه گشتند.

این مرد ابدا خط خواندن را نمی داند و درس نخوانده است. ولی، کاش جمیع فضلا و صاحب سوادهای ایران مثل این شخص بیسواد بوده؛ لکن، حسن معاملات و طرز مجاملات و درست حسابی و قاعده دانی و نظم مملکت داری و حفظ مراتب ایشان هم مثل این شخص بود که واقعا باید نهایت تمجید را از او به عمل آورد. این مرد با نظم و ترتیب است. از اشخاصی است که در حکومت، نظم و ارزانی مملکت و آسایش رعیت و درست حسابی و حفظ آبرو را به بردن فواید و خوردن منافع و گرفتن رشوه از تجار و کسبه و راهداران ترجیح می دهد. این مرد بنده را نمی شناسد. بنده هم شخصا او را نمی شناسم؛ خانه اش را نمی دانم. در تمام عمر به او و امثال او حاجتی نخواهم داشت. و از پنج هزار نفر مثل او و بالاتر از او، مستغنی هستم. لکن، انصاف این است که باید حق درستکاری و عدالت و نظم او را نگاشت. این شخص ز سه چهار نفر مردمی است که در حکومت و حساب و رشوه نخوردن، بر تمام وزراء و امراء و حکام ایران ترجیح دارند و منتخب هستند.

حسام الملک، که در کرمانشهان نایب الایاله بود و به پیشکاری نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده ی اکرم، سالار الدوله، والی کرمانشهان، اشتغال داشت، در این اوقات استعفا از این خدمت کرده و مرخصی خواسته، از کرمانشهان بیرون آمد. پس از وی، ظهیر الملک، امیر تومان، به سمت

پیشکاری و رتق و فتق امور برقرار شد.

در ماه رمضان المبارک که جناب نظام الملک، وزیر مالیه و رئیس دفتر استیفاء، به رأی و اجتهاد خود در مهر کردن فرمان ها و برات ها و تبدیل حقوق مردم از ولایتی به ولایتی عمل می کرد، و قدری در امور جزئیه که ضرر دیوان نبود مردم داری و خوش سلوکی می کرد، و به طوری که باید و شاید در اوامر و نواهی صدارت عظما منقاد و تسلیم نبود، وی را از وزارت مالیه معزول ساختند؛ و به جای او، چنانکه در پیش نوشته شد، جناب میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک، مترجم حضور همایون، که اول دیپلوماسی ایران و از وزرای بزرگ دربار است، به منصب وزارت مالیه منصوب و برقرار گردید.

میرزا عبد الحسین خان مستعان السلطنه به منصب ناظم خلوتی و نظم و ترتیب پیشخدمتان برقرار و منصوب گردید، که کسی از وزراء و غیر، بدون اذن او حق دخول و شرفیابی به حضور همایون ندارد؛ مگر آنکه، مانعی در پیش نباشد. سواد دستخط مبارک همایونی که درباره ی او شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! نظر به خدمات چهل ساله و کمال قابلیت و لیاقت و حسن کفایت و کاردانی میرزا عبد الحسین خان مستعان السلطنه، ناظم خلوت همایونی، کماکان نظم خلوت و لوازم این شغل را به عهده ی کفایت و کفالت مشار الیه واگذار و به اعطای یک قبضه عصای مرصع و یک ثوب جبهه ی ترمه ی ایرانی، به انضمام یک جفت شمسه از درجه ی اول، قرین مباهات و استظهار فرمودیم: که با نهایت افتخار

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۸

به لوازم خدمت محوله بپردازد. شهر شعبان ۱۳۱۵.»

شاهزاده

محمد حسین میرزای یمین السلطان به منصب ایلخانیگری و ریاست ایل جلیل قاجار برقرار گردیدند. شاهزاده عبد اللّه میرزای حشمت الدوله از حکومت لرستان و بروجرد معزول شده؛ شاهزاده حسام السلطنه، فرزند مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه، در ابتدای سال ایت ئیل ترکی، که بیست و هفتم شوال این سال هزار و سیصد و پانزده بود، به حکومت آنجا منصوب و روانه شدند.

در ماه ذی القعده وزارت بیوتات سلطنتی، از قبیل قهوه خانه و آبدارخانه و چراغ خانه و بناخانه و کتابخانه و رخت دارخانه و سایر بیوتات، به عهده ی جناب میرزا احمد خان مشیر السلطنه، وزیر خزانه ی مبارکه، شد: که اگر علاوه بر معمول در این بیوتات خرجی فوق العاده پیدا شود، به اطلاع و استحضار و امضای ایشان بوده؛ در صورت صحت، پشت برات فوق العاده را مهر کنند، که چون آن برات را به دفتر ببرند، ثبت شود و محل ایراد و تحقیق نباشد.

در دهم ذی الحجه الحرام این سال، که عید اضحی است و سلام عام در حضور همایونی انعقاد یافت، جناب نظام الملک، وزیر مالیه ی سابق، شرف مخاطبت خاص خسروانی داشتند. در همین موقع سلام، بندگان اقدس همایون، بالمشافهه العلیه، حکومت جلیله ی دار الخلافه و توابع را به جناب نظام الملک مرحمت فرمودند، و سلطان حسین میرزای نیر الدوله را از حکومت تهران معزول ساختند. مردم از امروز ارزانی نان و فراوانی گوشت دیدند، و از رشوه گرفتن نیر الدوله و گران کردن اجناس رهایی یافتند.

میرزا علی رضای سبزواری، مشیر الممالک، از وزارت تهران برکنار شد.

میرزا ابو القاسم خان نوری، مستوفی دیوان، حکمران سابق ملایر و تویسرکان و نهاوند در سنه ی هزار

و سیصد و چهار، که از کفاه و دهاه و از طایفه و عشیره ی جناب نظام الملک است، به وزارت تهران و بیگلربیگیگری برقرار گردید. صورت دستخط مبارک همایونی که در حکومت تهران جناب نظام الملک شرف صدور یافت، از قرار ذیل است:-

«حکومت دار الخلافه ی تهران، نظر به اینکه مرکز خلافت کبرا و مقر سلطنت عظما است، به وجود مقدس خودمان اختصاص دارد؛ و اهمیت آن را که متضمن تأمین ولایت و راحت رعیت است، وجهه ی همت ملوکانه فرموده ایم. چون برای تصدی این خدمت، وجود یک نفر از چاکران کافی کاردان لازم بود، و نظام الملک را همه وقت در خدمات بزرگ دولت، به فرط کفایت و مزایای عقل و درایت آزموده ایم؛ لهذا، از قرار این دستخط مبارک حکومت تهران و ادارات مفصله را مستقلا به او مرجوع و محول فرموده،- حکومت دار الخلافه ی تهران و بلوکات و توابع آن؛ حکومت زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم و اداره ی تولیت؛ اداره ی وزارت نظمیه و احتسابیه و قراولخانه های شهر، که یکی از افواج وزیر نظام در تحت ریاست حکومت در قراولخانه باشد؛ سوار قراسوران و ایل زرگر و اختیار تام در تغییر و تبدیل ریاست آن ها؛ حکومت ساوه و زرند و ایل شاهسون بغدادی؛ ریاست فوج زرندی و سوار شاهسون بغدادی؛ اداره ی حکومت تجریش، که پایتخت شمیران است- مقرر می داریم که منتهای اهتمام را در خدمات مرجوعه و رعایت تنظیمات حسنه، که متضمن رفاه حال خلق و وسعت ارزاق و تعدیل اسعار و وفور اجناس و منع احتکار، کذلک در

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۸۹

سایر موادی که راجع به انتظام امور حکومتی و آسایش مردم باشد ملحوظ داشته؛

بدون تعطیل و انفصام، اوقات خود را به تحصیل دعاگویی ذات اقدس همایونی مصروف دارد. شهر ذی الحجه الحرام ایت ئیل ۱۳۱۵.»

در این مورد یک قبضه عصای مرصع نیز به ایشان مرحمت شد.

میرزا محمد خان اقبال الدوله، فرزند مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله، به ایالت کرمانشهان و سرحدداری عراقین منصوب و روانه گشتند.

حکومت ولایت سمنان و دامغان به عهده ی کفایت شاهزاده انوشیروان میرزای ضیاء الدوله، فرزند مرحوم شاهزاده بهمن میرزا، واگذار گردید و به آنجا روانه شدند.

شاهزاده عمید الدوله، حکمران این دو ولایت، به دربار همایون احضار گردیدند.

حکومت دار السلطنه ی قزوین برحسب اراده ی علیه همایونی به مرتضی خان صدق الدوله، پیشخدمت مخصوص حضور همایون، واگذار شده و او روانه ی آن ولایت شد. نواب شاهزاده عبد الصمد میرزای عز الدوله، عم اکرم سلطنت عظما، حکمران قزوین به دار الخلافه و دربار همایون احضار شدند. این شاهزاده ی آزاده از شاهزادگان بزرگند و دارای انواع کمالات داخله و خارجه هستند. عربیت و خط و تاریخ را نیکو دانند و محل وثوق و اعتمادند. در زبان انگلیسی استادی قاهر و معلمی ماهر هستند.

حکومت ساوه و زرند و ایل شاهسون بغدادی، که در همان حول ساوه است، به میرزا سید رضا خان بدیع الملک، پیشخدمت حضور همایون و مستوفی اول دیوان اعلا، مرحمت شد. مشار الیه برادر موثق الملک، رئیس رخت دارخانه ی مبارکه، است.

میرزا غلامحسین خان خازن الممالک، تحویلدار کل وجوه خزانه ی مبارکه، بر حسب استدعای میرزا محسن خان معین الملک، وزیر گمرکات و وزیر پستخانه های ممالک محروسه، به منصب استیفاء از درجه ی اول نایل گردید. اگرچه از این مرد ضرر مالی به من رسیده است؛ ولی، باید صفت خوب او

را نگاشت. کفایت او را کمتر کسی در تهران دارا است. لیاقت در کارها دارد، که از پیش خواهد برد.

سلطان ابراهیم میرزای مشکوه الدوله، فرزند مرحوم امام قلی میرزای عماد الدوله، در این سنه ی ایت ئیل ترکی، که اواخر سنه ی هزار و سیصد و پانزده است، به حکومت ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند و خزل منصوب شدند و به یک ثوب پالتو ترمه ی کشمیری، با سردوشی طغرای اسم مبارک نمره ی اول مکلل به الماس، مخلع گردید.

و شاهزاده سیف الدوله برادر شاهزاده امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ-، پسر شاهزاده سلطان احمد میرزای عضد الدوله، از حکومت آنجا معاف شد.

حکومت خمسه به عهده ی کفایت شاهزاده دارا واگذار شد؛ مهدی قلی خان مجد الدوله از حکومت آنجا منقطع گردید.

حکومت و دار المرز استرآباد و گرگان و ترکمان به ولی خان نصر السلطنه، وزیر خزانه ی سابق، پسر ساعد الدوله سردار، در آخر ذی الحجه ی این سال، که تقریبا ابتدای سال ایت ئیل ترکی است، واگذار گردید؛ و شاهزاده جهانسوز میرزا، امیر نویان بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، از ایالت آنجا معزول شد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۰

در این سنه ی هزار و سیصد و پانزده، هرتغییر و تبدیلی که در وزارتخانه ها و حکام ولایات و تغییر رئیس بیوتات شد، در این باب نگاشتیم. وزرای سایر وزارتخانه ها و حکام سایر ولایت ها، همان اشخاصی هستند که در وقایق سنه ی گذشته و سنوات قبل نوشتیم.

باب سوم [اشخاصی که در این سنه به لقب دولتی نائل شده اند]

ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و پانزده، به لقب دولتی نائل شده اند، یا امتیازات دولتی را از قبیل تمثال مبارک و سایر نشان های معظمه، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرافراز گشته اند.

در

محرم این سال هزار و سیصد و پانزده که حضرت والا ولیعهد دولت گردون مهد، صاحب اختیار مملکت آذربایجان، حسب الاحضار به تهران تشریف داشتند، یک قبضه شمشیر مکلل به جواهر گرانبها به ایشان مرحمت شد، و در هیجدهم محرم، به طرف آذربایجان حرکت کردند. به سلطان حسین میرزای نیر الدوله، حکمران دار الخلافه تهران، یک ثوب پالتو با سردوشی الماس مرحمت شد.

میر محمد علی خان منصور الدوله، که در اوایل این سال وفات کرد، فرزند او میر عبد الحمید خان سرتیپ، پیشخدمت همایونی، به لقب منصور الدوله سرافراز گردید.

حاجی میرزا حسن خان مستشار لشکر، ولد مرحوم میرزا مصطفی وکیل لشکر، به تصویب شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، به لقب رفیع الدوله ملقب گردید.

میرزا نصر اللّه خان ناصر السلطنه به یک ثوب پالتو با سردوشی الماس از درجه ی دویم مخلع و مفتخر گردید.

میرزا ابو القاسم خان نایب وزارت جلیله ی خارجه، پسر مرحوم میرزا محمد علی مستوفی سرکارات، به لقب مشاور الدوله ملقب آمد.

میرزا علی رضا خان میر پنجه، پیشخدمت خاصه، پسر مؤتمن الدوله، نواده ی مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه، به لقب بنیل مجلل السلطنه ملقب گردید.

میرزا محمد تقی خان مستوفی، پسر میرزا عباس قلی خان سپهر، نواده ی مرحوم میرزا تقی سپهر- لسان الملک، صاحب ناسخ التواریخ- به منصب پیشخدمتی سرافراز و به لقب کمال السلطنه ملقب شد.

آقا میرزا مرتضی رئیس و مدیر مجلس حفظ الصحه ی یزد به لقب مسیح الممالک و اعطاء یک ثوب لباده ی ترمه ی کشمیری سرافراز آمد.

در هشتم ربیع الاول این سال، که جناب مستطاب میرزا علی خان امین الدوله، رئیس الوزراء، به منصب وزارت عظما و لقب وزیر اعظم نائل شد، بشرحی

که در پیش گذشت، به دست مبارک به یک قبضه عصای تمام مرصع نایل شدند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۱

یک قطعه عکس تمثال همایونی به افتخار نواب والا، شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان، حکمران اصفهان، برادر سلطنت عظما؛ و یک ثوب پالتو با سردوشی الماس از درجه ی اولی به سرافرازی شاهزاده جلال الدوله، فرزند ایشان، اعطاء و ارسال اصفهان گردید.

یک قبضه عصای مرصع برای میرزا ابراهیم معتمد السلطنه، پیشکار و وزیر مملکت گیلان و طولش، فرزند مرحوم میرزا محمد قوام الدوله، اعطاء و ارسال گیلان گردید.

به استدعای نواب شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، یک ثوب پالتوی ترمه ی کشمیری با یک زوج سردوشی الماس برای بهجت الملک، امیر تومان، که از جانب فرمانفرما در کرمان حکمرانی دارد، ارسال کرمان گردید.

روز نوزدهم ربیع الاول یک قبضه شمشیر مرصع ممتاز از درجه ی اول به شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما، وزیر جنگ، مرحمت شد؛ که در حضور همایون، به دست جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، این عطیه ی کبرا علاقه ی گردن و زیب میان نواب معظم شد. و یک ثوب پالتو ترمه با سردوشی الماس از درجه ی اول به آجودان باشی وزیر نظام مرحمت شد. و میرزا محمد نظام الحکماء، رئیس اطبای نظام، به یک حلقه انگشتری الماس سرافراز شدند.

به شاهزاده محمد حسین میرزای یمین السلطان، صاحب جمع کل دواب دیوانی، یک حلقه انگشتری الماس مرحمت شد. سواد دستخط همایون که درین باب شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«از آنجایی که ما نهایت مرحمت و التفات را نسبت به یمین السلطان داریم، و در حقیقت او هم چه در این سفر و چه در سایر اوقات، کمال خدمتگزاری را به جا

آورده؛ لهذا، یک حلقه انگشتری الماس که مال دست خودمان بود، به او عنایت و مرحمت فرمودیم. فی شهر ربیع الاول ۱۳۱۵»

میرزا فتح اللّه خان امیر تومان، بیگلربیگی رشت و رئیس کل گمرک بنادر بحر خزر و خراسان و غیره، مورد مراحم و اشفاق خسروانه واقع شده، به اعطای یک ثوب پالتو از خلاع خاصه با سردوشی الماس، سربلند و سرافراز گردید. از قراری که متواترا از غالب اشخاص شنیده می شود، این مرد از اشخیای روزگار است و همت بلند دارد.

شبانروز در سرا و دار الضیافه ی او، بسی مردم از هرقبیل متنعم می شوند و بهره می برند.

مخارج او فوق العاده است.

جناب میرزا محمد خان وکیل الدوله، که از منشیان حضور همایون و مبلغ رسالات و نویسنده ی دستخطهای مبارکه است، از قرار دستخط مخصوص ملکانه به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصص مخلع و سرافراز شد.

اسد اللّه خان امین حضور، پیشخدمت خاصه ی همایونی، پسر مرحوم آقا علی امین- حضور آشتیانی، وزیر بقایا، به یک ثوب سرداری از ملابس خاصه ی تن پوش همایون مخلع و سرافراز گردید.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۲

علی آقا خان مجد السلطان، که امتیاز سرتیپی اول توپخانه ی مبارکه را دارد، به منصب پیشخدمتی حضور همایون نایل گردید.

عبد الحسین خان ظهیر همایون و محمد علی خان، فرزندان حاجی میرزا علی اکبر خان صدر الدوله، امیر تومان بن مرحوم حاجی صدر الدوله، که از سلاله و احفاد مرحوم حاجی محمد حسین خان اصفهانی، صدراعظم دولت خاقانیه هستند، به منصب پیشخدمتی حضور همایون سربلند گردیدند.

میرزا عباس خان تفرشی، منشی باشی، که در اداره ی محمد باقرخان سعد السلطنه است، به لقب سعد السلطان ملقب گردید.

در این سال، که علی قلی

خان مخبر الدوله، وزیر داخله،- چنانکه شرح وفاتش نوشته خواهد شد- به رحمت ایزدی پیوست، برادر آن مرحوم و فرزندان کافی و لایق ایشان مورد مراحم اعلیحضرت شهریاری واقع گشته، هریک به امتیاز لقب و یافتن خلعتی سرافراز گشتند؛ و صورت امتیازات از قرار ذیل است:-

جعفر قلی خان نیر الملک، وزیر علوم، برادر آن مرد بزرگ، به جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع سرافراز شدند.

حسین قلی خان مخبر الملک، فرزند آن مرحوم، که سالیان دراز از جانب پدر وزارت تلگراف با ایشان بود، در این اوقات به وزارت مستقله ی تلگرافخانه برقرار شده؛ لقب مخبر الدوله به ایشان داده شد و به جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع شدند.

مرتضی قلی خان صنیع الدوله، وزیر دار الضرب و وزیر سابق خزانه ی مبارکه، که در کمالات خارجه، بخصوص دانستن زبان آلمانی، بهره های وافی دارند و دویم فرزند مرحوم وزیر داخله هستند و به شرف مصاهرت سلطنت عظما نایل می باشند، به پالتوی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گشتند.

مهدی قلی خان ملقب به خان خانان، فرزند دیگر آن مرحوم، که دارای کمالات داخله و خارجه هستند، به لقب مخبر السلطنه ملقب و به سرداری تن پوش همایون مخلع گشتند.

محمد قلی خان، آخرین فرزند مرحوم وزیر داخله، لقب مخبر الملک یافتند و خلعت سرداری تن پوش به ایشان مرحمت شد. الحق، بستگان و خاندان آن مرحوم همه زبده ی روزگار و نخبه ی لیل و نهار هستند. لیاقت هرگونه امتیاز و مشاغل عمده دارند؛ که به درستی گل ایشان سرشته شده است.

از برای میرزا رضا خان ارفع الدوله، امیر تومان، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت ایران مقیم دربار دولت روس، که بسی در امر دیپلوماسی و حفظ ناموس دولت

و ملت ایران سعی کافی و جهد وافی دارد، یک زوج سردوشی الماس اعطاء و ارسال «پطرزبورغ»، پاتخت دولت روس، گردید.

آقا میرزا عبد الجواد صدر الشریعه نائینی، که در سلسله ی علماء هستند و این اوقات به تهران آمده اند، یک حلقه انگشتری الماس از جواهر خانه ی خاصه در باره ی ایشان مبذول افتاد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۳

آقا میرزا ابو القاسم فاضل گیلانی، که از علماء آن ولایت هستند، این اوقات که به تهران آمده اند، در صاحبقرانیه شرف اندوز حضور همایون گردیده؛ یک ثوب عبای ترمه درباره ی ایشان اعطاء گردید.

از برای آقا اسد اللّه، امام جمعه دار الدوله ی کرمانشهان، یک قبضه عصای مرصع و فرمان آن فرستاده شد.

در پایان سفر ییلاق، یک قبضه قمه ی مرصع از جواهر خانه ی خاصه به حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ، کشیکچی، مرحمت شد. و نیز به محمد پاشاخان قوللر آقاسی باشی و یوزباشیان کشیک خانه ی مبارکه، شبانروز مواظب خدمت بودند، خلاع مهر شعاع خسروانی مبذول گردید.

در اوایل جمادی الاخر این سال، بندگان اقدس همایون یک عدد انفیه دان مرصع و مصور به تمثارل همایون به دست مبارک به جناب مستطاب امین الدوله، وزیر اعظم، مرحمت فرمودند.

آصف السلطنه، امیر تومان، به طوری که در چند ورق قبل شرح صاحب جمعی کل دواب دیوانی ایشان نوشته شد، در وقت رجوع این منصب به سردوشی الماس از درجه ی دویم نایل و سرافراز شدند.

میرزا سلمان بیان السلطنه، مستوفی اول، وزیر سابق خراسان، که از چاکران خاص دربار اعظم است، در این اوقات به استدعای شاهزاده نیر الدوله، حکمران تهران، که حکومت نیشابور هم ضمیمه ی اداره ی ایشان است، از تهران به حکومت نیشابور منصوب و روانه شدند؛ و به یک ثوب

جبهه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مخلع گردیدند.

شاهزاده نیر الدوله فرزند خود فتح السلطنه را که از جانب پدر حکومت نیشابور داشت، برای معاونت کارهای خود به تهران احضار کرد. و الحق، مثل میرزا سلمان بیان السلطنه را برای نیشابور و بالاتر از آنجا انتخاب کردن، مورد بسی تمجید است. این مرد به مزایای عقل و کاردانی و درستکاری و راست قلمی و بی طمعی آراسته است. همین قدر آیندگان بدانند که: در این دوره، چهار پنج نفر که حقیقتا به درستی و صحت معروف هستند و محل اطمینان جمیع اهالی ایران شده اند، میرزا سلمان بیان السلطنه یکی از این چهار یا پنج نفر هستند که وجودشان مثل اکسیر اعظم است. سیاق و انشاء را به درجه ی کامل می دانند. هرصفحه از صفحات تحریرات ایشان، قطعه یی از قطعات خلدبرین است؛ و هرفردی که در سیاق می نگارند، مصداق «روضه من ریاض الجنه» واقع شده است.

محض اظهار مرحمت و یادآوری به شاهزاده عمید الدوله، حکمران سمنان و دامغان، یک قطعه عکس تمثال همایونی، که زیر آن به دستخط مبارک مرقوم و موشح شده، به صحابت محمد صادق خان فراش خلوت، از طرف قرین الشرف همایون ارسال سمنان گردید. از طرف شاهزاده ی حکمران استقبال و رسم تشریفات به عمل آمد.

روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی که روز عید میلاد سعادت بنیاد بندگان اقدس همایون بود، در موقع سلام، یک قبضه شمشیر مرصع به شاهزاده امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ، که در جلوی اهل نظام ایستاده بودند مرحمت شد؛ آویزه ی گردن

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۴

و زیب میان کردند.

در همین روز عید سعید، خرقه ی ترمه ی بطانه خزی از خلاع خاصه به شاهزاده عبد العلی میرزای معتمد

الـدوله، که سرشـته ی فضل و حکمت و عرفان است، فرزنـد مرحوم شاهزاده فرهاد میرزای معتمـد الدوله- صاحب «تاریخ جام جم»- مرحمت شد.

محض اظهـار مرحمت دربـاره ی جنـاب میرزا فضـل اللّه خـان وکیـل الملـک، وزیر خلوت، که اداره ی انشـاء دولـتی و جواب وزارتخـانه ها و صـدور دسـتخطهای مبارکه در تحت ریاست ایشان است، در حالتی که اغلب وزراء به حضور همایون مشـرف بودند، بندگان اقدس همایون به دست مبارک یک عدد قلمدان ممتاز به انضـمام دولت مرصع، که از امتیازات جلیله ی وزرای اول است، به جناب ایشان مرحمت فرمودند؛ و ایشان کمال مباهات را از این عطیت کبرا حاصل کردند.

محمـد تقی خـان احتساب الملک، پیشـخدمت حضور همایون، پسـر مرحوم عبـد العلی خان ادیب الملک، پسـر مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه، به یک ثوب پالتو تن پوش همایون مخلع گردید.

آقا سـید نصـر اللّه، برادر جناب آقا سـید محسن نقیب السادات و الاشراف، که وفات کرد، محض تسلیت خاطر و تکریم جناب نقیب السادات یک حلقه انگشتری الماس به ایشان مرحمت شد.

محض اظهار مرحمت درباره ی جناب امین الدوله، وزیر اعظم، یک حلقه انگشتری الماس بریلیان بسـیار ممتاز که از انگشتری های خاص دست همایون بود، به ایشان اعطاء شد.

جنـاب حکیم الملـک، رئیس اطبـای حضور مبارک، پیشـخدمت باشـی سـلام و وزیر ابنیه، به یک قطعه نشان شـیر و خورشـید مرصع به جواهر از درجه ی اولی و یک رشته حمایل سبز مخصوص آن، که از امتیازات عالیه است، نایل و سرافراز شدند.

فضـل اللّه خان بشـیر الملک، امیر تومان، رئیس شاطرخانه ی مبارکه و پیشـخدمت حضور همایون و وزیر دار الشورای کبرا، به یک ثوب خرقه ی ترمه مخلع گردید. این مرد از آدمیان خوش فطرت روزگار است،

و نظیر وی کم است.

صدق السلطنه، رئیس کالسکه خانه ی مبارکه، به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع امتیاز یافت. یک قطعه عکس تمثال مبارک به افتخار حضرت مستطاب والاے ولیعهد دولت علیه، صاحب اختیار مملکت آذربایجان؛ و یک قطعه عکس تمثال مبارک هم برای جناب حسن علی خان امیرنظام، پیشکار آذربایجان، ارسال گردید.

یک ثوب جبه ی ترمه کشمیری، با فرمان «جنابی» برای میرزا فتح اللّه خان یزدی، وزیر یزد، که از اخیار است ارسال و روانه گردید.

در سیزدهم رجب المرجب این سال، که جناب امین الدوله، وزیر اعظم، به منصب صدارت و لقب صدراعظم نایل شدند، بشرحی که در پیش گذشت، به یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس از درجه ی اولی و یک عدد قلمدان تمام مرصع به جواهر و یک ثوب خرقه ی ترمه با شمسه ی مکلل به الماس نایل شده؛ نهایت مباهات را یافتند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۵

نواب مستطاب اشرف والاے شاهنشاهزاده ی معظم، شعاع السلطنه، والی مملکت گیلان و طوالش، که در این ایام به دربار همایون احضار شدند، محض اعزاز و تکریم ایشان یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اولی درباره ی نواب معظم مرحمت شد.

جناب سیادت ماب، آقا میرزا ابو القاسم شیخ الاسلام قم، نواده ی دختری مرحوم آقا میرزا ابو القاسم قمی- صاحب «قوانین»-، اعلی اللّه مقامه، مورد اعزاز خاص شاهانه آمده، یک حلقه انگشتری الماس به ایشان مرحمت شد.

میرزا نصر اللّه خان ناصر السلطنه که منصب وزارت خالصه و رقبات دیوان یافتند، به یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و ممتاز شدند.

به محمد باقر خان اعتماد السلطنه، وزیر دار المطبوعات و دار الترجمه ی مبارکه و دار التألیف- برادرزاده ی محمد حسن خان

اعتماد السلطنه مرحوم است-، فرزند مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک، فرزند مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه، یک ثوب سرداری از ملابس خاصه ی تن پوش همایون، که از تشریفات کثیر المرافه است، مرحمت شد.

میرزا علی دکتر، رئیس الاطباء، طبیب حضور همایون، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع امتیاز یافت.

یک ثوب خرقه ی ممتاز به شاهزاده سلطان احمد میرزای عضد الدوله بن خاقان مغفور، طاب ثراه، مرحمت شد.

در ماه رجب بشرحی که در پیش گذشت، میرزا تقی خان مجد الملک، وزیر وظایف و اوقاف، که منصب وزارت داخله یافتند، به یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و سرافراز شدند.

آقا فضل اللّه مؤید العلماء، خلف مرحوم مبرور آقا محمد کرمانشهانی، به لقب مؤید الاسلام نایل شده؛ یک قبضه عصای مرصع در باره ی ایشان مرحمت شد. شرح حرکات و صفات این مؤید العلماء و الاسلام که به مردم واضح است؛ لازم نیست که بنده در توضیح مطلب اظهار سفاهت کنم، اما، همین قدر عرض می کنم که: پدر بزرگوار ایشان از علمای بزرگ بوده؛ به جهت خاطر اسلاف، رعایت اخلاف لازم است.

حاجی غلامحسین خان قاجار، پسر حاجی ناصر قلی خان امجد الدوله، امیر تومان، وزیر دار الشورا، که جوانی لایق و قابل هستند، به لقب نبیل مفخم السلطنه ملقب و بین الاقران سرافراز و ممتاز گشتند.

یوسف خان سرتیپ، پیشخدمت خاصه، پسر مشیر حضور، به استدعای شاهزاده اسماعیل میرزای معز الدوله، پسر مرحوم بهرام میرزای معز الدوله، به لقب معز الممالک مفتخر گردید.

محمد علی خان سرتیپ قورخانه بن حسین خان، نواده ی مرحوم محمد قاسم خان صاحب جمع قزوین، که در قواعد علوم تاکتیک و ریاضی و غیره خبرتی دارد و لایق

هر گونه خدمت است، به لقب صولت نظام ملقب گردید.

امان اللّه خان نایب اول وزارت خارجه، فرزند مرحوم میرزا جواد خان، نواده ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۶

مرحوم میرزا عبد الغفار خان صدیق الملک، به توسط جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، به لقب اکرم الملک و خطاب «جنابی» ملقب و مباهی گردید.

شاهزاده نیر الدوله، حکمران دار الخلافه ی تهران، به یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و ممتاز گردید.

یک حلقه انگشتری الماس به ابو القاسم خان نیر الممالک، خازن صرف جیب همایون، مرحمت شد.

چون مراتب لیاقت و پایه ی کفایت ثقه الدوله، منشی باشی حضرت مستطاب ولایت عهد، مکشوف خاطر مبارک گردید، یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع برای افتخار و امتیاز ایشان اعطاء و ارسال گردید.

محض اعزاز جناب مستطاب صدراعظم، چنانکه سابقا هم اشاره یی کردیم، یک دستگاه ساعت گرانبهای ممتاز، که یک طرف قاب آن به تمثال همایون موشح بود و طرف دیگر آن به الماس گرانبها تزئین و ترصیع داشت، به ایشان مرحمت و مبذول شد.

جناب میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله، والی سابق فارس، که از وزرای عظام هستند، به یک ثوب خرقه ی ترمه ی بطانه خز شمسه ی مرصع از درجه ی اولی مخلع و ممتاز گشتند.

یک قطعه گل کمر مکلل به الماس، که از امتیازات خاصه است، برای علاء الملک، امیر تومان، سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول، روانه و ارسال گردید. سفیر مذکور و جناب ناظم الدوله و جناب وکیل الملک، وزیر خلوت، برادران جناب مستطاب آقا میرزا رفیع آقای طباطبایی، نظام العلماء آذربایجانی، می باشند. همه سر و یک باغ وضوء یک چراغ هستند.

جناب آقا میرزا محمود، سلاله ی مرحوم حاجی میر محمد حسین سلطان العلماء امام

جمعه ی اصفهان، به لقب فخر الفقهایی ملقب و یک حلقه انگشتری الماس برای ایشان به اصفهان ارسال گردید.

جناب حاجی شیخ عبد العلی، صدر العلماء کرمانشهان، که این اوقات به تهران آمده، مورد تکریمات خسروانه شده، به یک قبضه عصای مرصع نایل گشتند.

میرزا هدایت اللّه لسان الملک، ملک المورخین،- فرزند مرحوم میرزا تقی سپهر، لسان الملک، مؤلف «ناسخ التواریخ»- هنگام شرف اندوزی به حضور همایون، به یک ثوب خرقه ی بطانه خز مخلع و مباهی گشتند.

میرزا محمد نظام الحکماء، حکیم باشی نظام و طبیب مخصوص حضور همایون، به لقب لقمان الدوله ملقب شدند. ایشان برادر جناب حکیم الملک، پیشخدمت باشی سلام و وزیر ابنیه، هستند.

امیر الامراء حاجی محمد خان قاجار، که با خاندان سلطنتی شرف انتساب دارند و از پیشخدمتان حضور همایون و از امراء و رجال دولت هستند، به یک حلقه انگشتری الماس ممتاز نایل و سرافراز شدند.

السید السند، میر حسین خان صدیق حضور، پیشخدمت خاصه ی حضور مبارک، که

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۷

در حضور مبارک همایون نهایت تقرب را دارد و در ادای هرگونه عرض قادر و مقتدر است، به لقب نبیل مقتدر السلطنه ملقب و به اعطای یک حلقه انگشتری الماس ممتاز مفتخر و سرافراز شدند.

ممتحن السلطنه، رئیس محاکمات و نایب اول وزارت خارجه، به اعطای یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع نایل و سرافراز گردید.

میرزا محمد خان لشکرنویس، پسر مفتاح الملک، نایب اول وزارت خارجه، به لقب مفتاح لشکر ملقب گردید.

از قرار دستخط مبارک، یک ثوب پالتو از ملابس خاصه تن پوش مبارک به مخبر الدوله، وزیر تلگراف، مرحمت شد. صورت دستخط از قرار ذیل است:-

«مخبر الدوله! چون از خدمات شما و سعی و اهتمامی که در نظم

و ترتیب امور تلگرافخانه دارد، خاطر ما قرین کمال خشنودی و رضامندی است؛ لهذا، محض اظهار علامت مرحمت و عنایت خاص، یک ثوب پالتوی تن پوش خودمان را برای خلعت شما مرحمت فرمودیم: که با امیدواری و استظهار تمام مشغول خدمت محوله باشد. تخاقوی ئیل، شهر شوال، سنه ی ۱۳۱۵.»

از قرار شرح دستخط مبارک، یک ثوب پالتوی بطانه خز از ملابس خاصه ی شاهانه، به رسم خلعت به جناب سلطان علی خان، وزیر بقایا، فرزند مرحوم محمد خان سالار الملک، فرزند مرحوم عبد الرزاق خان وزیر و رئیس الرؤسای طوایف یزد، فرزند مرحوم تقی خان، مرحمت شد. بزرگواری های مرحوم عبد الرزاق خان یزدی و اقتدار فوق العاده ی ایشان در زمان خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه، ضرب المثل است و حکایات عجیبه و کارهای غریبه از ایشان سرزده است. شرح بزرگی های عبد الرزاق خان و سلسله نسب ایشان تا عهد سلاطین صفویه، در «تاریخ یزد»- که نسخه اش نزد جناب میرزا ابو القاسم نائینی، سلطان الاطباء، موجود است- نوشته؛ هرکه خواهد رجوع به آن نسخه کند. چون لازم بود از اصالت و نجات خانواده های قدیم اشارتی کنیم؛ لهذا، اجمالا این دو سطر را نگاشتیم. اگر فرصتی پیدا شد، ان شاء اللّه، در سایر مجلدات این تاریخ شرح حال مرحوم عبد الران خان خواهم نگاشت. «تا درخت دوستی کی بردهد، حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم.» سواد دستخط همایون در اعطاء این خلعت از قرار ذیل است:

«جناب اشرف صدراعظم! از خدمت و حسن مراقبت سلطان علی خان، وزیر بقایا، در کار دفتر و تفکیک و تشخیص محاسبات، کمال رضامندی و خشنودی حاصل فرموده برای اظهار مراحم خودمان و افتخار و مفاخرت

او، یک ثوب پالتوی خز از ملابس خاصه ی خودمان به او مرحمت فرمودیم: که موجب پشت گرمی او بوده، بیشتر در کار وصول و ایصال بقایا و تفریغ محاسبات حکام اهتمام کرده، بیشتر بر مراتب خرسندی خاطر همایون ما بیفزاید و در پیشرفت خدمت و مرجوعات به خود دلگرم باشد. البته، حسب المقرر، او را به اعطای این موهبت مخصوص داشته، در عهده شناسند. شهر شوال المکرم ۱۳۱۵.»

در این اوقات، که پدر میرزا رضا خان ارفع الدوله، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت علیه ی ایران مقیم پطرز بورغ، دربار دولت بهیه روسیه، وفات کرد، محض

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۸

تسلیت خاطر ارفع الدوله یک ثوب پالتو ترمه ی شمسه مرصع نمره ی اولی برای ایشان اعطا و ارسال پطرز بورغ گردید.

ناظمی خلوت همایون که به عهده ی کفایت میرزا عبد الحسین خان مستعان السلطنه شد، و سابقا اشاره کردیم، یک قبضه عصای مرصع و یک ثوب جبه ی ترمه ایرانی به انضمام یک جفت شمسه از درجه ی اولی به ایشان مرحمت شد.

محمد تقی خان احتساب الملک به یک ثوب سرداری بطانه خز از ملابس خاصه ی تن پوش مبارک، مخلع و سرافراز گردید.

میرزا علی اکبر خان نقاش باشی، سرتیپ اول، معلم سابق در مدرسه ی دار الفنون دولتی، که از دانشمندان این عصر و در فنون و کمالات خارجه، بخصوص زبان فرانسه و صنعت نقاشی، اول استاد است، این اوقات، حسب المقرر به خدمت نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده ی معظم، شعاع السلطنه مشغول هستند؛ و در آن اداره، از اکابر قوم و صنادید رجال می باشند؛ مستوجب بذل امتیازی آمده، به لقب مزین الدوله ملقب و مباهی گشتند. ایشان از جمله شاگردانی هستند که در ابتدای دولت

ناصری، حسب الامر با جناب حسن علی خان گروسی، امیرنظام، به اروپ رفته، تحصیل کمالات کردند. و مخارج اینگونه شاگردان را که چهل نفر بودند، دولت ایران متحمل بود. تا هریک، در فنی از فنون و علوم استاد و معلم شده؛ از وزرای علوم و رؤسای مدرسه های خارجه، دیپلم و اجازه نامه و تصدیق گرفتند. هریک، بعد از تحصیل مآرب و تکمیل آداب، به ایران آمده، صاحب رتبه های عالیه و مواجب شدند. آقا میرزا علی اکبر خان مزین الدوله در صنعت نقاشی و دانستن زبان فرانسه، سمت معلمی یافتند. برحسب امر دولت، تدریس شاگردان مدرسه ی دولتی ایران به ایشان واگذار شد. و الحق، شاگردان ماهر از تعلیم این دانشمند از مدرسه ی دار الفنون دولتی بیرون آمد. در این اوقات، به ملازمت و منادمت حضرت مستطاب والا، شاهنشاهزاده ی معظم، شعاع السلطنه مشغول بوده. الحق، شخصی محترم و وجودی مغتنم است.

میرزا حسن معتمد الاطباء که وفات کرد، فرزند او میرزا حسین خان دکتر، که در فنون طبابت و لسان خارجه ماهر است، به لقب معتمد الاطباء ملقب و به منصب حافظ- الصحه «۲۱» منصوب و مأمور ولایت همدان گردید.

حاجی میرزا سید رضی خان نایب اول وزارت خارجه، به لقب معظم الملک ملقب گردید.

میرزا حسن خان پسر ارفع الدوله، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت ایران مقیم سلطنت پطرزبورغ، به لقب ارفع السلطان ملقب و به منصب نیابت دویم سفارت پطرز بورغ منصوب گردید.

میرزا مهدی خان پسر ممتحن الدوله، نایب اول وزارت جلیله ی خارجه، به لقب حسن السلطنه ملقب و به منصب نیابت سوم سفارت پطرز بورغ منصوب و مفتخر آمد

---

(۲۱)- اصل: حفظ الصحه.

افضل التواریخ، متن، ص: ۱۹۹

فتح السلطنه پسر

صارم السلطنه سردار، والی پشتکوه، به موجب فرمان که به نیابت حکومت تمام پیشکوه و پشتکوه لرستان منصوب شد، یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری خلعت خسروانی به افتخار مشار الیه، به صحابت محمد قلی خان پیشخدمت حضور، ارسال پشتکوه گردید. صارم السلطنه از شجاعان روزگار و در لرستان مردی با اقتدار است.

حشم و خدم بسیار دارد. ایلات لرستان تمام تابع فرمان و امر او هستند. با آنکه هرگونه استعداد دارد، همیشه خدمتگزار و جان نثار دولت است. اگر والیان بروجرد و لرستان به او زیاد روی نکنند، وی مالیات دیوان را به سهولت می پردازد و از خدمت تقاعد نمی ورزد.

آقا تقی نواده ی مرحوم حاجی ملانور علی، مجتهد مازندرانی، پس از فوت ملا احمد شیخ الاسلام در خرم آباد بروجرد، به لقب و منصب شیخ الاسلام نایل گردید.

به نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده ی معظم، شعاع السلطنه، والی مملکت گیلان و طوالش، که در تهران تشریف دارند، یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس از درجه ی اولی مرحمت شد.

پس از چند روز که جناب نظام الملک از وزارت مالیه معاف شده بودند، محض اظهار مرحمت درباره ی ایشان یک ثوب خرقه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مبذول افتاد.

محمد ناصر خان معروف به خان خانان، خواهرزاده ی سلطنت عظما، فرزند جناب علی خان ظهیر الدوله، ایشک آقاسی باشی و وزیر تشریفات، ابن مرحوم حاجی ظهیر الدوله، والی سابق خراسان، از قرار شرح دستخط همایون، اصالتا و نیابتا، از جانب پدر والا مقام خود به منصب ایشک آقاسی باشیگری دربار منصوب و به لقب نبیل ظهیر السلطان ملقب و به اعطای یک ثوب جبه ی ترمه کشمیری شمسه ی مرصع از درجه ی اولی مخلع و مفتخر گردید. این

جوان بزرگ عقل، با حداثت سن، تکمیل بعضی از فنون کرده اند؛ بخصوص، در فن نقاشی که از اساتید قابل این دوره اند و مصور الملک در صحت کارهای ایشان تصدیق دارد.

کریم خان منظم السلطنه، وزیر نظمیه و احتسابیه، به یک ثوب پالتو از ملابس خاصه ی تن پوش همایون مخلع و سرافراز گردید.

میرزا مصطفی خان مؤتمن الدوله، فرزند مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع شد.

میرزا عبد العلی نجم الممالک به یک ثوب لباده ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

نواب شاهزاده سلطان عبد المجید میرزای عین الدوله، که اصطبل خاصه ی همایونی وزین خانه و کالسکه خانه ی مبارکه و تفنگداران دولتی در اداره ی ایشان است، این شاهزاده عضد الدوله بن خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه، مورد مرحمت خسروانه آمده، به اعطای یک قطعه نشان تمثال همایون سرافراز شدند. این شاهزاده ی آزاده، به شرف مصاهرت سلطنت عظما نایل هستند و در کارهای دولتی بسی کفایت دارند، که کارهای آشفته ی یک مملکتی به اسم ایشان منظم می گردد. خدمات بزرگ از ایشان دیده شده است و مراتب عالیه دیده اند، به مدارج سامیه رسیده اند. رتبه و مقامات

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۰

و کفایت و درستکاری ایشان، زیاده بر این است که به تقریر یا تحریر درآید.

حاجی سید حسین نایب التولیه که روز تحویل سال ایت ئیل، که در بیت و هفتم شوال وقوع یافت، حامل خلعت آفتاب طلعت حضرت رضویه برای بندگان اقدس همایون بودند، مورد مرحمت واقع شدند؛ یک قطعه عکس تمثال همایون به ایشان عطا شد.

میرزا نصر الله خان مشیر الملک، وزیر لشکر، در موقع اسب دوانی دولتی، که شرح آن گذشت، به یک ثوب جبه ی

ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و سرافراز شدند.

میرزا کریم خان منظم السلطنه، وزیر نظمیه و احتسابیه، به لقب جلیل مختار السلطنه ملقب و سرافراز شدند.

امیرزاده شمس الملک، امیر آخور اصطبل مبارک، فرزند نواب والا شاهزاده عین الدوله بن شاهزاده عضد الدوله بن شاهزاده عضد الدوله بن خاقان مغفور، فتحعلی شاه، طاب ثراه، در روز اسب دوانی دولتی به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع افتخار و امتیاز یافتند.

میرزا عباس قلی خان سپهر، مستوفی اول دیوان اعلا، که از وزراء و اعضاء دار الشورا هستند، فرزند مرحوم میرزا تقی سپهر- لسان الملک، صاحب «ناسخ- التواریخ»-، به خلعتی از بافته ی کشمیر مخلع گردید.

کاظم خان سرتیپ، پیشخدمت خلوت همایون، پسر مرحوم محمد ابراهیم خان سرایدار باشی، لقب معین خاقان یافت.

محمد ربیعی، پاشای میرلوا، سفیر فوق العاده ی دولت عثمانی به دربار ایران که حامل بعضی هدایا و تحف بود، در این ایام که اذن مرخصی خواسته و به طرف اسلامبول مراجعت کردند، بشرحی که در پیش گذشت، یک قطعه نشان شیر و خورشید مرصع از درجه ی اولی با یک رشته حمایل سبز به ایشان مرحمت شد.

ریاست و ایلخانیگری ایل قاجار که به شاهزاده یمین السلطان داده شد، در وقت اعطای این منصب، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع افتخار و امتیاز یافتند.

محمد حسن خان محقق السلطنه، سرایدار باشی کل عمارات سلطنتی، که در مهمانداری محمد ربیعی پاشا، سفیر مخصوص عثمانی، در باغ بهارستان شرط مراقبت به جا آورده بود، به یک ثوب پالتو از ملابس خاصه ی تن پوش همایون مخلع گردید.

میرزا عبد الحسین رئیس الذاکرین به اعطای یک حلقه انگشتری الماس نایل گردید.

محمد حسین خان مشیر خلوت، امیر تومان، پیشخدمت خاصه،

برادر محمد حسن خان محقق السلطنه، که فرزندان مرحوم حاجب الدوله ی قدیم هستند، به یک ثوب سرداری از ملابس تن پوش همایون مخلع گردید.

میرزا مهدی خان میر پنجه ی توپخانه، فرزند مرحوم میرزا زمان مستوفی، که مأمور ذخیره ی توپخانه ی اصفهان است، به لقب منتصر الممالک ملقب گردید.

سلطان ابراهیم میرزای مشکوه الدوله که به حکومت ملایر و نهاوند و تویسرکان و خزل منصوب گردید، به یک ثوب پالتو ترمه ی کشمیری با سردوشی مکلل به الماس از نمره ی اولی مخلع و مباهی گردید.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۱

از قرار دستخط مبارک، یک قبضه شمشیر مرصع به کریم خان مختار السلطنه، ویر نظمیه و احتسابیه، مرحمت شد.

میرزا محمد حسین معتمد الشریعه، که از سلاله و اسباط مرحوم حاجی میرزا ابو طالب، صاحب «حاشیه» اند، و در دستگاه جناب امام جمعه ی تهران مرجع حل و عقد امور شرعیه هستند، به لقب نظام الاسلام ملقب گشته و به اعطای یک حلقه انگشتری الماس نایل گشتند. میرزا مرتضی، فرزند ایشان، به لقب معتمد الشریعه ملقب گردید.

میرزا علی محمد خان معدل السلطنه، نایب اول وزارت خارجه، به تصویب وزیر امور خارجه به اعطای یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه ی دویم ستاره دار قرین افتخار گردید.

بندگان اقدس همایون محض اعزاز نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده ی معظم، شعاع السلطنه، والی مملکت گیلان و طوالش، که در تهران تشریف دارند، یک قبضه قمه ی تمام مرصع به دست مبارک به ایشان مرحمت فرمودند.

در وقتی که جناب نظام الملک به حکومت تهران منصوب و برقرار شدند، بشرحی که در پیش گذشت، یک قبضه عصای مرصع که از امتیازات بزرگ است به ایشان مرحمت شد.

یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی الماس

از درجه ی اولی به سلطان علی خان، وزیر بقایا، مرحمت شد.

به میرزا مهدی خان وزیر همایون، رئیس مخزن تدارکات عسکریه، ابن مرحوم فرخ خان امین الدوله، که از وزراء درباری است، در موقع تشریف فرمایی بندگان اقدس همایون به قصر یاقوت سرخه حصار، که در سه فرسخی شهر است، به مناسبت اینکه قصر یاقوت سپرده به مشار الیه است، یک ثوب پالتو ترمه به انضمام سردوشی الماس مرحمت شد.

عبد الله خان فرزند محمد حسین خان امیر تومان، پیشخدمت خاصه، رئیس سابق اصطبل توپخانه های ممالک ایران، فرزند مرحوم محمد تقی خان حاجب الدوله، به لقب رفیع السلطنه ملقب گردید.

حاجی سید حسین نایب التولیه ی آستانه ی مقدسه ی رضویه که حامل خلعت سرکار فیض آثار بود، در این اوقات که عزم مراجعت به مشهد مقدس نمود، به یک حلقه انگشتری الماس سرافراز آمد. فرزند ارشد ایشان، آقا سید سعید، لقب مؤید التولیه یافت؛ و آقا سید عباس، فرزند دیگر ایشان، به لقب جلال التولیه ملقب گردید.

آقا میرزا سید عبد الله دبیر التولیه ی حضرت رضویه که چندی قبل به عتبات عالیات عراق عرب مشرف شده و این ایام مراجعت کرده، عازم وطن مألوف خود، مشهد مقدس، بودند؛ بندگان اقدس همایون یک دستگاه چهل چراغ بیست و چهار کاسه ی ممتاز با تمام مصارف سالیانه ی روشنایی آن، وقف و تقدیم آستانه ی مقدسه ی رضویه داشته، تولیت آن را به دبیر التولیه واگذار فرمودند. محض تحصیل افتخار و تکمیل شکر گزاری، یک قبضه عصای مرصع از درجه ی دویم به معزی الیه مرحمت نمودند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۲

غلامرضا خان فرزند ارشد ابو الحسن خان فخر الملک، حکمران همدان، به لقب فخر الممالک؛ و امان الله خان،

فرزند دیگر ایشان، به لقب عز الممالک ملقب شدند.

شاهزاده دارا که به حکومت خمسه در اواخر این سال منصوب شد، به یک ثوب پالتو ترمه با سردوشی الماس سرافراز و مخلع گردید.

القاب و امتیازاتی که در این سنه مرحمت شد و این بنده ی نگارنده اطلاع یافت، شرح آن القاب و امتیازات را در اینجا نگاشت. اگر چند نفر دیگری امتیاز یا لقب یافته باشند و این نگارنده، به واسطه ی عدم اطلاع، اسامی آن ها را ننوشته باشد، البته معذور خواهم بود: که احاطه ی کلی، برای احدی در تحصیل اطلاعات ممکن نیست و مورخین دوره های گذشته هم که شرح حال سلطان و اهل زمان خود را نگاشته اند، ابدا، از امتیازات و شئون مردم شرح و بسطی نداده اند و به اطراف احاطه نداشته اند. در این دوره، که تلگرافات و مراسلات پستی و انتشار روزنامجات دولتی و ملتی در ایران دایر است، می توان قدری تحصیل اخبار و آثار کرد و از مردم دوردست اطلاع یافت؛ احیاء نام اکابر و رجال این دوره بر ما لازم است: که آیندگان و اخلاف، اسامی و امتیازات گذشتگان و اسلاف را بدانند و از ترتیبات دولتی و امتیازات سلطنتی این دوره مطلع شوند.

در دوره ی سلاطین گذشته، به فلان امیر بزرگ و حاجب دربار، طبل و کوس و علم و «نوبت زن» امتیاز می دادند، که برای آن امیر و والی عراق عجم می توانستند طبل بزنند و در هر صباح برای او «نوبت زن» نفیر بکشد و در پیشاپیش او علم بردارند و چتر و پرچم نگاهدارند. آن آداب در این ازمنه، که جنگجویی و سپاه کشی و خونریزی نیست، منسوخ است. چون بین دول همسایه بنای صلح

و مسالمت و اتحاد است؛ لهذا، امتیازات دولتی برای رجال دولت خود به نشان های مختلفه و خلعت ها و القاب و انگشتری و سردوشی و عصا و غیره معین شده است. مردمان بی غرض که این چند سطر را بخوانند، می دانند که: امتیازات مردم را در این کتاب نگاشتن، خالی از بعضی فواید و نکات تاریخی نیست. سلسله نسب مردم محفوظ می ماند. در ضمن بعضی امتیازات، اسم پاره یی مردم بزرگ ذکر می شود که دارای فضایل و کمال و علوم بوده؛ شرح حالی از ایشان نوشته خواهد شد. در این صورت، بزرگان بی هنر در صدد برمی آیند که خود یا فرزندان خود را باهنر کنند، یا تحصیل پاره یی صفات حمیده کنند: که مثل بعضی اشخاص شرح حالشان مفصل شود و نامشان به نیکی در زبان آید. امید است که: بعد از این، هریک از ابناء زمان که به امتیازی نایل می شوند، به یک رقیمه امتیاز خود را به این بنده بنگارند که اسم ایشان در این تاریخ نگاشته شود؛ بلکه، اگر دارای کمالی باشند، شرح مفید مختصری هم درباره ی آن ها نوشته خواهد شد. این بنده را جز به فضل الهی و عون شاهنشاهی، که شخص مقدسش مظهر ذات اقدس است، از احدی توقع و تمنایی نیست؛ که از همه کس و از همه چیز، بحمد الله، مستغنی هستم. از هرکس که شرح حالی به بنده برسد، مجانا می پذیرم.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۳

باب چهارم [اشخاصی که در این سنه وفات کرده اند]

اشاره

ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران، در این سنه ی هزار و سیصد و پانزده، از این سرای فنا به دار بقا شتافته اند.

میر محمد علی خان منصور الدوله، که همواره مشغول خدمت بوده است، در ماه محرم این سال

به سرای جاوید ارتحال کرد. از مرض و روز وفاتش اطلاعی نیافتم که در این اوراق تعیین کنم؛ و معرفتی به حال او نداشتم که به بعضـی صفات و سجایای او اشارتی کنم. به طوری که در سابق اشاره شد، همین قدر دانم که: میر عبد الحمید خان سرتیپ، پیشـخدمت همـایونی، فرزنـد ارشـد او، بعـد از فـوت پـدر به لقب منصـور الـدوله ملقب گردیـد. او مقهور گشت و این منصور گردید. تا نمیرد کسی به ناکامی، دیگری شادکام ننشیند.

حـاجی علی قلی خان مخبر الـدوله، وزیر داخله و تلگرافخانه ی مبارکه و وزیر علوم و غیره، ابن مرحوم رضا قلی خان هـدایت، لله باشـی، مؤلف «روضه الصـفا» و «ریـاض المبین» و «اجمـل التواریـخ» و غیرهـا، تـا این ایـام هفتاد سال از مراحل زنـدگانی را پیموده؛ روز جمعه، پانزدهم شـهر صـفر المظفر این سال هزار و سـیصد و پانزده، به مرض قولنج از سـرای عاریت حیات دنیوی بـدرود کرد. مراسم تعزیت او در تهران به عمل آمد. هریک از فرزندان قابل او با جعفر قلی خان نیر الملک، برادر آن مرحوم، مورد تفقـد و مراحم کـامله ی خسـروانه شـده؛ محض تسـلیت، هریـک به منصب و لقب و خلعتی شـرف افتخـار یافتنـد. فرزند بزرگ آن مرحوم که مخبر الملک لقب داشت، لقب مخبر الـدوله یافت. شـرح القاب و مناصب و خلعت هریک از فرزنـدان و بستگان آن مرحوم را در همین جلد تاریخ، در باب سیم، نگاشـته ام؛ دیگر در اینجا تکرار نمی شود. ولادت مرحوم علی قلی خان مخبر الدوله، وزیر علوم و وزیر داخله، در سنه ی هزار و دویست و چهل و پنج هجری وقوع یافت.

رتبه ی اعلای مرحوم مخبر الدوله وزارت داخله

بود؛ که شرح وزارت و پیشکاری او را در ایران، در جلد سابق این کتاب، در ضمن وقایع هزار و سیصد و چهارده، نگاشتیم.

چند ماهی به امر وزارت پرداخته، استعفای ایشان را شرح دادیم. هرکه خواهد، رجوع به جلد سابق کند.

پس از استعفا، تقریبا یک دو ماه که گذشت، در پانزدهم صفر این سال، به رحمت ایزدی پیوست. این وزیر از وزرای بزرگ و مردی محترم و با سلوک و خوش نیت و درستکار و خدمتگزار بود. اهل علم را از هرطبقه که بود دوست می داشت، و بر ایشان توقیر و احترام فوق العاده می گذاشت. تلگرافات جمیع علماء و ادباء و اهل فضل را به ولایات، حکم مجانی داده بود که تحویلدار تلگرافخانه پول مطالبه نمی کرد.

سیرت های نیکو از آن مرحوم دیده و شنیده شد. به پنهانی، پول بسیار برای بعضی از

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۴

علماء و فقرا و ضعفا می فرستاد. خوش نداشت که او را به کرم و بذل و بخشش ستایش کنند.

در بعضی موارد، گذشت پنج هزار تومان هم کرده است. سند و نوشته ی او در بانک و دار التجاره های ایران و کارخانه های اروپ، اعتبار وافر داشت. غالبا، در محضر او، از علم و ادب داخله و صنایع و هنر خارجه صحبت می شد.

در تمام عمر، در مناصب و وزارت هایی که داشت، خللی و نقصی و عدم انتظامی از او دیده نشد که از خدمت و شغل دیوان معزول شود. به عزت و احترام و نیکنامی زندگانی کرد. در صفات او عیبی نگرفتند؛ مگر آنکه، سوء ظن وافر او را درباره ی مردم و اجزاء خود، نقص او شمرند. مثلا: طوری بود که اگر کسی از

اهل مجلس، چنانکه رسم است، از منشی یا یکی از اجزاء او ستایش می کرد و تمجیدی می آورد، یا در اضافه مواجب او می خواست شفاعتی کند، مرحوم مخبر الدوله از آن تبعه و اجزاء خود بدگمان می شد و از او نفرت می کرد. در اکثر موارد، بدون جهت بدگمانی داشت. و این صفت سوء ظن صاحب خود را بدحال می کند، که اصدقاء و یاران امین از دور او پراکنده می شوند. خلاصه، سوء ظن اگرچه آدمی را به تعب می اندازد؛ ولی، شعر خوبی در مدح سوء ظن یاد دارم که در اینجا می نگارم:

«الزم یقینک سوء الظن تنج به،من عاش مستیقظا قلت مصائبه.»

بلی! احتیاط خوب است؛ لکن، هرصفت خوبی هم که از حد گشت، آدمی را به رنج می اندازد. از همه کس بدگمان بودن، نوعی از وسواس است.

ابتدای ترقیات مرحوم مخبر الدوله، وزیر داخله، از سنه ی هزار و دویست و هفتاد و هفت است، که ابتدای احداث تلگرافخانه به ایران بود. بدوا، از دار الخلافه ی تهران به امر شاهنشاه شهید سعید، نور الله رمه، سیم تلگراف به سلطانیه کشیده شد. و این خدمت را مرحوم مخبر الدوله به انجام رسانید، و در سلطانیه به منصب سرهنگی نایل شد. بعد از آنکه از تهران به گیلان سیم تلگراف امتداد یافت، مشار الیه در سنه ی هزار و دویست و هفتاد و نه هجری به منصب سرتیپی سوم منصوب شد. در سنه ی هزار و دویست و هشتاد و دو، به سرتیپی اول و نشان و حمایل آن امتیاز یافت. در هزار و دویست و هشتاد و شش، به لقب مخبر الدوله ملقب گردید. در هزار و دویست و نود و چهار، به

خطاب «جنابی» و وزارت کل تلگراف ممالک محروسه سرافراز شد؛ و فرمان همایون در وزارت او شرف صدور یافت. در هزار و دویست و نود و پنج، نشان شیر و خورشید خارجه از درجه ی اولی و حمایل سبز مخصوص آن به او مرحمت شد. چون مرحوم علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه، وزیر علوم، وفات کرد؛ در سنه ی هزار و دویست و نود و هشت، به وزارت علوم و ادارات مدرسه ی دار الفنون و مریضخانه ی دولتی و غیره مفتخر آمد. در هزار و دویست و نود و نه، به وزارت معادن ممالک محروسه نایل گردید. یک چند سالی هم، وزارت تجارت ضمیمه ی مشاغل ایشان بود. در سه سفر شاهنشاه شهید سعید به اروپ از خواص ملتزمین رکاب همایون بود. در دربار همه ی دول، در عداد وزرای بزرگ معرفی شده؛ نشان های بزرگ از هردولتی درباره ی ایشان عطا گردید. در اواسط سفر سیم فرنگ، که حدود سال هزار و سیصد و شش بود، از شاهنشاه شهید سعید استدعای

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۵

مرخصی کرده؛ از بین راه، به زیارت بیت الله الحرام و مرقد منور حضرت خیر الانام، صلی اللّه علیه و آله، تشرف جستند. همه وقت، در دار الشورای ایران و آستان همایون سلطنت، طرف مشاورات مطالب عالیه بود. در سنه ی هزار و سیصد و چهارده، که دوره ی سلطنت مظفریه بود، در ماه جمادی الآخر به منصب و رتبه ی بلند وزارت داخله نایل گردید. پس از چند ماهی، به اختیار از این خدمت استعفا کرد. و در روز پانزدهم صفر المظفر این سنه، که هزار و سیصد و پانزده است، به رحمت ایزدی پیوست؛ رحمت اللّه علیه.

میرزا جعفر

مستوفی و محاسب عراق، پسر مرحوم حاجی میرزا نصر اللّه گرگانی، در شب چهارم رمضان المبارک این سال وفات کرد. چون فرزندی نداشت، شغل استیفاء و محاسبه ی عراق را به برادرزاده ی آن مرحوم، آقا میرزا اسماعیل مستوفی، پسر جناب حاجی میرزا محمد مستوفی سابق اصفهان، واگذار کردند.

«بارون کرتز کری بتو»، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت آلمان مقیم دربار تهران، روز دوشنبه، بیست و هشتم شوال وفات کرد. از طرف دولت ایران رسم تعزیب مرعی گردید. جناب غلامحسین خان امین خلوت چون مقرر بود که جنازه ی وزیر مختار را حمل به آلمان نمایند؛ لهذا، علی الرسم، روز حمل جنازه، جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، با تمام وزراء عظام و صاحبان مناصب و خدام آستان سلطنتی به سفارتخانه ی آلمان رفته، تشییع جنازه کردند. از افواج قشون و سواره ی کشیک- خانه ی مبارکه و سواره ی قزاق و اجزاء وزارت نظمیه، به آئین سوگواری تا خارج دروازه ی شهر و نزدیک باغ شاه، ملتزم و به طور احترام همراه جنازه بودند.

میرزا احمد آقا مجتهد دار السلطنه ی تبریز، پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا، اعلی اللّه مقامه، که مجتهد بزرگ ایران و آذربایجان بود، روز پانزدهم ذی القعده- الحرام این سال به رحمت ایزدی پیوست. عموم اهالی تبریز به مراسم تعزیت عمل کردند؛ در مسجد جامع و سایر مساجد، مجلس فاتحه ی او را منعقد داشتند. روز سوم، حضرت مستطاب ولایت عهد به مسجد جامع رفته، مجلس را ختم و منقضی فرمودند، و به جناب میرزا رضاقلی آقا امام جمعه ی تبریز، که صاحب عزا بودند، تعزیت و تسلیت دادند. خبر فوت آن مرحوم که به تهران رسید، جناب آقای ظهیر الاسلام، امام جمعه ی تهران، مجلس فاتحه

در مسجد شاه منعقد داشته، به طوری که باید، عزاداری کردند.

روز دویم، از طرف دولت مجلس عزا برچیده شد.

حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار، سید علوی، مجتهد سبزواری ساکن سبزوار، مجتهد و پیشوای عموم علماء خراسان؛ بلکه، مجتهد و انگشت نمای اهل ایران و مقبول القول و مطاع علمای عتبات عالیات، که به یک اشاره اش والی خراسان معزول می شد،- فرزند مرحوم ازهد العلماء، حاجی میرزا اسماعیل، طاب ثراه، بن مرحوم حاجی میرزا عبد الغفور بن مرحوم میر سید علی، طیب اللّه ارواحهم، در سن هشتاد و سه سالگی، در بیست و سیم شهر شوال المکرم این سال هزار و سیصد و پانزده، در بلده ی سبزوار وفات کرد. در مدرسه یی که خود آن مرحوم در بلده ی سبزوار احداث و ایجاد

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۶

کرده بود، او را دفن کردند.

این سید بزرگوار و این مجتهد عالی مقدارهم، در صفحه ی ایران از اعجوبه های جهان بود. مرکز تولد و توطن ایشان، در شهر کوچکی مثل سبزوار است؛ لکن، در وجود خود او عالم اکبر منطوی بود. تتبع و علم و احاطه بر کلمات علماء را به طوری دارا بودند، که با کمال بی نطقی و کم تقریری و زبان بازی و زمانه سازی، بر همه کس تفوق داشتند. در بلده ی سبزوار ساکن بودند؛ اما، والی خراسان را به یک اشاره ی خود معزول می ساختند. والی را که معزول می کردند، نه از بابت خودخواهی و هواپرستی بود؛ بلکه، از ناچاری، گاهی به این کار اقدام می کردند: که نظم دولت برهم نخورد و در امر رعیت خلل پیدا نشود. والا، در ظاهر با ولایت خراسان همراهی داشت و به احکام سبزوار همراهی می کرد. چندان در جزئیات خود را طرف نمی ساخت. و

گاهی به طور تفضل و استغفا، نه به طور تملق و مردم فریبی، از والی و حاکم سبزوار ضیافت ها می کرد.

و حاضر بود که تا چهار هزار تومان در یک مهمان کردن والی، خرج کند و نیندیشد.

و با این کرم، باز خودستایی در کار نداشت، در نهایت بی اعتناء بود؛ به طوری که، مردم او را بی تدبیر می دانستند. لکن، عقل و تدبیر داشت؛ کرم و همم و پاشیدن درم او، محض تدبیر نبود. «۲۲» او می توانست که خود را مقدم علمای ایران قرار دهد؛ لکن، به این خیال هم اقدامی نمی کرد؛ بلکه، گاهی به زیردستان و شاگردان خود استظهار می کرد و انتظام امور موقوفات خود را از ایشان خواستار می شد.

با «خط لم یقرء» خود که به شخص سلطنت و امنای دولت چیزی می نوشت، فورا در انجام خیال می کوشیدند. نه اینکه از تهور او ترسیده باشند؛ بلکه، احترام نوشتجات او را فرض ذمه ی خود می دانستند.

مکنت و ثروت و املاک نیشابور و سبزوار ایشان، بیرون از حد و شماره بود. چون اولادی نداشت و برادران با او در خراسان مخالف بودند؛ لهذا، هرچه داشت بر مصارف تعزیه داری حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثنا، و عطای سبزوار حضرت ثامن الائمه، علیهم السلام، وقف کردند. افسوس که هر روز تولیت وقف را به یکی سپرد، و بعد از وفات آن مرحوم، بسی اختلافات به میان آمد؛ که شرح آن را نگاشتن، باعث تطویل است.

من در زمان سابق، دو سال در سبزوار بودم؛ و در حکومت، رتق وفتق امور آن ولایت به من راجع بود. هرگونه تحریرات و رسائل دولتی و تحقیقات در تظلمات رعایای آن بلد را به عهده داشتم.

و مرحوم حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار با بنده بسی لطف و عطوفت داشتند؛ و با بنده گاهی از اوقات، مجالس خلوت و محرمانه به میان می آوردند: که از طرف حکومت، خللی در کار رعایا و بستگان ایشان فراهم نیاید.

نهایت معرفت را در حق ایشان دارم. اختلاف ایشان با برادران، به طور حقانیت بود،

---

(۲۲)- یک پاراگراف را حذف کرده است، بدین مضمون: «بسی شب ها، در منزل او صد نفر و دویست نفر میهمان بود؛ لکن، یک طرف منزلش خراب بود و گیلاس های چای او شکسته و مودار دیده می شد.

در سر سفره اش، هزار نعمت دیده می شد؛ ولی، در وجود او یافت نمی شد.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۷

تقصیری نداشتند و بسی آزار دیدند، که برادران را در تولیت اوقاف خود مداخله ندادند. لکن، برادران ایشان هم از مردمان بزرگ بودند. علو همت و علم و زهد و تقوا، مخصوص آن برادران بود. از جمله ی ایشان: مرحوم حاجی میرزا عبد الکریم مجتهد بود؛ که واقعا بابنده بسی وفاق داشتند، و بنده به ایشان ارادت می ورزیدم. در نهایت خوش سلوکی و زهد و علو همت و نگاهداری مردم، در آن بلده رفتار می کردند؛ و در صلح و مسالمت با برادر بزرگوار خود حاضر بودند. و در ضیافت ها و مجالس انسی که با بنده چندین بار داشتند، بسی مذاکرات در این خصوص به میان می آوردند. ولی، می گفتند که: «مردم نخواهند گذاشت این صلح و مسالمت، در میان ما دائمی باشد.» و همین طور بود که ایشان می گفتند.

خلاصه اگرچه بین این چند برادر، که یکی دیگر ایشان مرحوم حاجی آقا محمد علی مجتهد و یکی دیگر آقا میرزا حسن و غیره باشد، اختلاف بود؛ اما،

هرکـدامشان از رجال حق و مردمان محترم روزگار بودنـد. اولاد میر اسـماعیل مرحوم، هریک دارای صـفات حمیـده بودند. و اهل سبزوار و خراسان به این برادران اضـداد مختلف الحالات، اظهار ارادت می کردنـد. و هرکدام آقایی و علو همت داشـتند. امـا، مرحوم حـاجی میرزا ابراهیم شـریعتمدار، در میان اخوان خود، در اشاعه ی علم و اذاعه ی بزرگواری و همت، مثل شـمس بود در میان سـتارگان. مثلا: در میان برادران شـریعتمدار، زاهدتر از او دیده نشد؛ لکن، وجود شـریعتمدار، من حیث المجموع، از سـایر برادران، بلکه از اغلب علمای بزرگ ایران، برتری و رجحان داشت. محیط در فقه و اصول بودنـد. کلمات و رأی تمام علمای سلف، طبقا عن طبق، را مرکوز خاطر داشتند؛ و بیان مطالب عالیه می کردند.

با اینکه سن ایشان زیاد بود، باز گاهی در سبزوار مجلس تدریس داشتند.

روزی، به جهت انجـام کـار حکومتی و دیوانی، در مجلس درس ایشـان رفتم. اگر چه در آخر رسـیدم؛ لکن، از تحقیقات بیان ایشـان بهره منـد گشـتم. مثـل سـایر علمـاء مجلس سـاده و سـرد نداشـتند؛ بلکـه، مجلس ایشـان گرم و دل هـای طلاب نرم و سماورشان حضورا در جوش و قلیان ها در خروش بود؛ که قبل از درس و بعـد، به طلاب قلیان و چای داده می شد. و این کار ایشان، نه از برای این بود که به وسـیله ی چای و قلیان و تشریفات، حوزه ی خود را گرم کند؛ بلکه، می خواست که به اشکال مختلفه، خیـال مردم را از هرحیث راحت و آسوده سـازد. والا، ایشان در تمام خراسان کفو و نظیری در تـدریس نداشـتند، که بخواهند به اسباب متفرقه مردم را دور خود جمع کنند. به کلی مستغنی از این

خیالات بودنـد. شأن و رتبه ی ایشان، اجل بر این اسـباب چینی بود. علم و تدرب و تتبع و احاطه و برتری ایشان، در نزد علمای عراق عرب و عجم مسـلم؛ کسـی را حال انکار نبود. و ایشان به واسطه ی کثرت سن، از تدریس هم طفره داشتند؛ لکن، گاهی به این کار اقدامی می کردند: که مردم بی فضل نباشند.

آن بزرگوار در بلده ی سبزوار، مدرسه یی بنا کرده اند که نهایت فسـحت و وسـعت را دارد. و من سابقا، با مشغله ی پیشکاری سبزوار و رسـیدگی به اعمـال حکومتی، صـبح هـا در آن مـدرسه می رفتم و منظومه ی حـاجی ملاـ هـادی سبزواری را در نزد مرحوم مغفور،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۸

سید سـند، آقا میر علی نقی کوهمیشـی، صدر العلماء، که از اقوام شریعتمدار بودند تدریس می کردم. و به جهتی که شرح آن مفصل است، نیمه کاره از خواندن درس حکمت کناره جسـتم و سـلامت جسـتم. من بنده ی کوچک و خیلی اشخاص بزرگ را قوه ی تکـذیب ورد کردن علم فلسـفه، که حالاـ حکمتش می گوینـد، نیست. امـا، همین قـدر گویم که: نفس ضـعیفه ی ما مردم، نباید متحمل این امر بزرگ پرخطر بشود؛ که بسی خطرها دارد.

شیخ شـهاب الدین سـهروردی، که از اجله ی علمای این فن است، بعد از تدرب بسیار خوب، رد این فن می کند؛ و شکل اول منطق را، که میزان برهـان این طـایفه است، نیکو ضـایع می سـازد. هرکس اهـل فن و انصـاف و هوش است، از سـر این مطلب آگـاه است و اشـارت مرا ملتفت خواهـد شـد. و حکمتی را که خداونـد در کتاب خود تمجیـد کرده است، غیر از این حکمت اصطلاحی است که عبارت از «دانستن اصطلاحات فلاسفه» باشد. خداوند می فرماید: «وَ مَنْ یُؤْتَ

الْحِکْمَهَ فَقَدْ أَوتِیَ خَیْراً کَثِیراً.» «۲۳» مقصود از این حکمت، اصطلاح فلاسفه نیست؛ بلکه مراد از این حکمت، «ذکاوت» است که درجه ی بین بین بلادت و جربزه است. چه آنکه، هرکس در بلادت باشد، از اسرار مطلب آگاه نمی شود، و هرکس جربزه دارد، که کثرت هوش و ذکاء باشد، به یک درجه و به یک شاخه ی حق الیقین نمی ایستد؛ متصل، در هرمطلب حق و باطلی رد و قبولی آورده، گاهی در کثرت است، گاهی در وحدت، گاهی جبر می گوید، گاهی تفویض را صحیح می داند. به هیچ راهی مستقیم نیست. لکن، کسی که دارای ذکاوت باشد، به دوقه های صحیحه متمسک شده، منحرف نمی شود. و بیان حکمتی که در قرآن است، و عبارت از ذکاوت است، در علم اخلاق مسطور است که: این صفت و سه صفت دیگر، لازمه ی انسان است که ناقص در انسانیت نباشد. و شرح آن مطول باشد. «شرح ابن ابی الحدید» در این خصوص، در فن اخلاق اشارتی شده است. پس مردم حکمتی را که در قرآن ذکر شده، به معنی این اصطلاحات فلاسفه ندانند که نامش را حکمت گذاشته اند.

خلاصه، فهم و درک مطالب را دارا بوده، از احاطه در فن فلاسفه اعراض کردم و زود گریختم: که در دنیا و آخرت سالم مانم. همین قدر دانم که: سلامت دنیا و آخرت با ما نیست و با توفیق خداوندی است، و فطرتی هم لازم دارد. خدایا! تو دانی که مرا فطرت اسلامی هست؛ از تو توفیق می خواهم که در آخرت هم سالم باشم. سخن به طول کشید، به سر مطلب برویم!

یکی از بناهای خیریه ی مرحوم شریعتمدار، کاروانسرایی است که در چند فرسخی شهر سبزوار به

راه تهران، نزدیک قریه ی «ریبد»، که در «شاهنامه» اسم این قریه مذکور است، ساخته شده است. برای زوار، این کاروانسرا بسیار محل راحت و آسایش [است.] مبالغی وافره به مصارف بنای این خان رسیده است. چه بسیار از زوار که قدری معروف بوده اند، به اشاره ی مرحوم شریعتمدار در این منزل پذیرفته شده اند؛

---

(۲۳)- قرآن کریم: البقره/ ۲۶۹.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۰۹

و نواب و پاکار این منزل، مجانا تشریفات فراهم آورده اند.

شریعتمدار مرحوم، مرد بزرگواری بودند. شأن ایشان اجل بر این بود که رشوتی بستانند و حکم ناحق بدهند. لکن، در حمایت و رعایت اشخاصی که به ایشان پناه می بردند، طوری ساعی بودند که ممکن نبود شخص ناحقی در ادعای خودکار از پیش ببرد و مدعی علیه مظلوم واقع گردد.

حق من این است که: درباره ی شریعتمدار بسی تمجیدات کاذبه بنگارم و مردم را به خود فریفته سازم. لکن، من از تمام مردم، بدون استثنای احدی، مستغنی هستم؛ لهذا، هم صفات خوب را می نگارم و در صفات بد هرکس هم اشارتی می آرم: که همگان مشق خوبی کنند. من خود هنوز خود را بد می دانم؛ ولی، میل دارم که من و همگان خوب شویم.

مرحوم شریعتمدار میل نداشتند که به امر ناحق فتوا دهند؛ ولی، از بستگان خود به رمز و اشاره خیلی تقویت می کردند؛ که مجریان احکام ملتی و دولتی، مجبور به امضاء بودند. وقتی، در مسئله ی نهری که بین دو قریه از سابق کشیده شده بود، اختلافی بین اهل دو قریه فراهم آمد. اهل یک قریه مانع بودند که قریه ی دیگر از این نهر آب ببرند. اهل آن قریه، به دلایل دیگر ذیحق بودند که آب ببرند. و باز

اهل قریه ی اولی، اختیار داشتند که این نهر را مطموس و نابود کنند. و اهل قریه ی دیگر، به دلایلی چند حق ممانعت داشتند. طرفین به حکومت عارض شدند و انجام این کار به من راجع بود. رجوع به شرع کردم. جناب مستطاب حاجی میرزا حسن مجتهد شهرستانی، سلمه اللّه، که ساکن سبزوار بودند و مردی با زهد و علم هستند، حکم به حقانیت یک دسته دادند و «حکمت وافتیت بذلک» نگاشتند.

دسته ی دیگر که بستگان مرحوم شریعتمدار بودند، نزد شریعتمدار رفته، استفتاء مطلب کردند و شرحی نگاشتند. مرحوم شریعتمدار چون می خواست از این دسته حمایت کند، و به فتوای علمای این زمان، نمی توانست «حکمت بذلک» گوید و حکم حقانیت دهد؛ لهذا، به اختلاف آراء مجتهدین رجوع کرده، در صدر عریضه ی این دسته، به عبارت عربیه، نگاشت که: «شیخ مفید در کتاب فلان، در چنین مورد، چنین می گوید»؛ که آن عبارت، دلیل بر حقانیت این دسته بود.

ولی، من بنده که قدری فقه و اصول نزد مرحوم حاجی ملا فیض اللّه مجتهد دربندی، طاب ثراه، و سایرین خوانده بودم و علم و زهد جناب حاجی میرزا حسین مجتهد سبزواری را هم که مسبوق بوده ام، و از حمایت مرحوم شریعتمدار در حق بستگان خود هم اطلاع داشتم؛ با چندین قرینه ی حالیه و مقالیه، دانستم که مرحوم شریعتمدار هم خواسته است صریحا بیدینی نکند و به رأی یکی از علمای سلف متمسک شود، و هم از بستگان خود حمایت ورزد.

با نهایت اخلاصی که به ایشان داشتم، و با غایت بی ارتباطی که بنده را با جناب حاجی میرزا حسین مجتهد سبزواری شهرستانی در میان بود، به رعایای این قریه گفتم:

«خدمت آقای

شریعتمدار بروید و عرض کنید که: حکومت می گوید: من به حال علمای

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۰

سابق اطلاعی نـدارم. امروز، مقلـد و تابع مجتهـدین حی و حاضـر هسـتم. لهـذا، رأی علمای سابق را کنار گذاشـته، امروز رأی خودتـان را بنویسـید. و اگر مطلـب را حـق می دانیـد، حکمت به ذلـك بگوئیـد.» چـون رعایـا درست از عهـده ی تقریر برنمی آمدند، به همین مضمون رقعه یی هم به ایشان نگاشتم.

رعایـا تحریرات مرا رسانیدنـد؛ تقریرات را بیان کردنـد. مرحوم شـریعتمدار به رعایا، تعرضا با لکنت زبانی که داشـتند، گفتنـد: «همین طورها هرچه باید بنویسم، همان طورها نوشتم. دیگر چه می خواهید؟ حاکم اجراء نمی کند، به من دخلی ندارد.»

رعایا دیگر قدرت معارضه و مکابره نداشـتند. و تکیه کلام مرحوم شریعتمدار، «همین طورها و همان طورها» بود. در هرکلامی می گفت: «همین طورها کردید و همان طورها گفتید.» این رعایا در حقانیت خود نتوانستند حکم صریح بیاورند، و حق جانب اشخاصی بود که از جناب حاجی میرزا حسین مجتهد حکم صریح داشتند؛ و کارشان انجام گرفت.

من این داستان پراکنده برای آن نگاشتم که: دیگر دانشمندان یا ساوقانون ملتی، حمایت بستگان خود را کنار انداخته و تعصب نورزیده؛ در هرحال که باشـند، درباره ی دشمن یا دوست، به طور صراحت مقصد نگارند و توریه در کار نیارند. و من باز این سخن می گویم که: مرحوم شریعتمدار مرد حق بود؛ به رشوه و نیازستدن، دین را ضایع نمی کرد.

و اختلاـف ایشان با برادران خود، که زاهـد و عالم و عادل هم بودنـد، باز بـدون راستی و درستی نبود. و شـرح اختلاف آن ها طوری است که کتابی جداگانه لازم دارد، و من در این وجیزه بسط آن داستان نتوانم.

در این سال که مرحوم

شریعتمدار وفات کرده، بسی مردم هستند که نوشته ی تولیت اوقاف آن مرحوم را در دست دارند. برادران و برادرزادگان آن مرحوم، در دعاوی خود باطل هستند. و با کمال ضدیت که با آن مرحوم داشتند، ابدا، در اموال او حق تصرف ندارند.

جناب مستطاب حاجی میرزا محمد باقر مجتهد سبزواری، که برگزیده ی مرحوم شریعتمدار هستند، و بسی نوشته های صحیحه در دست دارند، و دلایل عقلی و نقلی در حقانیت ایشان هست؛ امروز باید متولی موقوفات مرحوم شریعتمدار باشند.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کرمن عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش و صریحا می گویم: من گنگ نیستم! ولی، چون گوش شنوا و احقاق حق و حکم سخت در میان نیست؛ لهذا، شرح و بسط نمی دهم که ترجیح جناب مستطاب حاجی میرزا محمد باقر مجتهد بر سایرین، در اولویت و اولیت این کار، از چه راه است. افسوس که جناب حاجی میرزا محمد باقر مجتهد کفایت ندارند، و راه ستیز و آویز نمی دانند. و این بنده با ایشان هیچ خصوصیت ندارد؛ جز آنکه، یک وقتی در تهران من دیدنی از ایشان کردم؛ و ایشان هم با مرحوم میرزا علی نقی کوهمیشی، صدر العلماء، که برهان الفلاسفه و الحکماء بود، یک روز عصر به بازدید من تشریف آوردند. سال ها می گذرد که بین ما، نه ملاقات دست داده، نه مراسلات. از خداوند خواستارم که: مرحوم شریعتمدار را به اعلاء علیین

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۱

رساند؛ که ذکر وفات ایشان، باعث شد که بعضی از دوستان را در این کتاب نام بردم و از ادای حقوق آشنائیشان فروگذار نکردم.

میرزا شفیع اعتماد التولیه، وزیر آستانه ی مقدسه ی رضویه، در بیست و نهم

ذی القعده ی این سال هزار و سیصد و پانزده وفات کرد. این مرد جزء اعیان بزرگ نیست که قابل ذکر باشد. لکن، از بس در کار آستانه ی مقدسه و سازش با دالیان خراسان و متولیان آستانه ی رضویه، از او کفایت و چابکی دیده بودم، لازم دیدم که اسم او را در تاریخ بنگارم. اگر صدارت به این مرد می دادند، بهتر از جمیع اشخاص متکفل می شد، که احدی را افکار نبود. جزیی فضلی هم داشت. در ازمنه ی سابقه، که مرحوم عضد الملک، میرزا محمد حسین الحسینی القزوینی- که شرح تولیت و خیرات آن مرحوم را در «سفرنامه ی خراسان» خود که مسمابه «ظفرنامه» است، و در سن جوانی به بیان ساده نگاشته ام، نوشتم- به تولیت آستانه ی مقدسه برقرار شد، میرزا شفیع نویسنده ی آن مرحوم بود که به خراسان رفت.

چون مرحوم عضد الملک قزوینی از تولیت آستانه ی مقدسه انقطاع یافت و به دیگر سرای شتافت، میرزا شفیع به سررشته داری دفتر آستانه برقرار ماند. و هرمتولی باشی که از طرف دولت به خراسان رفت، میرزا شفیع، به واسطه ی راهنمایی ها و دخل نمودن و خدمت کردن و در کار چالاک شدن و درستی خود را نمایش دادن و هنرمند بودن و تقریر خوب در مجلس داشتن و ادب ورزیدن و کوچکی کردن، کارش به جایی کشید که بزرگان و رؤسای آستانه ی مقدسه کارشان در دستگاه تولیت به همراهی و اقدام او اصلاح می شد. افضل التواریخ متن ۲۱۱ باب چهارم اشخاصی که در این سنه وفات کرده اند .....
ص : ۲۰۳

هزار تدبیر و لطایف الحیل، دخل می برد؛ ولی، نه به طوری که مفتضح باشد.

به متولیان فواید بیشمار عاید می ساخت. به احدی

دینار و درهم نداد و بذل و کرم نیاورد.

اما، هرکس از رؤسای آستانه و علما و فضلای شهر که به منزل او می رفت، طوری با ایشان سلوك می کرد و طرزی حسن مماشات داشت، که همه کس را ممنون می ساخت.

هرکس با او می خواست عناد ورزد، مقهور می شد. سایر رؤسای آستانه ی مقدسه به متانت و مناعت و آقایی و اصالت خاندان خود رفتار کرده، به خوب و بد مردم و حك و اصلاح کارها و فایده رسانیدن به متولی باشی، معترض نمی شدند. لکن، میرزا شفیع نوکری می کرد و حسن خدمت داشت، و راه دخل را به متولی نمودار می کرد، و ثبت و سررشته ی دفتر آستانه را به دست می گرفت و مثل منشی احکام نگاری می کرد. با بسی تدبیرات که اقبال مؤید او بود، بر مردمان محترم تفوق و تقدم پیدا کرد. مکنت و دولت او از صد هزار تومان بیش بود.

در هزار و سیصد و سیزده، که جناب صدر الممالك، فرزند مرحوم عضد الملك، به تولیت آستانه ی مقدسه برقرار بود؛ عوض آنکه میرزا شفیع اعتماد التولیه به آقازاده ی خود بهتر خدمت کند، راه خلاف ورزید و فسادهای باطنی کرد که جناب صدر الممالك از تولیت آنجا معاف شدند. چون تمام متولیان سابق اهل دخل بودند، از راهنمایی ها و بد ذاتی های اعتماد التولیه ممنون می شدند و در وزارت او تقویت می کردند. لکن،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۲

چون صدر الممالك مردی درست و صحیح کار بودند، اعمال میرزا شفیع را نپسندیدند.

به این جهت، بعضی اختلافات فراهم آمد.

خلاصه، خداوند میرزا شفیع اعتماد التولیه را رحمت کند، که محاسن و محامد او بیشتر از مساوی و دنایم او بود. هرچه دانستم، بدون غرض نوشتم؛

و اللّه اعلم.

نواب علیه ی عالیه، ضیاء السلطنه، بنت شاهنشاه شهید سعید، طیب اللّه تربتها، که از اخوات سلطنت عظما و متعلقه ی جناب مستطاب ظهیر الاسلام، آقای امام جمعه ی تهران، بود؛ مدتی علت مزاج داشتند. در شب چهارشنبه، نوزدهم ذی الحجه ی این سال، به جوار رحمت یزدانی و سرای جاودانی رحلت کردند. مراسم تعزیت به جا آوردند. در مسجد شاه تهران، مجلس ختم و فاتحه منعقد شد. روز دویم عزاداری، نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده شعاع السلطنه از طرف قرین الشرف پدر تاجدار خود به مسجد رفته، مجلس فاتحه و بساط تعزیت را برچیدند.

بحمد اللّه و منه: که وقایع یکساله ی هزار و سیصد و پانزده ایران نگاشته شد، و این چند جزء به یادگار گذاشته آمد. کنون، به جهت آنکه، در ضمن وقایق عید نوروز این سال و شرح تلگرافات دولتی، وعده دادیم که در آخر این جلد «ژغرافیای ممالك ربع مسکون دنیا» را بنگاریم و تعداد نفوس هرمملکتی را معین سازیم؛ اینک، در خاتمه ی این جلد، به طور اختصار، به طور فهرست، از اقالیم خمسه ی جهان چند صفحه یی می نگاریم: که آیندگان تعداد نفوس هرمملکتی را در این زمان بدانند. و نیز در ژغرافیای این ممالك، که در ذیل نوشته می شود، اسم اشخاصی را که در این کار زحمت کشیده اند می نگارم: که نام ایشان ابقاء شده باشد و اتمام و اختتام این کار را به اسم خود منحصر نکند؛ و مثل مورخین دزد، اسم دیگران را زایل نکرده، خود را شاخص قرار ندهد.

اولا، این چند صفحه ژغرافی را که در ذیل می نگارم، اهل «امریك» بدوا به انجام این کار اقدام کرده اند؛ و اصل این نسخه به لغت انگلیسی

بود، که به توسط سفیر دولت آمریکا مقیم تهران به چنگ جناب میرزا محمود خان مستوفی- از اعضاء دار الشورای کبرا است، ابن مرحوم میرزا ابو الحسن خان قائم مقام بن سید الوزراء میرزا ابو القاسم قایم مقام، صدراعظم دولت شاهنشاه غازی، محمد شاه، طاب ثراهما- افتاد. او از خود خرجی کرد و زحمتی کشید: که این نسخه به توسط استاد یگانه، وحید زمانه، میرزا عبد الرزاق خان مهندس، که در علم ژغرافی و نقشه کشی و زبان خارجه مشار الیه بالنسبان و با من در آشنایی درست بنیان است، به فارسی ترجمه شد. و آقا میرزا عبد الرزاق خان، «میل» انگلیسی را از روی حساب به فرسنگ شش هزار ذرعی درآورد؛ و مقدار وجوه را که به زبان انگلیسی بود، به میزان تومان ایران مساوی ساخت و شرحی به فارسی نگاشت.

و من بنده در طبع آن اقدام ورزیدم؛ که وزیر سابق دار التألیف «۲۴»، که در چاپ هرگونه تألیفات که از دیگران بود امساک داشت، مضایقت نکند.

---

(۲۴)- مقصود میرزا حسن خان اعتماد السلطنه است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۳

به زحمات ما چند نفر، این نسخه از انگلیسی به فارسی ترجمه شد. ولی، بعضی اغلاط در اصل این نسخه بود، که این بنده شخصا در این سال اقدام کرده، به توسط اول ژغرافی دان ایران و استاد جهان، سرکار آقا میرزا رضا خان سرتیپ توپخانه ی مبارکه، مهندس و نقشه کش ایران، این نسخه را تصحیح کرده و بعضی حک و اصلاحات به میان آورده، به طرز صحیح در اینجا می نگارم. و اینک، می گویم که: باز پاره یی مسامحات در اصل این نسخه بوده است؛ که بعضی ممالک را مؤلف انگلیسی ننگاشته و

اغراض پلیتیکی به میان آورده است. و غرض انگلیسی ها در ژغرافی نویسی، معین است و اهل این فن می دانند؛ محتاج به توضیح نیست.

و در این سند، که این بنده این چند صفحه ژغرافی را در این جلد می نگارد، قدری با اصل نسخه که در سنه ی هزار و سیصد و ده به ایران ترجمه شده، اختلاف دارد: بعضی از سلاطین روی زمین وفات کرده، کنون دیگری سلطان شده؛ و بعضی از رؤسای جمهوری تغییر کرده اند؛ و گمرک بعضی از ممالک افزون تر شده؛ و تعداد نفوس بعضی از بلاد زیادتر از سابق گشته؛ و پاره یی از «کلنی» و مستعمرات دول مستقل شده، یا از تصرف دولتی به دولتی دیگر منتقل گشته است. ولی، ژغرافیای هر مملکتی معلوم می شود.

و ما همه از سفیر سابق امریک مقیم تهران و جناب آقا میرزا محمود خان قایم مقام ممنونیم، که او این نسخه را به ایران آورد، و وی باعث و سرمایه ی ترجمه ی آن شد.

آقا میرزا رضا خان سرتیپ مهندس و این بنده، در این سال مؤسس تصحیح و انتشار آن نسخه گشتیم. و صورت آن نسخه از قرار ذیل است:-

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۵

آسیا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۶

اروپا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۷

اروپا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۸

افریقا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۱۹

افریقا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۰

ینگی دنیای شمالی آمریکا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۱

ینگی دنیای شمالی آمریکا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۲

ینگی دنیای جنوبی آمریکا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۳

ینگی دنیای جنوبی آمریکا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۴

اقیانوسی

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۵

اقیانوسی

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۶

بحمد اللّه شرح ممالک اقالیم خمسه و اسم سلاطین و تعداد نفوس و دخول و خروج اشیاء گمرکی نگاشته شد، و میزان بعضی چیزها به دست آمد. لکن، محض تبصره ی خوانندگان، می نگارم که: این صفحات ژغرافی، بعضی ترک ها دارد و بعضی جاها را عمدا به اشتباه کاری سهو کرده است. مثلا: یک مکانی را که امارت داشته، امپراطوری قلمداد کرده است؛ و یک جایی را که رتبه ی عالی داشته، به خفت اسم برده است. هریک از انگلیسی ها که ژغرافی بنگارند، هزار ملاحظه ی پلتیکی در کار دارند، که گاهی در کم و زیاد مطلب غرض می ورزند؛ و شرح آن را اهل ژغرافی می دانند و محتاج به توضیح و شرح و بسط بنده نیست. و من هر قدر توانستم، به تصحیح این نسخه کوشیدم و آن را به صورت صحیح درآوردم. و ممکن است که مراهم به واسطه ی عدم اسباب، احاطه ی کامل نبود که جمیع ممالک را بدون کسر و نقصان شرح دهم. به قدری که توانستم، در صحت این نسخه دقت کردم. اگر سهوی دیده شود، امید عفو و اغماض است. و محض برهان مطلب خود می نویسم که: این ژغرافی نویس انگلیسی، بسی سهوها کرده و بعضی امکنه را ننگاشته است. مثلا: در خاک آسیا، مملکت «بیرمان» است که هشت کرور جمعیت دارد. پایتخت قدیم آنجا «اوا» بوده؛ و پاتخت حالیه ی آنجا «مندله» می باشد. و این ژغرافی نویس، اسم این مکان را ذکر نکرده است. و نیز در خاک آسیا، مملکت «کامبچ» را که جزء «کشنجین» است ننگاشته؛ و حال آنکه، مملکت کام بج دو کرور جمعیت دارد و پاتخت حالیه ی

آنجا «پنم پامر» می باشد. و نیز در خاک اروپ، مملکت «نسبی و هرزه گوین» را که سپرده به اطریش است، ننگاشته. و نیز از مملکت «ساکس روایال» که پاتخت آن «درست» می باشد، اسم نبرده است. و از مملکت «گراندوشه باد» که پاتخت آنجا «کارلس رو» می باشد، ذکری نکرده. و از مملکت «باویر» که پاتخت آن «مونیچ» است، اشارتی به قلم نیاورده است. و نیز بعضی از ممالک امریک جنوبی را جزء امریک شمالی نگاشته، و بعضی از ممالک امریک شمالی را جزء امریک جنوبی به قلم آورده.

به علاوه، در ژغرافی امریک شمالی، از مملکت «بلیوی» که چهار کرور جمعیت دارد، نامی نبرده. و مملکت «پلاتا» را ننگاشته؛ مگر آنکه، بعضی از اضافات آنجا را نام برده است. و نیز در ژغرافی خاک «اقیانوسی»، از جزیره ی «سوماترا» و جزیره ی «برن او» که در آنجا چند نفر سلطان است و معدن الماس در آنجا است، یادآور نشده. و از جزایر- الملوک و جزیره «سلب» و بحر الجزایر و بسی جزایر دیگر نامی نبرده است. در جزء این اقالیم خمسه، بسی ممالک و جزایر بزرگ است که این ژغرافی نویس انگلیسی، عمدا یا سهوا، ترک داده است. و محض نمونه، من این چند فقره سهو او را یادآور شده.

آن انگلیسی با هزار اسباب که سهو کرده باشد، من هم با بی اسبابی، محتمل است هزار سهو کرده باشم. امید است که یک نفر ایرانی باهوش که با اسباب باشد، سهو ما دو نفر را را بنگارد و ژغرافی اقالیم خمسه را بهتر شرح دهد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۷

جلد چهارم وقایع سال ۱۳۱۶ هجری قمری

اشاره

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۲۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین افضل مقام و اکمل مرام،

ادای حمـد ملک علام است؛ که مشتی خاکیان جهالت را به تعلیم اسـماء حسـنی، به مسـلک علم هـدایت ساخت. و هریک از آدمیان را به جهت معرفت ذات خود، از دیگر حیوانات بنواخت. شکر خداوندی را، که در سوزش او در سازیم و با قهر او، که عین لطف است، دمسـاز. اگر عقوبتمان فرمایـد، زهی عـدل است؛ و اگر از عصـیان و کفر ما درگـذرد، خهی فضل. ربنا عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک.

صلوات زاکیه و تحیـات نـامیه، بر خـاتم رسولاـن او. سـلام وافر و درود متکاثر، بر آل و اصـحاب او باد، که بروج اثنی عشـر و حقیقت شمس و قمر هستند.

امـا بعـد؛ چنین گویـد غلامحسـین افضل الملک بن مهـدی خان بی علی خان بن ابراهیم خان انور بن کریم خان زنـدی، وکیل الرعایا، که: در سـنه ی گذشـته که هزار و سـیصد و هفده بود، جلد سـیم افضل التواریخ را، که مشتمل بر وقایع سلطنت سنه ی هزار و سیصد و پانزده دوره ی مظفریه است، نگاشته و ربعی از ترجمه ی «اعلام الناس» را ضمیمه ی آن ساخته، تقدیم حضور مبارک شاهانه نموده. با آنکه برای ادای این خـدمت مرسوم و مواجتی بسـزا دارم و متوقع بذلی فوق العاده نیسـتم، باز سه طغرا دسـتخط مبارک شاهانه درباره ی این چاکر شـرف صـدور یافت؛ که مشـتمل بر تشویق خـدمت بود و مقرر شـد که از صـرف جیب مبـارک، انعامی نقـدا مرحمت شود و از صـندوقخانه ی مبارکه جبه ی ترمه کشـمیری، که از امتیازات دولتی است، برای من فرستاده گردد. نقدا و جنسا، حسب الامر به طرف من بذل عطیات و نشر موهبات شد. مرا زهی خوشوقتی است که با نهایت بدبختی

و عـدم اقبالی که دارم، باز خـدمتم را نعمت می رسـد و زحمتم را رحمت می آیـد. ولی نعمتی قـدردان هست که به بـذل می شتابـد و بیچارگـان را به احسـان خود درمی یابـد. لکن، بحمـد اللّه، هرگونه نعمت و آسـایش دارم و به این جزئیـات نقـدی و جنسی، به هیچ وجه احتیاجم نیست.

ولی، همین قدر که از طرف شاهنشاه جزیی مرحمتی می شود، نهایت شـکرگزاری را دارم؛ که کاه او به از کوه، و کم او به از انبـوه است. و حقیقت مطلب این است که: من هم چنـدان زحمـتی نمی کشم و خـدمتی نمی کنم. نه داد فصـاحت می زنم، نه گوی بلاـغت می برم. نه اغراق و دروغ می نویسم، نه سـخن سازی دارم، نه انشاءپردازی می آورم. فقط، به زبان قوم و به بیان یوم، بعد از سی شب، یک شب قلمی برداشته، به طور ساده، مثل کسی که در جام و باده باشد،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۰

چیزی می نگارم. و در صـباح، دوباره مطالب را خوانـده؛ اگر سـقطی در صـحت مطلب باشد، قلمی بروی آن می گذارم. هزار محاسن را در این تاریـخ ترک کرده؛ ولی، یک حسن از آن متروک نیست. و آن حسن، بدون تملق مطلب نوشـتن و به صدق هر داستانی را نگاشتن است.

خـدا شاهـد است که: در این تاریخ، از ولی نعمت خودم، اعلیحضـرت قضامهابت، مظفر الدین شاه، روحی فداه، تملق نکرده و اغراقی درباره ی او ننگاشـته ام؛ چه رسـد به دیگران، که چنـدان محل احتیاج نیسـتند. مثلا: در این چنـد جلد تاریخ، از بعضـی اشـخاص بزرگ جا داشته است که نهایت تمجیدات به کار آرم: تا تمتعی یابم. لکن، از این کار درگذشته، فقط شرح حالشان را نگاشته ام. ولی، از شخصی که

ابـدا به من نفع نداشـته و ضـرر وارد نمی آورده، چون صـفت درست حسابی و سـلامت نفس داشـته است، در حال او شـرحی نوشـته ام کـه دیگران دشـمن مـن شـده انـد و گله کرده انـد که: «چرا در حـق او چنین نگـاشتی و دربـاره ی مـا چنین و چنـان گذاشتی؟» مقصود این است که مبنای این تاریخ بر صحت اقوال است، نه سجع و قافیه ی الفاظ. «۲۵»

کنون بـدون تکلف عبـارت سـازی و تعسف سـخن پردازی، به سـر تاریـخ نگـاری رفته؛ از روی صـدق، هرچه به قلم آیـد می نگارم.

باب اول

وقایع سال هزار و سیصد و شانزده هجری، در شرح مملکت داری این پادشاه عادل باذل بندگان اعلیحضرت اقدس مظفر الدین شاه قاجار، اطال اللّه عیشه و نصر اللّه جیشه، به ایران.

در محرم این سال یک هزار و سـیصد و شانزده هجری، که روز یکشـنبه، غره ی این ماه بوده است، بنـدگان اقدس مظفر الدین شاه، روحی فداه، در تهران که پاتخت حالیه ی ایران است، با سلامت مزاج در عمارات سلطنتی تشریف داشته؛ روزها به فیصل امور دولتی می پرداختنـد، و هر روزه عرایض و راپرت ایالات و وزارتخانه ها و سایر ادارات را به نهجی صـحیح جواب مرقوم می فرمودند. بساط تعزیه داری حضـرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثنا، عصـرها در عمارات سلطنتی گسترده و دایر بود. شب های دهه ی اولی هم، در منزل صدارت عظما اساس روضه خوانی و عزاداری انعقاد داشت.

---

(۲۵)- یـک پـاراگراف را قلم گرفته است، بـدین مضـمون: «چنـانکه، صـریحا می گویم که: این شاه باطمطراق ما فقط سـلطان باظل عادلی است که در بـذل و عـدل نظیر ندارد؛ ولی، تشویق اهل هنر نمی کند. تشویق هم می کند و پول هم می دهد؛ ولی به مواردی که به طراری

خود را جلوه داده و اهـل فضل نبوده انـد و به عیاری خود را اهل تاریـخ و فضل قرار داده انـد. سـبحان اللّه! این چه صـحبت ها است.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۱

سینه زنان و نوحه گران هر محلتی، شب ها به دار الصداره رفته، لختی سینه می زدند. و به هر دسته یی طاقه شال و وجوه نقدیه عطا می شد.

چون عـاشورا گـذشت و نفس نفیس سـلطنت به اصـلاح کارهـای دولتی و آسـایش حـال رعیت پرداخت، در صـدارت جناب مسـتطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله، صدراعظم، بسـی شـکایت ها از مردم دید و بسـی حکایت ها از این و آن شـنید؛ که گوش را تاب شـنیدن و چشم را طاقت دیـدن نمانـد. مردم را رمیـده و علماء را شوریـده یافت. لهذا، در روز یکشـنبه، پانزدهم محرم الحرام، که روز میقـات و آسـایش عیسویـان است، بر عزل جناب آقا میرزا علی خان امین الـدوله، صـدراعظم، اشارتی و عبارتی فرمودند؛ بلکه، تقریری کردند و تحریری نمودند.

شب پیش، بـا جنـاب حکیم الملـک و سایر خاصان درگاه و پیشـخدمتان بارگاه قرار داده بودنـد که: علی الصـباح، جناب امین الدوله را از صدارت معزول می فرمائیم. و هریک در تکذیب او سـخن ها گفته بودند. چون صبح یکشنبه، پانزدهم به سردست درآمـد، جناب مسـتطاب امین الـدوله، صـدراعظم، به دربخانه آمده، به حضور همایونی مشـرف شدند. بندگان اقدس همایون اعزازی درباره ی او فرمودند و با او بعضـی فرمایشات مرحمت آمیز کردند؛ و او را از میان جمع به کناری کشـیدند و صـحبت های محرمانه کردند. خاصان درگاه بر خود ترسیدند و لرزیدند و گفتند: «دیشب نباشد که این مرد از کار معزول شود و کنون باز بر سر کار است. شاید سلطان با او مرحمتی

فوق العاده پیدا کرده؛ و ما عما قریب مغضوب خواهیم شد.»

هریک در این کار تحیری داشتند. بندگان اقدس همایون که جناب امین الدوله را به کناری کشیدند و با او مسلک التفات ورزیدند، هریک از مقربان درگاه خود را به عقب کشیدند؛ مگر، میر حسن خان مقتدر السلطنه، که سیدی با شهامت و به نوکری خود خیلی مغرور و به خدمت گستاخ است. وی به دنبال سلطان و امین الدوله روان شد. بندگان اقدس همایون به او فرمودند که: «بایست و دنبال ما میا!» او ظاهرا قدری قدم خود را به عقب انداخته؛ ولی، دست خود را به شال سبز سیادت خود زده و به اشاره عرض کرد که:

«به جدم! هر کجا بروید، می آیم.» و باز به آهستگی به دنبال سلطان روان بود.

بندگان اقدس همایون فرمایشات مرحمت آمیز خود را با جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، تمام کرده؛ او را مرخص فرمودند که به اتاق دربار رود و به فیصل مهمات پردازد. وی از باغ بیرون آمده، به بالاخانه های دربار رفت. در آنجا نشست و چند نفری در محضر او بودند، و او به جواب عرایض مردم و گذرانیدن مهمات می پرداخت. نزدیک بود که ناهار او را حاضر آورند، ناگاه یکی از مجلسیان، که در این ساعت اسم و رسم او را فراموش کرده ام، بر روی صفحه کاغذی نوشت که: «شما چرا در دربار نشسته اید؟

شما از صدارت معزول هستید. برخیزید و به منزل خودتان بروید!»

این کاغذ را به ادب در جلوی جناب مستطاب امین الدوله گذاشت. ایشان این صفحه را خوانده، از جا برخواستند و دانستند که مطلب صحیح است. از دیوانخانه و عمارات سلطنتی بیرون

آمده، خواستند سوار شوند و به منزل روند سیدی پریشان احوال که در

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۲

ارک ایستاده بود، در کمال جرأت و جلادت، مثل اینکه مسبوق به عزل امین الدوله بود، نهایت بی احترامی را به جناب امین الدوله کرده، دشنام داد و بد گفت؛ و او چیزی جواب نداد. و مردم که از عزل او مطلع نبودند، بر جرأت سید و حلم او تعجب کردند.

خلاصه، جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، سوار شده، از ارک به منزل خود رفت. و پس از ساعتی، عزل او منتشر شد. دو روز قبل از این قضیه، من از کوچه یی عبور می کردم. یکی از دوستان، که از اجزاء درب حرمخانه ی جلالت عظما است، به من رسید. درود و سلامی داد و به خنده گفت: «بوی جان می آید از پشم شتر!» گفتم: «این سخن چه معنی دارد؟» گفت: «خبرهای خوش می رسد. این دو سه شب، بعضی از خاصان درگاه سلطنت اقدام کرده و بر عزل صدارت پاره یی مطالب به سمع مبارک شاهانه رسانیده؛ قرار شده است که همین دو روزه او را معزول سازند.»

من بر این سخن تعجب کرده، وقعی ننهادم. باورم نیامد؛ به این دوست گفتم:» شاید این خبر هم از اراجیف مدینه باشد. بر فرض که صحتی هم در این گفتار باشد، من و ترا چه سود و چه زیان؟ که من و تو، یا از بی هنری یا از بدبختی، همیشه کارگر و عمله باید باشیم. هرکس معمار کارخانه شود، ما باید سنگ بکشیم و خشت پای کار ببریم.

هیچ وقت استاد کارخانه نخواهیم شد. و هزار مهارت هم که داشته باشیم، ما را معمار نخواهند کرد. در این صورت، بر

عزل و نصب هیچ صدری شادان و محزون نخواهیم گشت.

باید مشغول مزدوری شد و به این و آن کار نداشت.»

به آن دوست این سخن برای آن گفتم، که از انتشار این خبر دست کشد: تا اگر دروغ باشد، او را زیانی در انتشار این خبر نرسد و گرفتار نگردد.

دو روز دیگر بیش نگذشت، که کار دگر گشت، روزگار دگر شد؛ و عزل صدارت فراهم آمد. در عزل این صدر والاقدر، جمیع اهل ایران، از رجال و نسوان و شیوخ و صبیان و علماء و وزراء و شاهزادگان و تجار و کسبه و اشخاصی که به هیچ وجه طرف نفع و ضرر و مورد خیر و شر نبودند، اقدام داشتند. تمام مردم را رعب و هراس گرفته، به تخریب کار و نفرین و بدگویی این صدر می کوشیدند. ولی، کسی که توانست این کار محال را صورت دهد، یکی جناب میرزا محمود خان حکیم الملک، وزیر مسکوکات و ابنیه است، که در مزاج مبارک شاهانه نفوذ و رسوخ فوق العاده دارد و در هر عرض محل وثوق و اعتماد است؛ و یکی دیگر جناب حسین قلی خان نظام السلطنه، وزیر دیوانخانه ی عدلیه و تجارت است، که از دهاه روزگار و مدبر فی اللیل و النهار است. این دو تن جناب حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، را دیده و او را با خود همراه کرده.

وی به خاکپای همایونی مشرف شد و قسم خورد، و به براهین عقلیه مدلل داشت و به عناوین نقلیه مستجل نمود که: صدارت امین الدوله، برای سلطنت و دولت ایران مضر است؛ و مردم تمام از او رمیده و از

دولت مأیوس گشته. بسی فسادها برپا خواهد خواست، و دولت ایران به تصرف اجانب درمی آید.

بندگان اقدس همایون که مردم را کفیده خاطر دیدند، وی را معزول کردند. تمام ایران، به استثنای سی چهل نفر تا صد نفر، از عزل وی خوشحال شدند و بشاشت ها کردند

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۳

و تهنیت ها به یکدیگر دادند و مضمون ها گفتند و شعرها ساختند؛ که من آن مذاکرات را با اشعار درج نمی کنم و این مرد بزرگ عاقل را ضایع نمی سازم.

جناب امین الدوله پس از عزل از صدارت خود، از تهران به منزل ییلاقی خود، خورآزین، که در بلوک شمران و در دو فرسخی تهران است، بیرون رفت: تا از آنجا تهیه ی خود را دیده به رشت رود. مردم محض احترام صبیه ی سلطنت، که زوجه ی پسر او معین الملک بود، به پارک و عمارات او هجوم نیاوردند؛ والا، مزاج همه کس مستعد بود که به خانه ی او ورود کرده، مالش را غارت کنند.

در ظرف چند روز، مردمانی چند به او ادعاها کرده، کاغذها به او نگاشتند که:

«فلان پول و فلان جواهر را دادیم که فلان کار بگذرد و نگذشت.» وی محض حفظ احترام خود، ناحق آن پول را داده، نگذاشت که کار به رسوایی بکشد. از جمله: سیدی آمد و شاهد آورد و گفت: «دو حلقه انگشتری الماس و دو طاقه شال، به توسط اجزاء درب اندرون، نزد شما فرستاده ام و کار هنوز نگذشته است. باید قیمت مال را که دو هزار تومان است، پس بدهید!» وی اجزاء درب اندرون خود را حاضر کرده، گفت: «به کدام یک داده یی؟» سید گفت: «به این ها نداده ام. به یک نفر غیر از این اشخاص

داده ام.» و چنـان شخصـی که او می گفت، در میـان اجزاء نبود. خلاصه، امین الـدوله هزار تومان تاوان مال موهوم این سـید را داد و نگذاشت که او به دیوان عارض شود و وهنی برای او فراهم آید.

همچنین، حاجی سـید محمد صراف چند روز قبل از عزل، از برای اصلاح امور خود در دستگاه صدارت، به توسط جناب مجد الملـک، وزیر داخله، برادرصـدارت عظمـا، کـاری گذرانیـده بود که بایـد هزار تومـان به مجـد الملک بدهـد. در عوض، یک کالسـکه ی پانصد تومان قیمت فرسـتاده بود. چون اسباب عزل صدارت فراهم آمد، حاجی سید محمد رقعه یی به مجد الملک نوشت که: «پانصد تومان قیمت کالسکه را بفرستید، یا آنکه خود کالسکه را رد کنید!» مجد الملک، محض حفظ احترام خود، نتوانست سخن گوید؛ ناچار کالسکه را برای او رد کرد.

این سـخنان برای آن نوشتم که: آیندگان بدانند تا این دوره، مردمان فریه زن و اشخاص مشتبه کار و نامرد بوده اند که به غلط بسـی زشت کاری ها داشـته انـد. خداونـد اصـلاح کنـد؛ ما که نتوانستیم. و این طایفه قـدری مظلوم شدند، که شـرح آن طویل است. و وزراء حساب ناحق برای او ساختند که بسی ضرر کشید و مال او از میان رفت و املاک فروخت و تاوان داد.

خلاصه، جناب امین الـدوله بعـد از صـدارت، چند روزی در خورآزین، عمارات ییلاقی خود، منزل کرده؛ تهیه و تدارک سـفر دیـده، از دولت مرخصـی گرفته، به طرف رشت رفت که در «لشـته نشا»، املاک معتبر خود، اقامت کند. پسـر او، میرزا محسـن خان معین الملک، و برادرش، میرزا تقی خان مجد الملک، وزیر داخله، و میرزا احمد خان مبشر الدوله هم اقامت خود را در

این شهر صحیح ندانسته، با وی به طرف رشت رفتند و مدت های مدیده در آنجا توقف کردند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۴

جناب امین الدوله پس از چندی توقف، عریضه یی به شخص همایون سلطنت نوشته، استیذان خواست که اجازه اش دهند تا به مکه ی معظمه رفته، چندی از شنیدن بعضی مقاولات موحشه آسوده باشد. دولت او را به رفتن مکه ی معظمه مأذون ساخت. وی با برادر خود، مجد الملک، به مکه رفته و به مصر و اسلامبول عبوری کرده؛ در کمال سلامت، بدون مخاطرات به رشت آمدند و در لشته نشاء توقف نمودند.

اما، سبب اضطراب و وحشت مردم از جناب امین الدوله این بود که: او فرمود حقوق وزراء و شاهزادگان و مستوفیان و عموم طبقات نوکر را از خرج ولایات برگردانند؛ و در تهران، حقوق ایشان را برات دفتری، به شکلی مخصوص، صادر کرده، تنخواه خود را از خزانه و وزارت گمرک خانه دریافت کنند. حقوق اهالی تهران را، اهالی دفتر از خرج کتابچه ی دستور العمل ولایات برگردانیدند. این فقره، باعث وحشت شد. چنان گمان کردند که چون برات ها به نظر امین الدوله برسد، وی محض آنکه خرج دولت را زیادتر از دخل مالیات دیده بود، شاید از حقوق اهالی کسر کند و در مواجب و وظایف مردم جرح و تعدیلی آرد. علاوه بر این، هر قدری را هم که از مواجب آن ها باقی گذارند، دیگر از خزانه به صعوبت و تعویق وصول خواهد شد. اهالی تهران چنان عادت دارند که: از حکام ولایات زودتر می توانند حقوق خود را وصول کنند؛ لکن، عاجز هستند که در تهران از وزیر خزانه مرسوم دیوانی خود را دریافت دارند. هروقت که از

خزانه مطالبه ی اموال می کنند، وزیر خزانه می گوید: «قسط مالیات از حکام ولایات نیامده و غلات دیوان به فروش نرسیده است.» حکام ولایات هم که مبلغی باقی داشته باشند، به خزانه نمی فرستند. صورت مخارج سرحدی نوشته و بعضی مصارف قلمداد کرده، خود را طلبکار قرار می دهند و به این جهت قسط خزانه را نمی فرستند. وزیر خزانه هم که از خود نمی تواند حقوق مردم را بدهد. به این واسطه، مواجب طبقه ی نوکر سوخت و لا وصول می ماند.

ولی، وقتی که حقوق دیوانی مردم به خرج ولایات آید، این مردم برای وصول مالیات، که در ازای مواجب آن ها است؛ به اصرار و سماجت و ابرام و لجاجت و تملق و برانگیختن شفعا یا نوشتن فحش، حقوق خود را از حکام بلاد وصول کرده؛ دیگر نزد آن ها وجوهی باقی نمی ماند که خرج تراشی کنند و مال دیوان را از میان ببرند و سر مردم را بی کلاه گذارند.

خلاصه، جناب امین الدوله پاره یی برات های فوق العاده را که در مرسوم مردم می دید، لبخندی می زد و کنایه یی می گفت. و قصد داشت که به طرزی خاص، این امور را حک و اصلاحی کنند. مردم یقین کردند که او در صدارت خود، از مواجب و مرسوم آن ها کسر خواهد کرد و رتبه ی ایشان را می کاهد. به این جهت، مردم برآشفتند.

کنکاش ها کردند و سخنان ناشایست گفتند، تا کار را به جائی رسانیدند که او را از حک و اصلاح بازداشتند. چون وساطت علماء را هم نمی پذیرفت و دست و پای آن ها را از مداخله به کار جمع کرده بود، آن ها هم در تخریب کار او می کوشیدند. طبقات نوکر و مقربان درگاه هم، چون از بردن امتیازات و

اضافه مواجب و بعضی تعدیات به زیردستان محروم مانده بودند، آن ها هم آتش فتنه را به او می زدند و مشتعل می کردند. جز حاجب الدوله

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۵

و امیر بهادر جنگ، دیگر احدی از مقربان درگاه به او ارادت نداشتند و به صدارت او راضی نبودند؛ و از حرکات معین الملک، فرزند او، بسی آزردگی ها داشتند. بعضی اشخاص به جناب امین الدوله گفتند: «چون حقوق مردم را از خرج ولایات برگردانیدی، وحشتی در میان آن ها افتاده که بعضی سخنان می گوید.» وی گفت: «من خواستم که مردم از حکام ولایات تملق نکنند و به آه و ناله حق خود را نستانند؛ بلکه، به طور آسایش حق خود را از خزانه بگیرند. حال که چنین است، هرکسی می خواهد مرسومش در ولایات به خرج بیاید، حکم به او داده می شود که مرسومش کما فی السابق به خرج ولایات به حال ابقاء باشد.»

خلاصه، مردم به وسایط و وسایل نزد او رفته، به سروزیر حکم گرفتند که مواجب آن ها به کتابچه ی ولایات به حال ابقاء باشد. صیغه ی ابقاء بر صیغ دفترخانه افزوده شد و باز بیشتر از مواجب مردم، کماکان به خرج بلدان نوشته شد. الحق، جناب امین الدوله در برگردانیدن مرسومات از خرج ولایات به تهران، سوء قصدی نداشت. فرضا، اگر کم و کاستی در حقوق مردم می شد و حک و اصلاحی به میان می آمد، باز هرچه باقی می ماند، قصد جناب امین الدوله این بود که حقوق مردم نقدا برسد و آسوده باشند. ولی، این مردم چندین سال، پدر و پسر، دیده بودند که حقوقشان از ولایات زودتر می رسد و از خزانه چیزی عاید نمی گردد؛ و یقین هم داشتند که

صدارت امین الدوله دوامی نخواهد داشت و ابدی نیست که در رسانیدن حقوق مردم از خزانه ساعی باشد. لهذا، با خود خیال کردند که حقوق ما از خرج ولایات به خزانه مبدل می شود، و فردا هم صدارت از جناب امین الدوله زایل می گردد و کار به دست نااهلی می افتد؛ آن وقت، دیناری به ما نخواهد رسید. لهذا، از این عمل مضطرب شده، به وحشت افتادند؛ و در مذمت صدارت و بدنفسی او، ترانه ها ساختند و افسانه ها پرداختند.

اگر جناب امین الدوله اول چاه را کنده و بعد منار را دزدیده بودند، کار به این هرج ومرج نمی کشید. جناب امین الدوله در اجراء خیالات صحیحه ی خود، طمأنینه و وقار داشتند و دیرتر از موقع کار را می گردانیدند. اگر از اول، خرج تراشی حکام را موقوف می کردند و طوری سخت می ایستادند که اقساط ولایات به خزانه برسد؛ و وزارت خزانه را به کسی می دادند که ضعیف المال باشد و از دادن حقوق مردم نتواند تقاعد ورزد؛ و از اول سال برات مردم صادر شده، به شش قسط یا هشت قسط حواله می شد که وزیر خزانه نقدا برساند، و در ادای هر قسطی هفتاد روز وعده قرار ندهد؛ آن وقت، مردم که پول خزانه را نقد می دیدند و خلافی تصور نمی کردند، خودشان با لطبیعه استدعا می کردند که حقوقشان از ولایات برگردد و در تهران برات رکابی صادر شده، از خزانه دریافت کنند. افسوس که جناب امین الدوله خیالات خوب در آسایش مردم داشتند و می خواستند که مردم را به حد خود وا دارند. اما، ندانستند که مریض هشت هزار ساله ی ایران را به هشت روز نمی توان معالجه کرد. مرور دهور یاقوت و

زور می خواهد کارهای خراب شده ی چندین ساله را آباد کند. در ظرف پنج سال یا ده سال، نمی توان کارهای ایران را اصلاح کرد. ولی، جناب امین الدوله فورا خواستند به اصلاح کار

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۶

بپردازند؛ و جمیع مردم را دزد دانستند، خواستند از ایشان مال بگیرند. بلی! ایشان راست می گفتند. ولی، یک نفر محتسب امین با صد هزار نفر ناحساب دزد، چه توان کرد؛ جز آنکه، به مرور دهور و لطایف الحیل، در ظرف چند سال دزدان را به اجل حتمی نابود سازد و ترتیبی تازه قرار دهد.

اگر ناخوشی پیدا شود که پایش تا قوزک شقاقلوس باشد، طبیبانی که برای معالجه حاضر شوند، اختلاف دارند. یکی می خواهد که شقاقلوس سابق را هم خوب کند. این کار امری محال است؛ تا بخواهد شقاقلوس قوزک پا را خوب کند، این مرض بالازده، بر کعبتین می آید و به کلی پا را ناقص می کند. ولی، طبیب حاذق هرقدر از پا را که شقاقلوس عارض شده، می برد که مابقی پا سالم ماند.

وزراء هم اگر بخواهند به اصلاح اغلاط سابق بپردازند و حک و اصلاح کنند، در ایران کار بالا زده، شقاقلوس بیشتر می شود و پا معیوب می گردد. پس، بهتر آن است که: از شقاقلوس و اغلاط سابق صرف نظر کرده، به اصلاح آن نکوشند و به حفظ صحت مابقی اجسام اقدام ورزند. چه کار دارند که بگویند: «فلان و فلان مواجب به غلط بوده و باید اصلاح شود؟» در این صورت، آن غلطکاران در تخریب کار صدارت می کوشند و نمی گذارند که کار صحیحی صورت گیرد. بهتر آن است که هر صدراعظمی بگوید که:

«من از اغلاط سابقین صرف نظر کرده، هرکس هرقدر

مواجب دارد، باید فرمان صادر کند که تومانی هفت هزار به دولت رسد. و هرکس بی فرمان باشد، از این تاریخ مواجب او صحیح نیست.» و نیز بگوید که: «هرکس دخالت کند، از مواجب او ثلث ضبط دیوان می شود.» اما نه به طوری که ده تومان و پنج تومان ثلث ضبط شود؛ ولی، یک دفعه دوازده هزار تومان از اصل مالیات و مواجب فلان مقرب درگاه، که املاک عدیده و فواید قدیمه و جدیده دارد، افزوده شود. و نیز بعضی شرایط صحیحه که مخالف با خداشناسی و مردم داری نباشد، در کار بگذارد: که در ظرف پنج سال و ده سال، کار دولت و ملت اصلاح شود. و در این کار بسی قوانین هست، که هنوز هم می توان کار دولت و ملت ایران را اصلاح کرد. ولی، افسوس که بعضی در این کار علم دارند و عمل ندارند، و بعضی عمل دارند و علم ندارند. و ما از هر بحثی باید ساکت باشیم. همین قدر که اشارتی کردیم، کافیست.

خلاصه، جناب امین الدوله قصد کسر کردن حقوق مردم را نداشت؛ لکن، از او بعضی کارها به ظهور رسید که مردم به وحشت افتادند. خود من چیزی که دیدم، این بود که:

شخصی وفات کرد؛ یک پسر داشت، که در خراسان مشغول خدمت بود، و یک دختر. صورت مواجب آن متوفی را نوشتم و ثلث موضوع کردم؛ و ورقه یی خدمت جناب امین الدوله فرستادم که حکم بدهند تا باقی مانده ی مواجب را در حق پسر و دختر برقرار کنند. ایشان جواب دادند: «دختر نباید مواجب ببرد! پسر هم اگر قابل و مشغول خدمت است، دولت یک وقتی از اصل مالیات به

او مواجب خواهنـد داد. این محل بایـد توقیف باشـد.» واسـطه یی بزرگ برای این کار دو بار تعیین کردم؛ ابـدا پـذیرفته نشد و حکم ندادند.

من از جانب ورثه، عریضه یی به خاکپای مبارک شاهانه نوشتم. دستخط مبارک در صدر

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۷

عریضه شرف صدور یافت که: «مواجب شخص متوفی، بعد از وضع ثلث، در حق اولاد ذکور و اناث برقرار گردد!» جناب امین الدوله با صدور دسـتخط، و در سایر موارد که شدت و قوتی در کار بود، نمی توانست قطع مرسوم کند. لهذا، مواجب شـخص متوفی در حق ورثه برقرار گردید.

جناب امین الـدوله در صـدارت و غیر صـدارت، سـهل الـدریکه و لین الخلق و نرم و ملایم و با طمأنینه و وقار و با ادب بود. به احدی فحش نداد و تندی نکرد. و همه وقت دیده می شد: کسی را در دیدن او اشکال و حجاب و مانعی نبود. اشخاصی را در حضـور خـود اذن جلـوس می داد، که دیگران آن هـا را نمی نشانیدنـد. تکـبر و خودبنـدی و مردم را ذلیـل شـمردن، در نزد او ناگوار بود. در تمام عمر، به عقل و درستی و امانت و بی طمعی شـهرت داشت. واقعا، از دخل های ناحق و رشوه گرفتن نفرت می ورزیـد. ولی، به کسـی هم چیزی نمی داد. عموم مردم مأیوس بودند که نزد او رفته، امتیازی بگیرند یا اضافه مواجب ببرند یا از خود او مالی دریابند. به این جهت، غالبا مجلس او خلوت بود.

خط را فوق العاده نیکو می نوشت. اوراق مکتوباتش، مثل خط قابوس بر جناح طاووس بود. تمام مردم به شیوه ی خط او تقلید کرده و احدی به خوبی او ننوشت.

ظرافت و ملاحتی در تحریرات او بود، که

آدمی به حیرت می افتاد. انشاء و تلفیق عبارات و حسن بیانات او، هزار درجه بهتر از خطشان بود؛ سحر حلالی و ماء زلال را طعن می زدند. بیانات ایشان به سبک قدما نبود؛ بلکه، شیوه ی مخصوصی نداشتند. به طرز ساده و بیانات ملایم و عبارات ظریفه، در کمال اختصار و سلامت مطلب می نگاشتند. و انصافا منشآت ایشان، بر بیانات متقدمین و متاخرین رجحان داشت. این بنده که نگارش خوب دیگر ندارم؛ لکن، سخن شناس هستم. من بر خوبی بیان احدی حسد نبردم و تعجب نکردم؛ لکن، بر سلامت عبارات این وزیر بزرگ غبطه ها داشتم و حیرت ها کردم. لفظ مغلوط و لغت مجعول در تحریرات ایشان دیده ام؛ لکن، سخن احدی را به پایه ی منشآت ایشان نیافته ام. هر سطر مختصر ساده یی که می نگاشتند، یک نکته ی ظریفی و رمز دقیقی در آن دیده می شد.

در ادبیات و تاریخ و علم حدیث و رجال و شعر، بهره یی وافی و اندازه کافی نصیب ایشان بود. زمانی، در عتبات عالیات تحصیل کرده اند. در سلیقه و ظرافت و ساختن ابنیه و عمارت، اول شخص بودند. سداد و صلاح و عقل، با ایشان مخمر بود. من وقتی قبل از صدارت ایشان، در زمان شاهنشاه شهید، از مرحوم محمد حسن اعتماد السلطنه، وزیر دار التألیف و دار الترجمه و دار المطبوعات، که اول دیپلوماسی ایران بود، پرسیدم که:

«امین الدوله را شما کاملتر می دانید یا بیزمارک صدراعظم آلمان را؟» اعتماد السلطنه گفت: «در ایران اگر کار رجوع شود، امین الدوله بهتر از بیزمارک است.»

امین الدوله در لسان فرانسه و علوم خارجه و پلیتیک دول اروپ، اول شخص و اول دانشمند بود. هیچکس در عقل و لیاقت او تردید

نـداشت. ولی، می دانسـتند که او در دادن مواجب و امتیاز، با احـدی همراهی نـدارد؛ بلکه، به قطع مرسومات سابق هم اقـدامی می کند.

لهذا، از او مأیوس بودند و به صدارت او میلی نداشتند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۸

جناب امین الدوله در صدارت خود، برای مردمان امروزه ی ایران مضر بود. لکن، اگر دوامی می کرد و خیالات خود را اجراء می داشت، از برای مردمان آتیه بسـیار خوب بود: همه آسوده می شدند و تکلیف زندگانی خود را می دانسـتند. وی کارهایی را که در ظرف ده سال به تدریـج بایـد صورت دهـد، خواست در شـش ماه اجراء دارد و نتوانست و مردم به او شوریدند. یک دفعه، به پنج کرور مردم که مواجب می برند، نمی توان گفت:

«شـما محروم از مرسوم باشید و در کارها مداخله نکنید و از دولت چیز نخواهید!» چنین مردمی که هشت هزار سال به طورهای دیگر عـادت کرده انـد، بر چنین شخصـی شورش می کننـد و در تخریب کـارش می کوشـند. بایـد به تدریـج این ها را تحلیل آورد.

خلاصه، جناب امین الدوله از مبادی عهد شاهنشاه شـهید سعید، به وفور عقل، درخور تربیت مخصوص خسروانی برآمده؛ سال ها در خلوت خاص سـلطنت، مشـغول خدمت و منشـی مخصوص حضور همایون بودند. در سال هزار و دویست و نود، به لقب امین الملکی و منصب وزارت رسائل نایل شدند. اداره ی پست ممالک ایران نیز به ایشان تفویض شد.

و الحق، این اداره در کمـال انتظـام بود. سـنه ی هزار و دویست و نود و پنـج، که «ویکتور امانوئـل» پادشـاه ایتالیـا وفـات کرد، اعلیحضـرت «هومبرت» پادشاه حالیه، به جای پدر به سـلطنت برنشست. جناب امین الدوله از جانب شاهنشاه شهید سعید- یعنی: اعلیحضرت ناصر الدین شاه- به سمت

سفارت مخصوص، برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتور امانوئل و تهنیت جلوس اعلیحضرت هومبرت، مأمور دربار ایتالیا گردید؛ و این خدمت را به طوری که باید به انجام رسانید؛ به تبلیغ اوامر سلطنت به دار الشورای کبرا و نظم آن مجلس به عهده ی ایشان واگذار شد.

وزارت وظایف و اوقاف هم، که شغل موروثی ایشان است، در سال هزار و دویست و نود و هفت ضمیمه ی سایر مشاغل ایشان گردید. در سنه ی هزار و دویست و نود و نه، به لقب جلیل امین الدوله، که از القاب بزرگ ایران است، ملقب شدند. در سال هزار و سیصد و چهار، که نواب شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله، برادر شاهنشاه شهید، که از ریاست مجلس وزراء و دار الشورای کبرا کناره جسته، به ایالت خراسان و سیستان مأمور شدند؛ ریاست مجلس دار الشورای کبرا به عهده ی جناب امین الدوله واگذار گردید. ایشان وزراء را هفته [یی] سه روز در مجلس حاضر کرده، در انجام امور دولتی با هم مشورت می کردند و راپرت امور را به حضور مبارک شاهانه می فرستادند. این مجلس خوب محفلی بود؛ لکن، هرکس صدراعظم یا وزیر اعظم باشد، نمی گذارد چنین مجلسی دایر باشد. باید اجراء امور دولتی، به امر و نهی صدارت باشد و وزراء این مجلس در کارها رأی از خود نداشته باشند.

خلاصه، در آن زمان، جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم، وزیر اعظم بود. در وزارت عظمای خود، کار صدارت می کردند. امور دولتی راجع به ایشان بود. ایشان در تقویت این مجلس نکوشیدند و کار دولتی را راجع به این مجلس نکردند، که مشورتی به میان آید. حسن رأی و

تدبیر صحیح خود، مطالب را به عرض حضور

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۳۹

شاهانه رسانیده و اجراء می داشتند. وزراء دیگر به این مجلس حاضر نشدند، در دربار به اتاق وزیر اعظم می رفتند؛ و در اظهار رایی که می داشتند، ساکت و صامت بودند.

چهار هزار تومان در سال، برای ناهار این مجلس از دولت مقرر بود. جناب امین الدوله از شخص سلطنت استدعا کردند که: این چهار هزار تومان به اضافه مواجب ایشان برقرار باشد. شاهنشاه شهید سعید قبول فرمودند. جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، که در آن وقت وزیر اعظم بودند، این فقره را امضاء کردند. دیگر مجلس دار الشورا تبدیل به مجلس و محضر وزیر اعظم گردید. وزراء در آنجا جمع شده، اگر وزیر اعظم از ایشان چیزی می پرسیدند، جوابی می دادند؛ والا، حد آن را نداشتند که در مقابل وزارت عظما و صدارت کبرا از خود مستقیما اظهار رایی کنند و پرخاشی نمایند.

خلاصه، سخن به طول انجامید؛ «الشیئی یذکر با لشیئی.» باز به شرح حال جناب امین الدوله پردازیم.

در اسفار ثلاثه ی شهریار مبرور به فرنگستان، هر سه سفر جناب امین الدوله ملتزم رکاب اعلا بودند. بودن ایشان در این اسفار، از واجبات بود. در دربارهای دول معظمه ی اروپ، در عداد وزراء بزرگ معرفی و پذیرفته شدند. چون دوره ی سلطنت مظفریه شد، جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم بودن ایشان را در دربار دولتی و اقامت تهران صلاح ندیده؛ رأی مبارک شاهانه چنان اقتضا کرد که ایشان را به پیشکاری مملکت آذربایجان روانه دارند. وی در ماه صفر سنه ی هزار و سیصد و چهارده، به پیشکاری آذربایجان رفته؛ الحق، آنجا نیکو حرکت

کردنـد و مردم آن سـرزمین را به تـدبیرات چنـد از قحط و غلا نجات دادنـد. چنـد ماهی در آن مملکت به سـر بردنـد. جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم که در اواخر این سال از صدارت معزول شدند، چند ماهی مرحوم مخبر الدوله را وزارت داخله دادند، و جناب مستطاب امین الدوله به امر دولت به دار الخلافه احضار شد.

روز هشـتم ربیع الاـول سـنه ی هزار و سـیصد و پانزده، بشـرحی که در جلـد سابق این کتاب گـذشت، بنـدگان اقـدس همایون منصب جلیـل و خطـاب نبیـل وزارت عظمـا و ریـاست وزراء را، از قرار شـرح دسـتخط همایونی، به جناب امین الـدوله مفوض فرمودند و ایشان را وزیر اعظم خوندند. در وقع، ابتدای صدارت ایشان از هشتم ربیع الاول هزار و سیصد و پانزده بوده؛ ولی، تا سیزدهم رجب المرجب کار صدارت می کرده و به لفظ ویر اعظم مخاطب بودند. در سـیزدهم رجب همین سال، به امر دولت، در دربار مجلسـی منعقد شده، مخاطب بودند. در سـیزدهـم رجب همین سال، به امر دولت، در دربار مجلسی منعقد شده، وزراء و اهل قلم اجتماع کرده. از قرار دستخط مبارک، ایشان به خطاب صدراعظم مخاطب گشتند و به انتها درجه رسیدند. شرح این داستان را در جلد سابق این کتاب نگاشته ام.

به حال صدارت و رتق و فتق امور باقی بوده، تا اینکه در پانزدهم محرم این سال، که هزار و سـیصد و شانزده است، ایشان را از صـدارت معزول کردنـد. ایشان ده ماه و هشت روز صـدارت کرده اند؛ که چند ماهی به وزیر اعظم و شـش ماه و اندی به لفظ صدراعظم

افضل التواریخ، متن، ص:

مخاطب بودند. از زمان های پیش، کلیه ی امتیازات جلیله و نشان های اولیه ی این دولت را دارا شدند و اعتبارات وفره داشتند. اول کسی که در ایران «پارک» ساخت و این لفظ را متداول کرد، او بود. بسیاری از نشان های بزرگ دول خارجه را دارا هستند. به وضع و قانون خارجه زیاد مایل بودند و می خواستند طرزهای جدید به روی کار آرند: که مردم آزاد و آسوده باشند، ده سال قبل از آنکه به صدارت نایل شود، رتبه ی صدارت داشت و اول شخص بود، و همگان آرزو داشتند که او را صدراعظم بیابند؛ ولی، وقتی که صدارت یافت، تمام مردم از او برگشتند و بسی آشوب ها کردند.

من کلمات علماء و عقاید مردم را درباره ی او نمی نویسم؛ همین قدر، از روی بی غرضی، در کمال راستی این چند صفحه را نگاشتم. اگر دوباره، وقتی باز این مرد بزرگ به صدارت نایل شود، امیدوارم که درباره ی من عفو و اغماض کند و بر عبارات و حقیقت نویسی من خرده نگیرد. من صفات ممدوحه ی او را نوشته؛ ولی، اخلاص نورزیده.

روزگار اگر با او مساعدت نکرده باشد، بر من و امثال من جرحی نیست.

کنون به سر مطلب اصلی برویم. در روز پانزدهم محرم الحرام این سال، که هزار و سیصد و شانزده است، قبل از ظهر که جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله، صدراعظم، از صدارت معزول شد، از مجلس محترم دربار برخواسته، به منزل خود رفت. رأی جهان آرای شاهانه، در همان آن چنین اقتضا کرد که از برای انتظام امور، هر شعبه یی از مشاغل بزرگ را مستقلا به وزیری کارآگاه رجوع فرمایند؛ و آن ها را در کار و خدمت خود مسئول

سازند. و کلیات امور و اعمال سیاسیه ی دولت را، به قانون و طرز دول معظمه ی اروپ، به صلاحدید و تصویب آراء وزراء و اعضاء مجلس شورا گذاشته. آن ها را به حضور مبارک شاهانه احضار فرمودند و تأکیدات بلیغ کردند که:

هریک از روی بی غرضی به انجام خدمات دولتی مشغول باشند.

از برای وزارت داخله، که سؤال و جواب حکام و وزارتخانه های جزء باید با وزیر داخله باشد، کسی را لایق تر از جناب آقا میرزا اسماعیل خان امین الملک، وزیر سابق خزانه ی مبارکه، ندیدند، و او برادر جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین- السلطان، صدراعظم سابق، است که به حال معزولی و بیکاری در خانه ی خود نشسته؛ همیشه در اندیشه بود که مبادا صدماتی بر او وارد آورند و مثل برادر خود از پایتخت خارجش سازند، در قم یا بلدی دیگر به طور حبس نظر متوقفش دارند. در این حال وحشت و اضطراب که بود، در همان روز پانزدهم، حسب الامر مأموری از طرف بندگان اقدس همایون به خانه ی او رفت و وی را به دربار و تشرف حضور همایون احضار کرد.

او بر خود ترسید و لرزید. با حال اضطراب و رنگ پریده، از جا برخاست و به دربار آمد. وی از ترتیبات امروزه استحضاری نداشت؛ لکن، اجزاء دربخانه و دربار در ظرف دو ساعت مطلع شده بودند که او را به جهت وزارت داخله احضار کرده اند. لهذا، چون او به درب دیوانخانه و ارک حاضر شد، آحاد و افراد نوکر تعظیم و تکریم او را به جا آوردند.

فراشان و غلامان در پیشاپیش او افتاده، «طرقوا طرقوا» گفتند و مردم را پس و پیش کردند، و به

طور احترام او را وارد خلوت کریم خانی کرده، به عمارت گلستانش

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۴۱

رسانیدند. او به خاکپای شاهانه مشرف شده، طرف مرحمت و التفات خسروانه واقع شد.

بندگان اقدس همایون به دست مبارک دستخط وزارت داخله را به او دادند، و انتظار امور و تعیین عمل حکام و نظم وزارتخانه ها را از او خواستند. و او واقعا فرج بعد از شدت یافت. و الحق، لیاقت کامل داشت. بسیار ملایم و خوش سلوک و باکفایت و درست حساب و دقیق النظر بود. مجلسی آراسته ترتیب داد. در مدت وزارت داخله ی خود، هر کاری که به او راجع شد، بدون امعان نظر آن کار را ناحق نگذرانید؛ به رشوت گرفتن حکمی نداد. تا مطلبی بر او ثابت نمی گشت، ابدا امضاء نمی داد. در گذرانیدن امور، دقت و رسیدگی کامل نمی کرد، اجراء آن امر را روا نمی داشت.

خلاصه، مردم تهران و اهالی ایران که در آن روز مرحمت شاهانه را درباره ی امین الملک دیدند و وزارت داخله اش را شنیدند، از صمیم قلب بسیار مشعوف شدند؛ و دانستند که: جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم سابق، و طایفه ی او از ذلت و بیکاری رهایی یافته، دوباره مرجع امور می شوند و مردم را در رسانیدن حقوق دیوان آسوده می سازند. و مردم یقین کردند که: وزارت داخله ی امین الملک مقدمه ایست که برای صدارت ثانوی جناب آقا میرزا علی اصغر خان امین- السلطان، صدراعظم سابق، تهیه و فراهم شده است؛ و عما قریب، او را از قم به تهران احضار کرده، متقلد امور دولت و معین ملتش می سازند. و چنین بود که مردم حدس زدند؛ چنانکه شرح آن در همین

جلد، بعون الهی، نوشته خواهد شد.

خلاصه، اشخاصی که در امروز وزارت یافتند و در دار الشورا حاضر شدند، از قرار ذیل است:-

یکی از آن ها جناب حاجی شیخ محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، بود.

چون فی الحقیقت ریاست مجلس شورا با شخص اقدس سلطنت است، بندگان همایون هم مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، را که برحسب سن و تجربه بر دیگران برتری دارند، به ریاست مجلس محترم شورا برقرار فرمودند. سواد دستخط همایون که درین باب شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«چون ترتیب مجلس شورای دولتی از هر جهت اهمیت دارد، و مقرر فرموده ایم وزراء در روزهایی که مقرر شده در مجلس شورا حاضر و در مطالب لازمه گفتگو نمایند، و در واقع ریاست این مجلس با خودمان است، ما هم حاجی محسن خان مشیر الدوله را که برحسب سن و تجربه و اطلاع کافی است، برای اداره ی ریاست این مجلس مقرر فرمودیم. شهر محرم ۱۳۱۶.»

وزارت جلیله ی مالیه و دفتر استیفاء، که از وزارت و مشاغل مهمه ی دولت است، از جناب میرزا ابو القاسم خان ناصر الملك، که شرح حالشان به درستی در جلد سابق نوشته گشت، منتزع شده؛ به عهده ی کفایت جناب میرزا حسین قلی خان نظام السلطنه، وزیر عدلیه و تجارت، واگذار گردید. دستخط مبارك که درباره ی ایشان شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«چون حسین قلی خان نظام السلطنه از وزرای عمده ی دربار دولت و کفات رجال عتبه ی سلطنت، و از زمان شاه شهید مبرور، البسه الله من حلل النور، تاکنون

متکفل مشاغل عمده ی دولتی بوده، مراتب صدق و حسن معاملت و کمال کفایت او در

حضور ما مشهود است؛ لهذا، به موجب این دستخط، وزارت مالیه و ریاست دفتر استیفای دولت را، که از مشاغل خطیره و اعمال مهمه و در خور اصلاحات کلیه است، به عهده ی کفایت و کفالت معزی الیه واگذار و محول فرمودیم: که بدون مداخله ی غیر، در تنقیح معاملات و اتمام محاسبات و رعایت صرفه ی دولت کمال سعی و اهتمام به عمل آورد، و شرایط امانت را کاملا مرعی دارد. می باید مستوفیان عظام و تمام اجزای دفتر خانه ی استیفا، از صلاح و صوا بدید او تخلف ننمایند. فی شهر محرم الحرام، سال ایت ئیل ۱۴۱۶.»

جناب نظام السلطنه از وزرای بزرگ و کافی و هنرمند بودند. اهل فضل و کمال و تاریخ را محترم می شمردند. خودشان از کمالات و انشاء و خط، بهره ی وافی داشتند؛ به غایت نیکو می نوشتند. هر صفحه یی از خطوطشان، قابل تذهیب بود که جزء قطعات محفوظ باشد. به ریاست ایشان، دفتر عظمی گرفت و مستوفیان مقامی برتر یافتند؛ که شاخصی شخیص بر ایشان رئیس شد. از ابتدای عمر تا حال، در خدمتگزاری به دولت و در حکومت های عربستان و بروجرد و لرستان و ایالت فارس و سایر خدمات، بسی کفایت و درستی ها به ظهور رسانیده اند. اعجوبه ی دهر و اطروفه ی شهر است. این وزیر بزرگ از اشخاصی نیست که به اقبال روزگار و خوشبختی های اتفاقیه ترقی کرده باشد؛ بلکه، از کسانی است که به کفایت و هنر و دانش و تدبیرات شخص خود به رتبه های عالی رسیده است. هرکس را در عهد خود دیدم که به ترقیات نایل شد، به اقبال و خوشبختی و اتفاقات لیل و نهار و اسباب متواتره ی روزگار بود، که تقدیر

همراهی کرده بود. ولی، همین یک نفر وزیر را دیدم که فقط به تدبیر و دانش و کفایت ذاتی به این رتبه ی شامخه رسیده است.

من امروز، او را وزیر مالیه می نویسم؛ لکن، وی رتبه ی صدارت پیدا کرده است. همه کس او را لایق به این پایه می شمارد. ندانم از غیب چه مانعی است، که هنوز برحسب ظاهر به این رتبه نایل نشده است؛ و از آینده استحضاری ندارم. خود او هم به زبان حال، لابا لمشافهه و المقال، در این رتبه گاهی دعوت به نفس می کند. او چون خود را واقعا مستحق این رتبه می داند و مردم را در امضاء و رضای این پایه تسلیم می بینند، از آن جهت می باشد که به طور رمز، جدا در عزل جناب مستطاب امین الدوله صدراعظم کوشید: که شاید کار به او راجع گردد؛ و از قضاء، در این بار هم مقصد اصلی به دست نیامد و جناب امین الملک وزارت داخله یافت، که علامت بر این بود که، عما قریب، برادر او جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم اسبق، را از قم به تهران احضار کنند و رشته ی امر دولت و ملت را به دست او دهند. و همین طور هم این امر چندی بعد وقوع می یابد؛ که شرح آن را، ان شاء اللّه، در همین جلد خواهیم نگاشت.

خلاصه، جناب نظام السلطنه در وزارت مالیه و ریاست دفتر استیفاء فوق العاده جلوه کرد، و در انجام امور عامه و انجاح مرام خاصه، بسی اهتمامات داشت. در انظار، رتبه ی وزارت مالیه را از رتبه ی وزارت داخله برتر ساخت. براتی را نزد او به دفتر آوردند که

افضل التواریخ، متن،

وزیر داخله زودتر از وی مهر کرده بود. از این کار برآشفت و سخنان حقه گفت؛ و اظهار داشت که: «اول باید من صحت برات را امضاء کنم و بر پشت او مهر بزنم. آن وقت، وزیر داخله یا هرکس که صدراعظم باشد، برات را مهر کند که مطمئن به امضاء وزیر مالیه باشد. وزیر داخله را از صحت مرسوم و صدور برات و عمل دفتر، چه اطلاع است که هنوز برات به مهر من نرسیده، او مهر می کند؟» لختی این سخنان بگفت و مهر وزیر داخله را از پشت برات با آب دهن محو کرده؛ چون اصل برات صحیح بود، آن را بمهر خود مختوم ساخته، آن وقت به صاحب برات گفت: «حالا ـ این برات صحیح است. کنونه نزد وزیر داخله اش برسان تا وی نیز مهر کند!» ما حاضرین که از وضع این زمان آگاهیم، می دانیم که این مرد چقدر قدرت ورزیده است و استقلال به خرج داده، و سخنی هم صحیح گفته است. اما، از همه کس برنیاید که به صدراعظم یا وزیر داخله سخن درست گوید؛ که درست آن، درشت خواهد شد.

این وزیر بزرگ که وزارت مالیه یافت، از شهامت و کفایتی که داشت، تمام مستوفیان محاسبه دار و مستوفیان بی محاسبه، همه روزه، بدون تعطیل و بدون عذر و تعلل به دفتر حاضر شده؛ دفتر خانه ی مبارکه محلف الملائکه و مهبط الوحی و التنزیل شد. مستوفی کاردار و بیکار طوری ازدحام می کردند، که بسی روزها جا بر مردم تنگ می شد و بالا و پائین در مجلس نبود. هرکس به هر نقطه ی دفترخانه که می نشست، آنجا را محل شرف خود می دانست. در دوره ی هر وزیر مالیه یی،

مستوفیان چندان به آمدن دفتر اقدامی ندارند؛ هر کدام دستگاهی مرتب و ناهاری معین داشته، در سرما و گرمای شدید به دفترخانه ی مبارکه حاضر نمی شوند. لکن، در این دوره، بدون آنکه به حکمی مجبور باشند یا فراشی به دنبال ایشان رود، همه کس حاضر خدمت بود. هم از این وزیر مالیه می ترسیدند، که مبادا کار ایشان را به دیگری دهد؛ و هم به او امیدوار بودند، که هر کار و مطلبی داشته باشند به او اظهار کنند، وی مستقلا در دولت، به شرط صحت، صورت می دهد و به حکم وزیر داخله یا صدراعظم حواله نمی کند و مردم را معطل نمی سازد.

وزیری بود که مردم از او ابا و خوف. و رجا داشتند. مردمان خارج از دفتر، مکرر برای او حکم آوردند که: «مواجب فلان از فلان محل به فلان محل تبدیل شود؛ یا جنس او مسعر گردد.» او می گفت: «لازم نبود که زحمت کشیده، حکم صادر کنی. اگر عرض تو صحیح باشد و به خود من اظهار می کردی، صورت می دادم.» این کلام می گفت و حکم او را امضاء می داد. مردم از این کار او که در دفتر استقلال امر و استبداد رأی داشت، امیدوار شدند.

این وزیر مالیه با آن شهامتی که داشت و با آن کثرت کار و ازدحام مردم، به هریک از مستوفیان وارد دفتر که هیچ محل رجوع و کاری نبود، باز اعتنا می کرد و احوال پرسی می نمود. از او به نهایت می ترسیدند و به انتها درجه رضامندی داشتند.

این وزیر مالیه قبل از طلوع فجر، از خانه ی خود حرکت کرده، به دفتر می آمد؛ در حالتی که، احدی در دیوانخانه نبود و فراشان عمارت از خواب بیدار

نشده، جاروب نکشیده بودند، و درب ارک درست باز نشده بود، و اهالی نقاره خانه که باید طلوع فجر

حاضر باشند، تازه برای نوبت زدن آمده بودند. وی پیش از طلوع آفتاب، به دفتر حاضر بود و چای در آنجا می خورد. لختی می گذشت، که فردا فردا آدمی در دیوانخانه حرکت می کرد. سه ساعت و چهار ساعت که از روز می گذشت، تازه وزراء و سایر مردم متفرقه به دیوانخانه می آمدند. چون مردمان کشوری او را به این سان مواظب کار و خدمت دیدند، علی الصباح و علی الفجر به نزد وی شتابیدند که پیش از ازدحام عامه، کار خود را صورت دهند. مکرر، پیشکاران ولایات و مستوفیان به من گفتند که: «ما از برای انجام کار، خواستیم در خلوت جناب نظام السلطنه را ملاقات کنیم. هرچند روز سحر از جا برخاسته و سوار اسب شده به ارک آمدیم و به دفتر رفتیم، در حالتی که اهل نقاره خانه نوبت می زدند و آفتاب ندمیده بود، باز نظام السلطنه را در دفتر نشسته دیدیم که یک دو نفر نزد او بودند؛ و ممکن نشد که ما از او پیشقدم تر باشیم.» خود من هم یک دو سه روز، کاری داشتم که خواستم قبل از بودن کسی او را در دفتر بیابم و اظهار مطلب کنم. تا سه روز که رفتم، باز در نزد او انبوهی دیدم. تا یک روز، سحر برخاسته و نماز کرده، و چای نخورده به دفتر شتافتم. هنوز آفتاب ندمیده بود، که او را با یک نفر در دفتر نشسته دیدم. چای خوردم و اظهار مطلب کردم. نه به طور مساعد و نه به طور غیر

مساعد، جوابی به من مرقوم داشتند هنوز مرقومه ی ایشان را، مض خوش خطی و خوش عبارتی در ضمن قطعات ذخیره کرده ام.

من این مطالب را برای آن می نگارم که: هرکس اهل کار و اهل دنیا و محل حاجت مردم است، باید این طور باشد که در ایران علی الصباح از جا برخیزد و به کار نشیند. طرز اسلام و سبک ایران این است. اما، در اروپ وضع طور دیگر است که ربطی به این امکنه ندارد. در تمام عمر خود، بخصوص در دوره ی شاهنشاه شهید سعید، تمام وزراء و اهل کار را دیدم که به شرب عشیات و نوم غدوات مبتلا بودند. هریک سه چهار ساعت از روز که بالا می آمد، به دربخانه آمده؛ آن وقت هم، هنگام خوردن ناهار بوده.

و بعد از خوردن ناهار هم، کسالت دست می داده، متفرق می شدند. و اتفاقا کاری می گذشت، و امور مردم پس از قرنی اصلاح می شد. ولی این وزیر را دیدم که برخلاف جمیع مردم علی الصباح به مجلس کار نشسته و نیامدن وزراء را مأخذ قرار نداده، در مرکز خود علی الطلیعه جلوس می کرد. مردمی که به او رجوع داشتند، چون حال او را دانستند، علی الصباح از خواب بیدار شده، به سوی او شتافتند و جواب صحیح یافتند.

جناب نظام السلطنه که به دفتر ریاست یافت، دستور العمل ولایات را که قبل از او نوشته بودند و به مهر جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم و وزیر مالیه ی سابق، رسیده بود، به هم زد. حقوق هرکس را کماکان به سر جای خود نگاشت، و به طور دیگر دستور داد که کتابچه ی جمع و خرج ولایات را مستوفیان نگاشتند؛ و به صحه ی

همایونی رسانیده، نزد حکام بلاد فرستاده شد. جناب مستطاب امین الدوله یک سال و کسری صدارت کرد؛ ولی، به مهر او و امضاء او هیچ کتابچه ی دستور العملی به ولایات فرستاده نشد. این ها خواست خداوندی است. «هزار نقش برآرد زمانه و نبود، یکی چنانچه در آئینه ی تصور ماست؛ الی آخره. و باز طور دیگر می گویم: «چه رنج ها که کشیدند و دیگری آسود،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۴۵

چه گنج ها که نهادند و دیگری برداشت.»

خلاصه، جناب نظام السلطنه که وزارت مالیه- یعنی: ریاست مستوفیان دفتر- یافت، برادر خود، محمد حسن خان سعد الملک، را نایب وزارت مالیه ساخت. این سعد الملک بسیار عاقل و ملایم و آهسته حرف زن و میانه رو بود. و نظام السلطنه با شهامت و قدرت بود و احکام قاهره داشت. ولی، ندانم چه بود، یا می دانم و تقریرش نتوانم، که عموم مردم و اهل دفتر از نظام السلطنه تمجید می کردند و راضی بودند، و از سعد الملک در خفیه اظهار شکایت و نارضایی می کردند.

عیبی که نظام السلطنه داشت این بود که: زیاده از حد به تدبیر کار می کرد. و از مردم سوءظنی داشت، که همه وقت کسی را به خود راه نمی داد. و بعضی مردم از او رنجیدند و رمیدند. و بیشتر اوقات، مجلس خلوت و کارسازی با وزراء داشت، که مردم راه به او نمی یافتند؛ و از دورش پاشیدند. مردم بیچاره که گاهی حاجب و مانع یافتند، ترک او گفتند. اگر او مجلس محرمانه و تدبیر و زمینه سازی نداشت و به طور آواز «راست و حسینی» ترانه یی می ساخت، مردم به بزم او حظها می بردند و رقص ها داشتند. افسوس که بعضی از پنجه ها داشت، که گوش ها

از آواز آن پنجه ها نفرت داشت. به رمز سخنی گفتم و رفتم؛ تا آیندگان چه خوانند و چه دانند.

شرح حال این وزیر کافی در روزنامه ی «شرافت»، مشروحا نگاشته شده.

و من بعضی از عبارات آن را در اینجا می نگارم. منشی محترم این روزنامه چنین می نویسد:-

«جناب مستطاب اجل اکرم، حسین قلی خان نظام السلطنه، وزیر مالیه، که از وزراء کبار و چاکران کافی دولت جاوید قرار هستند، در سنه ی هزار و دویست و چهل هجری متولد شده. در سن شانزده سالگی، شریف خان، والد ایشان، که از یوزباشیان کشیک خانه ی مبارکه بود، بدرود جهان گفت. مقبره ی آن مرحوم در صحن اول زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم، در اتاق مزینی است که مقبره ی مرحوم بهرام میرزای معز الدوله هم در آنجا است. مرحوم شریف خان از محترمین و صنادید طایفه ی مافی، که در قزوین هستند، بوده است که مقبره ی او در مکان مقدسی در اتاق مخصوصی واقع شده است.

خلاصه، این وزیر بزرگ در سن شانزده سالگی، شغل موروث را به برادر خود، مصطفی قلی خان، گذاشته؛ خود به کسب علوم و معارف، از ادبیات و منطق و معانی و بیان، پرداخته. خاصه، از علم تفسیر و عروض بهره ی وافی حاصل نمود. خط نستعلیق و شکسته را به درجه ی اساتید نوشت، و تحریراتش جزء قطعات است. گاه گاهی به سرودن شعر می پرداختند؛ و این بنده بر اشعار ایشان دست نیافت. تا در سلک مترسلان شاهزاده ی رضوان و ساده، حسام السلطنه مراد میرزا منسلک گردید، در سنه ی هزار و دویست و هشتاد و چهار که شاهزاده ی مبرور ایالت مملکت فارس یافت، جناب ایشان را در بوشهر حکومت داد.

در سنه ی هزار و

دویست و هشتاد و هشت، که مرحوم حسام السلطنه فرمانفرمای

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۴۶

خراسان شد، و فرزند ایشان، نواب ابو الفتح میرزا مؤید الدوله، به حکومت اصفهان منصوب گردید؛ چون حسین قلی خان به رأی زرین و فکر ثاقب معروف بود، برحسب اراده ی علیه، به وزارت مستقله اصفهان برقرار شد. و نیکو تمشیت داد و قنات آب حلال صفویه را که بایر و عاری بود، جاری و ساری نمود. در سال اول، به اعطای گل کمر الماس؛ و در سال دویم، به حمایل و نشان سرتیپی افتخار جست.

در سال هزار و دویست و نود و یک، به حکومت یزد برقرار و به لقب سعد الملکی قرین افتخار آمد. تخته پل های اطراف شهر را که خراب بود، از مال خود- بدون آنکه از دولت بخواهد- با گچ و آجر بساخت. و حمامی در طرف غربی عمارت حکومتی، از سنگ مرمر بنا نهاد. و قنات «نه گنبد» را که معدوم الاثر شده بود، احیاء کرد و آبش را به مجرا آورد.

در هزار و دویست و نود و دو، به دربار دولتی و آمدن به تهران احضار شد. در سنه ی هزار و دویست و نود و سه، که مرحوم یحیی خان معتمد الملک- مشیر الدوله- به ایالت فارس منصوب گردید، به اقتضای بصیرت و اطلاعی که ایشان در آن صفحات داشتند، او را برای معاضدت خود از خاکپای مبارک استدعا کرده؛ حکومت بوشهر و دشتی و دشتستان را به عهده ی ایشان گذاشت. و در آنجا کمال کفایت را به ظهور رسانیدند، و بعد از ایالت مرحوم معتمد الملک به تهران آمدند.

در سال هزار و دویست و نود و

شش، شاهنشاه شهید سعید ایشان را به مرحوم محمد ابراهیم خان امین السلطان، که رکن بزرگ ایران و وزارت دربار و وزارت خزانه و وزارت حرمخانه و وزارت گمرکات و بسی رتبه های شامخه داشت، سپردند که از مشاغل مملکتی و مناصب دولتی وجودش را عاطل نگذارند. آن مرحوم هم ضبط غلات دیوانی ممالك محروسه را به معزی الیه مرجوع داشت. پس از سه سال، که مقارن هزار و دویست و نود و نه بود، حکومت و گمرک بنادر فارس از ایالت فارس مجزا شده، به عهده ی کفایت ایشان مسلم گشت. محض سهولت حمل و نقل اجناس به جهازات، در بندرعباس احداث اسکله یی نمود که یک صد و بیست و پنج ذرع طول و بیست و پنج ذرع عرض دارد؛ و بنیان «دار العلم» به طرز فرنگ در آن سامان نهاد.

در هزار و سیصد، که محمد ابراهیم خان امین السلطان به رحمت ایزدی پیوست، جناب ایشان به دار الخلافه ی تهران آمده، حکومت بنادر را به محمد حسن خان برادر خود وا گذاشتند.

در هزار و سیصد و دو، به تصویب حضرت مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم، که در آن سنه به وزیر دربار اعظم و وزیر اعظم مخاطب می شدند، به حکمرانی ولایات خمسه و طوایف افشار و دویرن منصوب شده؛ سه سال به حکومت آنجا پرداختند. در آنجا، دو معدن ذغال سنگ و یک معدن سنگ ملون، که برای ازاره ی عمارت و ظروف کمال امتیاز را دارد، منکشف و مفتوح نمودند. هم در آن اوان، بیع و شرای خالصه و رقبات دیوانی را در دولت علیه معمول داشتند. در این سه

سال حکومت، اول به عصای مرصع و دوم به خطاب جنابی و سومین سال به جبه ی ترمه ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۴۷

شمسه ی مرصع مفتخر گشتند.

در سنه ی هزار و سیصد و پنج، ایالت عربستان و چهار محال و بختیاری، با لقب جلیل نظام السلطنه به ایشان مرحمت شد؛ و برادر ایشان، محمد حسن خان، لقب سعد الملک یافت.

بیرق دولتی که از آن پیش در عربستان معمول نبود، در شوشتر و تمام نقاط کارون و محمره منصوب نموده؛ دو دروازه برای عمارت حکومتی، و سربازخانه یی از آجر و کاشی بنا کردند. و در قلعه ی «سلاسل»، حمام خوبی احداث؛ و در خاک شوشتر، غرس نخیلات نمودند. از بصره و بغداد، نهال پرتغال؛ و از نجف اشرف، برنج به عربستان خواسته، کاشتند. و «برنج نجفی»، که حالا معروف به «نظامی» است، در آنجا معمول داشتند.

و در بند قیر، که به سلطانیه اش موسوم ساختند، بنای تلگرافخانه کردند. و در اهواز، ایجاد بندر ناصری کردند. و از بندر صاحبقرانیه، که در بندر محمره ملتقای شط العرب است و محل عبور جهازات جنگی و تجارتی می باشد، عمارات و حمامی بسیار ممتاز احداث؛ و از طرف دیگر شط، سربازخانه و توپخانه ایجاد کردند. و همان سال، در هوای تموز عربستان که نمونه ی تنور سوزان است، متمردین مشایخ فلاحیه را گوشمالی بسزا دادند. در ازاء این خدمات، در اولین سال به نشان تمثال شاهنشاه شهید سعید، و در سال دویم به رتبت و حمایل و نشان امیر تومانی نایل گشتند؛ و در سال سیم، بنیان بنادر در کنار کارون نموده، از طرف دولت به یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اولی مفتخر گردیدند.

در سال سیصد

و هشت، از ایالت عربستان استعفا کرده، عزیمت تهران داشتند؛ که حکم به اقامت و حکومت در بنادر فارس به ایشان رسیده، دو سال در بنادر و جزایر فارس اقامت و حکومت کرده. در بندر لنگه، که عمارت دولتی نداشت، مقر حکومت بنا نموده. در نای بند، که خارج از آبادی بندرعباس و هوایش بهتر از شهر است، نیز عمارتی تابستانی به جهت حکومت احداث کردند. خرج این هردو بنا را از مال خاصه ی خود داده، یک قبضه شمشیر مرصع، به رسم خلعت حکومت بنادر و جزایر و گمرک خانه های اصفهان و یزد، درباره ی ایشان مرحمت شد.

در سنه ی هزار و سیصد و ده، عزم تقبیل آستان همایون نموده؛ رضا قلی خان مجیر السلطنه، برادرزاده ی خود را در بنادر گذاشتند و خود به تهران آمدند. در همین سنه ی هزار و سیصد و ده، ایشان را به ایالت و فرمانفرمایی مملکت فارس و بندر بوشهر منصوب و روانه نمودند؛ و به خرقه ی شمسه ی مرصع مخلع شدند. و در این ایالت، خدماتی نمایان کردند و دست تغلب اشرار و رضا خان عرب را از آن مملکت کوتاه ساختند؛ و به اعطای یک ثوب پالتوی تن پوش خسروانی مفتخر گشتند و به دربار احضار شدند.

در سنه ی هزار و سیصد و سیزده، که آخرین سال سلطنت شاهنشاه شهید سعید ناصر الدین شاه بود، به ایالت و فرمانفرمایی عربستان و بختیاری و بروجرد و لرستان منصوب و روانه شدند. برادر خود، محمد حسن خان سعد الملک، را در بروجرد و لرستان گذاشته و خود به عربستان شتافتند.

در شهادت شاهنشاه شهید سعید، با آنکه در آن داهیه ی ناهنگام اسباب انتظام به قدر

افضل التواریخ، متن، ص:

کفاف فراهم نبود، در نظم ثغور و حفظ آسایش جمهور، به نحوی بذل جهد نمودند که احدی از اعراب بدوی و الوار وحشی قدرت خلافی نیافته، مملکت منظم و مردم آسوده بودند. در سنه ی هزار و سیصد و چهارده، که سال دویم این ایالت بود، از طرف اعلیحضرت بندگان اقدس همایون به اعطای یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اول نایل شدند؛ و در وسط این سال، به دار الخلافه و دربار همایون احضار گشتند.

در سنه ی هزار و سیصد و پانزده، در تهران به وزارت دیوانخانه عدلیه ی عظما و وزارت تجارت منصوب گردیده؛ یک سال تمام، دراعانه ی ملهوفین و احقاق حقوق مظلومین مراقبتی کامل نمودند. در هذه السنه ی هزار و سیصد و شانزده، در روز پانزدهم محرم، پس از عزل جناب مستطاب میرزا علی خان امین الدوله، صدراعظم، وزارت جلیله ی مالیه و ریاست دفتر استیفاء به جناب مستطاب نظام السلطنه مفوض آمد؛ و ایشان از وزرای اربعه یی بودند که حل و عقد امور دولتی و رتق وفتق کارهای کشوری با ایشان بود، و بسی هنر و رشادت در این یک سال وزارت مالیه به ظهور رسانیدند.

یکی دیگر از وزرای اربعه، که در تغییر صدارت استقلالی وافی و استبدادی کافی یافتند، و بدون مهر ایشان هیچ فرمانی صحیح نبود، جناب میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک، وزیر خلوت، وزیر رسائل، منشی دستخطهای دولتی، و مبلغ عرایض جمیع وزارتخانه ها و ادارات به حضور همایونی بود. این مرد از سادات بزرگوار و از خاندان والاتبار است. برادر جناب مستطاب میر رفیع آقای نظام العلماء تبریزی باشند، که از سادات طباطبایی هستند. شرح حال این دو برادر با سایر اخوان

ایشـان، در جلـد اول و دویم این کتـاب نگاشـته شـده است. اگرچه ذکر ایشـان قنـد مکرر است؛ لکن، ما را در این اوان مجال تکرار نداده اند.

وزیر خلوت مردی است سلیم النفس و عالی الهمه، نجیب زاده، صاحب خانواده؛ محل وثوق و اعتماد خاطر خسروانی است. از کمالات ظاهره و صـفات باهره و حسن خلق و سکوت در مجلس و ساده رفتار کردن و با مردم تواضع آوردن و طمع نداشتن و مال از کسـی نخواسـتن، بی نظیر هسـتند؛ ابدا، خودبندی و زمینه سازی ندارند و در گذرانیدن کارها خودستایی و منتی نیارند. هزار گونه مزیت و برتری و قدرت و شوکت دارند؛ ولی، در کشیدن قلیان و بعضی تقدیم و تأخیرها، مردمانی را بر خود مقدم داشـته است که سـمت نوکری به او داشته اند؛ و در این کارها هم باز قصدش خودنمایی نیست. سخنی نمی گوید که اشاره به تزکیه نفس خود کند؛ با کمال سـکوت و با کمال قدرت و با خانواده بودن، مردمان را در منزل خود عزیز می شمارد و طول و تفصـیل نمی دهد. این مرد در این چند سال وزارت و تقرب خاص به سلطنت، ممکن بود که بسی آشوب ها کند و از حکام و وزراء و مردمان متفرقه فوایـد برد؛ لکن، نفس کریم و نجیب او با کمال قـدرت ابا و امتناع از این کار داشت. در تهران، مجانا، بلاعوض، بسی کارها برای مردم گذرانید که فواید عظیمه داشت و نگذاشت که آن ها به لفظ ادای شکرگزاری کنند.

هرکس می خواست اظهاری کند، او می گفت: «مرا خجالت ندهید!» و مردم را دیگر قوه ی دم زدن نبود.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۴۹

این وزیر بزرگ طوری از روی سلامت نفس در

انظار وزراء برتری و استیلا داشت، که من وقتی فرمان مواجبی به جناب نظام السلطنه، وزیر مالیه، دادم و گفتم:

«مهر کنید که محل این مستوفی در حق ورثه برقرار گردد!»، او با آنکه کمال قدرت را داشت، گفت: «ای فلانی! شاه ما وزراء را قسم داده که به غیر ترتیب کاری نگذرانیم و قبل از وقت به کار یکدیگر مداخله نکنیم. چون برقرار شدن محل درباره ی ورثه فرمان جدید است و دستخطی درین باب خطاب به من که وزیر مالیه ام صادر نشده است، اول فرمان را به جناب وزیر خلوت دهید که مهر کند و به صحه برساند؛ آن وقت، من و وزیر داخله مهر می کنیم که از دفتر بگذرد و به دستور العمل ثبت گردد. اگر می خواهید، من رقعه یی به وزیر خلوت بنویسم که او فرمان را به صحه برساند، تا پس از آن من مهر کنم و از دفتر بگذرد.»

این وزیر مالیه به جهت صحت محل می توانست که فرمان را مهر کند، و محل ایراد واقع نمی شد؛ لکن، در غیاب حفظ رتبه ی وزیر خلوت را کرده و صحیح اظهار داشت.

خلاصه، جناب وزیر خلوت محل وثوق عامه و خاصه بوده؛ و الحق، سزاوار تمجیدات وافره هستند که من در نوشتن آن ها قصور و اهمال دارم. ولی، همین قدر عبارات در باره ی ایشان، برای هوشمندان کافی است. و همه کس می داند که: ترتیب کار و مواجب من، محتاج به تقویت ایشان نیست. من فقط تملقی که باید بکنم، همان به صدراعظم ایران است؛ که درباره ی آن ها هم اغراقی ننگاشته، هرچه شرح حالشان از خوب یا بد بوده، نگاشته ام. اگر درباره ی سایر وزراء تمجیدی به میان آمده، از

روی حقیقت نگاری بوده است: که ذکر صفات جمیله ی ایشان، سرمشق کار سایر وزراء و حکام خائن قتبان باشد.

بعد از عزل صدارت، بعضی وزارت ها، مثل: وزارت مسکوکات و وزارت عدلیه و تجارت و وزارت پست و وزارت وظایف و وزارت گمرکات، از پاره یی اشخاص گرفته شد و به بعضی دیگر واگذار گردید؛ که در آخر این جلد، در بابی که مخصوص تغییر ادارات است، نوشته خواهد شد. چون وزارت داخله و ریاست مجلس شورا و وزارت مالیه و وزارت تحریرات حضوری اهمیت دارد، و کلیات امور دولتی در این وزارتخانه ها اصلاح می شود؛ لهذا، شرح آن را در اینجا نگاشت.

پس از ترتیب و انجام این مهام خطیره ی درباری، روز جمعه، بیستم محرم الحرام این سال هزار و سیصد و شانزده، نظر به اقتضای فصل ییلاق موکب مسعوده ی پادشاهی از دار الخلافه ی تهران حرکت کرده، تشریف فرمای عمارات ییلاقی صاحبقرانیه شدند، که در دو فرسنگی تهران واقع است.

از روز شنبه، بیست و یکم محرم در حیاط دربار صاحبقرانیه، از طرف شخص سلطنت خیمه ی عزا افراشته، اساس تعزیه داری حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه، را برپا داشتند. همه روزه، در عشر آخر محرم، هنگام عصر مجلس تعزیت و شبیه مصائب شهدای کربلا منعقد بود. مردم به عزاداری و سوگواری حاضر می شدند. و بندگان اقدس همایون در بالاخانه که مخصوص جلوسشان بود، حاضر شده، درک فیض می کردند؛ و روز آخر، نوحه گران و ذاکرین و عمله ی خدمت را به انعام و خلعت وافره نواختند. به نواب موثق-

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۰

الدوله، که دار النظاره در اداره ی ایشان است، یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مرحمت شد؛ و به مصطفی خان حاجب

الدوله یک ثوب پالتوی ترمه ی شمسه ی مرصع عطا گردید.

روز چهارشنبه، دویم صفر بندگان اقدس همایون محض سرکشی از صاحبقرانیه سوار کالسکه شده، تشریف فرمای دار الخلافه ی تهران گشتند. وزراء عظام و ارباب دوایر دولتی همه به حضور مبارک مشرف شده، به ایشان در انجام و اجراء امور دولتی بعضی فرمایشات شد. تا عصر، بندگان اقدس شاهانه در شهر تشریف داشته؛ بعد از آن، سوار شده، باز به قصر صاحبقرانیه رجعت فرمودند.

جمعه، چهارم صفر توپ های جدیدی که این اوقات به امر دولت قوی شوکت از فرنگ ابتیاع شده و تازه به دار الخلافه ی تهران وارد کرده اند، برای نظاره ی بندگان اقدس همایون به صاحبقرانیه برده؛ در حضور مبارک، توپچیان از توپ ها تیراندازی کرده، به معرض امتحان درآوردند. و یک یک از لحاظ مبارک گذشت. شاهزاده وجیه اللّه میرزای سردار معظم، وزیر جنگ، و جمعی از وزراء و صاحبان مناصب عسکریه و سرداران و امیر توپخانه، در این حالت شرف اندوز حضور همایون بودند. آیندگان گمان نکنند که: اهل ایران از صنعت توپ سازی در این زمان بی بهره اند، که محتاج به خریدن توپ از خارجه هستند؛ نه چنین است. اهل ایران از عهده ی توپ سازی نیکو برآیند؛ ولی، چون اهل اروپ، بخصوص اهالی دولت اطریش، در فن توپ ریزی پیشقدم تر و کاملتر از سایرین هستند؛ لهذا، گاهی توپ و اسلحه ی حرب از خارجه ابتیاع می شود.

از چندین سال قبل، توپ ریزی و تفنگ سازی در ایران معمول بوده و هست، و نیکو از عهده برآمده اند. چنانکه، در دوره ی سلطنت محمد شاه غازی، که جد این سلطان عادل باذل است، حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم آن دوره، بفرمود که از قورخانه ی ایران هزار توپ ریختند و نیکو از

عهـده برآمدند. و هنوز، توپ و اسـباب قورخانه ی ایران، همان اسـباب و ادوات و آلاتی است که در دوره ی آن شاه به حکم حـاجی میرزا آقاسـی صـدراعظم ریخته شـده است. حاجی میرزا آقاسـی در دوازده سال صـدارت خود، به دو کار میل داشت: یکی انتظـام عمل توپخانه و قورخانه و توپ ریزی، و یکی به حفر قنوات و آباد کردن دیهات و اجراء آب. ولی، مرحوم محمد رضا میرزای افسر تخلص ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، که از افاضل آن زمان بوده است، در این دو کار هم حاجی میرزا آقاسی را هجو کرده و این مربع را ساخته است.

«نگذاشت به ملک شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی

نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه ... خصم را از این توپ غمی» و نیز او گوید:

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۱ «حاجی که دلی از او طربناک نشدجز در پی آب و کندن خاک نشد

با این همه رشـته ی قنات و کاریزیک گوشه زریده های او پاک نشد» حاجی در توپ ریزی و اجراء قنوات اصرار وافر داشت؛ ولی، مال دولت را غالبا بیهوده خرج می کرد و بر آن ضررها، از بی عملی، آثار و فوایدی مترتب نبود.

مثلاـ در ریختگری و آهن کـاری به جهت آلاـت و ادوات توپ ریزی و اردوکشـی وقتی گفت که: «از برای بارکشـی اردوی نظامی قاطر و یابو کفایت نمی کنـد، بایـد شتران را هم به زیر بار آورد که حمل سـیورسات و آذوقه کنند.» و چون پای شتران در سـنگلاخ و دماغه های کوه می لغزد، و به واسطه ی نداشتن سم مجروح می شود و بار را به منزل نمی رسانند لهذا، از برای پای شتران،

مثـل سم قـاطران، از آهن کفشـی سـاخت و در پای آن ها به پیـچ و مهره اسـتوار کرد، تا در سـنگزارها نلغزنـد و بار را به منزل رساننـد. به همین سوء خیـال امر کرد که در قورخانه، کفش های آهنین برای پای شتران به قـدر چهل هزار پا ساختنـد و آماده کردنـد. وقتی که این کفش ها را در مقام امتحان به پای شتران اسـتوار کردنـد و آن ها را راه بردنـد، آهن فشار سـختی به پای شتران داده، آن هـا را از راه انـداخت و حرکت پدیـد آمـد. آنگاه، دانسـتند که مبالغی خطیر به دولت ضـرر خورده و حاصـلی نبرده اند.

این قضـیه را آینـدگان غریب می شـمارند؛ لکن، الاـن هنوز در قورخـانه و انبار ذخیره ی ایران، از آن کفش های آهن موجود است که تلی انباشـته شده و به مصـرفی دیگر نرسـیده است. و سرکردگان و رؤسای قورخانه در این دوره، به دیدن و بودن آن کفش ها شهادت می دهند.

و نیز در باب اجراء قنوات هم بسی خبطها داشت؛ که در اراضی بی فراز و نشیب که آب سوار نمی شود، امر به حفر قنوات می کرد. و این قضـیه از او مشـهور است که پیر مردان و پیرزنان و جوانان به سـخن او مثل می زنند و می گویند: «پدرسوخته! آب در نمی آیـد، نان هم درنمی آیـد؟» و اصل این گزارش چنین بوده است که: او در مکانی سـخت و صـعب و بی اسـتعداد، امر کرد که چاه ها بکنند و آب درآورند؛ و به مقنی ها بسی اجرت می داد. روزی، مقنیان و رئیس ایشان را خواست، گفت: «چرا کـار را تمام نمی کنیـد؟» آنان گفتنـد: «تا کی پول بگیریم و بیهوده برای شـما کار کنیم؟ هرچه زمین را می کنیم، آب درنمی آید.»

حاجی گفت: «پدرسوخته ها! شما چه ابا و امتناعی دارید؟

فرضا که آب درنیاید، نان که درمی آید.» یعنی: اگر از برای من آب درنیاید، از برای شما که اجرت می گیرید، نان درمی آید که قوت جان کنید. این سخن حاجی در تمام ایران معروف است.

اگرچه حاجی بدون مناسبت گاهی حفر قنوات می کرده؛ ولی، این سخن او که مثل شده، بسیار کلام صحیحی است که می گوید: شما نفع خودتان را ببرید، چه کار به ضرر من دارید؟ که من تکلیف خود را می دانم.

خلاصه، با این همه خطاها، باز از حاجی بسی آبادانی ها ماند. بیشتر از خالصه و

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۲

رقبات دولت ایران، از املاک خاصه و آبادی های حاجی است؛ که گفت من فرزندی ندارم و به واسطه ی سعایت دشمنان، پیشکش دولت کرد. و من شرح آن را در «تاریخ صدر اعظم های دولت قاجاریه» نگاشته ام «۲۶»، و از حالات حاجی چیزها نوشته ام. حالا همین قدر می گویم که: حاجی میرزا آقاسی، نامش میرزا عباس و پسر میرزا مسلم ایروانی است؛ و شخصی باسواد و عارف مسلک و خوش نیت و آدمی نیکو بوده است، و بسی کارهای نیکو داشته است. لکن، برای صدارت ایران لایق نبوده و بسی خبطها و حرکات زشت داشته که در «صدر التواریخ» نگاشته ام. اگر تمام شرح حال او را بخواهم بنگارم، ما را زیادتر از اندازه از نوشتن این تاریخ مظفری به دور می اندازد. اینکه او صدارت یافت، جهات عدیده دارد؛ باید از «عبد الصمد عارف» پرسید، که داستان آن طویل است.

به هرحال، تفضل یا غضب الهی شامل او شد که او متقلد امر صدارت شد، و از اصل عرفان و زهد حقیقی کناره یافت. اما، در دوره ی او،

مردم ایران و تهران بس راحتی ها داشته اند. اجانب نمی توانستند به کار ایران مداخله کنند. قیمت نان در تهران یک من یک عباسی، که هشت پول باشد، بوده است. و اکنون، نان در تهران، یک من هفت عباسی و نیم.

که شصت پول باشد، به فروش می رسد. سایر اجناس را هم همین طور باید قیاس کرد.

رفته رفته، کار به هرج ومرج کشیده. و ما از احسانات شاهنشاهی ممنونیم، که به عطیات وافره ی خود، مردم را آسوده کرده است. اکنون، به سر تاریخ اصلی برویم.

روز شنبه، پنجم صفر این سال، بندگان اقدس همایون محض تفرج و درک نزاهت، با خاصان درگاه و مقربان بارگاه و اردوی کیوانی دستگاه، از صاحبقرانیه ی شمیران عزیمت قریه و نزهتگاه «لشگرک» فرمود، که از دیهات ییلاقی طرف شمال شرقی کوه البرز و در کنار رودخانه و جاجرود است. پنج شبانروز، آن قریه مضرب خیام اردوی منصور بود. و بندگان اقدس همایون دو روز از ایام توقف این مکان، به کوه «ورجین»، که از رشته های جبال البرز و از شکارگاه های مخصوص سلطنتی است، تشریف فرما شده، شکارهای زیادی به دست خودشان صید فرمودند. و پنجشنبه، دهم صفر، با حشم و خدم از لشکرک به صاحبقرانیه رجعت کردند و در آنجا توقف داشتند. و به تدریج به خیال افتادند که کار مملکت با وزرای مختلفه الاحوال، که به دیگران نفاق دارند و هر کدام به غرض شخصی سخن می گویند، از پیش نخواهد رفت؛ باید صدراعظمی نافذ القول و محبوب قلوب خاص و عام و متدین به دین، صحیح و خوش فطرت و بلندهمت و باکفایت در کار باشد، که اصلاح امور دولت و ملت کند و مردم از او متنفر

نباشند و امر و نهیش را اطاعت ورزند، و خاطر اقدس همایونی در اصلاح اخلال جمیع امور جزئیه آسوده باشد.

لهذا، رأی مبارک چنان اقتضا فرمود که: اول جناب آقا میرزا علی اصغر خان، صدر اعظم اسبق، را که چندی است پس از عزل از تهران بیرون شده و در قم متوقف گشته، به دار الخلافه ی تهران احضار کند که به سرخانه و زندگانی و کسان و بستگان خود باشد؛ و بعد از چند روزی، زمام کار را به دست او دهد که از هرجهت، دولت و ملت آسوده شود

---

(۲۶)- مقصود «صدر التواریخ» است؛ تألیف میرزا محمد حسین فروغی (ذکاء الملک) و غلامحسین ادیب (افضل الملک). محمد حسن خان اعتماد السلطنه بر آن نظارت داشته است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۳

و اختلاف و اختلال در میان نیاید. لهذا، روز شنبه، نوزدهم صفر این سال هزار و سیصد و شانزده به موجب دستخط تلگرافی، جناب مستطاب معظم را از قم به دار الخلافه ی تهران و دربار همایون احضار فرمودند. ایشان روز سه شنبه، بیست و دویم صفر، وارد صاحبقرانیه شدند. چون ورود ایشان به صاحبقرانیه و رفتن به دربار و دیدن بعضی از امراء خیانتکار را خالی از سیر و سیاحت نبود؛ نواب ممتاز الدوله- پسر حضرت والا رکن الدوله، والی خراسان- با من قرار داد که: سحرگاهان روز سه شنبه، از خواب برخاسته و از تهران شتابان به صاحبقرانیه ی شمیران رفته، به منزل جناب امین الملک، وزیر داخله،- برادر جناب مستطاب امین السلطان، صدراعظم اسبق- ورود می کنیم و منتظر ورود امین السلطان شده، با ایشان به دربار می رویم و اظهار عقیدتی می کنیم. من قبول کردم.

علی الصباح، با ممتاز الدوله

در درشـکه نشسـته، به طرف شـمیران رانـدیم. دو فرسـخ راه را به سـرعت طی کردیم. ذرعی از آفتـاب طـالع شـده بـود، که به صاحبقرانیه رسیدیم. اهل اردو را دیدیم که تازه از خواب برخاسته، به تهیه و تدارک کارهای صبح می پردازند.

به خـانه ی ییلاـقی جنـاب امین الملک وارد شـدیم. اجزاء ما را در اتاقی بردنـد و چای آوردنـد. جناب امین الملک از خوابگاه خود بیرون آمده، به این حیاط و به این رواق که محل بار عام بود ورود کرد. و همگان منتظر و مشعوف بودند که، جناب امین السلطان کنون ورود خواهد کرد. پس از صرف چای و قلیان، اجزاء خبر آوردند که: الان، جناب امین السلطان وارد باغ و خانه خواهـد شـد. ما همگی بی اختیار از اتاق بیرون آمده، خود را به در سـرای رسانیدیم. ناگاه، جناب امین السـلطان با کرم خان و چند تن از همراهان، با لبی خندان و رویی تابان ورود کردند. غرق غبار و گرد سفر بودند. و با آن حالت خستگی، باز بشاشت وجه داشـتند؛ و با رشاقت بیان و طلاقت لسان، به ما اشخاصی که جلو رفتیم، احوال پرسی کردند و اظهار مهربانی نمودند. وی فورا، محض شستن سر و رو و رفع غبار و عوض کردن لباس، به اتاقی مخصوص رفت. کسی در نزد وی جز پیشخدمت نرفت.

بعد از لمحه یی، صورت را شست وشویی دادند و بیرون آمدند که به حضور مبارک شاهانه مشرف شوند. «شست وشویی کن و آنگه به مناجات شتاب!»

یک فنجان چای خورده و قلیانی کشـیده، عازم شدنـد که به دربار صاحبقرانیه رفته، به حضور مبارک شاهانه مشـرف شوند. از خانه ی ییلاقی جناب امین الملک، وزیر داخله،

تا عمارات سلطنتی، پنج دقیقه مسافت داشت. وی از خانه بیرون آمد و ما در پشت سر او بودیم، تا وارد دربار شدیم. هریک از رؤسا و امراء دربار که ملتفت ورود ایشان شدنـد، جلو آمدنـد، تعظیم ها کردنـد، سـتایش ها نمودند. ایشان با همه اظهار لطف حقیقی می کردند. اگر شخص مخالف منافقی را می دید که به او خضوع و خشوع می کرد، نه به طوری که تزویر کند؛ بلکه، بـه طرز تفضـل و خداونـدگاری، نهـایت مهربـانی را بـه او می کرد. بـه ایـن هیـأت به حیـاط دربـار وارد شـده، از آنجـا به بـاغ مخصوص سـلنتی ورود کردنـد و به حضور مبـارک شاهانه مشـرف شـده. بنـدگان اقـدس همایون به ایشان بسـی اظهار التفات کردند و احوال پرسی نمودند؛ و بعد از هشت دقیقه، فرمودند: «چون از سفر رسیده اید، کنون بروید و راحت باشید!»

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۴

ایشان از حضور همایونی مرخصـی یافته، با جماعتی از وزراء و امراء از باغ بیرون آمدنـد و نزدیک حیاط دربار رسـیدند. ما را گمان این بود که به اتاق دربار می نشـینند و از وزراء پـذیرایی کرده، بعـد از صـرف ناهار به منزل می روند. وی به اتاق دربار نیامـد؛ از آنکه، نبایـد قبـل از ظهور کار و منصب به مسـند نشـینند. لهـذا، در زیر دالانی که فیمابین باغ سـلطنتی و حیاط دربار دولتی بود، روی سکوها با وزراء و امراء و محترمین نشستند.

قهوه و قلیـان خواسـتند و بـا هرکس محـاورتی خوش و معاشـرتی نغز به کار برده، از جا برخاسـتند و به منزل برادر خود جناب امین الملک، وزیر داخله، رفتند. خود وزیر داخله و سایر وزراء و بعضی از مستوفیان به اتاق دربار نشسته،

مشغول تمشیت امور و سؤال و جواب کارها شدند. عما قریب، صدارت ایران، باز ثانیا به ایشان تعلق می گیرد؛ و شرح آن را در چند ورق بعد، ان شاء اللّه، خواهیم نگاشت.

خلاصه، بندگان اقدس همایون در این ماه صفر هم به عمارات ییلاقی صاحبقرانیه بودند و به جلایل امور می پرداختند، تا آنکه گرما شدت کرد. روز جمعه، دویم ربیع الاولی، از صاحبقرانیه عزیمت ییلاقات لار و دماوند فرمودند، که هوای آنجا در نهایت سردی است. روز اول، به لشکرک تشریف برده و از آنجا به یورت های لار رفته، و از آنجا به دماوند تشریف فرما شدند.

بعضی از اهالی تهران که لار را دیده، محتاج به شرح و بسط نیست؛ لکن، این چند سطر را برای اهل اروپ و مردمان ایرانی که لار را ندیده اند می نگارم: که ژغرافی و وضع آنجا را بدانند. و من در چند سفر که شاهنشاه شهید سعید در آنجا تشریف برده بودند، جزء ملتزمین اردوی همایونی بوده، سیاحتی کامل در آن سرزمین کرده ام.

از تهران به لار، دوازده فرسخ و قدری کمتر و قدری بیشتر مسافت است؛ و راه های مختلف دارد که هر کدام با یکدیگر فرق دارد. لار عبارت از چند یورت و چند جلگه است، که بین کوهسارهای سبز و خرم واقع شده است. هریورتی با یورتی، نیم فرسخ و یک فرسخ و دو فرسخ اختلاف دارد. یورت های معروفه ی آن، به «یورت خانلرخان» و «یورت مرغ سر» و «یورت چهل چشمه» و «چشمه کسی» و غیرها موسوم است. و باز یورت دیگری هم هست که اسم آن را فراموش کرده ام، و در نوشتجات آن سفرنامه ام که در خانه موجود است نوشته ام. ولی، کنونه

مرا حال گردیدن و پیدا کردن آن اوراق نیست. لهذا، هرچه را که به طور صحت در نظر دارم، می نگارم.

در این یورت های مختلفه، جلگه های وسیعی است که بین کوه ها واقع شده. زمین از شن و ریگ است، خاک آن کم است. تمام دشت مرتع و چمن است، که علف طبیعی روئیده و یک ذرع بلند است. گیاه های خوشبو در آن جلگه و در دامنه ی کوه ها دمیده است. علف «آفشن» «۲۷» در آن صحراها بسیار دیده می شود. یک ساقه هایی در آنجا می روید، که آن را «جاجیق» می گویند. آن ساقه ها را که مردم می خایند، خوش خوراک و بامزه است. چنان در نظر دارم که در آن اراضی، بوته های «گل پر» هم می روید. این سرزمین

---

(۲۷)- کذا (- آویشن.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۵

باصفا و سبز و خرم است، اما نه به اشجار تربیتی؛ بلکه، به علف های طبیعی و گل ها. از کثرت سرما، ابدا در این سرزمین ها درخت روئیده نمی شود و به هیچ وجه درخت نیست، و خانه نیست و رعیت و سکنه ندارد. ممکن نیست که در آنجاها آدمیزاد خانه بسازد و زندگانی کند و کشت و زراعت نماید.

در این چند یورت، چه آب ها و چه رودخانه ها و چه چشمه ها ساری و جاری است.

از لای هر سنگی و از دامنه ی هر کوهی، چشمه های کوچک بیرون می آید و از سنگ خاره آب می جوشد. در جلگه ها، رودخانه ها جاری است. در مرغ سر، رودخانه ایست که تقریبا صد سنگ آب دارد و مرور و عبور قدری به اشکال است. در بعضی جاها، گودال های کوچکی است که آب گرم معدنی در آن ها است؛ ولی، چندان اهمیت ندارد. من شبی محتلم شده، خواستم غسل کنم. خود را در

آن گودال ها انـداختم. دیـدم، به طوری گرم است که آدمی را در آنجا درنگ کردن اشـکال داشت. و سایر مردم به این نکته برنخورده اند.

در تابسـتان، در شب باید در این سـرزمین با خز و سـنجاب و آتش زندگانی کرد. و چادرهایی که افراشته می شود، بالتمام در صبح از کثرت شبنم تر است. و صبح تا ظهر که شخص حرکت می کند، علف ها که به دامن می خورد، شلوار را تر می کند.

آسـمان در این سـرزمین، دایما ابر است و هوا ترشـح دارد. ولی، اگر بعـد از چند روز، اتفاقا چند دقیقه ابر زایل گردد و آفتاب شود، هوا به غایت گرم می شود که در زیر چادرها ماندن خالی از اشکال نیست.

در این اراضـی خانه یی که نیست، بایـد به زیر چادر سـر کرد. در این صورت، اگر آفتاب بتابد، لابدا هوا گرم می شود. اینجا، غالبـا سـرمای زننـده و گـاهی از روزهای تابسـتان، گرمای گزنـده دارد. در این سـرزمین، جز سه ماه، بلکه دو ماه بیشتر ممکن نیست که پرنـده و چرنـده و آدمیزاد توقف کنـد. باقی ایام، چنان سـرد است و چندان برف می آید که جلگه ها پر از برف می شود و راه عبور و مرور ممکن نیست. اگر چنین نبودی، البته بـا این همه آب ها در این اراضـی و صـحراها و دشت ها، خانه ها ساخته می شد و مردم ساکن می شدند و خانه ها می ساختند و زراعت ها می کردند. اما، در اینجا طوری هوا سرد است که در زمسـتان، عبور و مرور ممکن نیست و درخت روئیده نمی شود و چرنده عبور نمی کند. جز سال سه ماه، کسی در آنجا زیست نمی کند.

در سه ماه تابستان، ایل «عرب» و ایل «بربر» و اهل «هداوند» از ورامین بلوک تهران

کوچ کرده، به این سرزمین به «ییلامیشی» می آیند. چادرهای پشمی می افرازند و باشکوه و نزاهت، به یورت های این سرزمین می افتند. دوغ های خوب دارند. کره و روغن و کشک و پنیری از آن ها به دست می آید، که نهایت امتیاز را دارد. «پنیر لاری» معروف است که بهتر از «پنیر دولت آمریک» است که از خوک می گیرند و به تهران می آورند.

سبحان اللّه! این ایلات حالت غریبی دارند. من روزی از درب هزار چادر ایشان گذشتم. میل کردم که به آن ها وارد شوم و از ناهار اردوی دولتی بگذرم، و ظرافت های بی معنی را کنار گذارم و به غذاهای طبیعی پردازم. از اسب پیاده شده، با رفیقی

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۶

«عبد الباقی» نام که باهوش بود، به چادر پشمی و سیاه ورود کردیم. زنان و مردان ایل پیش آمدند. و چون دانستند که از اهل اردو هستیم، احترام کردند. ما گفتیم: «ناهاری حاضر آورید!» فورا، دوغ و سرشیر و کره و ماست و پنیر و نان حاضر آوردند. ما غذای طبیعی خوردیم و بر تمدن فحش دادیم، که ما را روزها به خوردن غذاهای مصنوعی، چقدر مبتلا و با ملاحظه می کرد.

خلاصه، در وسط خوردن غذا، دیدم بچه یی را در کنار چادر خوابانیده اند که رنگ رویش زرد است و بیهوش افتاده، و علایم تب و نوبه در او هویدا است. من رقت کرده، نزد آن بچه رفتم. و به مادر و پدرش گفتم: «چرا به حال این بچه مواظب نشده اید که این طور نوبه کرده و ناخوش شده است؟ من به شما گنه گنه می دهم که به او بدهید تا خوب شود!» و دستور العملی در حفظ صحت او گفتم، که از

آن قرار رفتار نمایند؛ و بسی نصیحت ها درین باب گفتم، که از حفظ صحت سستی نورزند.

آن ها ابدا این سخنان را گوش نداده، گفتند: «ما این دواها را نخوریم و علت ناخوشی این بچه را می دانیم. چند روز است که ما دوغ نگرفته و مشک نزده ایم و به این بچه دوغ نداده ایم؛ به این جهت ناخوش شده است. امروز، مشک زده، دوغ به او می دهیم؛ خوب می شود. بعد که من از آنجا حرکت کرده به اردو رفتم، روز دیگر از آنجا گذشته، حال بچه را پرسیدم. نشانم دادند و گفتند: «بچه را دوغ دادیم و بهبودی یافت!» و آن بچه از بیهوشی و اغماء بیرون آمده، دور خود می گردید. من از این حال تعجب کرده و از این غرایب در عمر خود بسیار دیده ام.

در یورت مرغ سریک بنا و آثار قبری است؛ اهل اردو احتمال می دادند که امامزاده می باشد، و از قدیم درینجا این بنا دیده شده است. ولی، مهمل می گفتند. من ندانستم که این مقبره از کیست. در «تاریخ رویان و طبرستان»، بعضی جنگ ها که در لار واقع شده است، شرح ها نگاشته اند؛ و من اگر نقل اقوال آن ها کنم، سخن به طول می کشد و رشته ی تاریخ مظفری از دست می رود. لهذا، هرکس خواهد، رجوع به آن تواریخ کند که مطلع از وقایع لار شود. رویان که در این سطرها گفتم، همان جا است که حال کجور گویند؛ و طبرستان که معلوم است.

آب های این یورت ها و جلگه ها از طرف پلور، که نزدیک دماوند است، به رودخانه ی «لاسم» می ریزد، و از آنجا به دریاچه ی مازندران می رود. ولی، من مصب این آب ها را با رودخانه ی لاسم ندیده ام، از قول

دیگران می نویسم؛ لکن، پلور و دماوند را دیده ام.

همین قدر در معرفت ژغرافیای لار کافی است. کنون، به سر تاریخ می رویم.

بندگان اقدس همایون در دویم ربیع الاول که به طرف لار حرکت کردند، چند شبانروز در آنجا به سر برده؛ بعضی از روزها، به شکار و سواری می پرداختند و بعضی از ایام، عرایض وزارتخانه ها و حکام و رعایا به حضور مبارک خوانده شده، به دستخط مبارک جواب می نگاشتند. بعد، از لار حرکت کرده، روز شنبه، هفدهم ربیع الاول، که روز میلاد حضرت سید المرسلین بود، در قریه ی گلندوک تشریف داشتند. علی الرسم، در آنجا لوازم جشن عید سعید مهیا گردیده، شب هفدهم در اردوی شاهنشاهی چراغان

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۷

و آتشبازی مفصل به عمل آمد.

روز سه شنبه، بیستم ربیع الاول موکب مسعود شهریاری به صاحبقرانیه ی شمیران نزول اجلال فرمودند.

روز پنجشنبه، بیست و دویم ربیع الاول این سال هزار و سیصد و شانزده، بندگان اقدس همایون از صاحبقرانیه به شهر دار الخلافه ی تهران نزول فرموده؛ وزراء و شاهزادگان و وجوه خدم و مستوفیان را به دربار احضار فرمودند. عزم خسروانه بر آن تصمیم یافت که، محض نظم دولت و حفظ ملت و آسایش خاطر رعیت، جناب مستطاب اشرف امجد، آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم سابق، را باز ثانیا به صدارت برگمارند و خاطر اهالی را از هر حیث آسوده دارند. لهذا، در این روز، لقب و منصب صدارت عظما را به عهده ی کفایت و کفالت جناب مستطاب اشرف ایمان واگذار فرموده؛ هنگام ظهر، در حالی که مجلس دربار دولت به تمام شاهزادگان عظام و وزراء فخام و وجوه طبقات خدام شکوه داشت، جناب وکیل الملک، وزیر خلوت، دستخط

جهان مطاع مبارک را در تفویض این منصب جلیل، با تشریف خاص خسروانی از جبهه ی ترمه ی شمسه ی الماس با آویز لئالی گرانبها و قلمدان تمام مرصع و شرابه ی مروارید و مهر لقب صدارت عظما، به مجلس آورده. دستخط مبارک قرائت شد و تشریف خسروانی را زیب دوش و بر جناب مستطاب امین السلطان، صدراعظم، ساختند.

حضار مجلس از صمیم قلب «بخ بخ» گفتند و تهنیت ها دادند. پس از آن، جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم با تمام شاهزادگان و وزراء به حضور شاهنشاهی رفته، شکرگزاری خود را عرض کردند. و بندگان اقدس شهریاری به زبان گهربار خود شرحی در اصلاحات امور دولتی و ملتی بیان فرمودند، که صدراعظم در انجام آن امور اهتمام وافی نماید. پس از این تقریر، همگان از حضور همایونی رخصت انصراف یافته.

بندگان اقدس شهریاری پس از صرف فواکه و چای، سوار شده، از تهران به طرف صاحبقرانیه و عمارات ییلاقی حرکت فرمودند. و صورت دستخط دولتی و سلطنتی که در صدارت ثانوی جناب مستطاب اشرف امجد، آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم، شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«چون جناب اشرف میرزا علی اصغر خان امین السلطان علاوه بر اینکه از خواص و اعاظم رجال دولت است، در مراتب کارآگاهی و حسن اداره و کمال کفایت و استعداد به امثال و اقران خود درجه ی برتری و مزیت دارد، و به کلیه ی امور و پلیتیک دولتی، از خارجه و داخله، خبیر و بصیر است؛ لهذا، به رعایت مصالح دولتی و ملاحظه ی سوابق خدمات معزی الیه، از این تاریخ به بعد، به موجب این دستخط مبارک، منصب جلیل صدارت و شخص اولی دولت

و ریاست کلیه را با استقلال و اقتدار تمام به عهده ی معزی الیه محول و موکول داشتیم. چنانکه سابقا به این خدمت مسبوق بود، با نهایت استقرار و استقلال به تکالیف و شرایط شغل مزبور و ترتیب و انتظام مجلس وزراء و سایر خدمات مقرره بپردازد. می بایـد عموم وزراء و چاکران دربار و سایر، جناب معزی الیه را به شخص اول و صدراعظم دولت و واسطه ی عرایض خود در حضور

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۸

ما دانسته، و به هیچ وجه از صلاح و صوابدید او تخلف نورزند. شهر ربیع الاول، ۱۳۱۶.»

در بالای این دستخط دولتی، که به خط جناب وکیل الملك وزیر خلوت بود، دستخط سلطنتی به خط مبارک شاهانه از قرار ذیل رقم یافته بود:-

«جناب اشرف صدراعظم! از آنجایی که شما مدت ها خدمت کرده و به امورات مملکت بصیرت دارید؛ لهذا، چون لازم بود که شخص کافی را در سر این خدمت بگذاریم، شما را منتخب کرده و این خدمت بزرگ را به شما مرحمت فرمودیم. شما هم باید در کمال درستی و خداشناسی، این خدمت را انجام بدهید. ان شاء اللّه.»

روز پنجشنبه، بیست و دویم ربیع الاول این سال هزار و سیصد و شانزده، که بندگان اقدس همایون در تهران نصب صدارت فرمودند و هنگام عصر به طرف صاحبقرانیه- که عمارات ییلاقی دولتی در آنجا واقع است- راندند؛ همه روزه به انجام امور دولتی می پرداختند، و جناب صدراعظم در دربار مفاسد امور را به اصلاح می آوردند. همه روزه، به این منوال بودند؛ تا آنکه روز یکشنبه، دویم ربیع الثانی، بندگان اقدس همایون برحسب دعوت و قرارداد مخصوص، از اول روز به منزل ییلاقی جناب مستطاب آقا

میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم، که در قریه ی قیطریه است و تا صاحبقرانیه تقریبا ربع فرسخ مسافت دارد، تشریف فرما شدند. جمعی از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و غیر فخام و سایر اعاظم یا اصاغر خدام، برحسب دعوت مخصوص صدارت عظما یا بدون دعوت، ملتزم رکاب اعلا بودند و به قیطریه فرود آمدند. بروجود شاهانه و سایر ملتزمین رکاب زهی خوش گذشت؛ و نهایت تشریفات و پذیرایی که فوق العاده بود به عمل آمد. هنگام عصر، بندگان اقدس همایون سوار کالسکه شده، با خاصان درگاه به صاحبقرانیه رجعت فرمودند.

روز سه شنبه، چهارم ربیع الثانی بندگان اقدس شاهنشاهی محض سرکشی و کسب اطلاع از آسایش اهالی شهر دار الخلافه، از صاحبقرانیه تشریف فرمای شهر دار الخلافه شده؛ تا عصر، در مقر سلطنت اقامت فرمودند و در اصلاح امور و ترتیب کارها، به جناب مستطاب صدراعظم و سایر باریافتگان حضور، القای فرمایشات و اوامر علیه کردند. هنگام عصر که عزیمت حرکت به صاحبقرانیه داشتند، به سرکشی انبار توپخانه که در جنب میدان مشق واقع است، تشریف بردند. توپ های جدید را، که چندگاه قبل وارد شده و در حضور همایون به امتحان رسیده بود، با توپ های قدیم در آنجا مرتب داشته بودند. از آنجا، پس از نظاره به طرف صاحبقرانیه تشریف فرما شدند.

روز پنجشنبه، ششم ربیع الثانی این سال، بندگان اقدس همایون هنگام عصر برای ملاحظه ی اردوی بریگاد سواره ی قزاق که همه ساله در فصل تابستان، در صحرای بالای قصر قاجار، بین تهران و صاحبقرانیه، تشکیل می یابد، تشریف فرمای آنجا شدند. حضرت صدارت عظما و نواب وزارت جنگ و جمعی از شاهزادگان و وزراء و سرداران و امراء و

غیرهم، شرف التزام رکاب علا را داشتند. «کلنل کاساکوفسکی»، فرمانده و رئیس بریگاد سواره ی قزاق که نوکر دولت ایران است، مراسم پذیرایی را به عمل آورده و سواره ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۵۹

قزاق در حضور همایون سان داده و مشق کردند. پس از آن، بندگان اقدس همایون به طرف صاحبقرانیه رجعت فرمودند.

در روز بیست و دویم ربیع الاخر امپراطریس اطریش را در شهر «ژنو» پاتخت سوئیس، هنگام گردش و عبور، شخص ایتالیایی از گروه آنارشیست، که همیشه در اروپ طالب بی نظمی و جمهوری هستند، زخم زده، پس از چند ساعت ملکه فوت می شود. چون خانواده ی امپراطوری اطریش قرین اندوه شدند، بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی تلگرام تعزیتی برای اعلیحضرت امپراطور اطریش، که فرانسوا ژزف باشد، فرستادند.

در ایام جمادی الاولی که فصل گرما منقضی شده و هوا قدری به اعتدال آمده است و هوای ییلاقات صاحبقرانیه قدری سرد شده است؛ لهذا، بندگان اقدس همایون در روز شنبه، هفتم جمادی الاولی، از صاحبقرانیه حرکت فرموده، به قصر عشرت آباد، که پشت دروازه ی شمیران تهران است، نزول اجلال کردند. و آنجا در این وقت، هوای معتدلی دارد که گرمای گزنده ی تهران و سرمای زننده ی شمیران در آنجا نیست. اردوی همایون چند روزی در اینجا توقف کرده، بعد به دار الخلافه تشریف می آورند.

در این ایام، بندگان اقدس همایون محض اظهار التفات به جناب مستطاب صدراعظم، یک دستگاه ساعت بسیار ممتاز گرانبها، که روی صفحه ی آن به تمثال همایونی و تمثال شاهنشاه شهید سعید مبرور مغفور، وصور فامیل ذکوریه ی سلطنت عظما موشح بود، برای ایشان فرستادند و دستخطی مرحمت آمیز در اعطاء این ساعت به افتخار ایشان روانه داشتند.

در این ایام، که موقع عید

ولادت علیا حضرت «ویلهلمین»، ملکه و پادشاه هولاند بود، بندگان اقدس همایونی به ایشان تلگراف تهنیتی اخبار کردند؛ و جوابی که مایه ی اظهار امتنان از این دوستداری بود، رسید. عین مضمون تلگرافات موجود است؛ لکن، نگاشتن آن ها باعث تطویل کلام است. تقریبا، مضمون این تلگرافات مثل مضامین سایر تلگرافاتی است که در اینگونه وقایع، در تاریخ سنوات گذشته نگاشته ایم؛ دیگر محتاج به تکرار نیست؛ باید قدری به اختصار کوشید، که شرح هر تلگرافی را ما سابقا نگاشته ایم.

در دوازدهم شهر جمادی الاولی این سال، به سمع مبارک شاهانه خبر رسید که: ملکه ی دولت دانمارک- یعنی: زوجه ی اعلیحضرت «کریستیان نهم»، پادشاه دانمارک- فوت شده است، و از فوت آن معظمه چندین خانواده ی سلطنت اروپ که نسبت به این خانواده می برند، مصیبت زده و عزادارند. بندگان اقدس همایون تلگرام های تعزیت و تسلیت به امپراطور ممالک روسیه و به اعلیحضرت پادشاه دانمارک و «پژرژ»، پادشاه یونان، و به «پرنسس دوگال»، زوجه ی ولیعهد دولت انگلیس و به «ماری تعودوروونا»، امپراطریس سابق دولت روس، اخبار کردند. از هریک جواب های شکرآمیز رسید.

عین سؤال و جواب تلگرافات را از وزارت خارجه صورت دارم؛ لکن، نوشتن آن ها باعث تطویل است. مثل سایر مضامین تلگرافات تعزیت است که سابقا نگاشته ایم.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۰

روز سه شنبه، هفدهم جمادی الاولی این سال، بندگان اقدس اعلا به عزم تفرج و شکار، از عشرت آباد با موکب همایون و خاصان درگاه تشریف فرمای قصر یاقوت، که در قریه ی سرخه حصار واقع است و در سه فرسخ و نیمی دار الخلافه می باشد، شدند: که بعد از چند روز اقامت، که به کلی فصل انقضای گرما می شود، به شهر دار الخلافه ی تهران رجعت

فرمایند.

یکی از ایام توقف در قصر یاقوت سرخه حصار، بندگان اقدس همایون محض اعزاز جانب صدارت عظما، از اول روز تشریف فرمای چادر و سراپرده ی جناب مستطاب صدراعظم شده، نهایت پذیرایی به عمل آمد و به وجود مبارک خوش گذشت.

روز پنجشنبه، بیست و ششم جمادی الاولی موکب اعلا از قصر یاقوت مراجعت فرموده، با ابهت و جلال به شهر دار الخلافه ی تهران نزول اجلال فرمودند. و از مستقبلین و نظارگان، شکوهی وافر دیده شد. و بندگان اقدس همایون روزها را به جلایل امور می پرداختند؛ و مجلس دربار به وجود جناب مستطاب صدراعظم و سایر وزراء رونق داشت.

شب دوشنبه، چهاردهم جمادی الاخر این سال، که شب عید میلاد بندگان اقدس همایون است، به رسم معمول اساس جشنی عظیم از چراغانی اهالی شهر و آتشبازی، به طوری که در جلد سابق این کتاب شرح دادیم، برپا گردید. دو ساعت از شب گذشته، جناب مستطاب صدراعظم با ناظم الدوله، حکمران دار الخلافه، و بعضی از وزراء از طرف قرین الشرف خسروانی، محض تفقد به حال اهالی، به بازارها و کاروانسراها رفته، عموم مردم را به تبلیغ مراحم ملوکانه امیدوار و شکرگزار کردند.

روز چهاردهم هم، که عید میلاد سلطنتی بود، سفراء خارجه قبل از ظهر، به ترتیبی که سابقا نگاشته ایم، با وزیر تشریفات به حضور همایونی آمده، تهنیت داده و رفتند.

شمس الدین بیگ، سفیر کبیر دولت عثمانی، که امروز «دوین»- یعنی: اقدم سفراء- بود، از طرف هیأت سفرای مقیمین دربار ایران نطق کرده؛ از طرف همایون جوابی شنید. پس از آن، بندگان اقدس همایون به باب همایون تشریف فرما شده؛ شاگردان مدارس دولتی و نظامی و تمام قشون حاضرركاب تهران، از افواج

قاهره ی پیاده و سواره و توپخانه و قورخانه و زنبورک خانه، با اسلحه ی آراسته به حرکت دفیله از حضور همایون گذشتند و مورد تحسین شدند. صدراعظم و شاهزاده سردار معظم وزیر جنگ و جمعی دیگر از امراء، در این موقع شرف حضور داشتند.

هم در این روز، شاهزادگان قاجاریه، بشرحی که در جلد سابق نگاشتیم، در سرخوان مخصوص شاهانه دعوت شده، با حضور این سلطان عادل باذل صرف غذا کردند و هرکدام از دست مبارک دستلاف و عیدی یافتند. بعد از صرف ناهار، مجلس سلام دولتی که باعث شکوه شخص سلطنت است، در پیشگاه تالار شمس العماره شرف انعقاد یافت.

بندگان اقدس اعلاـ بر اریکه ی خسروانی جلوس فرمودند. جناب مستطاب صدراعظم و شاهزادگان عظام و وزراء فخام در تالار به سرپا ایستاده؛ سایر صاحبان ادارات، از شاهزاده وزیر جنگ و وزیر مالیه با مستوفیان عظام و وزیر لشکر با لشکرنویسان و اتباع وزارت

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۱

خارجه و قاجاریه و غلام پیشخدمتان و صاحبان مناصب قزاقخانه و سایر ادارات و غیرها و غیرها از نظام و غیر نظام، در پائین تالار به ترتیب معین و درجاتی مشخص صف کشیدند.

بندگان اقدس همایون بدوا به همه ی حاضرین تهنیت دادند و تفقدها کردند، و همگان به شکرگزاری تعظیم کردند. شاهزاده یمین السلطان، ایلخانی قاجار، به شرف مخاطبت خاص اختصاص داشتند. خطیب خطبه خواند، و شمس الشعراء قصیده ی مدیحت خواند؛ و مجلس سلام به انجام رسیده، هریک از چاکران، که قریب سه هزار نفر بودند، به منزل خود رفتند.

عصر امروز، بندگان همایون، محض تکریم و ترفیع صدارت عظما، از عمارات دولتی سوار شده، با تشریفات سلطنتی و خاصان درگاه به پارک جناب

مستطاب صدراعظم تشریف فرما شدند. یک دو سه ساعت، در آنجا کمال انبساط را داشتند و نهایت پذیرایی به عمل آمد. محض اعزاز و توقیر جناب مستطاب صدراعظم، یک حلقه انگشتری الماس بریلیان به دست مبارک به ایشان مرحمت فرمودند؛ و بعد از صرف فواکه و چای، به عمارات سلطنتی رجعت فرمودند.

شب سه شنبه، پانزدهم این ماه، در پارک و منزل جناب مستطاب صدراعظم، به میمنت عید مولود همایونی بساط ضیافت گسترده و نامه های دعوت پراکنده شد. تمام شاهزادگان کبار و وزراء و امراء و بعضی از مستوفیان و تمام سفرای دول متحابه، با زن های ایشان، و بعضی از اتباع وزارت خارجه به صرف شام و «سوپه»، و جمع کثیری به شب نشینی و صرف شربت و شیرینی دعوت شده بودند. میز شام آراسته، و در هر اتاقی انواع حلویات و فواکه و لذایذ و مشروبات چیده بودند. تمام در و دیوار و اشجار باغ، از چراغ انباشته بود. مثل روز، تمام صحن و اطراف روشن بود؛ با روز فرقی نداشت. تقریبا، یک کرور چراغ دیده شد. موزیک ها نواختند و آتشبازی ها کردند. در ایران، نه در اروپ، مثل چنین محفلی دیده نخواهد شد. در کمال انتظام بود. من مجمعی به این آراستگی ندیده بودم. در سر میز شام، میان شخص معظم صدارت عظما و سفرای کبار خطابات اتحادآمیز در میان آمد، که مبنی بر تهنیت و مبارک باد و ازدیاد محبت بین سلطان ایران و سلاطین خارجه بود. ساعت شش و هفت از شب گذشته، همگان به خوشی و خرمی به منازل خود رفتند.

در این روز، از طرف سلاطین اروپ و رؤسای جمهوری دولت فرانسه و دولت اتازونی آمریکا

بعضی تلگرافات تهنیت و مبارک باد به حضور همایون شاهنشاهی رسید، و جواب آن ها نیز از طرف شخص شخیص سلطنت به تلگراف اخبار شد. مضمون تلگرافات عینا مثل همان مضامینی است که در وقایع سنه ی گذشته نگاشته ام، دیگر محتاج به تکرار نیست. اسامی بعضی از سلاطین که تلگراف تهنیت فرستاده اند، از قرار ذیل است:-

سلطان عبد الحمید، شاهنشاه دولت عثمانی؛ نیکلا، امپراطور ممالک روسیه و ترکستان؛ ویکتوریا، ملکه ی انگلیس و امپراطریس هندوستان؛ فرانسواژزف، امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان؛ لئوپلد، پادشاه دولت بلژیک؛ ویلهلمین، ملکه ی هلاند؛ هومبرت، پادشاه ایتالیا.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۲

در عشر اول رجب المرجب این سال، بندگان اقدس همایون از تهران با موکب مسعودی تشریف فرمای دوشان تپه شدند. دو سه روزی در آنجا به سواری و شکار مشغول بودند. یکی از ایام توقف آنجا هم، تمام غلامان پیشخدمتان و صاحبان مناصب کشیک خانه و سواران ابواب جمعی امیر بهادر جنگ، سردار و سرکشیکچی باشی، را در میدان اسب دوانی دوشان تپه سان دیدند. همه آراسته و منظم بودند. به این جهت، یک ثوب پالتوی تن پوش خاص به امیر بهادر جنگ مرحمت شد؛ و حاجی دبیر الدوله، مستوفی کشیک خانه ی مبارکه، به یک ثوب جبه ی ترمه شمسه ی مرصع مخلع گردید. سایر صاحبان مناصب به خلاع خسروانی سرافراز و مباهی گشتند.

روز دوشنبه، سیزدهم رجب المرجب که عید میلاد حضرت علی بن ابیطالب، امیر المؤمنین، علیه السلام، بود، به طریقی که در سنوات گذشته نگاشته ایم، بندگان اقدس همایون در تهران، در پیشگاه تالار جنب اتاق بریلیان به سلام نشستند و چاکران کشوری و لشکری در حضور همایون صف بسته مورد تفقد گشتند. شاهزاده یمین السلطان، ایلخانی قاجار، طرف تخاطب خاص خسروانی بود.

سایر مراسم عید به عمل آمد.

جمعه، هفدهم رجب «کنت رکس»، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت فخیمه ی آلمان که مأمور به اقامت دربار ایران شده است، به تهران ورود کرد. از انزلی تا به تهران که وارد شده اند، نهایت احترمات ازیشان به حکم دولت به عمل آمده. درین روز هم، مستقبلین محترم دولتی به ریاست اعتماد نظام، امیر تومان، با فراشان درباری و سواره ی قزاق و سواره ی نظمیه و سایر تشریفات، از کالسکه های خاصه ی سلطنتی، در باغ شاه که نزدیک دروازه است، حاضر شده؛ وزیرمختار مذکور را از آنجا، به احترام تمام، تا سفارتخانه ی آلمان همراهی نمودند. و همان روز ورود، سه «چاتمه» سرباز احتراما بر قراول دائمی سفارتخانه افزودند.

مردمان این زمان از لفظ «چاتمه» و عدد آن مستحضرند؛ لکن، برای آیندگان این دو سطر را می نگارم. «چاتمه»: لفظی است ترکی. هر چاتمه یی، سه نفر سرباز و یک وکیل دارد. دولت ایران قرار داده است که: سپهسالار یا وزیر جنگ به درب خانه ی هریک از اعیان یک چاتمه سرباز بفرستد، که به دربخانه و زیر دالان او شبانروز مواظب باشند و مانع از دخول مردمان دزد و اجنبی شوند، و شب ها به حفظ و حراست خانه ی اعیان بکوشند که دزدی نیاید و بی اعتدالی واقع نشود. و همچنین، به درب هر سفارتخانه یی یک چاتمه سرباز می فرستند، که حافظ و پاسبان آن خانه باشد و طراران به آنجا ورود بیجا نکنند.

در این کار بسی فواید است: یکی آنکه، دولت می تواند به واسطه ی راپرت سربازان هرچاتمه یی، از وضع و کار ورود و خروج هر صاحبخانه یی مطلع شود و بداند که فلان وزیر که به خانه ی فلان امیر وارد شده، برای چه کاری

بوده است. ولی، دولت ایران از بس رعایا و چاکران خود را شاه پرست می داند، ابدا به این خیال نیست که از سربازان راپرتی نزد سپهسالار رود و از سپهسالار خلاصه ی مطالب به عرض رسد. کنون، به هیچ وجه راپرتی در میان نیست. اگر راپرت در میان آید، دیگر وزراء و امراء به خواستن چاتمه

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۳

اقدامی نمی کنند؛ محض حفظ و حراست، نوکران شخصی خود را به این خدمت می گمارند.

فایده ی دیگر آنکه: سربازان از دولت مواجب و جیره می گیرند؛ به علاوه، به درب هر خانه یی که مأمور و مقیم باشند، ماهی دو تومان صاحبخانه به آن ها می دهد و بعضی فواید طعام و چیزهای دیگر به ایشان می رسد. البته هر صاحبخانه راضی است که چهار نفر نوکر مستحفظ داشته باشد و در ماه به آن ها دو تومان- یعنی: بیست درهم یا ده دوازده فرانک- بدهد. و هیچکس به داشتن چاتمه و قراول مجبور نیست. هرکس وسعتی داشته باشد و دستگاه او فراوان باشد، محض حفظ اموال و مخزونات خود، از سپهسالار و وزیر جنگ و رئیس قشون خواهش می کند که یک چاتمه قراول به درب خانه ی او فرستاده شود. و اگر نخواهد، ابدا چاتمه به درب خانه ی او فرستاده نخواهد شد. هرکس از طبقات نوکر وسعتی داشته باشد و چاتمه ی سرباز بخواهد، فورا برای او فرستاده می شود. ولی، ممکن است که فلان وزیر یا وزیرزاده و غیره، از مستوفیان و غیر مستوفیان، چندان محتاج به سرباز و چاتمه نشود. لهذا، درب خانه ی او سرباز نیست. این کار دلیل بر بی احترامی او نیست. ولی، چاتمه ی سرباز مخصوص طبقات نوکر است؛ به درب خانه ی علما و درب

خانه ی تجار، که دو کرور هم مالیه و ذخیره و انبار و مخزونات داشته باشند، چاتمه ی سرباز فرستاده نخواهد شد. و آن ها هم از استغنایی که دارند، چنین تقاضایی نمی کنند؛ مگر آنکه، شاید بعد از این، بعضی از «تجار جلف» این اوراق مرا ببینند و بدانند که چاتمه ی سرباز مخصوص بستگان و نوکران سلطنت است، آن وقت از سپهسالار خواهش کنند که برای آن ها هم چاتمه ی سرباز فرستاده شود که در ورود و خروج از خانه، سرباز برای آن ها «پیش فنگ» زند.

باری، این چند سطر را برای آن نگاشتم که آیندگان از چاتمه ی سرباز مستحضر شوند. و بسا می شود که مورخ لفظی را و اصلاحی را توضیح نمی کند و آیندگان در فهم آن متحیر می مانند. چنانکه، مورخین و اهل اصطلاح این زمان، از اصطلاحات «تاریخ بیهقی» مسبوق نیستند و نمی دانند «قاصد» که می آمده و «حلقه» می زده است، به چه قسم بوده و چه ترتیبی داشته اند. چنانکه آن عادات از میان رفته، شاید چاتمه گذاشتن این دوره هم از میان برود و کار به طرزی دیگر صورت گیرد. لهذا، من گاهی در این کتاب اصطلاحات و طرز رفتار این زمان را توضیح می کنم، که مردم آینده متحیر نشوند.

چاتمه گذاشتن به درب خانه های اعیان و اشراف، در سابق گویا نبوده و در کتاب ها چیزی دیده نشده است. این کار در دوره ی سلطنت قاجاریه وقوع یافته است. خلاصه، هرکس رتبه اش کم است، یک چاتمه به او داده می شود؛ و هرکه را که دستگاه وسیع است و شأنی عالی دارد، چند چاتمه سرباز برای او فرستاده می شود. و سفیر آلمان برای محافظت و پاسبانی سفارتخانه ی خود، یک چاتمه سرباز بیشتر

لازم نـدارد؛ لکن، محض حفـظ احترام این سـفیر و ترفیع مقام او، سه چاتمه سـرباز بر قراولان سـفارتخانه ی آلمان افزوده می شود: که باعث مزیـد دوستی دولتین باشـد. البته، دولت آلمان هم اگر چه با ما همسایه ی مجاور نیست؛ ولی، یک وقتی همین احترامات را منظور داشته، در

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۴

حفظ مصالح دولت ایران سخت اقدام کرده، نمی گذارد که همسایگان متعدی بر ما زیاد روی کنند.

با این حال، باز می گویم که: بحمد الله، امروز دولت ایران در نگاهداری خود به هیچ وجه محتاج به تقویت هیچ دولتی نیست. ملت این خطه شـاه پرست هسـتند و همه به حکم شـرع مـأمور به جهادنـد، و ایران را مثل هندوسـتان ذلیل اجانب نمی کننـد. با آنکه واقعا ما اهل ایران تنبل شده ایم و اسباب و آلات نداریم و به تکمیل خود نمی پردازیم و بسی نواقص لشکری و کشوری هست؛ ولی، با این حالت، باز توفیق الهی و مدد غیبی، گاهی چنان به فریاد ما می رسد که مملکت از دست رفته را به دست ما می دهد و دشمن را مغلوب می سازد. چنانکه، در دوره ی شاه شهید، در مسئله ی انحصار دخانیات و تدبیر انگلیس ها، هیجان ملت کـاری کرد که ایران را از شـر اجانب حفظ کرد و «سالس بوری»، صـدراعظم انگلیس، سـخن صـحیح ایرانیان را شـنید و انحصار دخانیات را در ایران، که در تحت اداره ی مشـخص انگلیس باشد، موقوف کرد و ما از ذلت رهایی یافتیم. و شـرح آن داسـتان بسـی طویل است که کتابی جداگانه خواهد. و من در آن دوره، آن داسـتان را ننگاشـته ام و حال هم نخواهم نگاشت؛ که آن قضیه را به صدق نوشتن، موجب بسی فساد است

و به دروغ نگاشتن هم که خاصیتی ندارد. نمی دانم سایر مورخین که مورخ دولتی نیستند و محرمانه مطلب نگاری می کنند، آن قضیه را نوشته اند یا در بوته ی اجمال گذاشته اند؟

خلاصه، حالا به سر مطلب اصلی برویم. روز دویم ورود «کنت رکس»، وزیر مختار دولت آلمان به دربار تهران، که شنبه هیجدهم رجب المرجب این سال بود، آصف السلطنه، که از مقربان خاص و مخصوص شخص سلطنت است، از جانب بندگان اقدس همایون رسما به احوال پرسی وزیرمختار رفتند. و روز سوم ورود که باید به رسم مقرر شرفیاب حضور همایون شوند، سه ساعت قبل از ظهر مدیر السفرا، نایب وزارت تشریفات، با کالسکه های خاصه ی سلطنتی به سفارتخانه ی آلمان رفته؛ وزیرمختار را به دربار همایون، به اتاق وزارت تشریفات آورده. از آنجا، وزیرمختار با وزیر تشریفات و چند تن از محترمین، در حالی که جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم و هشت نفر از شاهزادگان عظام، که حامل شمشیر مرصع بودند، با جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، رسما به حضور همایون مشرف بودند، به شرف حضور همایون نایل شدند؛ و نامه ی دوستانه ی اعلیحضرت امپراطور کل ممالك آلمان را تقدیم حضور مبارك نمودند. شفاها نیز از این مأموریت خود به دربار ایران، اظهار شکرگزاری کرد و ترجمه ی آن به عرض رسید. بندگان اقدس هم جوابی مبنی بر اظهار لطف و خشنودی از مأموریت معزی الیه و اتحاد نیت با دولت فخیمه ی آلمان، شرف تقریر دادند. وزیر مختار پس از مرخصی از حضور همایون، در اتاق دربار از جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم دیدن کرده؛ بعد از آن، در اتاق های وزارت خارجه، که در حیاط دربار است، از وزیر امور خارجه دیدن آورد،

به سفارتخانه ی خود رفتند.

در هفدهم رجب همین سال، که مطابق روز دویم ماه دسامبر می باشد، موقع عید

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۵

جلوس اعلیحضرت «فرانسوا ژزف»، امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان، به سریر سلطنت و امپراطوری است. در این روز، بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به جهت امپراطور اطریش فرستادند، که ترجمه ی آن از قرار ذیل است:

«خوشوقتم از اینکه اعلیحضرت امپراطوری تهنیت های صمیمی مرا با مراتب ادعیه ی خیریه یی که برای سعادت آن اعلیحضرت و اقبال سلطنت ایشان می نمایم، قبول فرمایند. مظفر الدین.»

ترجمه ی جواب امپراطور اطریش هم از قرار ذیل است:-

«از جهت تهنیت های ملاطفت آمیزی که اعلیحضرت شهریاری اظهار و ارسال فرموده بودند، از صمیم قلب شکرگزاری نموده؛ من نیز قلبا همان قسم ادعیه ی خیریه برای آن اعلیحضرت می نمایم. فرانسوا ژزف.»

روز دوشنبه، بیستم رجب بندگان اقدس همایون با خاصان درگاه از تهران، به عزم تفرج و شکار، روانه ی جاجرود شدند؛ و چند روز از طیور و وحوش صید فرمودند.

سه شنبه، بیست و هشتم رجب، مراجعت به مقر سلطنت کردند.

روز شنبه، سوم شعبان المعظم این سال، که روز عید ولادت حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثناء، بود، باز در تهران، علی الرسم المعمول، رسم جشن و انعقاد مجلس سلام و جلوس ذات همایون و شرفیابی طبقات خاصه ی چاکران به عمل آمد.

و شب سوم، چراغانی و آتشبازی- به طرزی که در سنوات قبل نگاشته ایم- از طرف دولت فراهم آمد.

«مسیوسوهار»، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه، که این اوقات مأمور به اقامت دربار ایران بود، از سرحد انزلی تا تهران تشریفات معموله ی دولتی، بشرحی که در حق سایر سفراء نگاشته ایم، به عمل آمد. روز سوم ورود ایشان به تهران، که سوم شعبان

بود، به ترتیبات مقرره شرفیاب حضور همایون شده؛ پس از دادن نامه ی دولتی و شنیدن جواب های مرحمت آمیز سلطنتی، به سفارتخانه ی فرانسه مراجعت کردند.

دوشنبه، پنجم شعبان المعظم بندگان اقدس همایون به عزم زیارت عتبه ی حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، از تهران تشریف فرمای آن زاویه ی مقدسه، که در یک فرسنگی است، شده؛ پس از صرف ناهار و چای، دو به غروب مانده به طرف تهران رجعت فرمودند.

در عشر ثانی شعبان المعظم بندگان اقدس همایون، محض تفرج و شکار، تشریف فرمای دوشان تپه شده، که چند شبانروز در آنجا اقامت کرده و بعد تشریف فرمای تهران شوند.

بعضی از روزها، در دوشان تپه به سواری و شکار پرداختند؛ و برخی از روزها، در عمارات خسروانی آنجا جلوس فرمود، به اصدار اوامر و احکام سلطنتی و خواندن عرایض وزارتخانه ها مشغول بودند.

روز چهارشنبه، چهاردهم این ماه بندگان اقدس همایون در دوشان تپه، تشریف فرمای منزل و سراپرده ی صدارت عظما شده؛ در حضور جمع، به لسان مرحمت جناب مستطاب صدراعظم را بسی نواختند و یک حلقه انگشتری الماس گرانبها، که بسی قیمت و امتیاز داشت، به دست مبارک به جناب مستطاب معظم مبذول داشتند. در این روز،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۶

به وجود مبارک شاهانه بسیار خوش گذشت.

روز پنجشنبه، پانزدهم شعبان، که روز میلاد حضرت خاتم الاوصیاء امام العصر و صاحب الامر، علیه السلام، است، بندگان اقدس همایون محض انعقاد مجلس سلام، از دوشان تپه به تهران تشریف آورده، در عمارات دولتی جلوس فرمودند. طبقات و اصحاب دوایر دولتی و خدام و غیرهم، به ترتیبی که در سایر اعیاد نگاشته ایم، به حضور همایونی مشرف شده؛ مراسم جشن و سلام و شلیک و خطبه و خواندن قصیده

و غیرها، فراهم آمد. بعد از بهم خوردن مجلس سلام، باز بندگان اقدس همایون، هنگام عصر، با موکب مسعودی از شهر به قصر دوشان تپه رجعت فرمودند. و عصر روز شنبه، هفدهم شعبان، از دوشان تپه به شهر دار الخلافه و مقر سلطنت عظما معاودت کردند، و روزها به مهمات امور لشکری و کشوری پرداختند.

در ماه شعبان، که مقارن روز جشن نامگذاری امپراطور کل ممالك روسیه و از اعیاد شریفه ی آن دولت است، بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به جهت امپراطور روسیه اخبار کردند، که ترجمه ی آن از قرار ذیل است:-

«در موقع عید اسم اعلیحضرت امپراطوری، خوشوقتم از اینکه مراتب تهنیت های صمیمی خود را با ادعیه ی قلبیه که همواره برای ازدیاد سعادت آن اعلیحضرت و اقبال ممالك ایشان می نمایم، تجدید کنم. مظفر الدین.»

ترجمه ی جواب امپراطور به حضور بندگان شاهنشاهی از قرار ذیل است:-

«از جهت تهنیت هایی که اعلیحضرت شهریاری اظهار و ابلاغ فرموده بودند، اعلا درجه امتنان حاصل شد. نیکلا.»

چون مشق قشون ظفر نمون در ماه رمضان المبارک، به جهت روزه داشتن، موقوف می شود؛ لهذا، روز سه شنبه، بیست و هفتم شعبان، نواب والا شاهزاده وجیه اللّه میرزای سردار معظم، وزیر جنگ، برحسب امر خسروانی قشون حاضره ی ساخلوی تهران را، از افواج قاهره و سواره ی منصوره و توپخانه ی مبارکه، در میدان مشق حاضر و طرز کارکنی ترتیب مشق را به سران سپاه داده؛ بندگان اقدس اعلا روز مزبور، تشریف فرمای میدان مشق شدند. جناب مستطاب صدراعظم و جمعی از وزراء و امراء و خدام و صاحبان مناصب عسکریه، ملتزم رکاب بوده، در میدان مشق حاضر شدند. بندگان اقدس همایون، به رسم سلاطین اروپ، غالبا فرمان مشق را خودشان

به افـواج می دادنـد؛ و قشـون به ترتیب منظم، فـوج به فوج و دسـته به دسـته، مشق کامـل کردنـد. و وزیر جنـگ مورد تحسـین خسروانی شد و وقت ظهر، این مشق به اتمام رسید و بندگان اقدس همایون به سرای سلطنت تشریف بردند.

روز جمعـه، سـلخ شـعبان بنـدگان اقـدس همـایون شاهنشـاهی، برحسـب اسـتدعای مخصـوص جنـاب مسـتطاب اشـرف امجد صدراعظم، تشریف فرمای پارک و منزل ایشان شدند. تمام شاهنشاهزادگان و شاهزادگان عظام و وزراء فخام و وجوه چاکران دربار و امراء نامدار، برحسب دعوت نامه ی صدارت عظما، از صبح التزام حضور همایون را داشـتند. بعضی از محترمین را هم در پارک دیدم، که دعوت نامه ی مخصوصی نداشتند؛

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۷

لکن چنین اشخاصـی هم به میـل خود می تواننـد در این مجلس باشکوه حاضـر شونـد. موائـد گونـاگون و خوان هـای بسـیار، مشـحون از نعم لذیده، در اتاق و تالار و گوشه و کنار گسترده و چیده شده بود. شـربت آلات و فواکه ممتاز و شـیرینی آلات، در سـر هر میزی فراوان؛ «وَ فِیهـا ما تَشْـتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَـذُّ الْأَعْیُنُ.» در آنجا، به وجود مبارک شاهنشاهی بسـیار خوش گـذشت. هنگام عصر، از آنجا به سرای سلطنت رجعت فرمودند.

رسـم این صـدارت عظمـا این است که: در هر سـلخ شـعبانی، به جهت پیش آمـدن ایـام روزه، مجلس «کلـوخ انـدازان» فراهم آورده، از بندگان اقدس همایون و رجال دولت دعوت مخصوصـی می کند. «کلوخ اندازان» اصـطلاح جدید ما فارسیان است، که سـبب نامیـدن چنین روزی را به چنین اسم ندانیم، و توجیهی در این نقد می کنیم که باز مأخذ صـحیح آن را یقین نداریم؛ لکن، اصل لغت صحیحه: «کلوخ اندازان برغندان» است، که عنصری یا غیر او در شعر خود آورده

و آن این شعر است. «۲۸»

در ماه مبارک رمضان، همه روزه بعد از ظهر، تمام وزراء و خدام به دربخانه آمده و هفته یی سه شب مجلس دربار و دفتر و وزارت خارجه و دفتر لشکر و سایر بیوتات و ادارات دولتی، تا چهار ساعت از شب رفته، دایر بود. هرکس به هر اداره و وزارتخانه کار داشت، از یک ساعت به غروب مانده به آنجا رفته، صرف افطار کرده و به وزیر آن اداره مطلب خود را اظهار داشته. اگر عرضی مقرون به حساب داشت، جواب مساعد می شنید؛ والا، کلام او را مطرود می داشتند. باقی شب های تعطیل را جناب صدراعظم و سایر وزراء به منازل شخصی خود نشسته، به واردین و ارباب رجوع خود افطار می دادند و به حل و عقد امور و انجاح مقاصد صحیحه ی جمهور می پرداختند.

در شب هیجدهم رمضان، بندگان اقدس همایون محض اعزاز صدارت عظما، یک قاب تمثال همایون را که به الماس های گرانبها مرصع شده بود برای ایشان ارسال فرمودند.

روز بیست و هفتم ژانویه، که در ایام ماه رمضان و موقع عید ولادت «گلیوم»، امپراطور کل ممالک آلمان، بود، تلگراف تهنیتی از جانب شخص همایون به اعلیحضرت امپراطوری اخبار شد و جوابی مبنی بر اظهار امتنان و شکرگزاری رسید. و نیز در بیست و یکم ژانویه، که موقع عید مولود «اسکار»، پادشاه سوئد و نروژ، بود، از طرف بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به آن پادشاه اخبار و جوابی مبنی بر شکر- گزاری و امتنان قلبی رسید. عین سؤال و جواب تلگرافات نزد ما حاضر است؛ لکن، عینا مثل مضامین تلگرافات سابق است که در مجلدات گذشته ی این کتاب نگاشته ایم، دیگر محتاج به

تکرار نیست.

غره ی شوال المکرم که عید فطر بود، به طریقی که در پیش شرح دادیم، مجلس سلام در تهران در عمارات سلطنتی منعقد شد. مراسم عید از صف سلام و خواندن خطبه و قصیده و شلیک، به عمل آمد.

---

(۲۸)- کذا؛ یک سطر بیاض است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۸

در این ایام شوال المکرم به واسطه ی تلگراف خبر رحلت «عادله سلطان»، عمه ی اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان پادشاه عثمانی، به سمع مبارک شاهانه رسید. تلگراف تعزیتی از جانب بندگان اقدس همایون به سلطان عثمانی اخبار شد و جوابی مبنی بر اظهار امتنان از آن اعلیحضرت رسید. و نیز در این ایام، خبر فوت ولیعهد دولت انگلیس «ساکس کبورگ»، که نواده ی علیا حضرت ویکتوریا ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان است، به تهران رسید. بندگان اقدس همایون تلگراف تعزیتی به ویکتوریا، ملکه ی انگلستان، اخبار کردند؛ جوابی از آن علیا حضرت مبنی بر شکر- گزاری رسید.

روز پنجم شوال، که مطابق شانزدهم ماه فوریه بود، جناب «مسیوفلیکس فور»، رئیس جمهوری دولت فرانسه، وفات کرد و خبر فوت او به سمع مبارک شاهانه رسید.

تلگراف تسلیت و تعزیتی از جانب بندگان اقدس همایون به زوجه ی فلیکس فور، که به «مادام فور» اشتهار دارد، اخبار شد و به ملت فرانسه تعزیت دادند. جوابی هم مبنی بر شکرگزاری از «مادام فور» به پایه ی سریر اعلا رسید. و باز در این ماه، زوجه ی «پرنس فردیناند»، امیر مملکت بلغارستان، وفات کرد. تلگراف تعزیت و تسلیتی از جانب شخص همایون به پرنس فردیناند اخبار شد، و جوابی که مشتمل بر شکرگزاری بود رسید. عین سؤال و جواب این تلگرافات نزد ما موجود است؛ لکن، نوشتن آن ها حشو قبیح است. مضامین آن تلگرافات، مثل

همان تلگرافی است که در موارد تعزیت در مجلدات سابق این کتاب نگاشته ایم.

خلاصه، چون «مسیو فلیکس فور»، رئیس جمهوری دولت فرانسه، در این ماه وفات کرد؛ روز شنبه هفتم شوال، که هیجدهم فوریه است «مسیولوبه» به ریاست جمهوری دولت فرانسه برقرار و منصوب گردید. از طرف بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به مضمون ذیل برای او اخبار شد:-

«انتخاب آن جناب را به ریاست جمهوری فرانسه، با کمال شعف استماع نموده؛ خوشوقتم از اینکه مراتب تهنیت و مبارک باد خود را به شما اظهار بدارم، و همچنین ادعیه ی خالصه ی خود را برای اقبال مملکت فرانسه تجدید کنم. مظفر الدین.»

ترجمه ی جواب جناب رئیس جمهوری فرانسه از قرار ذیل است:

«از جهت تهنیت هایی که اعلیحضرت شهریاری در موقع انتخاب من به ریاست جمهوری فرانسه، از روی لطف اظهار فرموده بودند، نهایت ممنون شده؛ از صمیم قلب شکرگزاری می نمایم. و متمنی هستم مراتب مودت کامله ی مرا قبول فرمایند.

امیل لوبه.»

در ایام عمر من، که نگارنده ی این تاریخم، چندین رئیس جمهوری در دولت فرانسه منتخب شده است که در روزنامه های فارسی و عربی اسم و رسم آن ها را دیده ام.

اسم بعضی را فراموش کرده ام؛ ولی، اسامی بعضی که در این اواخر بوده اند، از قرار ذیل است:- مسیو گریوی؛ مسیوکارنو؛ مسیو کازیمیرپریه؛ مسیو فلیکس فور؛ مسیولوبه، که درین سال به ریاست جمهوری فرانسه منتخب شده است. این بنده چون در عهد رؤسای قبل، به مشاغل دیوانی و خدمات سرحدی ایران می پرداختم، مجال تاریخ نگاری نداشتم

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۶۹

که شرح حال سلاطین اروپ و رؤسای جمهوری را بنگارم؛ ولی، کنون که چند سال است حالت کوشش و رسیدگی به مشاغل دیوانی ندارم و به «تاریخ نویسی دولتی» قناعت ورزیده ام،

شرح حال این رئیس جمهوری تازه را که در عصر تاریخ نویسی من واقع شده، می نگارم.

شرح حال جناب مسیولوبه رئیس جمهوری حالیه ی دولت فرانسه [را] قبل از ریاست جمهوری، در وقتی که رئیس مجلس سنا بوده، یکی از روزنامه نگاران فرانسه از قرار شرح ذیل نگارش داده؛ که عینا در ایران ترجمه شده، و از این قرار است:-

«مثل معروف که «حق به صاحب حق رسیده»، درباره ی این شخص- یعنی: مسیولوبه- بسیار صادق است. و مسیولوبه حقیقتا شایسته ی ریاست مجلس سنا است. شخص دویم مملکت جمهوری است. علاوه بر عقل و کفایت و فهم و درایت و فضل و فصاحت و بی غرضی و حسن نیت، باید اعتبار و احترامی را هم که درخور عقل و درست رفتاری است، داشته باشد. و در حق مسیولوبه نمی توان گفت که: آیا از حیث پلیتیک و سیاست در کار دولت افضل است، یا از حیث صفات و ملکات نفسانیه. چیزی که محقق است این است که: از هر حیث او را ملاحظه کنند، او نمونه و سرمشق کاملی است از صحت و درستی، که یکی از اشخاص مغتنم این زمان است. مسیولوبه در «مارسان»، در ولایت «درمر»، روز سی و یکم ماه دسامبر سنه ی هزار و هشت صد و سی و هشت میلادی متولد شده. بعد از صباوت، در علم قانون به اعلا درجه ی حذاقت نایل گشته، مرتبه ی دکتری حاصل کرد و داخل دیوانخانه ی «منتلیمار» شد. از چهارم ماه سپتامبر سنه ی هزار و هشت صد و هفتاد و پنج، حاکم این شهر بود. و در ماه فوریه، سال هزار و هشت صد و هفتاد و شش، داوطلب وکالت شد و بدون رقیب و مخالف پذیرفته

گردید. در «پاله بوربن»، مسیولوبه از اجزاء کمیسیون بودجه و فواید عامه بود؛ و مخصوصا، در تعرفه ی عمومی گمرک و قصد اصلاح امور دیوانخانه، مداخله ی عمده داشت. و آخر، رئیس «دسته ی یسار جمهوریان» شد. در سنه ی هزار و هشت صد و هشتاد و پنج مسیحی، معزی الیه داخل مجلس سنا شده؛ به زودی، در آن مجلس رتبه ی مهمی حاصل کرد و مفتش بودجه گردید.

در دوازدهم دسامبر سال هزار و هشت صد و هشتاد و هفت میلادی، «مسیوتیراو» او را برای وزارت مالیه منتخب کرد. در هیجدهم ماه فوریه، سنه ی هزار و هشت صد و نود و دو، ریاست مجلس شورا و وزارت داخله به او مفوض شد؛ در بیست و ششم نوامبر همان سال، از این منصب و شغل استعفا کرد. آن زمان، زمان اغتشاش فرانسه بود، برای دولت گرفتاری ها و اشکالات زیاد رخ می نمود؛ مثل: «واقعه ی راواشل» و «میهمانخانه ی وری» و «اغتشاش کارمو» و «امور پاناما». واضح است که در این مواقع مشکله، مسیولوبه نمی توانست طوری رفتار کند که همه از او راضی باشند؛ و در بعضی از مواد، ضدیت های سخت با او کردند. ولی، مخالفین نتوانستند به درست رفتاری و صداقت او خدشه یی گیرند، و به هیچ وجه طرف سوءظن واقع نشد. پس، ریاست شورا را رها کرده، اعمال حکومت و وزارت خود را واگذاشت. و آن ها خواهش کردند که در زمان «ریبو» هم وزارت را از دست ندهد. در ماه ژانویه، سنه ی هزار و هشت صد و نود و سه، به اختیار مجلس سنا مراجعت کرد. و از آن بعد، در آن مجلس ریاست مأموریت های متعدده یافت.

در ژانویه ی سال هزار و هشت صد و نود و چهار، که

اجزاء مجلس سنا تغییر

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۰

یافت، مسیولوبه به اتفاق آراء عدیده دوباره منتخب گردید، و در آخر به اتفاق آراء مجددا به ریاست آن مجلس عالی نایل شد.

مدیر این روزنامه می گوید: اگر به واسطه ی وقایع و حوادث غیر مترقبه یی که از بدبختی در این اواخر بسیار اتفاق افتاده است، خدای نخواسته مسند ریاست جمهوری خالی بماند، در حالی که مسیو فلیکس فور طرف اعتماد عموم و وطن پرستی او مبرهن و معلوم است، و بر وفق اکثریت آراء رفتار شود، من یقین دارم که مسیولوبه ی محترم برای این شغل منتخب خواهد شد. انتها.»

اما، بقیه ی ترجمه ی حال جناب مسیولوبه تا آنگاه که به ریاست جمهوری فرانسه منصوب شد، از این قرار است:-

چون در شب شانزدهم ماه فوریه، سال هزار و هشت صد و نود و نه میلادی، که مطابق پنجم شوال این سنه ی هزار و سیصد و شانزده هجری است، مسیو فلیکس فور، رئیس جمهوری دولت فرانسه، فوت شد؛ روز شنبه، هیجدهم فوریه، مطابق هفتم شوال، در «ورسایل» مجلس ملتی به جهت انتخاب رئیس منعقد گردید. بنابر اکثریت آراء،- یعنی: اتفاق چهارصد و هشتاد و سه رأی- مسیولوبه به ریاست جمهوری دولت فرانسه انتخاب شد. و «مسیو ملین» که در میان رجال فرانسه داوطلب ریاست بود، زیاده از دویست و هفتاد رأی با وی موافقت نداشت.

خلاصه، ریاست مسیولوبه ثابت و کار مسیوملین در این سال معطل ماند. و من، که مؤلف این کتابم، لازم دانستم که قدری از شرح حال مردمان خارجه را بنگارم:

که اهالی ایران به کسب فضایل پرداخته، حامی دولت و ملت و مملکت خود باشند. اگر بخواهم شرح همین چند سطر و داستان «میهمانخانه ی وری» و

«اغتشاش کارمو» و سایر مطالب را بنگارم، سخن به طول کشد و ما را از تاریخ نویسی ایران بازمی دارد.

همین قدر برای اهل هوش کافی است.

بندگان اقدس همایون در این ماه شوال، با موکب فرخنده کوکب سلطانی به عزم شکار و تفرج، ده روزه از تهران به شکارگاه جاجرود، که در چهار فرسنگی تهران است، تشریف فرما شدند و بعضی از روزها را در آنجا به سواری و شکار پرداختند. روز دوشنبه، بیست و سوم شوال، با کمال انبساط خاطر به مرکز سلطنت- یعنی: به دار الخلافه ی تهران- تشریف فرما شده، روزها را در عمارات دولتی به انجاح حوائج مردم و اصلاح امور دولت می پرداختند.

روز یکشنبه، **۲۹** شوال المکرم، بندگان اقدس همایون محض نظاره ی سواره ی ژاندارم- که تقریبا چهل روز بیش نیست که مستخدم و احداث شده اند و ریاست آن ها به افتخار السلطنه، وزیر نظمیه، است و عددا سیصد نفر هستند-، در حینی که در میدان جلوی دروازه ی دوشان تپه عبور می فرمودند، آن ها را سان دیده و سواران مشق کردند و مورد تحسین واقع شدند. بندگان اقدس همایون یک طاقه شال ترمه به علی خان سرتیپ، معلم سواره ی ژاندارم، عطا فرمودند.

شب سه شنبه، نهم شهر ذی القعده الحرام این سال، به حساب «ذیج محمد شاه هندی» بعد از گذشتن پنج ساعت از شب، تحویل شمس به برج حمل می شد که اول سال فارسیان

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۱

و ترکان و اسلام است و عید بزرگ ما مردم ایران می باشد، که بسی تدارکات و تظنیفات و تجدید عهد و مجلس آراستن و شیرینی گذاشتن و ضیافت کردن و آمد شدن داریم.

برحسب امر و اشارت بندگان اقدس همایون مجلس سلام تحویل، بر سبیل اختصار منعقد گردید.

جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدراعظم و چند تن از علماء و چند نفر از اکابر شاهزادگان عظام و یک چند نفر از وزراء، مثل وزیر بقایا، و معدودی از خواص خدام، در حضور همایون مشرف بودند و اخذ عیدی کردند و به منازل خود رفتند.

اما، محض راحت و آسایش سایر وجوه خدم و اعاظم چاکران دربار اعظم و بعض وزراء و امراء و سرداران و مستوفیان و لشکرنویسان و رؤسای ادارات وزارت خارجه و دخله، که باید علی لرسم المعمول در این عید و سایر اعیاد شرفیاب حضور شوند وصف سلام بندند، مقرر شد که این طایفه شب را به منازل خود آسایش کنند و در روز به زیارت وجود مبارک شاهانه نائل شوند. لهذا، در روز سه شنبه، نهم شهر ذی القعده ی این سال، مجددا سلام خاصی در تالار رفیع البنای موزه ی مبارکه که محل دو هزار نفر است، منعقد گردید. همگی به اتفاق وزراء و مدیران دوایر دولتی، با البسه ی رسمیه حاضر شده، یکان یکان به حضور مبارک رفته، از دست شاهانه کیسه ی تافته که از شاهی سفید و دوهزاری طلا انباشته بود اخذ کردند، و با کمال شعف و شرف رجعت کردند.

در این روز، من این سلام و این تالار را چه باشکوه دیدم، که زبان در توصیف آن قاصر است.

شب چهارشنبه، دهم که دویم شب عید نوروز بود، به رسم مقرر در خیابان باب همایون و جلوی سر در الماسیه، از طرف دولت اسباب جشن و آتشبازی و چراغان فراهم بود.

روز چهارشنبه، دهم نیز اساس جشن نوروزی در دربار گردون مدار برپا بود.

دو ساعت قبل از ظهر، هیأت جامعه ی «کردیپلوماتیک» برای تهنیت

عید سعید با جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه و وزیر تشریفات، در قصر ابیض شرفیاب حضور مبارک شاهنشاهی شدند. شمس الدین بیگ، سفیر کبیر دولت عثمانی، از جانب سفراء و وزراء مختار عرض تهنیت نموده، همگان جواب مرحمت آمیز شنیدند و از حضور همایونی رخصت انصراف یافتند. بعد از صرف ناهار و گذشتن ظهر، باز سلام عام در پیشگاه تالار مبارک شمس العماره شرف انعقاد یافت. شاهزادگان بزرگ و وزراء و مستوفیان عظام و لشکرنویسان و سایر رؤسای ادارات و قاجاریه و غلام پیشخدمتان و اهل نظام، در حضور همایون هر طبقه به جای خود صف سلام بسته، بندگان اقدس همایون به همگان تهنیت و مبارک باد فرمودند. خطیب خطبه خواند. شمس الشعراء قصیده ی تهنیت و مدیحت سرود. شلیک و سایر مراسم عید به عمل آمد. و بندگان اقدس همایون در این روز، به تمام عساکر حاضرر کاب و صاحبان مناصب نظام، به فراخور مراتب هریک از تابع و متبوع، بذل عیدی و انعام فرمودند. و سواره ی ژاندارم که تازه احداث شده و همگی پیاده در عمارت حاضر شده بودند، انعام یافتند و مورد مرحمت شدند. شرح

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۲

سواره ی ژاندارم در چند جزء بعد نوشته خواهد شد.

در روز عید نوروز سلطانی، تمام سلاطین و امپراطوران دول و رؤسای معظمه ی جمهوری دول و ملل تلگراف های تهنیت به حضور همایون شاهنشاهی فرستادند، و جواب های مهرانگیز از برای هریک اخبار شد. مضمون سؤال و جواب تلگرافات، عینا همان است که در این مواقع در سنوات قبل اخبار شده و ما عینا آن عبارات را نگاشته ایم؛ دیگر محتاج به تکرار نیست.

بعد از برگذار شدن مراسم عید، بندگان اقدس همایون

در شهر تشریف داشته، چند شبی هم از عمارات سلطنتی تهران به عمارات و متنزهات باغ شاه، که نزدیک دروازه ی حسن آباد است، تشریف فرما شده؛ در دویم ذی الحجه، باز به سرای سلطنتی رجعت فرمودند و به اصلاح امور و انجام مقاصد جمهور پرداختند. تا آنکه، روز جمعه، دهم ذی الحجه ی این سال هزار و سیصد و شانزده رسید؛ مراسم عید اضحی در شب و روز انعقاد یافت، مجلس سلام- بشرحی که در سنوات قبل نوشتیم- فراهم گردید.

به رسم معمول همه ساله، که اسب دوانی دولتی در بهار می شود، روز یکشنبه، دوازدهم ذی الحجه ی این سال، در میدان اسب دوانی دوشان تپه به امر دولت تهیه ی این کار که در عنوان سبق ورمایه است فراهم آمد؛ چادرها افراشتند. بندگان اقدس همایون به دوشان تپه تشریف برده؛ بعد از صرف ناهار، در یکی از سراپرده های سلطنتی جلوس فرمودند. و اسب های دولتی و اسبان هریک از وزراء و امراء که از چهار ماه قبل، به «سوقان» گذاشته و شب ها چابک سواران آن ها را در بیرون شهر گردش می دادند و لاغر و بیخواب می کردند، در دور آن میدان به گردش آوردند. بعضی از اسبان دولتی و برخی از اسبان ملتی، در شش دور گردیدن میدان و پنج دور تا پائین تر جلو افتادند، و چابک سواران بیرق برداشتند و انعام های نقدی یافتند. شرح این اسب دوانی را ما در سایر مجلدات این تاریخ نگاشته ایم، دیگر محتاج به تذکار نیست.

روز شنبه، هیجدهم ذی الحجه که عید غدیر و مطابق روز نصب حضرت امیر بود، باز مجلس سلام و مراسم عید در حضور سلطانی و دربار دولتی فراهم آمد. شرح آن از قرار است که در سنوات قبل

نگاشته ایم.

نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده شعاع السلطنه ملك منصور میرزا، که چندین ماه قبل به جهت اصلاح مزاج به ممالك اروپ تشریف برده بودند، پس از تداوی مزاج و بسی بزرگواری ها که در اروپ کرده بودند، به ایران مراجعت کرده؛ نشان های عظیم الشأن از دول اروپ به ایشان داده شده بود. در عشر آخر ذی الحجه الحرام این سال هزار و سیصد و شانزده، به تهران ورود کرده؛ لدی الورود، شرفیات حضور همایونی شده، مورد مراحم خسروانه واقع شدند.

خلاصه، بندگان اقدس همایون تا آخر ذی الحجه ی هزار و سیصد و شانزده، در شهر تهران زیست داشتند. و شرح حال ایشان در محرم هزار و سیصد و هفده، در جلد دیگر، ان شاء اللّه، نوشته خواهد شد. کنون، در شرح تغییر ادارات دولتی و حکومت ها

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۳

و وزارت ها و امتیازات می پردازیم، که در این سنه ی هزار و سیصد و شانزده وقوع یافته است.

باب دوم

در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاصی است که در این سال هزار و سیصد و شانزده به وزارت و پیشکاری ایالات یا به حکومت ولایات یا به ریاست ادارات و بیوتات دولتی نایل شده اند.

در پانزدهم محرم این سال هزار و سیصد و شانزده که جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله از صدارت ایران- بشرحی که در هفت جزء قبل گذشت- کناره یافت، بعضی از وزراء به بعضی رتبه ها نایل شدند:-

جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله، ریاست مجلس شورا یافت. و وزراء در دربار حاضر شده؛ در واقع، مشیر الدوله به واسطه شیخوخیت و سلامت نفس و ملایمت طبع، بر تمام وزراء ریاست داشت.

جناب آقا میرزا اسماعیل خان امین الملك، وزیر

سابق خزانه ی مبارکه، وزارت داخله یافت؛ که سؤال و جواب والیان و حکام ولایات و انجام امور ادارات، تماما به عهده ی ایشان مفوض بود و ناهار مجلس دربار و محفل دار الشورا، از کارخانه ی ایشان چیده می شد.

وزارت مالیه و ریاست دفتر استیفاء به عهده ی کاردانی جناب حسین قلی خان نظام السلطنه، وزیر دیوانخانه ی عدلیه و تجارت، واگذار گردید. و وزارت توقیعات و تحریرات حضوری و اصدار جواب عرایض وزارتخانه ها و رعایا، کماکان به عهده ی جناب وکیل الملک، وزیر خلوت، استقرار یافت. ایشان پیشتر هم همین منصب بزرگ را دارا بودند؛ لکن، با بودن صدارت عظما این طور استقلال در کار نداشتند، در صدور دستخطها مجبور به میل صدور بودند. ولی، این اوقات که صدارتی در کار نیست، نهایت استقلال را در کار دارند. مخصوصا، امر و مقرر شد که هیچ فرمانی را تا ایشان مهر نکنند، به صحه نرسد و از دفتر نگذرد. و کارهای عمده ی دولتی به دست این چهار وزیر بزرگ بود. و من در چند جزء قبل، که عمده ی تاریخ هزار و سیصد و شانزده در آن جزءها است، تفصیل این چهار وزارتخانه و چهار وزیر و شرح حال ایشان را با صدور دستخط همایونی نگاشته ام. در این صفحات هم، که فرع و اضافات تاریخی هزار و سیصد و شانزده نگاشته می شود، به این وزارتخانه ها اشارتی کرده و سایر تغییر وزارتخانه ها و ادارات را نیز می نگارم.

وزارت وظایف و اوقاف ممالک که با جناب میرزا تقی خان مجد الملک- برادر جناب مستطاب امین الدوله صدراعظم- بود، پس از عزل صدارت، این وزارت به میل

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۴

مبارک به جناب میرزا عبد الرحیم خان قائم مقام،

که از مشایخ وزراء و از سادات طباطبایی آذربایجان هستند و در رشته نسب با جناب مستطاب آقا میر رفیع آقای نظام العلماء تبریز و جناب وکیل الملک وزیر خلوت و سایر برادران ایشان از بنی اعمام می شوند، واگذار شد. جناب قائم مقام شخصا بدون شغل هم که باشند، محترم هستند. در سنه ی هزار و سیصد و نه، در دوره ی شاه شهید، به انتخاب بندگان اقدس همایون، که در آن عصر در مملکت آذربایجان ولایت عهد و صاحب اختیاری داشتند، به پیشکاری و وزارت آذربایجان منصوب و برقرار شدند. در واقع، خود را به پله ی صدارت رسانیدند؛ لکن، از بس سلامت نفس و ملایمت طبع و کناره جویی از کار دارند و حرص نمی ورزند، از این خیالات منصرف شده، به کلی خود را مستغنی می دانند. و شخصا در دولت محترم هستند و در اظهار هر عرضی و استدعایی، مطلق العنان می باشند.

استیفای وزارت وظایف تا این تاریخ، به عهده ی صدر الملک بود، که سابقا قدری به فضل و درستی او اشارتی کرده ایم. این اوقات، بنا به استدعای جناب قائم مقام استیفای وزارت و اوقاف به عهده ی لیاقت و درستی میرزا جعفر خان آشتیانی، وثوق الملک، واگذار آمد. این مرد واقعا لیاقت این رتبه را داشت. شخصا بدون کار هم که باشد، محترم است، لیاقت و متانت دارد. در دفتر. همه روزه ما با هم ملاقات می کنیم، و گاهی صحبتی در میان می آوریم. از روی حقیقت می بینیم که: ایشان در دفتر بر بسی از مستوفیان قدیمی رجحان دارند. وقار و متانت و شخصیت ایشان، بر همه کس واضح است. خط را نیکو نویسند. به دیدن و داشتن خطوط اساتید، مایل می باشند. و با کمال وقار،

به مردم خوش سلوکی و تواضع دارند.

سررشته داری وزارت وظایف به عهده ی میرزا غلامحسین خان احتشام دفتر راجع شد؛ و او فرزند مرحوم میرزا عبد الغنی مستوفی است که بسی کفایت داشت. این احتشام دفتر جوان است؛ ولی، مثل میرزایان کاردیده و زحمت کشیده، در امور دفتری بسی چابك و چالاك است. با عموم مردم خوش سلوکی و تواضع دارد. در طبایع جمیع مردم مطبوع و مستحسن واقع شده است.

همه کس می داند که: من در دیوان، مستمری و وظیفه ی اهل علم را ندارم؛ که به این جهت از وزارت و استیفای مستمریات و وظایف تملق کنم. من هرچه دارم، از مواجب دیوان است که «خار می خورم و بار می کشم.» به طرز نوکری خدمت می کنم و نعمت می برم؛ از روی تنبلی و مهملی مستمری نخواسته ام و وظیفه نبرده ام. پس، اینکه در این تاریخ از اجزاء وزارت وظایف مختصرا شرحی می نگارم، محض این است که از عموم مردم درباره ی ایشان تمجید شنیده ام. و خوانندگان این تاریخ می بینند که:

از بسی ادارات بزرگ تمجیدی ننگاشته ام، و درباره ی این وزارتخانه قدری سخن رانده ام.

باز بعضی اجزاء و حواشی در این وزارت وظایف افزوده شده است، که مجال شرح آن را ندارم و شرح هر وزارتخانه یی را به اختصار می نگارم. سخن کوتاه کن؛ و اللّه اعلم.

باید به سر تاریخ رفت.

وزارت مسکوکات و اداره ی ضرابخانه ی مبارکه ضمیمه ی سایر مشاغل و خدمات

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۵

جناب میرزا محمود خان حکیم الملك، وزیر بنایی و قنایی و رئیس اطباء حضور مبارك، گردید.

وزارت پستخانه ی ممالك محروسه که با جناب معین الملك- فرزند جناب مستطاب امین الدوله صدراعظم- بود، بعد از عزل صدارت، این وزارت به جناب مرتضی قلی

خان صنیع الدوله، فرزند مرحوم مخبر الدوله، که شرح حالشان در پیش گذشته است، مرحمت شد؛ و به قدر پنجاه هزار تومان بر پیشکش این وزارتخانه به دیوان اعلا افزوده گردید.

وزارت کلیه ی گمرک دولت علیه ی ایران که با جناب میرزا محسن خان معین الملک بود، بعد از عزل صدارت، شرح دستخط مبارک به میرزا فتح اللّه خان رشتی، بیگلربیگی، امیر تومان، که از چندین سال ریاست گمرکات رشت و خراسان با ایشان بوده است، واگذار گردید. صورت دستخط همایون که درباره ی ایشان شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«چون میرزا فتح اللّه خان بیگلربیگی از چاکران قابل و کافی دولت، و در این مدت که اداره ی گمرک به عهده ی مشار الیه محول شد مراتب کفایت و کمال قابلیت و صداقت را به ظهور رسانید؛ لهذا، به موجب این دستخط مبارک وزارت کلیه ی گمرک دولت را به عهده ی او محول و واگذار فرمودیم. موافق دستور العمل جداگانه که مقرر است، به شرایط و لوازم خدمت مزبوره بپردازد. شهر محرم، ۱۳۱۶.»

اقبال الملک از حکومت یزد به تهران احضار شد؛ و حکومت آنجا در جزء اداره ی جناب سلطان علی خان وزیر بقایا، که شرح حالش را در جلد سابق نگاشته ایم، منضم گردید. عدل الدوله، پیشخدمت خاصه ی حضور همایونی، برادر مشار الیه، از جانب ایشان به حکمرانی یزد مأمور شدند و به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردیدند.

به تصویب و تعیین وزیر امور خارجه، بعضی از اجزاء محترم وزارت خارجه که صاحبان القاب شامخه هستند، به کارپردازی و کارگذاری و جنرال قونسولگری بعضی از ولایات داخله و خارجه مأمور شدند؛ که شرح آن از حوصله بیرون است.

کلیتا، رسم ما بر این است که چندان از مأمورین وزارت خارجه به ولایات اروپ و داخله تعرضی نمی کنیم. از آن وزارتخانه، ثبت صحیح و مرتب وراپرت یومیه به ما نمی رسد؛ ما هم مجال تحصیل نداریم، و نوشتن تغییرات جزئیه ی آن اداره هم چندان اهمیت ندارد.

حکومت ولایت همدان در جزء جلالت نواب والا، شاهنشاهزاده عضد السلطان، فرزند سلطنت عظما، واگذار گردید. شأن ایشان ارفع از آن است که به آن مقام روند؛ لهذا از جانب ایشان میرزا محسن خان مظفر الملک به حکومت آن ولایت روانه شدند؛ که در هر سال تفاوت عمل آنجا را، که علاوه بر مالیات است، به صندوقخانه شاهزاده ی معظم بفرستند. خوب است گاهی در شرح حال بعضی اشخاص تحقیقی شود. این مظفر الملک بسیار باکفایت است و قدری درستکار است. صفات حمیده دارد. ولی، از بعضی مردم بی غرض شنیدم که: او در «مذهب تبوب» قدم می زند. خیلی تعجب کردم که شخص درست چگونه قدم به کجی می گذارد. ولی، این ها از فرط بی علمی و ندانستن تاریخ است؛ که عامی محض نیستند و در علم و عقل هم محیط نمی باشند. در وسط مانده، یک روی ورق را

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۶

خوانده، روی دیگر را نخوانده. فریب بعضی اراجیف را خورده، از دوقه ی صحیحی به شاخه زار و خشک و سقیمی متوسل می شوند. مسئله ی مذهب و بی مذهبی ربطی به عقل و سفاهت ندارد؛ بسته به فطرت ذاتی و صبغه اللّه است. بسی عاقل را دیدم که به مذهب صحیح می رفت؛ بسی بی عقل را دیدم که باز توسل به همان مذهب صحیح می جست؛ و باز بسی باهوش و خردمند را دیدم که مذهب ناصحیح

داشت؛ و نیز برخی بیهوش و بیخرد را یافتم که مذهب ناصحیح را اختیار می کرد. بسی تحقیقات درین باب باید کرد، که مجال شرح نیست. همین قدر عرض می کنم که: خداوندا: مرا غرضی در مذهب نیست.

محمد و علی را که حق دانسته ام، صحیح پنداشته ام. اگر بهتر از این ها کسی است، مرا به ایشان بگردان؛ والا، مرا محکمتر گردان که از فسق و فجور کناره یابم.

خلاصه، مرا یقین نیست که مظفر الملك به مذهب «بابیه» باشد؛ همین قدر دانم که او باکفایت و قدری درستکار است. و او پسر آن مردی است که تاریخ «الف اللیل» عربی را به فارسی ترجمه کرده است «۲۹». و «الف اللیل» فارسی خوب ترجمه شده؛ ولی، با اصل عربی چندان مطابقه ندارد. من بسی اختلاف در عربی و فارسی آن دیدم. عجب تر اینکه، نسخه ی عربی «الف اللیل» را هم دو قسم دیدم که با هم اختلاف داشت. ولی، خوب است که وقتی صحیح تر کنم. اصل «الف اللیل»، اکثر از حکایاتش غلط و مجعول است.

ابدا، در دنیا مدینه ی «نحاس» نبوده است که مورخ «الف اللیل» جعل کرده است.

مثلا، خواسته است که از روی حکمت، افسانه و ترانه یی گوید و به مردم نصیحتی آرد.

ولی، مدینه ی «نحاس» و اژدها ساخته است که ابدا صحیح نیست. چون مردمان متوسط الحال آن قضیه را برخوانند، و مقدمات آن را، که مدینه ی «نحاس» و سخن گفتن زاغ و کبوتر باشد، بی اصل دانند؛ در نتیجه ی آن مقدمه، هرچه از حکمت و موعظه باشد، آن را مهمل می شمارند. باید مقدمه صحیح باشد، تا نتیجه درست آید. اغلب موعظه های «الف-اللیل»، مثل کتاب «کلیله و دمنه» و «مثنوی» است، که حکایت

پندی آن ها از گفتگوی حیوانات و مشاجره ی محسوسات بلاعقل است. چون در این زمان، اصل آن ها دروغ به نظر می آید؛ لهذا، به موعظه و نصیحت که می رسد و فرع آن اصل است، به طریق اولی مهمل به نظر می آید. ولی، رمان و افسانه گویی فرنگیان این طور نیست که مقدمه را از موهوم گیرند و به موجود نتیجه آرند؛ اصل مقدمه و افسانه را طوری می سازد که از عقل و تصور انسانی خارج نبوده، بعد به نتایج و مواعظ می پردازد که اثر داشته باشد. ما ایرانیان بسی آثار خوب در روزگار داریم و بسی افسانه های مجعول، مثل کتاب های مجهول که اصطلاحات آن از روی حکمت و بیانات «معتزله» و «اشاعره» است، در میان می آوریم؛ که کار ما را فاسد می کند و «اصل حقیقت» را از میان می برد. این ترهات چیست؟ این افسانه ها برای کیست؟ که دیگر احدی گول این الفاظ را نمی خورد.

وزارت کل ذخایر عسکریه ی ممالک محروسه به عهده ی کفایت حسن خان اجلال- السلطنه، پیشخدمت خاصه ی حضور همایونی، واگذار گردید.

---

(۲۹)- مقصود، میرزا عبد اللطیف طسوجی تبریزی است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۷

میرزا سید رضا خان بدیع الملک، پیشخدمت خاصه ی حضور همایونی- برادر جناب موثق الملک، رئیس رخت دارخانه ی مبارکه- به حکومت ولایت قم منصوب و برقرار گردید. بدیع الملک مرد زرنگ با کفایتی است. در حکومت قم، بسی رشادت ها کرده و با تسلط بوده است. من از اهالی قم تمجید بسیار درباره ی این مرد شنیدم.

ریاست قشون خراسان و سیستان به تصویب حضرت والاـ شاهزاده رکن الدوله، عم بزرگوار سلطنت عظما، والی والاشأن خراسان و سیستان، به رضاقلی میرزای عدل- الدوله، فرزند ایشان، واگذار گردید. و ایشان در مدت

قلیلی، وضع نظام خراسان را خیلی منظم کرده، وضع مجلس اداره ی عسکریه و ایام مشق افواج را بسیار مرتب داشتند. این امیرزاده ی قابل، نهایت لیاقت را در ریاست نظام دارد. کارهایش بسی مرتب است؛ و از هنر و کمالات و مجلس آرایی، بهره ی وافی دارد.

در بیست و دویم ربیع الاول جناب مستطاب اشرف امجد، آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم سابق، ثانیا به صدارت عظما منصوب و برقرار شدند؛ و عموم اهل ایران شادان گشتند. شرح این داستان با صورت دستخط مبارک همایونی، در چند جزء قبل، در اصول مطالب تاریخیه نوشته شد. هر کس خواهد، رجوع به آنجا کند. در این باب هم، چون تغییر وزارتخانه ها و ادارات نوشته می شود؛ لهذا، به امر صدارت هم اشاره یی شد.

در ماه ربیع الاول این سال، حکومت تهران و ملحقات آن با اداره ی نظمیه و تنظیف، به جناب میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله طباطبایی، والی سابق مملکت فارس، واگذار گردید؛ و جناب مستطاب میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک- فرزند مرحوم میرزا کاظم- خان نظام الملک، وزیر دیوانخانه و وزیر لشکر و مستوفی الممالک ایران، ابن مرحوم مغفور میرزا آقا خان صدراعظم نوری، ابن مرحوم میرزا اسد اللّه وزیر لشکر که رشته ی نسب شریفشان به خواجه ابی الصلت، علیه الرحمه، منتهی می شود- از حکومت تهران و ساوه و مضافات معاف شدند. جهت معاف شدن ایشان از حکومت تهران، نه از بابت سوء سلوک و اخذ رشوه و زیاد گرفتن تفاوت عمل از اصناف و نرسانیدن حقوق مردم بوده است؛ بلکه، معاف شدن ایشان به جهت اشاعه ی عدل و احقاق حق و نظم و سیاست مدن و

شاه پرستی و مملکت داری بوده است؛ که جمعی به غرض شورش برپا کرده، مجلس ها ساختند و فسادها خواستند و کنکاش ها کردند تا جناب مستطاب نظام الملک از حکومت خود استعفا کرده، شاهزادگان به سر جای خود نشستند. و بندگان اقدس همایون و وزراء و اهل تهران، کمال میل را به نظام الملک داشتند؛ که او نظمی در کار داد و جمیع لوطیان را از شرارت انداخت و زن و بچه ی مردم را محفوظ و مصون ساخت. و شرح داستان این است که:

جوانی آقا عزیز نام، که از شاهزادگان و سلسله ی قاجاریه است، از چندین سال قبل میل کرد که جزء لوطیان و سرکرده ی شروران محله شود تا امر گذران او منظم گردد. و رتبه ی نسب شاهزادگی از بس عقب بود، به مواجب جزیی گذران او نمی شد؛ لهذا، به در لوطیگری زد تا او از زنان و بچه ها حظی یابد و مالی برد و گذرانی کند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۸

«کلاه پوست و ماهوت» را به «کلاه نمد» تبدیل کرد. به جای «پوتین» و «غندره» و «ارسی»، «گیوه ی پیکانی» و «ملکی شیرازی» به پا کرد. کار را به جایی رسانید، که تا این زمان، کسی او را جزء شاهزادگان نمی دانست. مردم گمان می کردند که او فقط از طایفه ی قاجاریه است. این جوان باریک اندام به درجه یی شجاعت و رشادت داشت، که از هیچ بلایی و از هیچ مستی و از هیچ رشیدی و از هیچ دیوانه یی، در زدوخورد روگردان نمی شد؛ به پای جان می ایستاد و کار از پیش می برد.

با این همه تهور، معقولیت و مردانگی و آداب دانی و انصاف و مروت داشت. در عالم جلافت و رکاکت، طوری ظرافت و سلاست

داشت که می توانست خود را در حوزه ی هر بزرگی درآورد. ولی، او اعتناء به این سخنان نداشت؛ فقط هم خود را مصروف به لوطیگری کرده بود که در این بازار رونقی یابد، و رونق هم یافت. من در شرح حال بعضی از وزراء بیان زیاد ندارم، و در حق این جوان که با منش آشنایی نیست، شرح و بسط می دهم: که اسم او در تاریخ بماند.

این جوان در دوره ی ناصری، در ماه رمضان، در مسجد شاه تهران با نایبان قاطرخانه ی دیوانی که جمیعا دعوی لوطیگری دارند، در سر مسئله یی نزاعی کرد.

لوطیان «پامنار» هواخواه و پشت بند آقا عزیز بودند؛ ولی، از ترس دویست نفر اجزاء قاطرخانه ی دیوانی، کناره یافتند. خود آقا عزیز به تنهایی تاب مقاومت آورده. با آن جثه ی نحیف و اندام ضعیف، خود را در آن ازدحام خلایق بر قلب قاطرچیان زده؛ به ضرب «شش پر» و «قمه»، دوازده نفر را از پا انداخت و مجروح ساخت. دیگران فرار کرده، جانی به سلامت در بردند.

این وقعه به عرض شاه شهید رسید؛ و حضرت والاـ نایب السلطنه، حکمران آن زمان، طوری اصلاح کرد که آقا عزیز سالم مانده، نواب قاطرخانه هم راضی شدند.

آقا عزیز از این قبیل کارها زیاد کرده و سالم مانده است؛ ولی، سلامت نفس او محض صفات خوبی است که از او شنیده ام. این جوان در عالم رشادت و لوطیگری خود، هیچ وقت نامردی نکرده؛ به زور خود زن و بچه یی را به منزل خود نبرده است و با اهل محل همراهی داشته. زن و بچه های همه کس را مثل عصمت خود دانسته است. این جوان طوری بود که اگر تاجر و عالم و نوکر

بـاب آن محله، پسـر خوشـگلی داشت و در عبور و مرور از دست انـدازی لوطیـان محله سـالم نبود؛ چون به آقا عزیز اظهار می کرد، که خانه و زنـدگانی من متعلق به شـما است، دیگر احـدی از لوطیان قـدرت نداشت که به آن بچه نظری افکند و سـخنی گوید.

خلاصه، آقا عزیز طورها و طرزهای خوب داشت. لوطی حسابـدان بود. با عموم مردم همراهی می کرد. در خانه ی او قمارخانه یی دایر بود. همه کس به او بـاج می داد؛ مرشـدان «زورخـانه ی پامنـار» هم به او دستی تعـارف می دادنـد. شـهرت رشـادت و جلادت این جوان، سـال ها است که در تهران معروف است. به رقابت و همچشـمی او، از هر محله یی هم لوطیان- مثل: «علی قره ی پاچناری» و «حسـین ببری محله ی قاجار» و فلان اسـتاد «محله ی آب سـردار» و غیره و غیره- تا هزار نفر برمی خاستند و شب ها شرارت ها

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۷۹

می کردند. اما، همه مثل نوکر آقا عزیز محسوب می شدند.

خلاـصه، در فصـل تابسـتان که گرمـا در تهران قـدرت شـدت می کنـد، رسم کسـبه و لوطیـان و بیکاران این است که: پیاده و سـواره، به طرزی مخصوص از تهران حرکت کرده، به اسم زیـارت امـامزاده داوود، که مقـبره ی او در پنـج فرسـخی تهران در میان کوه های البرز واقع شـده است، به هواخوری و اسـتنشاق نسـیم می رونـد و قـدری راحتی و آسایش دیـده؛ و در شـبانروز اعتدال هوا دیده، به تهران مراجعت می کنند.

مقبره ی امـامزاده داود در وسـط کوه هـایی واقع شـده که تـا قریه ی «کیکا» نیم فرسـخ مسافت است؛ ولی، در سـر مقبره، ده و آبادانی و منازل خانه ها نیست که زوار زیاد بتوانند آنجا منزل گیرند و راحت باشند. فقط در آن محوطه، چند اتاق

زواری ساخته شده، که هرکس زودتر برود، در آن اتاق ها منزل می کند. و یک چند نفری هم در آن محوطه، چادر مختصری می زنند. یک شب یا دو شب مانده، آذوقه ی همراه خود را خورده، حرکت می کنند. و بعضی مردمان، بی چادر و دستگاه، در آن محوطه یک شب و یک روز یا چند ساعتی توقف کرده، بعد از زیارت به طرف شمران و تهران کوچ می نمایند.

خلاصه، در دو ماه تابستان، در چنین مکان تنگی که آبادانی و دکان و خانه یی نیست، اهل تهران ازدحامی کرده؛ هر روزی هزار نفر در آنجا توقف دارند. در این صورت، هر کسی می خواهد که در اتاق های ساخته شده منزل کند: تا روز آفتاب گرم نخورد و شب به سرمای آن سرزمین مبتلا نشود. در تابستان، بر لوطیان تهران حتم است که به زیارت امامزاده داوود آیند و یک دو سه روزی هواخوری کنند و به تهران مراجعت نمایند. زیارت امامزاده داوود برای لوطیان، مثل طواف کعبه برای حاجیان است.

خلاصه، در تابستان این سال، آقا عزیز، سردسته ی اهل «محله ی پامنار و حیاط شاهی»، با چند تن از یقه چرکینان که به یقه چرکینی افتخار دارند، از تهران به امامزاده داوود آمدند. چادر و دستگاه که نداشتند، و در سنگ زار و کنار چشمه سار ماندن هم باعث می شد که در روز گرمای آفتاب خورند و در شب سرما برند؛ در صدد یافتن اتاق و طاقی و رواقی درمی آیند. در یک اتاق، چند نفر زن را بدون مرد دیدند که ساکن شده اند. به آن ها می گویند که: از این اتاق بیرون روید تا ما منزل کنیم. زنان می گویند که: ما این حجره را برای خود گرفته ایم.

شما به جای دیگر روید.

لوطیان در صدد برمی آیند که به زور این زنان را بیرون کنند؛ لهذا، چادر آن ها را کشیده و دست بی عصمتی دراز کرده، آن زنان را عنفا بیرون می کنند. آن زنان ناله و فریاد برآورده. «وامحمدا! و اشریعتا!» می گویند؛ که چرا در شریعت محمدی ناحسابی واقع می شود. جناب سیادت ماب اکبر شاه، ملقب به اشرف الذاکرین، و جناب حاجی میرزا لطف اللّه صدر الواعظین، که از بزرگان واعظین و مردمان غیرتمند هستند، در آن هنگام به زیارت آمده بودند. ناله ی زنان را می شنوند. از منازل خود بیرون آمده، به حمایت برمی خیزند و به لوطیان می گویند: چرا متعرض این زنان شدید؟

لوطیان دست و زبان هرزگی را دراز کرده، به این دو نفر محترم و اجزاء و کسان ایشان بی اعتدالی می کنند. این دو نفر می توانستند که داد و فریاد کنند و هزار نفر زوار

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۰

را، محض احترام شریعت، به آزار لوطیان بگمارند. ولی، محض سلامت عقل، گفتند که:

نظم و حکومت تهران با نظام الملک است، باید به او مطلب را عرضه داریم تا کیفر به عمل آید. لهذا، هردو سوار شده، به حالت شوریده و اضطراب از امامزاده داوود به نظام آباد منزل ییلاقی نظام الملک، آمده، عرض حال کردند. جناب نظام الملک دیدند که: اگر جلوی این کار را نگیرند و حفظ شریعت و دولت نکنند، فردا لوطیان هر محله آشوبی بر سرپا کرده، از هر گوشه یی صدایی برمی خیزد؛ شورشیان زیاد می شوند و جمهوریان هم در دیوانگی و افساد و شرارت خود می افزایند، و کار هرج ومرج می شود. لهذا، مأمورین غلاظ و شداد فرستاده، آقا عزیز، رئیس لوطیان، را با چند تن

به تهران احضار کرد.

آن ها حاضر شدند و استنطاق به عمل آمد.

ثابت شد که کسان و همراهان آقا عزیز، به ناحق در صدد آزار زنان و بی احترامی واعظین برآمده اند. لهذا، جناب نظام الملك، که از شرارت های لوطیان مسبوق بود، محض نظم و از برای سکوت واعظین و سادات و اهل علم، بفرمود که چوب و فلك حاضر آوردند. فرشان پای آقا عزیز را در فلك گذاشته، بنای چوب زدن گذاشتند. ناگاه، آقا عزیزی که چندین سال آب بی لگام خورده و فسادها کرده و از حکومت قصاصی ندیده و در میان لوطیان نامی داشته، دید که چوب می خورد و فردا نزد لوطیان آبرویی نخواهد داشت. لهذا، از زیر جامه ی خود دو لوله طپانچه و ششلول بیرون آورده، تیری به طرف اجزاء و حاکم بگشاد داد. تیر خطا کرد و کسی را نکشت. لکن، جناب نظام الملك فرمود که او را از زیر فلك بیرون آرند و به زندان خانه اش کشانند؛ تا کیفیت را به عرض شاهانه رسانند.

او را به مجلس بردند. بیان واقع را راپرت کرده، به عمارات ییلاقی سلطنتی که در شمران است رسانیدند. دستخط مبارك و حکم محکم صادر شد که: «دست آقا عزیز را که چنین خلاف واضحی کرده، ببرند تا دیگران چنین جرأت نکنند.» در حکم شرع محض سیاست مدن، شاهر به سیف حدی و سیاستی وافر دارد. چنین شخصی البته بیشتر حد و سیاست خواهد داشت. خلاصه، روز دیگر، دست آقا عزیز را به حکم دولت و حکومت و به رضای ملت بریدند. آن جوان مخذول شد و به هرقدر که تندروی کرده بود، سزا دید و از کسان خود خفت یافت.

کسان و

زنـان خـانه ی آقـا عزیز که بسـته و خویش خود را ذلیـل دیدنـد، به درب خـانه ی شاهزادگـان بزرگ رفته، فریـاد «وامعیناه» و «واغوثـاه» کشـیدند. همهمه درافتـاد، مـاده غلیـظ شـد. یکی از شاهزادگـان بزرگ تهران، که در منصب دولتی اول کس بود و احتشـامی وافر داشت، به واسـطه ی غرضـی که او را بـا جنـاب مسـتطاب نظـام الملك بود، و درستی و حق گزاری جناب نظام الملك هم در آن قضیه ی سابق برهمه کس معلوم شد، این مطلب را دنبال کرد. از شاهزادگان بزرگ جمع آوری نموده، همه را همداسـتان و همـدست کرد که به شـخص سـلطنت عرضه دارند که: «چرا در حکومت نظام الملک، دست یک شاهزاده یی بریده شده است، افتخار و اعتبار ما زایل شده؟ باید جناب نظام الملك تلافی کند».

خلاصه، تمام شاهزادگان مجالس بر سر پا داشتند و عریضه ها نگاشتند و اظهار تظلم

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۱

کردند، و حفظ خانواده ی سـلطنتی را خواسـتار شدند. شـخص شخیص سلطنت و صدارت می دانستند که جناب نظام الملك، جز نظم و سـیاست مدن و جز دولتخواهی و دفع شورشـیان و حفظ ملت، قصدی نداشـته اند که دفع شری کرده اند؛ لهذا، او را نبایـد در مقام مؤاخـذه آرنـد. ولی، احترام خانواده ی سـلطنت و حفظ مراتب شاهزادگان هم لازم بود؛ که یک طایفه یی را به واسطه ی یک اجتماع نباید کشت. در این صورت، دولت بین المحظورین واقع شده؛ با کمال التفاتی که به جناب نظام الملك داشت، او را محض اسکات شاهزادگان از حکومت تهران معزول ساخت. ولی، باز ایشان همه روزه به حضور همایونی مشرف شـده، مورد مرحمت خسـروانی بودند. شاهزادگان هم به همین مطلب قانع شدند و ساکت ماندند. شاهزادگان می دانسـتند که اصل سخن

ایشان، به وفق سیاست مدن باطل است.

خلاصه، در این قضیه، بندگان اقدس همایون و شخص صدراعظم بر شاهزادگان بسی ملایمت کردند و آن ها را ساکت ساختند. و عموم اهل تهران، جز شاهزادگان، از بریده شدن دست آقا عزیز شکرگزاری می کردند و از نظم حکومت راضی بودند. از آنکه، می دانستند دیگر در تهران الواط را قدرت شرارت نخواهد بود، و زن و بچه ها در عبور و مرور از کوچه های تنگ و تاریک، در شب و روز، به حالت تنهایی سالم می ماند.

در این ایام شورش و اجتماع شاهزادگان، یک روز شاهزاده عبد العلی میرزا، که معروف به شاهزاده علی جان است و همه کس او را می شناسد، به بنده منزل درآمد. چون هوا گرم بود، به زیر زمین رفتیم. و دو نفر دیگر در نزد من حاضر بودند. با هم صحبت کردیم. شاهزاده عبد العلی میرزا رجز برخواند و گفت: «روزها همه ی شاهزادگان در منزل آقا عزیز حاضریم و به دولت چنین و چنان نوشتیم. چه معنی دارد که دست شاهزاده یی را ببرند و ما ساکت باشیم؟» و ما چنین و چنان خواهیم کرد. چون لختی از این سخنان بگفت، من گفتم: «شاهزاده تند نرو! بگذار تا من سؤالی کنم.» گفت: «بگو!» گفتم:

«اما، شخص من راضی نیستم که دست خارج مذهبی را ببرند و ناخن کافری را بکشند.

و و اللّه به بریدن دست آقا عزیز هم راضی نخواهم بود. اما، از شما می پرسم که بگوئید آقا عزیز پسر کیست و نام پدر مرحومش چیست؟» عبد العلی میرزا متحیر مانده، گفت:

«نام پدرش را نمی دانم؛ ولی، او از شاهزادگان است.» گفتم: «صحیح می گویی، آقا عزیز شاهزاده است. ولی، آن قدر از شاهزادگی

دور افتاده و خود را به لوطیگری انداخته، که تو و سایر شاهزادگان تا دیروز او را جزء شاهزادگان نمی شناختید و اسم پدرش را نمی دانید و او را جزء لوطیان می شمردید. آیا حالا انصاف است که به واسطه ی بریده شدن دست او، محض غرض با حکومت مجادله کنید و شخص سلطنت را به تصدیع اندازید؟

آیا ندانید که اگر به سلطان تصدیع دهید، او آزرده و از شما دلسرد می شود؟ زمانی که او از شما دلسرد شد، دیگر شما رونقی در ایران نخواهید داشت. چرا این طور می کنید؟

چرا حفظ شئون سلطنت را منظور نمی دارید؟» شاهزاده عبد العلی میرزا که این کلمات شنید، ساکت ماند و تصدیق کرد و گفت: «من مجبورم که با طایفه ی خود همراهی کنم.

ولی، شما راست می گوئید!»

من در این قضیه، تعجبم از این نیست که چرا شاهزادگان این اقدام را کردند؛ یکی

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۲

غرض داشت، و سایرین بیکار و بی نان بوده، خواستند عنوانی پیدا کنند و خود را محتاج الیه دولت قرار دهند. تعجب من در این است که: چرا شاهزاده اسماعیل میرزای معز الدوله، که عاقل و عالم و زاهد و شاه پرست و گذشته از حکومت با ثروت تمام [است]، خود را داخل این جمع کرد. مرا مجال نشد که از او سبب بپرسم. ولی، همین قدر دانم که: طایفه او را مجبور به اقدام این کار کرده بودند. مثلا اگر حضرت والا ظل السلطان، حکمران اصفهان، و حضرت والا رکن الدوله، والی خراسان، در تهران بودند؛ ابدا، به اجماع شاهزادگان و حاضر شدن در این مجلس حاضر نمی شدند، و شأن ایشان اجل بر این صحبت ها بود. آنان می دانند که: حفظ

شأن دولتی و سیاست مدن لازم است؛ به غلط هواخواهی نمی کنند. چنانکه، در تهران، باز بعضی از شاهزادگان و امیرزادگان محترم بودند که ابدا در مجلس این شاهزادگان با غرض بیکار حاضر نشدند. تعجب من فقط در اقدام معز الدوله است، که او چرا خود را داخل در این زمره کرد. این شرح را برای آن می نویسم که: دیگر شاهزادگان بزرگ از حفظ مراتب خود نکاهند، و به حمایت فرزند خود هم که لوطی و «مشطی» «۳۰» و خلاف کار باشد نپردازند؛ حفظ سلطنت و دولت و ملت لازم است، نه حفظ خویشان و بستگان.

و پس از رفع این قضیه، یک دو ماه که گذشت، باز همان شاهزادگان بزرگ را دیدم که به منزل جناب نظام الملک آمده، اظهار شرمساری کرده و ادب ها ورزیده و پائین مجلس نشسته؛ با کمال تهوری که داشتند، کوچکی کردند. آدمی که چنین ضعیف الحال است، چرا بیجهت تندی می کند؟

خلاصه، آقا عزیز در خانه ی خود متوقف گشت و در تهران نظمی پدیدار گردید، که دیگر لوطیان هرزگی و شرارت نداشتند و به حالت مستی بیرون نمی آمدند. من خود شنیدم که یک نفر از سرکرده ی لوطیان به «نوچگان محله» می گفت که: «دیگر مست از خانه بیرون نیائید و به فکر هرزگی و هوسناکی نباشید! مشغول کسب و کار شوید، که لوطی بودن فایده یی ندارد. در جایی که دست آقا عزیز، که هزار نفر ایل و تبار داشت، بریده شود؛ ما اگر هرزگی کنیم، سرمان به باد می رود و گوشواره ی «تیر قاپوق» می گردد.» و از این به بعد، دیگر هرزگی از جوانان بیکار و بیعار تهران بروز نکرد.

تمام مردم بر سیاست مدن

جناب نظام الملک تحسین کردند. این قضیه گذشت. کنون، سایر تغییراتی که در این سال هزار و سیصد و شانزده وقوع یافت، بعون الهی، باید نگاشته شود.

بعد از عزل جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم، در این سال جناب نظام السلطنه، وزیر دیوانخانه ی عدلیه و تجارت، که به منصب وزارت مالیه نایل شد، وزارت دیوانخانه ی عدلیه در ماه ربیع الاول این سال هزار و سیصد و شانزده، از قرار دستخط مبارک به نواب شاهزاده نصرت السلطنه، رئیس خلوت همایون و خازن مهر مهرآثار، واگذار گردید.

دستخطی که درباره ی ایشان شرف صدور یافته نزد ما موجود است؛ لکن، نوشتن آن باعث اطناب کلام است. لهذا، صرف نظر کردیم.

---

(۳۰)– کذا (– مشدی.)

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۳

وزارت تجارت هم به عهده ی کفایت میرزا ابراهیم خان معاون الدوله، فرزند مرحوم فرخ خان امین الدوله، واگذار گردید؛ و به یک ثوب لباده ی ترمه ی مرصع مخلع شد.

صورت دستخط نزد ما موجود است؛ لکن، نوشتن آن چندان اهمیت ندارد.

وزارت معادن ایران، که سابقا جزء وزارت علوم بود، این اوقات به میرزا نظام الدین مهندس الممالک، که مردی عالم به حساب و هندسه و قوانین اروپ است و وجودش زیور و رونق دانشمندان اهل ایران است، واگذار شد. از علوم خارجه ی این مرد، در مجلدت سابق این کتاب شرحی نگاشته ام. هرکس خواهد، رجوع به آن مجلدات کند.

دستخط مبارک که در تفویض این منصب درباره ی او شرف صدور یافته، از قرار ذیل است. چون به علم و استحقاق به این منصب رسیده است، عین دستخط او را می نگارم.

و این مرد عالم، لایق بسی مناصب دیپلوماسی است.

«چون میرزا نظام الدین مهندس الممالک از جمله ی خانه زادان و چاکران مخصوص

دولت، و سابقه ی خدمات او از زمان ولیعهدی تاکنون در نظر است و علم و اطلاع و احاطه ی او در کار معادن در حضور مبارک مشهود است؛ لهذا، برحسب تصویب و تصدیق جناب اشرف اکرم میرزا علی اصغر خان صدراعظم، به موجب این دستخط مبارک، وزارت کلیه ی معادن را به عهده ی کفایت و کفالت مشار الیه واگذار داشته؛ و محض تکمیل مرحمت یک ثوب لباده ی شمسه ی مرصع برای خلعت او عنایت فرمودیم: که موافق دستور العمل جناب اشرف صدراعظم، به مراسم خدمت مزبوره پرداخته، مراسم کفایت خود را بیشتر ظاهر سازد. ربیع الاول ۱۳۱۶.»

جناب میرزا نظام الدین را قدری گفتیم؛ خوب است که دوستانه عیب ایشان را هم بگوئیم. ایشان عیبی ندارند؛ لکن، من گاهی در عالم خیال خود می گویم: این مرد با علم و باکفایت، چرا کار معادن ایران را ترقی نداده، و مثل سابق این کار رونقی ندارد؟ آهن ها و سایر فلزات و بعضی چیزهای مفید، در سنگ ها و کوه ها مانده؛ چرا آن ها را بیرون نمی آورند و منافع آن را برای دیگران می گذارند؟ آهن ها و سایر فلزات که در کوه های مازندران ودیعه گذاشته شده است، به زبان بی زبانی می گویند: ای وزرای معادن! ای هنرمندان ایران! چرا وجود ما را معطل گذاشته اید و ما را به عرصه ی مشهود نمی آورید؟ خداوند ما را برای شما حاضر و آماده ساخته است، و شما در این زمان به ما از اقارب هستید. چرا ما را مهمل می گذارید که به اجانب و آیندگان واگذار شویم؟ جناب مهندس الملک با علم، چرا به صدراعظم ایران و شخص سلطنت عرض نمی کنند که: ماشین ریختگری و اسباب آهن سازی و فلزکاری از

فرنگ به ایران بیاورید و در پای این کوه های پر نعمت ایران کار کنید؛ فلزات بیرون آورید، به فرنگیان بدهید و در مقابل طلای پلاتین بگیرید؟

از اهل این زمان که مأیوسم؛ امیدوارم که آیندگان به این نوشته ی من اعتنایی کنند و گوی سعادت و اقبال دریابند. نمی دانم چه سری است که در ایران، هرکاری را که به شخص بی علم می دهند، آن کار ضایع و مهمل است؛ چون همان کار را به شخص با علم و با اطلاع هم که می دهند، باز آن کار رونقی ندارد؟ «خدایا! زین معما پرده بردار.» من در وزارت مردمان بی دانش طعنی نمی زنم؛ اما، در وزارت مهندس الممالک که اهل علم

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۴

است و از ترقیات و قواعد اروپ اطلاع وافی دارد، صریحا طعن می زنم که: ایشان چرا در وزارت خود کار معادن ایران را ترقی نداده، واقعا سالی یک کرور به دولت و ملت ایران نفع نمی رسانند؟ مگر کسی به عرض ایشان اعتماد و رفتار نمی کند؟ اگر چنین است، این وزارت را واگذار کنند؛ که شأن ایشان به علم است، نه به داشتن این وزارت. زیاده بر این نتوان گفت.

نظر به رعایت احترام و حفظ شأن و مقام طبقه ی شاهزادگان عظام، که هر مطلبی داشته باشند به توسط کسی به عرض حضور مبارک بدهند و جواب صادر گردد؛ ریاست این کار و رسیدگی به عرایض شاهزادگان دوردست که چندان رتبه یی ندارند، به عهده ی نواب والا شاهزاده سلطان احمد میرزای عضد الدوله بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، که از اعمام سلطنت و شاهزادگان اکبر- سنانه، ارفع قدرا- هستند، واگذار گردید. و صورت دستخط همایون که در این

باب شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«ریاست شاهزادگان، طبعا و عاده، با شخص همایون خودمان است. چون جلایل امور مهمه ی دولت، مانع از آن است که علی الاتصال در مواقع مختلفه مستحضر از حال هریک باشیم، و هریک دسترسی به اظهار مطالب و عرایض خود داشته باشند؛ لهذا، وجود یک نفر که شأنا و احتراما نازل منزله ی ذات مقدس ما باشد و قبول عمومی داشته باشد، برای نیابت ما در پرستاری و ریاست این سلسله ی محترمه لازم بود، لهذا، عم محترم عضد الدوله را از طرف قرین الشرف خودمان انتخاب و اختیار کردیم، که تمام وزراء عظام و رؤسای ادارات و حکام ولایات، امور راجعه به شاهزادگان را، از جزیی و کلی، به استحضار و توسط معزی الیه راجع دانسته و به توسط او قطع و فصل نمایند؛ و بدون اطلاع معزی الیه، اقدام به امور مرجوعه به این سلسله ی محترمه ننمایند.

۲۱ ربیع الاول، سنه ی ۱۳۱۶.»

ریاست و امانت خزانه ی نظام- یعنی: تحویلداری قشون که مواجب و جیره ی افواج به دست رئیس و امینی داده شود- به عهده ی لطف اللّه خان صدق السلطنه، پیشخدمت خاصه، واگذار گردید و به سرداری ترمه ی ایرانی با شمسه ی مرصع از درجه ی اول مخلع گردید.

دستخطی که درباره ی او شرف صدور یافته، نزد ما موجود است؛ لکن، نوشتن آن باعث تطویل کلام است. «نکته ی تاریخی» ندارد که نوشته شود.

روزنامه ی مسماه به «خلاصه الحوادث» در تحت ریاست جناب محمد باقر خان اعتماد السلطنه، وزیر دار التألیف و دار الترجمه و مطبوعات، ایجاد و احداث شد. مثل روزنامه ی «تان» هرروز چاپ و منتشر می شود. خلاصه ی اخبار بزرگ یومیه ی جمیع ممالک در آن خواهد

بود.

بعد از عزل جناب امین الدوله، صدراعظم، که در ماه محرم این سال وقوع یافت، وزارت پست و وزارت گمرکات، که با فرزند ایشان معین الملک بود، تغییر کرد. چنانکه نوشتیم، وزارت پست به عهده ی مرتضی قلی خان صنیع الدوله واگذار آمد، و وزارت گمرکات ایران به کفایت میرزا فتح اللّه خان بیگلربیگی رشتی محول گردید. در شهر جمادی الاخر این سال، باز وزارت گمرکات از بیگلربیگی منتزع شده، به جناب میرزا محمد علی خان قوام الدوله- فرزند مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله، وزیر امور

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۵

خارجه ی سابق- سپرده شد؛ که به شراکت صنیع الدوله و معز الملک، این خدمت را به انجام رسانند. صورت دستخط مبارک که در این باب شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! از ابتدای برج عقرب هذه السنه ی ایت ئیل، سنه ی ۱۳۱۶، و ما بعدها، وزارت گمرک خانه های ممالک محروسه و پستخانه را به تصویب و امضای شما به قوام الدوله واگذار کردیم. به موجب تمسکی که به صوابدید شما نوشته اند، اقساط ملزمی خود را بپردازند و کار را منظم و مرتب داشته باشند. رجوع کار دولت به قوام الدوله، و مسئول نیک و بد او است. و ان شاء اللّه، ما هم کمال مرحمت و تقویت را خواهیم فرمود. شرایط پیشرفت کار و خدمت او را هم شما باید فراهم آورده و اهتمام نمائید. فی شهر جمادی الاخر ۱۳۱۶.»

ساعد الدوله سردار، پدر ولی خان نصر السلطنه، به حکمرانی استرآباد و گرگان و ترکمان منصوب و روانه گردید؛ و یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری با شمسه ی مکلل به الماس، و یک قبضه تفنگ مخصوص به او

مرحمت شد.

ابو الفتح میرزای مؤید الدوله، فرزند مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه، در این سال به حکومت عراق و گلپایگان و خوانسار منصوب و روانه گردید؛ روز غره ی جمادی الاخر این سال، وارد عراق و مرکز حکومت شد.

در ماه رجب این سال، شاهزاده ابراهیم میرزای مشکوه الدوله بن مرحوم عماد الدوله از حکومت ملایر و تویسرکان و نهاوند معزول شده؛ شاهزاده عضد الدوله بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، پدر شاهزاده وجیه اللّه میرزای سردار معظم وزیر جنگ ایران، به حکومت «ولایات ثلاث» منصوب شدند.

نظر به توجه کامل بندگان همایون به انتظام کار «انجمن معارف»، که در این عصر تأسیس شده، و کتابخانه و مدارس و «مکاتب ملیه ی مظفریه»، که شرح های طویل دارد، جناب نیر الملک، وزیر علوم و معارف، را از قرار شرح دستخط همایون در این انجمن و دایره ی وسیعه ی علمیه شرف ریاست و مراقبت مخصوصه دادند. سواد دستخط همایون از قرار ذیل است:-

«نیر الملک، وزیر علوم و معارف! چون کار ایجاد مدارس و مکاتب ملیه و کتابخانه ی ملتی، به فضل خدا و حسن مراقبت و اقدامات شما و اجزاء انجمن معارف، پیشرفت کامل حاصل نموده و موجب خرسندی خاطر ما گردیده است، و امیدواریم، ان شاء اللّه، روزبه روز بهتر و کاملتر شود؛ و از طرف ما باید مراقبت و توجه مخصوص در این باب بشود؛ و در حقیقت، ریاست این اداره و مجلس، حق شخص همایون ما است؛ لهذا، شما را که شخص مجرب کافی و دولتخواه بی عرض و از اوضاع داخله و خارجه کاملا با اطلاع هستید، از جانب خودمان مخصوصا مأموریت می دهیم که، زایدا علی ماسبق، مراقبات کامله در

انتظام امر مدارس و مکاتب و مجلس انجمن معارف و صندوق انجمن و حفظ احترام اعضای آن به عمل آورده، و راپورت ها و عرایض و مستدعیات انجمن را که راجع به امر مدارس عملیه و کتابخانه ی ملتی است، به اطلاع جناب مستطاب اشرف صدراعظم، بدون تأخیر به عرض برسانید و احکام لازمه را به هرطور صلاح بدانید، صادر نمائید و مجری دارید؛ که ما شخص شما را در امورات مزبوره مسئول می دانیم، لا غیر. شهر رجب المرجب ۱۳۱۶.»

این دستخط بسیار دستخط متین و محکمی است. ولی جناب نیر الملک، وزیر

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۶

علوم، از نامحکمی خود که در گرفتن سالی بیست و پنج هزار تومان از برای مدرسه ی دار الفنون دارند، و احتشام السلطنه ی باهوش، پسر مرحوم علاء الدوله امیرنظام، در مجلس انجمن معارف مدعی ایشان شدند و گفتند: «این پول را که بیهوده گرفته و بیفایده خرج می کنید، به خرج مدارس انجمن معارف برسانید!»؛ ایشان از این سخن منزجر شده، به حضور همایونی اشتباه کاری کرده، از برای انجمن معارف و تأسیس مدارس ملیه ی مظفریه، بعضی معایب ذکر کرده؛ قرار دادند که خود را رئیس انجمن معارف و مدارس ملیه قرار دهند که بعضی مفاسد موهومی به ظهور نرسد. احتشام السلطنه ی بیچاره را مقصر ساختند، و او برائت ذمه حاصل کرد و صدق و دولتخواهی خود را آشکار ساخت، و از انجمن معارف خود را به کنار کشید.

شرح این داستان و شرح مدارس ملیه را اگر بخواهم بنگارم، سخن به جایی می کشد که جمعی در کشتن من اقدام می کنند. سخن را به رمز می گویم، که شاید کمتر از من برنجند. من نه جزء انجمن

معارف بوده ام- و قدری مقام خود را بالاتر دانستم که خود را جزء این اجزاء قرار ندادم-، نه مؤسس مدرسه بوده ام که خود را مغرض قرار دهم.

از هر حیث آسایش دارم؛ و به اختلاف کاری، آلایشی در من نیست. جمیع وزراء حال سلامت مرا می دانند. لهذا، اگر ایرادی به نیرالملک وارد آرم، ترسی ندارم. همین قدر می گویم که: من به نیر الملک، وزیر علوم، و سایر بستگان و کسان مرحوم علی قلی خان مخبر الدوله، وزیر داخله، که شرح حال آن طایفه به خوبی در سایر مجلدات این کتاب نگاشته شده، اخلاص دارم. همگان به درستی و راستی معروف هستند. اما، تعجب از نیر الملک دارم، که با کمال خوش فطرتی، چرا غرض به خرج داده، و محض سخن احتشام السلطنه اشتباه کاری کرده، این دستخط را در باره ی خود صادر کردند؛ و راه علم را بستند و ترقیات اهل ایران را، که باعث قوت و قدرت سلطنت است، مسدود ساختند؟

این دستخط که صادر شد، جناب نیر الملک، وزیر علوم، اعضای انجمن معارف را خواستند و این دستخط را خواندند. همگان ظاهرا تسلیم شدند؛ ولی، در غیاب، اکثری از ایشان سخنان زشت گفتند. مردم که به خیالات نیر الملک آگاهی یافتند، دیگر تأسیس مدارس در محلات نکردند و به تربیت اطفال و احداث دبستان نپرداختند. گفتند: «لازم نیست که ما زحمتی بکشیم و خانه یی بسازیم، و دیگری از پس پرده آید و خود را صاحب خانه کند، و بر ما بیجهت و بدون معاونت، رئیس و حاکم گردد.»

به واسطه ی اخلاصی که به نیر الملک، وزیر علوم، دارم، درست مطلب را توضیح نکردم. و شرح های طویل در این

قضـیه لازم است. اما، همین قـدر می گویم که: بعـد از مردن مرحوم محمد حسن خان اعتماد السـلطنه، که در دوره ی ناصـری جلوی علم و هنر و فضـل و ترقیـات ملتی و دولتی را می گرفت، در این دوره، چشم مـا به وجود جناب نیر الملک، وزیر علوم، روشن یـا تاریـک است که مـانع ترقیات دولت و ملت ایران شـد. بسـی مـدرسه ها مـدروس مانـد، و بسـی آبادانی ها مطموس گشت. دیگر کسـی به خیال تأسـیس مـدرسه و تربیت اطفال نخواهـد افتاد. این تحقیقات مجمله و مهمله و مبهمه ی بنـده، اگر عما قریب،

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۷

ان شاء اللّه، به نظر وزیر علوم رسید، بر بنده متغیر نشوند. در خلوت مرا بخواهند و بگویند: فلانی! ترا که با من سروکاری نبود؛ چرا در تاریخ دولتی این طور نگاشتی و مرا در روزگار ضایع گذاشتی؟ من گویم که: تو مردی نیک نفس بودی؛ چرا در کار خلـل آوردی؟ و خلل او را باز نمایم: که بر آزار من اقـدام نکنـد. اگرچه، هیـچ کس نمی توانـد به من آزار رسانـد که تکلیفم معین است.

وزارت قورخـانه ی مبارکه، کـه از شـعب اداره ی عسـکریه اسـت، به عهـده ی میرزا کریم خـان منتظم الـدوله، سـردار مکرم، مفوض آمد. این سردار، بسیار مرد درستکار و در این روزگار از اخیار و ابرار است. وزارت قورخانه سابق با ضیاء الملک بوده است.

ریاست اصـطبل توپخانه ی مبارکه، که از شعب ادارات وزارت جنگ و اداره ی عسکریه است، به عهده ی میرزا رضاقلی خان مجیر السـلطنه، پسـر برهان الـدوله- که برادر جناب نظام السـلطنه، وزیر مالیه، هسـتند- واگذار شد. سابق، گویا با محمد حسـن خان بوده است.

در فصل سنبله و میزان هذه السنه ی هزار و

سیصد و شانزده، که وقت درو کردن و برداشتن خرمن ها بود؛ زارعین هرملکی در بلوکات تهران- مثل: خوار و ورامین و سایر بلوک-، خرمن ها را که روی هم انباشتند، گمان کردند که حاصل خوب به دست آمده است. و «خدار» ها و اهل تخمین، هرخرمنی را پربار تصور کردند. ولی، چون خرمن کوبیده شد و گندم از کاه جدا گشت و به میزان آمد، تمام «خداران» و «خراصان» که وزن گندم و جوهر خرمنی را به تخمین درمی آوردند، دیدند خطا کرده اند و حاصل درست به عمل نیامده است. مثل آنکه، خرمنی را که به چهل خروار گندم حدس و تخمین زده بودند، بیست خروار و هیجده خروار به دست آمد، و از هر خرمنی نصفانصف و نیم نیم برداشته شد. به این جهت، بار گندم هرروز در میدان کم آمد و آوردن آرد به خبازخانه دیر رسید و کسر آمد.

خبازان و اهل شهر محتاج به گندم خمسه و ساوه و عراق شدند. کرایه ی بارگیری گندم از شهرهای دور، بر قیمت گندم قدری افزود. لهذا، خبازان بهانه ی جزیی به دست آورده، پخت نکردند و فوق الانصاف قیمت نان را بالا بردند؛ و در آرد، سبوس و خاک اره و بعضی چیزهای دیگر مخلوط کردند و بر نمک نان ها افزودند. و شاطران نانواخانه، به دستور استادان خبازخانه، در پختن نان و نان درآوردن از تنور اهمال کردند: که مردم در دکه ی نانوایی دو پشته و سه پشته جمع شوند و از نبودن نان هراسان شوند و به قیمت گران خرند؛ و اگر از هر ده سیر نان، هفت سیر نان به ایشان دادند، از بیش و کمی دم

نزنند و به بردن همان هفت سیر نان به جای ده سیر، قانع شوند که فرزند و عیال ایشان بی نان نشوند و از گرسنگی نمیرند.

سبحان اللّه! این طایفه ی جاکش صفت، بسی بی اعتدالی کردند؛ و نزدیک بود از بی نظمی، مثل دوره ی ناصری که در سی سال قبل وقوع یافت «۳۱»، قیمت یک من نان به پنج

---

(۳۱)- مقصود سال مجاعه ی ۱۲۸۸ هجری قمری است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۸

قران یا پنج هزار دینار و شش هزار دینار رسد، که آدمیان بچگان را دزدیده و در دیک پخته و خوردند و سگان را کشتند و قوت خود کردند. «نستجیر باللّه من هذا البلاء.» و من در خاطر دارم که: مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم، که صدراعظم آن دوره بود، از خود مجانا روزی ده هزار قرصه نان در میدان مشق به ضعفا می داد که از گرسنگی نمیرند. باز در روزها، چندبار دیدم که در کنار کوچه، مرد فقیری افتاده و از گرسنگی دو شبانروز مرده است. و بسی بیهوشان و گرسنگان یک شبانروز در کوچه ها افتاده بودند؛ که زنان از خانه ی خود بیرون آمده، در دور بیهوش جمع شده، نانی به دهانش می رساندند و او را به تدبیرات به جان می رساندند. او به صعوبت و عجز نانی می خورد و چند روزی جانی درمی برد، و باز بسیار می شد که چند روز دیگر او را مرده می یافتند.

باری، آن دوره گذشت؛ و من در این زمان، حقیقت آن حال را می نویسم. و کنون، درباره ی این زمان به راستی چنین می نگارم که: قیمت گندم بالا رفت و ملاکین گندم های خود را در انبار ذخیره کرده، منتظر شدند که قیمت هر خروار

گندم را به پنجاه تومان و بیشتر رسانند و اهل تهران را تلف کنند. لکن، این سلطان عادل و باذل اهل عیش و عشرت و شرابخوارگی و شکار نبود، که به خمر و خمار و نکار و عقار پردازد و روزها از آسایش دادن رعایا به غفلت و اهمال گذراند. سعی اکید کرد؛ جدی بلیغ نمود که:

«من از خزانه ی دولت، زیادتی قیمت گندم را می دهم که خبازان نان را ارزان فروشند.» الحق، جناب مستطاب صدراعظم نهایت اهتمامات را به عمل آورد و دقت ها کرد؛ و اصناف را خواست و ضررها کشید، و گماشتگان کافی بی غرض در سر این کار گماشت، که ترتیبی فراهم آمد و عمل نان منظم شد و مردم از قحط و غلا برجستند و خاطر کسی را نخستند.

جناب مستطاب صدراعظم دیدند هرکس را بر سر انتظام نرخ بگمارند، باز از ملاکین و محتکرین رشوه می گیرد و قیمت نان را بالا می برد و مردم شورش می کنند.

از برای انجام این کار، شخص حاجی محمد حسن کمپانی، امین سابق دار الضرب، را که شرح حال او را در جلد وقایع سنه ی هزار و سیصد و چهارده این کتاب نگاشته ام، برگزید.

و این پیر مرد، از حیث عقل و تمول و کفایت و پلیتیک تجارتی و کثرت مال و ترقی قیمت اجناس، و اعتبار مالی و قولی و وصول کردن مطالبات خود، و معروفیت در «فابریکات» و کارخانجات جمیع ممالک اروپ، از جمیع رئیس و مرئوس تجار ایران برتر و بالاتر بود. به هر کارخانه ی فرنگ که فرمایش ساختن اسبابی و آلاتی می داد؛ فورا تا پنج کرور برای او پارچه و اسباب مهیا کرده، به ایران می فرستادند

که او به فروش رساند و قیمت برای آنان ارسال دارد.

چون این تاجر بی طمع و مستغنی از مال برای انجام این خدمت منتخب شد، وی خدمتی به دولت و ملت کرد. از روی جرأت، به خانه ی محتکرین، که از علماء و صاحب ثروت بودند، رفت و به آن ها گفت: «باید گندم خود را به خبازخانه بدهید و قیمت آن را از قرار خرواری ده تومان از من نقدا بگیرید؛ که من به تدریج از اساتید

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۸۹

خبازخانه بگیرم.»

مردمانی که از املاک خود گندم بسیار داشتند، در تهران زیاد بودند. ولی، شاخص و بزرگوار ایشان: یکی جناب ظهیر الاسلام آقای امام جمعه، و یکی جناب میرزا محمد علی خان قوام الدوله بود. و جناب امام جمعه به درجه یی شهامت و بسط ید و بستگی به سلطنت داشت، که حاکم تهران واحدی از وزراء قدرت نداشت که به دربخانه ی او رود، و گندم انبار او را به فلان قیمت طلب کند.

حاجی محمد حسن اول به خانه ی جناب امام جمعه پا گذاشت، و گندم خواست که از قرار خرواری ده تومان قیمت آن را کارسازی کند. در پائین مجلس نشست و سخن ها گفت. جناب امام جمعه با کمال متانت و جمعی از اصحاب و خاصان، در صدر مجلس نشست و فرمایشات کرد؛ و گاهی به لطایف الحیل عذرها آورد. و آخر الامر، به حاجی محمد حسن گفت که: «شما اول از سایر ملاکین گندم بگیرید، و بعد به من پردازید.» حاجی محمد حسن گفت: «شما پر زورتر و قویتر از اهل این شهر هستید. اول نزد شما آمده گندم می گیرم: تا دیگران حساب خود را کرده،

گندم انبار خود را بیرون آورده، به قیمت ده تومان به خبازان بفروشند و قیمت از من ستانند که مسلمین آسوده باشند.»

حاجی محمد حسن که مستغنی از گرفتن ده هزار تومان رشوه بود، و مخالفت با او مخالفت با دولت محسوب می شد، و امتیازات دولتی در این صورت از میان می رفت؛ لهذا، جناب آقای امام جمعه از انبار گندم بیرون آورد و به خبازان داد و قیمت از حاجی محمد حسن گرفت. و قوام الدوله نیز گندم ها داد و همراهی کرد. سایر ملاکین تهران و محتکرین، گندم ها بیرون آوردند و قیمت آن را از حاجی گرفتند.

نعمت فراوان گشت و در خبازخانه فراوانی دیده شد. منتهای گرانی نان در این سال، به یک قران رسید که پیش به هفت صد دینار می فروختند، و کنون به هزار دینار به فروش رساندند. آن قدر توفیر قیمت، چندان به اهالی صدمت وارد نمی آورد. مردم از فراوانی نان و باز شدن دکاکین خبازخانه آسوده شدند. در این سال، قیمت هر خرواری گندم به بیست تومان رسید. و در این صورت، باید نان یک من دو هزار دینار به فروش رسد. ولی، شخص همایون سلطنت مرحمتی فوق العاده درباره ی رعایای تهران و عموم ایران فرمودند. قرار دادند که گندم را از ملاکین به قیمت خرواری بیست تومان بخرند؛ و به نانوا داده، از آن ها خرواری ده تومان بگیرند که نان را از قرار یک من یک هزار به فروش رسانند؛ و از هر خرواری که ده تومان دیگر باقی می ماند، تاوان آن را دولت بدهد که مردم آسوده باشند. در سر این کار، تقریبا دولت ایران دویست هزار تومان در توفیر قیمت گندم رعایت کرد،

که نان ارزان به فروش رسد.

هیچ یک از سلاطین قاجاریه، با رعایای خود این طور سلوک نداشته بودند که این سلطان عادل باذل سلوک داشت. نصف قیمت نان مردم را از خزانه ی عامره داد؛ مردم دعاگو گشتند. مجلس انتظام نرخی در «سرای امیر»، در حجره ی حاجی محمد حسن، فراهم گردید؛ که وزرای محترم در آن مجلس حاضر می شدند و قیمت مأکولات را به درستی و بی غرضی معین می کردند، که کسبه در زیادتی تسعیر هرج ومرج نکنند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۰

الحق، وزیر نظمیه، مختار السلطنه سردار، هم کمال نظم را در کار آورد. از کسبه رشوت نگرفت و نگذاشت که احدی از کسبه تعهدی کند. خود به شخصه رسیدگی می کرد و به لباس مبدل به میدان و درب دکاکین رفته، از نرخ اشیاء استحضار می یافت؛ و بسی سیاست ها کرد.

در این سال که غله گران بود، فواکه و بقول و لبنیات به طوری ارزان بود که در سنه ی قبل هم، اهل تهران این طور میوه ی ارزان نخورده بودند. به حسن مواظبت حاجی محمد حسن و انتظام مختار السلطنه، قیمت اشیاء تنزل کرد. برنج در قیصریه، از قرار «ری» دوازده هزار به فروش می رسید. در ظرف چند روز، هریک «ری» را به هفت هزار دینار به فروش آوردند. همچنین، قیمت روغن و ذغال بسی تنزل کرد. مردم آسوده شدند و همگان مداح حاجی محمد حسن کمپانی شدند. حاجی محمد حسن در سابق ایام، چندین سال مبغوض اهل تهران و اهل ایران بود. بعضی ضررهای ملتی و خسارات اهل ایران را در معاملات، و انحطاط سکه ی نقره و مس را نسبت به او می دادند و داستان ها می گفتند. اما، او در این چندماهه که مدیر

مجلس انتظام نرخ بود، و کفایت ها به ظهور رسانید و از احدی ترس نبرده، انبارهای گندم شکافت و نان را برای اهل تهران فراوان ساخت و ایشان را از قحط و غلا نجات داد؛ رتبه ی خود را به جایی رسانید، که تمام مردم فدوی و مداح او شدند و از بدگویی های سابق او استغفار کردند و در تمجید او به هر مجلسی بی اختیار بودند.

اما، افسوس که چند ماهی بیشتر طول نکشید که او در همین سال، در ماه شعبان، وفات کرد. عموم مردم، بدون استثناء برای او طلب مغفرت کردند و بر وفات او افسوس ها خوردند. به حکم دولت حاجی محمد حسین آقا، فرزند قابل او را که دارای بسی ثروت است، به جای آن مرحوم به مدیری مجلس انتظام نرخ برقرار داشتند. همه روزه، با سایر اعضاء محترم در دار التجاره ی خود، که در «سرای امیر» است، مواظب این خدمت هستند؛ و تهیه ی ناهار و اسباب پذیرایی اهل مجلس، به عهده ی ایشان است. این جوان قابل عامل، که مثل پیران سالخورده و چکیده ی تجارت و عصاره ی مهارت است، در انتظام نرخ و رسانیدن گندم به خبازان و از خارج ولایات گندم به تهران آوردن، بسی بی اختیار بود؛ و روزها سوار شده، از درب دکاکین خبازان می گذشت که خبازان تقلبی نکنند و در فروش نان مردم را معطل نسازند. در کفایت و هنر و بی طمعی در این کار، پسر همان پدر بود که عاقبت بخیر شد. حاجی محمد حسین آقا هم چند ماهی در این کار، نهایت خداشناسی و مردم داری را منظور داشت. ولی، در سنه ی آتیه ی هزار و سیصد و هفده، به واسطه ی بعضی محظورات

که مجال شرح آن را ندارم، از این خدمت استعفا کرده، خود را به اختیار به کنار کشید و به نظم اعمال خود پرداخت.

در ماه مبارک رمضان این سال، نواب والاـ شاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما، والی فارس، وزیر جنگ سابق، از ایالت فارس به حکم تلگرافی معزول شد. و حکم دولتی صادر گشت که به تهران نیاید؛ از راه شیراز و روی آب، به عتبات عالیات، که جزء خاک عثمانی است، رود و در کربلا و نجف و سر من رای و مقابر قریش، که مشهد

کاظمین است، ساکن باشد. در مجلدات سابق این کتاب، از کفایت و چابکی و بلند خیالی و آرام نبودن فرمانفرما در کارها و مداخله ی او به هر کاری، و بستگی مخصوص او را به سلطنت نگاشته ایم که: او وزیر جنگ و رئیس اداره ی عسکریه ی ایران بود؛ ولی، به کارهای کشوری و امر صدارت مداخله می نمود. لهذا، در سنه ی هزار و سیصد و پانزده، بشرحی که نگاشتیم، جناب مستطاب امین الدوله، صدراعظم سابق، بعضی عرایض صحیحه به حضور همایونی کرده، او را از وزارت جنگ ایران معزول ساخت و به ایالت فارسش انداخت.

وی در سنه ی گذشته، به ایالت فارس آمد و تا این سال و این ماه، که از دو سال چند ماهی کسر است، به ایالت فارس باقی بود و در فارس نظم ها داد. عاملی کرد و دخل های از روی دانش برد؛ لکن، به احدی تعدی فاحش نکرد. ولی، چون به ایالت فارس مایل نبود و هوای تهران در سر داشت که در اینجا آید و به تدبیرات باز به سپهسالاری و وزارت جنگ رسد

و به دشمنان فایق آید و در جمیع کارهای دولتی، از کشوری و لشکری و صدارتی و امارتی، مداخله کند؛ عمدا حقوق و مواجب اهل تهران را، که مرسومشان به خرج دستور العمل فارس منظور بود، نفرستاد تا آن ها شاکی شوند و به دیوان عارض و متظلم شوند که او را معزول کنند و به تهرانش احضار نمایند، که او بعد از ادای حقوق مردم و حسن تدبیرات، به مقاصد خود نایل شوند. اما ندانست که فوق تدبیر، تقدیری هم هست. وقتی که او بدسلوکی کند، او را معزول می کنند؛ ولی، به تهرانش نخواهند خواست. حکم صادر می شود که به عتبات عالیات رود و از ایران دور ماند، که مداخله ی به کاری نکند.

خلاصه، این شاهزاده ی آزاده از ایالت فارس معزول شده، به حکم دولت از راه شیراز به عتبات رفت و در آنجا ساکن شد؛ عجالتا، از مداخله ی به کار ایران بازماند.

و من عمدا این شرح را به راستی نگاشتم: که اگر کتاب من، ان شاء اللّه، چاپ شود و به او برسد، بدانند که در انجام مقاصد، جز تدبیر، یک تقدیری هم هست. باید قدری سلامت نفس و ملایمت طبع جست، و به کفایت و پول و نسب و حسب و فضل و بستگی به سلطنت و تدبیر، مغرور نشد؛ که روزگار بسی عجایب دارد. این شاهزاده، ان شاء اللّه، صفات بد ندارند. و اگر صفت بدی هم داشته باشند، مرا با آنکه در حقیقت نویسی، به امر دولت ترسی و ملاحظه یی نیست؛ باز قدرت ندارم که صفت بدی در باره ی ایشان بنگارم.

ولی، همین قدر به اذن ایشان اجازه دارم، که به طور حکایت، نه به طرز

شکـایت، در این کتاب بنگارم که: ایشان مواجب دیوانی مراهم که جدیـدا و قـدیما و اصـلا و اضافا به خرج فارس منظور بود، نفرستادند. هرچه عریضه نگاشتم، اثری نکرد. چند سال است که بعضی از حکام بیدین دیوث کج معامله ی ولایات، به لطایف الحیل حقوق مردم را نـداده انـد؛ و در حساب دولت خرج تراشـی ها کرده، خود را طلبکار قرار می دهنـد؛ و در مقابل ده هزار تومـان طلب از دیوان، معـادل پنجـاه هزار تومان حقوق مردم را نمی پردازنـد. و وزرای دیوانخانه هم ملاحظه از اینگونه حکام کرده، کار را به دفع الوقت می گذراننـد و حقوق مردم فاسـد می شود. ولی، با این حالت، هیچ حاکمی را ندیده ام که حقوق دیوانی مرا

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۲

زودتر نپردازد. با آنکه بی زرم و بی زورم و به چیزی غرور ندارم و در هرکاری عاجزم؛ ولی، به فضل الهی، طوری بوده اسـت که حکام غیر امین حقوق بسـی اشـخاص بزرگ را نرسانیده، ولی مرسوم بنده را به طور خوبی فرسـتاده اند. لکن، این شاهزاده به طـوری سـخت بودنـد که بیانـات عریضه ی بنـده به ایشـان اثری نکرده؛ به سـختی و نرمی، هر طـور که عریضه نگـار شـدم، مواجب دیوانی مرا نفرستادند و معوق گذاشتند. تا آنکه معزول شدند و حق من از میان رفت.

من به ایشان دو سه عریضه نگاشـته ام و حقوق خود را خواسـتار شده ام؛ ایشان جوابی به من نگاشـته اند که عینا در اینجا درج می شود. هم حقوق قـدیمی و هم مرسوم جدیـد بنـده را، که تـازه برقرار شـده، نپرداخته و عـذرهای غیر موجه آورده انـد و به جواب هـای نامطابق با سؤال و طفره گذرانیـده انـد. من مرقومات متعـدده از ایشان دارم، که گاهی وعـده ی فرسـتادن مواجب کرده اند،

و گاهی به سالی دیگر موکول داشته اند، و کنون به کلی طفره رفته اند. ولی، من خود انصاف می دهم که: نواب والا شاهزاده فرمانفرما اعتناء به این جزئیات ندارد و قصدش دخل بردن نیست؛ بلکه، در موارد پلیتیکی و تدبیر و اجراء خیالات خود، حاضر است که تا پنج هزار تومان و ده هزار تومان به رشوه و تعارف و احسان مایه گذارد. لکن، امروز پلیتیک خود را عمدا در این دیده که حق بنده و حقوق اهل تهران را نرساند، تا به مقدماتی که پیش خیال خود ترتیب داده بود صورت گیرد.

و چنان اتفاقی نیفتاد، کار طور دیگر شد.

خلاصه، سواد مرقومه ی ایشان که در جواب بنده از شیراز نوشته به تهران فرستاده اند، از قرار ذیل است:-

۹ شهر جمادی الآخر

«جناب معتمد السلطان، میرزا غلامحسین خان ادیب و مستوفی! مشروحه ی شما با مرقومات دیگر، که مبنی بر سفارش صادر نموده و مستقیما فرستاده بودید، رسید و از سلامت حالات جناب عالی مستحضر و خوشوقت شدم. اینکه نوشته بودید: «دویست و پنجاه تومان مواجب شما به خرج فارس آمده» و مطالبه ی او را نموده بودید؛ مطلع شدم. اگر ما یک صد و پنجاه تومان قبولی خودمان را از بابت مواجب شما می دادیم، و به واسطه ی ندادن یک صد تومان که بلا محل جمع شده، بالضروره از من ناراضی می شدید؛ این است که از دادن همه ی مواجب شما، که دویست و پنجاه تومان جمع شده، معذرت می خواهم. چون در تهران، بلکه در همه ی ایران، یک نفر خوشگو در حق خود سراغ ندارم، و اگر شما هم خوشگویی نمائید، خلاف جماعت است؛ راضی به مداحی و خوشگویی شما هم نیستم،

و اگر بدگویی هم بفرمائید، چندان، بلکه هیچ برای خود مضر نمی دانم. چرا که طشت من از بام افتاده و کوس بدنامی ما را بر سر بازار زده اند. زیاده بر این چه زحمت دهد.»

من در جواب این مرقومه ها، شرح ها نوشته و فروتنی ها کرده: که اهل تهران را با خود بی اخلاص ندانسته، حقوق من و سایرین را بپردازند. ایشان باز، ابدا اعتنایی به خیال بنده نکرده، افعال خود را سرمشق عقل و پیشرفت کار خود دانسته؛ این مرقومه را برای بنده ارسال فرموده اند که عینا درج می شود:-

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۳

غره ی شهر رجب المرجب، ۱۳۱۶

جناب جلالت مآب، میرزا غلامحسین خان ادیب مستوفی، افضل الملک، زیده مجده! وسیله ی مودت وسیله ی جناب سامی رسید؛ از صحت مزاج شریف، مسرت و خوشوقتی رو داد. اینکه، بحمد اللّه تعالی، به شمول مراحم علیه ی همایونی، ارواحنا فداه، مفتخر و سرافراز شده، لقب افضل الملکی و سیصد تومان علاوه مواجب از اصل مالیات به جناب شما مرحمت شده؛ در نهایت خوشوقت شدم. امیدوارم برحسب استحقاق فطری، به بالاتر از این مراتب و مقامات نایل شوید. باش تا صبح دولت بدمد، کاین هنوز از نتایج سحر است.» اینکه نوشته بودید: «من شرح حالی از خود بنویسم تا در کتاب مستطابی که در وقایع عمده ی سلطنتی و امور مهمه ی دولتی اتفاق می افتد بنویسید»؛ چون نمی خواهم این کتاب جلیل القدر و کثیر النفعی که جناب عالی می نویسید، به لوث اعمال و افعال این بنده ملوث شود، این است شرح حال خود را، که همه اسباب ننگ است، ننوشتم. و از جناب عالی هم خواهش می نمایم که کتاب خود را ضایع نفرموده؛ و اگر مقصودتان این باشد که اسمی

از دوستدار در آن کتاب درج نمائید، مخصوصا به طورهای زشت و طرزهای ملامت ببرید: تا کتاب شما قابل اعتناء و اعتبار خاص و عام باشد و مقبول طبایع افتد؛ تا از شرفی که امروز همه کس از بدگویی دوستدار می برد، جناب شما هم محروم نمانید. زیاده بر این چه زحمت دهد.

غره ی شهر رجب ۱۳۱۶. جواب مرقومه ی سابق شما را هم در مسئله ی مواجب، سابقا نوشته ام؛ البته تا حال رسیده و مطلع شده اید. زیاده چه زحمت دهم.»

سبحان اللّه! من از این شاهزاده چگونه بد نویسم، که او کفایت دارد و با عقل است و همت عالی از او دیده شده. احمق نیست که به مدح مردم گوش دهد؛ و از مذمت مورخین نمی ترسد. حشمت او فراوان؛ و با این حشمت، غالبا خفض جناح او بی پایان است، و به من این طور مرقومات نگاشته که باعث حیرت خوانندگان است و آیندگان از این دو مرقومه تعجب ها خواهند داشت. ولی، تعجبی نیست که یک نفر شاهزاده ی با کفایتی هزار خیال خوب در مدنظر داشته باشد و آخر از تهران اخراج شده، به ایالت فارس برود و بسی ناملایمات بیند؛ آخر الامر، چنین کاغذها به اهل تهران می نویسد که باعث حیرت می شود. و من که انصاف دارم، با آنکه شاهزاده حقوق مرا نپرداخته و سخت نوشته، صریحا می نویسم که این شاهزاده ی معزول منزوی در عتبات، بسیار لایق هستند. ولی، عیبی که دارند: به واسطه ی بستگی به سلطنت و فرط کفایت، مغرور شده، قدری از سبک و رویه ی این زمان خارج گشته اند و دیگران صد هزار بد درباره ی ایشان نگاشته اند. ولی، من جز حقیقت نگاری و ظاهرنمایی چیزی ندارم و به پنهانی از

دولت و ملت، تاریخ غرض آمیز نمی نویسم. و این دو رقیمه ی شاهزاده را هم برحسب اجازه و اشاره ی ایشان در این تاریخ نگاشتم: که بعدها مردم آن قدر حاضر نباشند که خود را بدنام کنند و اعتنا به سخن زشت و زیبا نیاورند.

این شاهزاده ی بزرگ هروقت به ایران آمد و مصدر خدمتی شد، و خواست مرا تأدیبی کند و مؤاخذه کند که چرا دو رقیمه ی ایشان را در این تاریخ عینا نگارش داده ام؛ به توسط شاهزاده تاج الدین میرزا، که با عقل و آئین است، از بنده مؤاخذه کنند؛ تا جواب صحیح به ایشان عرض کنم. شب گذشت و حقیقت باید نگاشت. هم شاهزاده بیجهت به

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۴

بنده این دو مرقومه را نوشتند؛ هم بنده بدون سبب این شرح های حقیقت آمیز را درباره ی ایشان نگاشتم. در اکثر موارد، اهمال جایز است.

خلاصه، بعد از آنکه شاهزاده فرمانفرما را از ایالت فارس معزول کردند، به امر دولت جناب میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک، که شرح حسب و نسب و جلالت قدر ایشان در مجلدات سابقا نگاشته شدند. طرز مجاملت و حسن معاملتی که ایشان به اهالی فارس کرده اند، ان شاء اللّه، در جلد دیگر این کتاب نوشته خواهد شد. زمانی که به تهران احضار شوند، آن داستان را، ان شاء اللّه، می نگارم.

غلامعلی خان امین همایون به حکومت سمنان و دامغان منصوب شده، قبل از ماه رمضان، به طرف مقر حکومت خود از تهران حرکت کردند؛ و شاهزاده عمید الدوله، حکمران آنجا، به تهران احضار شدند.

در تمام ممالک روی زمین، حفظ نظم و امنیت در عهده ی اداره ایست که آن اداره در ایران، در سلطنت شاه شهید، نور اللّه

مضـجعه، تأسـیس شـده و رئیس آن اداره «کنت دومنت فرت» ایتالیـایی بود که هنوز هم زنـده است و نوکر دولت ایران است؛ ولی، امروز شغل و عملی ندارد، جز آنکه به غلط مواجب گزافی می برد و وجودش مثمرثمری نیست.

اسم این اداره در ایران «نظمیه»، و در خاک دولت عثمانی «خبطیه» و در ممالک اروپا مسما به «پولیس» است. گرفتن دزدان در شب، و حفظ و حراست محلات و دکاکین در شب، و گرفتن دزدان و مستان عربده جو، و امر و نهی به فواحش و گرفتن زنان بـدکار، در صورتی که فسـادی برپـا شـده باشـد، تمـام به عهـده ی اجزاء این اداره ی نظمیه است که در جمیع محلات تهران، شبانروز منتشر و مقیم هستند؛ و هرچند نفر، حد و سدی دارند که باید حوزه ی خود را از سرقت دزدان و عیاران مصون دارند.

این اداره ی نظمیه، در تحت ریـاست حکـومت تهران است. خود رئیس اداره ی نظمیه مسـتقلا طرف نصب و عزل و امر و نهی سلطنت نیست؛ بایـد در تحت ریاست و امر و نهی حاکم تهران باشد. سـرکرده ی این اداره و اجزاء را باید رئیس نظمیه گفت؛ لکن، بعضـی از روزنامه نگاران، محض تملق وزیر نظمیه، می نویسـند: «فراشخانه» و «کشیک- خانه» و «نظمیه» و «صندوقخانه» و غیرها و غیرها. وزارت ندارد؛ بلکه، ریاست دارد.

وزارت، مخصوص امور خارجه و داخله و مالیه و علوم و بعضی از ادارات دیگر است، که اهل ذوق می دانند.

خلاصه، امروز ریاست نظمیه، که به غلط آن را وزارت نظمیه گفته انـد، با کریـم آقای مختار السـلطنه است. اما، مختار السـلطنه طوری کفایت و درستی به خرج داده که این ریاست را بالاتر از رتبه ی وزارت

ساخته و خود او مستقل شده اعتنا به امر و نهی حکومت ندارد. خود او در امر نرخ بازار و گرفتن اشرار و رسیدگی به تنازع اهل شهر، در هرملک رسیدگی می کند و خوب هم از عهده برمی آید. ناظم الدوله، حکمران تهران، که بر او ریاست دارد، ابدا نمی تواند دست مداخله و تصرف او را در کارها کوتاه کند.

این رئیس نظمیه، در این سال محض مزید شأن و شوکت و اعتبار و اقتدار خود، به

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۵

مجلس دربار و بارگاه دولت عرض کرد که: محض حفظ طرق و شوارع و امنیت شهر و کثرت نفوذ نظمیه، تشکیل سوار و پیاده باید بشود که مسما به «ژاندارم» گردد. چون مختار السلطنه اصلا از رعایا و تبعه ی عثمانی است، این سوار و پیاده را که احداث کرد، آن ها را به لفظ و اصطلاح عثمانیان که «ژندرمه» می گویند، موسوم نهاد. شخصی که ایرانی سرشت و اسلام پرست باشد، اگر احداث کاری کند، آن کار را به لغت ایرانی و عربی موسوم می سازد. ما را به لغت ترکان چه احتیاج است که اسم سوار را «ژاندرمه» گذاریم؛ که مورخین بعد گمان کنند که شاید عثمانیان بر ایرانیان تسلط و تفوق یافته و به این مملکت مداخله یی داشته اند، که اسم یک قسم از سواره ی ایشان به «ژاندرمه» است.

این چند سطر را برای آن نوشتم که: اهل ایران از لفظ ایرانی و عربی تجاوز نکنند.

هرامری را که احداث می کنند، به لغت ایرانی اسم گذارند؛ که استبداد و استقلال ایشان معلوم شود. نمی دانم چرا دولت ایران، «مجلس آکادمی» و «انجمن اختراع لغات و اصطلاحات» ندارد که محتاج به الفاظ خارجی نشود.

تقصیر از دولت نیست؛ تقصیر از فضلا است، که اهمال کرده، از دولت استدعای چنین مجالسی نمی کنند. از فضلا هم تقصیری نیست؛ تقصیر از وزیر علوم است. اگر بخواهم واضحتر گویم، سخن به طول می کشد؛ بهتر آن است که بگویم: تقصیر از من است!

باری، به حکم دولت این سواره و پیاده ی ژاندارم مهیا گشت. اول اعلانی کردند که: «هرکس مواجب دارد و بیکار است، جزء این اداره درآید که مواجب او به سهولت از ولایات وصول شود؛ و هرکس مواجب کم دارد، بر مرسوم او افزوده شود» قریب سیصد نفر حاضر شدند، که مواجب آن ها از دولت به قدر معاش نبود و بیکار بودند. به این اشخاص اسب و اسلحه و تفنگ و یراق داده شد، و قدری بر مواجب و انعامات ایشان افزوده گشت. اداره ی خوبی تشکیل یافت. سواران و پیادگان ژاندارمه، همه از کسانی بودند که به ارث در دولت دارای مواجب بوده، پدر داشته اند. گمنام و دهاتی نبوده اند که بدون عنوان داخل نوکری شوند، و به تدریج جیره و مرسوم برند.

سواره ی ژاندارم بسیار منظم است و نوکران قابل هستند. از جمیع سربازان و بعضی سواران بالاتر هستند. لکن، من گویم: با ترتیباتی که در حقوق ملل و دول هست، گرفتن این سواران و خرج تراشی برای دولت، حشو قبیح است. ابدا، دولت و ملت محتاج به این سواران نیست. همان سواره ی قزاق، برای حفظ داخله ی تهران کافی است. دیگران هرچه سوار می تراشند و ایجاد تابین می کنند، محض این است که خود را مقدر کنند و در اخذ مواجب سوار ضرری به دولت آورند؛ والا، این سوارها جواب دشمن خارجی را نمی تواند بدهد. جواب

دشـمن خـارجی بـا کارخانه ی توپ ریزی و قورخانه است. این سوار ژانـدارم، سالی مبالغی خطیر از دولت می برد و به وجود ایشـان احتیـاجی نیست. لکن، سواران قابلی هسـتند؛ حفظ آن ها لازم است. اگر تغییر و تبـدیلی بایـد داد، بایـد از سایر سواران ناقابل حک و اصـلاح شود؛ که رئیس آن ها به اسم جیره و مواجب سوار مالی می برد، ولی سواری دیده نمی شود، بلکه پیاده یی هم به دست

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۶

نمی آید.

میرزا احمـد خـان علاء الـدوله، پسـر مرحوم علاء الـدوله امیرنظـام قاجـار، در شوال- المکرم این سـال به حکومت مازنـدران منصوب و روانه شدند؛ و الحق، نیکو از عهده برآمدند.

بعضی تمجیدات درباره ی ایشان شنیده شد.

میرزا محمود خان احتشام السـلطنه، امیر تومان، پسـر مرحوم علاء الـدوله امیرنظام قاجار، که تاکنون به خدمات مهمه ی وزارت جلیله ی خارجه مأمور بودنـد، این اوقات به حکومت مملکت کردسـتان منصوب و روانه شدنـد. این آزادمرد، از سایر فرزندان مرحوم علاء الـدوله امیرنظام قاجار کم سن تر است. لکن، در روزگار طوری سـلوک نموده و طرزی درستی به خرج داده و به قسـمی بی طمع در مـال مردم بوده، و نهجی هواخواه دولت و ملت ایران شـده است و مؤسـس ایجـاد مـدارس تربیت و تـأدیب ایرانیان گشـته است، که هزار تمجید دارد. این جوانمرد، محض ترقی ملت و پیشرفت کار دولت، دانست که جز به علم و وفور دانشـمندان، کار دولت ترقی نخواهد کرد؛ لهذا، به تأسیس مدارس و تربیت اطفال پرداخت. و کار به جایی کشید، که حضورا مدعی وزرای بزرگ شد و گفت: «در هر سال که به اسامی مختلفه مال از دولت می گیرید، صـرف این کار کنید که دولت و ملت بلندنام شود.» وزیر

بزرگی از سخن او رنجید و بر وخامت و شآمت کار خود ترسید. پیشدستی ها کرده و عنواناتی به میان آورد، که نزدیک بود احتشام السلطنه مقصر دولت شود. ولی، چون او باعفت و پاکدامن و حق پرست بود، ابدا مغضوب نگشت و به ایالت کردستان منصوب شد.

صدق نیت و حسن طویت او، از این کار معلوم است که: من ابدا با این شخص و با برادران و پدر مرحوم او خصوصیت نداشته ام، و در عرض عمر خود که چهل سال و اندی است، دوبار بیشتر احتشام السلطنه را ملاقات نکرده ام. کاری به ایشان نداشته ام و ایشان نفعی به من نمی رسانیدند، که متملق از ایشان باشم تا ملاقاتشان کنم. این دوبار که ایشان را ملاقات کردم، یکی در بیست سال قبل بود، که ماهردو تقریبا بیست سال یا قدری بیشتر عمر داشتیم. من، صبح ایام بهاری بود، به خانه ی مرحوم مغفور سید فرج اللّه ادیب کاشانی رفتم، که از فضلای عصر بود و از او استفاضه ها حاصل می کردم. و گاهی ایشان در منزل من بیتوته می کردند، و من شب ها مشکلات «کتاب خزائن» ملا احمد اردبیلی و مشکلات «العلوم» ملا مهدی را استفسار می کردم و ایشان توضیح مطلب می نمودند.

خلاصه، در آن روز که نزد سید فرج اللّه، طاب ثراه، بودم، جوانی را دیدم که محترم بود، ولی سکوت داشت. چون او از منزل سید مذکور بیرون شد، من پرسیدم که: «این جوان کی بود و چه امتیاز دارد؟» سید گفت: «او پسر علاء الدوله است و منصب قوللر آقاسیگری دارد، و به تحصیل کمالات میل دارد.» از آن زمان تا حال که بیست سال است، باز او را

در تهران ندیـده بودم؛ مگر این اوقـات، که من با میرزا علی مسـتوفی انبار و بیع غلات از خیابان می گـذشتیم، او را دیـدیم که سوار بر اسب است. چون به مـا رسـید، اظهـار مهربانی کرد و چم و خم نمود و سـلامی داد و تواضع کرد. من به آقا میرزا علی مستوفی گفتم: «این شخص چه لقب دارد که این طور مهربان است؟» او گفت که: «ایشان احتشام-

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۷

السلطنه می باشند که معروف به صفات نیک هستند. من خیلی از دیدن او محظوظ شدم.

و در این اوراق، این سخنان برای آن نگاشتم که: آیندگان بدانند که تمجید من درباره ی او، از روی خصوصیت نبوده است؛ بلکه، در تمام عمر، دوبار او را بیشتر ملاقات نکرده ام.

همین قـدر می دانسـتم که احتشـام السـلطنه، فرزنـد مرحوم امیرنظـام، خیلی لایـق و قابـل است؛ لکن، به رؤیت و ملاقـات او را درسـت نمی شـناختم، کنـون که او را رؤیت کرده و آداب او را دیـده، حقیقت حـال او را نگاشـتم؛ و به او و به بزرگـتر از او، احتیاجی نـدارم. همین قـدر ممنونم، که او در خط درستی و راستی و ترویـج علم و تربیت اطفال است، و در این شـهر شـهرت های خوب دارد.

در اواخر شوال و اوایل ذی القعـده ی این سال، حکومت خمسه به عهده ی کفایت شاهنشاهزاده ی اعظم، سالار الدوله واگذار شد، و ایشان به آن صوب تشریف بردند. و دیگر چیزی نمی گویم ...

شـاهزاده بـدیع الملک میرزای عماد الـدوله، که در حکمت فلسـفی و الهی و علوم خارجه اسـتاد است- فرزنـد مرحوم امام قلی میرزای عماد الدوله، حکمران قدیم کرمانشهان، که از فضلای آن زمان بوده است-، به حکومت قزوین

منصوب و روانه شد.

میرزا رضای صدیق الدوله، حکمران سابق مازندران و پیشکار سابق آذربایجان و وزیر سابق دار الخلافه ی تهران، که از وزرای بزرگ است، چون به سن شیخوخیت و به قدس و کناره جویی مایل است، به منصب متولی باشیگری و اداره ی تولیت مقدسه ی حضرت رضویه، علیه السلام، منصوب و مأمور گردیدند و مدیر الدوله از تولیت آنجا به دار الخلافه احضار شدند. در تولیت صدیق الدوله، من بسی شکایت ها از مردم شنیدم؛ لکن، نمی نگارم، که حقیقت آن را نمی دانم و مختلف شنیدم. «۳۲»

در این ماه ذی القعده، اعتضاد الدوله، امیر تومان- پسر مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله، سر کشیکچی و حکمران سابق قم، پسر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار که چندی صدارت ایران را داشته است-، به حکومت قم منصوب و روانه شدند.

روزنامه نگاران ایران، محض تملق، این اعتضاد الدوله را به عنوان شاهزادگی خطاب می کنند و او را «امیرزاده» می نویسند؛ لکن، ایشان عنوان شاهزادگی ندارند و امیرزاده هم نیستند. بنده ایشان را نواب نخواهم نوشت؛ و ایشان عنوان «جنابی» دارند. اینکه اهل این زمان و روزنامه نگاران، عنوانات شاهزادگی درباره ی او می نویسند، محض این است که مادر مرحومه ی محترمه ی ایشان، فخر الملوك است که دختر قابل و کافی شاهنشاه شهید، ناصر الدین شاه، طاب ثراه، بوده است. به احترام آن مرحومه، پسر او را که از صلب مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله بوده و شاهزاده هم نبوده است، به عنوان شاهزادگی مخاطب می سازند. و شاهزادگان اصلی این دوره، از این فقره منزجر

---

(۳۲)- چند سطر را حذف کرده است، بدین مضمون؛ «همین قدر گویم که: خرج آستانه ی مقدسه را بر دخل آن افزوده اند و آستانه

را مقروض ساخته اند. اگر از من کسی رنجش پیدا کند، من شرح این داستان را بالتفصیل بیان کنم. از آقای صدیق الدوله که وزیری درست کار و راست هنجار بوده است، متوقع نیستم که عمدا خبط و خطا کنند.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۸

هستند، که چرا عنوان ایشان درباره ی دیگران نوشته می شود؛ و اصل نسب را در آباء می دانند، نه در امهات. خوب است که جناب اعتضاد الدوله، به مادر فخر نکنند و خود را «جناب» دانند نه «نواب».

حقیقتا، ما گاهی زیاد کشف مطالب و ایراد دقایق می کنیم و حل معما می نمائیم. افضل التواریخ متن ۲۹۸ باب دوم ..... ص : ۲۷۳

ر این کتاب چاپ شود، از بعضی مردم دیوث صفت شاید به ما صدمتی برسد و اسباب چینی کنند که به من گزندی وارد آید. ولی، آنان که انصاف دارند، اگر سخن زشتی درباره ی خود در این کتاب بینند، نخواهند رنجید؛ و می دانند که باید ترک معایب کرد.

آنان که انصاف ندارند، به درجه یی مضمحل و پریشان وضع و بدکار و خیانت شعار و چرس کش و احمق هستند، که مجال دم زدن در اذیت مورچه ندارند، چه رسد به بنده که قدری درستکار هستم؛ و به جهت قدری درستکاری، راست گفتار هم شده ام، که گاهی از معایب بعضی مردم اشارتی کرده، جرأت می کنم: که همگان کسب تهذیب اخلاق کنند. اگر کسی از من کدورت حاصل کند و در صدد عیبجویی برآید، من، ان شاء اللّه، پرده ی راز را بیشتر باز کرده، بالصراحه سایر معایب بعضی از خانواده ها را که اطلاع کامل دارم، می نگارم. اما، خدا نکند که چنین چیزی شود. گاهی که در حال کسی اشاره به یک

صفت ذمیمه ی او می کنم، محض تنبیه خود و تذکار سایر مردم است، که به صفات مذمومه آلایش نداشته باشند.

محمد تقی خان احتساب الملک، پیشخدمت حضور همایون- پسر مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک، پسر مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه، فراشباشی زمان سابق-، به حکومت ولایت گلپایگان و خوانسار و توابع برقرار و روانه گردید؛ و حکومت گلپایگان و خوانسار از تحت حکومت شاهزاده ابو الفتح میرزای مؤید الدوله، حکمران عراق، منتزع گردید.

ابو الحسن خان فخر الملک، امیر تومان، که از نجبا و والی زادگان کردستان است، و در دوره ی ناصری و این دوره تقرب حضوری دارد، به حکومت عراق عجم، که به اصطلاح حالیه عبارت از آشتیان و تفرش و گرکان- به فتح کاف فارسی، بر وزن همدان- و فراهان و سلطان آباد است، منصوب و روانه شدند. و به جهت لفظ «عراق عجم»، لازم شد که ما تحقیق کنیم؛ یعنی: تحقیق و قرارداد سابقین را بنگاریم. در این زمان که به اصطلاح دربار و اهل دفتر و روزنامه نگاران می گویند: «فلان منصوب به حکومت عراق شد»؛ یعنی: به حکومت آشتیان و تفرش و گرگان و فراهان و سلطان آباد منصوب شدند. هر محلی از این اسامی خمسه، دارای چهار صد و سیصد و دویست قریه ی معتبر و مزارع ممتده هستند. در این پنج محل، شهر بزرگی دیده نمی شود؛ لکن، شهرهای کوچک و قصبه های معتبره دارد. و در دوره ی قاجاریه، مثل مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام، که اصل اسم او میرزا عیسی بوده، و مثل فرزند او میرزا ابو القاسم قائم مقام، سید الوزراء صدراعظم دولت محمدیه- یعنی: محمد شاه غازی، طاب ثراه- و مثل مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام،

اتابک اعظم، صدراعظم دولت ناصریه، از فراهان بیرون آمده؛ و مثل میرزا یوسف مستوفی الممالک، صدراعظم دولت ناصری، از آشتیان

افضل التواریخ، متن، ص: ۲۹۹

پرورش یافته است. و غالب رجال قلمی این دولت مظفریه هم، در جمیع ولایات، از اهل آشتیان و تفرش و گرکان و فراهان هستند. و اهل آشتیان، بالنسبه، به اهالی سایر این امکنه سمت تشخیص و بزرگتری دارند. همت و یک جنبه بودن اهل آشتیان، بالنسبه، به همسایگان مجاور خود مسلم و معروف اهل این زمان است.

ولی، در سابق که عراق عجم می گفته اند و در نقشه های جغرافی ایران را به شش مملکت تقسیم می کرده اند، یک مملکت «عراق» بوده است. و عراق عبارت از تفرش و آشتیان و گرکان و فراهان و محل سلطان آباد و ساوه و قم و کاشان و اصفهان و تهران، که خاک ری باشد، و ملایر و تویسرکان و نهاوند و خزل و قزوین و یزد و اردکان و بروجرد و لرستان و کمره و گلپایگان و خوانسار و همدان و کنگاور و کرمانشهان، تا حد پل زهاب، و قصر شیرین بوده است. اینهمه شهرهای بزرگ، که برترین این شهرهای بزرگ، ری و اصفهان بوده است، جزء مملکت عراق شمرده می شده است. و خیلی از زمان های سابق، این مملکت را مملکت «مد» می گفته اند؛ و «مد صغیر و کبیر» معروف است. هرکس خواهد، رجوع به کتب ژغرافیا کند. و من از شرح و بسط آن، کنون عجز دارم؛ و مجال آن نیست که رجوع به نقشه ها کرده، تحقیق دیگران را در این کتاب به اسم خود کنم و اظهار فضیلت آرم. کنون که شرح مملکت عراق نگاشته شد، از سایر

ممالك ایران هم خوب است، به طور اختصار، نامی بریم و اشارتی کنیم.

ما گفتیم که ایران دارای شش مملکت بوده است: یکی «عراق» است، که شرح آن داده شد؛ یکی مملکت «فارس» است، که اصل پارسیان و مملکت عجم در آنجا بوده و سایر امکنه از متفرعات آن مملکت بوده اند. سلاطین ساسانی و سایر سلاطین ایران که مذهب اسلام داشته اند، در شهرهای آن مملکت بناها دارند. پاتخت حالیه ی آن مملکت، شیراز است؛ ولی، در قدیم پاتخت فارس شهر «استخر»، که به عربی «اصطخر» می باشد، بوده است. و اصطخر در دوازده فرسخی شیراز است، و کنون مخروبه و ویران است. و تخت جمشید، که شرح های طویل دارد و آثار آن تاکنون موجود است، در آنجا می باشد.

فارس مملکتی است وسیع؛ حد آن از طرف مملکت عراق، ارجان؛ و از سمت کرمان، سیرجان؛ و از جانب دریای هند، سیراف؛ و از جهت سند، مکران. و دارای شهرها و کوره ها و رستاقات و بندرات عدیده و ایالات است. صد و پنجاه فرسخ طول خاك فارس است، و عرض آن هم تقریبا صد و پنجاه فرسخ است؛ چندان اختلافی ندارد. اگر من بخواهم ژغرافیای مملکت فارس و شرح حال رجال آنجا را بنگارم، سخن بسی به طول انجامد. ان شاء اللّه، اگر خداوند توفیق چاپ کردن این کتاب را به من داد، شرح طویلی در باب فارس می نگارد و اطلاعات خود را عرضه می دارد. هرکس خواهد بصیرتی در فارس پیدا کند، به کتاب «فارس نامه ی» جناب حاجی میرزا حسن طبیب فسایی و «آثار العجم» فرصت و به جلد اول «تاریخ سلاطین ساسانی» که از تألیفات جناب میرزا محمد حسین فروغی، ذکاء الملك،

مدیر روزنامه ی تربیت است، رجوع کند که بهره ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۰

وافی برد.

مملکت دیگر ایران «خراسان» است، که بسی وسعت دارد و دارای شهرهای بزرگ پرفایده است. اسامی شهرهای بزرگ آن، از چهل متجاوز است. از راه تهران، چون از بلوک خوار و ورامین که گذشتی، از اول لاسجر و سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام، ابتدای خاک خراسان است که به سیستان منتهی می شود و از طرفی قالب رود جیحون می رسد. مرو و هرات جزء خراسان است؛ که کنون، این شهرها از تصرف دولت ایران خارج است و ندانیم عاقبت کار به کجا می رسد. اسامی شهرهای خراسان معروف است، همه کس می داند. قدر قلیلی از ژغرافیای خراسان، در کتاب های «مطلع الشمس» نوشته شده. هرکس خواهد، رجوع به آنجا کند.

مملکت دیگر ایران «آذربایجان» است، که اهل اروپ آن را «اترپاتن» می نویسند.

مملکت وسیعی است و دارای شهرهای بزرگ است. از طرف تهران و قزوین، خاک خمسه ابتدای خاک آذربایجان است که منتهی به رود ارس می شود. مملکت آذربایجان شهرهای بسیار دارد؛ لکن، این اوقات هفده شهر آن از جزء ایران خارج شده، به تصرف دولت روس است.

در سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار، طاب ثراه، به جهت امری که شرح آن طولانی است، نزاعی بین ایران و روس واقع شد که آن شهرها به تصرف روس درآمد و امر مصالحه وقوع یافت. ایرانیان به واسطه ی کشتن سفیر روس مقیم تهران «۳۳» به این بلاـ مبتلا شدند؛ ولی، ننگ کشته شدن سفیر، برای دولت روس بالاتر از این است که از ایرانیان هفده شهر رفته باشد. باری، پاره یی تحقیقات در این خصوص هست، که مرا مجال نوشتن

آن نیست. مورخین آینده که به کتب متفرقه رجوع کنند، از مطلب مستحضر خواهند شد.

خلاصه، اهل آذربایجان سابقا، تمام فارس زبان بوده اند. «و خشور سیمباری» یعنی: زردشت هم از خاک قره باغ بیرون آمده و اظهار نبوت کرده است، که اصل آن سرزمین همه فارس زبان بوده اند؛ ولی، دردوره ی اسلامی، بعضی حوادث و تاخت وتازها در آذربایجان وقوع یافته که سکنه ی آنجا ترک شده اند. نسبت اغلب اهل آذربایجان، از انساب خارجه است که تداخلی در آن واقع شده و فارس زبانان اصلی هم بالتبع مقهور شده، به زبان ترکی متکلم شده اند.

مملکت دیگر ایران «طبرستان» است. هرکس اطلاع کامل خواهد، رجوع به «تاریخ طبرستان» کند که ابو الحسن مرعشی نگاشته است؛ و رجوع به «تاریخ رویان» کند. رویان را دراین زمان، «کجور» می گویند. مملکت گیلان، که بسی وسیع است، با شهر استرآباد و گرگان و شهرهای متعدده ی مازندران، جزء مملکت طبرستان است.

این مملکت، در آب وهوا و زمین و آسمان و کیفیات و کمیات، به کلی غیر از سایر ممالک ایران است. سبحان اللّه! چه نزاهت ها، چه سبزه ها، چه آب ها، چه کوه های سبز در این

---

(۳۳)- مقصود «گریبایدوف» است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۱

مملکت دیده می شود! همه جا جنگل است و نعمت ها و صفاها دارد، و بسی شهرهای خوب دارد. شرح ژغرافیای این مملکت بسی طولانی است، و چه بسیار کتاب ها و تاریخ ها در این خصوص نگاشته اند. ولی، شرح آنجا هرقدر که نوشته شده است، یکی از هزار و اندکی از بسیار است. مردم طبرستان به تقدس و دینداری و سلامت نفس و ملایمت طبع و سادگی، بر اغلب ممالک ایران رجحان دارند.

مملکت ششم ایران «اهواز» است که از آن مملکت، جز

آواز چیزی نمی شنوی.

افسوس که آن مملکت خراب شده و قدری از آثار باقی مانده است. رودخانه ی آن پائین رفته و سد و پل آن خراب شده. از سلاطین ایران در دوره ی اسلامی، دیگر کسی نیامده که مثل شاپور ساسانی آن سد را ببندد و آب را به روی صحاری و براری جاری سازد، و فایده ها برد و شهرها تشکیل یابد، و مدرسه ها برپا شود؛ مثل: مدرسه یی که سلمان فارسی در آنجا تحصیل کرده و آثار دار العلم ایرانیان در آنجا بوده است. چندان آثار ترقی در این مملکت بوده است، که اکنون مورخ حیرت می کند که: چرا این مملکت رو به انحطاط گذاشته و هیچ یک از سلاطین ایران بعد از اسلام، در صدد مرمت و اصلاح آن بر نیامده اند؟

و کنون، آب رودخانه ی بزرگ به نشیب نشسته و اراضی در فراز مانده؛ حاصلی برنمی آید، مگر به قدر قلیل.

در قدیم، اهواز که می گفته اند، عبارت از نه شهر معروف بوده است، که از برای هر شهری اسمی بوده و جمع آن ها به اهواز بسته می شده است؛ مثل فارس که اسمی مشتمل بر استخر و شیراز و بهبهان، که اصلان ارکان بوده، و نیریز و کازرون و بیضا و کازرون و میبد و جهرم و داراب دشتی و غیره و غیره، الی آخر بوده است. و اسامی این نه شهر، به اهواز خوانده می شده است. و اهواز لفظ جمعی است که به لفظ مفرد، یعنی:

«هوز»، خوانده نمی شده است. و اسامی آن نه شهر از قرار ذیل است:- رامهرمز؛ عسکر مکرم؛ تشر؛ جندیشاپور؛ سوس، که همان شوشتر حالیه باشد- یعنی: بهتر- و شرح طویلی دارد؛ سرن؛ نهرنیزی؛ ایذج؛ منانه.

سبحان اللّه!

ابدا، از بعضی این شهرها، کنون آثاری نیست و اسم آن ها قدری مذکور است؛ و من به حالت خراب در فارس توضیحی می کنم. در تواریخ عرب که هنوز ترجمه نشده، اسم بعضی از این شهرها شهرتی دارد و مطالبی متعلق به آن ها است. از آن جمله: یکی رامهرمز و دیگر عسکر مکرم و دیگر جندیشابور و دیگر شوش است، که عرب آن را «تستر» و عجم آن را «شوشتر» می نگارد. در این زمان، بعضی از شهرهای این مملکت به کلی خراب شده؛ و اهل ایران آن مملکت را «عربستان» می نگارند. و از شهرهای عربستان، شوشتر که «تستر» باشد و دزفول که به اسم «باقلاء» نامیده شده و رامهرمز معروف و مشهور است؛ باقی شهرها خراب است. و اصل اسم فارسی این مملکت «خوزستان» است. ندانم که عرب چرا آن را اهواز گفته است. و بعد از اسلام، چون عرب ها بعد از فتح ایران در این مملکت خوزستان، که اهواز باشد، مرتع ها و منزل ها گرفتند؛ لهذا، اهل ایران این مملکت خوزستان را عربستان نامیدند که کنون هم در دفتر، عربستان می نویسند. چون هوای این مملکت و بعضی از گرمسیرات شیراز، شبیه به هواهای گرم

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۲

و گزنده ی عراق عرب بود و آن ها به چنین هواها مأنوس بودند؛ لهذا، اغلب از مشایخ اعراب، بعد از فتح ایران، به این سرزمین ها مرتع و منزل گرفتند. و کنون هم، «آل خمس» در این ممالک اهواز به سر می برند و ریاست ها دارند؛ نوکر و تابع سلطان عجم و پادشاه ایران هستند.

من در ژغرافیای این شش مملکت ایران و شرح شهرهای هریک از ممالک، چیزی ننوشتم و به اختصار

کوشیدم؛ از آنکه، مبنای این کتاب بر نوشتن ژغرافی نیست. اگر می خواستم ژغرافیای این شش مملکت را بنگارم، باید صد هزار بیت کتابت کنم، و اسباب آن نزد من موجود است؛ لکن، به اختصار کوشیدم. ولی، محض اینکه مردم این زمان و ازمنه ی آینده بدانند که: خوزستان قبل از اسلام مملکت متمدنی بوده و دار العلم و مدرسه ی علمی ملتی و دولتی داشته، و بعد از اسلام، به واسطه ی شکسته شدن سد رودخانه ی کارون و غلبه ی عرب به این مملکت، چقدر تنزل کرده که کسی سد را نساخته و آب رودخانه پائین نشسته، آب به صحراها نمی نشیند و تمام شهرهای بزرگ خراب مانده و اراضی آنجاها لم یزرع مانده است. از مملکتی که شکر می روئید، امروز عقرب بیرون می آید. و از هزار سال متجاوز است، که سلاطین عجم به خیال آبادی این مملکت نکوشیده، سد رود کارون را نبسته اند که آب بالا آید و به صحراها نشیند تا حاصل ها خیزد و چند کرور مالیات به دست آید. و من شرح حال سلمان فارسی را، که از اهل رامهرمز بوده است، در اینجا می نگارم: که عظمت و تمدن مملکت خوزستان قبل از اسلام معلوم شود.

قبل از اسلام، رامهرمز جزء مملکت فارس بوده است؛ و از آن جهت است که سلمان را فارسی گویند. و بعد از اسلام، رامهرمز را در جزء جمع ولایات، جزء مملکت خوزستان قرار داده اند؛ که صاحب «قاموس» در ذیل لغت «اهواز»، نه شهر بزرگ اهواز را که می نگارد، رامهرمز را جزء آن نه شهر قرار می دهد. در این ازمنه هم، رامهرمز را که حالا مخروبه است و شهر نیست، گاهی جزء فارس قرار

داده اند و گاهی جزء مملکت عربستان، که اهواز و خوزستان باشد، ثبت کرده اند.

خلاصه، شرح رامهرمز از این قرار است. «یاقوت حموی» در «معجم البلدان» رامهرمز را چنین نگاشته است: «رام در فارسی به معنی قصد و میل است. هرمز اسم یکی از سلاطین ساسانیان است. یعنی: بنای این شهر به میل هرمز است. این محل یکی از شهرهای معتبره ی خوزستان است. اهالی محض تصغیر، «رامز» گویند. در این ناحیه، میوه های سردسیری و گرمسیری یافت می شود. و در جبال اطراف، در فصل تابستان برف است. شعراء در تکذیب و تصدیق، مدح و ذم رامهرمز، اشعار زیادی دارند.

در این زمان نگارنده، «رام هرمز» هم اسم شهر و هم اسم بلوک است که حال شهر بودن از آن رفته است. بدوا، این مکان موسوم به «رام جرد» بوده است. بعد از آنکه طرف توجه هرمز بن نوشیروان شد، معروف به رامهرمز گردید. در سوابق ایام، رامهرمز جزء مملکت فارس؛ کنون جزء ایالت خوزستان شده و از گرمسیرات است و مابین شمال غربی شیراز واقع است. جلگه ی رامهرمز از معدن نفت سفید تا قریه ی جولکی است، به امتداد بیست و یک فرسخ. عرض بلوک رامهرمز، از شاردین تا قلعه ی شیخ، هفت فرسخ است. و این

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۳

بلوک از جانب شرق، به نواحی «کوه گیلویه»، که بهبهان باشد، محدود است؛ و از سمت شمال، به نواحی «جانکی»، که محل نشیمن طایفه ی بختیاری است، محدود می شود.

اراضی جانکی، که محل نشیمن بختیاری است، به خاک اصفهان متصل است. اما، نمی دانم که در جانکی، طایفه ی هفت لنگ بختیاری سکنا دارند یا طایفه ی چارلنگ بختیاری مسکن گزیده اند. و من نمی دانم که طایفه ی بختیاری را

چرا چارلنگ و هفت لنگ نامیده اند؛ چرا این ها باهم از اضداد هستند؟ آشاقه باشی و یوخاری باشی، قره قوانلو و آق قوانلوی قاجاریه جهتش معلوم است و در تواریخ این ازمنه ی نزدیک ضبط شده است؛ ولی، مورخین قدما جهت اختلاف چارلنگ و هفت لنگ را ننوشته اند؛ و حال اینکه، این دو قریه هردو از طایفه ی بختیاری هستند.

من هم مثل مورخین سابق، می توانم جعل لغت و اصطلاح تازه یی از خود بیرون آرم و توجیهی برای هفت لنگ و چارلنگ بنگارم که خود را مشهور سازم؛ ولی، بنای من این تاریخ، از روی حقیقت و راستی است. لهذا، از خود جعل سخن و اصطلاح تازه نمی کنم و تملق از احدی ندارم. حتی، سخنانی به صدق می نگارم که سایرین احتراز کرده، به عرض سلطان ایران نمی رسانند. و من ابدا احتراز نکرده، از کسی چاپلوسی نمی کنم و به اغراق سخنی نمی نگارم. هرچه می نویسم، از روی راستی است؛ و الا اینکه، عیب بعضی را چندان واضح نمی سازم.

خلاصه، رامهرمز از مغرب و جنوب به بلوک فلاحیه منتهی می شود. هوای تابستان آنجا به شدت گرم است و از اشجار سردسیری، جز درخت گردو، آنجا دیده نمی شود.

اشجار خرما و نارنج و لیمو و سایر مرکبات طوری به عمل می آید، که قطر و ارتفاع این اشجار در این مکان ضرب المثل است. در دامنه ی کوهستانی که مشرف به این جلگه است، درخت کنار، که عبارت از درخت سدر است، خودرو به عمل می آید. میوه ی این درخت شبیه به «زالزلک»، اما خوش طعم و معطر است. درخت آن شبیه به درخت نارون است.

در تمام عربستان، – یعنی: مملکت اهواز – برگ این درخت را می گیرند و خشک می کنند و می سایند؛ در حمام آن

را به جای صابون به کار می برند و مثل صابون های خوب کف می کند. اهالی عربستان و گرمسیرات اگر در حمام صابون استعمال کنند، موی سر و ریششان می ریزد؛ لهذا، به جای صابون، برگ سدر را استعمال می کنند.

باری، اراضی رامهرمز مستعد هرنوع کشت و زرع است. و این جلگه، به چندین رودخانه ی بزرگ و کوچک مشروب می شود که از کوه های اطراف ساری و جاری می گردد. در صحرای رامهرمز، آهو و دراج به قدری زیاد است، که یک نفر شکارچی اگر صبح بیرون آید، بعد از دو ساعت ممکن است که بیست قطعه دراج و دو سه آهو صید کند. دراج در رامهرمز، مثل گنجشک که در سایر امکنه است، وافر می باشد.

سابقا، اعراب رامهرمز بیشتر از ده هزار خانوار بوده اند که مشهور به «آل خمیس» هستند. ولی، از چهل سال قبل، به واسطه ی تعدی طایفه ی بختیاری که به این ها وارد آمده، زیاده از سه هزار خانوار از آل خمیس در رامهرمز باقی نمانده؛ و این اوقات، گویا بیشتر از پنج هزار خانوار نباشند. آل خمیس چادرنشین هستند؛ در زمستان و تابستان در

زیر سیاه چادر سکنا دارند.

از معارف رامهرمز که منسوب به این امکنه است، سلمان فارسی است. چنانکه در کتاب «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» که مؤلف آن عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم جزری، معروف به ابن اثیر، می باشد، در شرح حال سلمان این طور نگاشته است:-

سلمان فارسی مکنی به ابی عبد اللّه است و معروف به سلمان الخیر می باشد. غلام حضرت محمد رسول اللّه است، و از صحابه ی خاصه است. از او سؤال کردند که: «نسب خود را بیان

کن!» جواب داد که: «من سلمان بن اسلام هستم.» اصل او از مملکت فارس، از قصبه ی رامهرمز بوده؛ که در زمان او جزء ایالت فارس محسوب می شده است، و کنون جزء عربستان است. و به روایت ضعیفی، از «جی»، که از شهرهای سابق حوالی اصفهان است، بوده است. اما، بودن او از «جی»، نزد ابن اثیر ضعیف است. و صحیح آن است که او از اهل رامهرمز بوده ست.

قبل از اسلام، سلمان موسوم به «مابه» پسر «بودخشان» پسر «مورسلان» پسر «بهبودان» پسر «فیروز» پسر «سهرک»، که نسبش به آل سلاطین ساسان می رسد، بوده است. چون از اهل فارس بود، مدتی طریق مجوس می پیمود و از «سدنه» و خدمه ی آتشکده بود. چون درد مذهبی داشت و اسم حضرت عیسی، علیه السلام، را شنید، تغییر مذهب داده، به طریقه ی نصاری درآمد. و آنچه معروف است، او در دیر «بسری»، نزدیک شام، در خدمت «سرژیوس راهب» به سر می برد؛ که حضرت فخر کاینات در آن وقت، به طور تجارت با ابو طالب سفری به آن صوب فرموده بود. در دیر «بسری»، «سرژیوس راهب» به حضرت فخر کاینات برخورده، او را به نبوت تهنیت داد و سلمان را در خدمت آن حضرت معرفی کرد.

پس از آن، مجددا سلمان از شام به ایران آمده؛ در مدرسه ی جندیساپور، که از بلاد خوزستان بود و حالا معدوم است، وارد شد. و در آن وقت، این مدرسه، مدرسه ی طبی بود. و سلمان با حارث بن کلده، طبیب مشهور عرب که در خانواده ی رسالت طبابت و معالجه می نمود، همدرس و هم مباحثه شد؛ چنانکه در تواریخ ضبط است. و حارث بن کلده تا زمان وفات،

مذهب اسلام اختیار نکرد؛ اما، با سلمان نهایت دوستی داشت.

سلمان علاوه بر علم طب و هندسه و ریاضی و ادبیات، در زبان عرب نهایت تسلط را داشت. با آنکه عجمی الاصل بود؛ اما، بلاغت و فصاحت او همان طور بود که بلغا و شعرای عرب بودند. در مدتی که از ایران به طرف شامات سفر کرد و علمای بزرگ عیسویان را ملاقات کرده بود، در نصرانیت همان طور مهارت و استادی را داشت، که قبل از آن در طریقه ی زردشتی حد اکمال پیموده بود. بعضی از مورخین فرنگ را عقیده این است که: سلمان زبان یونانی را هم کاملا تحصیل کرده بود. در مراجعت که باز با حارث بن کلده به ایران آمده بود، در خانه ی محقری که در رامهرمز داشت، منزل کرد. مثل جمهوریان این زمان، بعضی رسایل و لایحه ها و کتابچه ها بر ضد سلطنت ساسانیان می نوشت و منتشر می ساخت؛ و مردم را آگاه می کرد که سلاطین ساسانی، به لهو

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۵

و لعب و خودپردازی مشغول هستند، و مؤبدان مذهب زردشت بر باطل هستند و به خلاف تمدن رفتار می کنند. باید ملت و دولت را ترقی داد.

متدرجا سخنان سلمان با اثر شد. از طرف پادشاه ساسانی فرمانی به حاکم خوزستان یا فارس رسید که سلمان را گرفته، مغلولا به مداین روانه دارد. سلمان در زیر زمین خانه ی خود مخفی شد و به مادر پیرش سپرد که در را به روی احدی باز نکند؛ و هرکس از سلمان استفساری کند، وی طفره زده، جواب صحیحی ندهد. اتفاقا، شبی سلمان مشغول تحریر بود و دواتی از سنگ در جلو داشت. شخص فقیری، بغتتا، از

در خانه اش وارد شد و نزدیک سردابی که سلمان در آنجا مخفی بود رسید، و بنای سؤال و گدایی را گذاشت.

سلمان چنین تصور کرد که این شخص گدا نیست و از مأمورین دیوان است، برای تجسس به خانه ی او ورود کرده است. لهذا، سلمان چراغ را خاموش کرد و به اندیشه درافتاد که چه کند. در تاریکی، شخصی را دید که از پله های زیر زمین پائین می آید.

سلمان تصور کرد که این شخص همان گدا است، و باطنا مأمور دیوان است و او را خواهد گرفت. لهذا، دولت سنگی را به سمت او انداخت. آن شخص فریادی کشید و بیفتاد. سلمان صدای مادر خود را شنید. فورا، چراغ را روشن کرده، ملتفت شد که گدا چون جواب صحیحی نشنیده، مأیوسا به دنبال کار خود رفته؛ و اتفاقا مادر او به زیر زمین وارد شده، و او ندانسته دوات را به کله ی مادر خود زده و او را کشته است. سلمان بسیار متوحش شد. دید که در میان دولت و ملت، متهم و بدنام است؛ و حالا هم مادرش کشته شده. فردا، اقوام می آیند و نعش مادر را می بینند و استنطاق می کنند و او از جواب عاجز شده؛ لهذا، گرفتار مؤاخذه ی دیوان می شود. به این ملاحظه، همان شبانه از رامهرمز فرار کرده، به جندیساپور رفت. حارث بن کلده، که با او سمت رفاقت داشت، از جندیسابور مصمم رفتن به عراق عرب بوده، به صحابت او به سمت شام و حجاز رفت.

در شام، حارث بن کلده از سلمان جدا شده، به حجاز رفت. سلمان بعد از چندی توقف، با کاروانی از طایفه ی بنی کلب رو به صوب حجاز

آورد، و مختصر مال التجاره یی همراه برداشت. در منزلی، رؤسای کاروان به او عذری ورزیده، او را به شخص یهودی بفروختند. آن شخص یهود او را به مدینه برد. این واقعه، قبل از مهاجرت فخر کاینات از مکه به مدینه بوده است. چندی در خدمت آن یهود بود. ورود حضرت فخر کاینات را به مدینه شنید. در محله ی «قبا» وقت نماز شام، خدمت آن حضرت شتافت. مقداری خرما همراه داشت، نزد حضرت رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله، برد. عرض کرد که: «این خرما صدقه است!» حضرت رسول فرمودند: «صدقه به من حرام است.» و به اصحاب اشاره کردند که آن ها بخورند.

بعد از آنکه حضرت رسول اللّه از «قبا» به مدینه تشریف آوردند، باز سلمان به خدمت آن حضرت مشرف شد. قدری خرما برده، عرض کرد که: «این خرما هدیه و نیاز است!» آن حضرت خرما را قبول کردند و سلمان خوشحال شد؛ از آنکه، سلمان از «سرژیوس راهب» شنیده بود که: از عرب پیغمبری به زودی بیرون می آید که قبول صدقه نمی کند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۶

لهذا، سلمان این امتحان را به عمل آورد که ببیند این همان پیغمبر است یا غیر از او است.

و باز سلمان به تقریبی پشت بر حضرت ایستاده، می خواست سخنی گوید و قدرت دم زدن نداشت. حضرت رسول اللّه ملتفت شد که مقصود سلمان، دیدن مهر نبوت است که اطمینان حاصل کند. لهذا، کتف مبارک را گشودند و مهر نبوت را که خال و نقشه یی بود، به سلمان نمودند، او چون مهر نبوت و اثر رسالت را دید، بر حقانیت آن حضرت یقین آورد. در همان مجلس، به تلقین

حضرت فخر کاینات به دین اسلام مشرف شد.

چون سلمان غلام آن شخص یهودی اشهلی بود، حضرت رسول اللّه از اموال غنیمت، مقدار تخم مرغی از زر سرخ به سلمان دادند، که خود را از بندگی آن شخص یهود خریده، آزاد نماید. و مورخین چنین نگاشته اند که: از معجزه ی حضرت رسول اللّه، آن بیضه ی طلا که بیشتر از چند مثقال به نظر نمی آمد، در وقت وزن کردن متجاوز از چهل «وقیه» بود.

می گویند: سلمان صد و پنجاه سال زندگی کرده، در سال سی و چهارم هجری وفات یافت؛ و قبرش در مداین موجود است. بعد از حضرت فخر کاینات، لیلاـ و نهارا، سفرا و حضرا، جز اوقاتی که به حکومت مداین منصوب بود، ساعتی از خدمت حضرت علی بن ابیطالب جدایی نمی نمود. بسیار زاهد و عابد و خداپرست و طالب حق بود. کاغذی که برادر سلمان به سلطان عجم نوشته، و از حسن اقدامات سلمان و خوش نیتی او شرحی نگاشته، و از حقانیت محمد رسول اللّه دلایل خوبی نوشته، ثبت آن در نزد من و سایر مورخین موجود نیست که عبارات فارسی او را، که به زبان «دری» نوشته، بنگارم تا مردم حظ برند. آن کاغذ به عباراتی است که این اوقات، بعضی از اهل دهات مازندران به آن الفاظ «دری» متکلم هستند. ثبت این کاغذ پیش میرزا اسد اللّه مازندرانی، منجم باشی، دیده شد و او بعضی از عبارات آن کاغذ را در حفظ دارد، که از برای من خواند. ولی، نسخه ی آن را مفقود کرده. کتاب های او را دزدیدند و این نسخه هم مفقود شده است. پنج سال است که به او سفارش می کنم که

آن نسـخه را پیـدا کند؛ و او زیاده از حد در پیدا کردن این نسـخه اصـرار دارد، و ابدا به دست نمی آورد. در آن کاغذ طوری اثبـات نبوت محمـد بن عبـد اللّه شـده است، که هر باهوشـی حظ می برد. و من معنی آن عبـارات را در خاطر دارم، می توانم شرحی بنگارم؛ ولی، می ترسم که قدری مخالف با اصل کاغذ شود. از این جهت، به اهمال می کوشم. هرکس ثبت آن کاغذ را دارد، بعدها در کتاب خود بنگارد و ترجمه کند؛ برای خوانندگان حظی حاصل شود.

چون از حـارث بن کلـده ذکری به میان آمـد، لازم است که در شـرح حال او هم اشارتی شود. اگر طول سـخن در میان آیـد، معذورم؛ که «الشـیئی یذکر بالشـیئی.» مورخین سابق، درباره ی او چنین نگاشته اند که: حارث بن کلده اول کسی است که در میان قبایل عرب به فن طبابت رسـید و او را طبیب خواندند. این شخص از حجاز به ایران آمد و در مدرسه ی جندشاپور، که از ولایات قدیمه ی خوزسـتان است، با سـلمان فارسـی همدرس شد. دانسـتن زبان فارسی و یونانی، که در آن زمان شأن و شرف داشت، پیشنهاد خاطر حارث بن کلده شد؛ و در این دو زبان، به فصاحت تقریر و تحریر می کرد. مولد او

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۷

در «طایف»، که نزدیک مکه است، بود. اما، سال تولـدش معلوم نیست. بعـد از آنکه تحصـیل مقـدمات عربیه را در مـدرسه ی طایف نمود، محض تحصـیل علم طب از وطن مألوف به جند شاپور آمده، هفت سال تمام مشغول تحصیل علم طب شد. هفت سال دیگر هم بعد از فراغت از تحصیل، در جند شاپور و در شوشتر

و مداین و همدان مشغول طبابت و معالجه بود.

آن وقت، خسرو پرویز پادشاهی ایران داشت. اوقاتی که خسرو پرویز به جهت ییلاق به همدان آمده بود، به مرض سختی مبتلا شد. اطبای خاصه ی پادشاه را برای معالجه حاضر کردند، و همه عاجز از معالجه شدند. خسرو پرویز در شدت مرض، آن قدر هوش داشت که به وزیر خود فرمود: سایر اطبایی را که در شهر هستند، برای معالجه حاضر کنند.

حارث بن کلده را که جزء اطبای شهر همدان بود، نزد پادشاه بردند. حارث ملتزم به معالجه شد؛ و خسرو پرویز از حسن معالجه ی او شفا یافت. و از آن بعد تا چندی که حارث در ایران بود، در زمره ی اطبای حضور برقرار شد. و به امر خسرو پرویز، کتاب حفظ- الصحه یی برای آن پادشاه نوشت؛ و عنوان کتابش در تقلیل غذا بود.

او در آن کتاب می نویسد که: هیچ چیز از برای بدن انسان مضرتر از تداخل نیست.

انسان در وقت امتلاء معده، یا بلافاصله ی بعد از جماع و مستی، نباید استحمام کند.

و شب ها بر فرض که هوا هم گرم باشد، بدن خود را باید با پارچه های ضخیمه بپوشاند.

و از مشروبات، جز آب چیز دیگر ننوشد؛ که هر مشروبی، بخصوص مسکرات، برای انسان مضر است. گوشت های قدید و لحوم حیوانات چرنده و پرنده، که هنوز درست قوام و قوتی نگرفته اند، مثل: بره ی شکمی و جوجه ی چندروزه، برای انسان سم است.

و فواکه نارس و کال نباید خورد؛ صبر کنند تا خوب برسد. و الا، انسان را به هلاکت می رساند. و هر میوه را در فصل خود باید خورد؛ و در غیر فصل، هر میوه یی مضر می شود. اما، در استعمال دوا،

به قـدری که ممکن است، انسـان بایـد در تقلیـل و غـذای دوایی رفع علت مزاج کنـد. مگر وقتی که ناچار شود، دوا بخورد. و خیلی که ناچار شود، به مسهل بپردازد.

حارث بن کلـده، برخلاف رویه ی این زمان که اعتنایی به حقنه ندارنـد، او اعتقاد زیادی به حقنه داشـته است. به محض اینکه امتلایی در شـخص ظاهر می شد، او حقنه را جایز می دانست. من که نگارنده ی این کتابم، علم طب ندارم؛ جز آنکه، بعضـی اطلاعات دارم که اطبای این دوره مرا به خبط و خطا نسـبت نمی دهند، و در حسن تدابیر حفظ الصـحه تصدیقم می کنند. اما، همین قـدر دانم که: اطبـای حـاذق این دوره، می گوینـد که: حقنه چنـدان مؤثر در امتلاـء معـده نیست. و معـده از طرف پائین تغـذیه نمی کنـد که حقنه ی فلوس اثر کنـد، رفع امتلاء نمایـد؛ بلکه، حقنه فقط فم معده را شـست وشو می کند و اثر جزیی و خاصیت اندکی دارد.

حـارث بن کلـده در این رساله ی حفظ صـحه، بادکش و حجامت را ترجیـح به فصـد می دهـد. و مرد جوان به زن جوان تر از خود نباید مقاربت کند؛ و مرد مسن ابدا نزدیک زن پیر نباید برود. در سن جوانی، باید زن را از خود پرسالتر انتخاب کرد؛ اما،

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۸

از چهل به بالا، همیشه باید با زن جوان مقاربت آورد.

حـارث یـک دو سـال که در خـدمت خسـرو پرویز طـبیب بـود، بـا مکنت زیـادی که پادشـاه و رجـال دولت به او داده بودنـد، مراجعت به وطن خود کرد. و باز هروقت می شنید که در مدرسه ی جندیسابور معلم و طبیب تازه یی پیدا شده است، از حجاز به ایران- یعنی:

به مملکت خوزستان- می آمد که اطلاعات جدیده ی

طب را بداند. و هیچ کس مثل حارث، در تشخیص مرض و شناختن طبیعت مریض ماهر نبود. و او مخصوصا معالج خانواده ی حضرت رسالت پناه و صحابه ی کبار بوده.

در کتب «قسیسین» که در حجاز بودند، نقل شده است که: شخصی از عرب به سمت تجارت به طرف چین و هندوستان رفت. زوجه ی جوان خود را به برادر کوچکتر از خود سپرد. برادر کوچک که زوجه ی برادر خود را دید، عاشق او شد. عشق او به درجه یی رسید که بیمار گردید. به امر حضرت فخر کاینات، حارث مشغول معالجه ی آن جوان شد. اقسام ادویه را به کار برد؛ فایده یی ندید. قدری نبیذ به او نوشانید؛ مریض در عالم مستی، اشعار عشق آمیز می خواند و اسم معشوقه را بر زبان می راند.

حارث ملتفت شد که او عاشق زن برادر خود می باشد. در این حیص و بیص، برادر او از سفر رسید؛ وارد مدینه گردید. حارث تفصیل را به او گفت. او فی الفور، زن خود را مطلقه ساخت. و بعد از انقضای شهور عده، آن زن را به حباله ی نکاح [برادر] کوچک خود درآورد. آن جوانمرد با معشوقه ی خود که منکوحه شده است، نزدیکی نکرد و دوری جست و از عشق بمرد.

سال فوت حارث بن کلده غیر معلوم است؛ اما، همین قدر معین است که: بعد از حضرت فخر کاینات، صلی اللّه علیه و آله، وفات کرده است. از آثار حارث بن کلده، کتاب طبی است که یک نسخه ی از آن در اسلامبول، در مسجد ایا صوفیه، به خط کوفی تا این زمان موجود است.

و باز از معارف رجال که از اهل رامهرمز است، «ابو محمد» است که وزیر سلاطین دیلمی بود.

حصاری که در کربلا است، از بناهای او است.

پایتخت حکومت شهر قدیم رامهرمز، همانجا است که حالا هم به رامهرمز خوانده می شود؛ و کنون قریه ی کوچکی است. شصت و پنج فرسخ از شیراز دور است. سی و پنج قریه کنون جزء بلوك رامهرمز است، که اسامی آن در دفتر موجود است.

کلام ما به طول کشید. همین قدر خواستیم که، عظمت مملکت اهواز را بر اهل زمان واضح کنیم، که بدانند در قدیم چقدرآباد بوده است. اگر بخواهیم تفصیل سد رود کارون را، که شاپور بسته و از عجایب دنیا است، بنگاریم، سخن به طول می کشد. در موقعی دیگر، اگر در این کتاب اقتضا کرد، عجایب آن سد را می نویسیم؛ که محل حیرت سیاحان اروپ شده، و در سفرنامه های خود شرح ها نگاشته اند. افسوس که آن سد خراب شده و آب رودخانه پائین نشسته، به اراضی مملکت اهواز نمی نشیند که زراعت کنند و حاصل بردارند و سالی دو کرور بر مالیات ایران افزوده شود. چندین سال است که هیچ سلطانی به بستن آن سد اقدام نکرده، همه کس در انجام این کار عاجز

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۰۹

مانده است؛ و مملکت اهواز خراب مانده، اراضی آنجا محل زرع نمی شود. امیدوارم که: وقتی این سد به همت بزرگان روزگار بسته شود و این مملکت آباد گردد، بر اهل این زمان معلوم باشد که ما شرح شش مملکت ایران را نگاشتیم.

ولی معلوم نشد که شهر کرمان، که بسی وسعت خاك دارد، در جزء مملکت خراسان است یا در جزء مملکت فارس. در کتب سابق، من چیزی ندیده ام که از خود اظهار رایی کنم. البته، سایر ژغرافیادان های این زمان کاملا این فقره را

توضیح خواهند کرد.

کنون، از شرح و بسط ژغرافیای رامهرمز، به نوشتن ژغرافی شوشتر و دزفول و بعضی نقاط مهمه ی خوزستان و رود کارون و عادات اهالی می پردازیم. و تحقیقات من از روی سفرنامه ی «مسیوبابن» و «هوسه» «۳۴» است، که در طرف غربی جنوبی به ایران بوده است. و آن سفرنامه در نزد من موجود است. حشو و زواید مطالب «مسیوبابن» و «هوسه» را ترک می دهم، بعضی عبارات آن ها را می نگارم؛ گاهی چیزی از خود بر آن می افزائیم. «مسیوبابن» و «هوسه» بعد از چند ورق از سفرنامه ی خود، می گویند که:

ما از همان راه معمول دزفول به «سوز» می رویم. هر قدر نزدیک به شهر می شویم، وضع صحرا تغییر می کند؛ کم کم رو به آبادی حرکت می شود. اواسط روز بود، که رودخانه ی کبود رنگ تند جریان دزفول نمایان شد. این رودخانه از زیر شهر جریان دارد. به واسطه ی پلی از این رودخانه عبور می شود، و مسافر ورود به شهر می نماید.

خانه های مربع الشکل اهالی، که از گچ سفید شده، بر روی تلی که از سنگ های سفید رنگ تشکیل یافته، واقع گشته است. رودخانه ی نزدیک شهر و پل روی آن و خانه ها، منظر و دورنمای خوبی نشان می دهد. آفتاب گرم تابنده، این بیوتات را زیادتر به جلوه می آورد. ما باید چند روز، در این پاتخت خوزستان حالیه توقف نمائیم. سه ماه تمام، ما با اهالی این مملکت در مراوده و مرابطه هستیم. هر قدر خواستیم از راه ملایمت و دوستی آن ها را به طرف خود جلب نمائیم، نتوانستیم. اهالی تعصب سختی در تدین دارند. بی غیرتی جبلی و کراهت منظر و زشتی، که در خلق و خلق آن ها مشاهده می شود، محال است

که ماها را با آن ها و آن ها را با ما مأنوس سازد. انتهی.

من می گویم: بلی! این صفات مذمومه، برای اهالی تازگی ندارد؛ «یاقوت- حموی» در «معجم البلدان»، در ترجمه ی خوزستان، ذکر کرده که: یکی از سلاطین کیان به حاکم خوزستان نوشت که: بدترین اشیاء را به قبیح ترین حیوانات حمل نما، و زشت ترین مخلوق را افسارکش آن حیوان قرار بده. حاکم خوزستان کلیه های ماهی مرده را بارخری کرد و یک نفر خوزستانی را عکام آن قرار داد و به دربار کیان فرستاد.

علی بن ابیطالب، امام اولی شیعیان، چندین وقعی به خوزستانی ها نمی نهاد و آن ها را فطرتا بد می دانست. چنانکه، از فرمایش آن امام روایت است که: در روی زمین، جنسی از

---

(۳۴)- این دو تن جهت تهیه تدارکات سفر هیأت «دیولافوا» به ایران آمدند. از سفرنامه ی ایشان، ترجمه دیگری نیز موجود است به عنوان: «سفرنامه ی جنوب ایران»، ترجمه محمد حسن مترجم حضور ملقب به اعتماد السلطنه؛ اصفهان، عمومی ۱۱۴۴۲: نستعلیق آغاز سده ی ۱۴، ۱۷۵ ص ۱۳ س.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۰

خوزستانی ها پست تر نیست؛ و یک نفر مرد خوب مخیر در میان آن ها نمی باشد.

منزل ما در دزفول، همان عمارتی است که حاکم عربستان که از شوشتر به دزفول می آید، اینجا می نشیند. اهل دزفول کم دلتر و بی جرأت تر از سایر شهرهای خوزستان هستند. انتهی.

من می گویم: «مسیوبابن» و «هوسه» در ایام اقامت دزفول، با فرزندان و آقازادگان مرحوم شیخ محمد طاهر مجتهد، که بیسواد و بی علم بوده اند، شب ها را مجالست و مصاحبت داشته اند. شب ها که مهتاب بوده، از نجوم و سیر کواکب و مطالع خورشید صحبت می کنند. اولاد شیخ محمد طاهر، از روی بی اطلاعی، سخنانی از سیر نجوم می گوید که

باعث استهزاء و خنده ی این دو نفر فرانسوی می شود. من از نوشتن آن مکالمات یاوه، صرف نظر کردم.

سبب تسمیه ی دزفول این است که: در آنجا باقلاـ زیاد می کارند؛ و «دز» به معنی قلعه و ده است؛ و «فول» به معنی باقلا می باشد. به این جهت، آنجا را دزفول نامیده اند.

خلاصه، «مسیوبابن» و «هوسه» بعد از چندی توقف در دزفول، به طرف «مال میر» حرکت می کنند و می نویسند: فلان روز، سه ساعت بعد از ظهر، از دزفول بیرون آمدیم.

هوا طوفانی و منقلب بود؛ باد شدیدی می ورزید. دو ساعت از شب رفته، به «قوناق» که دهی کوچک است واصل شده، منزل نمودیم. این ده را وقتی که از «سوز» به اهواز می رفتم، چندی قبل دیده بودم. با بزرگتر و کدخدای آنجا، خدا کریم خان، و اخوانش آشنایی قدیم داشتم. ما را در نهایت مهر و محبت پذیرفتند. فرش در کنار نهری جاری برای ما گستردند. تا مدتی از شب را با حضرات نشستیم. خدا کریم خان از اشعار فردوسی خیلی در خاطر داشت. می توانم بگویم دو ثلث از شاهنامه را حفظ کرده است.

ما هم به تقریبی، تاریخ کیکاووس و داریوش را، که بانیان عمارت و شهر سوز بودند، برای آن ها نقل کردیم. خدا کریم خان را از میان طایفه ی بختیاری جلای وطن داده، در اینجا مسکن داده اند. به واسطه ی شرارتی که از او بروز کرده، حاکم او را از وطن اصلی خارج نموده، به اینجایش مسکن داده. یورت و دیه خوش آب و هوای این خان بختیاری، همان مال میر است، که منظور و مقصود ما آنجا است.

دو ساعت در «قوناق» خوابیدیم و بیدار شدیم. خان بختیاری دو سه نفر

بلد از بختیاری ها به ما داد که ما را به مال میر، از راه شوشتر، برساند. این بلدها صورتا قوی جثه و مردانه و با تناسب بودند. زلف های بلندشان به سرشانه ها می ریخت. البسه ی نمد و پارچه های پشمی دربرداشتند. هیکلی وحشی داشتند. کلیتا، در میان طوایف ایران، بختیاری ها از هرجهت رشید و مردانه هستند. این بلدها مسلح به تفنگ های بلند بودند؛ و زیر زین، از طرف چپ شمشیری بسته و دو پیشتاب در کمر آویخته، با ما همراهی می کردند. دو ساعت به ظهر مانده، نزدیک شوشتر رسیدیم؛ و از گرما به هلاکت رسیده بودیم. شهر و قلعه ی «سلاسل» که به منزله ی ارک و دار الحکومه ی شوشتر است، نمایان شد.

شهر شوشتر در نقطه یی واقع شده است که در انتهای جلگه ی عربستان، و وصل

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۱

به دامنه ی کوهستان است. در سمت چپ جاده، تلال دامنه و کوه های متصل به آن تل ها، طرازا مخروطی الشکل است. و از طرف دست راست ما، تا به سواحل خلیج فارس، صحرای صاف و بدون هرگونه پست و بلندی است. وقتی که ما وارد شهر شدیم، از کوچه ها عبور نمودیم. متنفسی را در سر راه خود ندیدیم؛ که همه از گرما در زیر زمین و سرداب ها رفته، نزدیک غروب بیرون می آمدند. از شدت گرما، نفس کشیدن غیر ممکن بود. به خانه ی حاکم رفتیم. به واسطه ی حرارت آفتاب، سرهامان دوران داشت و چشم هامان از حدقه بیرون آمده بود. از لب تا به ناف، خشک شده بود. حاکم تلطفی نموده، چند دانه خیار، لدی الورود، به ما عطا فرمود که ما با کمال اشتها بلعیدیم و فی الفور خوابیدیم. نزدیک مغرب که رفع خستگی

از ما شده بود، از قلعه بیرون آمده، کنار رودخانه ی کارون گردش کردیم.

از آثار عتیقه ی این شهر، که تماما دلیل بر عظمت وآبادی سابقه ی این بلد است، سدها و مجاری آب ها است که از زمان تسلط رومی ها و سلطنت ساسانیان باقی مانده است. رود کارون بعد از آنکه از سرچشمه اش تا به شوشتر می آید، قریب شصت فرسخ از وسط مملکت بختیاری جریان دارد. در حوالی شوشتر، به دماغه ی کوهی می رسد؛ از آنجا تغییر جهت داده، از طرف جنوبی غربی این دماغه ی کوه گذشته، به طرف شوشتر می آید. به این موضع که رسید، اهالی رود کارون را «شطیط» می نامند. همینکه نزدیک شهر رسید، به دو قسمت منقسم می گردد: قسمتی از بستر اصلی طبیعی قدیمی جریان می یابد؛ قسمت دیگر از نهر صناعی عبور کرده. هفت فرسخ پائین تر، رودخانه ی کارون یا شطیط که از دو بستر طبیعی و صناعی عبور کرده اند، به موضعی که به «بندقیر» معروف است، به هم اتصال یافته؛ از آنجا به پائین، شطیط موسوم به «کارون» می شود. شهر شوشتر در منتها نقطه ی شمالی این جلگه، که از دو طرفش رودخانه ی کارون جریان دارد، واقع شده است.

علاوه بر این دو مجرا که ذکر شد، از زیر قلعه ی سلاسل در عهد قدیم سنگ را تراشیده و نهر بسیار عریض و عمیقی از سنگ درآورده؛ از همان پهلوی قلعه ی سلاسل دهنه یافته، تمام امتداد شهر را پیموده، بعد بلوک «میان دوآب» معروف را این نهر عظیم سقایت می نماید. اسم این نهر را اهالی «نهر داریان» می گویند و نسبتش را به «دارا» می دهند. در زیر قلعه ی سلاسل، عرض نهر از چهار ذرع و نیم تا شش ذرع است، عمق

آن غیر معلوم است. تا به آخر شهر که می رسد، گاهی این نهر پوشیده است- یعنی: به طور قنات- و گاهی باز است. همینکه از شهر خارج شد، به پل «لشکرک» می رسد. تمام این صحرا را سقایت کرده، باغات و بساتین و نخلستان ها و مزارع گندم و نیل و سایر حبوبات به عمل می آید.

آنچه معروف است این است که: در سال های کم آبی، آب کارون پائین می افتاد و از مجرای نهر «داریان» آب نمی گذشت؛ نهر و مزارع بلوک «میان دوآب» بی آب می شدند. لازم بود سدی در جلوی یکی از شعبات کارون بسته شود که در تمام فصول، در اوقات کم آبی و پرآبی، از این نهر «داریان» آب ساری و جاری باشد. اگرچه

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۲

در بالای رودخانه، آنجایی که آب رودخانه ی کارون به دو قسمت منقسم می گردد، از قدیم الایام بندی موسوم به «بند قیصر» ساخته شده بود که به واسطه ی مرمت ها و عمرانی که مکرر شده است، هنوز پاینده و برقرار است؛ اما، در زیر سد «بند قیصر»، بند دیگری لازم بود که در ایام کم آبی، چنانکه ذکر شد، سطح آب را به قدری بلند نگاه دارد که از مجرای نهر «داریان» بگذرد. به این جهت، سنگ های بسیار بزرگ که همه تراشیده و به یک اندازه هستند، و معلوم نیست که از کجا این سنگ های سخت خارا را حمل نموده و با چه واسطه و اسباب آورده اند، در سمت مغرب شهر با این سنگ های تراشیده ی بزرگ که بند و بست های آن ها از میل ها و چنگال های آهن ضخیم است، «شادروانی» بس محکم ساخته اند. و در فواصل هردو سنگ، صفحه یا قطری از سرب است، که به

جای گچ یا آهک این فلز را به کار برده اند. بر روی این «شادروان»، پل مشهور شوشتر را بنا نهاده اند. برای استحکام «شادروان» و به جهت اینکه گل ولای از تندی جریان فاصله ی بین دو سد را نگیرد، از سد «قیصر» تا به «شادروان»، مسافتی که سی و پنج هزار ذرع مربع است، در بستر رودخانه با سنگ های بسیار بزرگ فرش نموده اند. بنای این «شادروان» و سایر کارهای دیگر از قبیل سد و مجاری آب ها را به قیصر روم نسبت می دهند؛ و همین طور هم هست و در تواریخ فرنگ هم مضبوط است.

«والرین» که یکی از قیاصره ی «رومیه الکبری» است، (که حالا دولت ایتالیا می نامند)، قشونی آراست و به قصد جنگ ایران از رم، پاتخت ایتالیا، برخاست. و این واقعه، در اوایل ماه سیم مسیحی بود؛ و در آن وقت، شاپور اول ساسانی پادشاه ایران بود. به طوری که در تواریخ فرنگ و ایران ضبط است، در بدو امر قیصر روم غلبه کرد؛ اما، در آخر کار قشون او شکست خورده و از هم پراکنده شد و خود و الرین اسیر جنگ شاپور شد. شاپور به واسطه ی خرابی که از قشون روم به ایران رسیده بود، امپراطور روم را محبوس ساخت؛ مال الصلح و فدیه ی او را به مرمت خرابی ها و ساختن سدها و مجاری آب های خوزستان مقرر داشت. امپراطور روم محبوسا در اردوی شاپور می زیست، و از مملکت خود چندین هزار نفر معمار و مهندس و استادکار ماهر، باکرورها وجه نقد طلب فرمود. این پل ها و سدها و شادروان و نهرها، تماما به واسطه ی رومیان، در زمان سلطنت شاپور بناشده است. بعد از اتمام کار، روایت مختلف

است:

عقیده ی بعضی است که شاپور قیصر را مرخص کرد؛ مورخین دیگر گویند او را کشت و پوست بدن او را با کاه انباشته و همیشه در جلوی اردوی شاپور با پیش قراولان حرکت می دادند، و به اهالی ایران و سایر بلدان، شوکت و عظمت شاپور را معلوم می ساختند.

استطراد مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مورخ دولتی و مترجم حضور شاهنشاه شهید سعید ناصر الدین شاه، که مترجم سفرنامه ی «مسیو بابن» و «هوسه» بود، و من مصحح

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۳

عبارات و تلفیقات او بودم، می گوید: سبب جنگ ساسانیان و رومیان، آنچه ثابت شده و محقق است، برای این بوده که بعد از انقراض سلطنت کیان، که به واسطه ی اسکندر مقدونیه بود، معاهده یی بین سلاطین اشکانی، که بعد از صد سال به جای کیانیان در ایران سلطنت یافتند، و سلاطین سلفکی یونانی، که در شامات و عراقین سلطنت می داشتند، بدوا و ثانیا با قیاصره ی روم که به جای سلفکیان یونانی در مصر و شام تا کنار فرات تسلط یافته بودند، این عهدنامه منعقد شده بود که: سلاطین ایران حق ضرب سکه ی طلا نداشته باشند و مسکوکات ذهب خاصه ی قیاصره روم باشد. و تا مدت سلطنت اشکانیان ابدا ضرب سکه ی طلا در ایران معمول نبود؛ و هیچکس نمی تواند ادعا کند که من سکه ی طلایی به اسم اشکانیان دیده ام.

بعد از پانصد سال و کسری که اشکانیان در ایران سلطنت کردند، این معاهده را حفظ نمودند. سلطنت که از ایشان منقرض شد و بنی ساسان پادشاهان ایران شدند، اردشیر بابکان که نسبت خود را به کیان می رسانید، مسکوکات طلا به صورت و اسم خود در ایران رواج داد. قیاصره ی روم

برآشفتند و اعلان جنگ به او کردند. در زمان حیات اردشیر، کاری چندان از پیش نبردند. شاپور که بعد از اردشیر به سلطنت ایران نایل شد، به تقلید پدر سکه بر زر زد. و الرین که در آن وقت قیصر روم بود، به جهت تنبیه او با عساکر جرار و قشون بیحد و شمار، از روم به ایران تاخت. و این واقعه، در سنه ی دویست و شصت بعد از میلاد مسیح بود.

و الرین در حوالی شهر «ادس» (ادسا) با شاپور تصادف کرد. به واسطه ی خیانت یکی از سردارانش، موسوم به «ماك رین»، که از طرف شاپور تطمیع شده بود، شکست خورد و اسیر شد. شاپور آنچه خفت و خجالت بود، به این قیصر داد؛ چنانچه، هروقت سوار می شد، قیصر روم را به رو می خوابانیدند، شاپور پابرپشت او گذاشته، بر اسب سوار می شد. و چندین سال در حبس شاپور بود. در نقش شاپور که در اطراف شیراز است صورت شاپور و والرین بر سنگ کوه منقور است. و بعد از چند سال حبس، از شدت در ایران بمرد. انتهی.

کنون، این بنده ی مؤلف این «تاریخ مظفری»، از قول مورخین معتبر ایرانی و عرب، در سبب تسمیه ی شوشتر و شرح رود کارون چند صفحه نگاشته؛ بعد از آن، باز به ذکر سفرنامه ی «مسیو بابن» و «هوسه ی فرانسوی»، که بعد از «لایارد» به خوزستان محض اکتشافات حفریات آمده، می پردازیم.

«یاقوت حموی» در «معجم البلدان» می نگارد: «توستر» و «تستر» معرب شوشتر است. «زجاجی» را عقیده این است که: «تستر» اسم شخص عربی بوده از طایفه ی «بنی حاجل»، موسوم به «تستر بن نون» که فتح آنجا را نمود.

«حاجی خلیفه» در کتاب «جهان نما»، «ششدر»

می نگـارد، و جهتش را به واسـطه ی شـش دروازه می دانـد که در این شـهر بوده است. «حمزه ی اصـفهانی» و سایر مورخین، شوشتر را مرکب از «سوس» و «تر» می داند؛ یعنی: خوبتر و مطبوع تر از سایر شهرهای خوزستان. و بهترین عقیده همین است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۴

اهالی شوشتر تا زمان مغول، حنفی مـذهب بوده اند. بعد از انقراض مغول، بخصوص در اوایل صـفویه، چنانکه قاضـی «نور اللّه شوشـتری» در «مجـالس المؤمنین» نوشـته است، امیر نجم الـدین محمـود عـاملی، که از سـادات عـالی درجـات بود، از شوشـتر گـذشت و دختر عز الـدوله نامی را که نقیب شـرفای شوشتر بود، به حباله نکاح آورد و مذهب تشـیع را رواج داد. و بعد از او، سید نور اللّه مرعشی در زمان شاه طهماسب به شوشتر آمده، تکمیل اعمال نجم الدین عاملی را کرد.

«حمد اللّه مسـتوفی» که مالیات تمام بلاد ایران را در زمان مغول می نگارد، مالیاتی را که از شوشتر به خزانه ی مغول حمل می شده است صد هزار دینار معین کرده است.

و معلوم نیست که این مبلغ مالیات شهر و بلوکات شوشتر بوده، یا مالیات تمام خوزستان.

فتح شوشتر در زمان خلافت عمر، به دست ابو موسـی اشـعری شد. و جمعی از معارف صحابه، مثل: جریر بن عبد اللّه بجدلی و براء بن مالـک و عمـار یاسـر و خـدیفه بن یمان و نعمان بن مقری، با او بودنـد. و در همین جنگ، براء بن مالک شـهید شـد و قبرش هنوز در شوشتر موجود است. و فتح شوشتر، در حقیقت به دست اشـرس بن عوف از طایفه ی بنی شیبان، که از سرداران ابو موسی بود، وقوع یافت. حاکم شوشتر «هرمزان» بود که از بنی اعمام

«یزدجر»، و پدر بر پدر والی خوزستان و لرستان و یک قسمت عمده ی فارس بود. این «هرمزان»، همان شخص است که او را به اسیری باعیال و بستگانش به مدینه بردند. و به عقیده ی بعضی از مورخین، «شهربانو»، مادر امام زین العابدین، علیه السلام، دختر همین «هرمزان» بود نه دختر «یزدجرد». به دلایلی چند که شرحش مطول است، این قول ضعیف است.

«ابو لؤلؤ» مشهور که آسیاب ساخت و قاتل عمر بود، غلام همین «هرمزان» بود که فرار کرد و خود را به کاشان رسانید؛ و مزار او در آنجا هنوز موجود است. بعد از قتل عمر، عثمان که خلیفه شد، همین «هرمزان» را به عبد الدین عمر تسلیم نمود، که به قصاص خون پدر بکشت.

اما، رود کارون و شطیط که در خوزستان و از کنار شوشتر می گذرد، سرچشمه اش از زرد کوه است؛ در میان ایل بختیاری، وصل به خاک اصفهان واقع شده، و آن سمت کوه طرف اصفهان است که سر چشمه ی زاینده رود اصفهان می باشد. سرچشمه ی رود کارون را مسافرین و سیاحان فرنگی، بخصوص «لایارد»، در شصت قبل دیده و این طور می نگارد که: زردکوه بختیاری سرچشمه ی دو رودخانه ی معتبر است: یکی کارون و یکی زاینده رود. سرچشمه ی زاینده رود به «چهل چشمه» معروف است.

معروف است: شاه عباس اول مصمم شد که زردکوه را سوراخ کرده، یک قسمتی از آب کارون را ضمیمه ی زاینده رود کرده، به جلگه ی اصفهان ببرد. مهندسی که مأمور این کار بود، یک شخص «هلندی» بود. به واسطه ی نداشتن اسباب، کار را به اتمام نرسانیده، قدری کنده و سوراخ کرده و ناتمام گذاشته است. اسم این مهندس و تاریخ حفر آن سوراخ، عجالتا معلوم نمی شود.

و هنوز آثار این کار شاه عباس موجود است، و درست جهت معلوم نیست که چه باعث شد که به اتمام نرسید.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۵

سرچشمه ی کارون به «لودهن»- با «لام» و «واو» و «دال» و «ها» و «نون»- موسوم است. و از آثار عتیقه که از شوشتر به بالا، طرف سرچشمه، در حوالی این رودخانه دیده می شود: آثار پل خرابه ایست در خاک بختیاری؛ که به اعتقاد «لايارد»، مسافر فرنگی، از زمان کیان است. و دو قلعه که یکی قلعه رستم و دیگر قلعه دختر است، در خاک بختیاری بلافاصله به ساحل رودخانه دیده می شوند.

«مسیو بابن» و «هوسه» در سفرنامه ی خود، مختصرا چنین نگاشته اند- که من خلاصه ی مطلب آن ها را می نگارم: ما باید از شوشتر به مال میر برویم. از شوشتر تا مال میر، که مخفف مال امیر است، چهار منزل است. فاصله ی این منازل غیر معین است.

هرکجا که آب شیرین پیدا شود، کاروان در آنجا منزل می کند. به این جهت، مسافت بعضی از منازل دور و دراز و بعضی نزدیکتر است. شب، از دروازه ی شهر خارج شدیم؛ به دو جاده برخوردیم. جاده ی دست راست به طرف رامهرمز می رفت. شارع عام و شارع وسیعی است. جاده ی دست چپ بالنسبه تنگتر می باشد و از میان تل ها و دره ها عبور می کند. ما باید این سنگستان و کوهستان را بگیریم، که به مال میر برسیم.

خلاصه، بعد از پنج ساعت متوالی که راه رفتیم، به گردنه یی رسیدیم. هنوز از گردنه عبور نکرده، مکاریان گفتند که بقیه ی شب را باید اینجا به سر برد، و در طلوع آفتاب و روشن صبح از گردنه عبور کرد. ما ناچار از اطاعت و تمکین

به مکاریان بودیم؛ زیرا که، کاری در خشکی مشابه ناخدا است که در دریا باشد، و باید در دریا مطیع ناخدا بود.

باری، آفتاب که طلوع کرد، سوار شده، به راه افتادیم. وضع صحرا تغییر پیدا کرد. از میان کوهستان های پست و بلند عبور می کنیم. در بعضی نقاط صحراها، سبزه و اشجار دیده می شد؛ بخصوص، درخت عناب و سنجد. و در اعماق دره ها، آب صاف زلالی در جریان بود. در اطراف این قبیل نهرها، نی و خرزهره طبیعتا روئیده بود؛ و دور از نهرها، بوته های گز دیده می شد. ما به اول نهری که رسیدیم، خواستیم از این آب های صاف جاری بنوشیم؛ مکاریان ما را مانع شدند. سخنانی می گفتند که ما ملتفت نمی شدیم. گوش به حرف آن ها نداده، ما و اسبان آب خوردیم و به بلیات مبتلا شدیم.

دهن ها طوری خشک شد، که قادر بر تکلم نبودیم. به تأثیر معدنی که ماده ی نمک فرنگی معمول است و در این نقاط از این معدن زیاد است، قهرا آلوده به این آب ها شده است که ما را به زحمت انداخت. تا بعد از ظهر راه رفتیم. بالاخره، به یک درخت «کنار» بزرگی پر سایه رسیدیم. از آثار این درخت این است که: در اطراف آن قبر زیادی است. به فاصله ی چند ذرع، چشمه ی کوچکی جریان دارد، که مختصر آبی از آن جاری می شود. این آب نه خنک است، نه شیرین. از آن آب، چای درست کردیم و خوردیم.

هرقدر قند زیاد در چای ریختیم، باز آن آب طعم تلخی می داد. به مسافت ربع فرسخ در دامنه ی کوه، دیه خراب کوچکی بود که جز چند نفر پیرمرد و چند طفل، در آن

قریه ی ویران کسی دیده نمی شد. باقی سکنه، از زن و مرد، دو فرسخ دورتر رفته، زراعت خود را خرمن می کردند که بعد از کوبیدن، حمل به این قریه نمایند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۶

تمام روز در گرما بودیم. آفتاب که از افق پنهان شد، کم کم نسیم خنکی وزید.

شام خوردیم و اندک استراحت کردیم. ماه که طلوع کرد، سوار شده، به راه افتادیم.

منزل امروز سخت تر از منزل قبل است. دره ماهور و گردنه و سنگستان زیاد دارد.

چند فرسخی که رفتیم و از گردنه ی مرتفعی سرازیر شدیم، به رودخانه ی آبی رسیدیم.

هوا هم روشن شده بود. در دو طرف رودخانه که عریض بود، نی و خرزهره و بوته ی گز دیده می شد. آن سمت رودخانه، وادی یی کم عرض بود و طولانی که به واسطه ی آب این رودخانه، در آن وادی زراعت کرده بودند. از رودخانه عبور کردیم، به اول مزرعه رسیدیم. قدری که از این موضع دور شدیم، به جهت بدی راه پیاده شده، بالا پوش های خود را به سر کشیدیم و خوابیدیم.

صبح، برخاستیم و به راه افتادیم. هوا گرم، جاده تنگ و معوج است. از زیر سم مال ها خاک سفیدرنگی که گچ است متصاعد شده، از منافذ چشم و دماغ و دهن داخل بدن ما می شوند. و هیچ آب در سر راه نیست، که این گلوهای خشک شده را تر کند.

یک گردنه که پانصد متر ارتفاع او بود، جلو مال ها را گرفته، پیاده بالا رفتیم. در این صحرا، یک نفر جاندار نمی بینیم. و این زمین و آسمان و این هوا، مشابه به جهنم است.

آنچه در توصیف جهنم در ادیان مختلفه ذکر شده، باید همین اراضی و کوهستان باشد. ما متصل

می رویم و نمی دانیم کی به منزل می رسیم، و همه ساکتیم و قدرت مکالمه نداریم. چند ساعت گذشت؛ به دامن کوهی رسیدیم که در منتهای دره بود، و از دور، در دامن این کوه لکه ی سبزی نمایان بود. پیش خود تصور کردیم که هرجا علف است، لازمه اش آب است؛ و هرکجا آب است، شاید انسان هم آنجا پیدا شود. از اینجا که ما آن لکه ی سبز را می دیدیم، سه ساعت مسافت بود. گرما و عطش و راه بد، ما را بیچاره کرد. خوشبختانه در بین راه، آب مختصری دیده شد و چند درخت بید در کنار چشمه سایه افکنده بود. ما پیاده شدیم و در زیر سایه ی بید راحت کردیم.

محمد نوکر ایرانی ما، اول کاری که کرد غلیانی چاق کرد و کشید. بعد، از ترک بند خود چای درآورده، دم کرد خوردیم. یک دو مرغ لاغر بی گوشتی که از آن منزل خریده و پخته بودیم، ناهارمان شد. سیزده ساعت تمام راه رفته بودیم. همین که قدری راحت کردیم و ناهار خوردیم، از دور چند تن از نسوان و اطفال را دیدیم که آهسته آهسته به طرف ما می آیند. کم کم نزدیک شده، دور ما نشستند. با زن ها بنای صحبت گذاشتیم. پرسیدیم که: «مردهای شما وقتی که زنی می خواهند بگیرند، چه می دهند؟» جواب دادند: «ما بیچارگان وقتی که شوهر می کنیم، مجبوریم که جهاز با خود به خانه ی شوهر ببریم!»

این زن ها و بچه ها همین که دانستند ما فرنگی هستیم، و چون غالب فرنگیان را طبیب می دانند، شروع به استعلاج نمودند. ما تا وقتی که خوابمان نبرده بود، به هریک از آن ها یک دوایی گفتیم؛ که اگر از آن دوا

رفع مرضشان نمی شد، از دوا و علاج ما صدمه هم نمی دیدند. وقتی که برخاستیم دست و رویی بشوئیم، ساعدهای خود را برهنه نمودیم و یقه ی پیراهن خود را گشودیم؛ سفیدی پوست ما نمایان شد. شنیدیم که این ها

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۷

به یکدیگر می گفتند: «این فرنگی ها از نوع ما انسان نیستند، این ها کرم برفند که به این درجه سفیدند. به علاوه، باید دست و روی خود را غالبا با شیر بشویند!» ما خندیدیم و جواب آن ها را ندادیم و خوابیدیم. اهالی اینجا به قدری فقیر و بیچیز هستند، که کمتر پول سفید در عمرشان دیده اند. بعضی اشیاء که از آن ها برای خوراک خریدیم، خواستیم پول سفید به آن ها بدهیم؛ قبول نمی کردند و نمی شناختند، و سکه ی سفید ایران مملکت خود را نمی دانستند، به معامله ی پول سیاه بیشتر راغب بودند.

این ده نزدیک ما که اهالی از آنجا آمده اند، موسوم به «قلعه کرک» است. فردا که از حوالی «قلعه کرک» حرکت کردیم، باز راه تنک دهنه ی کوهستان می گذریم.

راه به قدری سخت و صعب بود که قاطرهای بند و مال های سواری، به سختی می گذشتند و غالبا در جست وخیز بودند. و متصل به سربالایی یا سراشیب حرکت می کردیم. در بین راه، به چشمه ی آب شیرین رسیدیم؛ و هنوز به منزلگاه خیلی راه داریم. در کنار این چشمه، درخت گردوی کوچک خودرویی دیده شد. خود را به پناه آن درخت داده، مختصر ناهاری که همراه داشتیم صرف نمودیم. گمان می کنم این دره ها و راه های سخت کوهستان، همان معبری است که اسکندر مقدونیه- یعنی: یونانی که مقدونیه پایتخت قدیم یونان بوده است- بعد از فتح شهر «سوز» که به اصطخر فارس می رفت، از

اینجاها گذشته و با طایفه ی «اوکسین»- با الف مضموم و «واو» و «کاف» و «سین مکسوره» و «یاء» و «نون»- جنگیده، و به زحمت از خاک خوزستان قشون خود را به خاک فارس رساند. و هنوز هم جمعیت مختصری از ایل بختیاری، اگر در این دره ها و گردنه های تنگ به حالت مدافعه بنشینند، ابدا یک قشون عمده ی معتبر نمی تواند از این جاها بگذرد.

این بنده، افضل الملک، مؤلف کتاب گوید: «مسیو بابن» و «هوسه» که در سفرنامه ی خود می گوید: «اسکندر با طایفه ی اوکسین در این صفحات خوزستان جنگیده، و به زحمات از خوزستان به فارس رفته»؛ نمی دانم این طایفه ی اوکسین همین طایفه ی موسوم به بختیاری هستند که در خوزستان در این دوره ها «قشلامیشی» دارند و فیمابین عراق عجم و اصفهان هستند، یا طایفه ی دیگر بوده اند. ظاهرا، به نظر می آید که همین بختیاری ها بوده اند که در زمان اسکندر هم به این صفحات بوده اند. و کیخسرو کبیره می خواست به «آستیاژ» پادشاه- «آستیاژ» همان افراسیاب است- پیشدادی مملکت «مد»، که عراق عجم و آذربایجان است، بشورد؛ این طایفه را از فارس به «مد» آورد و جنگ کرد. بعد از فتح، گویا این ها را در خاک بالای اصفهان و خوزستان، یورت و مسکن داد. و اصلا اسم طایفه ی شان «مارد»- بر وزن کارد- یا «ماذد»- بازاء معجمه- بوده است.

و من حتما نمی توانم بگویم که طایفه ی بختیاری حالیه، «اوکسین» یا «مارد» بوده اند. از دانشمندان بختیاری ها پرسیدم؛ گفتند: «ما نمی دانیم در چه زمان و عهد کدام سلطان، موسوم به بختیاری شده ایم؛ و اسم قدیم خود را نمی دانیم.» کنون، این بنده یک چند سطر از عبارت مورخین قدیم فرنگ را در اینجا می نگاریم، که

هرکس

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۸

بخواهد از روی آن عبارات اجتهاد کند.

هرودت مورخ می گوید: یک قسمت از طایفه ی «مارد» در حوالی فارس ساکن می باشند. وقتی که کیخسرو کبیر می خواست به «آستیاژ»، پادشاه پیشدادی «مد»، بشورد، چند طایفه از طوایف ساکنه در حوالی فارس را با خود متحد ساخت؛ و از آن جمله، یکی طایفه ی «مارد» بود. نمی دانیم این طایفه همان شعبه ایست که اجداد الوار بوده اند، یا از اجداد بختیاری ها می باشند.

یکی از مورخین می گوید: طایفه ی «مارد» از طایفه ی رشید جنگجوی «سیت» یا «ساک» یا «سکزی» یا «تورانی» است. و این طایفه، در ساحل دریای خزر سکنا داشته اند و چادرنشین بوده. در بعضی از امکنه ی دیگر ایران هم، این طایفه جا داشته اند؛ بلکه، در «آرمن» هم از این قوم بوده اند.

«آرین» و «کنت کورس»، که هردو از مشاهیر مورخین قدیم می باشند، می گویند:

شعبه [یی] از طایفه ی «مارد» در کوهستان فاصل ما بین عراق عجم می زیستند. این ها باید اجداد بختیاری ها باشند که به چهار لنگ و هفت لنگ معروف می باشند؛ و هفت لنگ معتبرتر می باشد. جد این ها دو عیال داشته. از یکی هفت پسر شده، و از یکی چهار پسر مانده؛ که به هفت لنگ و چهار لنگ مشهور شده اند. چند خانوار این ها در بروجرد رفته و مانده اند. مابقی که صاحب حشم و خدم و ثروت و شجاعت می باشند و با نادر شاه هندوستان را فتح کردند، از اصفهان که به خوزستان- یعنی: عربستان- عربستان می روی، مسکن و مأوی دارند.

رامهرمز که شهری است و بسی فواید دارد، خالصه ی دیوان بود. حسین قلی خان نظام السلطنه که در عربستان حکومت یافت، آنجا را به اشتباه کاری به قیمت ارزان از دیوان، در دوره ی

ناصری، خرید. بعد که از عربستان معزول شد، از تطاول طایفه ی بختیاری نتوانست آنجا را نگاهداری کند؛ لهذا، آنجا را به سر سلسله ی طایفه ی بختیاری، آقای علی قلی خان ایلخانی، باکر وفر بفروخت که در تصرف ایشان است. بیش از این در نسب طایفه ی ایشان، چیزی به دست این نگارنده، افضل الملک، نیامده است. و در صحت قول و عقیده ی «آرین» و «کنت کورس» مورخ هم یقین ندارم. حال به سر مطلب اصلی برویم.

«مسیو بابن» و «هوسه» در سفرنامه ی خود چنین می نگارند: از چشمه به آن طرف، اطراف دره تا نزدیک به قله ی کوه ها، درختان گردوی وحشی خودرو و بعضی اشجار که طاقت کم آبی دارند، جنگلی تشکیل یافته است. گردنه ی آخر که مال های ما را خسته کرد، هزار و پانصد متر ارتفاع داشت. نزدیک صبح، به قله ی گردنه رسیدیم.

باد خنکی از شمال می وزید و هوا کلیتا تغییر یافته بود. گرمایی که دیروز دیدیم، با سرمای حالا فرق کلی داشت؛ به طوری که به انتظار طلوع آفتاب، در پناه یک سنگی غنودیم. آفتاب که طلوع کرد و عضلات بدن و اعضای ما که از سرمای هوا خدر شده بود، به واسطه ی حرارت قوت و حرکتی پیدا کردند. از گردنه پیاده پائین آمدیم.

حقیقتا، بیست ساعت بود که راه می رفتیم، تا به چند سیاه چادر رسیدیم.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۱۹

این سیاه چادرها در موقعی واقع شده است که به اصطلاح اهالی، «ییلاق» می نامند؛ و خاصه ی چوپانان است که گوسفندان خود را از دهات اطراف به آنجا آورده، می چرانند. از شدت خستگی، بدوا ندانستیم که در کجا و چه موقع مسکن خواب اختیار کردیم. قدری که خوابیدیم و بیدار شدیم، دیدیم

که حیوان عظیم الجثه و قوی الخلقه یی به ما نزدیک هستند. وقتی که ملتفت شدیم، دیدیم دو شیر از سنگ تراشیده، و در پهلوهای آن شیرهای سنگی، اشکال اسلحه ی مختلفه از قبیل تفنگ و طپانچه و شمشیر و خنجر و قمه نقاری کرده بودند. و این سنگ ها بر روی قبور دو نفر از شجعان بختیاری بود.

شجعان بختیاری وقتی که می مردند، کسان ایشان سنگ مضجع و مزار آن ها را به این هیأت می سازند. ما از این قبیل سنگ مضاجع، در «آرمن» و آذربایجان زیاد دیده ایم.

و سایر بختیاری ها که اصل و نسب خود را نمی دانند، یکی از طوایف ترکمان باشند که از «آرمن» یا آذربایجان چندین ماه قبل مهاجرت کرده، اینجا آمده باشند.

این عقیده خیلی غلط است. ابدا، بختیاری ها ترکمان نیستند. باز قول من که از ابو المورخین، هردوت مورخ، در یک ورق قبل نوشتم، بهتر است که کیخسرو طایفه ی «مارد» را از فارس به جنگ «آستیاژ» پادشاه «مد» آورده؛ و بعد این ها را ما بین عراق عجم، که بین اصفهان و خوزستان است، محض حفظ و حراست مسکن داده است. بودن طایفه ی بختیاری ها از «مارد»، بهتر از بودن ایشان از ترکمان است. باید لغت بختیاری ها و ترکمانان و «یاردهای آرمن» را تتبع کرد: تا معلوم شود که بختیاری ها به کدام طایفه شبیه ترند. انتهی

خلاصه، «مسیو بابن» می گوید: چوپان ها که در سیاه چادرها نشسته بودند، حیرت و تفتیش ما را که در این احجار دیدند، به ما گفتند که: اگر قدری دورتر بروید، به بعضی تخته سنگ ها خواهید رسید که خطوط عجیبه و صور غریبه در آن ها منقور است.

ما فی الفور سوار شده، یکی از آن چوپانان را

راهنمای خود قرار داده، به طرف آن سنگ ها رفتیم. و از دامنه ی کوهی عبور کردیم، که زیر پایمان از ته دره، شالی زار و مزارع برنج بود و تمام دره یک سبزی زمرد رنگی داشت. و از اطراف این دره، از قله ی کوه ها چشمه های بسیار صاف گوارا از زیر برف ها جاری بود. و در این سطحه ی سبز ته دره، تک تک سیاه چادرهای بختیاری ها دیده می شد. وقتی که به این سنگ ها رسیدیم، خطوط کوفی عرب در آن ها دیده شد. بعد، مراجعت به کنار چشمه که منزلگاه ما بود نمودیم. چای صرف کرده، به طرف منزل دیگر که قلعه «تل»- بر وزن پل است- حرکت نمودیم. قلعه تل بالای تلی واقع و در انتهای جلگه است. این قلعه در حقیقت، مدخل این جلگه را از طرف شوشتر واقع است. وقتی که شخصی از این دره های تنگ بیرون می آید و به جلگه یی می رسد که قلعه تل یا «تول» در آن واقع است، منظر غریبی می بیند.

تمام صحرا، سبز و خرم و کوه های اطراف پوشیده از جنگل است. قلعه تل بالای تپه یی مصنوعی واقع شده است، و در کمال آبادی و ظرافت است. زیر تل، ده واقع است. این قلعه، آباد و دایر؛ دیوارها با کنگره و بروج با آجر و سفید کرده است. وارد قلعه که شدیم، دیدیم مسکن خان بختیاری است. کسان و خدام خان را دیدیم که مسلح بودند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۰

صاحب این قلعه پذیرفت. جماعتی از تفنگچی و غیرها در حضور او ایستاده بودند.

لباس نوکرهای خان سیاه رنگ بود؛ اما، خودش لباس سرخی از پارچه های بغدادی به تن کرده بود. پهلوی خان، شخصی به لباس درویشی که

تسبیح بلندی در دست داشت، نشسته بود. همین که نزدیک خان شدیم، آن درویش برخاست و به جلوی ما آمده، با کمال فصاحت به زبان فرانسه از ما سؤال کرد که: «آیا شما به زبان فرانسه متکلم هستید، یا نه؟» از این چند کلمه که در کمال خوبی، بدون سکته و لکنت، بیان کرد؛ معلوم شد که هموطن ما یکی از فرانسوی ها است. ما جواب دادیم: «بلی! همشهری، تراهم شناختیم که فرانسوی هستی.» و تعجب بر تعجب ما از بودن او در اینجا با لباس درویشی، افزود.

معلوم شد که این شخص موسوم به «مسیو گوتیه» می باشد و از اهل «لیون»؛ و از طرف وزارت علوم فرانسه، مدت ها است به این صفحات مأموریت دارد تا تحقیقات علمی راجع به انتشار البشر نماید. از فرنگ به موصل و از آنجا به بندر بوشهر، از راه بغداد، رفته و از بوشهر به شیراز و از شیراز، از راه بهبهان، به اینجا آمده است. بعد از آنکه با داراب خان قدری صحبت کردیم و می خواستیم به راحتگاه خود برود و ما را تنها با همشهری خود وا گذارد، او رفت و قدری برف برای ما فرستاد. ما بعد از آن آب های شور بدمزه و گرم که از «سوز» تا به اینجا صرف کرده بودیم، حالا یک آب خنک گوارایی نوشیدیم. و به اتفاق همشهری خود بالای بام قلعه رفته، مدت ها صحبت داشتیم. خیلی وقت است که ما از فرانسه بی اطلاعیم. از وطن روزنامه و کاغذی نداریم.

در بین صحبت، زلزله احساس شد و نوکرهای خان که در حیاط بودند مشوش شدند. خود خان بی محابا نزد ما آمده، پرسید: «جهت حرکت زمین

چه چیز است؟» گفتیم: «زلزله است!» گفت: «پس منع کنید که دیگر زمین حرکت نکند!» جواب دادیم: «در قوه ی ما نیست!» خان گفت: «تا قبل از ورود شما، پیران ما چنین آیتی ندیده بودند. این بدبختی را شما برای ما آوردید، و شما باید رفع کنید!» ما سری تکان دادیم و گفتیم: «به چشم! رفع این حادثه را خواهیم کرد.» خان مراجعت به اندرون خود نموده، شامی برای ما فرستاد؛ صرف نموده، خوابیدیم.

فردا صبح، از قلعه «تول» به طرف مال میر حرکت نمودیم. همشهری عزیز خودمان، گوتیه، را به همراه بردیم. بعد از چند روز توقف در مال میر، مسیر گوتیه به طرف اصفهان، و ما از رامهرمز به شیراز رفتیم.

چون توقف ما عجالتا در میان طوایف بختیاری است، لازم است که از این طایفه و از این قوم، آنچه ما تحقیق نموده ایم و در صحت و کذب آن مسئول نیستیم، مختصرا اشاره یی نمائیم. بختیاری ها از تمام طوایف صحرانشین ایرانی، جنسا و اخلاقا و عادتا، تمایز دارند. به قامت کوتاه قوی جثه، تحمل هرنوع خستگی و صدمه را دارند. و هیچ از رسوم انسانیت، که در شهرهای ایران معمول است، بهره ندارند. زندگانیشان کلیتا وحشی است. خیلی مغرور و متفرعن به این قسم زندگانی هستند. می گویند: «وجه تسمیه ی ما به بختیاری، از آن جهت است که ما ملت آزاد و غیر مطیع هستیم.»

تمام بختیاری ها به دو شعبه ی عمده منقسم هستند: چهار لنگ و هفت لنگ. و اغلب، در

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۱

میان خودشان در منازعه و مجادله می باشند. من در میان این امم وحشیه، هیچ ایلی را مثل بختیاری ها معتقد به عقاید باطله ندیدم. به خواب

و به چشم زخم، به شیطان و جن اعتقاد دارند. ایام هفته را سعد و شوم تصور می کنند؛ و ایام هفته برای آن ها بعضی مشئوم و بعضی مسعود است. «سیزده» در میان آن ها، عدد نحسی است. به این جهت، در تکلم یا در حساب، هیچ وقت سیزده نمی گویند؛ دوازده را به علاوه ی یک استعمال می کنند. از ما سؤال می کردند که: «ادعیه و طلسمات شما چه چیز است؟ بعضی امراض را با دعا و طلسم، چگونه معالجه می کنید؟»

ما بعضی مزخرفات برای آن ها نقل کردیم؛ و در عوض، طلسمات و نیرنجات آن ها را پرسیدیم. از جمله، می گفتند که: «ما چشم راست گرگ را از کله اش بیرون می آوریم و او را در آفتاب خشک می کنیم. و در وقت لزوم، در میان شیر جوشانیده، می خوریم.

فایده ی این نیرنج آن است: اگر دشمن نزدیک باشد و شخص نخواهد که بخوابد و تمام شب را بیدار بوده اطراف خود را بپاید، برای بیخوابی بسیار مؤثر است.»

زن های بختیاری از غربا و اجانب روگیری ندارند. در گردن زنان، اقسام طلسمات و دعاها آویخته است. اثر این دعاها را که پرسیدیم، گفتند: «بعضی برای جلب محبت شوهر است؛ برخی برای برداشتن حمل است؛ بعضی برای شر رقیب و وسنی است.»- که عرب و سنی را «ضره» گوید- چربی بدن گراز در میان ما اثر غریبی دارد، که اگر از پیه بدن این حیوان به بدن زنی مالیده شود، آن زن مادام العمر عقیمه و بی اولاد خواهد ماند. و بعضی اعضاء قبیحه ی کفتار و خرگوش از برای محبت همراه نگاهداشتن، بسیار مؤثر است. در مثل فارسی، از برای کسی که محبوب است می گویند: «فلانی مهره ی مار یا مشار

الیه کفتار دارد.»

این بنـده، افضـل الملـک، مؤلف کتاب، گویـد: اگر بعضـی عقایـد بختیاری ها و ایلات خرافات باشـد، بعضـی از آن ها بسـیار صحیح و مؤثر است. بعضـی از کارهاشان اثر طبی دارد، که «مسـیو بابن» فرانسوی به حکمت و فلسفه ی آن برنخورده و بیخود اعتراض کرده است. مثلا: اگر کسـی بگویـد از برای چنـد ساعت بیدار ماندن و خواب نرفتن، کمی تریاک خوردن تا هشت نه سـاعت بیخـوابی و روشـنی می آورد و بعـد بـه خـواب می رود؛ نمی تـوان آن را منکر شـد. اگر ایلات بگوینـد: مـایه ی شـتر خوردن، به ترتیب معینی، باعث فربهی و سـخن زن می شود؛ نمی توان آن را انکار کرد، که چنـدین بار دیـده شـده و اثر طبی دارد.

چشم گرگ را هم در شـیر جوشانیدن و خوردن، باعث بیخوابی و بیداری می شود و اثر طبی دارد. دعای سیاه سرفه [که] روی پاره یی از پوست کدو می نویسـند و در گردن طفل می آویزند، رفع سیاه سرفه می کند. گل کدو را که بجوشانند، چند بار به طفل بنوشاننـد، رفع سـیاه سـرفه از طفل می شود. در گل کـدو پوست کـدو، این اثر طبی هست که اثر می کند. باید فلسـفه ی هرچیز را دانست، آن وقت رد و قبول کرد. نه هرخوابی، ولی بعضـی خواب ها، به ترتیب معینی که شـرحش مطول است، اثر و ثمر غریـبی دارد که بـا- لحس و العیـان همه کس دیـده است؛ نمی توان آن را انکـار کرد. اشخاصـی که عصـبانی هسـتند، نه عضلی، به بعضی امراض که مبتلا می شوند، دعا که به آن ها تعویذ می کنند، جهتی دارد

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۲

که قوت قلب پیدا می کند و رفع مرض او می شود. و بعضی اطباء به این نکته برخورده، اقرار دارند. اسرار و

فلسفه ی این کارها را اهل اروپ نمی دانند و جز محسوسات، درک معقولات ندارند و اسم آن ها را موهومات می گذارند.

خلاصه، کنون باز تقریرات «مسیو بابن» را بنگاریم که نگاشته است: این زن های بختیاری، بخصوص زن داراب خان، که شوهرش تازه عروسی کرده و زن جوانی گرفته است، بیشتر از سایر زن ها به ما التماس می کرد که به او دعا بدهیم. ما در میان صندوق هامان برای بستن اسباب عکس و غیره، بعضی اوراق روزنامه یی پاریسی داشتیم. از آن اوراق کهنه ی روزنامه های پاریس، پارچه پارچه کرده، در عوض دعا و طلسم به زن ها می بخشیدیم؛ و به قدری راضی و مشعوف بودند که بعضی سکه های عتیقه یا مهر یا عقیق که در حفریات بعضی خرابه های قدیمه پیدا کرده بودند، در عوض به ما می دادند. آبرومندی و جوانمردی ما اگرچه مقتضی فریب این بیچاره ها نبود؛ اما، در مقابل اصرار آن ها چاره نداشتیم.

از قلعه «تول» تا به جلگه ی مال میر که شخص می رود، باید یک دره ی دو هزار ذرع امتداد را طی کند. کوه های دو طرف این دره، چندان مرتفع نیستند؛ از هشتاد تا صد ذرع بیشتر ارتفاع ندارند. در دو طرف دامنه ی کوه ها، درخت بلوط و گردو روئیده شده است. یک فرسخ از قلعه «تول» به آن طرف، آثار عمارت خرابی دیده می شود.

در میان این عمارت خراب، سنگی است. در روی این سنگ، اثر سم اسبی دیده می شود.

می گویند: قدمگاه اسب علی است که نقش بسته است. به اندک مسافتی از این قدمگاه، به جلگه ی مال میر رسیدیم. جلگه ی مال میر در این فصل، یورت و مرتع طایفه ی بختیاری است که رئیس آن ها ملا‌ـ‌عباس نامی است. ورود فرنگی در میان اوبه ی بختیاری،

یکی از حوادث عمـده است. مرد و زن و بچه ی طـایفه ی ملاـ عبـاس از چادرهـا بیرون آمـده، به طور حیرت، خیره خیره به ما نگاه می کردند.

سوارهای داراب خان که همراه ما بودند جلو رفته، ملا عباس را از آمدن ما اطلاع دادند. ما را در یکی از این سیاه چادرها که مریض گوسفندان بود، جاروب کرده، جا دادنـد. ملاـ عباس حاضـر نبود، پسـرش ما را پـذیرفت. و اول کارش، نظاره و سیر «روولور» های ما بود- که ششلول و طپانچه باشد-؛ و می خواست یک «روولور» ما را با مادیان عربی بسیار ممتازی که داشت، مبادله نماید؛ و ما راضی نشدیم.

جلگه ی مال میر نهصـد متر از شوشتر بلندتر است، و از سـطح درها هزار و چهل ذرع مرتفع تر است. اسـتطاله ی این جلگه، از شمال غربی به جنوب شرقی است. طول این جلگه، چهار فرسخ و عرضـش یک فرسخ. و از چهار طرف، کوه های بسـیار بلند این جلگه را احاطه نموده است. علی الخصوص، در سمت شمال که کوه های بلند پوشیده از برف است. و در اطراف دیگر، کوه «تنـائوش» و «کمردراز» نمایـان است. آب هایی که از کوه های اطراف [می آیـد] در وسط جلگه دریاچه یی تشکیل داده است که به اصـطلاح خودشـان، «دریـاچه ی کونـدون» می گوینـد. و در این فصـل که بهـار است و مـا آنجـا هستیم، طول این دریاچه یک فرسخ و عرضـش قریب به نیم فرسخ است. در اواخر پائیز، از قرار گفته ی اهالی، این دریاچه خشک است. اقسام طیور آبی در این دریاچه دیده می شود. از اطراف این

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۳

دریاچه، نی زار انبوه و قدری از کناره، نزدیک به وسط، نیلوفر زیادی روئیده شده است.

از جلگه ی مال میر، چهارراه

است که به اطراف می رود: از طرف شمال به شوشتر می رود؛ از کنار رود کارون و از طرف مشرق، به قلعه ... «۳۵» سر راه ... «۳۵»؛ از طرف جنوب، به قلعه «تول»؛ و از طرف مغرب، به «هلاقان».

هوای این جلگه، در این اواخر بهار چندان گرم نیست؛ منتهای حرارت از ۲۸ تا ۳۰ درجه است. ما که مدت ها عادت به هوای گرم خوزستان کرده، مجبور شدیم که در توقف مال میر البسه ی پشمی بپوشیم. و در فرانسه، بخصوص طرف شمال، در این فصل سال زراعت همین نمو زراعت اینجا را دارد. سکنه ی جلگه ی مال میر، طایفه ی «دیناورن» بختیاری هستند و از تمام طوایف این ناحیه شرورتر. جزء چارلنگ می باشند. خوانین چارلنگ برای تسلط یافتن به این طایفه، جمعی از رؤسای آن ها را کشته اند. از سنه ی هزار و هشت صد و سی مسیحی، طایفه ی دینارون در قلل بسیار سخت مسکن داشته اند و معاششان منحصر به غارت و چپاول بود. از آن تاریخ به بعد، محمد تقی خان، رئیس چارلنگ، به آن ها امنیت داده و از سقنساق هاشان بیرون آورده، در این جلگه ی حاصلخیز مال میر مسکن داد.

جلگه ی مال میر که کنون مسکن طایفه ی صحرانشین بختیاری است، شش صد سال قبل از این، مرکز مدنیت بسیار معتبری بود. آنچه معروف است: بعد از انقراض سلطنت سلاجقه تا ابتدای استیلای مغول، ایام فترتی در ایران متجاوز از صد سال بروز کرده بود. بعضی از رؤسای طوایف و بزرگان قبایل، خود را موسوم و ملقب به «اتابک» کرده، در بعضی از ایالات ایران علم استقلال افراشته، سلطنت می کردند. خصوصا، در آذربایجان و فارس و لرستان. از جمله: اتابکان لرستان، در این قسمت خاک بختیاری مسلط

بودند.

مثل اینکه بعضی ابنیه در اینجاها، به اسم اتابکان در این وقت هم معروف است. چنانکه، در سر راه از قلعه تل به مال میر، موضعی است که به «هلاقان» معروف است. در «هلاقان»، قلعه یی خراب و پلی دیده می شود که به «قلعه ی اتابک» و «پل اتابکان» معروف است.

در وسط جلگه ی مال میر، خرابه ی شهر قدیم «ایدج» نمایان است. «ایدج» شهر بزرگی بوده است که اتابکان لرستان بیشتر آنجا مسکن داشته اند. یکی از آن ها، «مظفر الدین افراسیاب» است که در اوان هزار و سیصد و سی و نه تا هزار و سیصد و نود و دو مسیحی اتابک لرستان بود. آثار زیاد، از قبیل: طرق و شوارع و پل ها و خانات و مساجد، در مملکت لرستان بنا نموده است.

«ابن بطوطه ی مغربی»، سیاح و مسافر عرب که به ایران و هند سفر کرده بود، در آن اوقات از «ایدج» گذشته، می نویسد: «در این شهر چهل و چهار مسجد دیدم، و در محلات خارج شهر هم متجاوز از بیست مسجد بود که ائمه ی جماعت در آنجا نماز می خواندند.» و باز ابن بطوطه می گوید: «وقتی که من وارد ایدج شدم، در کاروانسرا منزل اختیار کردم. ایام توقف، تمام مخارجم را اتابک متحمل بود و من آنجا مهمان

---

(۳۵)- یک کلمه خوانده نشد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۴

بودم.»

راهی که از ایدج به اصفهان می رفته است، و هنوز در بعضی نقاط آثار آن پیدا است، و در اغلب جاها سنگفرش و بیشتر از نقاط را کوه بری کرده اند، این راه به «جاده ی اتابکان» موسوم است. اما، ما- یعنی: «مسیو بابن» و «هوسه»- که قسمتی از این راه را دیدیم، از آثار سلاطین کیانی و ساسانی

تصور نمودیم. آنچه در این وقت از آثار ایـدج باقی است، بعضـی تل ها می باشـد که در وسط جلگه واقع شـده است. یکی از این تـل ها که به شـکل نیم دایره واقع است، ده ذرع از سـطح زمین بلنـدتر است. و در نزدیک این تل بزرگ، بقعه ی امامزاده یی دیده می شود. از آثار ساسانی، بعضـی منقورات در کوه های اطراف موجود است. در طرف شمال جلگه، در وسط دره که به «هونـک» معروف است، در روی سـنگ صـور و خطوط نقش شـده است. مـا هرچه خواسـتیم که به دره ی «هونـک» رفته و تفصـیلی را که مسیو «لایارد»، مسافر انگلیسی، از این دره نوشته است، برای العین مشاهده نمائیم و عکس برداریم، به واسطه ی اشکالاتی که بختیاری ها وارد آوردند، ممکن نشد که آنجا برویم.

بـاز در نقطه ی دیگر در کوهسـتان اطراف، سـنگ های منقوره موجود و معروف به «شـکفت سـلیمان» است. و طوری به مرور دهور خطوط و صور محو شـده است، که انکشاف مفیدی از آن حاصل نمی شود. اما، در جای دیگر، باز در همین کوه ها که معروف به «قلعه ی فرعـون» است، منقوراتی هست که چنـدان عیب نکرده و می توان از سیر و نظـاره ی آنجـا فایـده برد. برای رفتن به «قلعه ی فرعـون» بایـد دریـاچه ی مـال میر را که ذکر شـد، طی نمود. بعـد از عبور از دریـاچه، به دره ی تنـگ عمیقی شخص می رسد که اطراف این دره، کوه های عمودی شـکل از سـنگ خارا تشکیل شده است. ته این دره، از سنگ هایی که از اطراف ریخته شـده است، مفروش است و مسافر به زحمت از آنجا عبور می کنـد. و ما بیشتر از سـیصد سـنگ دیدیم که در هریک از آن ها. خطوط و اشکال

منقور بود؛ و به ما معلوم ساخت که مال میر و اطراف آن، چنانکه در تواریخ قدیم ایران ضبط است و مسافرین هم نوشته اند مرکز مدنیت قدیم بوده است.

خلاصه، این منقورات به طور مختلف در این احجار رسم شده است؛ بعضی در سنگ هایی هستند که در ته دره، در کنار جاده می باشند؛ بعضی منقورات در سنگ هایی است که در وسط دره؛ و گاهی هم در قله ی کوه های دو طرف دیده می شوند. سنگ هایی که در پناه آفتاب و باران بوده اند، بالنسبه صور و خطوط را بهتر نگاهداشته اند تا آن هایی که آفتاب و باران مستقیما به آن ها باریده است. اما، صور به هر اندازه دیده می شود: از یک چارک تا دو ذرع بلندی دارد. مثل اینکه: در دست چپ جاده، طاقچه مانندی از سنگ درآورده اند. دو سه ذرع از سطح دره بلندتر است و صورت شخصی آنجا نمایان است که بلندی قامتش، تمام طول صفحه را گرفته است. لباس این شخص جبه ی بلندی است که تا روی پا است. دامن های جلو، طرف مقابل صورت باز است.

حجار با کمال دقت و اهتمام این صورت را نقش کرده است؛ حتی، یراق و نوار و بافته های دور لباس را که دوخته شده، نمایان ساخته است. و این شخص در سر کلاه

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۵

عجیبی دارد که شبیه به کلاه نمدی است، که هنوز هم لرها و هم بختیاری ها به سر می گذارند. و عجب این است: هردوت ابو التاریخ که دو هزار و پانصد سال پیش از این، لباس طایفه ی «سی سین» را که از طوایف ایران بودند می نویسد، کلاه های آن ها را به همین وضع و شکل معلوم می نویسد. و از چه: معلوم نباشد

که آنچه را هردوت در تعرفه ی البسه ی طایفه ی «سی سین» نوشته، همین نباشد که ما می بینیم؟ این شخص صاحب لحیه یی دراز است و دست های خود را روی سینه گذاشته، مثل اینکه عبادت می کند. و در گردن و دست ها، گردن بند و دست بند دارد. اگرچه دو ذرع طول قامت او است؛ اما، به تناسب علم نقاشی معلوم می شود که این شخص، قوی جثه و کوتاه قامت بوده است و بالنسبه ی به سایر بدن، کله اش بزرگتر است. خطوطی که در اطراف این صورت دیده می شود، خط پیکانی در بیست و پنج سطر است. و بر روی جبه ی این شخص، از این قسم خطوط محکوک است. و پشت سر این شخص، دو صورت کوچکتر که بر روی هم نقش شده دیده می شود، که در دست [آنها] کمان و تیر و اسلحه است. معلوم می شود که این دو شخص، از خدام و ملتزمین آن شخص بزرگ هستند. در ضلع راست این لوح، صورت سه شخص دیگر است که به یک خط مستقیم، مثل اینکه به تعاقب هم حرکت می کنند، دیده می شود و ادوات ساز و موزیک را حامل شده اند. یکی از آن ها دنبکی در دست دارد، دیگری چنگ، دیگری ارغنون. در بالای این لوح، شخصی دیده می شود که یک بز کوهی را که شاخ های او از عقب برگشته، به دست گرفته، نگاهداشته است. و در جلوی آن شخص بزرگ، سه بز کوهی که سر آن ها را بریده، به قطار خوابانیده، نمایان است. در پائین این لوح، صورت دو شخص دیگر است که یک حیوانی را که غیر معلوم است، کشان کشان می آورد؛ و چنین به نظر می آید که باید گاوی باشد. و این

صورت بزهای کشته شده و گاوی که آن دو نفر می برند، مثل این است که به قربانگاه برده، ذبح نمایند؛ که آن شخص بزرگ که باید پادشاه باشد، در این مجلس دینی حاضر است. بالای سر هریک از این صور، چند کلمه به خط پیکانی محکوک است. شاید اسم و سمت آن شخص را بیان می کند.

«لایارد»، مسافر انگلیسی، در هزار و هشت صد و چهل و یک مسیحی، این اشکال را دیده و سواد آن ها را برداشته بود. اما، هنوز معلوم نشده است که این صور به چه جهت اینجا منقور شده است و مقصود چه است؛ زیرا که، مسافری از اروپ هنوز نیامده است که به دقت خطوط پیکانی را بخواند.

استطراد مؤلف گوید: منقوراتی که در ایران و جزیره العرب تا بعض بلاد شام، به خط پیکانی دیده می شود، آثاری است که از زمان کیان مانده است. خط پیکانی بعد از غلبه ی اسکندر و در تمام سلطنت پانصدساله ی اشکانیان و ساسانیان، معمول نبوده است؛ بلکه، مطموس شده است. اسکندر که کیانیان را برانداخت و صد سال خلفای او که در ایران سلطنت کردند، خط یونانی را متداول ساختند. اشکانیان هم که خلفای اسکندر را از میان

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۶

برداشتند، باز خطوط آن ها هم یونانی و رؤسای نظامی شان هم با اطبای حضورشان یونانی بودند. ساسانیان که ظهور یافتند، به کلی آثار یونانی و اشکانی را نابود و معدوم ساختند؛ حتی، بناهای آن ها را خراب کردند. پس، آنچه خط در هرجا که از ممالک ایران دیده می شود. از آثار کیانیان و پیشدادیان می باشد؛ که «آستیاژ»- یعنی: افراسیاب از سلاطین پیشدادیان است که اول پادشاه مملکت «سیت»-

یعنی: ماوراء جیحون- بود و بعد به ایران آمد. مملکت «مد» را که عراق عجم باشد- یعنی: همدان و اصفهان و بروجرد و لرستان و کرمانشهان- و چندین شهر دیگر را تصرف کرد و سلطنت نمود. و کیخسرو از فارس با چند طایفه که اسم یکی از طوایف «مارد» بوده است، به طرف «آستیاژس»- یعنی: افراسیاب- آمده و با او رزم کرده، مغلوب و منکوبش ساخت.

انتهی.

در انتهای این دره، در وسط دو کوه، تخته سنگی است شبیه به هرمان های مصر؛ و تمام چهار طرف آن، به صور مختلفه منقور است. بزرگترین صور، دو ذرع و سه گره کم بلندی قامت دارد. سر پا ایستاده، دست ها را در جلوی سینه، به حالت قنوت خواندن نگاهداشته؛ مثل اینکه دعا می خواند. ریش انبوه بلندی دارد. و در سرش کلاهی است شبیه به کلاه نمد حالیه. از پشت سر، گیسوانش به شانه ریخته، و در جلو یک نوع کاکلی از زیر کلاه نمدی پیدا است. جبهه ی بلند آستین کوتاهی در بر دارد. از کمر به پائین، این جبه متدرجا فراخ می شود. در پاهایش کفشی شبیه به چاروق که نوک آن کج است و هنوز هم بختیاری ها کفش معمولشان همین است. و اهل چین به این قسم پاپوش ها عادی هستند. و در جلوی این شخص ایستاده به حال نماز و دعا، شش گوسفند سربریده دیده می شود. و صورت شخص که خم شده و کاردی در دست گرفته، مثل اینکه حیوان ششم را ذبح می نماید دیده می شود. و در چهار طرف این تخته سنگ، اشکال زیاد و البسه ی مختلفه، به وضع های گوناگون، نمایان است. و روی هم رفته، آنچه در این تخته سنگ است، معلوم و

ثابت می کند که: پادشاه به مصلی رفته؛ رعایا با او همراهی می نمایند.

در جانب دیگر دشت مال میر، طرف جنوب، از راهی که به قلعه ی «تول» می روند، غاری است که اهالی آن را «شکفت سلیمان» می گویند. و این غار در انتهای یک دره ی تنگی واقع شده است. عمق غار چندان زیاد نیست؛ اما، دهنه اش بس فراخ است. در سمت یمین این غار، چشمه ی خنک گوارایی از شکاف سنگ جاری است، که داخل یک حوض مربع الشکلی که در سطح غار از سنگ تراشیده شده، جریان دارد. و از حوض، به واسطه ی نهر کوچکی به دره می ریزد. چوپان های اطراف گوسفندان خود را به این غار آورده، آب می دهند؛ و خودشان در ظهر و شدت گرما، در سایه ی سنگ های این غار آسایش می کنند. این آب و این غار، نزد آن ها مقدس و محترم است. بالای این غار، خطوط پیکانی منقور است در سی و سه سطر. و در دیوارهای اطراف غار، صور زیاد مختلفه دیده می شود. صور دیوار اطراف غار که سنگ هایش سست بوده، محو شده است و اعضاء و صورت را نمی توان تشخیص داد. باز در نقطه ی دیگر این کوهستان، که به «قلعه ی فرعون» معروف است، صور و خطوط پیکانی زیاد در سنگ ها منقور است. اما، مرور

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۷

دهور، صور و خطوط را تقریبا محو کرده است.

تنها از آثار عتیقه ی عجیبه [که] در مال میر منقور است، کوه های اطراف است.

از عجایب، همان راهی است که از مال میر به اصفهان می رفته است. تخته سنگ هایی که در این راه مفروش و همه تراشیده شده است، دو ذرع و نیم تا سه ذرع طول، و یک ذرع عرض و یک ذرع

قطر و ارتفاع دارد. و خیلی از این راه، به این قسم سنگ های تراشیده مفروش است. و یقینا این قبیل کارها، از اتابکان لرستان نبوده است؛ نسبت این اعمال را باید به سلاطین کیان، یا اقلا به ساسانیان داد.

مورخین یونانی لاتین که بعد از اسکندر تاریخ و ژغرافیای ایران را نوشته اند، از چنین راهی که معبر ما بین فارس و خوزستان بوده ذکر کرده انـد؛ مثـل «دیودور» مورخ که بالصـراحه نوشـته است. و «استر ابن» هم می نگـارد: اگر اسـکندر بـانی چنین راه بوده، یقینا مورخین یونانی، با تعصبی که دارند که هر آثار خوبی را به اسکندر نسبت می دهند، بنای این راه به این عظمت را به او نسبت می دادند. پس، معلوم می شود که این راه قبل از اسکندر بوده، و دخلی به اشکانیان و ساسانیان نداشته است. اینکه گاهی راه را به اتابکان لرستان اضافه می نمایند، گویا محض این بوده است که شاید مرمتی کرده اند.

طایفه یی که در سه هزار قبل از این در «ایدج» و مال میر سکنا داشته اند و این صورت منقورات از آن ها است، به عقیده ی ما معدوم صرف شده اند و اثری از آن ها نیست.

زیرا که در این موضع، از سه هزار قبل تا به حال، قبایل و امم مختلفه از اطراف آمـده، مسـکن گرفته انـد؛ و بعـد، به واسـطه ی ورود اسـکندر و قبیله یی دیگر یا اشـکانیان یا معـدوم صـرف شـده اند یا به جای دیگر آن ها- به اختیار یا اضـطرار- مهاجرت نموده انـد، یـا به مرور دهور جزو آن قبیله یا ایل فاتـح وارد گردیـده انـد. در ایران، مثل سایر ممالک دیگر از سوابق ایام چنین معمول بوده است که: همیشه، عشایر و ایلات برای اینکه اطاعت

ننمایند و مالیات ندهند، از نقاط سهله به مواقع صعبه رفته، مأمن می جستند. و چون مال میر در کوهستان واقع است و دسترس به آنجا نیست و مأمن است، از برای طوایف و ایلات وحشیه امن است؛ که می توان گفت مکرر سکنه ی آنجا عوض شده است.

طایفه ی هفت لنگ بختیاری در سمت شمالی کارون تا به قلب ایران، سکنا دارند؛ و ما هرچه خواستیم اطلاعات کامل از آن ها پیدا کنیم، نتوانستیم. توقف ما در این نقطه، صعب و سخت است. و از قراری که مسافرین سابق نوشته اند: آن هایی که در میان هفت لنگ رفته و از حدود آن ها عبور نموده اند، نهایت پذیرایی و مهربانی را از آن ها دیده اند.

اما، طایفه ی دیناروند بختیاری که در مال میر مسکن دارند، اگرچه خود را جزء چهارلنگ بختیاری قرار داده و تبعیت داراب خان را می کنند؛ لکن، بالفطره شرور و دزدند. اسد اللّه، پسر ملا عباس، در تمام این گردش هایی که ما در جلگه ی اطراف مال میر کردیم و اکتشاف الواح منقوره را نمودیم، در کمال انسانیت و مهر بدوا با ما همراهی می کرد؛ تا اینکه، بنای عکس اندازی شد. جعبه ی عکس را که بیرون آوردیم و میزان کردیم، به اصرار و ابرام خواست آن جعبه را بگشاید و میان آن را ببیند. هر قدر خواستیم به او حالی کنیم که این جعبه باز شدنی نیست، و اگر باز شود دوباره نمی توان بست،

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۸

و اگر روشنایی به شیشه های دوازده برسد فورا سیاه و ضایع می شود، قبول نمی کرد.

تا آنکه به شدت از ما دلخور و رنجیده خاطر شد و از ما قهر کرد؛ و بدون اینکه ما را هادی و دلیل راه بشود، جلوتر از ما

به اوبه ی خود رفت. و ما از بیراهه و از جایی که محل عبور و گـذار نبود، با زحمت زیاد از دریاچه عبور کردیم. و از آن روز به بعد، هرشب جل و نمد و افسار اسب ما دزدیده می شد، و به اقسام مختلفه برای ما دردسر وارد می گردید.

ما مستأصل شده، به نزد ملا عباس پدرش شکایت بردیم که تازه وارد شده بود.

و حتی، او را تهدیـد کردیم که: اگر چنانکه معجلا اشـیاء مسـروقه را از پسـرت نگرفته، به ما ندهی؛ ما حتما به اصـفهان رفته و شکایت ترا به ظل السلطان، حکمران اصفهان و فارس و غیرها، خواهیم کرد.

ظـل السـلطان سـلطان مسـعود میرزا، پسـر شاهنشـاه شـهید ناصـر الـدین شاه هست که در آن وقت، ثلث ممالک ایران در تحت حکومت او از جانب پدرش بود.

مولی عبـاس به طور مسـخره خنـده یی کرد، گفت: «ظل السـلطان که سـهل است، پـدر تاجـدارش هم نمی توانـد به من کاری کنـد!» مـا از این جـواب ملاـ عبـاس ترسـیدیم و ملتفت شـدیم که در این نقـاطی که از مرکز سـلطنت دور و قـدرت سـلطنت و حکومت در اینجاها نفوذ نـدارد، نمی توان مانـد و نبایـد خود را به هلاکت انداخت. و تقریبا عکس هایی را که باید بیندازیم، انـداخته بودیم و کارمـان تمام بود. مصـمم شـدیم که حرکت کنیم. «مسـیو گوتیه» از همان راه ساخته ی سه هزار قبل که ذکر شـد، به طرف اصـفهان رفت. از آنجایی که این هموطن عاقل ما همه جا شـهرت داده بود که من پسـر ملکه ی انگلیسم- یعنی: ویکتوریا، مادر ادوارد هفتم- و به لباس مبدل به ایران سفر می کنم، و کلیه ی اهالی خوزستان و بختیاری، بلکه تمام قبایل و

طوایف جنوب ایران، از ملت انگلیس بیم و امید دارند؛ او را آسوده گذاشته که سفر خود را به انتها رساند.

ابـدا چنین چیزی نیست. اهـالی جنوب ایران، بخصوص ایلات، نه از انگلیس ترس دارنـد و نه به او امیدوارنـد. انگلیس را جزء تجار مزور محیل با مال می دانند. ولی، اهالی شمالی ایران اندکی از روس ملاحظه دارند.

ما اقرار می کنیم: مادام که «مسیو گوتیه» با ما بود، چون به سمت شاهزادگی انگلیس خود را معروف کرده، در زیر سایه ی او، ما نیز هم آسوده بودیم. بعد از رفتن او، عداوت ملا عباس و پسرش، اسد الله، با ما زیادتر شد. بعض تجسسات و تفتیشات برای کشف امـاکن عتیقه، و اسـباب عکس و طرز رفتـار و کردار مـا، به این طـایفه ی وحشـی چنین معلوم کرده بود که مـا از جنس «کهنه» و «سحره» هستیم.

خلاصه، روزی که ما بارها را به مال ها بستیم و اسب ها را زین کردیم، تمام این «ابه»، از اناث و ذکور و صـغیر و کبیر، دور ما را گرفته، فحش به مـا دادنـد و لعنت کردنـد؛ بلکه، چوب و سـنگ به مـا می زدنـد. هر طور بود مـا از چنـگ این میزبـان های نامهربان، جانی به سـلامت در بردیم. در صورتی که، اسـباب ارتفاع گرفتن و بعضـی اشیایی که متعلق به نقشه کشی بود، از ما ربوده بودند.

مراجعت به قلعه تول، خیلی مناسب و بقاعده بود. از مال میر تا قلعه تول، حادثه یی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۲۹

در راه رو نـداد. داراب خان همان طوری که به خوش رویی و مهربانی دفعه ی اولی ما را پـذیرفته بود، مجددا در خانه ی خود ما را پذیرفت. اما، زن های خان و سایر نسوان «ابه» و

دهات، به قدری از ما طلسم و دوا خواستند که بالاخره به داراب خان شکایت کردیم؛ و بقیه ی ایامی که در قلعه تول ماندیم، به آسودگی زندگی کردیم. مگر زن سوگلی خان، که انواع و اقسام مأکولات به دست خود برای ما تهیه کرده، می فرستاد؛ و اتصالا، نوکرش که حامل هدایا بود، از طرف کدبانو طلسم محبت طلب می کرد.

ماالجائا شارلاتانی کرده، به او جواب می دادیم که: «باید منتظر ایام البیض شد.

و خروس سیاه رنگی را که در تمام پر و بال او خال سفیدی نباشد، قبل از طلوع آفتاب کشت و او را به دو قسمت متساوی کرد؛ بدون آنکه وزنا باهم تفاوتی داشته باشد. یک قسمت را تماما شما باید بخورید، قسمت دیگر را به داراب خان بدهید.»

مجددا، نوکر بانو آمد که: «دیگر دعایی و طلسمی لازم است، یا دوایی خواهید داد که به مرغ آلوده نموده، به خان بخورانیم؟» گفتم: «خیر! ما آنچه طلسم و دعا لازم باشد، از دور خودمان توجه کرده، می خوانیم. و هیچ دوایی هم در این مورد لازم نیست؛ مگر اینکه، دقت کامل نمایند که این مرغ را در کره ی خالص سرخ کنند که هیچ دنبه و چربی خارجی نداشته باشد.»

واقعا به اصراری که این بی بی در مطالبه ی دعا و طلسم می کرد، ظلم بود که او را ناامید کنیم. و تدین ما هم در این راهنمایی، مشوب به چیز بدی نشده بود؛ زیرا که، خوردن خروس، آن هم بریان شده در کره ی تازه، اعم از اینکه خروس سفید یا سیاه باشد، غذای بسیار لذیذی خواهد بود. از این گذشته، ما در اوایل ماه در اینجا توقف داشتیم و با ایام البیض،

سیزده یـا چهارده روز وقت داریم؛ و دو روز دیگر هم در اینجا بیشتر توقف نخواهیم کرد. بعـد از رفتن ما، اگر جنبل و جادوی ما اثری کرد یا نکرد، به ما صدمتی نخواهد داشت.

شب که تاریـک شـد خوابیـدیم. قـدری صـدای شـکالان و بعـد بانـگ و پـارس سـگ های قلعه و «ابه»، ما را اذیت کرد. یک «کنسـرت» بسیار معتبری، منتها بدآهنگ، از اطراف تا صبح برای ما موجود بود. شب را داراب خان با میرزا علی اکبر، نویسنده اش، سوار حاضـر کردنـد که فردا بـا مـا همراهی کننـد و دلیـل شونـد. فردا که آخر مـاه مه بود، اول طلوع آفتاب از قلعه بیرون آمدیم. تا دو ساعت راندیم، به باغ «ملک» رسیدیم.

باغ ملک در انتهای خاک جانکی و ابتدای سـرحد رامهرمز است. شب را با نهایت آسودگی، در باغ ملک صـبح کردیم. صبح دیگر که حرکت کردیم، از یـک صـحرای سبز پر حاصلی عبور کردیم. از آن صـحرا که گـذشتیم، گردنه ی کوچکی را طی کردیم، به صـحرایی وسـیع تر که سبز و خرم بود ورود نمودیم. طایفه ی امیرزاده، که باز یکی از طوایف بختیاری است که در اراضـی رامهرمز زراعت می کننـد و مالیـات را به حـاکم آنجـا می دهنـد، در این جلگه و دو سه ده که اینجـا واقع است سـکنا دارنـد. در یکی از این محل، در خانه ی بسیار کثیفی ما را منزل دادنـد. و این طایفه اگرچه جزء چارلنگ هسـتند؛ اما، چنـدان اعتنایی به داراب خان ندارند. اهالی دور ما را گرفته، به دیده ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۰

تعجب به خودمان و به چشم حرص و آز به بارها و صندوق هامان نگاه می کردند. و ما ملتفت بودیم که به

همدیگر می گفتند که: «داراب خان این ها را نزد ما فرستاده است که خودشان را بکشیم و اموالشان را غارت نمائیم و سهمی هم به او دهیم!» آن شب را خیلی با وحشت و زحمت گذراندیم. حضور این اشخاص در اطراف ما، چندان زحمت نمی داد؛ زیرا که چند ماه است، به بی ادبی و جسارت اعراب و بختیاری عادت کرده ایم. مثل این که: هروقت طبیعت اقتضا می کرد که به گوشه یی رفته، رفع کثافات نمائیم؛ متجاوز از سیصد و چهارصد نفر دور ما را گرفته، به قبیح ترین اعمال ما، که یکی از لوازم زندگانی بنی نوع بشر است، نظاره می کردند. و ما به هیچگونه شرم از آن ها نکرده، به کار خود مشغول بودیم. مثل اینکه در حضور آن ها اگر غذا می خوردیم، چندان قباحتی نداشت؛ همین طور هم در دفع آن غذا بی قباحت و خجالت حرکت می کردیم. بلکه، در این کار قبیحی که از ما ناشی می شد، زیاد می خندیدند؛ خاصه، اگر گازی از معده ی ما به صدا خارج می شد، به شعف و خوشی نائل می شدند و از شدت خنده روی زمین می غلطیدند و حظ می بردند؛ که ما خودمان هم می خندیدیم و نمی خواستیم که این بیچاره ها را محروم از این سیر و لذت نمائیم.

این فرانسوی عجب بی شرم و بی ادب است که بی حجاب روبروی رجاله به قضاء حاجت نشسته؛ و بعد هم در سفرنامه ی خود این بیان رکیک را نوشته است.

این دهات یکی موسوم به «آب زرد» است. رودخانه ی کوچکی است. آب کثیف غلیظ زرد رنگی از حوالی اینجا جاری، و داخل رودخانه ی تالار می شود. و آثار خرابه ی شهر بزرگی که از ابنیه ی ساسانیان است و موسوم به «منجنیق» است، در کنار این رودخانه نمایان

است. و وجه تسمیه ی این ده به منجنیق، از قرار گفته ی اهالی آنکه: نمرود در این نقطه، به واسطه ی منجنیق به آتش افکند؛ و چنانچه در قرآن مسلمانان ضبط است، شعله ی آتش مبدل به گلستان شد و ابراهیم سالم ماند.

اما آنچه ما حدس می زنیم: از آنجا که قصه ی ابراهیم و نمرود را از مجعولات می دانیم؛ در این موقع باید آتشکده ی معتبر عجم بوده باشد. در خرابه های شهر منجنیق، قبر امامزاده یی معروف به «شاهرودبند» است؛ و برای رسیدن به این خرابه، باید از رودخانه ی «تالا» عبور کرد. آب رودخانه تالا، که چهل ذرع عرض و یک ذرع و نیم عمق دارد، به قدری تند است و گذار و معبرش بد است، که عبور از آنجا خیلی به ما زحمت داد. اول یکی از بختیاری ها را جلوتر از خودمان فرستادیم. همین که به وسط رودخانه رسید، تندی جریان آب مرد و مرکب را غلطانید و صد ذرع پائین برد؛ و اگر چنانچه در وسط رودخانه جزیره ی کوچکی از شن تشکیل نشده بود، یقینا این بیچاره با اسبش غرق می شد. بدبختانه، سه پایه ی عکس ما را هم این سوار به ترک خود بسته بود و در آب افتاد، و اسباب عکس ما بی سه پایه ماند. ما از رفتن به خرابه ی شهر منجنیق صرف نظر کردیم، و از دیدن آنجا باز ماندیم و مراجعت کردیم.

خرابه ی ده بزرگی موسوم به «ارغوان» دیدیم. این ده خراب که یقینا شهر کوچکی بوده است و در زمان ساسانیان بنا شده، تقریبا حالا معدوم الاثر است. فردا

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۱

صبح، ما از این منزل حرکت کرده، به «میدوید» می رویم. لا بدا باید از مصب آب زرد

که داخل تالا می شود، بگذریم؛ و اینجا، عرض آب زرد زیاد است. در اینجا، بلد ما مردانگی کرده، به یکی از دهاتی ها دو قران داد که گاو زراعت خود را به اختیار ما گذارد. او راضی شد. بارهای ما را روی گاو بار کرد و آن دهاتی عریان شده، افساری که به گردن گاو بود به دست گرفت و به آب زد و به آن طرف رودخانه برد. ما هم لباس ها را کنده، اسب ها و قاطرها را برهنه کرده، به آب زده، گذشتیم. آن سمت رودخانه، وضع صحرا تغییر کرد. به واسطه ی مسیل های خشک شده که «یارلاقان»- های عمیق تشکیل داده بود، مجبور بودیم که راه را دور کرده، از معبری هموار و سالم به اعوجاج حرکت کنیم؛ و غالبا پیاده راه می رفتیم. در این صحرا نه علف بود و نه درخت و نه چرنده و نه پرنده. بعد از پنج ساعت راه رفتن، با زحمت به صحرای سبز رسیدیم و بعض سیاه چادرها در محوطه ی آن صحرا افراشته دیدیم که از طایفه ی بختیاری ها بود. رئیس عشیره کمال مهربانی را به ما نمود. ما را در یکی از چادرها منزل داد، و هیچ مضایقه از فروش مرغ و نان و کره نکرد. چیزی که نداشتیم، قند بود که قدری از قندهای ما را در منزل قبل دزدیده بودند؛ و آنچه باقی مانده بود، در عبور از رودخانه آب شده بود. در این صحرا، شالی کاری می شود.

این طایفه ی بختیاری از اهالی جانکی هستند؛ و به این جهت، بالنسبه مهربان تر و باادب تر بودند. عکس آن ها را که می انداختیم، وحشت نمی کردند. زن ها صورت گشاده و بی پرده اند و غالبا خوشگل می باشند؛

و از برای زینت حلقه [یی] از نقره که فیروزه بر آن نصب است، به پرده ی دماغ، به واسطه ی سوراخی که نموده اند، می آویزند؛ و در تمام بدن آن ها خال کوبیده شده است. و عجب این است که: این طایفه ی بختیاری در دین خودشان تعصب دارند؛ و اول دفعه است که ما بختیاری ها را می بینیم که نماز می خوانند. بیشتر این طایفه ی «میدوی» گاومیش دارند و شیر و ماست و کره ی آن ها از گاومیش است. شب، وقتی که مال های خود را از چریدن برگردانیده بودند و جابه جا کردند، چوپانان یک نوع آوازی که مشابه به آوازهای اهالی شهر «تیرول» است می خواندند. و زن ها با اسباب دستی گندم آرد می کردند.

شب را در آنجا خوابیدیم. اول طلوع آفتاب، از جا جستیم و بارها را بستیم؛ به راه افتادیم. بلد ما یک سوار بختیاری است؛ ماها را از راه های بسیار بدعبور داد. یک فرسخ که رفتیم، به «ابه» های بختیاری رسیدیم. عبور ما از کنار رودخانه ی «آلا» می باشد؛ عرض آن زیاد و عمق آن کم است. جریانش تند نیست؛ از همه جای این رودخانه ی عریض، به سهولت می توان گذشت. تا به جایی که عرض رودخانه تنگ و جریانش تند می شود، ما مجبورا از کنار رودخانه دور شده، در جلگه روانه شدیم. از جلگه هم الجائا به دامنه ی کوه رسیدیم. راه ابدا دیده نمی شود، و به قدری راه بد است و خطرناک که پیاده جلوی اسب ها را گرفته، از دامنه ی کوهی به دست چپ، که ارتفاع هزار ذرع سنگ است و طرف دست راست دره ایست که دویست ذرع گود است، عبور می کنیم. و رودخانه ی تالا از وسط این دره و گودال، با نهایت

تندی جریان دارد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۲

هوا به شدت گرم است. با زحمت زیاد، نزدیک ظهر به چند سیاه چادر رسیدیم. اما، سگ های این «ابه» ما را خوش نپذیرفتند، تا قدری که آن ها را رام نمودیم. داخل یکی از سیاه چادرها شدیم. این چند سیاه چادر، باز از طایفه ی بختیاری است. سکنه اش پریشان و بیچیز هستند. در زیر چادر کثیف بود، به سایه ی درختی پناه بردیم. باد گرم پرغباری از طرف جنوب می وزید. اهالی این «ابه» مردمان بلندقامت و سفیدپوست و مو زردند و جنسا شباهتی به بختیاری ها ندارند، [شبیه] به اهالی شمال هستند؛ و به هیچ وجه فارسی حرف نمی زنند؛ به یک قسم عربی مخلوط به پهلوی تکلم می کنند. اگر چنانچه مأمور شیخ رامهرمز، که برای اخذ مالیات اینجا آمده است، در اینجا حاضر نبود، کار ما به صعوبت می گذشت. این شخص مأمور بغدادی الاصل، به زبان فارسی و رامهرمزی متکلم است. و اصراری داشت که ما را شبانه از رود تالا عبور دهند.

و حرفشان این بود که: اگر شب نگذرید و روز شود، آب زیادتر خواهد شد و زحمت بیشتر می شود، و فردا به رامهرمز هم نخواهید رسید. صندوق های ما بیشتر جلب طمع آن ها را می کرد. یقین کرده بودند که در این صندوق ها انواع و اقسام امتعه، علی الخصوص اسلحه ی گوناگون داریم. بخصوص، یکی از این صندوق ها که بلندتر از سایر صنادیق بود، بیشتر آن ها را به طمع انداخته بود؛ گمان کرده بودند که در آن صندوق تفنگ است. ما برای اسکات طمع آن ها، همان صندوق دراز را گشودیم و معلوم ساختیم که صورت «مسیو کارنو»، رئیس جمهوری فرانسه، است که برای شاهزاده ظل السلطان،

حکمران اصفهان و فارس، هدیه فرستاده است. این ها، به زبان بی زبانی، به ما حالی کردند که در اینجا اختیار جان و مالتان به دست ما است. اگر شما را بکشیم و اموالتان را تاراج کنیم، احدی مطلع نخواهد شد. ما «روولورها» را بیرون آورده، چند تیر به سمت صحرا خالی ساخته؛ به آن ها حالی کردیم که اگر طمعی در جان و مال ما دارید، تا قوه داریم، با این اسلحه دفاع خواهیم کرد. این کار ما بموقع بود و حقیقتا اثر خوبی به آن ها کرد؛ فورا ساکت شدند. اما، بلد همراه ما نکردند. در وقت حرکت، بعض اشیاء ما را استادانه دزدیدند.

کنار رودخانه که رسیدیم، عبور را با خطر دیدیم. محمد نو کرمان برهنه شده، به آب زد؛ نزدیک بود که آب او را غرق کند. ما در مشاوره و تردید بودیم که چگونه از این آب عبور کنیم، که پنج نفر سوار بختیاری مسلح رسیدند و از دور ایستاده به ما خندیدند. بالاخره، شانزده قران و یک کاسه ی مس از ما گرفتند و گزار و راه آب را به ما نمودند، و ما را داخل نی زاری کردند. از نی زار گذشتیم، به گزار رسیدیم. با وجود اینکه گزار بود، باید هر مال را چهار نفر بگیرد تا از رودخانه عبور دهند. در حینی که بارهای ما را عبور می دادند، خواستند تفنگ های ما را بدزدند؛ نگذاشتیم. بار آخری که مانده بود و باید به این طرف بیاورند و اسباب طبخ ما در آن بار بود؛ بار را از قاطر پائین آورده، گشودند و هریک یک پارچه اسبابی گرفتند و به طرف «ابه» ی خود می رفتند. ما چند

تیر تفنگ به سمت آن ها انداختیم. از ترس مجبور شدند که اسباب ما را آورده، و از رودخانه به این طرف عبور دادند. شانزده قران و کاسه ی مس را از

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۳

ما گرفته، رفتند. یکی از آن پنج سوار، به واسطه ی خوش معامله بودن ما، با ما رفیق راه شد؛ و قرار داد که با ما تا رامهرمز بیاید و انعامی بگیرد.

تا غروب آفتاب در راه بودیم. نزدیک مغرب بود، که از دور نخلستان زیادی دیدیم. ما که در سر نخلستان بودیم، بلد ناجوانمردمان بعض اشیاء ما را دزدیده، فرار نمود. ما بدون بلد به سمت نخلستان حرکت کردیم. از میان نی زاری عبورمان افتاد.

پشه طوری ما را اذیت کرد، که نزدیک به هلاکت بودیم. اما، چاره نداشتیم؛ نه راه جلو رفتن را می دانیم، و نه راه مراجعت را. ناچار، شب را در همان نی زار به سر بردیم و تا صبح از گزیدن پشه نغنودیم.

خلاصه، آفتاب که طلوع کرد، ما به راه افتادیم و یک ساعت وارد رامهرمز شدیم.

عقیده ی ایرانیان این است که: بانی این شهر «هرمزین شاپور» بوده است که سیصد سال بعد از ولادت مسیح سلطنت می کرده است. و اعراب وقتی خوزستان را تصرف کردند، رامهرمز را هم مفتوح ساختند. هنگامی که امیر تیمور به طرف شیراز می رفت و از اینجا عبور می کرد، شهر را خراب و اهالی آنجا را قتل عام نمود؛ که از آن زمان تاکنون، هنوز خراب است. و در این وقت، بزرگتر و شیخ رامهرمز «امیر عبد اللّه» است. اما، اغلب اوقات بختیاری ها به واسطه ی پیشکشی که به حاکم عربستان می دهند، حکومت رامهرمز را از شیخ عرب می گیرند. سه سال است

که مابین بختیاری ها و عرب های رامهرمزی، نفاق و زدوخورد است. عرب ها بختیاری ها را از حدود رامهرمز دوانیده و خود مالک شهرند. در این شهر رامهرمز، از ده قسمت، نه قسمتش در ظرف این سه سال خراب شده و شخص کوچه و خانه ها را ویران می بیند. از یکی از اهالی رامهرمز پرسیدیم که: «قبل از جنگ، شما با بختیاری ها سکنه ی این شهر چند نفر بودید؟» به زبان فارسی گفت: «بسیار بسیار!» لغت مجهولی است که چیزی از حد عدد از آن معلوم نمی شود. اما، آنچه ما به نظر دقت ملاحظه نمودیم، جمعیت این شهر از چهار تا پنج هزار نفر بیشتر نبوده است؛ لکن، حالا اگر دویست نفر سکنه داشته باشد.

پسر امیر عبد اللّه که پدرش حاضر نبود، ما را پذیرفت و یکی از آن خانه های خراب را به ما منزل داد. در این خانه ی خراب، اقسام حیوانات خزنده دیده شد؛ علی الخصوص، عقرب سبز رنگ زیاد. ما در پشت بام خانه، در تاریکی شب را گذراندیم؛ و صبح علی الطلیعه، به باغی رفته، منزل کردیم. در این باغ، اقسام اشجار دیده شد:

نارنج و لیمو و پرتقال و انجیر و انار و انگور. و تمام این اشجار، جز انار که از گل بود، سایر درختان میوه های رسیده ی حاضر داشت. در این باغ، یک خیابان بسیار وسیع مطولی بود که یک درمیان، درخت نارنج و خرما کاشته شده بود. در تمام روز، این خیابان سایه داشت. و حقیقت، جای ما از هر جهت راحت و باصفا بود. در وسط این باغ، گنبد سفیدی که مقبره ی امامزاده یی بود دیده شد. و در وسط گنبد، در گیلاوی به خط کوفی، از

آیات قرآن خوانده می شد. در پشت بام امامزاده که شخص می رفت، هر قدر نگاه می کرد، باغ و بساتین می دید؛ اما، به طرف دیگر که شخص نگاه می کرد، جز خرابی و ویرانی چیزی دیگر نمی یافت.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۴

ششم «ژون»، اول طلوع آفتاب، با یک بلدی که از عرب ها بود از رامهرمز بیرون آمدیم. درجه ی حرارت در رامهرمز، در سایه، در زیر سقف پنجاه درجه ی سانتیگراد است. بلد عرب ما را به کنار رودخانه ی آب زرد یا تالا رسانید. ولی، گزار و معبر آب را نمی دانست. به هر طور بود، از آب زرد یا تالا گذشتیم. به آن طرف رودخانه، به دهی رسیدیم که دور آن دیوار و مانند قلعه دارای بروج و در بسته بود. ما به زحمت در را گشودیم، داخل ده شدیم. شخصی بیرون آمد و گفت: «چه می خواهید و از کجا می آئید؟» گفتیم: «مسافریم و عزم رفتن به بهبهان را داریم!» شخص دهقان، با کمال تغیر به ما گفت: «مگر از زندگی خود سیر شده اید؟ یک قدم جلوتر بروید، اعراب یاغی شما را هزار پاره می کنند!»

ما هر قدر او را تطمیع کردیم و پول دادیم، راضی نشده که با ما همراهی کند و بلدراه شود. ما گفتیم: «بلد هم که با ما نباشد، ما خواهیم رفت.» چاروادار ما دزفولی و جوان بود، از وحشت می لرزید و صریح به ما گفت: «من از اینجا قدم از قدم برنمی دارم و به رامهرمز معاودت می کنم!» گفتیم: «هرکجا می خواهی برو! ما را به وجود شخص تو که ترسان و بیدل هستی، احتیاجی نیست. لکن، مأیوس از قاطران خودت باش که نگاه می داریم!» مکاری آهی کشید، گفت: «عاقبت کار

خود را می دانستم. وقتی که از دزفول عزم حرکت با شما کردم، زن من گفت: هرکس به عیسوی خدمت کند، برای او شوم است و خدا او را ناچار دچار صدمت خواهد نمود. سه سال است که به زحمت زیاد مالی اندوختم، و این دو سه قاطر را خریده ام. شماها که به این راه می روید، کشته می شوید؛ جهنم! برای من مساوی است. لکن، اعراب که قاطران مرا می برند، چه خواهم کرد!» و بیچاره دست به گردن قاطرهای خود می کرد و چون سیل از دیده اشک می بارید.

ما اعتنایی نکرده، قاطرها را جلو انداخته، به راه افتادیم. این صحرایی که ما می پیمائیم، از تعدی و هجوم بختیاری، بی زراعت و بایر و خالی از سکنه مانده است.

بعد از طی مسافت زیادی، به ده خرابی رسیدیم. در پناه یکی از خانه ها که نصف سقف داشت، راحتی کردیم. این ده خالی از سکنه، و اهالی طوری به عجله فرار کرده اند که بعض از اشیاء خود را در خانه ها گذاشته و رفته اند. از جمله: در اتاقی که ما منزل کرده بودیم، در گوشه یی پیاز زیادی دیدیم؛ که غذای امروز منحصر به همان پیاز شد.

بعد از قدری راحتی، از دور امامزاده یی دیدیم که گنبدی داشت و اطرافش تمیزتر از ده بود. به طرف امامزاده رفتیم. اطراف امامزاده، دو سه خانوار عرب که سمت خادمی امامزاده را دارند و بختیاری ها به جهت احترام امامزاده آن ها را غارت نکرده اند، دیده شد. این امامزاده در نزدیک قریه ی سلطان آباد واقع است. در نزدیکی امامزاده، رود «جراحیه» یا «خوردستان» جریان دارد. و آب رودخانه ی تالا، یا آب زرد، داخل به این رودخانه می شود. و در اطراف رودخانه، اشجار

بید و گز روئیده شده است.

و در این بیشه، شیر و شکال بسیار است.

شیخ مزعل، حاکم محمره قلمرو خوزستان و ایران، وقتی که به تبعه ی خود که از

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۵

اعرابند زیادتی و تعدی می کند، آن ها فرار کرده به اینجا پناه می آورند. به این جهت، این مکان همیشه خطرناک است. به محض ورود به این مکان، خر سرباز بیچاره را دزدیدند.

و ما به زحمت زیاد، بلکه، به تهدید خر را از عرب ها که خدام امامزاده بودند پس گرفتیم و به صاحبش دادیم.

اول طلوع فجر، از امامزاده و دیه بیرون آمدیم. یکی از اعراب خادم امامزاده، قبول بلدیت ما را نمود. البسه یی که در تن این شخص بود، به قدری کم بها و پاره و دریده بود که تمام اعضای بدنش نمایان شدی. جهت را که از او پرسیدیم؛ گفت: «اگر غیر از این جامه بپوشم، این اعراب یاغی مرا برهنه کرده، به علاوه خواهندم کشت!» و به مکاریان سپرد که زنگ و ناقوس قاطرهای ما را باز کنند، که صدای زنگ دزدان را از دور به طرف ما ملتفت نسازد.

راه تنگ کجی را که ما می پیمائیم، از دره ی عریضی که رود جراحیه، یا خوزستان، از او می گذرد واقع است. این دره از سمت جنوب، محدود به پاره یی ملت های کوچک است؛ از جانب شمال، منتهی به کوه های بلند بختیاری است. در این وادی وسیع، بستر رودخانه نمایان نیست؛ زیرا که در دو طرف رودخانه، جنگل انبوهی از نی و بید و گز روئیده شده است. گاه گاهی، از میان این جنگل عرب های نصف برهنه و مسلح به تفنگ بیرون آمده، دور ما را می گیرند. ما از آن ها

می ترسیم و احتمال کلی می رود که این اعراب، همان دزدهای دیشب باشند.

در این بین، یک گله ی گراز از سی قدمی ما گذشتند. اعراب به ما تکلیف کردند که آن ها را با تفنگ بزنیم ما نمی خواستیم فشنگ های خودمان را بیهوده صرف کنیم؛ گفتیم: «شما سبقت نمائید!» آن ها مشغول شدند. تفنگ های آن ها زیادتر از بیست ذرع نمی زد، و به هیچ یک از گرازها نخورد. گرازها در میان علف ها پنهان شدند.

عرب ها ایستادند که تفنگ های خود را پر کنند. ما وقت را غنیمت شمرده، به راه افتادیم.

همینکه از آن ها دور شدیم، مکاریان گفتند: «بر شما آفرین که فریب عرب ها را نخورید؛ زیرا که، آن ها می خواستند که تفنگ را شما خالی کنید، آن وقت با تفنگ های خود به شما حمله آورده، به قتل رسانند.»

یک فرسخ که از امامزاده دور شدیم، به دهی رسیدیم که آباد و خانه هایش تمیز و قابل سکونت است. و در پهلوی این ده، نخلستان کوچکی واقع و از میان این درختان خرما، نهر آب بسیار صاف گوارایی جاری است؛ و درخت های انار پر از گل دیده می شود. ما در سایه ی درخت عناب بسیار بزرگی که میان خیابان بود، پیاده شدیم و اندکی راحت کردیم.

عرض این دره تقریبا یک فرسخ؛ و مسافت این دره تا به رودخانه، دو هزار ذرع.

نهرهایی که این ده و نخلستان و مزارع را سقایت می کند، از خیلی بالاتر از اینجا از رودخانه جدا کرده، اینجا آورده. از مردهای این ده، برای کوبیدن خرمن و رفع حاصل رفته بودند؛ زن ها و بچه ها درآبادی بودند. اهالی رامهرمز طبعا وحشی هستند؛ و ما در این دو سه روز که از حدود رامهرمز عبور می کنیم، در آداب

و اخلاق اهالی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۶

با سکنه ی بختیاری، تباین و اختلاف زیادی می بینیم. عربان رامهرمز، مثل عرب های بادیه، چادرنشین و مهمان پذیر نیستند. این ها یک جنسی هستند مرکب از ایرانی و عرب، که در دهات منزل دارند وراعت می کنند؛ و از ورود مهمان به هیچ وجه شعف ندارند.

بعد از اندکی راحتی، به راه افتادیم. چهار فرسخ که طی نمودیم، به قریه ی «جیزون»- بر وزن سیفون- رسیدیم. قریه ی جیزون- که با جیم است- پهلوی نخلستانی واقع است. امامزاده یی که گنبدش سفید است، در حوالی ده وقوع یافته است. این ده، در منتهای خاک رامهرمز و ابتدای خاک بهبهان است، که از معظم شهرهای فارس است. شیخ ده ما را در خانه ی خود پذیرفت. قدری بیرون ده گردش کردیم. از دور نقطه ی سبزی نمایان بود. از شیخ اسم آنجا را پرسیدیم؛ گفت: «فیلخانه است!»

در حوالی این ده که موسوم به فیلخانه است، چشمه های نفت و قیر زیاد است. قیری که از اینجا بیرون می آید، دوای بزرگی است نزد ایرانیان، که مومیایی می گویند و اعتقاد غریبی اطباء و قاطبه ی مردم ایران به این دوا دارند. به عقرب گزیده و به اشخاص بازو شکسته، از این قیر می خورانند و می مالند. بلکه، برای قوت و جرأت، حب کرده بلع می کنند و به فایده ی آن معتقد می باشند. شیخ گفت: «هرکس که بازو یا هر عضوش شکسته باشد، از این قیر به عضو معیوب بمالد، در بیست و چهار ساعت بهبودی برای او حاصل می شود.» اما، به خلاف عقیده ی شیخ، ما گمان نمی کنیم که این قیر این اثرها را داشته باشد.

این بنده ی مؤلف این تاریخ مظفری گوید: غالبا، فرنگیان منکر معقولات و معانی

هستند. «مسیو بابن» و «هوسه» ی فرانسوی که نویسنده ی ژغرافی خوزستان هستند، منکر محسوسات شده اند. اثر و ثمر مومیایی برای شکست و بست اعضاء بهترین ادویه است؛ بخصوص، مومیایی مخصوص بهبهان که برء الساعه است و بهتر از مومیایی مکه است.

خلاصه، «مسیو بابن» و «هوسه» می گویند: بیشتر اهالی، با وجود قرب جوار به این چشمه ی مومیایی، به استعلاج نزد ما آمدند؛ ما بعض دوا که نه ضرر و نه نفع داشت، علی الرسم به دهاتی ها می دادیم. شیخ ده از ما پرسید که: «شما علاوه بر طبابت، جراحی هم می دانید یا نه؟» گفتم: «اول بگو تا بدانم که فرق بین جراح و طبیب چیست؟» گفت: «طبیب باید خواندن و نوشتن بداند تا نسخه بنویسد؛ اما، جراح را علم و سوادی لازم نیست، باید در صنعت خود تردست و ماهر باشد.» در این صورت، اگر از برای طبیب شدن خواندن و نوشتن کافی است، پس ما می توانیم از حالا خود را در ایران دکتر قلم بدهیم.

نصف شب، از جیزون حرکت کردیم. بدوا، از جنگل کوچکی عبور نمودیم و به دهی رسیدیم. در کنار ده شب را به سر بردیم. صبح علی الطلوع، به راه افتادیم. هوا به شدت گرم شد. زود به ده «خوردستان» که این رودخانه ی جراحیه به اسم این ده معروف شده است، رسیدیم. کدخدای ده «فتح آقا» نامی بود؛ ما را استقبال کرده، در خانه اش منزل داد. از چنگال اعراب وحشی خلاص شدیم. از این ده که منزل داریم،

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۷

تا شهر بهبهان سه فرسخ است. صبح که برخاستیم، طرف بهبهان راندیم. مکرر از جراحیه عبور کردیم و معبر ما از نخلستان ها و شالی زارها

بود؛ تا به حوالی بهبهان رسیدیم. انتهی

این بنده ی نگارنده ی افضل التواریخ، که دوره ی سلطنت مظفری را می نگارد، به عرض قارئین محترم می رساند: من در این تاریخ مظفری، به واسطه ی نوشتن رامهرمز و شرح حال سلمان فارسی، مجبور شدم که قدری از ژغرافیای دزفول و شوشتر و بعض نقاط مملکت خوزستان یا اهواز، که این اوقات موسوم به عربستان است، بنگارم. چون «مسیو بابن» و «هوسه» ی فرانسوی از برای کشف حفریات و یافتن «انتیقه» به این مملکت، در چند سال قبل، در دوره ی شاه شهید ناصر الدین شاه، سفر کرده و به فرانسه سفرنامه نگاشته بودند؛ لهذا، به زحمت آن سفرنامه را تحصیل کرده و به ترجمه رسانیده، در این اوراق نگاشتم. و قدری از حشو و زواید بیفایده ی آن را، که تحقیق حالی فلان سرباز «بافوری» و غیره بود، ننوشتم. و تا آخر خاک خوزستان، که متصل به خاک مملکت فارس است، شرح دادم. لکن، از منزل خوردستان به بعد، «مسیو بابن» و «هوسه» شرح بهبهان و شیراز و رفتن خود را به مملکت اصفهان و تهران، پایتخت ایران، می نگارد.

و شرح آنجاها را که من بنگارم، از مقصود خود باز می مانم. لکن، احتمال دادم که خوانندگان این اوراق بگویند که: خوب بود افضل الملک تمام سفرنامه ی «مسیو- «بابن» و «هوسه» را در تاریخ خود می نگاشت، و کار را به نقصان نمی گذاشت. لهذا، من به این ملاحظه بقیه ی سفرنامه ی این دو نفر فرانسوی را، که تا تهران و مراجعت به فرنگ است، و محل شاهد ما نیست، می نگارم. و خالی از فایده هم نیست؛ زیرا که، دنیادار انقلاب حاد است و حالات هر مملکتی و مایه ی

ضعف و اقتدار هر سلطنتی، گاهی زیر و رو می شود و به بالا ـ و پائین می رود. من شرح دوره ی ناصری را در باب ایران و قشون و تعصب اهالی آن را که از قول این دو فرانسوی بنویسیم، بعدها که وضع ایران اگر تغییر کند و رو به خرابی گذارد؛ آیندگان که این عبارات را بخوانند، به نکات و دقایق عمیقه برمی خورند و فلسفه ی امور سابق و لاحق را ملتفت می شوند، و از امانت و یا خیانت روحانیین و سیاسیون ایران مستحضر می گردند. آن وقت، بر روان بعضی رحمت یا لعنت می فرستند. کنون، به سر عبارات سفرنامه ی «مسیو بابن» و «هوسه» رفته؛ آن ها چنین می گویند:

– شهر بهبهان از دور بسیار منظر خوشی دارد و قبل از ورود به شهر، مزارع پنبه و تنباکو زیاد است. به اول آبادی که نزدیک شهر بود رسیدیم. باغ گل است و از آنجا تا شهر مسافتی نیست. خلاصه، در بازار بهبهان، اقسام مأکولات و فواکه فراوان است؛ و مردم این شهر دارنده و خوشبخت هستند، و خانه های بسیار عالی و مساجد در آنجاها دیده می شود. بر ما لازم است که چند روزی، بعد از آنهمه زحمت و خستگی و کسالت، در این شهر بمانیم. اهالی از جنس ایرانی هستند. از دزفولی ها و شوشتری ها تعصبشان کمتر، و تمدنشان بیشتر است.

این گنبدهای مساجد عالیه که ما از دور دیدیم، غالبا از ابنیه ی قدیمه و افسوس

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۸

که بیشتر آن خراب شده است. سی سال قبل از این، و با به شدتی در این شهر بروز کرده بود که دو ثلث شهر خراب شد. و بعد، حکام متعدی که از طرف

دولت ایران مأمور به اینجا شدند، بدتر از هر طاعون و وبا در صدد خرابی این شهر برآمدند. امروز، به همه جهت، آنچه ما دانستیم زیاده از چهار هزار جمعیت ندارد.

نامربوط نگاشته است. در آن زمان، جمعیت از پانزده هزار نفر بیشتر بوده. و در این سنه ی هزار و سیصد و پانزده و شانزده، بیشتر از سی هزار جمعیت بهبهان است.

این شهر در سوابق ایام، با حصار و دارای بروج بوده است. در سمت جنوب غربی، ارک و محل نشیمن حاکم است. صورت یکی از دروازه های ارک را عکس برداشتم. دم دروازه ی ارک، چند نفر سرباز تفنگ شکسته ی لباس دریده دیدیم. این سربازان هم دروازه ی ارک را مستحفظ هستند، و هم مطالبه ی راهداری از مسافرین می نمایند. اما، از قبیل ما مسافرین را دردسر نمی دهند. بدون اینکه صندوق های ما را باز کنند، قناعت به دو سه قران انعام کرده، اجازه ی ورودمان می دهند؛ بلکه، با کمال بی ربطی، از هر نوع مشق و آداب نظامی، سلام و پیش فنگ هم می زنند. بخصوص، وقتی که من گفتم:

«از برای ظل السلطان حامل هدیه و نوشته ی دولت فرانسه ام»؛ یکی از این سربازها هم جلو افتاد که ما را به خانه ی حاکم دلالت کند. و وجود این بلد خالی از فایده هم نبود؛ زیرا که، کوچه های خرابه ی شهر همه پست و بلند است. و این شهر، مشابه این است که قشونی آن را به ضرب گلوله از خارج خراب کرده و معدومش ساخته است.

لهذا، به زحمت زیاد باید از معابر گذشت. این سرباز ما را تا درب عمارت حاکم رسانید.

و ما را در تالار پذیرایی داخل کردند و حاکم حاضر نبود. به ما

پیغام داد که: «من مشغول محاسبه هستم و کار زیاد دارم. بعد از اتمام عمل، شما را خواهم دید!»

علی الرسم، شربت و غلیانی برای ما آوردند. دو ساعت که گذشت، حاکم آمد. اصلا شیرازی است. بسیار مرد مؤدب رسوم دانی است. در این چهل و هشت ساعت که ما در بهبهان بودیم، از مجالست و صحبت او بسی فایده بردیم. و چون هوای اتاق گرم بود، به اتفاق حاکم به باغ رفتیم. باغ بسیار باصفای تمیزی بود؛ و در همین باغ شیک، ناهار مفصل معمول ایرانی بسیار خوبی به ما داد. اقسام اطعمه ی ایرانی در سر سفره حاضر بود. با وجودی که این شهر خراب و کلیتا ویران است؛ اما، شایسته ی تفرج است.

آثار عتیقه اش زیاد است، که همه دلالت بر رفاه و آسودگی سابقه اش می نماید. فی الواقع، بهبهان مرکز تجارت بزرگی است. غله و سایر محصولات طبیعی، از بهبهان به بندر دیلم، از آنجا به واسطه ی سفاین انگلیس به بصره یا بوشهر حمل می شود. حاکم بهبهان اگر زیرک و کاردان باشد، می تواند از حمل غله به بندر دیلم فایده ی کلی برد. چنانکه، حاکم حالیه بیشتر منافعش از زجر و صدمه ی اهالی نیست؛ بلکه، از راه حلالی است و از زرنگی و کاردانی و عاملی که دارد. دویست قاطر و شتر خریده و نگاهداشته است؛ و با این ها حمل غله و حبوب به بندر دیلم می کنند. و از بندر دیلم، از امتعه ی متنوعه ی انگلیس و هند و بغداد را به بهبهان می آورد.

در دو فرسخ و نیمی شهر حالیه، خرابه ی شهر «ارجان»- معرب «ارکان»-

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۳۹

موجود است. و بنا به عقیده ی ایرانیان: بنای ارجان از قبادبن فیروز،

پدر نوشیروان، است. از بهبهان به شیراز، از دشت «لیشتر» ده منزل است. این همان راهی است که دو نفر از قهرمانان مشهور طی نموده اند: یکی اسکندر مقدونیه، دیگر امیر تیمور گورکان. سیصد و چند سال قبل از میلاد، اسکندر بعد از فتح خوزستان، از راه بختیاری و رامهرمز و بهبهان به استخر فارس رفت. در پانصد و چند سال قبل از این، امیر تیمور از همین راه گذشته، به شیراز رفت. تنگه یی که معروف به «پیل پرسیک» می باشد، این دو قهرمان در وقت عبور از این تنگه، ناچار شده چند روزی توقف نموده اند و بعد گذشته اند؛ الان هم موجود است. این اسم را مورخین اسکندر به این تنگه گذاشته اند که ترجمه ی تحت اللفظ آن «دروازه ی فارس» است. «پیل» به معنی دروازه است و «پرسیک» همان «پرس» می باشد که پارس و فارس است. در حوالی همین تنگه ی پیل پرسیک، دره یی معروف به «شعب بوان»- یعنی: چمن بوان- است که از جنات اربعه ی جهان است. بوان از نژاد نوح، علیه السلام، است.

از «سوز» که ما بیرون آمدیم تا به بهبهان، همان راهی است که اسکندر مقدونیه در دو هزار و سیصد سال قبل از این پیموده است. و خیال داشتیم که از همین راه به شیراز برویم؛ ولی، حاکم رأی ما را زد و گفت: «یک ماه است کاروان جرأت عبور از این راه ندارد. اعرابی که در لیشتر می نشینند، به جهت گرمی هوا، به کوهستان اطراف به ییلاق رفته اند. حیوانات سبع، از قبیل: شیر، در این صحرا زیاد است و باعث آزار کاروان می شود. چنانکه، کاروان آخری که یک ماه قبل از شیراز بهبهان می آمد، در

یکی از منازل عرض راه، چهار قاطر آن کاروان را شیرها دزدیدند. و من چون شما را دوست می دارم، نمی گذارم از این راه بروید. من سوار و جمعیت تا بندر دیلم با شما همراه می کنم. به بندر دیلم که رسیدید، به کشتی نشسته، به بوشهر بروید. و از آنجا، به شیراز حرکت نمائید.»

ما به این قرارداد راضی شدیم. بر فرض که از حمله ی شیر هم نمی ترسیدیم؛ اما، ده منزل بی آب و سرپناه و سایه و بی آذوقه پیمودن، خیلی مشکل بود. پس، باید به بندر دیلم رفت. مکاریان هم از این تصمیم عزم ما مشعوف شدند. انتهی.

این بنده ی نگارنده، افضل الملك، گوید: شهر حالیه ی بهبهان به قول مورخین قدیم ایران و نگارنده ی «مرآت البلدان»، «۳۶» در بهترین دره ی مملکت فارس تشکیل یافته است، و جزء ایالت کوهگیلویه محسوب می شود. شهر قدیم، ارکان بوده است که تا بهبهان فرسنگی مسافت دارد. و ارکان را سابقا «ارکران» می گفته اند و بعد ارکان شده، و بعد به تعریب ارجان شده است.

قاضی ارجانی که از نخب روزگار است و شعر نیکو می سروده است، شرح حالش در «وفیات الاعیان» و سایر کتب ادب در عجم و عرب مسطور است. و من مجال نگارش ندارم، که باعث تطویل است.

---

(۳۶)- اصل: البلان.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۰

در موضع حالیه ی بهبهان، چند چادرنشین بوده اند که از ارجان به جهت زراعت اینجا می آمده اند. بعد از آنکه بعضی از اعراب، به حکم امیر تیمور گورکان، از کوفه کوچ کرده، به ارجان آمدند و املاك زیاد خریدند؛ در موضع حالیه ی بهبهان، بنای آبادی گذاشته. و چون سیاه چادر را «بهان» می نامیده اند، این طایفه در اینجا که خانه ها ساختند، گفتند: «این

خانه ها به ازبهان است»؛ لهذا، از کثرت استعمال، «به ازبهان» بهبهان شد، یعنی: خوبتر از سیاه چادر. این کار را ولی عرب ها نکرده اند.

از آنکه «به» و «بهان» لفظ اعراب نبوده است. این لغت فارسی است. الوار که در آن سرزمین بوده اند و سیاه چادر داشته اند، این خانه ها را ساخته و بهبهان گفتند. و صاحب «مرآت البلدان» سهو کرده، ریشه ی لغت را ندانسته، این کار را نسبت به عرب ها داده است. طایفه ی لر که ایرانیان حقیقی هستند، در بهبهان این خانه ها را بنا کردند.

الواری که در بهبهان هستند و الواری که در لرستان جزء بروجرد و پنجاه هزار خانوار بیشترند، از یک فامیل و از یک شجره اند؛ اصلا، سر و یک باغ و ضوء یک چراغند.

سلاطین قبل از اسلام، بین این ها را تفریق کرده و جلاء وطن داده، که قدرت و قوتشان کم شود. الوار بهبهان به «لر بزرگ» و الوار لرستان به «لر کوچک» معروف شده اند. اما، لرهای لرستان فوق العاده رشادت و جلادت دارند و بسیار اهل هوش و فراست می باشند.

با حاکم و اجزاء دیوان که ملاقات می کنند، از خیالات باطنی و ما فی الضمیر او مستحضر می شوند. منشیان خوب در الوار لرستان دیده می شود، که مایه ی حیرت است.

یونانی ها ارجان را «ارکران» نوشته اند. اسکندر از آنجا عبور کرده است.

مسجدی در خرابه های ارجان است، که می گویند: حضرت امام ثامن، علی بن موسی الرضا، علیهما السلام، در آن مسجد نماز گذاشته است. به مناسباتی چند، این قول اندکی خالی از صحت نیست. دو رودخانه از صحرای بهبهان می گذرد: یکی رودخانه ی جراحیه که از وسط شهر قدیم، یعنی: ارجان، می گذشته؛ و یکی رودخانه ی «تاب» که به خیرآباد معروف است.

بستر این رودخانه، «هندیان» است. مسافت بهبهان تا شیراز، صد و پنجاه و سه میل انگلیسی است؛ که هر میلی، هزار و پانصد ذرع است.

تنگ «تکاب» که مومیایی از آن حاصل می شود، در یک فرسنگی بهبهان است.

صد مثقال بیشتر مومیایی نمی دهد. سالی یک روز، حاکم بهبهان با سوار به آنجا می رود.

شخص معینی را که بدون راه و جاده به بالا رفتن آن کوه ماهر است، لخت کرده، لنگی به کمر بسته، به نزدیکی قله رفته؛ به صعوبت مومیایی را از درزهای سنگ درآورده، پائین می آورد و به حاکم می دهد و انعامی می گیرد. حاکم چند مثقالی برای خود ذخیره برداشته، باقی را نزد والی فارس به شیراز می فرستد. والی فارس هر سال، آن را در جعبه گذاشته، به تهران به حضور اعلیحضرت پادشاه ایران روانه می دارد. و به اندرون ها تقسیم می شود که به جراحات و اعضاء شکسته ی مردم استعمال نمایند؛ و خیلی مفید است.

میان بهبهان و رامهرمز، دره یی بسیار سخت، گردنه و کتل غریبی است که در تاریخ اسکندر، شرحی در باب این دره نوشته شده؛ که مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مترجم حضور شاهنشاه شهید ناصر الدین شاه، آن را ترجمه کرده. عینا عبارات او را من

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۱

در اینجا می نگارم:-

یونانی ها این دره را دره ی «اوکسین» می نامیده اند. «ماری تس» که از اقوام دارا و یکی از سردارهای او بود و قشون زیادی در تحت ریاست خود داشت، مأمور به حراست این دره گردید. اسکندر وقتی که به دهنه ی این دره رسید، متحیر ماند که چگونه از این دره عبور کند. بعد از توقف چند روز، یکی از اهالی نزد او آمده، معروض داشت که:

«اگر امـان دهی و جـایزه عطا کنی، می توانم دسـته یی از عساکر ترا بالای کوه برده، در محلی آن ها را جا دهم که مشـرف بر مسـتحفظین دره شوند. و چنین هم کرد، و به مسـتحفظین قلعه حمله آوردند. اسکندر از دهنه ی دره وارد شد و آنجا را مفتوح ساخت.

در اواسط سـنه ی هفت صـد و نود و پنج هجری، امیر تیمور از راه لرسـتان و خوزسـتان، [به] بهبهان رسـید. آنجا شـنید که: آل مظفر در قلعه سـفید، که یکی از قلاع مسـتحکمیه ی فارس است، لشـکری جمع کرده که راه عبور او را به شیراز سد کند. امیر تیمور بر ایشان تاخت و به قهر و غلبه این قلعه را بگرفت. اما، سابقا حصانت و اسـتحکام این قلعه به درجه یی بوده که رستم، با کمال شـجاعت، در زمان منوچهر آن را به غلبه نتوانست گرفت. بعـد از چنـد ماه محاصـره و عاجز مانـدن، شـنید که: نمک در قلعه کم شده. چند تن از لشکریان خود را در جوال کرده، به اسم اینکه نمک است، وقت غروب آفتاب وارد قلعه کرد. پس از ورود، ایشان از جوال بیرون آمده، تا صبح با اهالی قلعه جنگ کردند و فائق آمدند.

و به این تدبیر، این قلعه را مفتوح شد و خزاین زیاد به دست لشکریان منوچهر افتاد.

این قلعه در یورت ایلات «ممسـنی» است که از طوایف و ایلات اصـلی و حقیقی ایران هسـتند، نه از ایلات مهاجر که از خارج آن ها را کوچانیده، در ایران مسکن به آنها داده باشند. این قلعه در کوه مرتفعی واقع شده. از هرطرف، پرتگاه دارد؛ و بجز راه معینی، از اطراف نمی توان به قلعه رفت. چشمه سارهای

زیـاد در اطراف قلعـه فراوان است. از دامنه به قلعه، سه میـل مسـافت است. به قـدر هزار ذرع به قلعه مانـده، محلی است که اگر یـک نفر تفنگـدار آنجـا بایسـتد، ورود به قلعه نشایـد. طرز دفـاع مردم دژ از زمان پیش تاکنون، این جور بوده که: سـنگ های بزرگ در سـر راهی که رسـیدن به دژ جز از آنجا نتوان شـدن، انبار و آماده می کننـد. دشـمن همینکه نزدیک به دژ می شود، سنگ ها را پرانیـده و پرتاب داده، جلوگیری از بالا شدن و رسـیدن به دژ می کند. درازای دژ سـفید تا شـیراز، هفتاد و دو میل است.

و نیز از هنگامه های بهبهان این است که: پادشاه با داد و دهش ایران، کریم خان زنـد، چند ماه به کنار این شـهر با لشـکر خود پره زد. رئیس جعفر، پسـر رئیس علی رضا، به دشـمنی با میرزا قوما، پسـر میرزا علی رضا خان، دژ را به دست نـداد. کریم خان بستگان و خویشان میرزاها را که مرزبانی بهبهان را داشتند به شیراز آورد، و مرزبانی بهبهان را به رئیس علی رضا داد.

هوای بهبهـان، گرم و خشک و سالم است، از یزد و کاشان و قم گرمتر است. پاره یی مردم آنجا، یک چشم بینا دارنـد، چشـم دیگرشان کور است. به جهت آنکه، در وقتی که

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۲

شیرخوارنـد، در «بانوج»- «بانوج» مثل گاهواره است که بچه را در آن می خوابانند و تکان می دهند که به خواب رود. و عوام آن را «نـانو» یـا «نه نو» گوینـد- یا گاهواره، چشـمشان از گرما عرق می کنـد و عرق سوز و مجروح می شود و کور می گردد. بهار و زمستان بهبهان، خیلی باصفا و سرسبز و خرم است.

صحراهای آنجا از فرسخی تا فرسخی، غرق گل های نرگس و لاله و ریاحین است. لازم بود که درباره ی بهبهان، پاره یی اطلاعات خود را بنگارم و نگاشتم. کنون، از «مسیو بابن» و «هوسه» ی فرانسوی، مسافرین خوزستان و بهبهان، نقل عبارت می کنم. چنین گوید که:-

دهم ماه ژون، سه ساعت به غروب مانده، ما از بهبهان حرکت کردیم. حاکم حکمی به ما داد که رئیس تفنگچیان- یعنی: قره سوران- با ما تا بندر دیلم همراهی کنند.

از شهر که بیرون آمدیم، مشک هایی را که همراه داشتیم، در نیم فرسخی شهر از آب چاه پر کردیم. نیم ساعت از مغرب گذشته، به مسکن تفنگچیان رسیدیم. این قره سوران ها، سوار نیستند؛ پیاده و چریک بومی هستند و نظامی نمی باشند. در تمام مملکت ایران، به اسم قره سوران یک قسم قشون غیر منظمی برای حفظ قوافل در بیابان، گاهی سواره و اغلب پیاده، دیده می شود. این قره سوران ها مواجب مختصری از دولت دارند؛ اما، برای معاش، بیشتر اوقات خودشان از مال کاروان دزدی می کنند. شش نفر تفنگچی در اینجا بود. ما زیادتر از یک نفر آن ها را لازم نداشتیم که ما را از این تنگه ی بادهشت سهمناک هدایت کرده، به آن سو برساند. اما، تفنگچیان تمکین نکردند و حرفشان این بود که: «ممکن است یک نفر با شما بیاید و راه را بنماید، و شما هم صحیح و سالم از این تنگه عبور کنید. اما، خود آن بیچاره تنها نمی تواند مراجعت کند، که مبادا در راه دزدان لختش کنند. پس، لااقل باید پنج نفر با شماها بیاید.» ما قبول کردیم. بقیه ی شب در نزدیک منزل قره سوران ها ماندیم و اول صبح، با تفنگچیان به راه افتادیم.

نیم فرسنگ که راه پیمودیم، به تنگه یی رسیدیم.

حقیقتا، این تنگه از عجایب آثار طبیعی است. مثل این است که سنگ بسیار بزرگی را از میان شکافته باشند و از میان شکاف سنگ، راه را تعبیه نموده باشند. از ته این تنگه، رودخانه ی کوچکی جاری است. و در دو طرف این رودخانه ی کوچک، که مشابه نهری است، نی و گز و بعضی اشجار جنگلی روئیده است. جای خطرناکی است. اما، امتداد تنگه چندان نیست؛ منتها نیم فرسخ است. از تنگه که شخص بیرون می آید، به صحرای زیتون می رسد. صحرای زیتون بسیار باصفا و سبز است، و التقاء دو رودخانه ی بزرگ در آن به هم ملحق می شوند؛ صحرای لیشتر را سقایت می کنند. و حالا از این تنگه که بیرون می رویم، تا کنار دریا به شب حرکت می کنیم. آبادی و دهات و مزارع شالی زار زیاد است.

و تا کنار دریا، اهالی که ده نشین هستند، مزارع خود را در کمال خوبی و آرایش ترتیب داده اند. و هر قدر در قطعات خوزستان اهالی فقیر و بیچیز بودند، از تنگه ی بهبهان تا کنار دریا، اهالی مکنت و تمول دارند.

از رودخانه یی که در این جلگه است، باید به معاونت «کلک» عبور کرد. و «کلک» عبارت از یک نوع قایقی است که به تناسب جمعیت مسافرین و بار، چهار خیک باد کرده

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۳

تا ده و بیست خیک را به هم ترتیب و وصل می دهند؛ و روی خیک های بسته شده ی به هم را با چوب و نی می پوشانند. مسافرین را روی آن ها نشانیده، به آن طرف رودخانه می برند.

ما هر قدر نزدیک به دریا می شویم، هوا غلیظ و گرم است.

منزل سیم، به بندر دیلم رسیدیم؛

شهر کوچکی است. در آنجا، ایرانیان یک قلعه دارند و اطرافش مختصر نخلستانی است. منزل ما در خانه ی حاکم است. به واسطه ی پنجره هایی که در اتاق ها گذاشته اند، جریان هوا زیاد است؛ شخص به راحتی زندگی می کند. بندر دیلم از بندرهای بسیار خوب خلیج فارس است. در معنی، تجارتگاه ایران و هند و عثمانی است. و در این بندر، کشتی زیادی از هر بابت دیده می شود. اما، ایرانیان اهتمامی درآبادی این بندر نمی کنند. هرنقطه یی از پایتخت و مرکز دولت ایران دور است، به تناسب دوری خراب است. بندر دیلم که در منتهای جنوب ایران و سرحد است، قهرا خراب تر از سایر جاهای دیگر می باشد.

میرزا عبد اللّه خان حاکم بندر دیلم، شخصا تاجر منش است. در این دو سه شبی که ما در آنجا بودیم، هرشب در بالای بام باهم می نشستیم و مشرف به دریا بودیم. از اول شب تا وقت خوابیدن، متصل عامل ها و کارکنان خان می آمدند؛ ورود و خروج بارهای مال التجاره را به آقای خود می گفتند، و او ثبت برمی داشت. از وجنات خان پیدا بود که از تجارت فایده ی کلی می برد. ورود ما به بندر دیلم، یک نوع سعادتی بود که ما از این راه های بد و هواهای گرم و هزار نوع حوادث، خلاص شدیم و به کنار دریا رسیدیم.

از این به بعد، آسوده خواهیم بود. ما وقتی که به بندر دیلم رسیدیم، از صرافت اینکه به کشتی نشسته به بوشهر برویم، افتادیم. قصد کردیم که همین کناره ی خلیج فارس را گرفته، از خشکی حرکت کنیم. تا هرجا که ممکن باشد، یک طرف ما دریا و یک طرف خشکی باشد. تا ببینیم چه خواهد

شد.

از کنار دریا، گاهی به مسافت چهار فرسخ و گاه نیم فرسخ، کوه پیدا است. و این جلگه ی تشکیل شده ما بین دریا و کوه، به واسطه ی آب هایی که از دامنه ی کوهستان جاری است، غالبا دایر و معموره است. اگرچه هوا به شدت گرم است؛ اما، نسیم دریا و رطوبت، چندان ما را اذیت نمی کند که در خوزستان و رامهرمز رنج کشیدیم. در این منازل، شب حرکت کردن خیلی مشکل است؛ برای اینکه، دریا بعضی خلیج های کوچک و غدیرها تشکیل داده است. اگرچه عمق آن ها کم است؛ اما، باید به زحمت گذشت، که از اهالی دهات بلد گرفت تا به سهولت عبور کرد.

روز اول که غروب بود، نزدیک ده رسیدیم. سگ های زیاد به ما حمله آوردند.

و بلافاصله پشت سر سگ ها، اهالی ده را دیدیم که با تفنگ ما را استقبال کردند و ما را به ده راه ندادند. آفتاب به زمین تابیده و گرم کرده بود؛ و وحشت حیوانات سبع، بخصوص شیر، و ترس از دزد ما را تا صبح در بیرون ده بیدار نگاه داشت. اهالی اینجا بسیار وحشی هستند و تمکین به احدی ندارند. و ما چون عیسوی مذهب و اهل اروپیم، اهالی متعصب ما را نجس می دانند و خونمان را مباح می شمارند. به این جهت، ما را به آبادی های خودشان راه نمی دادند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۴

نه چنین است. اهل اسلام، خون عیسوی و یهود را حلال نمی شمارند؛ مگر وقتی که، طرف جنگ و مملکت گیری واقع شوند. و نجس بودن آن ها، به واسطه ی آن است که دست به سگ و شراب می زنند و تطهیر نمی کنند. اهل کتاب هستند؛ بالذات نجس نیستند، بالعرض نجاست دارند.

شاید اگر

غیر از ما فرنگیان در این کاروان بودند، آن ها را خوب می پذیرفتند.

بـدبختانه، ما که از بنـدر دیلم بیرون آمدیم، اول رمضان و ماه مقدس ایرانیان و هنگام روزه گرفتن ایشان است. علاوه بر اینکه مـا را منزل نمی دادنـد، به هر قیمت که از آن هـا می خواستیم ارزاق بخریم، نمی فروختنـد؛ و حرفشـان این بود که: «اعـانت و معاونت به کفار و گناهکاران، مثل این است که خود شـخص معصـیت کرده باشد.» ولی «شکم گرسنه صدا نمی شنود»، و این مثل از قدیم گفته شده است. به هر حیله هست، باید تحصـیل خوراک کرد؛ اگرچه به عنف و زور باشد؛ به التماس و عجز کار از پیش نمی رود. هر قـدر التمـاس مـا زیـادتر می شـد، بیشـتر فحش می شـنیدیم؛ بلکـه، کتـک می خـوردیم. و از آن طرف، گرسـنگی ما رو به تزایـد بود. بیرون ده، چنـد مرغ دیـدیم که مشـغول چرا هسـتند. ما حمله به مرغ ها بردیم و آن ها را به کنج دیوار رانـدیم. دو تای آن ها را گرفته، فی الفور گردنشان را پیچانیده، کشتیم. خودمان چقماق تفنگ ها را کشـیده، مشـغول و منتظر مدافعه شدیم.

دهاتیان جرأت نکردند نزدیک ما بیایند، از دور فحش می دادند و سنگمان می زدند.

محمـد مرغ هـا را در میـان دیگی گذاشـته، مشـغول طبـخ شـد. همین که خوب پخته شدنـد، تفنگ ها را به زمین گذاشـته؛ در حضور جمعیت ده، مشـغول خوردن گردیـدیم. رفع گرسـنگی کردیم. صاحب مرغ ها، ناچار لرزان لرزان جلو آمـده، با عجز و انکسار مطالبه ی قیمت مرغ ها را کرد. ما ده شاهی، که نیم قران و یک درهم باشد، به او دادیم.

او ما را دعا کرد و رفت.

غروب مؤذن که اذان گفت، اهل ده در نزدیک یورت ما اجماعا صف بستند

و نماز خواندند. ما در شب هم چند مرغی خریده و پخته؛ قدری را خورده، باقی را برداشته برای ناهار فردا ذخیره کردیم. و آخر شب که هنوز آفتاب طلوع نکرده بود، به راه افتادیم. باز از یک تنگه گذشتیم. قدری که از این ده دور شدیم، مقداری راندیم تا به قریه ی «قانادا» که در قدیم الایام موسوم به «جنابه» بود، رسیدیم.

«مترجم» می گوید: یاقوت حموی در معجم البلدان و مسعودی در مروج الذهب و حمد اللّه مستوفی قزوینی در نزهت القلوب، به اختلاف جزیی اسم این بندر و شهر را نگاشته اند. یاقوت حموی «جنابه» می گوید. مسعودی «جنابا» می نویسد. حمد اللّه مستوفی «گنداب» می نگارد. و صحیح همین است که عرب ها «گنداب» را معرب کرده، «جناب» نوشته اند. «گنداب» یعنی: محل آب بدبو. مسعودی گوید که: در جنابا، پارچه یی می بافند بسیار ممتاز که «جنابیت» می گویند.

در معجم البلدان تفصیل این بندر و شهر مفصل است، و ما می نگاریم. یاقوت حموی می نویسد که: من این بندر و شهر را مکرر دیده ام. بلافاصله در کنار خلیج فارس واقع نشده است؛ در سه فرسخ کمتر، در ساحل دریا، در کنار خلیجی بنا شده است. اما، از دریا به

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۵

واسطه ی آن خلیج، کشتی ها تا به حوالی شهر می آیند. در محاذات این شهر، وسط شهر جزیره ی خارک واقع شده است.

خرمای خارک که با «نارجیل» باهم می خورند، معروف است؛ که عوام الناس آن را «خرماخرک» می گویند. و از طرف شمال که به طرف بصره می روند، شهر «مهردیان» است؛ و از طرف جنوب که می روند، شهر «سنیز»- با «سین» و «نون مکسوره» و «یاء» و «زاء ساکنه». اگرچه این بندرگاه چندان اهمیتی ندارد

و پناهگـاه بـدی برای سـفاین است؛ معهـذا، کشتی زیادی از آنجا عبور و مرور می کنـد. وجه تسـمیه ی این اسم آن است که: جنابه، پسـر طهمورث، بانی این شهر بوده است و به اسم او اشتهار یافته است. از جنابه تا به صیراف، پنجاه و چهار فرسخ است. و این شـهر تاریخی است؛ زیرا که، وطن و مولد ابو سعید حسن الجنابی است که رئیس و مؤسس طریقه ی «قرامطه» بوده است و تولدش در این شهر شده است. و اول صنعتش «دقاقی»، یعنی: گازری بوده است.

به واسطه ی تقصیری که از او بروز کرد، حاکم جنابه او را از شهر خارج ساخت.

ابو سـعید به بحرین گریخت و آنجـا مـدتی مشـغول تجارت بود؛ و مـذهب قرامطه را در بحرین شـیوع داد- ترجمه ی حال این شخص کج نهاد بد بنیاد، در همه ی تواریخ نوشـته شده است-؛ تا آخر الامر کشـته شد و بعد از او ابو سلیمان، پسرش، به جای او نشـست و مکه را فتـح کرد. حجر الاسود را کنـد و به شـهر قطیف آورد. و مـدت بیست و یک سال، حجر الاسود در بحرین بود و به توسط قرامطه، بعد به قیمت زیادی بفروخت.

وقتی که ابو سـلیمان راه مکه را به حجـاج بربست و آنهمه اغتشاش را در آنجا فراهم آورد، مأمورین ولات فارس عم و بعضـی از اقوامش را که هنوز در جنابه بودنـد، گرفته به شـیراز بردند. بعد از چندی که در شـیراز محبوس بودند، اثبات کردند که آن هـا به هیـچ وجه قرمطی نیسـتند. ابـو سـلیمان قرمطی، در ریـاست دین قرامطه سـبک مخصوص داشت. رحمت خـدا را هرکس طالب بود، به قیمت معینی می فروخت. شخص نزد او آمده،

بدره زری به او داد و تمنا کرد که این بدره زر را در راه خدا صرف کند. ابو سلیمان بدره زر را رد کرد و گفت: «چنین تصور می کنی که به این مبلغ کم، خدا راضی می شود که از چنین راه دوری پسرت را سالما به تو رساند؟ مثل این تصور می کنی که پسرت در جنابه یا در صیراف است، که راهش نزدیک باشد!» انتهی.

«مسیو بابن»، مسافر فرانسوی، گوید: ما وقتی که وارد «قانادا»- یعنی: جنابه- شدیم، حاکم آنجا ما را به خانه ی خود برد. لکن، وصل به خانه اش باغی بود. ما بهتر دیدیم که در باغ منزل کنیم. بعد از راحتی، قدری به اطراف ده تفرج کردیم. از هفت صد سال قبل از این، که مورخین قدیم شرح جنابه را نوشته اند، تاکنون تغییرات کلی در ژغرافیای این شهر شده است: اولا، از شهر قدیم جز دهی باقی نمانده است؛ ثانیا، ما بین دریا و ده، تل شنی تشکیل و تولید یافته است که ازآبادی دریا پیدا نیست. اما، وقتی که شخص بالای آن تل می رود، دریا نمایان است.

فردا، از اینجا به بندر ریگ می رویم. از بندر دیلم تا بندر ریگ، از ساحل دریا حرکت کردیم. و در این اراضی سواحل، بعضی جای ها مزروع و پاره یی بایر است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۶

اهالی اینجا اهتمامی در تربیت اسب دارند؛ و بیشتر اسب هایی را که تربیت می کنند، به بمبئی فرستاده، به قیمت های گزاف می فروشند. علی خان حاکم بندر «ریق»، یا ریگ، با تجار بوشهر غالبا در مراوده است، و با فرنگی ها مرابطه دارد. مدنیت فرنگی را اخذ کرده؛ خانه ی آجری تمیز خوبی دارد. در جلوی خانه اش،

دو سه لوله ی توپ که زنگ زده است، دیده می شود.

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مترجم حضور ناصری، گوید: بندر ریگ تا زمان سلطنت کریم خان زند، بندر معتبری بود. در اواخر سنه ی هزار و هفت صد و چهار مسیحی، مطابق سنه ی هزار و صد و هفتاد و نه هجری، «امیر مهنای دقابی»، ولد «امیر ناصر عرب»، از مشایخ بندر ریگ که چندی بود در روی دریا تسلطی به هم رسانیده و جزیره ی خارک را از تصرف دولت هلند منتزع ساخته، به هرطرف دست اندازی می کرد.

پادشاه ایران، کریم خان زند، در باب گرفتاری او زکی خان زند را با لشکری بسیار، با مشایخ بندرعباس و بندر بوشهر، مأمور به دفع او نمود. قشون زکی خان از یک سمت و سفاین هلندی ها از طرف دیگر، میرمهنا را مجبور ساختند که در جزیره ی کوچکی متحصن شد. ایرانی ها در کشتی های هلندی ها نشسته، آنجا را محاصره کردند. جنگ سختی درگرفت و هفتاد نفر از هلندی ها در این جنگ، غیر از ایرانی، کشته شد. آخر الامر، میرمهنا در سنه ی هزار و صد و هشتاد هجری دستگیر و کشته شد؛ و کریم خان با کمال تسلط جزایر فارس را به حیطه ی تصرف آورد؛ و جزیره ی خارک را با اسناد صحیحه به دولت فرانسه، که در آن وقت «لویی پانزدهم» سلطنت می کرد، واگذار کرد. وزرای «لویی» میل به تصرف جزیره ی خارک ننموده و ابدا برای تصرف آنجا نیامدند. و این اسناد کریم خان، فی الساعه در میان نوشتجات وزارت خارجه در تهران، در اتاق های ارک ضبط است.

و از وقایعی که در این سنه، در ممالک خارجه رو داده است از این قرار است:-

فوت «احمد خان

ابـدالی افغـانی»؛ فوت امپراطور فرانسوی اطریش، شوهر «مـاری ترز»؛ فوت «فردریـک»، پادشـاه پنجم دولت دانمـارک؛ شورش مصر بر ضد دولت عثمانی و قتل «مصطفی پاشا»، صدراعظم عثمانی؛ صدارت «پیت» در انگلیس. انتهی.

از بنـدر ریـگ، مـا از کنار ساحل دریا دور شـده، به طرف داخله ی مملکت حرکت می کنیم. مقصود ما رفتن به دالکی است؛ که از دالکی، راه مستقیم بوشهر به شیراز است.

در سر راه ما، یعنی: از بندر ریگ به دالکی، موضـعی است که به «شـبان کاره» معروف است. حالا شـبان کاره اسم ده بزرگی است که در وسـط نخلسـتان عظیمی واقع شـده؛ و اطراف این ده بزرگ، حصـار و بروج است. در اوان غلبه ی مغـول به ایران، شبـان کـاره اسم ایـالتی بوده است. نـاحیه ی بزرگی در جنوب مشرق شـیراز، موسوم به شـبان کـاره بود؛ و اهالی این ناحیه به شهرها و بلوک اطراف تعدی می کردند. در سـنه ی شش صد و پنجاه و هشت هجری، هلاکو خان اهالی شبان کاره را تأدیب کرد. اما، بعـد از هلاکو خان، باز به همان دزدی و راهزنی مشـغول شدند. از سـنه ی هفت صد و پنجاه و شـش هجری به بعد، دیگر از طایفه ی شبان کاره در متون تواریخ اسمی نیست.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۷

جنـاب میرزای فرصت در تاریـخ شـیراز، در ژغرافیـای فـارس و منقورات کوه هـای آنجـا و شـهرها و بلوکات آن مملکت، که کتابی وافی و مفید و مصور نگاشته است، از شبان کاره شرحی نگاشته است، هرکس خواهد رجوع به آن کتاب کند.

قریب نصـف شب، بـا مـا دو نفر سـوار محض راهنمـایی همراه کردنـد. اول طلـوع آفتـاب، به چنـد ده برخوردیم. در اغلب این دهات، نخیلات بسیار است. یکی از این

دهات که در وسط جلگه و بالای تل مصنوعی است، بیشتر از سایر دیهات جلب میل ما را به طرف خود نمود. نزدیک ده که رسیدیم، تعفن غریبی به مشام ما رسید. بوی گوگرد مخلوط به «هیدروژن» بود. در اینجاها هم نفت پیدا می شود، هم گوگرد. اما، چشمه ی نفتش مثل چشمه ی نفت رامهرمز نیست که هرروز متجاوز از چهار «رلیستر»، که عبارت از یک خروار و نیم ایرانی باشد، نفت بدهد. و نفت رامهرمز بسیار سفید و ممتاز است، که بهتر از نفت های تصفیه شده ی عمل آمده، از چشمه ی رامهرمز خارج شده، در خیک ها و مشک ها پر شده به طرف هندوستان حمل می کنند؛ و تجارت بزرگ و فایده ی زیادی از این نفت سفید طبیعی معدنی می برند.

فردا به قریه ی دالکی رسیدیم. ده دالکی حالا عبارت از چند خانه است که از چوب و نی ساخته شده است؛ اما، اطرافش نخل زیاد است و باغستان سبز و خرمی تشکیل می دهد. ما از دالکی به آن طرف، در سر راه معمول کاروان هستیم. برای اینکه خط تلگراف انگلیس از تهران به بوشهر و از بوشهر به هندوستان، از همین جاها است و راه عبور کاروان هم از بوشهر به شیراز از همین جا است. یک ماه است که ما از «سوز» به این طرف، راه می پیمائیم؛ همه را از بیراهه می پیمائیم. از این منزل، به راه قافله افتادیم و به یکی از خانات معتبری که در ایران است رسیدیم. حیاط این کاروانسرا از مال التجاره انباشته است؛ از قبیل: بسته های پنبه و تریاک و تنباکو و قالی و غیره که از اطراف ایران حمل به شیراز، از آنجا به بوشهر، و

از آنجا به هندوستان فرستاده می شود.

از دالکی به آن طرف، وضع زمین تغییر کرده؛ چه به طرف شیراز و چه به طرف بوشهر، باید از کوهستان عبور نمایند. بهترین راه ها از ساحل خلیج فارس به شیراز، راه سمت بندرعباس است؛ که اگر وقتی راه خلیج فارس را بخواهند به تهران وصل کنند، از آن راه باید راه آهن را بکشند. از بوشهر به شیراز، کتل هایی که واقع شده؛ مشابه پله های بزرگی است که از طرف بوشهر، کتل ها خیلی بلند و به طرف شیراز، کتل ها بالنسبه کوتاه تر می شود.

روزی نیست که ده تا دوازده دسته کاروان معتبر نبینیم، که از شیراز به بوشهر و از بوشهر به شیراز می آیند. و در هردو منزل یک جا، مأمور تلگرافخانه انگلیس است که غالبا هندو هستند. در خانه یی عالی مسکن دارند. و این مأمورین تلگرافخانه ها، علاوه بر ادای تکلیف عادی خود، به اهالی کمال رعایت و مهربانی را می کنند. مرضای اطراف خود را معالجه کرده، مجانا دوا می دهند؛ و هر نوع دلربایی و رعایت به آن ها می نمایند.

اگر از طرف کدخدا یا مأمورین دیوان ظلم و تعدی به آن ها وارد آید، به قدر امکان رفع می کنند. اغلب، به فقرا و مساکین خوراک و پوشاک می دهند. و طوری اهالی عرض

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۸

راه شیفته ی اعمال حسنه ی آن ها هستند که انگلیس ها را برای خود، صاحب حقیقی و پدر مهربان می دانند.

صحرای کازرون بهترین جلگه های این کوهستان است. اطرافش را کوه احاطه کرده است و چشمه سارهای شیرین خنک گوارا، از کوه های اطراف به طرف این جلگه جاری است. و بیجهت نبوده که سلاطین ساسانی این نقطه را منتخب کرده، آبادی های بسیار بزرگ آنجا نمودند. از کازرون تا

به خرابه ی شاپور، که در همین جلگه واقع است و سه فرسخ و نیم مسافت است، در تمام این مسافت آثار خرابه های خیلی معتبر نمایان است. در دشت کازرون، میوه های گرمسیری از قبیل: خرما و مرکبات، و سردسیری مثل: زردآلو و هلو به عمل می آید. در این جلگه، دهات وآبادی وصل به یکدیگر است.

در حوالی شهر قدیم شاپور، قلعه ی خرابه یی موسوم به «قلعه دختر» واقع است؛ و رودخانه ی «شهریار رود» از پهلوی این قلعه و از وسط شهر می گذشته است. کنار این رودخانه، باصفاترین جاها است؛ پر از بوته ی گل سرخ است و جسته جسته «خرزهره» هم روئیده شده، و درختان دیگر- از قبیل: بید و گز- جنگل بسیار انبوهی تشکیل داده است. وقتی که شخص به قلعه دختر صعود می کند، منتظرش پیچ و خم رودخانه ی شاپور است. ترهت و صفای غریبی مشاهده می کند. البته، عمارات و قصور شاپور به عظمت عمارات اصطخر و «سوز» نبوده است. لکن، این را هم باید دانست که سلاطین ساسانی هم، این تسلط و عظمت را نداشته اند که سلاطین کیان دارا بودند. تحقیقاتی که در باب الواح شاپور شده است، در اغلب سیاحت نامه های مسافرین سلف ثبت است؛ محتاج به تکرار نیست. ما همین قدر، در این کتاب قناعت به رسم عکس هایی که برداشتیم می نمائیم.

اما، چون وقت کامله و تحقیقات لازمه در این صور و منقورات شده است، و شاید ما بیشتر از سایرین مرتکب شده باشیم؛ چون اسلاف در این فقره سکوت اختیار کرده اند، ما ناچار به نگارش این تحقیق برمی آئیم.

تمام منقوراتی که در شاپور است و در الواح مختلفه است، یقینا کار حجاران رومی است، نه یونانی و ایرانی؛

برای اینکه، وضعا هیچ شباهتی به محکوکات و منقورات تخت جمشید و سایر نقاط دیگر ایران ندارد که کار یونانیان است. آن دقتی که یونانی ها در رسم تصاویر می نمودند و ساده و خوب جلوه می دادند، رومی ها و ایرانی ها، کلیتا، از این صنعت عاری و بری بودند. رومیان در یک لوحه، صورت زیادی می سازند؛ اما، بی تناسب و خارج از علم مناظر و مرایا. و این هم یقین است که: در سلطنت ساسانی ها، سلطنت و هنر و صنعت یونانی، رو به انهدام و اعدام گذاشته بود؛ و هرچه بود، صنعت لاتینی و علوم و صنایع رومی بود. قلعه دختر، که اسمش ذکر شد، بالای کوهی که از سنگ خارا تشکیل یافته است واقع است. و طوری این قلعه به قوانین نظامی بنا شده است که حالا ـ هم اگر در آن مرمتی شده باشد، با اسلحه ی جدیده هم فتح آن غیرممکن است. و باز بر ما یقین شد که: مهندسین این قلعه هم رومی بوده اند.

از قلعه که پائین آمدیم، به سطحه یی که تقریبا سی جریب عرض و طول آن بود،

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۴۹

رسیدیم؛ به خرابه ی قدیم شهر شاپور برخوردیم. در میان این خرابه، آثار و دیواری که از سنگ های تراشیده ساخته بودند، دیده می شود. بلاشبهه، مسکن پادشاه و عمارت سلطنتی اینجا بوده است.

کازرون شهر کوچکی است؛ اما، بلانهایت آباد و خوش منظر و شکیل است. و در بازار کوچک این شهر، علاوه بر محصولات طبیعی و بومی، از هر قبیل امتعه ی هندی و انگلیسی یافت می شود. در اغلب کوچه ها، آب صافی در نهرها جاری است. و یک نوع همتی اهالی در تنظیف و تمیزی شهر دارند، که در

سایر شهرهای دیگر دیده نمی شود.

زن ها غالبا، با نقاب در کوچه حرکت می کنند. و در وسط این شهر، بعضی مساجد و ابنیه ی عمومی دیده می شود. اهالی این شهر غالبا تجارتشان به هندوستان، منحصر به فرستادن اسب است و مادیان.

در انتهای جلگه ی کازرون، دریاچه ی بسیار وسیعی دیده می شود. و راهی از کازرون به شیراز می رود، به امتداد دو هزار و هفت صد پا، سنگفرش است. از جلگه به دامنه ی کوه که شخص برسد، باید از دامنه به بالا صعود نماید و راه معمول بوشهر به شیراز را باید پیمود. این راه عمومی، بسیار سخت و صعب است؛ و بیشتر این دامنه ی کوه، پوشیده از جنگل بلوط است. در سنوات قحط و غلاء اهالی از میوه ی این درخت فایده برده، میوه ی آن را آرد کرده، یک قسم نانی ترتیب می دهند. از کازرون به شیراز، کتلی که هست همان «کتل پیرزن» است. اگرچه صعود این کتل چندان سخت نیست؛ لکن، از گردنه های دیگر که ما پیمودیم، ارتفاعش زیادتر است: دو هزار و پانصد متر بلندی آن است. کاروانسرایی میان کتل، در اصل قله واقع و تمام این بنا از سنگ خارا و مرمر سیاه است. بنای این کاروانسرا از زمان خیلی قدیم است. بعد از فتوح عرب، ایرانیان قابل ساختن چنین بنایی نبوده و نیستند. ما در اینجا جمعیت غریبی از «سوزمانی» ها دیدیم که صورت های خود را با گرد سفیدی پوشانده و روی آن گرد سفید، با یک رنگ سرخی قرمز نموده اند.- مقصود از «سفیداب» و «سرخاب» است که زیاد مالیده اند و خود را بد هیأت ساخته اند.- به دماغ ها حلقه ی نقره آویخته. دست بند و بازوبند از همان فلز، به

ساعـد و باز و بسـته. لباس های فاخر پوشـیده. ما را اسـتقبال نمودند؛ و تمام شب را در صـحبت ایشان، به ساز زدن و رقصـیدن گذراندیم.

مؤلف گوید: سوزمانی ها طایفه یی هسـتند که در منازل کردسـتان و کرمانشهان هستند. اصلا ایرانی نیستند. عفت و عصمت و حجاب ندارنـد. پسـتتر از این طایفه یا از همین فامیل، نوعی هسـتند که آن ها را «کولی» و «لولی» و «غربال بند» و «غریب زاده» گویند. در جمیع بلاد ایران، انتشار یافته اند. سـلاطین قبل از اسـلام، این ها را از خارج به ایران آورده اند. قولی ضـعیف هست که: شاپور ساسانی چون «والرین»، قیصـر روم، را به ایران آورد و چنـد سال محبوس داشت و حکم کرد که معمار و مهندس و بنـا و عمله و کارکنـان، حتی آهن آلات و ادوات و اسـباب، حتی سـنگ و خاک از روم به ایران بیاورنـد و سـد رود کارون را ببندنـد تا قیصـر رهایی یابد؛ حتی حکم کرد که چندین زن از زنان رومی به ایران بیاورند تا عمله و بنایان سد کارون که شـب دست از کار می کشند و

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۰

شهوت به آن ها زور آور شود، با آن زنان جمع شوند. والرین به همین حکم رفتار کرد.

پس از آنکه سـد کارون بسـته شـد، این زن ها با مردانشان آزاد شـده، در بلاد ایران پراکنده شدند؛ و به هرجا، به نامی خوانده شدند که آن ها را «کولی» و «غریب زاده» و غیره خوانده اند. در اینکه این طایفه اصلا و عادتا اهل ایران نیستند، حرفی نیست.

خلاصه، بعد از سـی و پنج روز زحمت، به شـیراز رسـیدیم. در خانه ی دکتر «عود لنک»، طبیب انگلیسـی، منزل گرفتیم. «مسیو فرق» فرانسوی که از طرف

کمپانی انگلیسی آنجا مأمور است، ما را ملاقات کرد. سه هفته در شیراز ماندیم و بقیه ی ماه رمضان، که ماه مقدس ایرانیان است، و قدری از ماه دیگر ایشان را، که ایام «کارناوال» مسلمانان است «۳۷»، در شیراز گذشت. مدرسه ی وکیل شیراز- یعنی: شاهنشاه ایران، کریم خان زند، خود را وکیل الرعایا می خوانده است- یکی از ابنیه ی معتبره ی شیراز است. آنجا را دیدیم و عکس آنجا را برداشتیم.

روزها را در بازار می گشتیم، و بعضی اشیاء غیر لازمه می خریدیم. اتفاقا، روزی از دم میدان وسط شهر گذشته، تماشای عجیبی نمودیم. آن روز، حاکم فارس سان قشون ساخلوی شیراز را می دید. یک فوج و چند عراده توپ و قریب دویست نفر سوار، در این میدان حاضر بودند. همه با لباس های خوب و تفنگ های ممتاز و کلاه خودهای براق به سر، و لباس های ماهوت به اندازه به بر، از جلوی صاحب منصب خودشان دفیله می کردند. عساکر حاضر سلاح ایران، اسما صد هزار است؛ اما، یقینا از چهل هزار بیشتر نیست. هرچه ما دیدیم، تا بین ها در نهایت جلادت و رشادت، و صاحبمنصب در نهایت نادانی و جهالت بودند. آنچه بر ما محقق شد: به واسطه ی رشوه، عدد صاحبمنصب از رتبه ی نایبی تا به مقام ژنرالی و مارشالی، بیشتر داده می شد. اما، قشونی که ابواب جمع ظل السلطان، حکمران اصفهان و فارس و غیرهما، است، به خلاف سایر دسته های قشون است که ما در عربستان و سایر بلاد ایران دیدیم. صاحبمنصبان تربیت شده دیدیم که اغلب به زبان ما آشنا هستند. در شیراز و اصفهان، آنچه قشون هست که متعلق به خود ظل السلطان است و از ابواب جمع وزیر جنگ ایران مجزا است، حقیقتا

در عداد قشون محسوب و مثل عساکر اروپ هستند.

ما قبل از حرکت از شیراز، نجاری را دیدیم؛ به توسط دکتر «اودلنک» با او قرار دادیم منجنیقی به قدر سی ذرع ارتفاع، در مقبره ی داریوش که در حوالی اصطخر است بسازد. بعد از رفتن نجار به اصطخر، که چهار فرسخی شیراز است، یک هفته طول کشید که ما از شیراز بیرون رفتیم. سی کیلومتر که راه رفتیم، به زرقان و از آنجا به تخت جمشید رسیدیم. در تخت جمشید، در چاپارخانه که نمی شد منزل کرد؛ یک شب ماندیم و صدمه دیدیم. سرپناه این چاپارخانه منحصر به یک بالاخانه است. و در همان بالاخانه، رئیس چاپارخانه و زوجه ی محترمه با دو طفلش منزل دارند. و یک شب که ما در طرف چاپارخانه ماندیم، تا صبح صدای زن را می شنیدیم که اتصالا تا صبح این عبارت را

---

(۳۷)- مقصود ماه محرم الحرام است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۱

می گفت: «اوهوی عمو!» ما جهت تکرار این کلام را ندانستیم.

گویا زن و شوهر و اطفال که در یک رختخواب خوابیده بودند، جا تنگ بوده؛ شوهر می غلطیده، عرصه و فضا را بر عیال تنگ می کرده. و لحاف و روانداز عقب می رفته، زن بیدار می شده؛ با دست شوهر خود را عقب می زده و به گفتن «اوهوی عمو» تکلم کرده است.

صبح، ناچار از آنجا کوچیده، به یکی از مغاره های کوهی که مشرف به تخت جمشید است پناه بردیم. و هرروز صبح، به نقش رستم که قبر داریوش و مقصود و منظور ما بود می رفتیم. منجنیق سی ذرعی بلند شد. و هرروز، به قدر دو هزار نفر از اطراف به سیر ونظاره می آمدند. بلکه، بعضی از آن ها در

آن حوالی منزل کرده، برای اهل تماشا نان تهیه و پخته کرده، تا صبح آنجا به سر می برند. و انتظار داشتند که کار ما با منجنیق به کجا خواهد رسید. و برای ما مثل می آوردند که: فلان فرنگی در فلان سال، به این مقبره آمد و در اینجا داخل شد؛ و سال را به آخر نرسانید و مرد. یا فلان ایرانی سنگی از اینجا به در برد؛ و فی الفور تیر اجل خورد. ما گوش به این ترهات نکرده، اعتنا ننمودیم.

منجنیق که تمام شد، بالا رفتیم؛ و حقیقتا، چیزهای عجیبه دیدیم که اسلاف ما ندیده بودند. برای اینکه، آن مسافرین فرنگی به خود خرج ساختن منجنیق را هموار نکرده بودند؛ و آنچه را که در سفرنامه ی خود نوشته اند، به معاونت دوربین از دور دیده بودند.

ما بالای سر این چند صورت، خطوط پیکانی یافتیم. معلوم شد که اسامی ولات و ساتراپ های مملکت وسیعه ی داریوش هستند.- ساتراب و ساتراپی از الفاظ خارجه است.

ایالت و حکومت هر مملکتی را ساتراپی گفته اند. غلامحسین- بعضی از آن ها کلیتا محو، و بعضی قریب به محو شدن است. هفت تای آن ها که خوانده می شد، عکس انداختیم.

و غریب تر از همه آنکه: در لای این خطوط منقوره، یک نوع صمغ آبی رنگی چسبانده بودند که از پائین، به واسطه ی اختلاف رنگ سنگ و این صمغ آبی، در نهایت خوبی خط خوانده می شد. و به مرور دهور، این صمغ محو شده بود و خط لا یقرء مانده بود.

اوقاتی که در اصطخر بودیم، از سفارت فرانسه، مقیم تهران، کاغذی رسید و ما را دعوت و احضار به پایتخت ایران نمود. ما کارمان تمام شده بود؛ از اصطخر به اصفهان آمدیم.

در جلفـا، در زاویه یی که متعلق به کاتولیـک ها است و «پرپاسـکال» مـدیر آنجا است، منزل کردیم. شاهزاده را دیـدیم؛ یعنی: ظل السـلطان حکمران اصـفهان. ابلاغ نامه و صورت «مسـیو کارنو»، رئیس جمهوری را به ایشان دادیم. با پذیرایی خوبی که از ما کرد، دلخوش شدیم. بعد، بعد از توقف یک هفته، با اسب چاپاری پنج روزه به تهران آمدیم.

در ورود بـه تهران، پـایتخت ایران، کـه از خیابـان بسـیار تمیز خـوبی عبـور نمـودیم کـه به مهمانخـانه ی «پرود» داخـل شـویم- مقصودش خیابان علاء الدوله است-، چند نفر از اطفال تهرانی به ما برخوردند؛ با کمال فصاحت به ما گفتند: «بونژور مسـیو لو کوشون!» یعنی: سـلام بر شـما، ای آقایان گراز صـفت! ما خنده ی بسیاری کرده، داخل مهمانخانه ی پرود شده. دست و رویی شسته، کالسکه کرایه کرده، به تجریش- منزل ییلاقی سفارت

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۲

فرانسه- رفتیم. از تهران تا تجریش، که دو فرسخ است، از خیابانی که تمیز و درخت های سایه افکن در دو طرف داشت، عبور کردیم. شـخص سـیاهی را دیدیم که اتصالا «علی هو» و «حق هو» می گفت.- از درویشان خاکساری بوده است.- چون از مرد سیاه پوستی اسمی برده شد، لازم است که چیزی بنویسم:

روزی که در شـیراز، در میـدان تماشـای سـان قشون را می نمودیم، در آن جمعیت طفـل سـیاه رنگی دیـده شـد که در نهایت خوبی بـا یک دسـته از سـربازان مشق می کرد. تجسـس فطری ما سـبب شـد که از رئیس آن قشون، شـرح حال آن طفل سـیاه پوست را بپرسم.

معلوم شـد که این طفـل را از زنگبـار برای شاهزاده ظل السـلطان، والی با اقتـدار فارس و اصـفهان، آورده بودنـد. و شاهزاده به دلاک مخصوص حکم کرده

بود که آلت رجولیت او را قطع کند، و به اصطلاح ایرانیان، خواجه اش نماید و جزء خدام حرمش منسلک دارد.

دست و پای طفل را بستند و تیغ را کشیدند. همینکه خواستند این کار بیرحمی را بموقع اجراء گذارند، شخصی عطسه یی زد. و عطسه در میان ایرانیان، مثل استخاره خیلی معتبر است. مثلا: اگر شخصی در صدد جلب منفعت معین بخواهد حرکتی کند و کسی عطسه زند، فی الفور از صرافت افتاده، سکونت را به حرکت اختیار می کند. و اغلب کارها در ایران، به واسطه ی استخاره است. بر هم زدن چند ورق از کتاب مخصوص، یا شمردن چند دانه از تسبیح، تمام امور را زیر و رو می کند. این ملت تا دارای این عقاید هستند، هیچ وقت به منظور و مقصود اصلی خود نمی رسند.

عوام الناس عطسه زدن را جزء تطهیرات می دانند و الا- خواص اعتنا به تطهیر ندارند؛ در شأن نزول آیه ی «وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا» «۳۸»؛ نه چیز سخت از امت محمدی برداشته شده است: یکی چیدن لباس و دور انداختن است در وقت نجاست، و یکی تطهیر و فال بد گرفتن است. و عطسه جزء تطهیر است. و خواص وقتی که تطهیری ببینند، توکل به خدا می کنند و صدقه می دهند و اقدام به آن کار می کنند.

خلاصه، ما بعد از توقف چند ماه در تهران، خواستیم که از راه همدان و لرستان به سوز رفته، مشغول به حفریات شویم. «مسیو سوار»، شارژ دافر فرانسه، به ما گفت:

«نوشته ی رسمی از وزارت خارجه ی ایران به من رسیده که: اهالی عربستان به واسطه ی تعصب دینی، مانع از هر نوع کند و کوب در خرابه ی سوز هستند. در

این صورت، اگر صدمه به تبعه ی شما وارد بیاید، دولت ایران مسئول نخواهد بود. پس نه «دیولافوا» و زوجه اش از فرانسه به ایران می آیند که مشغول این کار شوند؛ و نه ما دیگر به خوزستان می رویم. به این جهت، ما از تهران به طرف بوشهر راندیم، که از بوشهر به فرنگ رویم.

انتهی.

سفرنامه ی «مسیو بابن» و «هوسه» ی فرانسوی به خوزستان و بهبهان و شیراز و اصفهان و تهران، تمام شد. بعضی چیزها را خوب نگاشته؛ که حکمت تاریخی و فلسفه ی پاره یی کارها، بعدها بر خوانندگان معلوم می شود. و بعضی چیزها را در ژغرافیا و تاریخ و عادات

---

(۳۸) قرآن کریم: البقره/ ۲۸۶.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۳

و حالات بختیاری و خوزستان و تهران و اصفهان و تهران، به قدری ناقص و اندک نگاشته است که هزار شرح لازم دارد. هرکس خواهد بر منقورات و نقش رستم و تخت جمشید و قبر داریوش و نقش شاپور، و بعضی منقورات فارس کاملا اطلاع یابد، رجوع به تاریخ میرزا فرصت شیرازی کند که در تحقیق حالات مملکت فارس خوب نگاشته است. و اگر ما بخواهیم نقل آن اقوال کنیم، ما را از نوشتن تاریخ مظفری که مقصود اصلی است، باز می دارد. کنون، از شرح و بسط مطالب ژغرافیا اعراض کرده، به سر تاریخ که مقصد اصلی است می رویم.

حاجی میرزا حسن خان محتشم السلطنه، جنرال قونسول سابق بمبئی، پسر صدیق- الملک، که سال ها است در وزارت خارجه مراتب دانش و کفایت خود را ظاهر ساخته است، به منصب ریاست کل اداره ی وزارت خارجه، که شغل موروثی او است، منصوب گردید. بعد از وزیر امور خارجه، او ریاست و حکمرانی بر جمیع اجزاء

وزارت خارجه را خوب می داند. در جوانی، کار پیران می کند. پدرش در ایام قدیم، ریاست وزارت خارجه را داشت که قول و فعل و تقریر و تحریرش، نزد خارجه و داخله سند بود. ولی، چند سالی است که به واسطه ی کهولت سن، منزوی شده و از کار افتاده، خود را از خدمت معاف کرده است. و او از اخیار و ابرار و درستکاران است. کنون، فرزند لایق او به این منصب نایل شده است.

ایالت مملکت گیلان و طوالش به عهده ی ولی خان نصر السلطنه، وزیر خزانه ی سابق و وزیر مسکوکات دوره ی ناصری، پسر ساعد الدوله سردار تنکابنی، واگذار گردید.

ثروت و حشمت نصر السلطنه در خاک مازندران، بیش از آن است که من بتوانم شرح آن دهم.

حکومت ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند به عهده ی صدق الدوله، پیشخدمت حضور همایون، واگذار گردید.

نواب شاهزاده سلطان عبد المجید میرزای عین الدوله، که از شاهزادگان عظام و بشرف مصاهرت سلطنت عظما افتخار دارد و بسی کفایت و درستی به منصه ی ظهور آورده است و دارای چند شغل معظم است، این اوقات به ایالت عربستان و بختیاری و بروجرد و لرستان و نهاوند منصوب و روانه شدند؛ و به یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اولی قرین سرافرازی آمدند. این شاهزاده ی بزرگوار به طوری در عربستان و لرستان و بروجرد و نهاوند نظم داد، که قحط و غلا و احتکار را از میان برد و مردم آسوده شدند؛ و از الوار بسی ادعیه ی خیریه درباره ی او شنیدم. سرکردگان و سرکشان لرستان راه اطاعت پیمودند. راه ها امن شد. قطاع الطریق که از ایلات بودند، قوافل را به سلامت به منازل می رسانیدند. این

شاهزاده دیناری تعدی نکرد و از اصناف قصاب و خباز رشوت نگرفت؛ و نعمت را به روی اهالی فراوان کرد. علماء و رؤسای الوار که مسلک شرارت و احتکار داشتند، به سر جای خود نشستند؛ ابدا، بیقاعده حرکتی نکردند. در این ایام عمر خود من، هیچ یک از حکام و والیان را این طور عادل و بی طمع و با کفایت ندیدم.

و هیچ وقت، در این ولایات این طور نظم و ایمنی دیده نشده بود که در این زمان دیده شد. این شاهزاده واقعا از آیات بزرگ الهی است. اگر بخواهم کارهای او را شرح

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۴

دهم، سخن به طول کشد و مرا مجال نوشتن نیست؛ همین قدر کافی است.

جناب حسن علی خان امیر نظام، پیشکار مملکت آذربایجان، در اواخر این سال از پیشکاری مملکت آذربایجان استعفا کرده، به ترخیص و اجازه ی علیه ی خسروانه، از راه دریای خزر و راه آهن عشق آباد به مشهد مقدس، به زیارت و آستان بوسی حضرت ثامن الائمه، علی بن موسی الرضا، علیه آلاف التحیه و الثنا، رفته. پس از ده روز اقامت در آنجا، از خراسان عازم دار الخلافه شده؛ وارد دار الخلافه و دربار همایون گردیده و به شرف تقبیل آستان سلطنت نایل آمدند.

پس از استعفای جناب امیر نظام از پیشکاری مملکت آذربایجان، لازم بود که پیشکاری آنجا به عهده ی یکی از وزرای بزرگ که دارای عقل و کیاست و حسن فراست باشد، واگذار گردد. لهذا، جناب حسین قلی خان نظام السلطنه، وزیر مالیه و رئیس دفترخانه ی مبارکه، از وزارت مالیه و ریاست مستوفیان عظام معاف شده، بر حسب اراده ی خسروانی و تصویب جناب مستطاب اشرف امجد صدر اعظم، به وزارت

و کارگزاری مملکت آذربایجان و پیشکاری حضرت اشرف ولایت عهد منصوب و برقرار، و همین دو روزه با اجزاء کافی و وافی روانه ی آذربایجان می شوند. شرح حال جناب نظام السلطنه، در اول این جلد کاملا نوشته شده؛ هرکس خواهد، رجوع به آنجا کند.

اشخاصی که به رفتن آذربایجان از نوکرهای دولتی مأمور شدند و به همراهی جناب نظام السلطنه روانه ی آذربایجان گشتند، اسامی ایشان از قرار ذیل است:-

شاهزاده امام قلی میرزا؛ میرزا رضا قلی خان مجیر السلطنه، برادر زاده ی جناب نظام السلطنه؛ حاجی میرزا ابو القاسم مشیر لشکر، پسر مرحوم حاجی میرزا عباس قلی، که از دانشمندان و مردمان درست با کفایت است؛ میرزا نور اللّه مستوفی، برادر جناب میرزا محمد حسین مستوفی، سررشته دار کل دفترخانه ی ایران، که پسران مرحوم میرزا محمد آشتیانی مستوفی و محاسب سابق آذربایجان هستند. این میرزا نور اللّه در آذربایجان ریاست دفتر استیفاء و پیشکاری امور مالیه یافت و نیکو از عهده برآمد. دیگر از همراهان جناب نظام السلطنه: میرزا حسین خان معین السلطنه، مستوفی دیوان اعلا؛ و میرزا باقر خان شریف السلطنه، مستوفی دیوان اعلا؛ و چند تن از صاحبان القابند که اسامی و القاب آن ها را نمی دانم و صورتی از برای من نفرستاده اند. هریک از این ها، در آذربایجان مصدر خدمات بزرگ می شوند.

در اواخر این سال هزار و سیصد و شانزده، چون راست قلمی و درست قدمی و بی طمعی و خبرت و بصیرت جناب آقا میرزا محمد حسن وزیر دفتر، که سابقا هم چندین سال در دوره ی ناصری و دوره ی مظفریه وزارت دفتر داشتند، فرزند مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر سابق، به شخص شخیص سلطنت معلوم و مشهود بود؛ در

این اوقات که جناب نظام السلطنه، وزیر مالیه، روانه ی آذربایجان شدند، حسب الاراده العلیه، وزارت مالیه- که امروز به «وزارت دفتر» تعبیر می شود- و ریاست مستوفیان عظام به جناب آقا میرزا محمد حسین وزیر دفتر که از انجاب بزرگ ایران هستند واگذار گردید و به اعطای یک عدد قلمدان دوات مرصع، که از امتیازات مخصوصه ی وزراء بزرگ است،

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۵

نایل آمد. حق به ذی حق رسید. «عرف الخیر اهله فتقدم.» وزارت دفتر حق این خاندان است، که آباء و اجداد و اعمام ایشان در دولت قاجاریه، همیشه مصدر این خدمت بزرگ بوده اند؛ و از «اوارجه» ی قدیم ایران و طرز معاملات و صدور برات و جمع و خرج جدید دیوان اعلا اطلاعی کامل دارند، از جمیع نکات دفتری مستحضر هستند. جناب وزیر دفتر از سن صباوت تاکنون که به کهولت رسیده اند، همیشه در دفتر ریاست داشته اند، و خط و نشان و طغرای ایشان، محل اعتبار و اعتماد بوده است. بعد از فوت پدر بزرگوارشان در دوره ی ناصری، بالارث و الاستحقاق، به وزارت دفتر منصوب و برقرار شدند.

در دوره ی مظفریه، در سنه ی هزار و سیصد و چهارده، که جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدر اعظم، از صدارت ایران کناره یافتند، چون جناب وزیر دفتر از هواخواهان ایشان بودند؛ لهذا، از وزارت دفتر کناره جستند. و در کمال استغنای طبع و ملایمت و سلامت نفس، به خانه ی خود نشستند. چنانکه در سایر مجلدات این کتاب نگاشته ام، هیچ روز به دربار نیامده، از دولت استدعای کار و شغلی ننمود.

و به جناب مستطاب امین الدوله، صدر اعظم، مزاحمتی نداد که به چاپلوسی وزارت

دفتر یابد. به خانه ی احدی پا نگذاشت. و از احدی تملق نکرد و اسباب چینی به میان نیاورد.

در کمال وقار و طمأنینه و همت نفس، در خانه ی خود نشست؛ تا امروز، در نهایت عزت و احترام درب خانه ی او را کوبیدند و به وزارت مالیه اش منصوب ساختند.

طرز جدیدی در دفتر مرتب ساخت و تصحیح اعمال و تنقیح افعال کرد. چون از جمیع دقایق دفتر مستحضر است، احدی از مستوفیان نتوانست که کار غلط در نزد او بگذراند. از دادن حکم تبدیل مضایقت کرد. به رشوت گرفتن و چم و خم این و آن، کاری را به غلط اجراء نداشت. فقط، تابع دستخط سلطنت و حکم صدارت بود. در توجیه بروات و حواله و اطلاق، سرعت سیر تحریر و جریان قلم دارد. کارها را معطل نمی گذارد.

در نیم ساعت، تقریبا پانصد برات را حواله می دهد. از صبح تا پنج ساعت از شب رفته، جز یک دو سه ساعت، مشغول انجام امور مالیات و توجیه بروات و اصلاح جمع و خرج ایران است.

وزارت دفتر که با ایشان باشد، به مالیات ایران ضرر وارد نمی آید و در محاسبه ی حکام خرج تراشی دیده نمی شود. جناب وزیر به سبک وزراء و بزرگان قدیم ایران حرکت می کنند: که هنوز علاوه بر مواجب، به اجزاء و بستگان و میرزایان و نوکران خود، در هر سال چندین خروار گندم خانواری می دهند؛ و در هر ماه، هریک از اجزاء سی من و چهل من «مهر نان» جیره دارند. بیشتر حاصل املاک جناب وزیر دفتر، صرف این اجزاء می شود. یکی از بزرگی های جناب وزیر دفتر این است که: چون پدر ایشان میرزا هدایت وزیر دفتر وفات

کرد، ایشان از مواجب و مرسوم دولتی پدر بزرگوار خود دیناری نبرده، خودشان صورتی نوشته، تمام مرسومات پدری را به سایر ورثه تقسیم کردند. این مرد بزرگ دارای شرم حضور است، هتاکی و بی باکی ندارند. اگر کسی در محضر او جسارتی کرده، وی به بزرگی خود، به حلم و حوصله گذرانیده است که طرف مقابل شرمگین شده. این وزیر بزرگ در دفتر، در عالم ریاست خود، در کار بنده تقویتی نکرده و یک رشته عملی را در دفتر به من واگذار ننموده؛ و من هم حسن طلبی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۶

نکرده، چندان دلگرمی ندارم. اما، انصاف را از دست نداده، صفات حمیده ی ایشان را نگاشتم. و بعضی از خدمات ایشان را، ان شاء اللّه، در وقایع هزار و سیصد و هیجده و نوزده خواهم نگاشت.

حکومت ولایت یزد که در اداره ی جناب سلطان علی خان وزیر بقایاست و برادر ایشان عدل الدوله، پیشخدمت مخصوص همایون، به آن ولایت حکمرانی داشت؛ در این اوقات عدل الدوله به دربار همایون احضار شده، به تصویب و تعیین وزیر بقایا، شاهزاده حاجی مهدی قلی میرزای سهام الملک، امیر تومان، به حکومت یزد منصوب و روانه شدند.

نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده، ملک منصور میرزای شعاع السلطنه که چندین ماه قبل برای اصلاح مزاج و سیر و سیاحت ممالک اروپ به فرنگستان تشریف برده بودند، در آنجا از جانب امپراطوران و سلاطین اروپ نهایت تشریفات درباره ی ایشان به عمل آمده و نشان های عظیم الشأن از طرف سلاطین به ایشان اهداء شده؛ این اوقات، با سلامت مزاج به ایران مراجعت فرموده. در اواخر ذی الحجه ی این سال، به دار الخلافه ی تهران ورود کرده، شرفیاب

حضور همایون شدند و مورد الطاف شاهانه گشتند.

جناب حاجی محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، به جهت اصلاح مزاج و استحمام به آب های معدنی ممالک آلمان، از خاکپای اقدس همایون موقتا مرخصی حاصل نموده؛ اواخر ذی الحجه الحرام این سال، به مصاحبت باقر خان دکتر، که از اطبای نامی این دوره است، روانه ی فرنگستان شدند.

برای انتظام اداره ی وزارت امور خارجه، به امر دولت و تصویب و تعیین صدارت، میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، وزیر لشکر، که سابقا در وزارت خارجه ریاست داشته است، منتخب شد که در مدت غیبت جناب مشیر الدوله، در امور وزارت خارجه رسیدگی کرده، امور این اداره را منظم دارد.

منصب استیفاء و برات نویسی اطباء حضور همایون و اطباء ولایات ممالک محروسه، به استثنای اطباء نظامی، به میرزا تقی خان مستوفی، پسر میرزا محمد حسین وقایع نگار، واگذار گردید.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۷

باب سوم ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و شانزده، به لقب دولتی نائل شده اند یا امتیازات دولتی را، از قبیل: تمثال مبارک و نشان های معظمه و شمشیر، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرافراز گشته اند.

یک قبضه قمه ی مرصع به شاهزاده امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ، مرحمت شد.

عدل الدوله، برادر وزیر بقایا، که به حکومت یزد روانه و منصوب گردید، به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع آمد.

میرزا مصطفی قلی خان نوری، پیشخدمت خاصه، پسر حاجی میرزا مرتضی قلی سلطان الاطباء طبیب حضور، به لقب مجد السلطان ملقب گردید.

میرزا حسین خان میرپنجه، پسر مرحوم وزیر لشکر، از اجزاء وزارت خارجه که به کارگزاری امور خارجه ی خوی و سلماس منصوب شد، به لقب اعتلاء الدوله ملقب گردید.

میرزا حسین خان صدیق الممالک، حاکم خالصجات ورامین، به تصویب ناصر- السلطنه، وزیر خالصجات و زراعت و فلاحت، به یک ثوب لباده ی ترمه ی ایرانی مخلع گردید.

میرزا آقا خان غفاری، سرتیپ، به لقب فخر الممالک ملقب شد.

میرزا باقرخان

مستوفی، منشی باشی و پیشکار امور ایالت کرمانشهان، به لقب مبین الدوله ملقب و سرافراز آمد.

میرزا معصوم به لقب ممیز الممالک نایل گردید. میرزا احمد خان مستوفی به لقب معدل الممالک مباهی شد.

میرزا علی اکبر خان به لقب مصدق دفتر ملقب شد؛ میرزا حسین علی خان به منصب استیفاء از درجه ی دویم. میرزا غلامحسین خان به منصب استیفاء از درجه ی دویم نایل شدند. این اشخاص فوق، تمام در اداره و از اجزاء جناب میرزا محمد خان اقبال الدوله، حکمران کرمانشهان، فرزند مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله غفاری، هستند.

در غره ی صفر المظفر این سال هزار و سیصد و شانزده، که مجلس تعزیت دولتی در عمارت مبارکه ی صاحبقرانیه ی شمران به اختتام پیوست، نواب مغرور میرزای موثق الدوله که دار النظاره ی مبارکه در اداره ی ایشان است، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع شدند. و مصطفی خان حاجب الدوله نیز به یک ثوب پالتوی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و مباهی آمدند. در اول این جلد هم، اشارتی به این فقره شد.

میرزا محمد حسین رئیس الکتاب، مستوفی دیوان اعلا، که چندی قبل وفات کرد،

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۸

لقب رئیس الکتابی و خطاب جنابی و مواجب و خدمت آن مرحوم، به تصویب نیر الملک، وزیر علوم، به میرزا عبد الوهاب خان ولد آن مرحوم، که از تربیت یافتگان مدرسه ی دار الفنون دولتی است، مرحمت شد.

یک قبضه شمشیر مرصع به حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ، سردار کشیکچی باشی، مرحمت شد.

یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع از درجه ی اولی به امین بقایا، فرزند جناب وزیر بقایا، مرحمت گردید.

میرزا مصطفی خان مستوفی، نواده ی مرحوم میرزا محمد علی خان شمس الشعراء، که در

این اوان در خدمت نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده سالار الدوله مشغول امر انشاء و تحریرات است، به منصب استیفاء از درجه ی اول و لقب آصف دفتری نایل شدند. و میرزا مرتضی خان، برادر مشار الیه، به منصب استیفاء از درجه ی سوم نایل گردید.

چندی قبل که شیخ مزعل خان معز السلطنه، حاکم شط العرب و محمره- پسر حاجی جابر خان نصرت الملک- وفات کرد، این اوقات منصب نبیل امیر تومانی و لقب معز السلطنه و حکومت و سرحدداری شط العرب و محمره، به انضمام یک قبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان تمثال همایون، درباره ی شیخ خزعل خان- فرزند دیگر مرحوم حاجی جابر خان نصرت الملک- مرحمت و ارسال به عربستان شد. برحسب استدعای معز السلطنه ی حالیه شیخ جاسب خان، ولد معزی الیه، به لقب نصرت الممالک ملقب و سرافراز گردید.

روز بیست و دویم ربیع المولود که جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین- السلطان، صدر اعظم ثانوی، به شرح دستخط مبارک- چنانکه در پیش شرح آن نوشته شد- به صدارت ثانوی برقرار و منصوب شدند، به جبه ی ترمه ی شمسه الماس با آویز لئآلی و قلمدان تمام مرصع و شرابه ی مروارید مخلع و مباهی گشتند.

یک حلقه انگشتری الماس به سلطان علی خان وزیر بقایا مرحمت شد.

وزارت کلیه ی معادن ایران که به میرزا نظام الدین مهندس الممالک واگذار گردید، به یک ثوب لباده ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع شد.

حکومت دار الخلافه ی تهران که بعد از استعفای جناب نظام الملک با ناظم الدوله شد، به یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی الماس از درجه ی اول مخلع گردید.

یک ثوب سرداری تن پوش همایون به انضمام شمسه ی مرصع، با دستخطی مرحمت آمیز

برای غلامحسین خان جنرال پیشخدمت حضور همایون، حاکم «ارومی» که جزء آذربایجان است، ارسال گردید.

وزارت تجارت که به عهده ی محمد ابراهیم خان معاون الدوله واگذار آمد، به یک ثوب لباده ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

یک حلقه انگشتری الماس گرانبها به میرزا سید علی خان موثق الملک، رئیس رخت- دارخانه ی مبارکه، مرحمت شد.

یک ثوب خلعت تن پوش با یک زوج شمسه ی مرصع، به اقتدار الدوله عطا شد.

حاجی معتمد نظام، مستوفی قورخانه ی مبارکه و ذخیره، به یک ثوب جبه ی ترمه

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۵۹

مباهی آمد.

حاجی میرزا محمد علی خان طایفه ی گیلانی، که سال ها است در دایره ی ایالتی گیلان مشغول خدمت است، این ایام به دربار همایون آمده، شرفیاب خاکپای همایون گشته؛ به لقب بخد الدوله و به خطاب جنابی مخاطب شد. و حاجی میرزا اسماعیل خان، برادر معزی الیه، نیز به لقب نبیل الملک و خطاب جنابی سرافراز آمد.

یک عدد قلمدان با دوات مرصع به میرزا مهدی خان وزیر همایون مرحمت شد.

یک حلقه انگشتری الماس به فضل اللّه خان بشیر الملک، امیر تومان، شاطرباشی، مرحمت شد.

لطف اللّه خان صدق السلطنه، پیشخدمت خاصه، که به ریاست خزانه ی نظام منصوب گردید، به اعطای یک ثوب سرداری ترمه ی ایرانی با شمسه ی مرصع سرافراز آمد.

به میرزا سید محمد نواب رضوی یک قبضه عصای مرصع، به توسط وزیر بقایا مرحمت شد.

یک عدد قلمدان مرصع به جناب میرزا محمود حکیم الملک، رئیس اطبای حضور همایون، وزیر ابنیه و مسکوکات، مرحمت شد.

محمد حسن خان محقق السلطنه، سرایدار باشی، به یک قبضه عصای مرصع مفتخر آمد.

عصر روز چهاردهم جمادی الآخر این سال، که روز عید میلاد سلطنتی بود؛ بندگان اقدس همایون به باغ جناب مستطاب اشرف

امجد صدراعظم تشریف برده، خاطر مبارک در آن باغ کمال انبساط یافت. یک حلقه انگشتری الماس بریلیان گرانبها را که مخصوص دست مبارک بود، به جناب مستطاب صدراعظم مرحمت فرمودند.

یک قبضه شمشیر مرصع به نواب موثق الدوله خوانسالار، مرحمت شد.

ساعد الدوله سردار، پدر ولی خان نصر السلطنه، که این اوقات به حکومت استرآباد و گرگان و ترکمان منصوب شد، به اعطای یک ثوب سرداری ترمه ی کشمیری با شمسه ی مکلل به الماس و یک قبضه تفنگ مخصوص نایل و سرافراز گردید؛ و روانه ی محل حکومت خود شد.

میرزا مهدی خان وزیر همایون، وزیر مخزن تدارکات عسکریه، به یک حلقه انگشتری الماس نائل و سرافراز شد.

ابو القاسم خان اعتماد السلطان، قهوه چی باشی، به یک حلقه انگشتری الماس مفتخر گردید.

یک ثوب لباده ی ترمه درباره ی میرزا محمد حسین نظام الاسلام، که سابق به لقب معتمد الشریعه ملقب بود و در دستگاه جناب ظهیر الاسلام امام جمعه ی تهران راتق و فاتق امور است، عطا شد.

حاجی علی قلی خان امیرتومان بختیاری، که این اوقات از دربار همایون موقتا رخصت یافته به بختیاری می رفت، به یک ثوب پالتوی سردوشی الماس مخلع آمد. و

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۰

حاجی خسرو خان بهادر الدوله، برادر معزی الیه، به اعطای یک قبضه قمه ی مرصع مفتخر گردید.

دبیر السلطان، فرزند میرزا محمد خان وکیل الدوله، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی دویم برای میرزا احمد خان دریابیگی، میر پنجه، حکمران کل بنادر فارس، فرستاده شد.

این بنده ی نگارنده در این سال هزار و سیصد و شانزده، شرح چند روزه ی سلطنت و وقایع آخر سال هزار و سیصد و سیزده را، که ابتدای

جلوس مظفری بود، تألیف کرده، با ربعی از ترجمه ی اعلام الناس را به خاکپای مبارک فرستاد؛ مستحسن واقع شد.

دستخط مبارک شرف صدور یافت و فرمان مبارک صادر شد که: همه ساله شرح اساس سلطنتی و وقایع دولتی را مرتبا تألیف کرده، تقدیم حضور شاهانه کند. و سیصد تومان بر شش صد تومان مواجب سابق این بنده ی نگارنده، افزوده شد. و به موجب دستخط و فرمان مبارک، لقب «افضل الملکی» و خطاب «جنابی» به من مرحمت شد. و من علاوه بر خدمت در دفتر استیفاء، مشغول تألیف تاریخ دولتی شدم. و وقایع هزار و سیصد و چهارده را تا این سال نگاشته، هر ساله جلدی تقدیم کرده ام؛ و باز انعامات نقدی و جنسی و خلعت دولتی، هر ساله به من مرحمت شده است. و به مناسبت لقب، اسم این جلد تاریخ دوره ی مظفریه را به «افضل التواریخ» نامیدم. امید است که خداوندم توفیق دهد که شرح وقایع سنوات آتیه را هم بنگارم، و به طرز دیگر چندین جلد در روزگار به یادگار گذارم.

«منه التوفیق و علیه التکلان.»

و محض آنکه آیندگان از جزئیات و دقایق این دوره مستحضر [گردند]، سواد عریضه را که به خاکپای اعلیحضرت شاهنشاهی، روحنا فداه، عرض کرده ام و سواد دستخط همایونی که در صدر عریضه ام شرف صدور یافته، با فرمان لقبی که درباره ام صادر شده است، در اینجا می نگارم.

سواد عریضه یی که به حضور همایونی نوشته ام از این قرار است:-

«قربان خاکپای جواهرآسای مبارکت شوم! در بدو جلوس ابد مأنوس خسروانه، این خانه زاد به یادگار این دولت قوی شوکت، تاریخ اعلام الناس را ترجمه نموده و در مقدمه ی آن، شرح آثار سلطنتی را مندرج کرده؛ که اگر امر

و مقرر فرمایند، به همین ترتیب، سال به سال شرح ترقیات و امور معظمه ی این دولت را بنگارد. تا حال، انجام این خدمت به عهده ی تعویق افتاده، و تألیف خانه زاد به طوری که باید جلوه گر نشده است. اینک، نمونه یی از تألیف خود را به خاکپای مبارک فرستاده، استدعای عاجزانه دارد که از این خانه زاد تشویقی شود، تا این خدمت را به انجام رساند و هر ساله کتابی تقدیم نماید. فهرست عرایض خانه زاد از قرار ذیل است:-

عرض اول: سی سال است به دولت خدمت کرده؛ در اداره ی استیفاء هریک از اقران به لقبی نایل شده جز خانه زاد که درصدد برنیامده. حال، استدعا دارد که به لقبی سرافراز گردد.

عرض ثانی: امر و مقرر فرمایند ماهانه جزیی برای خرج کاتب از صرف جیب

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۱

مبارک مرحمت شود، که مشغول تألیف این کتاب شده، خدمت خود را به پایان رساند.

عرض ثالث: این خانه زاد غیر از مواجب دیوانی، هر ساله صد تومان انعام استمراری داشته که پنجاه تومان آن را در کتابچه ی انعامات، در جزء مترجمین دولتی، مقطوع کرده اند. استدعا دارد امر و مقرر فرمایند کما فی السابق، برات فدوی را تمام صادر کرده، پنجاه تومان مقطوعی برقرار باشد. امر امر قدر قدر همایونی روحنا فداه است.»

دستخط مبارک شاهانه در صدر این عریضه، خطاب به حضرت مستطاب اجل اشرف امجد ارفع آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم، که بعدها به لقب بزرگ اتابک اعظم نایل می شوند، این طور شرف صدور یافت:-

«جناب اشرف صدراعظم! این میرزا غلامحسین خان با کمال و قابل است.

کتابی تألیف کرده، به نظر رسید. پنجاه تومان انعام مقطوعی را بدهند و از سنه ی آتیه هم، تمام داده

شود. یک لقبی هم معین شود، فرمان بدهید. چیزی هم صلاح بدانید، از صرف جیب، نیر الممالک بدهد که مشغول نوشتن کتاب باشد.»

باشد.

این عریضه و دستخط را در دربار، نزد حضرت مستطاب صدراعظم بردم. قدری در حضورشان نشستم. نوازشم فرمودند. فورا، حضورا امر کردند که به جناب مستطاب آقا میرزا محمد حسین وزیر دفتر، که وزیر مالیات بود، حکمی نوشته که برات انعام استمراری بنده را صد تومان صادر کنند و مقطوعی را برقرار سازند. و نیز حکمی خطاب به نیر الممالک، خازن صرف جیب شاهانه، صادر شد که حسب الامر ماهی بیست تومان، که سالی دویست و چهل تومان باشد، به موجب قبض بنده برای مخارج کتاب تاریخ دولتی هر ماه ماهانه بدهند، و هر ساله برات صادر کنند. این دو حکم را «ملاحظه شد» نوشته و مهر کرده، به من دادند. و مقرر داشتند که فرمان دولتی در نوشتن تاریخ سلطنتی برای بنده نوشته شود؛ و جای لقب را سفید بگذارند که خودشان لقب بنده را تعیین کرده، به خط خود بنگارند و مهر کنند که به صحه ی شاهانه برسانند. فرمان هم نوشته شد.

روز دیگر، به حضورشان بردم؛ خواندند. قلم برداشتند که لقب مرا مرقوم فرمایند؛ من به حیرت و اضطراب و انتظار بودم که آیا برای من چه لقبی فکر می فرمایند که مکرر نباشد و مناسبت پیدا کند. چیزی در وسط خط نوشته و پشت فرمان را مهر کرده، به من دادند. دیدم در جای لقب که منشی سفید گذاشته بود، «افضل الملک» نگاشته اند؛ که هیچکس به گرفتن این لقب سبقت نیافته بود. هرکس دید، گفت: هیچکس تا حال، به این تناسب

لقب نیـافته است که صـدراعظم ایران به فکر خود و به خط خود بنگارد. من شـکر- گزاری کرده، از جا برخاسـتم. فرمان را به حضور شاهانه برده، به شرف صحه ی همایونی و مهر سلطنتی موشح گردید. و سواد فرمان مبارک از قرار ذیل است:-

«چون قادر ذو الجلال و واهب لایزال زمام امور و سررشته ی مصالح جمهور را به کف قدرت ما سپرده، و ما را به تاج و تخت شهریاری و آئین مملکت داری سرافراز

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۲

و ممتاز داشته؛ ما نیز به شکرانه ی این موهبت عظما و سپاس حقوق این عطیت کبرا، بر ذات اقدس و شخص مقدس خود لازم شمردیم که هریک از چاکران وافی و خدمتگزاران کافی را به نیل مراحم و بذل مکارم ملوکانه امیدوار و سرافراز نمائیم.

از آن جمله: جنـاب میرزا غلامحسـین خـان ادیب، مسـتوفی اول دیوان همـایون اعلا، است که حاوی هر نوع فضایل و کمالات بوده، در هر خـدمت و مأموریتی که داشـته، قلما و قـدما، طریق صـداقت پیموده است. علاوه بر خـدمت انشاء و رسایل دولتی، همواره در ترجمه ی تواریـخ عربیه و ضـبط و ربـط مـآثر سـلطنتی و شـرح ترقیـات دولتی، قیام دارد. خاصه، در این وقت که به تألیف کتاب مسـتطاب جلوس مظفری و ترجمه ی اعلام الناس خدمتی کرده و آثاری نهاده است. لهذا، در ازاء این خدمت، به تصویب جناب مسـتطاب، قواما للعز و الاقبال، نظاما للشوکته و الاجلال، اجل اشـرف اکرم صدراعظم، از هذه السـنه ی ایت ئیل او را به لقب نبیـل افضـل الملکی، سـرافراز و به صـدور این فرمـان قضا جریان قرین اعزازش فرمودیم؛ که در کمال دلگرمی به مراحم کامله ی خسروانه و عواطف

شامله ی ملوکانه، زایدا علی ماسبق، امیدوار باشد و همه ساله شرح وقایع این عهد همایون را با اتفاقات عمده ی این سلطنت روزافزون مدون ساخته، ضمیمه ی سایر مجلدات اعلام الناس نموده، در هر سال یک کتاب به حضور اعلا تقدیم نماید؛ و در این خدمت، بین الاماثل و الاقران خود را مفتخر و سرافراز داند.

مقرر آنکه: جنابان مستوفیان عظام و کتاب سعادت فرجام، شرح فرمان مطاع مبارک را ثبت و ضبط نموده، در عهده شناسند. فی شهر جمادی الاخر ۱۳۱۶.»

این فرمان به صحه ی مبارك شاهی رسید، که در آخر سطر او «صحیح است» مرقوم می فرمودند؛ و بعد، فرمان را به مهر مبارك سلطنتی، که چهارگوش است، موشح ساختند. و سجع مهر شاهانه به خط میرزا محمد تقی حکاك باشی، پسر مرحوم میرزا عبد الرحیم حکاك باشی، است؛ که به روی بلور سبزی مسطح تاجدار کنده بودند «الملك للّه»؛ در بالای مهر حکاکی و این شعر نقاری شده است:

«گرفت خاتم شاهی مظفر الدین شاه دمید کوکب فتح و ظفر بعون اللّه» وقتی که سلطنت به این وجود مبارك رسید، چند تن از شعراء نامی سجع مهرها ساختند و به حضور بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اکرم، آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم، فرستادند؛ تا هر کدام را بپسندند، بفرماید تا نقش نگین کنند. ایشان این بیت میرزا محمد محیط شاعر قمی را، که از غزل سرایان خوب تهران بود و با من غالبا حشر و نشر داشت، و در فن غزل بر جمیع شعرای این زمان، مانند شاطر عباس معاصر خود، رجحان یافته بود، پسندید؛ و بفرمود تا آن را نقش نگین کردند.

و صد تومان نقدا صله ی این

یک بیت را به میرزا محمد محیط دادند. و این مهر مخصوص فرامین مواجب و القاب و امتیاز اهالی داخله شد. هشت عدد مهر دیگر کوچکتر و ظریفتر برای پای بروات مواجب و ملفوفه ی فرمان ها و دستخطها ساختند، که بعضی از آن ها شیر و خورشید علاوه بر اسم مبارک منقور شده بود، و بعضی فقط مظفر الدین شاه قاجار بود؛ که در بغل همیشه همراه داشتند و به دستخطها موشح می ساختند. محض اینکه ترتیب حالیه برای آیندگان معلوم باشد، نوشتن این چند سطر لازم است.

جناب مستطاب آقا میرزا محمد حسین فروغی، ذکاء الملک، رئیس سابق دار الترجمه ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۳

دولتی و معلم تاریخی مدرسه ی سیاسی و مدیر و منشی روزنامه ی «تربیت»، که از جراید ممتاز تهران است، در ذیل نمره ی ۲۲۲ روزنامه ی «تربیت» مورخه ی دهم شوال سنه ی هزار و سیصد و هیجده هجری، در صفحه ی ۸۹۲ این شرح ذیل را در خصوص تاریخ مظفری که مسما به «افضل التواریخ» شد، نگاشتند. و هی هذه:-

«جناب فخامت نصاب افضل الملک، میرزا غلامحسین خان ادیب، مستوفی دیوان، که حسب الامر الاعلی به موجب دستخط مبارک و فرمان مشغول تألیف تاریخ دولتی و وقایع سلطنتی دوره ی مظفری است، و هر ساله وقایع دولتی و تغییرات ادارات و شرح حال وزراء و صاحبان بیوتات دولتی را به صدق نوشته، با ترجمه یی که از اعلام الناس می کند به حضور مبارک می فرستد؛ در این اوقات که جلد سوم افضل- التواریخ را، که مشتمل بر وقایع هزار و سیصد و پانزده بود، تقدیم حضور همایونی نمود، سه دستخط مرحمت آمیز درباره ی او شرف صدور یافت. و از صرف جیب مبارک، فوق العاده انعامی به

ایشان همه ساله داده شد. و یک ثوب جبه ی کشمیری نمره ی اول، به موجب دستخط همایونی، به او مرحمت گردید که باعث افتخار او باشد. هریک از چاکران دولت که بعد از این امتیازی یابند، و هریک از وجوه و علماء ملت که شرح حال مفیدی داشته باشند، از برای ایشان که منزلشان معروف است، صورتی بفرستند که در تاریخ دولتی ثبت نمایند.»

رقعه ی تهنیتی هم از برای من فرستادند؛ که در ضمن پاره یی عبارات رشیقه، این شعر «خواجه نصیر طوسی» را که درباره ی عارف کامل و دانشمند ریاضی «بابا افضل کاشی» سروده، درباره ی بنده تمثل جسته بودند:

«گر عرض دهد سپهر اعلافضل فضلاء و فضل افضل

از هر ملکی به جای تسبیح آواز آید که افضل افضل» به عدل الدوله، حاکم یزد، برادر جناب سلطان علی خان وزیر بقایا که بعدها به لقب وزیر افخم ملقب می شود و وزارت داخله می یابد، یک ثوب پالتو با سردوشی الماس از درجه ی دویم مرحمت شد. و به میرزا فتح اللّه یزدی، وزیر یزد، یک ثوب ایرانی مبذول افتاد.

محمد قاسم خان امیر تومان، رئیس سابق شترخانه و قاطرخانه ی سلطنتی، برادر جناب مستطاب اجل اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم، به لقب عز السلطان ملقب گردید و فوج سوادکوه به اداره ی ایشان واگذار شد.

برای میرزا رضا خان ارفع الدوله، وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت علیه مقیم سنت پطرز پورغ، یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی الماس از درجه ی دویم فرستاده شد.

میرزا تقی خان سررشته دار محاسبات مملکت عربستان، به منصب و امتیاز درجه ی استیفاء نائل شد.

میرزا سید محمد شیرازی، سررشته دار محاسبه ی کرمانشهان و صرف جیب، به منصب استیفاء از درجه ی سیم

نایل گردید و به اعطای یک ثوب لباده ی ترمه ی ایرانی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۴

مفتخر شد.

یک حلقه انگشتری الماس درباره ی جناب آقا سید جلال الدین، امام جمعه ی قم، مبذول گردید.

یک حلقه انگشتری الماس درباره ی جناب آقا سید محسن نقیب السادات و الاشراف عطا شد. و به چهار نفر از فرزندان ایشان، که انتظام السادات و آقا سید حبیب افتخار- السادات باشند و غیرهما، که به واسطه ی فوت والده ی خودشان مستوجب تسلیت و مرحمت خسروانه بودند، هریک به یک طاقه شال ترمه مخلع شدند.

یک قطعه عکس تمثال مبارک به صحابت اعتماد خلوت، پیشخدمت حضور همایون، برای حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، امیر نویان، والی مملکت کرمان و بلوچستان، فرستاده شد.

یک قبضه شمشیر مرصع به افتخار سردار اکرم، والی عربستان، اعطاء و ارسال شد.

یک ثوب سرداری ترمه ی تن پوش همایون به صحابت خازن السلطان به افتخار بدیع- الملک، حکمران قم، ارسال شد.

محمد تقی خان احتساب الملک، پیشخدمت خاصه ی حضور همایون،- پسر مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک، پسر مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه- به اعطای یک ثوب پالتوی ترمه مخلع و سرافراز شد.

میرزا محمد حسین خان نصیر السلطان، نایب اول وزارت رسایل خاصه، پسر میرزا نصر اللّه خان دبیر الملک وزیر رسایل، از قرار دستخط همایون به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و سرافراز آمد.

امین بقایا، فرزند وزیر بقایا، به یک قبضه قمه ی مرصع نایل گردید.

ابو القاسم خان غفاری، برادر میرزا مهدی خان وزیر همایون، وزیر مخزن تدارکات عسکریه، که قصور و باغات سلطنتی دور شهر به مراقبت او مرجوع است، به لقب ناصر خاقان ملقب و به منصب شریف پیشخدمتی منصوب شد.

یک حلقه انگشتری الماس گرانبهای

ممتاز مخصوص دست مبارک، به جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم مرحمت شد.

یک قبضه شمشیر مرصع به نواب والا، شاهنشاهزاده سالار الدوله و یک قبضه شمشیر مرصع از نمره ی دویم به نواب والا، شاهنشاهزاده عضد السلطان بذل و اعطا شد.

به شاهزاده نصرت السلطنه، وزیر عدلیه و خازن مهر مهر آثار و رئیس خلوت همایونی، یک قطعه نشان تمثال مبارک مکلل به الماس مرحمت شد.

محمد کریم خان مختار السلطنه سردار، وزیر نظمیه و احتسابیه، به یک ثوب پالتوی بطانه خز مخلع گردید.

میرزا اسد اللّه خان مشار السلطنه، نایب اول وزارت امور خارجه، به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مخلع گردید.

یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه ی سوم درباره ی میرزا علی محمد خان

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۵

کاشانی، نایب قونسولگری حاجی ترخان، مرحمت و مبذول شد.

میرزا عبد الغنی خان سرتیپ، داروغه ی سابق بازار، به لقب مفتش الملک ملقب گردید.

آصف السلطنه، صاحب جمع کلیه ی دواب دیوانی، به یک ثوب پالتوی بطانه خز مخلع گردید.

فضل اللّه خان بشیر الملک، امیر تومان، شاطرباشی، به یک ثوب خرقه ی ترمه ی بطانه خز مخلع و سرافراز شد.

میرزا عباس قلی خان سپهر، مستوفی اول، که در سلک وزرای درباری است به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع از درجه ی دویم نایل گردید.

میرزا موسی خان عمید نظام به لقب سناء الدوله ملقب گردید.

میرزا باقرخان سرتیپ توپخانه ی مبارکه، پسر میرزا عباس خان مهندس باشی، به لقب سهام نظام ملقب شد.

میر حسن خان مقتدر السلطنه، پیشخدمت خاصه ی حضور همایون، که صحه رسانیدن فرمان ها به عهده ی او است، به یک ثوب پالتوی ترمه ی شمسه ی مرصع از درجه ی اولی مخلع و سرافراز شد؛ و میر سلیمان خان، فرزند معزی الیه،

که در سلک قرناء و خدام مخصوص همایون است، به لقب تمجید السلطنه ملقب گردید.

خلیل اللّه خان قاجار، سرتیپ، رئیس طایفه ی بنی اعمام، به لقب ضیاء خاقان ملقب شد.

میرزا محمد خان دکتر، پسر صنیع الممالک، که از دکتران معروف و از دانشمندان این دوره است، و در حذاقت فن طبابت لیاقت و لیاقت دارد، و به طبابت مخصوص صدارت عظما مشغول است، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و به خطاب جنابی مخاطب گردید. افضل التواریخ متن ۳۶۵ باب سوم ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و شانزده، به لقب دولتی نائل شده اند یا امتیازات دولتی را، از قبیل: تمثال مبارک و نشان های معظمه و شمشیر، برای خود تحصیل کرده اند و به خلاع فاخره سرافراز گشته اند. ..... ص : ۳۵۷

رزا نصر اللّه خان، راقم نامه های مبارکه و فرامین و دستور العمل مأمورین وزارت خارجه، پسر نامه نگار، به لقب اعتلاء الملک ملقب شد.

میرزا عبد الرزاق خان، که امتیاز استیفاء دارد و سررشته دار و نویسنده ی وزیر همایون- وزیر مخزن تدارکات عسکریه- است، به لقب رفعت السلطنه ملقب گردید.

یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اول به صوابدید صدارت عظما به، نواب شاهزاده وجیه اللّه میرزا امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ، مرحمت شد.

یک قبضه عصای چوگانی مرصع گرانبها به جناب وکیل الملک، وزیر خلوت، که از وزرای کبار است، مرحمت شد.

میرزا کریم خان منتظم الدوله، سردار مکرم رئیس قورخانه ی مبارکه و مدیر مدرسه ی نظامی ناصری، به اعطای یک قبضه شمشیر مرصع نایل گردید.

ثقه الدوله، رئیس دار الانشاء حضرت ولایت عهد، فرزند جناب وکیل الملک وزیر خلوت، که این اوقات روانه ی آذربایجان می شدند، به یک

ثوب پالتوی تن پوش همایون با سردوشی الماس مخلع و سرافراز شد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۶

یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اول برای حضرت ولایت عهد به آذربایجان ارسال شد. و نیز یک ثوب خرقه ی ترمه ی بطانه خز شمسه ی مرصع برای جناب حسن علی خان امیرنظام، وزیر و پیشکار مستقل آذربایجان، فرستاده شد.

جناب میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک به ایالت فارس منصوب و روانه شدند؛ یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اول به ایشان مرحمت شد.

سید عالیقدر حاجی میرزا حسن طبیب و ادیب فسایی، صاحب «فارس نامه» که مرحوم شد، حاجی میرزا سید علی مدرس و متولی مدرسه ی منصوریه ی شیراز، فرزند آن مرحوم، به لقب شریف مهذب الدوله ملقب و به یک حلقه انگشتری الماس مباهی و مفتخر گردید.

امیرزاده ملک ایرج میرزا، سرتیپ اول، پسر مرحوم امام قلی میرزای عماد الدوله، که در ذخیره ی عسکریه ی کرمانشهان مشغول خدمت است، به لقب سالار نظام ملقب گردید. و امیرزاده ارسلان میرزای سرتیپ اول، نواده ی مرحوم عماد الدوله، به لقب مظفر السلطنه ملقب شد.

به حاجی شیخ ابن مرحوم حجه الاسلام حاجی ملا- علی کنی تهرانی، مجتهد مسلم سابق ایران، یک حلقه انگشتری الماس ممتاز نمره ی اول مرحمت شد.

عیسی خان غفاری، سرتیپ و تحویلدار کل مخزن نظامی، پسر مرحوم حاجی میرزا زمان خان، به لقب معزز الملک ملقب آمد.

علی اکبر خان انتخاب الملک، پسر مرحوم حاجی هاشم خان، نواده ی مرحوم حاجی مصطفی قلی خان صارم الملک، به یک ثوب سرداری ترمه ی ایرانی از نمره ی اولی مخلع گردید.

یک قبضه عصای مرصع به ظهیر السلطان، ایشک آقاسی باشی، فرزند جناب ظهیر الدوله وزیر تشریفات، مرحمت شد.

میرزا محمد خان وکیل الدوله، منشی مخصوص حضور همایون،

که از وزراء است، به یک حلقه انگشتری الماس بریلیان سرافراز گردید.

صدق السلطنه به یک حلقه انگشتری الماس قرین افتخار آمد.

حاجی میرزا ابو القاسم خان معتمد نظام، مستوفی قورخانه ی مبارکه و ذخیره، برادر جناب وکیل الدوله، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

محمد خان قاجار به لقب سهم السلطان ملقب گردید.

حاجی میرزا ابو القاسم وکیل آستانه ی مقدسه حضرت رضویه، به یک ثوب عبای ترمه ی سلسله دوز مخلع گردید.

غلامحسین سرتیپ، ناظم کل اصناف مخزن تدارکات عسکریه، به لقب معظم الممالک ملقب و مفتخر آمد.

میرزا علی رضا خان پسر حاجی میرزا حسن خان رفیع الدوله، به لقب جلاء الملکی و امتیاز لشکرنویسی ملقب و منصوب شد.

به علی خان سرتیپ، معلم سواره ی ژاندارم، یک طاقه شال ترمه مرحمت شد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۷

میرزا سید محمد نواب رضوی، از علماء یزد که این اوقات به تهران آمدند، به یک قبضه عصای مرصع نایل شدند.

یک قبضه شمشیر مرصع برای محسن خان مظفر الملک، حاکم همدان، ارسال شد.

یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اولی به نواب والا شاهنشاهزاده سالار الدوله مرحمت شد.

برای میرزا احمد خان دریابیگی، حکمران کل بنادر و جزایر فارس، حمایل و نشان مخصوص امیرتومانی فرستاده شد.

یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع از درجه ی اولی درباره ی اکبر خان سیف السلطان، رئیس سواره ی قراسوران اطراف دار الخلافه، مرحمت شد.

محمود خان سرتیپ اول، رئیس طایفه ی «سپانلوی شاه بوداغلوی قاجار»، به لقب اقتدار الممالک ملقب گردید.

مفتاح الدوله، نایب اول وزارت خارجه، مدیر اداره ی مرموزات، فرزند مفتاح- الملک، به یک ثوب جبه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

مفتاح السلطنه، نایب اول وزارت خارجه، مدیر تحریرات اداره ی دول غیر همجوار، فرزند مفتاح الملک، نیز به

یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه مرصع مخلع شد.

میرزا اسماعیل خان امین الملک، وزیر داخله، برادر کوچک جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم، که در ذی الحجه این سال وفات کرد- و شرح حال او در ذیل مرحومین این سال نوشته خواهد شد-، فرزند او میرزا عیسی خان به لقب امین الملک ملقب گردید.

در موقع اسب دوانی این سال، یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع به جناب میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، وزیر لشکر، مرحمت شد.

یک عدد قلمدان دوات مرصع به جناب میرزا محمد حسین وزیر دفتر، در حین رجوع وزارت دفتر به ایشان مرحمت شد.

به منتظم الدوله سردار مکرم، وزیر قارخانه ی مبارکه، در شب عید غدیر یک ثوب سرداری تن پوش همایون مرحمت شد.

به امیرزاده شمس الملک، امیر آخور اصطبل مبارک، فرزند نواب شاهزاده عبد المجید میرزای عین الدوله، یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع در روز اسب دوانی مرحمت شد.

یک ثوب پالتوی سردوشی الماس برای میرزا محمد خان اقبال الدوله، حکمران کرمانشهان، به صحابت مصدق دفتر ارسال شد.

محمد کریم خان مختار السلطنه سردار، وزیر نظمیه و احتسابیه، به یک ثوب سرداری تن پوش همایون مخلع و مفتخر گردید.

محمد تقی میرزا پیشخدمت همایونی، برادر شاهزاده دارا، به لقب فخامت الدوله؛ و محمد رضا میرزا، برادر دیگر مشار الیه، لقب تمجید السلطنه ملقب گردید. لقب

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۸

تمجید السلطنه مکرر شده است.

یک حلقه انگشتری الماس به میرزا عباس قلی خان سپهر، مستوفی اول، پسر مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک، صاحب ناسخ التواریخ، مرحمت شد.

میرزا سلمان بیان السلطنه، مستوفی اول، که شرح درستی های او در اوراق سنه ی قبل نگاشته شده است، به وزارت خاصه و پیشکاری و ریاست دستگاه

نواب والا شاهنشاهزاده سالار الدوله برقرار شده؛ به یک قبضه عصای مرصع نایل گردید. او راضی به این وزارت نبود و طریق حزم و احتیاط می پیمود؛ مجبورا، او را به این خدمت گماشتند که او امور دستگاه ولی نعمت زاده را منظم دارد.

میرزا ابو القاسم خان مشاور الدوله، نایب اول وزارت خارجه، پسر مرحوم میرزا محمد علی مستوفی علی آبادی، برات نویس سرکارات، به اعطای یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع مخلع گردید.

اکرم الملک، نایب اول وزارت خارجه، پسر مرحوم میرزا جواد خان نایب الوزاره، نواده ی مرحوم صدیق الملک، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع گردید.

محمد باقر خان گودرزی، سرتیپ اول، پسر مرحوم کریم خان گودرزی، که از نوادگان مرحوم میرزا عنایت اللّه امین لشکر است، به لقب بشیر الممالک مباهی گردید.

عدل الملک به توسط وزیر امور خارجه، به یک قبضه عصای مرصع قرین افتخار آمد.

از برای آقا سید سعید مؤید التولیه و آقا سید عباس جلال التولیه، پسران آقا سید حسین نایب التولیه، که در مشهد مقدس هستند و در کارهای آستانه ی مقدسه ی رضوی دخالتی دارند، دو ثوب لباده ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع ارسال شد.

یک قطعه عکس تمثال همایون به صحابت مؤید السلطان برای امین همایون، حکمران سمنان و دامغان، فرستاده شد.

باب چهارم ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران، در این سنه ی هزار و سیصد و شانزده رحلت یافته اند

میرزا محمد حسین رئیس الکتاب، مستوفی دیوان اعلا، که چندی قبل وفات کرد، پسر او میرزا عبد الوهاب خان در این سال به لقب رئیس الکتابی نایل گردید.

حاجی میرزا ابو الفضل مجتهد ساکن تهران، پسر مرحوم حاجی میرزا ابو القاسم مجتهد تهرانی، معروف به کلانتر، که یک دو سه سالی از طرف قرین الشرف همایون به تولیت و امامت و تدریس مسجد

و مدرسه ی مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم سابق ایران، اشتغال داشت؛ در روز سه شنبه، هشتم ماه صفر المظفر، بدرود زندگانی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۶۹

کرده، مراسم تعزیت و مجلس ختم آن مرحوم از طرف دولت و ملت کاملا مرعی گردید.

این مجتهد مبرور، علاوه بر فقه و اصول، جنبه ی ادبیت و تاریخ دانی و ذوق اشعار داشت.

قبل از آنکه به اجتهاد برسد، با ایشان بعضی شب ها و بعضی روزها به سر بردم. من و او در مدیحه ی حضرت صاحب الامر، عجل اللّه فرجه، بعضی اشعار و قصاید عربی انشاء کرده، در «انجمن سادات اخوی» و غیرها، برای یکدیگر می خواندیم؛ و طبع سرشاری داشتند.

بعد، ایشان از تهران به عتبات رفته و چند سالی فقه و اصول را کامل کرده، به عنوان اجتهاد به تهران آمدند. به تقویت و همراهی جناب مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم، در دوره ی شاه شهید، طاب ثراه، در تهران ریاست ها کرده، مرسوم دیوان بردند و تولیت مدرسه ی ناصری یافتند. صفات حمیده داشتند؛ لکن، صورت دنیا شدند و رتبه ی زهد ایشان کم شد. با وصف این حالات، باید طلب مغفرت برای ایشان کرد. رحمت اللّه علیه.

شیخ مزعل خان معز السلطنه عرب، حاکم شط العرب و محمره، که بسی شهامت و رشادت داشت، در این سال وفات کرد. او پسر مرحوم حاجی جابر خان نصرت الممالک است. شیخ خزعل، برادر آن مرحوم، بشرحی که در باب امتیازات گذشت، به لقب معز السلطنه ملقب شد؛ حکومت و سرحدداری شط العرب و محمره به او واگذار گردید و امتیازات دولتی یافت.

شمس العلماء تبریزی، که از اجله ی علماء تبریز است، در سیزدهم صفر این سال

وفات یافت. حضرت والا ـ ولیعهد، صاحب اختیار آذربایجان، به مجلس تعزیت آن مرحوم به اتفاق امیرنظام، پیشکار آذربایجان، تشریف برده؛ امر به ختم مجلس تعزیت فرمودند.

اسم این مرحوم را نمی دانم، و از شرح حالش اطلاع ندارم که بیش از این شرح و بسط دهم.

آقا میرزا محمد فرزند جناب مستطاب ظهیر الاسلام آقای امام جمعه، که سی سال از مراحل زندگانی پیموده و مراتب علمیه و زهد و تقوا را به انتها رسانیده بود، در روز نوزدهم ربیع الاول، به تب لازم و اسهال بدرود زندگانی کرد. مجلس تعزیت آن مرحوم در مسجد اعظم سلطانی، یک دو روز منعقد شد. رحمت اللّه علیه.

رحمت اللّه خان ساری اصلان افشار، که پدر بر پدر به همین لقب ملقب و از ابتدای دولت سلسله ی قاجاریه تاکنون از امراء دربار بوده اند، روز جمعه، سیزدهم این ماه، در حال سواری از اسب پرت شده؛ به همین آسیب درگذشت. عمر او از هشتاد سال قدری متجاوز بود.

حاجی محمد حسن اصفهانی، امین دار الضرب، معروف به کمپانی، که در دوره ی ناصری و دوره ی مظفریه اول تاجر محترم معتبر ایران بود و در ولایات خارجه نفوذ و رسوخی داشت و همیشه طرف رجوع کارهای دولتی بود، در این اوقات که اداره و انتظام مجلس نرخ با او بود و بسی خدمات به ملت و دولت کرد، که مردم از قحط و غلای این سال رستند، چنین مرد سعادتمندی در اواخر این سال هزار و سیصد و شانزده، در ماه شعبان وفات کرد. و عموم اهل تهران برای او طلب مغفرت کردند؛ و محض انتظام

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۰

نرخی که از او سر زد، او

را به خیر و خوشی یاد می کردند. چون او وفات کرد، حاجی حسین آقا فرزند عاقل رشید ماهر کافی او را، که از تجار معتبر است، به ریاست مجلس انتظام نرخ برگماشتند. او هم نیکو از عهده برآمد. خلاصه، حاجی محمد حسن مرحوم در امر تجارت و فلاحت و نظم کارها و کشیدن راه آهن و ترتیب امور سیاسی، شخصی ماهر بود. اگر به او امنیت و اطمینان می دادند، وی کار تجارت را به ایران به جایی می رسانید که اهل ایران محتاج به امتعه و اسباب خارجه نشوند. چرخ و ماشین هر کاری را به ایران می آورد و کارخانجات جدیده راه می انداخت. ولی، افسوس که او را به بعضی کارها تشویق و ترغیب نکردند. و باز هم در ایران، تجار کافی عاقل هستند که کسی آن ها را به ترقی ایران و احداث کارخانجات بازنمی دارد.

حاجی محمد حسن مذکور، در دوره ی ناصری، امین دار الضرب و مسکوکات بود.

سکه های امین السلطانی که بر سکه های قدیم ایران زهی رجحان داشت، به مباشرت و ریاست او به دار الضرب بوده است. از آثار خیریه ی آن مرحوم، چاپ شدن تمام مجلدت «بحار- الانوار» است که مبالغی خطیر صرف کرده، تمام مجلدات را چاپ کرده، مجانا به مردم داد. دیگر از آثار خیریه ی او ساختن حجرات متعدده است به صحن باغ مقبره ی ابن بابویه، علیه الرحمه، که در یک فرسنگ و نیمی تهران واقع است. چهار فرسخ راه آهن در مازندران را تا لب دریا کشیده است، که حمل مال التجاره به کشتی ها آسان شود. در چند جزء قبل این جلد و در جلد دویم این کتاب، که در وقایع هزار و سیصد و

چهارده نوشته شده است، شرحی از حاجی محمد حسن مذکور نگاشته شده است؛ هرکس خواهد، رجوع به آنجا کند.

سلاله السادات العظام، جناب حاجی میرزا حسن شیرازی، معروف به فسایی، که اصلا از اهل فسای شیراز بوده است، مؤلف «فارس نامه»، صاحب «قرآن حسن»، که از فضلا و ادبای دوره ی ناصری و این دوره است، در ماه رجب این سال در شیراز وفات کرد. در شرافت این سید عالی نسب، این بس که: خانه های حضرت ابی طالب که هنوز در مکه ی معظمه می باشد، نسلا بعد نسل در دست اجداد او بوده؛ در زمان حیات آن مرحوم نیز، تولیت آن مقام منیع ارثا با خود او و اینک هم منتقل به اولاد وی می باشد. ایشان با مرحوم حجه الاسلام حاجی میرزا حسن شیرازی، ساکن سر من رای، اعلی اللّه مقامه، که در دوره ی ناصری رئیس ملت ایرانیان بود و جمیع مجتهدین ایران نزد او کوچک بودند و حکم او را کالوحی المنزل من السماء می پنداشتند، در نسب به یک رشته می پیوستند.

حاجی میرزا حسن فسایی، مؤلف «فارس نامه»، در فن طبابت ایرانی هم یدی طولی داشت. چندین سال قبل که مرحوم معتمد الدوله ایالت فارس داشت، حاجی میرزا حسن نزد معتمد الدوله هم طبابت می کرد و هم منادمت داشت. بعد از فوت معتمد الدوله، حاجی میرزا حسن به تهران آمد. من او را در سه مجلس ملاقات کرده و صحبت های تاریخی و ژغرافیایی باهم کردیم. او ابدا خودستایی و خودنمایی و طلاقت لسان و رشاقت بیان و صفصفه نداشت. خیلی ساده و ملایم تکلم می کرد، که مردم عوام ملتفت کمالات او نبودند.

الحق، در ژغرافیای فارس و شرح رجال و ایلات آنجا،

نیکو از عهده برآمده است. کتاب

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۱

«فارس نامه» ی خود را قبل از چاپ شدن به من نشان داد. چندین ورق برخواندم؛ از تحقیقات او برخوردار شدم.

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه، وزیر تألیفات، که با مؤلفین و مصنفین و زباندانان ایران حسادت و دشمنی داشت «۳۹»، چون «فارس نامه» ی حاجی میرزا حسن طبیب فسایی را دید، به من گفت: «کاش در هریک از ولایات ایران، یک نفر چنین ژغرافی دان رجال نویس پیدا شود که در هردوره یی، شرح ولایت و مملکت خود را بنگارد؛ که مردم ایران ترقی کنند و به علم پردازند.»

خلاصه، «فارس نامه» خوب کتابی است. و «آثار العجم» هم که از تألیفات میرزای فرصت است، در معرفت فارس و آثار سلاطین ساسانی که در سنگ کوه ها نقر و نقش کرده اند، و صورت آن را در «آثار العجم» نگاشته اند، خوب کتابی است.

خلاصه، بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا حسن، پسر او جناب حاجی میرزا سید علی مدرس و متولی مدرسه ی منصوریه ی شیراز، به لقب شریف مهذب الدوله ملقب گردید و به یک حلقه انگشتری الماس مباهی و مفتخر آمد. این مهذب الدوله را من ندیده ام و از علمش اطلاعی ندارم. اما، همین قدر که او مدرس و متولی مدرسه باشد؛ لا بدا، از اهل علم است. لکن، تعجب من در این است که: اگر کسی از اهل علم و مدرسه باشد، چرا لقب مهذب الدوله برای خود اختیار می کند؟ اهل علم به کار دولت و ملک و سلطنت نباید بپردازد. «۴۰»

فرح السلطنه از اخوات مکرمات بندگان اقدس همایون، که هفده سال از مراحل زندگانی پیموده بود، شب چهارشنبه، ۲۴ شهر ذی القعده الحرام، وفات

کرد. مراسم تعزیت برپا داشتند و نعش آن مرحومه را با تشریفات و احترامات تمام، در حالی که جناب مستطاب صدراعظم و تمام ملک زادگان عظام و وزراء و امراء فخام برای تشییع جنازه حاضر بودند، حمل به زاویه ی مقدسه ی حضرت عبد العظیم نمودند و در آنجا مدفونه اش ساختند.

جناب قطب الاقطاب، حاجی میرزا حسن صفی علی شاه، صاحب «تفسیر منظوم»، که مرشد و راهنمای درویشان و اهل تصوف و عرفان بود، در ۲۴ شهر ذی القعده وفات کرد.

بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا غلامرضای زجاجی، معروف به استاد، دیگر سایر

---

(۳۹)- دو سطر را حذف کرده است، بدین مضمون: «و به من می گفت هرکس تألیفی یا زبان خارجه دارند، من طبعا با چنین شخص دشمن هستم. ولی، چنین شخص با عداوتی چون فارس نامه ی پ اجی میرزا ...»

(۴۰)- چند سطر را حذف کرده است، بدین مضمون: «عالم کلک است و کار عالم کلک است.

همه ی ایرانیان مغشوش هستند و فرنگیان مغشوش تر از ما هستند. لکن، حفظ ظاهر کرده، تا بتوانند پرده بر روی اعمال و اقوال قبیحه ی خود می کشند؛ و ما ایرانیان حفظ مراتب خود را نکرده، گاهی از بالا به پائین می آئیم و گاهی پائین بوده، بالا می رویم. خداوند ما را حفظ کند که به کجی نشتابیم.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۲

مرشدان و سرسلسله ها در تهران، چندان عظمت و رونقی نداشتند؛ مگر، جناب صفی علی شاه که بساط عرفان را مبسوطا گشاده، سلسله ی نعمت اللهی به او گرویدند و او را ولی زمان دانستند. مردمان با فضل و کمال، مثل: شاهزاده عبد العلی میرزای معتمد الدوله ابن مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله، طاب ثراه، به او ارادت می ورزیدند.

خلاصه، این

مرد کامل در بیست و چهارم ذی القعده الحرام این سال هزار و سیصد و شانزده، سه ساعت به غروب مانده، به کسالت پیری و جزیی درد دل وفات کرد. او را در خانقاه خودشان، که در تهران نزدیک پارک نواب والاـ شاهزاده ظل السلطان است، در اتاقی که سابقا به امر خودشان ساخته بودند دفن کردند. جناب مستطاب ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، ملقب به «صفا علی شاه»، که امروز جانشین صفی علی شاه هستند و ریاست و ارشاد طایفه ی شاه نعمت اللهی به ایشان منتهی می شود، در خانقاه مجلس تعزیت و ختم فراهم آورد، مخارجی از خود کرده؛ وضیع و شریف به تعزیت آن مرحوم رفتند.

جناب میرزا نصر اللّه خان دبیر الملک وزیر رسایل که از مریدان مرحوم صفی علی شاه بود، نوشته یی از آن مرحوم در نزد مریدان ابراز داشت که: ولایت و ریاست طایفه ی شاه نعمت اللهی، راجع به جناب ظهیر الدوله، صفا علی شاه، است. مریدان اطاعت کردند، تسلیم و منقاد شدند؛ مگر یک تن از بزرگان که از این کار ابا و امتناع ورزید.

بشرح صفات حمیده و کارهای جناب ظهیر الدوله، صفا علی شاه، در آخر این داستان اشارتی می شود. کنون، به طور اختصار بشرح حال مرحوم صفی علی شاه ایمایی خواهم کرد.

اسم والد ایشان: آقا محمد باقر بن حاجی محمد ابراهیم صابر است، که از تجار اصفهان بوده اند. ولادت مرحوم صفی علی شاه، در سیم شعبان سنه ی هزار و دویست و پنجاه و یک، در اصفهان بوده است. آقا محمد باقر مرحوم از اصفهان جلای وطن کرده، به یزد می روند و در آنجا متوقف می شوند. در آن وقت، رئیس سلسله ی

نعمت اللهی، مرحوم حاجی میرزا کوچک نایب الصدر بود. مرحوم صفی علی شاه به حالت جذبه، از اصفهان به طرف شیراز حرکت کرد. در مدت شش هفت روز، با پای پیاده در شیراز وارد شد؛ به خدمت مرحوم نایب الصدر فایز شد و از ایشان درک اسرار فقر کرد. و به همان حالت، به اصفهان مراجعت نمود. و از آنجا، به یزد رفت که پدر خود را دیدار کند. مدت ها در یزد متوقف بود و به ریاضات شاقه اشتغال داشت، و اشعار سرمستانه انشاء کرد.

آن اوقات، جناب رحمت علی شاه از شیراز به کرمان عزیمت نمودند؛ به صفی علی شاه نوشتند که از یزد به کرمان حرکت کند. ایشان به کرمان رفتند. به قدر یک اربعین، در خدمت رحمت علی شاه به سر بردند. لقب صفی علی شاه به ایشان داده شد و به ایشان اجازه دادند که به هندوستان بروند. رحمت علی شاه از کرمان مراجعت به شیراز کردند. جناب علی شاه یک اربعین، در ماهان، سر مقبره ی حضرت شاه نعمت اللّه اعتکاف جستند و بعد به یزد برگشتند. به فاصله ی سه چهار ماه، خبر فوت رحمت علی شاه به ایشان رسید. ایشان در یزد، مجلس عزاداری برپا داشتند. و از یزد به شیراز رفتند. و برای دیدن مرتاضین، از شیراز به هندوستان حرکت کردند؛ و از مرتاضین آنجا عجایب دیدند. از آنجا، به سمت

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۳

مکه ی معظمه و صفحات حجاز و مدینه ی طیبه حرکت کردند. پس از طواف مکه، به عتبات عالیات آمدند. و از آنجا، به یزد مراجعت کردند. چند سالی توقف کرده، در اول سنه ی «مجاعه»، که تقریبا بیست

و هفت سال قبل باشد، «۴۱» به تهران آمدند و در اینجا متوقف شدند. درویشان به دور او حلقه زده، ارادت ورزیدند. تا در این سنه، از این سرای فانی به دار جاودانی شتافتند.

مصنفات آن جناب از قرار ذیل است:-

«تفسیر منظومه ی قرآن» که چاپ شده؛ که در اواخر آن کتاب، شرحی از خودشان بیان کرده اند؛ «زبده الاسرار»؛ «زبده المعارف» که نسخه ی آن واحد بوده، داخل کتب متفرقه از میان رفت؛ «عرفان الحق»؛ «میزان المعرفه»؛ «بحر الحقایق»؛ «دیوان غزلیات و اشعار»؛ «رساله یی در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین، علیه السلام.»

این چند سطر فوق را جناب ظهیر السلطان، مهین فرزند جناب مستطاب ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، ملقب به صفا علی شاه، مرقوم داشته، برای بنده فرستادند که از ایشان خواستار شرح حال مرحوم صفی علی شاه شده بودم. ولی، من شبی مخصوصا نزد جناب ظهیر الدوله، صفا علی شاه، رفتم و شرح حالی از مرحوم صفی علی شاه خواستم. ایشان فرمودند: «بهترین شرح حال ها، تقریرات و تحریرات خود آن مرحوم است، که به خواهش من در روی قطعه یی نوشته، به من داده اند.» بعد، دست خود را به بالای بخاری دراز کرده، قطعه یی بزرگ پائین آوردند و به من دادند که از روی آن استنساخ کنم. آن قطعه، خط خود مرحوم صفی علی شاه بود که خوش اسلوب و خوانا نوشته بودند. من آن قطعه را به منزل آورده، از روی آن نوشتم. و بعد، قطعه را به جناب ظهیر الدوله در کردم؛ که همیشه آن قطعه زینت اتاق ایشان است. صورت آن مرقومه از قرار ذیل است:-

«درویش را غیر از ناداری و نیستی، شرح حالی نیست که

قابل کتاب و نگارش باشد. از بود خود شرمسار است، تا به اظهار وجود چه رسد. غیر از فقدان و نقصان و مسکنت و حقارت خود، چیزی در نظر ندارم که در خور ذکر باشد. اگر جز این چیزی بر قلم رانم، یا به اندیشه گذرانم، ادعا است؛ و ادعا منافی فقر و فنا. جز اینکه، امیدم به دعای روشن ضمیری است که در هنگام جوانی، به جزای خدمتی، در «نیم آورد» اصفهان، در حقم دعا کرد که: خدایت به مراد رساند و از درگاه کرم نراند. زیبنده باشد که بعضی از مقالات او را عرضه دارم، که در این شرح حال از برای مطالعه کنندگان حاصلی باشد و بی ثمر چیزی ننوشته باشم.

«در نصیحت مرا گفت: رموز طریقت و اسرار حقیقت به گفت نیاید؛ آنچه گفتن را سزد، مقالات شریعت است. پس، با خاص و عام اگر سخن گویی، بر وفق شرع و عقل گو، تا مخذول نگردی. و گفت: به اندک قناعت کن، تا از اهل زمانه راحت یابی و ملول نگردی و شاکی نشوی. و گفت: بر خلقت خود میفزای؛ آنچه هستی، همان را نمای که چون تو ظاهر خود را بگردانی، باطنت را بگردانند.»

---

(۴۱)- مقصود سنه ی ۱۲۸۸ هجری قمری است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۴

«و گفت: اگر مردم به ارادت پیش تو آیند، پیش چیزی آمده اند که به آن اعتقاد کرده اند؛ تو به آن دل ببندد و فریفته مشو، که آن ها از اعتقاد خود بهره یابند و تو بی بهره مانی. این حال گلخن تابی است که حمام را گرم کند؛ دیگران پاک شوند و خودش جنب ماند.

و گفت: هر فرقه یی ادعای هستی کنند، و درویشان دم

از نیستی زنند. و گفت:

فسادها از طمع است. چون طمع کنی، تخم فساد در ارض حواس ریشه گیرد و آدمی مفسد فی الارض گردد. و گفت: در خلوت و جلوت، سخنی به خلاف رأی پادشاه و نظم ملکش مگو؛ که از بیکاران محسوب گردی و آنچه به کار آید، ضایع کرده باشی. و گفت:

اگر خواهی کینه عادت نشود، جدل در سخنی مکن؛ که مجادله قلاوز ابلیس است. چون یک دفعه گفتی و طرف مقابل نپذیرفت، سخن را به او واگذار. و گفت: ذکر، قلب معرفت است؛ و ذکر روح، محبت؛ و ذکر سر، تسلیم؛ و ذکر وجود، فنا.»

و گفت: ادعا در هر امر، دلیل کذب آن دعوا است؛ از آنکه، دارنده را حاجت به ادعا نیست. چراغ بر روشنی خود بی زبان گویا است، و گوهر از شبه ناگفته پیدا. و گفت: در طلسم اکسیر، جز بدبخت نیفتاد و در قلعه ی تسخیر، جز کودنی خون گرفته قدم ننهاد.

پرسیدم: جن چیست؟ فرمود: آنکه خدای فرموده، مخلوقی از نظر مستور؛ و آنکه مردم گویند، جن گیران مشهور. پرسیدم: خدای فرموده «ادعونی استجب لکم»؛ چرا اینهمه دعا که می کنند به اجابت نرسد؟ گفت: آنکه خدای را خواند، دعایش مستجاب است؛ و آنکه هوای نفس را خواند، در وقت اجابت خواب است.

«از آن پیر صافی ضمیر سخنان بسیار دارم؛ این صفحه گنجایش آنهمه ندارد.

این قدر به تیمن ذکر شد، شاید ناظری را سبب تنبه شود.

«این فقیر از پانزده سالگی، به خدمت ارباب دل مشتاق بودم. مربیان ظاهرم، تجارت پیشه و قشری منش بودند و از مجالست با اهل فقرم ممانعت می نمودند. در اصفهان، اغلب ایام، به زیارت گوشه گیران کامل مقام می رفتم. تا

جذبه یی به شدت رخ نمود؛ پیاده و بیزار، به عزم زیارت حضرت قطب الاوتاد، جناب رحمت ماب، حاجی میرزا کوچک، طاب ثراه، به شیراز رفتم. به قبول ارادتش مفتخر گشتم؛ در خدمتش به کرمان رفتم. در تمامی اوقات شبانروز، مراقب و مصاحب بودم. بعد از رحلت آن جناب، در سنه ی یک هزار و دویست و هشتاد، از راه هندوستان به زیارت بیت اللّه مصمم شدم. تفصیل آن سفر را، از شکستن کشتی و غرق شدن به دریا و افتادن به جزیره ها و تنها ماندن در بیابان ها و کوه ها و مغاره ها و رهایی از سباع و هوام و مردم درنده و گزنده تر از آن ها، اگر بخواهم بنویسم، کتاب ها باید و بلکه قلم از تحریر آن جمله عاجز آید، و در انظار مردم افسانه ی سیاحتگران نماید. به این جهت، هرکس شرح آن را خواست، ابا کردم؛ این قدرهم زیاد است که می نگارم.»

«از مکه ی معظمه، دیگربار به هندوستان رفتم. اغلب مرتاضان و گوشه نشینان را ملاقات کردم. از بعضی اشخاص بازیافته، سخنان آزموده شنیدم. کتاب «زبده الاسرار»

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۵

را که به اشارت جناب رحمت ماب در کرمان مقدمه کرده بودم، و آن در اسرار شهادت است، در آن غربت ها و بی کسی ها و بینوایی ها و رنج ها، که اشکم پیاپی از دیده جاری بود، به نظم آوردم. در بمبئی آن را علی شاه جنت جایگاه، که خدای او را با فقیر دوست فرموده بود، امر به طبع نمود. گمان ندارم هیچ آدمیزادی یک صفحه از آن بشنود، و از خود نرود. با همان حالی که خدای داند چه بوده، از هندوستان روانه ی عتبات عرش درجات شدم.»

«در کربلاء اربعین نشستم. فیوضات دیدم، به

فوزها رسـیدم؛ به ایران آمدم. در آن اوقات، ما بین مشایخ این سلسـله نزاع قطبیت سخت برپا بود؛ و این معنی با سلیقه و سبک فقیر موافق نمی نمود. می گفتم: سـند فقر ترک هنگامه است، نه کاغـذ ارشادنامه؛ و جـدال رویه ی اهل قال است، نه شـیوه ی مشایـخ و رجـال. مغـایرتی در میـان آمـد، از همگنـان داعیـه جـو کنـاره گرفتم؛ و محض اینکه از گفتگوهـا دور بـاشم، بـاز به هندوستان رفتم که باقی عمر را در ارض دکن بمانم، و دفترهای شسته را از نو نخوانم. به جهاتی که ذکرش لایق نیست، توقفم در آنجا سخت شد؛ مراجعت کردم و به عزم مشهد مقدس به تهران آمدم.

و آن سال، مجاعه بود. اسـباب مسافرت هرچه بود، تلف شد. ناچار به توقف شدم و هنوز متوقفم. بحمد اللّه، هیچکس در هیچ امری طرف نیستم، و از هیچکس زحمتی ندارم.

هرکس با این بینوا از وجهی به ستیزه برخاست، طرفی ندیـد و جوابی نشـنید؛ سر خود گرفت و از راهی که آمـده بود به قهقرا رفت.»

«در این اوقـات، که سـال عمرم به شـصت رسـیده و پیر و شکسـته شـدم، از مکالمـات لازمه سـستی دارم، تا به جواب مقالات نسنجیده گویان بی باک و متعرفین هوسناک چه رسد.

سـال هـا بود که در خیال داشـتم: ترجمه و تفسـیر کلام اللّه را به نظم آرم، که مشوق مردم فارسـی زبان به خوانـدن و فهمیـدن معـانی و نکـات عرفانی قرآن گردد، و خاطرها از اباطیل مـدعیان لفظتراش پرداخته شود؛ و توفیق این کار بزرگ را نمی یافتم، بلکه ممتنع می پنداشتم. در این آخر عمر، عنایت باری تعالی شامل حال شد و این امر عجیب در مدت دو سال، بلکه کمتر، به

ظهور پیوست. و توان گفت: یکی از اسباب وقوع آن؛ بلکه، اصل اعظمش، اقبال اعلیحضرت پادشاه جوانبخت جهان پناه، ناصر الحق و الملة و الدین، خلد اللّه ملکه و سلطانه، شد که در عصر همایونش، رتبه ها به استحقاق عالی شد و علم و کمال رونق یافت و ملک ایران فوق العاده روی به آبادی و امنیت نهاد و آثار عظیمه ظاهر گشت. اهل ایران از عهد کیان تاکنون، هرگز به این آسایش و امنیت نبوده اند و کفران این نعمت نکند؛ مگر، ناسپاس و حق ناشناس که سرشت بد دارد و امنیت نخواهد و راحت نداند و سخن جز به تقلید نگوید و نفس جز به نفاق و دورنگی نکشد و مدارش جز به لامذهبی نباشد. خدای نعمت وجود این پادشاه را بر اهل این ملک پاینده دارد، و بر عمر و اقبال و دولتش بیفزاید، و همیشه وجود مبارکش سالم و شادکام باشد. یا رب! دعای زنده دلان مستجاب کن!

«از آثار عجیبه ی این عصر، یکی تفسیر منظومه است؛ که اگر بی غرضانه آن را بخوانی، وقوعش را از عجایب روزگار دانی. نه از آن گویم که این فقیر به نظم آورده؛

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۶

اگر من از دنیا نگذشته باشم، دنیا از من گذشته، نخواهم از این تعریف کسی را به خود راغب کنم. اگر مردم هم راغب شوند، بعد از این چه خواهد شد و در این آخر عمر، چه طرفی از دنیا خواهم بست؛ که در خرابه یی نشسته ام و از حیات عاریت به حقیقت خسته؛ نه آمالی دارم، نه اولاد و عیالی. اما، تو به دانش انصاف ده و به اغراض طبیعت پا بر حق منه؛ که اگر

مرا نـامی نیست، این کتاب از برای عجم نیکنامی است. مردم اغلب مرده پسـند و غایب طلب و بیکار پرسـتند. اگر چنین کتابی از سایر بلاد به ایران آمده بود، در شئونش بنگر تا چه حکایت ها بود. سخن مطول شد؛ بس است.»

«فقیر: میرزا حسن، ملقب به صفی علی صحیح.»

در ذیـل این ورقه، جنـاب ظهیر الـدوله، وزیر تشـریفات، ملقب به صـفا علی شـاه، این عبـارت را به خط خودشان مرقوم داشـته بودند؛ و هی هذه:-

«شـرح حال جناب مستطاب قطب الاقطاب، حضرت حاجی میرزا حسن صفی علی شاه، روحی فداه، است که به خط انجم فقط مبارک خودشان مرقوم فرموده اند. فی سنه ی هزار و سیصد و ده هجری. صفا علی. انتهی.»

جنـاب صـفی علی شـاه از پیران طریقت و پیشوایـان تصوف و عرفـانی بود، که فضل و کمال داشت. در عربیت و ادبیت و علم حدیث و تفسیر، محل وثوق و اعتماد بود. من چندین مرشد و شیخ طریقت در تهران و سایر بلدان دیدم. همه بی فضل و عاری از کمال بودند؛ مگر، جناب صفی علی شاه که واقعا در مراتب فضل رتبه ی وافی و بهره ی کافی داشت.

جنـاب ملاـ سـلطان علی گنابـادی هم منبع فضـل و حکمت و عرفـان و فقه و اصول است، که سابقا در تهران، مجلس تـدریس داشـته و فقه و اصول و حکمت را درس داده و فایـدتی ندیـده؛ آخر الامر، صـلاح خود را در آن دید که خود را مرید و نایب منـاب مرحوم حـاجی محمـد کاظم طاووس العرفا قرار دهـد و باب ارشاد گشایـد. چون چنین کرد و خود را شـیخ طریقت قرار داد، بسی ریاست ها کرد و فایدت ها برد. کنون هم، مقتدرتر

از سلطان زمان در گناباد، وطن اصلی خود که جزء خراسان است، به احترام نشسته؛ باب خانه اش محط رجال است. از جمیع ولایات ایران، برای او نقدا و جنسا هدایا و تحف فرستاده می شود. و مردم از هرطرف، به سوی او می روند و ارادت به آن جناب می ورزند. و حشمت او مانع است که رندی بتواند از او بعضی سؤالات کند، یا ایرادات وارد آرد، یا یک قوه ی تصرفی از او طلب کند.

خلاصه، فضل و علم و حکمت و فقه و اصول جناب ملا سلطان علی گنابادی، ربطی به جناب صفی علی شاه ندارد. طرف نسبت نیستند؛ لکن، از ملا سلطان علی، که اسم اصلیشان سلطان محمد است، بعضی فسادها و مطالب کج و معوج کرارا به تواتر شنیده شده است، که از جناب صفی علی شاه شنیده نشده است.

باری، مرحوم صفی علی شاه چندین سال در تهران پیر طریقت و رئیس متصوفه بود.

با کمال سلامت نفس حرکت کرد. از او در تصوف کلمه ی باطلی شنیده نشد، که مخالف شرع مبین باشد. مهدویت دوری و نوعی هم، که در نهان جزء مذهب تصوف است، ابدا از او اظهار نشد. به این جهت، طرف رد و طعن علمای شرع واقع نگشت. محاوره یی خوش

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۷

داشت. او را طبعی سرشار و ذوقی وافر بود. مریدان او چندین بار نزد من آمده، هرچه به من اصرار کردند که در حوزه ی ارادت ایشان درآیم؛ قبول نکردم. گفتم: «سال ها در تصوف و عرفان سیر کردم. از زشت و زیبا هرچه باید بدانم، دانستم. دیگر بدون دلیل کسی را قطب نمی شمارم و احدی را ولی نمی دانم. اگر ولایت بدون

دلیل است، پس من ولی می شوم؛ که اطلاعات هم دارم و اصطلاح را هم می دانم و کتاب مرحوم ملا محسن فیض و سایرین را هم فهم می کنم. و اگر ولی شدن دلیل می خواهد، دلیل این اولیاء و عرفای ظاهره، چیست جز شعبده و لفاظی و خوش سلوکی ظاهر؟ چه تصرفی در وجود من می کنند و چه خرق عادتی دارند؟ در صورتی که نتوانند تصرفی در وجود من کنند، چرا من خود را نوکر و مرید ایشان قرار دهم؟ از عوام، که نیستم تا گول نظم و نثر و انشاء و عرفان بخورم. محتاج و نکره نیستم، که بخواهم خود را معروف یک دسته کنم و به تقویت مرشد خود را به بزرگی بندم و از جایی فایدتی برم.» خلاصه، باز مریدان آمدند و مرا دعوت کردند. آخر الامر، گفتم: «جناب صفی علی شاه به ده هزار نفس می تواند ولایت پیدا کند و آن ها را از جهل و نخوت برهاند؛ ولی، او به نفس من ولی نمی شود و اولی به تصرف نیست؛ که من بعضی مقامات را سیر کرده، از اصل مذهب تصوف و رؤسای سابق این ها اطلاع کافی دارم، که کنون صلاح نمی دانم که حقیقت امر را مکشوف دارم و مردم را از خود برنجانم. من با مذهب تصوف نه الفت دارم، نه کلفت.»

اتفاق افتاد که در سه مجلس، با جناب صفی علی شاه ملاقات دست داد. صحبت عرفان و مطالب متصوفه در میان نیامد، که صحیح و سقیمی معلوم شود؛ همین قدر مطالب یومیه و صحبت های معمولی به میان آمد، که محاورت خوش و خوش سلوکی جناب صفی علی شاه، اهل مجلس را روشن ساخت.

بعد از ایشان،

جناب مستطاب ظهیر الدوله، صفا علی شاه، که در دولت وزارت تشریفات دارند و به شرف مصاهرت سلطنت عظما مفتخرند، خلیفه و جانشین آن مرحوم شده، پیشوای طریقت و رئیس طایفه ی شاه نعمت اللهی گردید. واقعا، درویشان از طفیل وجود او آسوده گشتند. هیچ وقت، هیچ مرشدی این طور از درویشان پرستاری نمی کرد.

به بعضی سرمایه داد و آن ها را به کسب باز داشت، که به سهولت گذران آوردند و مایه را زیاد کردند. بعضی را به بعضی ادارات معلم ساخت. و هریک را به طوری شایان نواخت.

نعمت ها بر ایشان گشود، و بر اعزاز هریک افزود. هر کدام هنری داشتند، بر ترویج هنر ایشان کوشید، و بر بعضی درهم و دینار بخشید. قواعد خوب در کار گذاشت. مجلس شب نیاز را مرتب ساخت. هفته یی یک روز، بدون حضور اغیار، در مجلسی جمع شده، به مشورت درمی آمدند که وضع آسایش این طایفه را به چه قسم مرتب و منظم دارند. بسی قواعد خوب در کار گذاشته اند، که من مجال شرح و بسط ندارم.

نه ادعای کشف و شهود دارند؛ نه مثل سایر مشایخ طریقت، خرق عادت به خود می بندند؛ نه مثل سایر رؤسای متصوفه، مهدویت دوری و نوعی قائلند. ریا و خودبندی در کار ندارند. فرضا، اگر وقتی فسقی کرده باشند، کنون بیان می کنند و زهد را به خود نمی بندند. سایر مرشدان در خلوت، با خاصان اباحه ی شراب کرده، به وجد و سماع و

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۸

شنیدن نغمات می پردازند؛ و نزد سایر مریدان اظهار ریا می کنند. ایشان به کلی از این معایب بری بوده، لهو و لعب سابق را به کنار گذاشته اند. مرشدان پیش، به طراری و شعبده، از گدایی

و فقر وفاقه خود را صاحب جلال و اسب و استر و خانه و دستگاه کرده؛ مردم را به آوردن هدایا ترغیب می کنند. ایشان با کمال بزرگی و بزرگ زادگی و عظمتی که داشته و دارند، خود را اهل فقر قرار داده اند. با نهایت حشم و خدمی که دارند و جزء وزراء کبارند؛ غالبا، درشگه و کالسکه و اسبان و نوکران خود را کنار گذاشته، در کوچه ها تک حرکت می کنند. در مجلس، با اعلی و ادنی و وضیع و شریف و مخالف و مؤالف و منافق و موافق، طوری سلوك می کنند و به قسمی محاورت خوش دارند و صحبت های شیرین به میان می آورند، که قهرا همه کس مرید او می شود. حقه بازی و زمینه سازی و دکانداری و ریاکاری، ابدا در این دستگاه نیست. عیب و ریبی در ایشان دیده نمی شود. و به هیچ وجه داعیه ی کشف و کرامتی هم ندارند. و طایفه ی نعمت اللهی هم سرسپار و ارادت شعار و جان نثار او هستند.

اشعار را به غایت نیکو می سرایند. مکرر، اشعار آبدار خود را برای بنده خوانده و بنده را شرف داده اند. افسوس که، حالا از اشعار ایشان چیزی موجود ندارم که در این سفینه بنگارم.

جناب میرزا اسماعیل خان امین الملك، وزیر داخله، برادر کافی جناب مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم دولت علیه ی ایران، که از وزرای کافی و لایق و قابل و درستکار دوره ی شاهنشاه شهید سعید، انار اللّه مضجعه، و این دوره ی مظفریه بود، هنوز عمرش به چهل نرسیده، به علت درونی و فساد امعاء در شب پنجشنبه، شانزدهم ذی الحجه الحرام این سال هزار و سیصد و شانزده، وفات کرد.

عموم اهل تهران بسی افسوس خوردند؛ که او را درستکار و درست حساب و کافی و وافی می دانستند. شرح حال این وزیر داخله، که چندین سال هم در دو دوره ی ناصریه و مظفریه وزارت خزانه داشت، در اول این جلد و مجلدات سابق این کتاب نوشته شده، دیگر اعاده نمی شود.

روز پنجشنبه، شانزدهم، هنگام عصر بندگان اقدس همایون محض تسلیت تشریف فرمای منزل جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم شده، ایشان را تعزیت فرمودند.

میرزا عیسی خان، فرزند مرحوم امین الملک، را به لقب امین الملک سرافراز داشتند.

بعون اللّه، شرح حال وقایع هزار و سیصد و شانزده سلطنت مظفریه را به انتها رسانیده؛ ان شاء اللّه، به تألیف وقایع سنوات آتیه نیز موفق می شوم.

و الله المستعان

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۷۹

جلد پنجم وقایع سال ۱۳۱۷ هجری قمری

اشاره

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۱

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین

[باب اول] وقایع سال هزار و سیصد و هفده هجری، در شرح مملکت داری شاهنشاه باذل عادل، اعلیحضرت قوی شوکت، مظفر الدین شاه قاجار، ادام اللّه شوکته فی اللیل و النهار.

بندگان اقدس همایون، روحنا فداه، با کمال سلامت مزاج و مسرت خاطر از غره ی محرم این سال، در تهران در سرای دولتی تشریف داشته؛ روزها را با حضور وزراء و ارباب حل و عقد و اصحاب رتق و فتق، به فیصل امور و اصلاح اعمال جمهور و جواب رعایا و حکام می پرداختند، و مردم را در هرگونه استدعا و تمنایی آسوده می ساختند.

امر صدارت در کمال استقلال، کماکان با جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم ایران است. همه روزه، به حضور همایونی مشرف شده و بعد به اتاق دربار جلوس کرده، به عزل و نصب وزراء و حکام و به انجاح مقاصد خدام می پرداخت.

در دهه ی اول محرم این سال، به حکم دولت در حیاط کوچک دربار، که معروف به «حیاط صندوقخانه» است، چادری عظیم افراشته؛ برای عزاداری حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثنا، مجلسی مهیا کردند. در عصرها روضه خوانان آمده،

ذکر مراثی می کردند. تمام رجال دولت و عموم مردم، برای استفاضه حاضر می شدند.

و به عموم ذاکرین و مستمعین، از طرف شاهانه بسی فواید رسید؛ که نگاشتن تفصیل آن باعث تطویل است.

در هفدهم ماه محرم این سال، که تقریبا اوایل فصل جوزا است، هوای تهران رو به گرمی گذاشته؛ لهذا، موکب مسعود همایونی در این روز، از تهران به طرف ییلاقات بلوك شمران حرکت کرده، در عمارات صاحبقرانیه نزول اجلال فرمودند و همه روزه مشغول انجام امور بودند.

«روزنامه ی ایران» چنین می نگارد: «روز شنبه، هفدهم این ماه محرم الحرام که سنه ی هزار و سیصد و هفده هجری، و موکب همایون شاهنشاهی، خلد اللّه

سلطانه، از شهر تهران عزیمت ییلاق صاحبقرانیه، که در دو فرسخی شهر است، می فرمود؛ برحسب وعده ی سلطنتی که در موقع جشن ملتی باغ بهارستان به شاگردان مدارس ملیه ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۲

مظفریه القاء شده بود، امر قدر قدر همایونی در احضار شاگردان به توسط جناب میرزا محمود خان حکیم الملک، وزیر ابنیه و مسکوکات، به جناب نیر الملک، وزیر علوم، ابلاغ شد. لهذا، تمام مدیران و معلمین و شاگردان یازده باب مدرسه ی جدیده ی ملیه ی مظفریه را، که عددا یک هزار و سیصد نفر هستند، اخبار کرده؛ و از قرار تفصیل ذیل در دیوانخانه ی تخت مرمر، که جزء حیاطهای دربار سلطنتی است، حاضر ساختند.

«مدرسه ی شریفه ی سادات»، در تحت نظارت جناب مستطاب سیادت مآب، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، فرزند شریعت مآب حاجی میرزا هادی، است که مدیری آن مدرسه با آقا سید جلیل است. عدد شاگردان پنجاه نفر است. اسم مدیران و معلمین هر مدرسه یی را با عدد شاگردان نگاشتن، باعث تطویل است. همین قدر اسم مدارس نگاشته می شود:-

«مدرسه ی رشدیه»؛ «مدرسه ی علمیه و ابتدائیه»؛ «مدرسه ی شرف»؛ «مدرسه ی افتتاحیه»؛ «مدرسه ی مظفریه»؛ «مدرسه ی دانش»؛ «مدرسه ی ادب»؛ «مدرسه ی خیریه»؛ که از وجوه خاصه ی منتظم الدوله سردار مکرم، وزیر قورخانه ی مبارکه، تأسیس و دایر شده و تمام مصارف شاگردان را، از ناهار و شام و کتاب و غیره، خود ایشان متحمل هستند.

بعضی مدارس دیگر، به اسامی مختلفه، نیز تازه دایر شده است که اسم آن مدارس و مدیران و معلمین را نمی نگاریم. هروقت مدرسه یی که ترقی کرد و مدیر آن مدرسه قصد دخل نداشت و درست وطن پرستی کرد، آن وقت ما شرح حال مدیر و رئیس و معلم و ناظم و شرح ترقی شاگردان

آن مدرسه را می نگاریم. کنون، شرح و بسط نمی دهیم.

همین قدر گوئیم که: عدد شاگردان این مدارس، یک هزار و سیصد نفر است. بهترین مدرسه ها، «مدرسه ی خیریه» است که منتظم الدوله سردار مکرم، وزیر قورخانه ی مبارکه، آن را تأسیس نموده و بسی از املاک عدیده ی مفیده ی خود را وقف بر مخارج آن کرده. معلمین و خدام، از طرف سردار مؤظف هستند. و همیشه، سی نفر شاگرد از اطفال یتیم در آن مدرسه مقیم هستند، و شام و ناهار و لباس آن ها را سردار مکرم می دهد؛ و مجانا، بدون گرفتن ماهانه، سردار مخارج تغذیه و کتاب و البسه ی آن ها را متحمل می شود. شرح حال این مدرسه به طور اختصار، این بود که اشارتی به آن شد.

لکن، در سایر مدارس، شاگردان از خود ماهانه می دهند و در آنجا تحصیل می کنند و خرج از خود می خورند. و مردم وطن پرست هم به مدیران هر مدرسه در هر ماه، به انواع و اقسام مدد مالی می رسانند، که به کاتب و معلم و خدمه ماهانه داده شود.

– تأسیس این مدارس، که باعث ترقی وطن است، در سنه ی هزار و سیصد و پانزده، در عهد دولت مظفریه، وقوع یافت. و بعدها، بسی اثرها خواهد داشت. لکن، هنوز به طوری که مقصود هوشمندان است، این کار نضجی نگرفته. و به واسطه ی اغراض و امراض بعضی اشخاص، از رونق و پیشرفت این مدارس کاسته شد. اگر اشخاص مغرض در میان نبودند، در ظرف این دو سه سال، در ایران دو سه هزار مدرسه در تربیت اطفال تأسیس می شد. لکن، به بعضی جهات، مردم در دایر کردن اینگونه مدارس خود را

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۳

به عقب کشیدند. و اگر وقتی

کـار این مـدارس بالاـ گرفت، من، بعون اللّه، شـرح هر مـدرسه یی را بـا مـدیر آن در این کتـاب می نگارم، و فضایل و حسـن خدمت بعضی مردم را شرح می دهم. به هرحال، حکما گویند: «وجود ناقص بهتر از عدم صرف است.» باز خوب است که این مدارس تأسیس، و قدری اطفال تهران زودتر از ازمنه ی سابقه ترقی می کنند.

خلاصه، بنـدگان اقدس همایون میل مفرطی به ترقیات اینگونه مدارس دارند، و همیشه مدیران را تشویق می فرمایند و انعامات وافره دارنـد. چنـانکه در امروز، کـه هفـدهم محرم ایـن سـال هزار و سـیصد و هفـده اسـت، بـه امر دولـت مـدیران و معلمین و شاگردان هر مدرسه یی، که هزار و سیصد نفر بودند، در حیاط تخت مرمر، که از عمارات سلطنتی است، حاضر شدند. بندگان اقـدس همایون با وجوه رجال در آنجا تشـریف فرما شده؛ شاگردان هر مدرسه، دسـته به دسـته، به طور نظام از حضور همایون گذشـتند. راپـورت هر مـدرسه یی به عرض رسـید؛ و بعضـی از شـاگردان در حضور همـایون به معرض امتحـان آمـده، در فن حساب و ژغرافی و تاریخ و املاء و انشاء، جواب های وافیه دادند. همگان مورد تحسین واقع شدند و به آن ها هزار تومان انعام مرحمت شد. و امر همایونی شرف صدور یافت که برای شاگردان مدرسه، از مخزن تدارکات عسکریه ی دولت علیه، تدارک لباس یکرنگ تهیه شود. همگان به دعای وجود مبارک شاهانه، رطب اللسان گشتند.

از هفـدهم محرم که موکب مسـعود همایونی به عزم ییلاق از تهران تشـریف فرمای ییلاقات صاحبقرانیه شدنـد، بندگان اقدس همایون مقرر فرمودند که در حیاط دربار صاحبقرانیه، از طرف سـلطنت سنیه، برای حضرت خامس آل عبا، علیهم آلاف التحیه و الثناء مجلسی عزایی منعقد شود. از

بیست و هشتم محرم تا هشتم صفر، شبانروزی دو هنگام که عصر و شب باشد، اجزاء سلطنتی مجالس تعزیت منعقد داشتند. عموم مردم به عزاداری حاضر می شدند. و شخص اقدس همایون در موقع انعقاد مجلس، در محلی مخصوص و غرفه یی که به منزله ی ایوان مقصوره بود و ناظر به مجلس می شد، حاضر می گشتند. و پس از اختتام، درباره ی مستمعین و ذاکرین و اجزاء خدمت عطیات وافره مبذول داشتند. قبل از مجلس عزاداری، همه روزه، سوای روزهای تعطیل، مجلس دربار منعقد؛ وزراء و امراء در مجلس دربار، نزد جناب مستطاب صدراعظم حضور یافته، به گذرانیدن امور می پرداختند.

در چهاردهم این ماه محرم، که مطابق بیست و چهارم ماه «مه» فرانسه است، و روز عید تولد علیاحضرت «ویکتوریا»، پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان، است؛ تلگرام تهنیتی از طرف شخص همایون به لندن احضار شد و جواب رسید. صورت آن تلگرامات، از قرار مضامینی است که در وقایع سنوات قبل نگاشته ام؛ دیگر محتاج به تکرار نیست.

روز چهاردهم صفر، بندگان اقدس همایون محض تکریم نواب مستطاب والا، شاهنشاهزاده ملک منصور میرزای شعاع السلطنه، از اول روز از صاحبقرانیه حرکت

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۴

فرموده، با کر وفر سلطانی تشریف فرمای باغ و منزل ییلاقی ایشان، که در قریه ی چیدز واقع است، شدند. جناب اشرف امجد صدراعظم نیز، برحسب دعوت مخصوص شاهنشاهزاده ی معظم، ملتزم رکاب اعلا بودند. بندگان اقدس همایون بعد از صرف ناهار و فواکه عصر و چای، به صاحبقرانیه رجعت فرمودند. صاحبقرانیه و چیذر، هردو جزء بلوک شمران است. تقریبا نیم فرسنگ، بلکه کمتر، با یکدیگر بعد مسافت دارند.

یکی از ایام عشر ثانی ماه صفر، بندگان اقدس همایون شاهنشاهی محض سرکشی به

اهالی دار الخلافه ی تهران، از صاحبقرانیه تشریف فرمای مقر خلافت عظما شده؛ هنگام عصر، رجعت خسروانی به قصر صاحبقرانیه فرمودند. سایر ایام هم، در صاحبقرانیه به انجاح حوائج رعایا و اصلاح امور مملکت می پرداختند.

در این ایام هم، هوای ییلاقات شمران رو به گرمی گذاشته بود؛ لهذا، بندگان اقدس همایون روز یکشنبه، هفتم ربیع الاول این سال، با موکب مسعودی از صاحبقرانیه به عزم ییلاقات چمن زارها و مراتع «لار»، که تقریبا در ده فرسخی بلوک شمران است، انتهاض فرموده شب دوشنبه، هشتم، در قریه ی گلندوک، که جای باصفایی است، تشریف داشتند.

روز دوشنبه، به طرف لار حرکت فرمودند که چند روزی در آنجا اقامت فرمایند.

جناب اشرف امجد صدراعظم و جمعی دیگر از امراء و خواص خدام، در این سفر ییلاق ملتزم رکاب شاهانه بودند.

در غیاب موکب همایون، مجلس دربار اعظم در دار الخلافه ی تهران، هفته یی سه روز، که ایام شنبه و سه شنبه و پنجشنبه باشد، به ریاست جناب غلامحسین خان وزیر مخصوص و وزیر دربار اعظم، با حضور سایر وزراء و ارباب دوایر دولتی منعقد بود.

و با کمال مراقبت به امور دولتی رسیدگی کرده، فهرست مطالب و عرایض مردم و راپرت امور را تقدیم و ارسال اردوی معلی می کردند. و پس از ملاحظه ی صدارت عظما، به عرض خاکپای همایونی می رسید.

از قرار خبر تلگرافی که در این ایام از پطرزپورغ رسید: نواب «گراندوک، ژرژ الکساندرویچ»، ولیعهد دولت بهیه ی روس، که برادر کهتر اعلیحضرت «نیکلای دویم» امپراطور کل ممالک روسیه است، در حالی که بیست و هشت سال شمسی از سن او گذشته بود، در محل «عباس تومان» سوار «ولوسپید» بوده، حرکت می کرد. چون اجل محتوم رسیده بود، از «ولوسپید»

افتاده، خون زیاد از ایشان رفته، فوت شدند.

این خبر تلگرافی که به سمع شاهانه رسید، تلگرام تعزیتی به اعلیحضرت امپراطور روس ابلاغ و ارسال فرمودند. سؤال و جواب حاضر است؛ لکن نوشتن آن باعث تطویل است.

و نیز در موقع انعقاد جشن ملتی فرانسه، که مقارن روز چهاردهم ماه ژوئیه بود، بندگان اقدس همایون تلگرام تهنیتی برای جناب شوکت مآب «امیل لوبه»، رئیس جمهوری فرانسه، ارسال و اخبار فرموده؛ جوابی مبنی بر شکرگزاری از ایشان رسید.

صورت ترجمه ی تلگرافات، از همان قراری است که در شرح وقایع سنوات ماضیه نگاشته ام.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۵

بندگان اقدس همایون با اردوی معلی از هشتم ربیع الاول این سال تا روز سیم ربیع الثانی، در صفحات لار و یورت های آن چمن زار تشریف داشتند. روز شنبه، چهارم ربیع الثانی، از ییلاقات لار مراجعت فرموده، به قصر صاحبقرانیه ی شمران تشریف آوردند؛ و غالب ایام، به فیصل امور سلطنتی و انجاح حوایج رعایا می پرداختند.

در این ایام، به اقتضای مصالح امور دولتی، به تصویب صدارت عظما، اراده ی علیه ی شاهانه تعلق یافت که تغییر و تبدیلی در وزارت و ادارات جلیه ی دولتی راه یابد؛ و لفظ «وزارت جنگ» به لفظ «سپهسالاری» تبدیل شود. صورت آن تغییرها از این قرار است:-

وزارت جلیله ی عسکریه و اداره ی حربیه ی ایران، به عهده ی نواب والا شاهزاده وجیه اللّه میرزای امیر خان سردار معظم است که وزیر جنگ می باشد. در این ایام، محض ترفیع جاه و مزید اقتدار او در کار قشون، مشار الیه را به لقب «سپهسالار» ملقب و مفتخر داشتند، و به صدور این دستخط مبارک به مراحم شاهانه مستظهرش ساختند.

صورت دستخط از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! از آنجا که

همـواره خـاطر مرحمت اثر مـا به انتظـام لشـکر و کشـور مصـروف، و همت مخصوص مـا به حسن ترتیب امور قشون ظفرنمون معطوف؛ و فی الحقیقه، رکن رکین و بنیـان مـتین انتظـام مهـام دولت در تشـئید مبـانی نظم کلیه ی قشون نظـامی و غیر نظـامی است، و حصول این منظور میمنت ظهور، به تکمیل اقتـدار و اختیار وزارت جنگ در تمام اقسام قشون منوط است، که شـخص وزیر جنگ در حضرت سپهر به سلطنت همایون ما- من جمیع الجهات- مسئول باشد؛ لهذا، به موجب صدور این دستخط، کل ادارات قشونی را، از توپخـانه و قورخانه و مخزن و ذخیره و افواج و سوارنظام و غیر نظام و اصـطبل توپخانه و غیره، به حوزه ی اقتدار و اختیار امیر خان سـردار معظم وزیر جنگ مرحمت و مفوض و موکول و او را در کل امور قشونی مسـئول، و مخصوصا توپخانه و اصطبل توپخانه را، که از ارکان عمده ی قشون است و این اوقات کمال بی نظمی را حاصل کرده است، ابواب جمع شخص او فرموده و به اعطای لقب سـپهسالاری، بر اقتدار و افتخار او افزودیم؛ که من بعد، خود را در تمام مهام راجعه به افواج و توپخـانه و قورخانه و ذخیره و مخزن و سوار و غیره مسـئول، بدانـد و آن طوری که سـزاوار است، به شـکرانه ی این مرحمت مـدارج غیرت و فدویت و صداقت و دولتخواهی خود را در اجرای تکالیف وزارت جنگ و نظم توپخانه و کل قشون به منصـه ی ظهور برساند. آن جناب اشرف نیز این اوامر را به عموم وزرای عظام دولت ابد ارتسام و تمام صاحبمنصبان و رؤسای نظام و غیر نظام ابلاغ، و

هرگونه تقویت و مساعدت را در اجرای این منظور مرعی داشته، او را در این خدمت عمده ی مرجوعه کما یلیق مقتدر نماید.

شهر ربیع الثانی، تنگوزئیل ۱۳۱۷.»

جناب میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله، سفیر کبیر سابق اسلامبول، که برادر بزرگتر جناب وکیل الملك وزیر خلوت است و به فنون سیاسی و قواعد دیپلوماسی معروف و موصوف است، پس از استعفای از حکومت دار الخلافه ی تهران، ریاست مجلس محترم دار الشورای کبرا به عهده ی ایشان واگذار گردید. و سواد دستخط مبارك شاهانه که در این

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۶

خصوص شرف صدور یافته است، از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! چون اداره ی مجلس محترم دار الشورای کبرا از ادارات معظمه و امورت مهمه ی دولت قوی شوکت، و فی الحقیقه نظم صوری و معنوی دولت و ملت و مقام حل مسائل معضله و مشکله، و برترین مصادر رموز دولتی و بالاترین مواقع ظهور خیر و صلاح ملتی، و مخصوصا محل دقت نظر همایون ما است، و باید کسی را به ریاست این مجلس محترم بگماریم که در حقیقت، در آن مجلس به جای ید قادر و عین ناظر خود بگذاریم، و به تمام صفات جان نثاری متصف و به دقایق امور دولتی و خدمتگزاری آگاه و واقف و محل وثوق و اعتماد باشد؛ لهذا، میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله را که دارای این صفات و مجرب و مهذب و محل اقصی درجه ی اعتماد ما، من جمیع الجهات، می باشد، به ریاست مجلس دار الشورای کبرا منتخب و منتصب فرموده، به صدور این دستخط مرحمت نمط خودمان، بر مدارج ارتقای شئون چاکری او افزودیم؛ که در این خدمت جلیل الشأن، حق دولتخواهی

را اداء و لطایف و دقایق بصیرت و لیاقت و کارآگاهی خود را ایفاء نموده، به طوری که صلاح داند، در ترتیب اعضای این مجلس والامقام، از وزرای عظام و غیرهم، اقدامات وافیه نموده؛ در ایام معینه مجلس را تشکیل نموده و مصالح دولت را از نتایج عظیمه ی مستحسنه ی مجلس، به مقام اجرا گذاشته؛ ما را، ازید مماسبق، مسرور و راضی سازد.

و کل وزرای عظام و چاکران دربار ابد ارتسام، او را فراخور این منصب جلیل بزرگ و محترم دارند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

بلی! این دستخط مبارک شرف صدور یافت و ریاست مجلس دربار به عهده ی ناظم الدوله واگذار شد. ولی، نه این بود که او هرروز به دربار حاضر شود و امر و نهی کند و رتق و فتقی نماید، و در کاری رأی دهد و به اجزاء دربار حکمی وارد آرد؛ به کلی، مبرا و معرا از این کار بود و به دربار هم حاضر نمی شد. بلکه، وقوع این قضیه، محض این بود که بعد از عزل از حکومت تهران، به او التفاتی شده باشد؛ و مردم بدانند که او طرف میل و اعتماد است و تا این درجه قابل امتیاز است. و او خود مردی دانا و دیپلوماسی است. می داند که چون مسند صدارت گسترده باشد، لفظ وزیر دربار یا وزیر داخله یا رئیس دار الشورای کبرا، کارگر نخواهد شد. این منصب وقتی مستحکم می شود که دولت صدراعظم نداشته باشد. مجلس شورا و محفل درباری منعقد کند و یکی را رئیس کند؛ تا روزها، وزراء در آن مجلس حاضر شده، در کارها مشورت کنند و رأی بدهند. آن وقت، وزیر دربار یا رئیس

مجلس دار الشورا امضاء رائی کند، و آن کار را به عرض حضور همایون برساند و به موقع اجراء آرد. ولی، با بودن صدراعظم، این مناصب فقط لفظ است و معنی ندارد. محض یک نکته پلیتیکی که رجال دولت می دانند، این مناصب به طور امتیاز داده می شود. بسی وزیر دربار و رئیس مجلس شورا و وزیر داخله دیدیم که لفظا این مناصب با آن ها بود؛ ولی، معنی نداشتند. اگر نام هریک برم و شرح دهم، مورد گله واقع خواهم شد. اهل این زمان تدابیر دولتی را می دانند؛ و لازم نیست که آیندگان شرح این داستان را بخوانند.

پس از آنکه جناب ناظم الدوله از حکومت تهران معاف شد و به ریاست دار الشورای کبرا برقرار گردید، در ماه ربیع الثانی این سال، حکومت تهران به جناب حاجی

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۷

غلامرضا خان آصف الدوله، والی سابق خراسان و کرمان،- شهاب الملک سابق، ابن مرحوم حسن خان شهاب الملک، نظام الدوله، والی اسبق خراسان- واگذار گردید.

شرح آن را در بابی که راجع به تغییر ادارات است، در این جلد خواهم نگاشت.

در هفدهم ربیع الثانی این سال، بندگان اعلیحضرت همایونی محض سرکشی و رسیدگی به بعضی کارها، از ییلاق صاحبقرانیه با موکب همایونی تشریف فرمای دار الخلافه ی تهران و مقر سلطنت عظما شده؛ به اجراء بعضی اوامر و احکام سلطنتی مشغول گشتند. و عصر این روز باز به عمارات ییلاقی صاحبقرانیه تشریف بردند؛ و همه روزه، به انتظام امور سلطنت و آسایش رعیت می پرداختند.

در دوشنبه، بیست و هفتم ربیع الاخر محض تفریح و تفرج و اظهار مرحمت درباره ی صدارت عظما، از اول روز از صاحبقرانیه حرکت فرموده، به منزل ییلاقی حضرت

اشـرف امجد صدراعظم، که در قریه ی قیطریه و تا صاحبقرانیه ربع فرسخ مسافت دارد، تشریف فرما شدند. بسی پذیرایی ها از اجزاء مخصوصه ی سـلطانی به عمل آمد. نهایت شـکرگزاری و افتخار برای صدارت عظما دست داد. شرح پذیرایی و افراختن خیام برای واردین، از وزراء و غیرهم، به طوری ست که در ضـمن وقایع سـنوات قبل نگاشته ایم؛ دیگر محتاج به تکرار نیست. هنگام غروب، باز بندگان اقدس همایونی با موکب مسعودی رجعت به عمارات صاحبقرانیه فرمودند.

در این ایام، که موقع عید ولادت علیا حضرت «ویلهلمین»، ملکه ی دولت هولاند، بود؛ بندگان اقدس همایون تلگرام تهنیتی به آن ملکه کردند، و جواب امتنان و شـکر گزاری از آن ملکه رسـید. سئوال و جواب تلگراف نزد ما موجود است؛ اما، عباراتش مثل همان کلماتی است که در سنوات قبل، در اینگونه مواقع نگاشته ایم. دیگر محتاج به تکرار نیست.

اینکه اصل این اخبار را اشعار می کنم، محض آن است که آیندگان بدانند که:

دولت ایران در این اوان، با کدام دولت مربوط بوده و با کی سؤال و جواب داشـته؛ و پادشاه و ملکه ی فلان دولت که معاصـر با دولت حالیه ی ایران بوده، چه نام داشته است.

گذشـتگان نتوانسـتند شـرح روزگـار خود را بدهنـد؛ و مـا از حال آن ها تا چنـد درجه بیخبر مانـدیم. ولی، ما که به واسـطه ی تلگراف و پست و راه آهن از حال اهالی ربع مسـکون اطلاع داریم، بعضـی نکات در تاریـخ خود درج می کنیم، که آیندگان بدانند که:

اعلیحضرت مظفر الدین شاه در این سنه، معاصر با کدام امپراطور و امپراطریس بوده است.

بنـدگان اقـدس همـایون روز سه شـنبه، پنجم شـهر جمـادی الاـولی، برای ملاحظه ی مشق بریگاد سواره ی قزاق از صاحبقرانیه تشریف فرمای اردوی سواره ی قزاق شدند، که

در جنب قصر قاجار واقع است. سه ساعت بعد از ظهر، در حالی که جناب اشرف امجد صدراعظم و جمعی از خواص خدم ملتزم رکاب اعلا بودند، به اردوی قزاق تشریف فرما شد. «کلنل کاساکوفسکی» به استقبال موکب همایون شتافته، تذکره ی نظامی خود را به عرض رسانید. اعلیحضرت همایون سواره، با لباس و اسلحه ی مرصع به جواهر رخشان، از جلوی صفوف قزاق گذشته؛ به هر دسته از پیاده و سواره و باطری که رسیدند، تفقد

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۸۸

و احوال پرسی فرمودند. به باطری های توپخانه که رسیدند، بعضی سؤالات از توپخانه و اسبان جدید الابتیاع کردند. بعد، از اسب پیاده شده، داخل سراپرده و خیام افراشته گشتند. سواره ی قزاق به هم درافتاده، مشق کردند و به انواع و اقسام جنگ ها مشغول شدند؛ که شرح آن بسی مطول است.

بندگان اقدس همایون، شخص صدارت عظما و سایر رجال دولت را مخاطب ساختند؛ شرحی تمجید و تحسین از «کلنل کاساکوفسکی» کردند و فرمودند: «غیرت و صداقت این کلنل روسی، که حال مستخدم دولت ایران است، به درجه ایست که گویا به دولت متبوعه ی خود خدمت می کند.» و ضمنا او را به قوشچی یی تشبیه فرمودند که نه از برای جلب مواجب و جذب معیشت؛ بلکه، از روی شوق خاطر و عشق فطری که به قوش دارد، پرورش و تعلیم قوش را می کند.

بعد از اتمام مشق، بندگان اعلیحضرت همایون تمام سفرای خارجه را که در اردوی قزاق موعود و حاضر بودند، به حضور مبارک خواسته؛ در حضور ایشان، از وزیر مختار دولت روس مقیم دربار ایران، اظهار رضامندی فرموده و مقرر داشتند که معزی الیه رضای خاطر مبارک را از خدمات و زحمات «کلنل

کاساکوفسکی» به اعلیحضرت امپراطور روسیه تبلیغ کند.

در این روز، مبلغ یک هزار و هشتاد تومان، به رسم انعام، درباره ی صاحبان مناصب و تابین های بریگاد قزاق اعطا فرمودند. و یک قبضه شمشیر مرصع به جواهر از درجه ی اولی، به افتخار «کلنل کاساکوفسکی» مرحمت شد. «کاپیتن قیدارف» به یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی چهارم امتیاز یافت. یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه ی دوم درباره ی «کاپیتان مورومتسوف» اعطاء و مرحمت شد. پس از اتمام مشق، باز بندگان اقدس همایون از اردوی قزاق به عمارات صاحبقرانیه، که منزل ییلاقی است، تشریف بردند.

این اوقات، موسم ییلاق منقصی شده؛ لهذا، روز یکشنبه، دهم جمادی الاولی، موکب مسعود همایون از صاحبقرانیه ی شمیران تشریف فرمای باغ و قصر عشرت آباد، که پشت دروازه ی تهران است، شد. پنج روز، اردوی سلطنتی در آنجا متوقف بوده؛ روز جمعه، پانزدهم این ماه که جمادی الاولی است، عزیمت سرخه حصار، که در سه فرسخی تهران و از نزهتگاه های سلطنتی است، فرمودند. و در قصر یاقوت، چند شبانروز با خواص خدم به سر بردند.

یکی از ایام توقف در سرخه حصار، به سراپرده و چادرهای جناب اشرف امجد صدراعظم تشریف فرما شده؛ با وجوه چاکران دولتی، آن روز را در آنجا به سر بردند.

تشریفاتی که باید و شاید از هر چیز فراهم بود. به وجود شاهانه و سایر مدعوین بسیار خوش گذشت. هنگام عصر، باز به قصر مبارک سلطنتی رجعت فرمودند. و روزها را در قصر یاقوت، به جواب عرایض وزارتخانه ها و ادارات می پرداختند.

روز یکشنبه، بیست و چهارم این ماه، که پایان سفر ییلاق بود، موکب مسعود همایونی از سرخه حصار عزیمت دار الخلافه ی تهران کرده؛ هنگام ظهر، بافری شایان

افضل التواریخ، متن،

و کری بی پایان به عمارات سلطنتی نزول اجلال فرمودند. نواب والا شاهزاده وجیه اللّه میرزای سپهسالار، وزیر جنگ، با تمام سرداران و امراء و رؤسای عسکریه در میدان توپخانه ی مبارکه شرفیاب خاکپای مبارک شده، مورد تفقد و التفات گشتند.

روز جمعه، چهاردهم جمادی الاـخره، که مقارن عید میلاد بندگان اقدس اعلیحضرت همایون است، به رسم مقرر و طرز معمول همه ساله، که شرح آن را در مجلدات سابقه نگاشته ام، بساط سور و سرور در دربار دولتی و سرای سلطنتی فراهم آمد. مجلس سلام عام انعقاد یافت. شب چهاردهم، از طرف دولت و ملت چراغانی و آتش بازی و تزئین اسواق و خانات و دکاکین فراهم بود. روز چهاردهم، شاهزادگان «خاقانیه» و «محمدیه» و «ناصریه» در سر «سفره ی مظفریه» با حضور خود بندگان اعلیحضرت همایون صرف ناهار کرده؛ و به این جهت، بسی افتخار یافتند. سفرای دول از برای تبلیغ تهنیت و عرض مبارک باد، به حضور همایونی به ترتیبی خاص شرفیاب شده؛ مورد تفقد گشتند. دیگر محتاج به تکرار نیست. ازجمله اشخاصی که در این عید تلگراف تهنیت فرستاده اند، اسامی ایشان از این قرار است:-

اعلیحضرت نیکلای دویم، امپراطور روسیه؛ علیاحضرت ویکتوریا، ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان؛ اعلیحضرت فرانسوا ژزف، امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان؛ اعلیحضرت کلیوم، امپراطور آلمان، پادشاه دولت پروس؛ اعلیحضرت لئوپلد، پادشاه بلژیک؛ اعلیحضرت هومبرت، پادشاه ایتالیا؛ اعلیحضرت سلطان عبد المجید، پادشاه عثمانی؛ رئیس جمهوری فرانسه؛ رئیس جمهوری اتازونی از ممالک ینگی دنیا.

پس از انجام کارهای عید، روزها را بندگان اقدس همایون به فیصل امور و جواب عرایض می پرداختند. از ششم رجب المرجب، به عزم تفرج و اقامت چندروزه، تشریف فرمای قصر دوشان تپه شدند. در پانزدهم نوامبر،

مطابق دهم رجب المرجب، که مقارن روز عید تسمیه ی «لئوپلد» پادشاه بلژیک بود، بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به آن پادشاه زدند؛ و جوابی مبنی بر شکرگزاری از آن پادشاه رسید.

شب سیزدهم رجب، که شب عید ولادت حضرت سید الاولیاء امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب، علیه السلام، بود؛ برحسب معمول سنواتی، در دوشان تپه مشغول جشن و سرور بودند. در خیابان های تهران و خانات و اسواق، چراغانی کردند و آتش بازی و شلیک به عمل آمد. روز سیزدهم، موکب همایونی از دوشان تپه به دار الخلافه تشریف آورده؛ در تالار مبارکه ی شمس العماره به سلام نشسته. عموم رجال دولت و اهل نظام و اهل قلم صف بربستند؛ بندگان اقدس همایون به هریک مبارک باد فرمودند. شاهزاده یمین السلطان، ایلخانی قاجار، به رسم مقرر در سلام عام شرف مخاطبت خاص داشتند.

سایر مراسم عید، از قرائت خطبه و انشاء قصیده و شلیک توپ، به عمل آمد.

در یکی از ایام توقف موکب مسعود خسروانی در دوشان تپه، آصف السلطنه امیر تومان، صاحب جمع کل دواب دیوانی، شترهای کلایی را که پنج هزار نفر می شود در حضور همایون سان داد و مورد تحسین واقع شد.

روز پنجشنبه، هیجدهم رجب المرجب، بندگان اقدس همایون امر و مقرر فرمودند

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۰

که: تمام طبقات نظامی و افواج سپاه حاضر تهران و شاگردان مدارس دولتی و توپخانه و قورخانه و افواج پیاده و سواره ی عسکریه، که زیاده از ده هزار نفر بودند، روز سه شنبه، ۲۹ شعبان المعظم، در میدان مشق تهران حاضر شده؛ تا دو سه ساعت از روز بالا آمده، از دار العماره ی سلطنتی به نظاره ی آن ها تشریف فرما شوند. لهذا، در این روز، قبل از صرف ناهار، بندگان اقدس

همایون تشریف فرمای میدان مشق شدند. حضرت اشرف امجد صدراعظم و سایر وزراء و امراء نیز حضور داشتند. افواج مشق های نظامی کردند و مورد تحسین گشتند. نواب والا ـ شاهزاده وجیه اللّه میرزای سپهسالار، وزیر جنگ، مورد مرحمت واقع گشتند: به یک ثوب پالتوی خلعت خسروانی، به انضمام سردوشی الماس از درجه ی اولی سرافراز گردید. پس از آن، رجعت به مقر سلطنت فرمودند.

روز دوشنبه، بیست و دویم رجب المرجب، بندگان اقدس همایون به عزم شکار و اقامت چند شبه، از تهران تشریف فرمای جاجرود شدند. در ایام توقف آنجا، بعضی روزها به سواری و شکار می پرداختند، و پاره یی از ایام در قصر سلطنتی جاجرود اقامت خود را به جلایل امور دولتی مصروف می ساختند. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم هم در این سفر حاضر خدمت بودند. روز چهارشنبه، دویم شعبان المعظم، موکب مسعود خسروانی از جاجرود به تهران مراجعت فرمودند.

در روز دویم ماه دسامبر، مطابق بیست و هفتم رجب، که مقارن عید جلوس «فرانسواژزف» امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان بود، بندگان همایون تلگراف تهنیتی به آن شاهنشاه فرستادند و جوابی مبنی بر شکرگزاری رسید.

شب پنجشنبه، سیم شهر شعبان، که شب عید ولادت حضرت سید الشهداء، علیه السلام، است؛ به امر دولت در «خیابان باب همایون» و سایر خیابان ها چراغانی کرده، آتشبازی به عمل آمد، و اهالی تهران خانات و اسواق و دکاکین را چراغان کردند. روز عید که سیم شعبان است، بندگان اقدس همایون در تالار شمس العماره به سلام نشستند. طبقات نوکر، از قلمی و قدمی، با البسه ی رسمیه حاضر شده، صف بستند. مراسم میمونه ی عید، از خطبه و انشاد قصیده و شلیک، به عمل آمد؛ و افواج قشون از

حضور همایون در سرای سلطنتی دفیله کرده، گذشتند.

در چهاردهم شعبان، که مقارن عید تسمیه ی اعلیحضرت «نیکلای دویم» امپراطور روسیه است، تلگراف تهنیتی از طرف بندگان اقدس همایون به روسیه شد و جوابی با امتنان از امپراطور رسید.

روز سه شنبه، پانزدهم شعبان، که مقارن ولادت حضرت امام العصر و الزمان است، اساس جشن و تهنیت در دربار دولت برپا؛ بعد از ظهر، سلام عام در پیشگاه حضور همایونی در تالار شمس العماره انعقاد یافت. به طریق سنوات گذشته، شب و روز به خیر و خوشی اختتام یافت.

در شانزدهم شعبان، که موقع عید ولادت اعلیحضرت «سلطان عبد الحمید» پادشاه عثمانی است، بندگان اقدس همایون تلگراف تهنیتی به آن پادشاه زدند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۱

روز سه شنبه، بیست و نهم شعبان المعظم بندگان اقدس همایون از اول روز تشریف- فرمای باغ و منزل جناب مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم ایران، شدند؛ در آنجا، صرف ناهار و میوه ی عصر و چای فرمودند. در این روز، شاهزادگان بزرگ و وزراء کبار و امراء دربار و خواص چاکران خلوت همایونی نیز در این باغ، که نمونه ی فردوس اعلا است، به شرف التزام حضور همایون مشرف بودند. خوان های گوناگون و موائد رنگارنگ در تالارها و اتاق ها گسترده بود. انواع نعم، از مأکول و مشروب و فواکه و شیرینی، طبقا عن طبق، چیده بودند. بر هر تنی خوش گذشت، و به مردم بسی فواید عاید شد. تا پایان روز، در آنجا تشریف داشتند و لا ینقطع از خدمات دولتی صدارت عظما توصیف می فرمودند. هنگام غروب، به سرای سلطنت عظما رجعت کردند.

بندگان اقدس همایون سنت سنیه شان بر آن جاری است

که: در سفر و حضر، سالی چندبار به منزل حضرت مستطاب صدارت عظما تشریف فرما شده؛ من الفلق الی الغسق، در آنجا با کمال راحتی به سر می برند. و گاهی، هنگام عصر تشریف فرما می شوند.

گاهی، قبل از وقت اخبار می شود. و گاهی، بدون خبر در منزل صدارت عظما نزول اجلال می فرمایند. لکن، آن ایامی که تشریف فرمایی بندگان اقدس همایون به منزل حضرت مستطاب صدارت عظما محقق است، یکی یک روز یا دو روز به ماه رمضان مانده است که مجلس «برغندان» یا «کلوخ اندازان» محسوب می شود. یکی در عصر چهاردهم جمادی الاخره است، که مطابق عید ولادت سلطانی است، که پس از انقضای سلام عام به منزل حضرت صدارت عظما تشریف فرما شده؛ صرف فواکه و چای فرموده، به سرای خلافت مراجعت می فرمایند.

این سلطان عادل باذل مهربان باوقار، جز سرای صدارت، دیگر به خانه ی احدی پا نمی گذارند و راضی نمی شوند که به احدی تحمیلی وارد آورند، و در ورود به منزلی اخذ پیشکشی و تقدیم کنند. با آنکه کمال همراهی را با علماء و مجتهدین دارند، به خانه ی آن ها هم در سال تشریف فرما نمی شوند. اظهار التفات و مرحمت خود را درباره ی کسی، به رفتن خانه ی او نمی دانند؛ بلکه، اظهار مرحمت را منحصر به بذل و عطاء خود می دانند.

تاکنون، ندیده و نشنیده ایم که این سلطان جز به خانه ی صدارت عظما، به جای دیگر تشریف فرما شده باشند؛ مگر آنکه، یک دفعه به منزل حضرت والا شاهزاده ملک منصور میرزای شعاع السلطنه، فرزند خود، دعوت شده؛ با وجوه خدم در آنجا تشریف فرما گشتند.

لکن، شاهنشاه شهید سعید رسمشان بر این بود که: در سال، در خانه ی بسی از علماء و وزراء، حتی پیشخدمتان

و بعضـی از وعـاظ، تشـریف فرمـا شـده و این کـار را دلیل بر اظهار مرحمت خود می دانسـتند. به هرجا که دعوت می شدنـد، صاحبخـانه بسـی پیشکشـی های نقـدی و جنسـی به حضور مبارک می گـذاشت. و آن پادشاه جمجاه، لا محاله، در سال پنجاه هزار تومان از این کار دخل داشت؛ که به خانه هر وزیری و امیری تشـریف فرما می شد، اقلا تا سیصد تومان برای او پیشکشی می گذاشتند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۲

لکن، این سـلطان عـادل باذل، ابـدا به این کار اعتنایی ندارنـد. با کمال رأفتی که با همه کس دارنـد، به خانه ی احـدی پا نمی گذارنـد که پیشـکش برای ایشان نیارنـد. زمانی یاد دارم که شاهنشاه شـهید سـعید، ناصـر الدین شاه قاجار، اسـکنه اللّه فی دار القرار، هنگـام عصـر به خـانه ی مرحوم آقـاعلی امین حضور، وزیر بقایای دوره ی سابق، دعوت شـده بودنـد. ایشان با حشـمت سلیمانی که به منزل او تشـریف فرما می شدند، به دربخانه یی عالی رسیدند؛ دیدند تمام دیوارهای این خانه، از جرز و کتیبه و دنـدانه و پهنه، بـدون اسـتثنای وجـبی از آجر تراش است. در آن مورد یـا مورد دیگر، مگر من یـا ظریفی گفت که: «آستر این خانه، بهتر از رویه ی خانه ی دیگران است.»

در آن هنگام، شاهنشاه شهید سعید، نور اللّه مضجعه، پرسیدند: «این خانه از کیست؟» پاسخ گویان عرض کردند که: «این خانه از حاجی میرزا حسـین صـراف شیرازی است، که چندی است در تهران قسطار شده است!» شاهنشاه شهید سعید فرمودند: «باید به خانه ی او رفت و رواق ها و اتاق های او را نظاره کرد!» لهذا، پیاده شدند و به آنجا تشریف فرما شدند.

حاجی میرزا حسین صراف و خدمه ی او حاضر بودند؛ خدمت ها کردند. امتنان حاصل نمودند. از

وجوه نقد پیشکشی ها گذاشتند و شاهنشاه شهید سعید پذیرفت و از در دیگر بیرون رفت و به خانه ی مرحوم امین حضور تشریف فرما شد. و چون منزل من نزدیک به خانه ی مرحوم امین حضور بود و با او ارادتی داشتم، در دخول و خروج شاهنشاه شهید به خانه ی او و خانه ی حاجی میرزا حسین صراف، بسی سیرها دست داد؛ که از کفایت و دانایی شاهنشاه شهید حیرت ها کردم. اگر بخواهم شرح آن داستان نگارم، سخن بسی طول کشد و مرا از تاریخ نگاری این دوره بازدارد.

چون ایام ماه رمضان پیش آمد، بندگان اقدس همایونی همه روزه از چار ساعت به غروب مانده، از حرمخانه ی جلالت به حیاط باغ و عمارات دیوانخانه ی مبارکه ی سلطنتی تشریف فرما شده، بار عام می دادند. تا سه ساعت از شب گذشته، با حضور خواص چاکران درباری به اجراء امور دولت و جواب عرایض حکام و رعیت می پرداختند. ملجس دربار اعظم و وزارتخانه ی دفتر کشوری و لشکری و سایر وزارتخانه ها هم هفته یی سه شب، که شب شنبه و سه شنبه و پنجشنبه باشد، دایر بود. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم از عصر به حضور همایونی مشرف شده، هنگام غروب به مجلس دربار دولتی حاضر می شد.

خوان های افطاریه ی او را حاضر کرده، وزراء و امراء و اشراف و اعیان ولایت در محضر او صرف افطار می کردند. بعد از غذا، به انجام امور می پرداختند. و بعد از سه ساعت از شب گذشته، به خانه ی خود می رفتند. هفته یی سه شب، مجلس دربار منعقد بود و مردم از محضر صدارت عظما مقضی المرام مراجعت می کردند.

در این سال، باز مثل سنه ی سابقه، قیمت گندم و نان و سایر اجناس قدری ترقی داشت. به حکم دولت

کـه گنـدم از عراق و خمسه و سـاوه به تهران می آوردنـد، هر خروار گنـدمی به جهت کرایه ی مکاریـان بیست تومـان، حتی بیست ودو تومـان، قیمت پیـدا می کرد. آنگـاه، نـان را بایـد یـک من دو قران بفروشـند. مردمی که نـان یـک من هشت پول و گاهی دوازده پول و گاهی بیست پول و گاهی بیست و چهار پول و در این اواخر یک من

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۳

بیست و هشت پول خورده بودند، بر ایشـسان سـخت بود که کنون نان یک من هشتاد پول، که معادل دو قران است، خریداری کنند و گذران نمایند. آن مردی که ماهی ده تومان مواجب داشت، نان ارزان خورده بود. حالا چطور می شود که باز ماهی ده تومـان مواجب بگیرد، و نـان گران یـک من دوقران بخورد؟ این مملکت مـا که هنوز قـانون مرتب صـحیحی نـدارد که در این موارد آقایان به نوکرها اضافه مواجب دهنـد، و مجلس اعانه نـدارد که به فقرا وجهی رساننـد؛ لهـذا، دراین صورت مردم بی پا می شوند و گدایان از گرسنگی می میرند.

ناچار، شخص سلطان محض رأفت، با عموم مردم همراهی می کند و متحمل ضرر می شود.

لهـذا، نفس نفیس بنـدگان اقدس همایونی در این ماه مبارک، از خزانه ی دولتی متحمل ضـرر شده، مقرر داشـتند که: هر قدر گنـدمی را که خباز خریـداری می کند، نصف قیمت را خباز بدهد و نصف قیمت را دولت ادا کند؛ که گندم خرواری بیسـت تومـان، برای خبـاز ده تومـان بیفتـد. به عوض، نان را به مردم خرواری ده تومان داده، از قرار یک من یک قران، که چهل پول باشد، بفروشند و یک من دو قران به فروش نرساند.

در این ماه رمضان، صد و ده هزار تومان به خبازان دادند و

دویست و پنجاه هزار نفر اهالی حالیه ی تهران را آسوده و شاکر ساختند. هر قدر که قیمت گندم بود، نصف آن را دولت می داد و نصف را خبازان؛ که نان یک من دو قران را یک قران بفروشند و اهل تهران آسوده شوند.

در سنه ی گذشته و در هذه السنه و در سنه ی آتیه، که ان شاء اللّه شرح آن را می نگارم، دولت در قیمت گندم به قدری پول داد که مردم در اوصاف حمیده ی این سلطان باذل عادل عاجز ماندند. تقریبا، به قدر چهار صد هزار تومان در این سه سال، برای توفیر قیمت گندم ادا کردند که اهالی تهران آسوده شوند.

فقط در این سه سال، محصول تهران به دست نیامد و آسمان خشکی کرد؛ در آذربایجان هم کار سخت شد. ولی، خراسان و طبرستان و سایر ممالک و بلدان، جز قم و کاشان، به رفاه بودند و گندم فراوان داشتند. اگر در سایر بلاد ایران زراعت به دست نمی آمد، بسی قحطی دست می داد که سلطنت و صدارت نمی توانست چاره کند. لکن، اقدامات صدراعظم در تعیین مجلس انتظام نرخ، و بذل و عطای شاهانه به خبازان، کاری کرد که نگذاشت این گرانی از تهران به سایر بلدان سرایت کند و قحط و غلای عمومی فراهم آرد. به این جهت، مردم آسوده شدند و مردار نخوردند و بچه ی خود را نکشته صرف نکردند و بسی راحت زیستند.

مردم آینده به واسطه ی اقامه ی مجالس اعانه یی که در همه جا دایر می شود، مرده- خواری از کسی نخواهند دید؛ لهذا، تعجب می کنند که من چگونه چنین چیزی می نویسم. ایشان تعجب نکنند! و من صریحا می نویسم: در دوره ی مظفریه که از برای بعضی

بلاد ایران حاصلی دست نداد و خشکسالی شد، به واسطه ی پول دادن این سلطان باذل عادل و اقدام صدراعظم در انتظام مجلس نرخ و همراهی با مردم، بسی آسودگی فراهم شد که چندان سخت نیامد. ولی، چنان در خاطر دارم که درسنه ی [هزار و دویست و هشتاد و هشت]، در دوره ی ناصریه، سه سال در ایران قحط و غلا دست داد. در تمام بلاد

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۴

ایران حاصل نروئید. کار بر مردم سخت شد. قیمت یک من نان به پنج قران و ده شاهی رسید، که دویست و بیست پول باشد. مورخین آن زمان ناقص بوده، یا ملاحظه یی در کار داشته، جزئیات آن زمان را ننگاشته اند. من در آن زمان مورخ نبوده؛ لکن، همه چیز را به خاطر دارم. و کنون، به صدق می نگارم.

و اللّه! به رأی العین دیدم که: مردم در سر گذرها از گرسنگی می مردند. آن وقت، سایرین جمع شده، به دهان او نان می گذاشتند. بعضی به جان آمده، می گفتند که: «یک روز و یک شب بیشتر است که بی نان مانده ایم.» بعضی دیگر از بوی نان به جان نیامده، حیاتشان عودت نمی کرد. و من که بچه بودم و به محلات خارج چندان عبور نمی کردم، در اطراف خانه ی خود سه نفر را چنین دیدم. و باز در ایران، کار به جایی کشید که خون گوسفندان کشته را جمع کرده، در آتش گذاشته، قدری گرم کرده، می خوردند. پوست خیک روغن و شیره را اگر می یافتند، می خوردند. مردم بیچاره اگر بچه را پنجساله یا شش ساله، که ممیز نبود، گول زده، به خانه ی خود برده، او را کشته، در دیگ انداخته و جوشانیده می خوردند. «بچه خوره» یک

عنوانی بود که اگر اغنیاء می خواستند بچه های خود را بترسانند، می گفتند: «هیچ مگو که بچه خوره آمده است!» لهذا، بچه ها ساکت می شدند. بسی بچه ها را از دیگ های خانه ی مردم پخته درمی آوردند.

میرزا محمود، برادر شیخ مرتضای صدیق دیوان، در یکی از شب های ماه رمضان همین سال، برای من و میرزا علی خان منصوری و فلان سرتیپ توپخانه، که اسم او را فراموش کرده ام، بیان کرد که: «من در سال مجاعه ی دولت ناصری، با فلان و فلان، که اسم هردو را من مورخ فراموش کرده ام، از تهران به قم حرکت کردیم. چون به قم رسیدیم، در سر گورستان دختری نه ساله یا ده ساله را افتاده دیدیم. دانستیم که او از گرسنگی به خاک درافتاده است. باهم گفتیم که: احیاء نفس، بهتر از زیارت حضرت معصومه است. لهذا، او را برداشته، به منزل آوردیم. شربت دادیم و به او نان خورانیدم، تا به حال آمد. از او استفسار نسب و شرح حال کردیم. او گفت: من دختر فلان هستم.

پدر و مادرم بیچیز بودند؛ فرزندی کوچکتر از من داشتند؛ او را کشته و خوردند. من که قدری عقل داشتم، بر خود ترسیده، به این گورستان که محل عمومی است آمدم و قدری ماندم و از گرسنگی بی حال مانده، ضعف کرده. و کنون، شمایم دریافتید.» میرزا محمود گوید: «ما او را به پدر و مادر رساندیم و قدری خرجی دادیم.»

سبحان اللّه! کار آن دوره که من به خاطر دارم، بدین مثابه بوده است. ولی، شاه شهید ناصر الدین شاه در آن دوره کاری که کرد این بود که: دویست نفر از فقرای تهران را به ناظم خلوت خود سپرد که

خرج ایشان را متحمل بود. و به هریک از اعیان و ارکان دولت، ده تن و بیست تن و سی تن سپرد که آن ها متحمل مخارج ایشان شوند. و مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم، که صدراعظم آن دوره بودند، قرار دادند که در قورخانه شب نان ها بپزند؛ و علی الصباح هرکس در میدان مشق حاضر شود، به او قرصه نانی دهند و از در دیگر او را بیرون کنند. هرروز، به قدر ده هزار زن و مرد به میدان مشق حاضر شده، قرصه نان می گرفتند. ولی، در میان این مردم بعضی استحقاق

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۵

داشتند و برخی، مثل زنان فواحش، محض نظاره و تفنن حاضر شده، نان می گرفتند و ابدا استحقاق نداشتند. و باز بسی از زنان بیوه و مردمان با استحقاق در این شهر تهران بودند، که ابدا به میدان مشق حاضر نشده، نان نمی گرفتند؛ و به ذلت گذران می کردند و به اسباب فروشی و قناعت و اظهار مطلب نزد اقوام، حفظ آبرو می کرده، جان خود و اولاد را سالم می داشتند.

پس از سه سال، کار به سهولت گذشت؛ حاصل به دست آمد. نان را خبازان روی بار الاغان کرده و زرورق چسبانیده، به اطراف می گذرانیدند. و من که در آن زمان بچه بودم، به خاطر دارم که مردم شادی ها داشتند و دیگر قحط و غلایی فراهم نبود. جز در این دوره که دولت و صدارت بسی همراهی ها کرد که کار سخت نگذشت، نان یک من دو قران و یک قران نقلی ندارد. «۴۲»

اگر بندگان اقدس همایون در قیمت گندم این طور با خبازان و اهل شهر همراهی نمی کرد، گرانی این سه سال مثل گرانی

دوره ی شاه شهید می شد، که قیمت نان یک من پنج هزار می رسید و مردم بچه کش و بچه خوار می شدند. حمد خدای را که این دو سال، به خیر گذشته است. امید که از گرانی به ارزانی رسیم.

در روز بیستم رمضان المبارک، که مقارن عید ولادت «اسکار» پادشاه سوئد و نروژ بود، بندگان اقدس همایون تلگرام تهنیتی برای او فرستادند و جوابی مبنی بر امتنان از آن پادشاه به حضور همایونی رسید.

در بیست و پنجم رمضان المبارک، که عید میلاد «گلیوم» امپراطور آلمان بود، تلگراف تهنیتی به او زده شد و جوابی مبنی بر امتنان رسید.

روز جمعه، غره ی شوال المکرم، که عید فطر است، مثل سایر اعیاد، که شرح آن را سابقا کرارا نگاشته ایم، بعد از ظهر سلام عام در پیشگاه تالار مبارک شمس العماره در حضور همایونی شرف انعقاد یافت. شاهزاده یمین السلطان ایلخانی شرف مخاطب داشت.

دولت ایران در این سنه، چهار قسم قرض خارجه و داخله داشت که ناچار باید آن ها را ادا کند:-

اول، قرض «رژی»، یعنی: اداره ی انحصار دخانیات، بود که ابتدا در دولت شاهنشاه شهید سعید، پانصد هزار لیره بود و حالا چهارصد هزار لیره است. تقریبا، ...

کرور تومان می شود و باید تا سی سال با فرع صدی شش داده شود. یعنی: صد تومان که از اصل داده می شود، شش تومان هم به فرع ادا گردد. و گمرکات فارس و بنادر آن مملکت، به ضمانت این استقراض مقرر بود. و در هر سال، قریب دویست هزار تومان از بابت اصل و فرع باید داده شود. این قرض از دوره ی شاه شهید سعید، برای ما ایرانیان بدبخت

---

(۴۲)- چندین سطر را قلم گرفته است،

بدین مضمون: «و از هوش خود یا سهو خود، چنان می بینم که قیمت نان در ایران، در سال های ارزانی به فلان قیمت رسد که مردم بگویند: چرا افضل الملک از گرانی نان دوره ی ناصریه و مظفریه شرح ها نگاشته و تعجب ها کرده است. من حالا مختصرا می نویسم:

هرقدر تمدن در بلاد ایران زیادتر شود، بر قیمت اشیاء افزوده خواهد شد. اگر خواهم شرح آن بنگارم، سخن به طول می کشد.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۶

شاه پرست به یادگار مانده است. و در دوره ی سلطنت قاجاریه، این دویم یا سیم صدمه ایست که به ما ایرانیان وارد آمده است. اگر با خواست خدا روزگارم مجالی داد، شرح این قرض رژی را با وقایع آن، که از غرایب زمان و عجایب دوران است، در این جلد کتاب یا جلد دیگر آن می نگارم.

دویم، قرض بانک های روس و انگلیس و مسکویی است؛ که به این سه بانک، دولت ایران پنج کرور و کسری مقروض است. و سالی سیصد هزار تومان متجاوز، از قرار صدی دوازده فرع باید داده شود. و اصل این قرض هم تماما وعده های آن به سر رسیده، یا نزدیک است که به سر رسد. و گمرکات آذربایجان و گیلان و مازندران، به ضمانت قرض بانک روس مقرر بود. این قرض در سلطنت این شاهنشاه عادل باذل وقوع یافته است؛ والا، در دوره ی سلطنت شاهنشاه شهید سعید، چنین قرضی نبود. و من نمی دانم که این پول را برای چه مصرف قرض کرده اند، تا شرح آن را بنگارم. فضول هم نیستم که تحقیق درین خصوص کنم. به جعل و جهل می توانم احداث قولی کنم؛ لکن، من اهل جعل نیستم. همین قدر دانم که: دولت برای

مصلحتی این پول را قرض کرده است؛ که کنون باید ادا کند.

سیم، قرض تجار داخله؛ قریب به دو کرور با فرع صدی هیجده، که سالی متجاوز از یک صد و هفتاد هزار تومان فرع باید داده شود. و چون هیچ یک از این دو فقره قرض دویمی و سیمی، شش ماه بیشتر وعده نداشت؛ لهذا، باید در این موقع ادا گردد.

چهارم، قرض دولت به ارباب حقوق دیوانی و ادای مواجب نوکرانی بود که باید بعضی از حقوق ایشان در تهران برات صادر شود و از خزانه ی مبارکه دریافت گردد.

هرکس که مواجب و وظیفه اش به خرج دستور العمل ولایات ایران آمده بود، حقوق خود را گرفته بود؛ ولی، حقوق بعضی اشخاص که باید در تهران برات صادر شود و از خزانه دریافت کند، از چهار سال قبل به عقب مانده بود؛ که تا به حال، به تفاوت اشخاص از هر سنه مبلغی باقی مانده که برات دیوان به دست آن ها بود که باید دریافت کنند.

و در هذه السنه، به قشون مقیم تهران فقط یک ماه جیره داده شد، و به سایر براتدار، سوای آنان که به خرج ولایات منظور بوده، هنوز دیناری نرسیده بود. و از این ها گذشته، مخارج لازمه ی دیگر درآبادی مملکت و اصلاح امور داخله و مرمت استحکام سرحدات، و ایجاد بعضی راه های عرابه رو مابین دهات و بلوکات و وصل آن ها به شهرها، و ساختن سد اهواز و امثال آن ها، در منتها درجه ی لزوم بودند. ولی، به واسطه ی بی پولی امکان نداشت حل این معما، جز به یکی از دو صورت وقوع یابد: یکی بر دخل افزودن، یعنی:

بر مالیات رعایای ایران چیزی افزوده شود؛ دیگر از خرج

کاستن، یعنی: از حقوق و مرسومات دیوانی و وظایف که سالی ده کرور می برند، سالی سه کرور کاسته شود.

در این زمان، به واسطه ی رأفتی که این شاه عادل باذل با مردم داشت، و به جهت نیک فطرتی و تجربتی که این صدراعظم داشت، اجراء این دو کار غیر مقدور بود. اما، شاه عادل بود که بر مالیات چیزی نمی افزود. اما، باذل بود که از حقوق دیوانی مردم کم و

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۷

کاست نمی کرد. «۴۳» لهذا، اراده ی علیه ی خسروانی و رأی جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم بر آن تعلق یافت که: اداره ی گمرکات دیوانی را منظم دارند که مباشرین حیف و میل نکنند و کسر عمل نیاورند. از ابتدای هذه السنه، «مسیو نوز» که از اهل دولت بلژیک است، از برای ریاست گمرکات ایران مستخدم شد که به طور منظم، بدون زیادتی بر مردم، عمل گمرک را منظم دارد و بر فایدات و عایدات دولت بیفزاید. وی به این خدمت شتافت. الحق، مسیو نوز خدمتی بسزا کرد. تاکنون، سالی سه کرور بیشتر از سابق، بر عایدات گمرکات افزوده شده است. چون این اضافه مالیات حاصل شد، صلاح دولت در آن افتاد که مبلغی از دول خارج، برای ادای حقوق رژی و پرداختن مواجب نوکر و غیره، قرض کند و قروض صدی دوازده و صدی هیجده را ادا کرده؛ بعد، از این اضافه عمل گمرکات، این قرض جدید را بپردازد.

صورت قرض از این قرار است: دولت علیه ی ایران مبلغ شصت ملیون فرانک، که تقریبا بیست و چهار کرور پول ایران است، از «بانک استقراضی رهنی ایران» قرض می کند؛ که مدت هفتاد و پنج سال شمسی، هر سال مبلغ

یک صد و شصت هزار تومان ادا نماید. فرع این پول از قرار صدی پنج در سال، در ماه از تومانی یک شاهی کمتر است. سال به سال، به نسبت هر قدر که از اصل باقی باشد، در دو قسط، شش ماه به شش ماه داده خواهد شد. ضمانت و محل ادای اصل و فرع این استقراض، از منافع گمرکات ایران، به استثنای فارس و بنادر فارس، خواهد بود. تا هروقت که دولت ایران اقساط را در موعد خود می رساند، اهالی خارجه تقویت بانک می کنند؛ حق هیچگونه مداخله در گمرک ندارند.

ولی، هرگاه وقتی تعلل و مسامحه در ادای قسط نمایند، به بانک حق می دهند که تحویلداری در اداره ی گمرک بگذارد که ابتدا قسط بانک را تحویل بگیرد؛ بعد از آن، علاوه را دولت به مصارف خود برساند.

این شرط محض استحکام عمل است. چون عملکرد گمرک تقریبا دو برابر و نیم

---

(۴۳)- یک صفحه را قلم گرفته است، بدین مضمون: «جناب صدراعظم هم تجربه کرده و دیده بودند که میرزا تقی خان اتابیک اعظم در اول دولت ناصری، از حقوق مردم کاستند؛ با آن همه کفایت و تسلط و حذاقف و دانایی، مردم به او غلبه کرده، او را کشتند. و حال آنکه، مرحوم میرزا تقی خان اتابیک اعظم وزیری بود که من از اول خلفای بنی عباس تا این آن، که نویسنده ی این سطورم و جمیع تواریخ ایران، بخصوص تجارب السلف و سایر کتب وزراء را دیده ام، مثل آن وزیر هیچ وزیری را کافی و وافی و درست کار و مردم دار و با تسلط و درستکار ندیده ام. با این حالت، او به واسطه ی کاستن حقوق مردم پس نشست و

کشته شد، و از نسل او کسی باقی نماند. و او برای اصلاح دولت و مملکت، حقوق مردم را از آن جهت کاست که مرحوم حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم دولت محمدیه، به آخوندی تا سیزده هزار تومان اضافه مرسوم داده بود؛ آخوندی که هزار تومان مرسوم ببرد، البته دیگران بیشتر برده بودند. در این صورت، دولت پریشان مانده، حقوق مردم نمی رسید. مرحوم محمد حسین خان اعتماد السلطنه برای من بیان کرد که: در دولت محمد شاه غازی، کار به جایی می کشید که مردی که هزار تومان مواجب داشت، برات خود را نزد تاجر فرنگی، که نزدیک تیمچه ی تهران مغازه داشت، می برد و به صد تومان می فروخت؛ و این صد تومان را هم نمی دادند و می گفتند، جنس بردار! و او عوض این صد تومان، به قیمت پربها ماهوت و سایر اجناس فرنگی برمی داشت.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۸

قسط هر ساله ی این استقراض است؛ و گذشته از آن، قسط بانک سال به سال کم می شود؛ لهذا، دولت محتاج نخواهد شد. چون دولت ایران از این قرض، سایر قروض خود را ادا خواهد نمود؛ لهذا، به بانک وعده می دهد که قبل از حصول رضامندی بانک مزبور، از دیگران قرض کلی ننماید. و نیز از شرایط این است که: بانک استقراضی رهنی مجاز است که اسهام این قرض را در سایر جاها منتشر کند.

خلاصه، دولت ایران در این اوان، بیست و چهار کرور قرض کرد و تقریبا دوازده کرور قرض سابق را، که صدی دوازده و هیجده بود، ادا کرد. و این قرض از قرار صدی پنج است و فرع آن خیلی کم است. و عمل گمرک منظم شد و بر عایدات آن

افزوده شـد، که اقساط این قرض را در هر سال خواهـد داد. اما، من که مور ضـعیفی در این مملکت هسـتم، از قرض خیلی می ترسـم. قرض اسـباب قرض است. و قرض به معنی شکسـتن است، که شـخص مسـتقرض از قـدرت و اعتبـار و اقتـدار خـود می کاهد. دیگران گفته اند: «الدین یکسر الدین»؛ و می گویم: «القرض یورث القرض»؛ یعنی: قرض باعث شکستن می شود.

ای مردم! کاری نکنید که به قرض بیفتید. اگر قرض کردید، در صدد باشید که از خارج و داخل فایده برده، قرض را ادا کنید؛ و تنخواه مقروضه را به مصرف بیهوده برسانید.

این قرض دولت ایران، برای اصلاح داخله خیلی خوب بود. اما، من به خدا عرض می کنم که: سلطنت و دولت و ملت ایران را مستقلا از حوادث خارجه محفوظ فرماید.

و بعد، به حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه ایران، که جان نثار وی ام، عرض می کنم که:

محتـاج به این قرض نبودیـد؛ از آن که، خـاک ایران غالبـا طلاـ و زعفران است و مردمش باهنرنـد. کوه هـایش پر از فلز است. معادنش انباشـته از هرگونه نعمت ها است. فرنگیان آرزوی داشـتن چنین مملکتی را دارنـد. بفرمائیـد که وزراء تقویت کننـد و تجار را به کار وادارند، تا معلوم شود که ممالک ایران به جمیع ممالک برتری دارد.

خدایا! تو دانی که من هوا و هوسم کم است، به آسایش قناعت دارم، و عمرم گذشـته است، و در عهد ما بلایی نصیب ایرانیان نخواهد شد؛ اما، به حال معصیت، در این دل شب استدعا می کنم که: اولاد و احفاد ما ایرانیان را مخذول خارجه نفرمایی و ما را مثل چند هزار سال قبل ترقی دهی، که مثل هندیان، ذلیل خارجه نباشیم. ذلت ما

ایرانیان همین قدر بس، که یک دو بار ذلیل اسکندر مقدونیه و عمر بن خطاب شدیم و باز ترقی کردیم و تأسیس سلطنت آوردیم و مستقل شدیم. دیگر ما را ذلیل فرنگیان ذلی الطبع پست فطرت نفرما که ظاهرا عادل بوده و اسباب آسایش فراهم می آورند، و باطنا هزار گونه تخریب دارند. الامر للّه و رضا به قضائه.

«شربت به دست غیر و ز جام رفیق زهردر حیرتم که من بستانم کدام را» یک نکته از معنی گفتیم و همین باشد.

خلاصه، چون این بیست و چهار کرور استقراض حاصل شد، تقریبا چهار کرور به قرض ژری داده شد و پنج کرور قرض بانک های روس و انگلیس و مسکویی را پرداختند.

به قدر چهار کرور به ارباب حقوقی که از خزانه محل مواجب باید ببرند، از بابت حقوق هذه السنه و سنه ی گذشته ی ایشان داده شد. مابقی را نگاه داشتند که به مصارف سد اهواز

افضل التواریخ، متن، ص: ۳۹۹

یا ایجاد راه آهن و سایر اصلاحات مملکتی برسانند. و قدری را هم تهیه ی سفر اروپ کنند که بندگان اقدس همایون عزیمت سفر فرنگ دارند. و عما قریب که حرکت می فرمایند، شرح آن را خواهم نگاشت. کنون، شرح پرداختن حقوق طبقه ی نوکر را می نگارم.

از هیجدهم شوال، حکم صادر شد که هرچه برات مواجب به دست مردم از کشوری و لشکری است، بپردازند. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم، محض آنکه اجزاء خزانه برات مردم را کسر نکنند و به وجه کمی خریداری ننمایند، مقرر داشت که هرکس برات دارد و برات خود را نزد جناب آقا میرزا شفیع خان مستشار الملک، وزیر سابق خراسان و فارس، و نزد جناب آقا میرزا محمد حسین مستوفی،

سررشته دار کل دفتر ایران، و نزد جناب آقا میرزا علی رضا مستوفی خزانه و ضابط اسناد دولت و نزد آقا میرزا سید عبد اللّه مستوفی، نویسنده ی شخصی خود، برده؛ این چند نفر آن برات را به ردیف مهر کرده و صحت آن را نگاشته، آن وقت از وزیر خزانه اخذ تنخواه کنند. و مستشار الملک مردی درست قلم و نیکخواه و بی طمع و درستکار بود. مردم برات های خود را برده، به مهر رسانیدند. و نیز جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم که روزها جناب جلالت مآب مشیر السلطنه، وزیر خزانه که بزرگوار مردی است، با این چهار نفر با بودن خازن الممالک، تحویلدار خزانه، و سایر اجزاء در تالار تخت مرمر نشسته، برات ها را از مردم گرفته، پول دهند. روزها، در عمارت تالار تخت مرمر ازدحام و اجتماعی برپا بود. این اشخاص بروات هذه السنه و بروات دو سال پیش را از مردم گرفته بدون کم و کسر، اسکناس می پرداختند. تقریبا تا چهل روز، به این کار مشغول بودند. روزی هزار نفر و هشت صد نفر و پانصد نفر و بسی کمتر، به عمارت تالار تخت مرمر آمده، بروات خود را به خازن الممالک می دادند و می رفتند. او در شب، به اندازه ی وقت و فرصت، در طوماری ترتیب اسامی صاحب برات و مقدار وجه را نوشته؛ روز دیگر اسامی را می خواندند. هرکس حاضر بود، وجه او را با دسته ی اسکناس بسته می پرداختند. مردم بسی شعف داشتند. خازن- الممالک نهایت مهارت را به کار برد، که به غلط حقوق احدی مهمل و متروک نماند و کسی نتوانست تقلبی کند. او سال ها در این کار بوده، همه کس را می شناسد؛ کس

نمی تواند به او اشتباه کاری کند.

بروات هذه السنه را تمام پرداختند. از بروات سال گذشته، به حکم دولت و به امر صدارت، تومانی دو هزار کسر کردند؛ و از بروات دو سال پیش، تومانی چهار هزار تنزل دادند. و مردم بسی شادی داشتند و راضی بودند که فقط امسال حقوق خود را بگیرند و از حقوق عقب مانده سنوات گذشته، صرف نظر کنند. ولی، دولت همراهی کرد و حقوق همه را پرداخت. اهل تهران دعاگو شدند، و از خوش فطرتی و نیک ذاتی صدارت ممنون گشتند. کسانی که اهل شورش و فساد و بدگویی بودند، همه به شاه پرستی و دولتخواهی مایل شدند. من اهل مملکت را می شناسم و می دانم چه می گویم و می دانم چه می گویند. اما، بعضی مردم از بی صبری شاکی هستند؛ قدری که تأمل کنند، کار اصلاح می شود.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۰

خلاصه، این چهار کرور حقوق که به دست نوکر رسید، آن ها قروض خود را دادند و به کسبه ی بازار دیون خود را پرداختند، و اسباب خریدند. برای تجار و کسبه هم اسباب دخل و آسایش فراهم آمد. از امروز، مردم بسی شاه پرست شدند که حقوق ایشان پرداخته شد. ولی، تا دیروز، بسی طنز و طعن داشتند. الحق، جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم دولتخواهی کرده، دولت و رعیت را آسوده ساختند.

روز چهارشنبه، بیستم شوال المکرم برحسب استدعا و دعوت شاهنشاهزاده ی مفخم، نواب مستطاب والا، شاهزاده ملک منصور میرزای شعاع السلطنه، فرزند برومند سلطنت، بندگان اقدس همایون از اول روز تشریف فرمای منزل ایشان، که وصل به سرای سلطنت است، شدند. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم و شاهزادگان عظام و وزراء بزرگ و امراء سترگ، حضور داشتند. ناهار و

فواکه عصر و چای در آنجا صرف شد. بندگان اقدس همایون صدراعظم را مخاطب ساخته، از لیاقت و کفایت حضرت والا شعاع السلطنه شرحی بیان فرمودند. در آن روز، به وجود مبارک بسی خوش گذشت. هنگام عصر، به سرای سلطنت عظما رجعت فرمودند.

در این ایام، غالبا بندگان اقدس همایون در مرکز خلافت عظما تشریف دارند و به مهمات امور رسیدگی می فرمایند. چند روزی هم، محض تفنن و تفرج به باغ شاه، که پیوسته به پشت دروازه ی دار الخلافه است، تشریف فرما شده؛ خواص خدمتگزاران التزام رکاب داشتند. روز پنجشنبه ششم ذی القعده، معاودت به مقر سلطنت عظما فرمودند.

در این تاریخ، متصل نباید صحبت از دربار و رفتن به شکار کرد؛ گاهی هم باید مطالب ژغرافیایی و تاریخ پیشینیان را که نزدیک به این عهد بوده اند نگاشت، که مزه و نمکی در کار پدید آید. به طور اختصار، همین قدر گوییم که: این باغ شاه، از بناهای شاهنشاه شهید سعید ناصر الدین شاه، طاب ثراه، پدر بزرگوار بندگان اقدس همایون، است که در پشت دروازه ی مغربی تهران احداث کرده و بسی غرس اشجار و ساختن ابنیه های بلند و جزیره و حیاض و احداث خیابان های خوب کرده؛ که از هرجا، گل های رنگارنگ دمیده و از هر سو، آب های صافی روان است و از میان جوی ها، فواره ها بیرون آورده، آب ها جاری و ساری است. این کارها از غرایب نیست. اثر بزرگ غریبی که در این باغ است: مجسمه ی خود ناصر الدین شاه است که بر روی اسبی، با هیکلی پرشکوه، چنانکه او را همان طور دیده بودم، نشسته و اسب به جست و خیز است. در آخر این باغ، حوضی بزرگ

ساخته انـد؛ در وسـط آن حوض، سـکویی بزرگ که تقریبـا یـک ذرع و نیم از آب حوض ارتفـاع دارد. روی آن، در اطراف سنگ ها گذاشـته اند که دورادور آن حوض، شـرح این مجسـمه را نوشـته و نقاری کرده اند. در روی سکو، از فلز اسبی را به تجسم درآورده انـد؛ که روی آن اسب، ناصـر الـدین شـاه به هیکل مخصوص خود نشسـته و با کمال عظمت و مهابت است و شمشـیری آویزان دارد و در پـای او چکمه است. عیبی که در این مجسـمه است، این است که: پاهـای ناصـر الـدین شاه، طاب ثراه، بلندتر از این بود؛ در این مجسمه، پاها را کوتاه کرده است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۱

شرحی که در دور سـنگ نقاری شده است، از این قرار است.- و هیچ یک از مورخین آن زمان و این زمان، این شرح را ضبط نکرده انـد. و من دیـدم که چندین سال دیگر، به مرور دهور، این حکاکی و نقاری سـنگ ها محکوک می شود و آیندگان از خوانـدن این سـطور عاجز می شوند، و از اصـطلاحات این زمان مطلع نیسـتند؛ لهذا، «علی العمیاء رمیه من غیر رام»، شـرح های غلـط می نگارنـد. به این جهت، من شـرح آن نقاری که در دور سـنگ در باب این مجسـمه شـده، می نگارم. خود مخصوصـا چنـدین بار به این باغ آمـده، یک دفعه میل کردم که این شـرح را ثبت کنم. دسـتم رعشه داشت و نمی توانسـتم درست چیزی بنویسم.

یکی از شاهزادگـان بزرگ که بـا من لطفی داشت و مورخ بود، محض همراهی بنـده، به خط خود این شـرح را نوشـته، به من داد. و باهم مقابله کردیم و به صحت اندر بود. و آن این است:-

«در سال صدم

سلطنت قاجاریه، و چهلم سلطنت سلطان ابن السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه قاجار و امپراطور کل ممالک ایران، که درجه ی عدلش به کمال رسید و سبب امنیت طرق و شوارع و آسودگی رعیت گردید، کار هنر و صنایع بالا گرفت و آثار بزرگ به ظهور رسید؛ ازجمله: مسافرت به عراق عرب و فرنگستان، و طلا نمودن گنبد مطهر عسکریین و حضرت عبد العظیم، علیهم السلام، و دایر شدن خطوط تلگراف به تمام ایران، و ظهور صنعت عکس، و تکمیل اداره ی پست و مریضخانه و پولیس و ضرابخانه، و افتتاح نمونه ی راه آهن، و تأسیس مدرسه ی نظامیه و چراغ گاز و برقیه، و تکمیل صنعت توپ و تفنگ و آلات حربیه، و احداث باغات و خیابان ها و بناهای عالیه، و ساختن راه های صعب الامور، و وسعت شهر دار الخلافه ی تهران، و ایمن ساختن عموم رعایا و تبعه ی ایران را به مال و جان خود به همت بلند شاهانه، و ازدیاد اراضی و ممالک بر مملکت ایران از طرف بلوچستان و سیستان و استرآباد و خراسان. و در زمان وزارت جنگ حضرت والا کامران میرزا نایب السلطنه، امیر کبیر و حکمران دار الخلافه ی تهران، و وزارت اعظم جناب مستطاب امین السلطان، وزیر دخله و مالیه و دربار، به اهتمام جناب جلالت مآب آقا رضا خان اقبال السلطنه، وزیر قورخانه ی مبارکه و پیشخدمت خاصه و جنرال آجودان مخصوص همایونی، این مجسمه به یادگار و برقرار شد. به تاریخ هفتم شهر محرم الحرام، مطابق سال سیچقان ئیل، سنه ی یک هزار و سیصد و شش هجری، در قورخانه ی مبارکه صورت اتمام پذیرفت؛ ۱۳۵۶.»

و من گویم که: این مجسمه از آثار بزرگ است.

در دوره ی شاه شهید، اجزاء قورخانه این مجسمه ی به این عظمت را ساختند و نیکو از عهده برآمدند. ولی، در این دوره، این شاهنشاه عادل باذل خواست مجسمه ی خود را اجزاء قورخانه بسازند؛ از عهده برنیامدند و گفتند: «ما را قوه ی ساختن نیست. باید فلان اسباب را از فرنگ برای ما حاضر کنید، تا چنین مجسمه یی بسازیم.» اولیای دولت از بس در ترویج هنر ایرانیان مایل نیستند، به حضور مبارک شاهانه عرض نکردند که باید اسباب این کار را فراهم آورد؛ لهذا، کار به اهمال گذشت. افسوس که این مقربان فکر دخل خود هستند، دیگر به ترقی مردم هنرمند نمی کوشند. و من در این تاریخ، اشارتی کردم که این خسرو عادل

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۲

باذل، غث و سمین و خائن و امین از نوکرهای خود را بشناسد.

چند روز قبل، من با چهار تن از بستگان نزدیک سلطنتی به این باغ درآمدیم دیدم.

که حواصیل بر سر این مجسمه ی بزرگ نشسته و منقار می زند و حرکات زشت دارد.

گفتم: «وای بر ابناء روزگار! پادشاهی که همای شرف به اذن و اجازه از بالای سر او حرکت می کرد، کنون حواصیل بر سر و تاج مجسمه ی او می نشیند و کسی مانع نیست.

فهذه عبره للناظرین.» به سرایدار گفتیم: «این مجسمه محترم است و این هیکل از پادشاهان بزرگ ایران بوده است. چرا طاقی و خیمه یی بر سر او نمی زنید، و چرا چتری از فلز بر سر او نصب نمی کنید که حواصیل به سر او ننشیند و بی احترامی نکند؟» سرایدار آهی کشید و گفت: «ما که استطاعت نداریم و به رؤسا هم قوه ی اظهار نداریم. اگر اظهاری هم کنیم، از ما نمی پذیرند؛

بلکه، حمل بر فضولی می کنند.»

من و این شاهزادگان بسی حیرت ها کردیم و حسرت ها خوردیم، که چرا احترام این مجسمه را منظور نمی دارند. به این مجسمه چه احترام کنند و چه نکنند، فرقی به روح اصلی او ندارد؛ اما، باید مردمان بزرگ را محترم داشت. ناصر الدین شاه، طاب ثراه، از مردمان بزرگ ایران بوده. پنجاه سال سلطنت ایران کرد و به سیلی صورت خود را سرخ نگاه داشت، و به مشک خالی آب پاشی می کرد و به داخله قدرت و نزد خارجه شأن و شوکت داشت. و بعد از شهادت او، معلوم شد که این سلطان، چقدر پلیتیک دان و با عزم و حزم بوده است. من اگر بخواهم کارهای او را شرح دهم، سی هزار بیت کتابت لازم است؛ ولی، مجال این کار را ندارم؛ و در دوره ی او، چندان حقوق نبرده ام که حقوق به خرج دهم.

همین قدر عرض می کنم که: در میان سلاطین قاجاریه، ناصر الدین شاه دویم سلطان است؛ بلکه، اول سلطان است که تغییر پلیتیک داد: رزم را با بزم و عیش را با طیش مخلوط ساخته، در این دو صفت ضد، بسی کارها از پیش برد و نام نیک گذاشت. و هیچ یک از سلاطین این طور نبودند که هم عیش کنند و هم طیش آرند و کار دولت و ملت به خوبی بگذرد، و در نظر داخله و خارجه اعتبار و اقتدار پیدا کنند و به تدبیر، با بی پولی صاحب اعتبار باشند.

اما، در تمجید این شاه من چه نویسم، که آیندگان بگویند: چون افضل الملک مورخ این دوره بوده است، محض تملق تمجید نوشته است. به خدای احد و واحد قسم، که من تملق نمی نویسم

و حقیقت نگاری می کنم. اگر حقیقت نگاری نمی کردم، از بعضی اجزاء این شاهنشاه خیانت ها نمی نوشتم که فردا، بعد از چاپ شدن این کتاب، با من دشمن شده و سعایت ها کرده، به اردبیل و کلاتم روانه دارند و محبوسم آرند. من مثل فلان مورخ نیستم که محض خاطر میرزا آقا خان صدراعظم نوری، از میرزا تقی خان اتابک اعظم، که بهترین وزرای اسلامی بوده است، بد بنویسم. من در نوشتن این تاریخ، جناب مستطاب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم صدارت داشته؛ هیچ تملق از او نکرده ام. چون او معزول شده، دوره ی صدارت جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله فراهم آمده؛ در آن دوره، از جناب آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم معزول و مخذول بد ننگاشته ام. باز امین الدوله معزول شده و جناب آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدارت ایران یافته، و جلد

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۳

سیم این تاریخ را به دقت خوانده و این جلد را هم خواهند خواند؛ با این حالت، از امین الدوله، صدراعظم سابق، هم بد ننوشتم. هرچه نگاشته ام، حقیقت نگاری کرده ام. حال هم حقیقت نگاری می کنم، و صریحا می گویم که: جناب مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم دولت ماضیه و صدراعظم حالیه، از برای شاه ایران و اهل ایران، جز یک خبط بیشتر کاری نکرده اند؛ و آن خبط، قبول کردن انحصار دخانیات به ایران در زمان شاه شهید بود که به ضدیت وزرای ایران این کار را کرده و تاکنون دولت ایران را به قرض انداخته و کنون هم مشغول قرض کردن هستند.

«القرض یورث القرض»؛ قرض باعث سرشکستگی است.

پس، کنون که صدق نویسی من معلوم شد،

حال عرض می کنم که: این شاهنشاه، عادل و باذل است؛ و در این دو صفت، بر پدر و اجداد خود ترجیح دارد. هرچه می خواهند، می دهند. و ابدا، مثل سایر سلاطین، هریک از وزراء و امراء که بمیرند، او ثلث مال آنها را ضبط نمی کند؛ و در این دو فقره بسی همراهی ها کرده است.

«تا درخت دوستی کی بردهدحالیا رفتیم و تخمی کاشتیم» بیش از این، شرح نباید نگاشت و نباید سرود یاد مستان داد؛ والا، می نوشتم که بعد از این مردم چه تلافی خواهند کرد. عون الهی و لطف شاهنشاهی با من است. به خدا متوکلم و به پیشوایان دین متوسل. حال، به سرمطلب برویم.

این ایام ذی القعده، جناب مشیر السلطنه، وزیر خزانه، همه روزه به ادای مواجب و مرسوم می پرداختند. به این جهت، در بازار، دادوستد فراوان گشته و پول به دست همه کس آمده است.

روز چهارشنبه، نوزدهم شهر ذی القعده، به محاسبه ی زیج «الغ بیگ گورکانی»، یک ساعت و چهل و شش دقیقه از روز گذشته، تحویل شمس به برج حمل می شد. به رسم مقرر، مجلس سلام خاص در تالار موزه ی مبارکه شرف انعقاد یافت. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم و بسیاری از علماء و شاهزادگان عظام و وزراء فخام و امراء و سرداران کرام و مستوفیان والا احترام و لشگرنویسان با احتشام و سایر طبقات مخصوصه ی خدام و سایر اعضاء وزارتخانه ها و دوایر دولتی، با البسه ی رسمیه، به رقعه ی دعوت جناب مستطاب قطب الاقطاب وزیر تشریفات، در سلام حاضر شده؛ هریک به ترتیبی معین جلو آمده، از دست مبارک شاهانه اخذ عیدی کردند و کیسه دو هزاری طلا و شاهی سفید نقره ربودند. الحق، جناب مستطاب

وزیر تشریفات در نظم مجلس و ترتیب طبقات و حسن سلوک با مردم، چقدر زحمت کشیده بود، که عالی و دانی همه راضی بودند و مداح گشتند.

شب پنجشنبه، بیستم، که دویمین شب عید نوروز بود، در خیابان باب همایون و پای سر در الماس، چراغان و آتشبازی و شلیک به عمل آمد.

روز پنجشنبه، بیستم ذی القعده باز مجلس سلام خاص و عام، به رسم معمول، در سرای سلطنت منعقد گردید. قبل از ظهر، تمام سفرای خارجه ی مقیمین تهران برای عرض تهنیت با جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، و بعضی از رجال معظم به اتفاق

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۴

جناب مستطاب ظهیر الدوله، وزیر تشریفات، شرفیاب حضور همایونی شدند. شمس الدین بیگ، سفیر کبیر دولت علیه ی عثمانی، که در ورود به تهران مقدم سفراء است، از جانب وزرای مختار تهنیت عید سعید را عرض کرده؛ جوابی شایان شنید و از حضور شاهانه مرخص شدند. بعد از ظهر، سلام عام در پیشگاه تالار موزه ی مبارکه منعقد گردید.

همگان که حاضر شدند، وزیر تشریفات خبر داد که اهالی سلام حاضر شده اند. بندگان اقدس همایون در تالار بر روی صندلی جلوس فرموده، به همه مبارک باد فرمودند. نواب یمین السلطان، ایلخانی قاجار، به رسم مقرر در پائین تالار، جلوی صفوف لشکری و کشوری ایستاده، شرف مخاطبت خاص داشتند. خطیب خطبه خواند. شمس الشعراء قصیده یی غرا عرض کرد. سایر مراسم مجلس، از شلیک توپ در میدان به عمل آمد.

وزراء و محترمین از حضور همایونی مرخص شدند؛ و بعد، قشون ظفرنمون، که مقیم تهران هستند و در عمارت سلطنتی حاضر بودند، از حضور همایون گذشتند. بندگان اقدس همایون به هریک از آن ها، از صاحبمنصب

و تابین، بذل عیدی فرمودند. در این روز، از امپراطوران و سلاطین و رؤسای جمهوری اروپ و غیره، تلگراف تهنیت رسید؛ و به توسط وزیر امور خارجه جواب برای هریک از ایشان تلگراف شد. مضمون تلگرافات و جواب ها، مثل همان سؤال و جواب هایی است که در اینگونه مواقع، در مجلدات سابق نگاشته ام. کنون، اسامی امپراطوران و سلاطین و رؤسای جمهوری را می نویسم که در این سال، به تلگراف تهنیت عید داده اند:

ویکتوریا، ملکه ی انگلستان و امپراطریس هندوستان؛ نیکلای دویم، امپراطور کل ممالك روسیه؛ گلیوم، امپراطور کل آلمان، پادشاه پروس؛ هومبرت، پادشاه ایتالیا؛ لئوپلد، پادشاه بلژیك؛ جکرویج، خلیفه ی اعظم کل ارامنه؛ رئیس جمهوری فرانسه؛ رئیس جمهوری دولت اتازونی ینگی دنیا.

در این ایام، که نواب «پرنس چارتورسکی»، برادرزاده ی حضرت والا امیر بلغارستان، که فلان نسب را دارد، از اسلامبول به طور غیررسمی، محض سیاحت به تهران آمده و به حضور رفته و نشان مکلل به الماس از درجه ی اولی با حمایل سبز به او مرحمت شده و به همراهان او هم فلان نشان داده شده، و شب به صرف شام در منزل صدارت عظما دعوت یافته؛ چندان قابل اهمیت نیست که ما شرح و بسط دهیم و خوانندگان را زحمت رسانیم. همین قدر که اشارتی کردیم، کافی است.

دولت و ملت ایران حال ضیافت و سخاوت و بذل دارند؛ از انسانیت نمی گذرند.

شیخ عربی هم که به ایران می آید، اهل ایران به او احترام می کنند؛ چه رسد به فلان شاهزاده ی بلغاری. پس، معلوم باد که: اگر در ایران به خارجه احترامی می کنند، محض آن نیست که وجود آن شخص خارجی اهمیت دارد؛ بلکه، محض اظهار محبت و انسانیت است که با نوع بشر

داریم. در میان سلاطین جهان، کسی که پیش ما ایرانیان شأن و شوکت دارد، سلطان عثمانی یا سلطان چین است که از قدیم به همه ی جهان برتری داشته اند و سفیر این ها محترم تر از سایر سفراء هستند. اگرچه ترقی سلطان عثمانی مثل ترقیات بعضی سلاطین اروپ نیست؛ ولی، چون این مملکت عثمانی زودتر و بیشتر از سلاطین اروپ

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۵

برتری داشته اند؛ لهذا، سلطان ضعیف عثمانی در نظر ما محترم تر از سایر سلاطین اروپ است که مقتدر باشند. پس، نیکلای دویم، امپراطور روسیه، و ادوارد سابع، پادشاه انگلیس و امپراطور هندوستان و سایر سلاطین اروپ، خیلی ممنون باشند که ما ایرانیان در تواریخ، کرارا اسمی از ایشان می بریم و شرح تلگرافات آن ها را می نگاریم.

با آنکه، آنان خیلی قوی هستند و ما خیلی ظاهرا ضعیفیم؛ لکن، اطمینان ما به غیرت است، که ایرانیان شرعا و عرفا راضی نمی شوند که عیالشان با کسی سخن گوید و رویش را باز کند. به همین قدر غیرت، در مسئله ی شاه پرستی و دولت داری، طوری مستعدیم که اگر پای نزاعی در میان ایرانیان و دول خارجه فراهم آید، ما ایرانیان دارای سی کرور قشون هستیم که تمام بدون ترس از جان و مال، به طرف دشمن بدون نظام هجوم آورده، فتح می کنیم. ما کشته شدن را صواب می دانیم؛ لهذا، از کشته شدن باک نداریم.

به این تهور که جلو بیائیم و باکی از کشته شدن نداشته باشیم، کار از پیش خواهیم برد.

اما، شما که اهل اروپ هستید و در ... دادن زن های خودتان اداره ی حریت باز کرده اید، و اگر زنتان به کسی ... دهد حق منع ندارید؛ چگونه می توانید که حمایت از دولت و

ملت خود کنیـد؟ در حفظ ناموس خودتان غیرت ندارید؛ اگر پای زور در میان آید، در حفظ دولت و ملت خود چگونه ثبات خواهید کرد؟ پست ترین سکنه ی ایران «طایفه ی غربال بند» است؛ که در شهری آن ها را «کولی» می گویند و در ولایتی آن ها را «غریب زاده» می خوانند و در فارس «غربتی» می دانند؛ در هر شهری از ولایات ایران نامی دارند و به «قره چی» هم نامیده می شونـد. اگر یـک نفر از این هـا به ما سـلطان شود، به او اطاعت می کنیم و به تعـدیات او شاکریم. اما، اگر از نجبای بزرگ اروپ، که تازه ترقی کرده انـد و پست فطرت هسـتند، بخواهد به ما برتری جوید، صد هزار نفس خود را به کشـتن می دهیم تا آن زن قحبه را از میان برداریم. امیـدواریم که با این غیرت، همسایگان هند و چین نادان خودمان را از قید شـما برهانیم. غیرت ما تا این درجه هست. ولی، اگر خدا ما را هم مبتلا به ذلت کند، حکمت آن را ندانیم؛ دست تدبیر با تقدیر برابری نکند.

عجالتـا، مـا ایرانیـان غیرت همراهی بـاهم داریم. بیش از این نبایـد نوشت. این سـطر رأی و عقیـده ی ایرانیان بود؛ ولی من تابع تقدیرم، از خود استقلال و تدبیری ندارم. ولی، لازم است که باز یک شرح مختصری بنگارم.

ای سـلاطین اروپ که همه در کـار داخله ی خودتان عاجز هستیـد و نوکر و تابع رأی وزراء و امنای ملت هستیـد! و ای وزرای باتـدبیر فرنگ! شـما خودتان رجوع به کتاب مورخین خودتان کنیـد و سـفرنامه های سیاحان اروپ را که به ایران آمـده اند و شرح ها از ایلات ایران نگاشته اند بخوانید، تا بدانید که ایران چقدر استعداد زد و خورد دارد.

بلی! ظاهرا،

قشون نظامی ایران بیشتر از صد و پنجاه هزار نفر نیست؛ اما، فریاد از ایلات ایران! که این ها اسبابشان در دوش است و ضیاع و عقاری نداشته که دل به او بندند.

فورا، خود را فدایی کرده، از هر ولایتی صد هزار سوار بیرون می آید که کشتن و کشته شدن را مثل آب خوردن می دانند. باید از ایل قشقایی شیراز و بهارلوی شیراز و آذربایجان، پناه به خدا برد. اهالی لارسبعه که در فارس هستند، با سایر ایلات، جان خود را برای کشته

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۶

شدن حاضر کرده اند تا دشمن را بکشند. ایل کیوانلو و زعفرانلو و تیموری و هزاره ی خراسان و سایر ایلات خراسان، هنگامه ها دارند. ایل کلهر کرمانشهان و چهارلنگ و هفت لنگ بختیاری، هرکدام داد سروری و برتری می زنند. ایل زند و کلهر و لک و عبد الملکی و سعدوند، و چند ایل دیگر که در قشلاق قم حاضرند و هفت ایل می شوند، با آنکه دولت محض مصلحت از آن ها سوار نمی گیرد و تقویت نمی کند، در روز دادخواهی از خارجه آشوب ها بر سر پا خواهند کرد. ایل افشار بکشلوی قزوین و ایل مافی و ایلات لرستان و سایر بلاد ایران، بسی رشادت ها دارند. ایل شاهسون و قاجار، پیش کار خود را کرده اند؛ اما، حالا به واسطه ی کثرت تمدنی که پیدا کرده اند، قدرتی ندارند. اما، عیب این ایلات این است که: اگر مثل شاه سلطان حسین صفوی بی عرضه رئیس ایشان شود، کاری از پیش نمی برند.

از اواسط ذی القعده ی این سال، بندگان اقدس همایون در تهران تشریف داشته؛ تا دهم ذی الحجه که روز عید فطر است، مجلس سلام در حضور همایونی منعقد گردید.

خطبه و مدیحه

خوانده شد. اول، سفراء به حضور همایونی آمده، عرض تهنیت گفتند؛ و بعد از ظهر، وزراء و سایر صاحب رتبه های کشوری و لشکری در سلام حاضر بودند.

به رسم مقرر، ترتیب سلام فراهم آمد. یمین السلطان، ایلخانی قاجار، شرف مخاطبت خاص داشت.

روز پنجشنبه، دوازدهم ذی الحجه الحرام، که روز عزیمت بندگان اقدس همایون به سفر فرنگ بود- که در آب گرم آنجا رفته، رفع مضرت از بدن مبارک نمایند-، موکب همایونی با احتشامی تمام از تهران حرکت کرده به قریه ی کن، که در دو فرسخی تهران و مضرب خیام اردوی دولتی است، تشریف فرما شدند. در عرض راه، به اردوی نظامی که ساخلوی تهران است، تشریف فرما شده؛ سپهسالار اعظم برای نزول بندگان اقدس همایون، سراپرده ها افراشته و تشریفات و تقدیمات فراهم کرده بودند. بندگان همایون درپوش گردون نمای توقف فرموده، تمام صاحبمنصب و تابین را مورد تفقد داشتند؛ و به شاهزاده وزیر جنگ یک قطعه انفیه دان مکلل به الماس به دست خود مرحمت فرموده و به قریه ی کن تشریف فرما شدند.

چون بندگان اقدس همایون عزیمت سفر اروپ فرمودند؛ محض آن که در نبودن خودشان، در تهران که پاتخت ایران است، اسباب بی نظمی فراهم نیاید، مقرر داشتند که یک اردوی نظامی در بیرون شهر تا نزدیک قریه ی «ترشت» و سایر پشت دروازه های تهران تشکیل یابد، که در وقت احتیاج دفع اشرار نمایند. لهذا، شش فوج سرباز و دو فوج توپخانه با سواره ی اینانلوی شاهسون، جمعی اقبال السلطان، در اطراف تهران در کمال نظم اردو زدند. و من مخصوصا روزی از تهران بیرون رفته، به چادر رؤسای این اردو وارد شده، کمال نظم و حراست را در ایشان دیده؛ و از

من پذیرایی ها کردند.

ریاست این اردو با وزیر نظام که آجودان باشی کل سپاه ایران است، بود. و وزیر نظام که از خاندان بزرگ و صاحب طایفه و با بسی ثروت و مکنت است، در مراقبت انتظام

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۷

این اردو بسی سعی وافی داشت و جدی بلیغ می نمود. ازجمله کارهای عمده ی ایشان، این یک فقره است که می نگارم. در این سال، به واسطه ی کمی حاصل، قیمت گندم بالا رفته؛ نان یک من دو هزار دینار به صعوبت به چنگ می آمد و غالبا در دکان خبازان ازدحام بود. گندم، خرواری بیست و چهار تومان یا بیست تومان به فروش می رسید. در این صورت، شش فوج سرباز و دو فوج توپخانه با سواره ی اینانلوی شاهسون، اگر از برای خریدن نان از پشت دروازه ی تهران می آمدند، دیگر به کسی مهلت نان گرفتن نمی دادند و اردوی نظامی برهم می خورد و در شهر هرروز فساد برپا می شد و چندین نفر به قتل می رسید. جناب وزیر نظام، که در ساوه املاک عدیده دارد و می توان گفت که غالب دهات ساوه متعلق به ایشان است، غله ی بسیار داشتند. حکم کرد گندم ها را بار شتران خود کرده، به تهران آوردند. مثل محتکرین و ملاکین تهران، گندم را خرواری بیست و چهار تومان نفروختند؛ بلکه، گندم را به اردو برده، خبازان را در آنجا حاضر کرده؛ گندم را به ایشان خرواری پانزده تومان فروختند که در همان جا تنور زده، نان بپزند و هریک من نان را به سرباز سی شاهی بفروشند، که سرباز بدون زحمت نان ارزان خریده، دیگر به شهر نیایند و اسباب آشوب فراهم نیاورند. چون چنین کردند، افواج بیرون شهر و اهل

تهران آسوده زیستند. چنین فتوت و همتی از ایشان دیده شد، که نظیر آن اندک است.

نجابت و تشخیص و دولتخواهی باعث این نیکنامی ها است. مرا در این سنه، با جناب وزیر نظام ابدا اختلاط و ارتباطی در میان نیست، که محض ارادت این شرح را درباره ی ایشان بنگارم؛ بلکه، نوشتن این سطور محض آن است که: دیگران کار ایشان را سرمشق خود کرده، وطن پرستی را از دست ندهند.

خلاصه، روز پنجشنبه، دوازدهم شهر ذی الحجه، بندگان اقدس همایون با موکب مسعود خسروانی و جمعی از خاصان درگاه، که بعد اسم آن ها نوشته می شود، به عزم سفر اروپ از تهران حرکت کرده به قریه ی کن، که دو فرسخی تهران است، تشریف فرما شدند. زمین کن از تهران دویست متر بالاتر است. جمعه سیزدهم، و شنبه چهاردهم، و یکشنبه پانزدهم، بندگان اقدس همایون با موکب مسعود شاهانه در کن تشریف داشته؛ روز دوشنبه، شانزدهم ذی الحجه این سال هزار و سیصد و هفده، با جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم و جناب مستطاب وزیر دربار اعظم و سایر خاصان درگاه از کن حرکت کرده، به طرف قریه ی کرج- بر وزن «فرج»- راندند، و شب را در آنجا به سر بردند. از کن تا کرج، پنج فرسخ است. و کرج از سطح تهران یک صد و بیست متر ارتفاع دارد.

سه شنبه، هفدهم بندگان اقدس همایون با اردوی کیوان شکوه از کرج به طرف «ینگی امام» راندند، و شب را در آنجا توقف فرمودند. از تهران تا به ینگی امام که حرکت می شود، کوه البرز در طرف دست راست است. از کرج به آن طرف، کم کم دور می شود.

دهاتی که فیمابین کرج و ینگی امام در

زیر دست جاده واقع شده، اسامی آن ها از این قرار است: حیدرآباد؛ محسن آباد؛ علی جرد، که اصلا علی کرد است؛ حصارک؛ سیف آباد،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۸

متعلق به سیف السلطان؛ ده قلعه، متعلق به جناب امام جمعه ی تهران.

هیجدهم ذی الحجه، موکب مسعود همایونی از ینگی امام به طرف منزل مسما به «قشلاق» حرکت کرده، شب را در آنجا توقف فرمودند. اسامی آبادی یی که فیمابین قشلاق و «کونده» واقع شده، «زاغه» است که قشلاق ایل مافی در آنجا است؛ و زاغه متعلق به جناب امام جمعه ی تهران است. و خود کونده هم قشلاق ایل مافی است؛ مال ورثه ی حاجی سید تقی است. اسامی دهاتی که بین ینگی امام و قشلاق واقع است، از این قرار است: هشه کود؛ هلنانه کسلی، سپرده به سپهسالار است؛ آبیک، مال مجد الدوله است؛ نظرآباد، خالصه ی دیوان؛ خور و هیو، مال شاهزاده یمین السلطان؛ قشلاق، که مال ورثه ی یوسف خان است.

پنجشنبه، نوزدهم، از قشلاق حرکت کرده، به منزل کونده رفتند و شب را در آنجا استراحت کردند. از قشلاق تا منزل کونده، چهار فرسخ است. و کونده هفتاد متر از سطح تهران بلندتر است.

جمعه، بیستم، بندگان اقدس همایون از منزل کونده حرکت کرده، با موکب مسعود شاهانه به شهر قزوین نزول اجلال فرمودند. از کونده تا شهر قزوین، چهار فرسنگ است؛ و از قزوین تا تهران، بیست و چهار فرسخ مسافت دارد. و اسامی دهاتی که فیمابین منزل کونده تا قزوین واقع شده، از این قرار است: حصار؛ شریف آباد، مال حاجی میرزا محمد تاجر قزوینی است؛ مهدی آباد، مشهور به بیدستان، ملک آقا میرزا مهدی پسر آقامیرزا ابو القاسم شهیدی است؛ و بعد

شهر قزوین است. و شهر قزوین پنجاه متر از سطح تهران بلندتر است.

شنبه، بیست و یکم ذی الحجه، در قزوین توقف فرموده؛ علماء و اشراف و اعیان و تجار قزوین را به حضور همایونی آورده، مورد تفقد واقع شدند.

یکشنبه، بیست و دویم ذی الحجه، اردوی سلطانی از قزوین به سیاه دهن، که تیول امین حضرت است، حرکت کردند. شب را بندگان اقدس همایون در سیاه دهن استراحت فرمودند. مسافت راه از قزوین تا سیاه دهن، شش فرسنگ است. از قزوین که به طرف سیاه دهن حرکت می شود، قریه ی سلطان آباد در دست چپ جاده واقع شده؛ متعلق به حاجی محمد صادق امین است. و طایفه ی «امینی» مردمان معتبر با مکنتی هستند که در قزوین ساکن می باشند. و بعد از سلطان آباد، قریه ی «کهک»- بر وزن «شهک»- است؛ متعلق به جناب شیخ عیسی مجتهد است. و در ایران، بسی دهات است که به کهک موسوم است؛ از آن جمله: یکی در چهار فرسخی قم است و یکی در ساوه.

روز دوشنبه، بیست و سوم، اردوی همایونی از سیاه دهن به قریه ی «قروه»- بر وزن «فروه»- حرکت کرد. بندگان اقدس همایون با سایر ملتزمین شب را در آنجا به سر بردند. از سیاه دهن، به طرف قروه حرکت می شود. اول، ده قره باغی دیده می شود که زیر دست جاده واقع شده؛ محل قشلاق ایل جلیلوند است. بعد، حیدرآباد است که بالا دست جاده است؛ ملک برهان الدوله است. بعد از آن، قریه ی بیجان لو است که بالادست جاده و محل قشلاق ایل کاکاوند است. و بعد، قریه ی جرندق می باشد که پشت جاده است

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۰۹

و ملک برهان الدوله است. و بعد، قروه است که دویست

متر از سطح تهران بلندتر است.

و از سیاه دهن تا قروه، پنج فرسنگ مسافت است.

سه شنبه، بیست و چهارم ذی الحجه، بندگان اقدس همایون با موکب مسعودی از قروه به طرف خرم دره حرکت کردند. مسافت راه پنج فرسنگ است. و خرم دره سیصد و چهل متر از تهران بلندتر است. خرم دره جای باصفا و پر خضارت و نظارت است. به همین جهت، روز چهارشنبه، بیست و پنجم ذی الحجه هم در همین جا اتراق و توقف شد؛ و بعضی نوشتجات به صحه رسید و به بعضی حکام بلاد ایران بعضی تلگرافات شد. خرم دره جزو خاک ولایت خمسه است.

پنجشنبه، بیست و ششم ذی الحجه، بندگان اقدس اعلا با اردوی همایون از خرم دره به طرف سلطانیه حرکت فرمودند. مسافت راه چهار فرسنگ است. در بین راه، قریه ی هیدج و نصرآباد و صاین قلعه و پیرسقا و امیرآباد و حسین آباد است.

جمعه، بیست و هفتم ذی الحجه، بندگان اقدس اعلاـ با اردوی همایون از سلطانیه به طرف شهر «زنکان»، که پاتخت خمسه است، حرکت فرمودند. مسافت راه شش فرسخ است. زنجان چهار صد و چهل متر از سطح تهران بلندتر است. دهاتی که از منزل قروه تا زنجان در دو طرف راه دیده شده، از این قرار است: در طرف راست جاده: آهک؛ قلعه حسینیه ی میرشکاری؛ کاروانسرای حسن آباد؛ قلعه ی عمارت شاهی؛ سنبل آباد؛ قرابلاغ؛ خیر آباد؛ یوسف آباد. در طرف چپ جاده، این دهات است: حصار قاجار؛ قمیح آباد؛ نورمین؛ شریف آباد؛ شنات ابهررود؛ خرم دره؛ هیدج؛ نصرآباد؛ صاین قلعه؛ پیرسقا؛ امیرآباد؛ حسین آباد؛ سلطانیه؛ املکی؛ نماور سلطان آباد؛ دیزج؛ و بعد شهر زنجان است.

شنبه، بیست و هشتم ذی الحجه، بندگان اقدس همایون در زنجان توقف فرمودند

و علماء را به حضور آوردند و معرفی شدند. اما، علمای شهر قزوین و زنجان چندان زاهد یا متبحر در علوم نیستند که من شرح حال آن ها را بنگارم؛ اجمالا از حالات آن ها اطلاع دارم.

امروز، در حضور همایونی از معدن طلای «کاوند» که در این حول است، صحبت ها به حضور مبارک به میان آمده است. همین قدر معلوم شد که: در کاوند معدن طلا هست؛ ولی، با اسباب ایرانی بیرون آوردن صرفه ندارد. باید آلات و ادوات این کار را از فرنگ خواست و طلا بیرون آورد، که صرفه به حال دولت ایران داشته باشد.

لازم است که در باب خمسه شرحی بنگارم. در ژغرافیای سابق، از خمسه اشارتی نشده است؛ و جهت آن این است که: حکومت خمسه در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، جد سیم این اعلیحضرت، تأسیس شد. در دوره ی فتحعلی شاه، رسم این بود که: حکومت هریک از ولایات ایران را به شاهزادگان واگذار می کردند؛ هیچ یک از امراء و وزراء به حکومت ولایتی نایل می شدند. در آن زمان، هریک از پسران فتحعلی شاه به حکومتی رسیدند؛ ولی، شاهزاده دارا بی حکومت ماند. خواستند از برای او فکر حکومتی کنند؛ عزل دیگران جهت نداشت. لهذا، مرحوم میرزا شفیع صدراعظم صلاح در آن

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۰

دید که از پنج ولایت، پنج بلوک و ناحیه مجزا کند؛ و آن ها را در تحت یک اداره ی حکومتی قرار دهد؛ و شاهزاده دارا را به حکومت آنجا فرستد که بیکار نماند. به این جهت، از شهر قزوین و گروس و همدان و آذربایجان و فلان، بلوکی مجزا کرده؛ جزو زنجان کرد و شاهزاده دارا را به حکومت

آنجا فرستاد. به این جهت، این ولایت به خمسه نامیده شد. و پاتخت خمسه، زنجان است. و شاهزاده دارا که در این عصر از پیشخدمتان حضور همایونی است، از نواده ی آن دارا است.

روز یکشنبه، بیست و نهم ذی الحجه، باز موکب همایونی در زنجان توقف فرموده، به بعضی کارها رسیدگی کردند.

دوشنبه، سلخ ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و هفده، که آخرین روز تاریخ این جلد است، بندگان اقدس اعلا با اردوی همایونی از زنجان حرکت کرده، به طرف «نیک پی» روانه شدند. مسافت راه شش فرسنگ است. و زمین نیک پی، دویست و چهل متر از تهران بلندتر است.

بقیه ی شرح مسافرت بندگان اقدس همایون را به اروپ، در ضمن وقایع سنه ی آتیه ی هزار و سیصد و هیجده، ان شاء اللّه، خواهم نگاشت. و بعد که به سلامتی از اروپ به ایران تشریف بیاورند، البته شرح مسافرت خود را مرقوم داشته و در تهران چاپ خواهد شد. هرکس درست خواهد آگاهی از جزیی و کلی این سفر پیدا کند، رجوع به سفرنامه ی همایونی کند که، ان شاء اللّه، بعدها به حلیه ی طبع خواهد رسید. من فقط، روزبه روز، همان قدر می نویسم که بندگان اقدس همایون در چه منزلی بوده اند؛ دیگر شرح و بسط نمی دهم. و بیش از این هم از اردوی همایونی به من خبر نمی رسد، که مفصلا بنگارم.

هروقت که سفرنامه ی همایونی چاپ شد، همه کس بر جزئیات و کلیات وقایع این سفر مطلع خواهد گردید.

باب دوم در ذکر اسامی و تعرفه ی اشخاصی است که در این سال هزار و سیصد و هفده، به وزارت و پیشکاری ایالات یا به حکومت ولایات یا به ریاست ادارات و بیوتات دولتی نایل شده اند.

ایالات کرمان به جناب حسن علی خان امیرنظام، پیشکار سابق آذربایجان، واگذار گردید.

ریاست مخزن تدارکات عسکریه به عهده ی اعتصام السلطنه، فرزند دوستمحمد خان معیر الممالک بن مرحوم دوستعلی خان میر الممالک، وزیر خزانه ی

سابق، واگذار گردید. اعتصام السلطنه از جوانان بسیار نجیب و صحیح ایران است، و خاندان ایشان به بزرگی معروف هستند.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۱

تفنگدار باشیگری، جزء اداره ی نواب والا شاهزاده سلطان عبد المجید میرزای عین الدوله بود. به استدعای ایشان، ریاست این کار به عهده ی امیرزاده سیف الملک، امیر تومان- فرزند نواب والا شاهزاده امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ-، برادر زاده ی خودشان، واگذار گردید.

در ماه ربیع الثانی این سال هزار و سیصد و هفده، ریاست مجلس محترم دار الشورای کبرا به عهده ی جناب میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله طباطبایی، حاکم سابق تهران، سفیر کبیر سابق اسلامبول، واگذار گردید. و سواد دستخط همایون که در این باب شرف صدور یافته است، از این قرار است که در چند جزء قبل هم نوشته شد:-

«جناب اشرف صدراعظم! چون اداره ی مجلس محترم دار الشورای کبرا از ادارات معظمه و امورات مهمه ی دولت قوی شوکت، و فی الحقیقه نظم صوری و معنوی دولت و ملت، و مقام حل مسایل معضله و مشکله، و برترین مصادر رموز دولتی و بالاترین مواقع ظهور خیر و صلاح ملت، و مخصوصا محل دقت نظر همایون ما است، و باید کسی را به ریاست این مجلس محترم بگماریم که در حقیقت در آن مجلس به جای ید قادر و عین ناظر خود بگذاریم، و به تمام صفات جان نثاری متصف و دقایق امور دولتی و خدمتگزاری آگاه و واقف و محل وثوق و اعتماد باشد؛ لهذا، میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله را که دارای این صفات و مجرب و مهذب و محل اقصی درجه ی اعتماد ما، من جمیع الجهات، می باشد، به ریاست مجلس دار

الشورای کبرا منتخب و منتصب فرموده. به صدور این دستخط مرحمت نمط خودمان، بر مدارج ارتقاء شئون چاکری او افزودیم؛ که در این خدمت جلیل الشأن، حق دولتخواهی را ادا و لطایف و دقایق بصیرت و لیاقت و کارآگاهی خود را ایفاء نموده. به طوری که صلاح داند، در ترتیب اعضاء این مجلس والامقام، از وزرای عظام و غیرهم، اقدامات وافیه نموده. در ایام معینه، مجلس را تشکیل نموده و مصالح دولت را از نتایج عظیمه ی مسحسنه ی مجلس به مقام اجرا گذاشته؛ ما را، از ید مماسبق، مسرور و راضی سازد.

و کل وزرای عظام و چاکران دربار ابد ارتسام، او را فراخور این منصب جلیل بزرگ و محترم دارند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

چنین دستخطی که آب و تابش فراوان و شد و مدش بی پایان و کر و فرش بیحد و بی مر است، درباره ی جناب ناظم الدوله شرف صدور یافت؛ ولی، نتیجه یی به ظهور نرسید. جناب ناظم الدوله ابدا به دربار نیامد و مجلس دار الشورا ترتیب نداد که وزراء را در شورا حاضر کرده، به حل و عقد امور و حفظ مصالح جمهور پردازد. از آنکه، می دانست با بودن صدراعظم، دیگر ریاست دار الشورا و وزارت دربار اعظم یا منصب وزارت داخله مهمل است. دولت وقتی که صدراعظم داشته باشد، کارها به رأی او می گذرد؛ دیگر مشورت وزراء لازم نیست. پس، ریاست دار الشورا هم لفظی بیمایه است؛ و وزیر دربار اعظم بودن یا وزیر داخله شدن، فایده و معنی ندارد. این سه منصب وقتی معنی دارد، که صدراعظمی در کار نباشد؛ تا رئیس شورا یا وزیر دربار یا وزیر داخله، مداخله یی در امور داشته باشد.

ولی، چون صدراعظمی در کار باشد، آب نهرها در نزد او است.

آن وقت، منصب ریاست شورا و وزارت دربار و وزارت داخله، مثل سنگ آسیاب است که بی آب باشد؛ و آن وقت گردش و اثر ندارد.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۲

چون ناظم الدوله را از حکومت تهران معزول ساختند، محض آنکه او خفیف نباشد و ترفیع مقام او در انظار وزراء معلوم گردد، این دستخط درباره ی او صادر شد که وزراء برتری و رفعت و تقرب او را در نزد سلطان بدانند. ولی، او در این منصب رتق و فتقی نداشت. پس از چند روز که این دستخط مبارک درباره ی ایشان شرف صدور یافت، بنده به دیدن ایشان رفتم و تهنیت گفتم. مجلس خلوت بود. خود او اظهار داشت که:

«مزاج من علیل است و چندان قید به کار ندارم. اما، دولت محض اظهار مرحمت به من، گاهی ایالت فارس را به من می دهد و گاهی حکومت تهران را. و من سال ها در فن دیپلوماسی مشق کرده، متصل اهل اصلاح و سلامت نفس و ملایمت طبع بوده، از خشونت کناره داشته ام. حکومت که لازمه اش خشونت و تهور و زدن و بستن است، از من برنمی آید.

لهذا، من در ایالت فارس و حکومت تهران، مهمل و بی کفایت محسوب می شوم. و حال آنکه، بی کفایت نیستم؛ قصدم اصلاح و مردم داری است. پس، به من حکومت دادن غلط است. من باید از برای خدمات دیگر منتخب شوم، که اصلاح ذات البین باشد.» باری، پاره یی صحبت های خوب در میان گذشت که شرح آن لزومی ندارد. باید از تحقیق گذشت و به سر تاریخ رفت.

در این ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و هفده،

جناب غلامحسین خان وزیر مخصوص که سابقا در نبودن صدارت، وزارت دربار اعظم داشت، برحسب تصویب جناب مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم، به وزارت عدلیه ی عظما منصوب و سرافراز گردید. و سواد دستخط مبارک که در اعطاء این منصب درباره ی ایشان شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! از آنجا که دیوانخانه ی عدلیه ی اعظم مدار ایفای لوازم عدل و داد و مرکز احقاق حقوق عباد، و محل اغاثه ی ملهوفین و اعانه ی مظلومین و مقام اجراء احکام شرع مبین است؛ و باید کسی از فدویان دربار معدلت آثار به خدمت این وزارت قرین انتصاب و افتخار گردد، که به تدین و دولتخواهی معروف و به صفات بی غرضی و کارآگاهی موصوف، و در خدمات دولت و وقایه ی حقوق ملت مجرب و از هرگونه ریب و عیب مهذب باشد؛ و غلامحسین خان امین خلوت، وزیر مخصوص و وزیر دربار، از زمان صباوت در خدمات مخصوص سلطنت تربیت یافته و در اشتغال به هرگونه از خدمات به مرحله ی صدق و دیانت شتافته، و کفایت و لیاقت او کاملا در حضور ما به معرض شهود و ظهور رسیده و محل کمال اعتماد و وثوق ما گردیده است؛ لهذا، به تصویب آن جناب اشرف او را به خدمت وزارت دیوانخانه ی عدلیه ی کل ممالک محروسه ی ایران سرافراز و به این خدمت بزرگ قرین عز افتخار و امتیاز فرمودیم، که در اجراء تکالیف منیف این خدمت شریف مطابق قانون شرع و عدل مساعی موفوره به عمل آورده؛ در تمام دعاوی و مسائل مابین خواص و عوام و محاکمات عموم انام رشته ی احکام شریعت را محفوظ و قوانین

عدالت را ملحوظ داشته، بر رضا و اعتماد و وثوق خاطر ما نسبت به خود بیفزاید. مقرر آنکه: تمام وزراء عظام و چاکران دربار سپهر احتشام او را وزیر مستقل دیوانخانه ی عدلیه ی اعظم دانسته، او را محترم و هرگونه امور و دواعی شرعیه و عرفیه را به او مرجوع دانند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۳

شرح حال و مشاغل سابق جناب غلامحسین خان امین خلوت، وزیر مخصوص، فرزند مرحوم میرزا هاشم خان امین خلوت، در مجلدات سابقه ی این کتاب اشارتی شده است؛ دیگر محتاج به توضیح نیست.

اما اینگونه دستخطها که عبارت سازی و انشاءپردازی دارد، از جناب آقای وکیل الملک، وزیر خلوت و وزیر تحریرات حضوری، است که شغل هرکس را نگاشته و به حضور مبارک تقدیم کرده، پای آن صحه می شود. هر دستخطی را که خود بندگان اقدس همایون بنویسند، خیلی مختصر است. چنانکه، شاه شهید که خط خوب و انشاء مرغوب داشت، تمام دستخط مناصب را به خط خود می نوشتند؛ دیگر منشی دخالتی در کار نداشت، جز در جواب عارضین. و شاه شهید فقط می نوشتند که: چون فلان قابل فلان خدمت است و از خدمات او راضی هستیم؛ لهذا، فلان حکومت یا فلان وزارت به او واگذار و مرحمت شد. سنه ی فلان الی آخره.

در ماه ربیع الثانی این سال، شغل وزارت خارجه که دویم وزارتخانه ها است، به جناب میرزا نصر اللّه خان نائینی، مشیر الملک وزیر لشکر، واگذار گردید و شرح این داستان از این قرار است:

در اواخر ماه ذی الحجه الحرام سنه ی گذشته که هزار و سیصد و شانزده بود، حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، که از

وزرای بزرگ بود، محض معالجه و حفظ الصحه از حضور مبارک شاهانه اذن گرفت که به فرنگ رفته، نزد اطباء آنجا خود را به حالت بهبودی در آرد و به واسطه ی آب های معدنی آلمان خود را صحیح المزاج سازد. وی در رفتن این سفر اجازت یافت؛ لکن، لازم بود که ریاست وزارت خارجه به وزیری راجع شود که بینا و خبیر در امور آن وزارتخانه باشد. لهذا، جناب میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، وزیر لشکر، به تصویب صدارت عظما برای نیابت و ریاست وزارت خارجه منتخب شد، که بهترین اشخاص و بیناترین مردم در این کار بود؛ از آنکه، از عهد صبادت تا پیش از منصب وزارت لشکر، ریاست و نایب منابی وزارت خارجه را داشته. در عهد وزارت خارجه ی مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله هم، اصلاح تمام امور خارجه از طرف دولت و صدارت به ایشان راجع بود و بسی درستی و کفایت و ضبط و ربط به خرج دادند. لهذا، ایشان پس از حرکت حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، به فرنگ، در کار وزارت خارجه استقلال و نیابت تام و تمام یافتند.

در غره ی ربیع الثانی این سال هزار و سیصد و هفده، به تلگراف خبر رسید که:

حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله در پاریس به مرض ضعیف النفس وفات کرد. لهذا، در تهران منصب وزارت امور خارجه ی ایران را مستقلا و مستبدا به جناب میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، وزیر لشکر، راجع کردند. در وزرای تهران، دو نفر لایق این منصب را داشتند: یکی جناب میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک، وزیر مالیه ی سابق، که اقدم و

ابصـر بود؛ ولی، چون احتمال داشت که چندان به فتاوی و آراء صدارت عظما تمکین نکند و از خودرائی داشـته باشد، لهذا از این کار محروم ماند. دویم جناب مشیر الملك

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۴

وزیر لشـکر است که در کار وزارت خارجه بصـیرتر از جمیع اهل ایراننـد و با هیـچ صدارتی مخالفت ندارند. لهذا، این کار به ایشان واگـذار شـد. «عرف الخیر اهله فتقـدم.» جناب مشـیر الملك یکی از آن دو سه نفری است که من در جمیع وزراء ایران، ایشـان را درست دیـده ام. مرحوم مشـیر الـدوله هم از آدمیـان خوب روزگار بود، که شـرح حال او را در ضـمن مرحومین می نویسم. دسـتخطی که درباره ی وزارت خارجه ی جناب میرزا نصـر اللّه خان مشـیر الملك، وزیر لشکر، شرف صدور یافته و به لقب مشیر الدوله نایل آمده، از قرار ذیل است:-

«چون خـدمت جلیل و شـغل نبیل وزارت امور خارجه از خـدمات عمده ی منیع و اشـتغال مهمه ی رفیع دولت، و اسـباب حفظ حقوق مقـدسه ی دولت و ملت، و مـدار وقایه ی اتحاد این دولت جاوید بنیاد با جمیع دول معظمه ی کامل الوداد است؛ و باید کسـی مرجع این خـدمت و مـورد این درجه و رتبت و مشـمول این مرحمت شود، که در دولتخواهی و غیرت و کارآگـاهی و فدویت بین الامثال و الاقران به معرض انتخاب و امتحان آمده، فدویت و بصـیرت و صداقت او به معرض شهود و ثبوت رسیده باشد؛ میرزا نصـر اللّه خان وزیر لشـکر علاوه بر آنکه در پیشگاه حضور ما به معرض امتحان آمده و محل کمال وثوق و اعتماد و اطمینان ما گردیده، از بدایت عمر در اداره ی وزارت امور خارجه مصدر

خدمات عمده بوده، دلایل قابلیت و لیاقت خود را در هر موقع ظاهر و آشکار نموده است؛ لهذا، به تصویب جناب اشرف صدراعظم او را به خدمت رفیع و شغل نبیل وزارت امور خارجه سرافراز و به این مرحمت و اعطاء لقب مشیر الدوله قرین عز افتخار و امتیاز فرمودیم، که من بعد دقایق و نکات فدویت و دلایل و علامات صدق و غیرت خود را به معرض شهود آورده، آن طوری که سزاوار است، به مقتضیات جان نثاری اقدام و بر مراحم مخزونه ی ما بیفزاید. و به صدور این دستخط مقرر می فرمائیم که: عموم وزراء عظام و چاکران دربار سپهر احتشام، او را وزیر امور خارجه دانسته، فراخور آن محترم دارند. شهر ربیع الثانی، تنگوزئیل ۱۳۱۷.»

بعد، لقب مشیر الملکی بعد از چندی به پسر جناب مشیر الدوله، وزیر امور خارجه ی حالیه، مرحمت شد. و من اسم آن پسر را نمی دانم، و چندان اهمیت ندارد که صبح اسم پسر او را تحقیق کنم. مورخین هم اسم و رسم پسر او را خواهند نگاشت. من همین قدر دانم که: یک روز، این جوان را در دربار دیدم که بعضی نوشتجات پیش صدراعظم آورد و به طور درستی ایستاده، بعضی سؤال ها کرد و جواب ها شنید و رفت. این جوان را دیدم که ظاهرا خیلی ناقص است و از طرز ایرانی ها اطلاع ندارد. اما، خیلی باطنا کامل است که درستکار است و نیکو صحبت کرد. ولی، من از غیب خبر می دهم و همین قدر گویم که: این پسر در ایران مثل پدر نخواهد شد؛ مگر آنکه، خارجه به داخله ی ایران تسلط پیدا کند.

چون وزارت خارجه با جناب مشیر الملک، وزیر لشکر، شد

و او لقب مشیر الدوله یافت، لازم بود که وزارت لشکر به یکی از وزرای بزرگ داده شود؛ لهذا، وزارت لشکر به میرزا محمد علی خان قوام الـدوله، وزیر گمرکات سابق- فرزند مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله، وزیر امور خارجه ی سابق- که شـرح حال هردوشان در پیش مسطود

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۵

است، واگـذار گردیـد. برحسب صوابدیـد یا پلیتیک صدارت، کار وزارت لشـکر به عهده ی قوام الدوله واگذار شده. و سواد دستخط همایون که از قرار ذیل است، چنین شرف صدور یافته است:-

«چون اهمیت خـدمات وزارت دفتر لشـکر در نظر انور مـا هویـدا و لزوم توجه همت مخصوص به انتظـام و قوام آن آشـکارا، و خاطر ما به انتخاب شخصی به محاسبات بصیر و از دقایق دفاتر لشکر و کشور جازم، و حسن ترتیب و اداره ی این وزارت بر ما لازم است؛ و میرزا محمـد علی خان قوام الـدوله از بدایت عمر در این خدمات مهمه بوده و همواره در هر موقع و مقام مراصـل صـداقت و فـدویت پیموده، و لیاقت و قابلیت خود را در هر خدمت ظاهر نموده، و از حسن جان نثاری و خدمتگزاری بر وثوق و اعتمـاد مخصـوص مـا نسـبت به خـود افزوده است؛ لهـذا، به تصـویب آن جنـاب اشرف او را به منصب جلیـل وزارت لشـکر سرافراز و قرین عز امتیـاز فرمـودیم، که در ملزومـات و مقتضـیات و متعلقـات خـدمت وزارت لشـکر مسـاعی جمیله نمایـد و بر اعتمادات مکنونه ی ما نسبت به خود بیفزاید. آن جناب اشرف مراتب را به عموم وزراء عظام و اهل نظام و غیر نظام ابلاغ، و به تمام لشکرنویسان محروسه اعلام نمائید که او را وزیر

لشکر مستقل دانسته، تکلیف خود را اطاعت امر و نهی او بدانند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

«عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگوی.» از جناب میرزا محمد علی خان قوام الدوله اغلب مردم بد می گویند، که از آن جمله، یکی «گردون» است. بنده هم رنجش دارم؛ اما، بدگویی را خوش ندارم. به بنده کاری که کرده است این است که: علاوه بر مواجبی که به خرج ولایات داشتم، ماهیانه یی هم در عهد شاه شهید از خزانه می گرفتم. چون دوره ی مظفریه رسید، هرکس که مواجب و ماهانه یی بی فرمان داشت، خواست از این دولت مظفریه تحصیل سندی کند. وزارت مالیه در باب من، حکم صحت محل داد. چون عمل صرف جیب جزء ادارات جناب قوام الدوله بود، در عمل بنده حضورا قدری ایراد کردند، و ثانیا از وزارت مالیه حکم خواستند که صحت این عمل را مرقوم دارند. من این مطلب را به جناب نظام الملک، وزیر مالیه ی سابق، اظهار کردم. از سختگیری قوام الدوله بدشان آمد؛ فرمودند که عریضه به شاه بنویسم و تفصیل مطلب را بنگارم. خودشان هم شرحی در تصدیق بنده به حضور همایونی عرض کردند. دستخط مبارک صادر شد که نصف این ماهانه برات صادر شود. بنده ماهانه را بردم؛ لکن، سالی شصت تومان از ماهانه ی من کسر شد. ولی، من مشعوف گشتم که باز دچار ایرادهای قوام الدوله واقع نشدم؛ سالی دویست تومان کسر محل از برای من هموار بود، چه رسد به شصت تومان که در یک شب باید به فاحشه داد.

خلاصه، جناب قوام الدوله قدری سخت است و بدمحضر است؛ که هنوز مردم را نشناخته و حد هرکس را ادا نکرده، از

حـد خود تجـاوز می کنـد. در دوره ی وزارت گمرکـات ایشان هم، اغلب مردم از دیر رسـیدن حقوق خود شاکی بودنـد؛ اما، اغلب هم سـخنان مهمله می گفتند. در دوره ی او، حقوق کسی عیب پیدا نکرد. ولی، شکایت های او را از قول دیگران قدری نوشتم و قدری از آن هم صحیح است. اما، در این وزارت لشکر ایشان شرحی بنگارم، که حقیقت حال او معلوم شود.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۶

من که از ایشان رنجش دارم؛ اما، تاریخ را بایـد صـحیح نوشت. به خـدای احـد و واحد قسم، که در دوره ی خود چندین نفر وزراء لشـکر دیـدم؛ اما، هیچ کدام درسـتکارتر از جناب قوام الدوله نبوده اند. از برای نفع دولت ایران، بهتر از این وزیر لشـکر دیگر دیـده نخواهـد شـد. در عهـد خود، نگـذاشت که یک برات غلط صادر شود و به خرج کتابچه ی ولایات تغییر و تبـدیلی نداد. دیناری از مردم به رشوت نگرفت و به دزدی و تقلب به احدی چیزی نداد. من به یکی از سرکشان دفتر لشکر، که با من خصوصیت داشت، گفتم:

«فلان قـدر از من بگیر و محضا لله در حق فلان ضـعیف الحال جیره ی قشونی برقرار کن!» گفت: «فلانی! در این دوره معافایم دار، که باید به عصا راه رفت!» به دیگری گفتم که:

«فلان خویش خود را در دفتر لشکر کار رجوع کن، که فایده ی برد!» به من گفت: «صبر کنید که قوام الدوله معزول شود تا ما بتوانیم دستی از آستین بیرون آریم؛ حالا جز درستی چیزی نیست!»

سابقـا، در وزارت لشـکر بسـی تقلیـات بود که وزارت دفتر استیفـاء مجبور به امضـاء آن است، و نمی توانـد مخالفت با وزارت لشکر کند. و در وزارت

لشکر، بسی دزدی ها است که وزارت دفتر ملتفت نمی شود؛ و اگر سررشته دار کل استیفاء ملتفت شود، محض نان قرض دادن، با سررشته دار کل دفتر لشکر همراهی می کند و سخنی نمی گوید. جناب امین الدوله این مطلب را در صدارت خود درست ملتفت شده، گفت: «حسین و عباس، هردو برادر، یک دفعه به میدان رفته و غارت ها کردند!» معنی این کلام را آیندگان نمی دانند. اهل این زمان هم جز چند نفر بیشتر، نخواهند دانست. اما، بعضی که ملتفت شوند، می دانند که امین الدوله چه گفته. و من محض اینکه مردم با من دشمن نشوند، توضیح مطلب نکردم. اهل دل خواهند دانست که من چه نوشته ام.

خلاصه، دفتر لشکر که معدن تقلب است، در دوره ی این وزیر لشکر، ابدا اهالی نتوانستند تقلبی کنند و وزیر لشکر خود را بی دخل کرده، نگذاشت که خیانتی واقع شود. سابقا، هر وزیر لشکری خود را تابع و فرمانبردار سپهسالار و وزیر جنگ دانسته، احکام او را اطاعت می نمود که در حق فلان اجنبی برات جیره صادر کند، و درباره ی فلان مواجب سلطانی برقرار سازد و در بودجه ی نظامی بنویسد. اما، این وزیر لشکر ابدا خود را تابع وزیر جنگ ندانسته، خود را مستقلا وزیر لشکر دولت می دانست. لهذا، هر حکمی که از وزارت جنگ صادر می شد که درباره ی کسی برات جیره یی صادر شود، قبول نمی کرد. تدارکات قشونی را که مأخذ صحیحی نداشت، برات صادر نمی کرد. و در بعضی مخارج وزارت جنگ در مصارف قشونی، ایراد وارد می آورد؛ و صریحا بدون ترس، عریضه ی شکایت به حضور سلطانی می نگاشت. ولی، به قطع مرسوم سابقین متعرض نمی شد و بدنفسی نمی کرد. در دوره ی خود، فوق العاده نگذاشت

که به تقلب برات صادر شود و به خزانه ی دولت ضرر وارد آید. همین قدر گویم که: این وزیر لشکر از برای نفع دولت، بهترین وزراء بود. بقیه ی شرح کارهای او از خوب یا بد، ان شاء اللّه، در ضمن وقایع سنوات آتیه نوشته خواهد شد.

در ماه ربیع الثانی این سال هزار و سیصد و هفده، میرزا نصر اللّه خان دبیر الملک،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۷

وزیر رسایل خاصه، که در اداره ی جناب مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و جواب عرایض و رقعه های جمیع حکام و وزراء و امراء از طرف صدارت عظما به ایشان راجع است و ایشان هر طور صلاح دانسته جواب را نوشته و به مهر صدارت رسانیده، نزد مردم می رسانیدند؛ به لقب وزیر داخله نایل شدند. این شخص درست قلم و درست حساب و درستکار بود. به رشوه و تعارف برای کسی کار نمی گذراند. هر طور که جواب را صحیح بداند، مطلب را می نگارد و به مهر صدارت می رساند. و صدارت به او کمال اطمینان را داشت، نوشتجات او را نخوانده مهر می کرد و به ولایات می فرستاد.

و الحق، او مردی درستکار و مدیری نیک شعار بود. در این دوره، انشاء کار صدارت به او راجع بود؛ و او ده نفر منشی داشت که به هرکس خدمتی رجوع می کرد، و نوشته های هریک را مرتب ساخته، به مهر صدارت می رسانید. هریک از حکام ولایات برای او سالی هزار و دویست تومان و هزار تومان و پانصد تومان و دویست تومان پول می فرستادند. اهل تهران هم برای او هدیه ها گسیل می داشتند. سواد دستخط همایون که در وزارت داخله ی ایشان به توسط

صدارت عظما شرف صدور یافته، از قرار ذیل است:-

«از آنجا که انتظام تکالیف حکام ولایات و اقدام هریک از آن ها به مهام راجعه به داخله و سرحدات، و عدم ظهور نقص و قصور در امور داخله، من جمیع الجهات، منوط به حسن کفایت و کفالت وزیر داخله است که به دستور العمل صدارت عظما مراقبات کامله در ایفای تکالیف وزارت داخله نماید، و نگارش فرامین و احکام و ابلاغ تعلیمات و تکلیفات با هر پست به حکام و مواظبت این مشاغل هم از تکالیف مخصوصه ی وزارت رسایل، که در حقیقت این دو وزارت در حکم واحد است؛ لهذا، محض تکمیل حصول نظم کامل در این دو خدمت، به تصویب و انتخاب آن جناب اشرف، یعنی: صدراعظم، منصب و خدمت وزارت داخله را مخصوصا به میرزا نصر اللّه خان دبیر الملك، وزیر رسایل، که به اوصاف کفایت و فدویت موصوف و به درستکاری و بصیرت کامله معروف و محل اعتماد و وثوق مخصوص ما است، مرحمت و واگذار و به این خدمت مستقل و برقرار و قرین عز افتخار فرموده، بر شواهد و علایم مراحم مکنونه نسبت به او افزودیم؛ که در اجرای تکالیف و مقتضیات این دو خدمت و وزارت، در طبق دستور العمل آن جناب اشرف عمل نماید و بر مکارم و عنایات مخزونه ی ما نسبت به خود بیفزاید. مقرر آنکه: عموم وزراء عظام و چاکران دربار سپهر احتشام و تمام حکام ممالك دولت ابد ارتسام، او را وزیر داخله و رسایل دانسته، محترم دارند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

بعضی تحقیقات در این مورد هست، که من از نوشتن آن ها صرف نظر می کنم که از تصدیع

دادن به مردم و دشمنی مردم به من، کناره جویی کنم.

پس از عزل میرزا اسد اللّه خان ناظم الدوله از حکومت تهران، حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، امیر نویان، رئیس و ایلخانی و صاحب طایفه ی ایل شاهسون، والی سابق کرمان و حکمران سابق عربستان و والی سابق مملکت خراسان و رئیس قشون شانزده سال قبل خراسان و حاکم پیش از این مازندران، فرزند مرحوم حسین خان نظام الدوله والی سابق خراسان، به حکومت دار الخلافه ی تهران به انضمام وزارت خالصه ی تهران و ریاست ایلات حدود دار الخلافه منصوب و برقرار گردید. سواد دستخط همایونی که درباره ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۸

ایشان شرف صدور یافته است از قرار ذیل است:-

«چون حسن ترتیب و انتظام و استقلال و استحکام حکومت دار الخلافه ی تهران، که مرکز دایره ی کل ممالک محروسه ی ایران و پایتخت سلطنت جاوید بنیان است، از لوازم تکالیف منف سلطنت و مقتضیات ارائه و اشاعه ی نظم مرکز به اقطار ممالک محروسه ی دولت می باشد؛ و اجراء این منظور معدلت ظهور ما به انتخاب و انتصاب یکی از چاکران دولتخواه مجرب و فدویان کارآگاه مهذب است، که به صفات فدویت و بصیرت موصوف و در خدمتگزاری و جان نثاری مشهور و معروف باشد؛ حاجی غلامرضا خان آصف الدوله از بادی عمر و خدمت به حکومت های عمده مأمور بوده و در هر حکومت خدمات بزرگ به دولت نموده و در پیشگاه معدلت دستگاه ما نیز در خدمات و حکومت های معضله و مهمه، مجرب و آزموده و محل وثوق و اعتماد و دارای همه نوع لیاقت و استعداد است؛ لهذا، به تصویب آن جناب، یعنی: صدراعظم، حکومت تهران و نظمیه و خالصجات و

ایلات اطراف و عموم متعلقات و کسبه و اصناف را، من دون- الاستثناء، به آصف الدوله مرحمت و واگذار و او را مطلقا در این حکومت و خدمت مقتدر و مختار فرمودیم، که تمام بدعت های غیر صحیحه را رفع و هر امر مخل نظم را دفع و نان و ارزاق را فراوان و ارزان و شهر و کل توابع را قرین امنیت نموده، خالصجات و ایلات را منظم و اسباب انتظام را، من جمیع الجهات، فراهم نماید و بر اعتمادات و حسن اعتقادات ما بر دولتخواهی و کارآگاهی خود بیفزاید. مقرر آنکه:

تمام وزراء عظام و چاکران دربار سپهر احتشام او را حاکم بالاستقلال دانسته، محترم شمارند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

کنون، من درباره ی این حاکم از خوب و بد نمی نگارم. هیجده سال قبل، جزیی محبتی درباره ی من کرده و احتراماتم را منظور داشته است؛ باید قرض خود را ادا کرد. اهل تهران، بلکه اهل ایران و جریده نگاران، به من ملامت خواهند کرد که: چرا حقیقت حال هرکس را نگاشتی و شرح حال این حاکم را به بوته ی اجمال گذاشتی؟ من عرض می کنم: قصاص قبل از جنایت لازم نیست. من به کارهای سابق ایشان حق اعتراضی ندارم. از امروز که حاکم شده اند، اگر بدسلوکی کردند، در آخر حکومت ایشان مختصری به حسن اقوال یا سوء اعمال ایشان اشارتی خواهم کرد. کنون، همین دو سه سطر کافی است.

میرزا مصطفی خان مؤتمن الدوله، پسر مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه، که در سلک وزراء و اعضاء مجلس دربار است، به کارگزاری کل مهام خارجه ی آذربایجان منصوب و روانه گردید.

در این ماه ربیع الثانی، میرزا مهدی خان وزیر همایون،

پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله، که سابقا رئیس مخزن تدارکات عسکریه بود و در سلك وزراء دربار و از خدام خاص آستان همایون شهریار است، به وزارت پست کل ممالك محروسه ی ایران منصوب و مفتخر شدند. دستخطی که درباره ی ایشان شرف صدور یافته است از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! وزارت پست را که نظم و ترتیب آن محل کمال توجه ما است، به وزیر همایون مفوض فرمودیم؛ و باید شرایط دقت و اهتمام را در انتظام این عمل و سرعت ایصال نوشتجات و امکانات دولتی و غیره و حفظ امنیت چاپارها

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۱۹

و به موقع رسیدن به مقاصد خودشان، به ظهور برساند و خاطر مهر مظاهر همایون ما را از نظم و پیشرفت این خدمت، راضی و خشنود بدارد. فی ۲۵ شهر ربیع الثانی، تنگوزئیل ۱۳۱۷.»

در بالای این دستخط، که منشی دولتی نگاشته و به صحه رسانیده، بندگان اقدس همایون هم محض بروز التفات به دست مبارك خودشان این دو سطر را مرقوم فرموده اند:-

«از آنجایی که ما به میرزا مهدی خان وزیر همایون کمال التفات را داریم؛ لهذا، عمل پستخانه که از اهم ترین کارهای دولتی است، به او مفوض و مرحمت فرمودیم. فی شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.»

توضیح: من در این تاریخ، چندین الفاظ غلط نگاشته ام؛ ولی، مجبور بوده ام که مقول قول را تغییر ندهم. به من ایرادی نیست. هرکس اهل فضل است، می داند که من چه نوشته ام.

شاهزاده مظفر السلطنه عزیز اللّه میرزا، پسر مرحوم جلال الدین میرزا- صاحب تاریخ معروف که به فارسی نگاشته-، این خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، که در زمان ولیعهدی این شاهنشاه به ریاست قشون آذربایجان

منصوب بود؛ این ایـام، برحسب امر همایون از آذربایجان احضار به تهران شـده، حکومت همـدان و ریاست طوایف و ایلات و کلیـه ی قشـون آن ولا‌یت راجع بـه ایشـان گردیـده، روانه ی آن صـوب شدنـد؛ و میرزا محسن خـان مظفر الملـک، حکمران همـدان، بـه تهران احضـار گردیـد. میرزا محسـن خـان مظفر الملـک که به تهران احضـار شـد، به حکـومت ساوجبلا‌غ مکری منصوب و روانه گردید.

در مـاه شـوال این سـال هزار و سـیصد و هفـده، میرزا احمـد خـان علاء الـدوله، والی مازنـدران، به حکم تلگرافی به حکومت استرآباد و گرگان منصوب گشـته، از مازنـدران به آنجا رفتنـد. حکومت مازندران به عهده ی کفایت معین الدوله، برادر کهتر علاء الدوله، واگذار گردید؛ از تهران به مازندران حرکت کردند.

در ذی القعده ی این سال، جناب نظام الملک، والی فارس، که نهایت خوش سـلوکی را به اهل فارس کرده و خود را مقروض ساخته بود، احضار به تهران گردید.

شاهزاده ابو الفتـح میرزای مؤیـد الـدوله، امیر نویان، فرزنـد مرحوم سـلطان مراد میرزای حسام السـلطنه، به ایالت فارس منصوب گردیـد. وزارت و پیشـکاری مسـتقل فارس به عهـده ی میرزا شـفیع خان مسـتشار الملک راجع گشت و او قبول نمی کرد؛ ابدا اعتناء به کار نداشت، مسـتغنی از کار بود. لکن، جناب مسـتطاب اشـرف امجد صدراعظم او را به زبانی پخت و راضی کرد؛ او تمکین به این وزارت کرد و با شاهزاده مؤید الدوله به فارس رفتند.

ولی، عنـان اختیـار و اقتـدار بـا وزیر بود، نه بـا امیر. این وزیر بی نظیر، حقوق اهـل تهران را به درستی پرداخت؛ بـا والی ظـاهرا مخالفت کرد، نگذاشت که او حیف و میلی کند.

ولی، خود را نیکنام ساخت. درستی مستشار الملک مشهور آفاق

است، لازم به شرح و بسط نیست.

میرزا احمد خان منتظم السلطنه، امیر تومان، مقام وزیر مقیمی یافته، به سمت «آژان دیپلوماتیک»، از طرف دولت ایران به اقامت دربار بلغارستان- که سمت امارت، نه سلطنت دارد- مأمور گردید.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۰

ایالت مملکت کرمان و بلوچستان پس از فوت مرحوم امیرنظام، والی کرمان و کردستان، به حسام الملک امیر تومان که در همدان سر املاک خود بود، واگذار گردید.

او از همدان حرکت کرده، به قم آمده؛ خلعت همایونی را که از برای او فرستاده شده بود، در قم پوشید و به طرف کرمان روان شد.

احتساب الملک، پسر مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک بن مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه، از حکومت گلپایگان و اخوانسار احضار به تهران گردیده؛ شاهزاده ابراهیم میرزای مشکوه الدوله، پسر مرحوم امام قلی میرزای عماد الدوله، به حکومت آنجا منصوب و روانه شدند.

چون کریم آقای مختار السلطنه، وزیر نظمیه و احتسابیه، بسی باکفایت بود و مستقلا به قیمت نرخ اجناس و عرض و تظلم مردم رسیدگی می کرد، ابدا خود را تابع و جزء حکومت تهران نمی دانست، این کار بر جناب حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، حکمران تهران، گران آمده؛ می گفت: «وزارت نظمیه به اذن و اجازه ی حکومت در گرفتن دزدان و مستان عربده کن و زنان فاحشه مداخله کند؛ به کار نرخ اجناس و امر و نهی به کسبه و رسیدگی به هرگونه عرض عارضین متعرض نشود.» مختار السلطنه هم به درستی خود مغرور بوده، ابدا خود را تابع حکومت ندانسته؛ بلکه، در مجلسی با حاکم طرف مشاجره واقع شد و بعضی سخنان ناملایم به یکدیگر گفتند. مدتی، کار به این طور

گـذشت. آخر الامر، آصف الـدوله محض دوستی چهـل سـاله یی که بـا شـاهزاده وزیر جنگ داشت، اسـبابی فراهم آورد که مختار السلطنه به امر و نهی او رفتار کند. مختار السلطنه از این کار امتناع ورزیده، از شغل وزارت نظمیه و احتسابیه استعفا کرد؛ وزارت نظمیه و احتسـابیه به عبـد الحسـین خان سالار الملک، امیر تومان، پسـر مرحوم حسن علی خان امیرنظام، راجع گردیـد. شرح این داسـتان، متن و حاشـیه یی دارد که من از نوشـتن آن صـرف نظر کردم که جمعی را با خود دشمن نسازم. همین قدر که حقیقت گویی کردم، بـاز مورد گله واقع خواهم شـد. ولی، انصاف این است که: مختار السـلطنه مرد لایقی است و عـدالت داشت.

ولی، چون مجال ندارم از نوشتن کارهای خوب او صرف نظر می کنم، همین چند سطر برای او کافی است؛ که به هیچ وجه با او خصوصیت ندارم و حق او را ادا کردم.

باب سوم در ذکر اشخاصـــی که در این ســـنه ی هزار و سیصد و هفده، به امتیازات دولتی و القاب و انشان های محترمه و گرفتن خلاع فوق العاده نایل شده اند

. در ابتـداء این سـال، به نیر الملـک، وزیر علوم، یـک قبضه عصـای مرصع ممتـاز از جواهر خـانه ی خاصه مرحمت شـد. سواد دسـتخط مبارک که در این باب شـرف صدور یافته و به شهر محرم تنگوزئیل مورخ شده، نزد ما موجود است. محض اختصار، از نوشتن آن

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۱

صرف نظر می کنیم.

حاجی امین السلطان، وزیر بقایا و وزیر صندوقخانه ی دوره ی ناصری، به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع شد.

حاجی میرزا ابو الفضل مشیر الممالک، پسـر مرحوم شـیخ الاسـلام خمسه، که از صـنادید قوم بوده، به پیشـکاری خمسه برقرار شده؛ به یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری از درجه ی اولی با شمسه ی مرصع مخلع گردید.

ما این مطلب را سهو کرده، دیر نگاشتیم. در آخر سنه ی گذشته که جناب فخر

الملک، امیر تومان، به حکومت عراق منصوب و روانه شدند و حاجی ابو النصر میرزای حسام السلطنه، پسر مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه، از حکومت عراق احضار به تهران شدند، یک ثوب سرداری با شمسه ی مرصع درباره ی فخر الملک مرحمت شد و دو ثوب سرداری ترمه ی کشمیری هم به ولدان معزی الیه، فخر الممالک و عز الممالک، مرحمت شد.

به شاهزاده موثق الدوله، خوانسالار، یک قبضه عصای مرصع مرحمت شد.

به مصطفی خان حاجب الدوله یک قبضه شمشیر مرصع اعطاء گردید.

به محمد باقر خان اعتماد السلطنه، وزیر دار المطبوعات و دار الترجمه و دار التألیف، فرزند مرحوم ادیب الملک عبد العلی خان، فرزند مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه، یک ثوب سرداری از ملابس خاصه ی تن پوش همایون داده شد.

به میرزا عباس قلی خان سپهر، مستوفی اول دیوان، که از اعضاء دار الشورای کبرا و صاحب تألیفات کثیره است، پسر مرحوم میرزا تقی لسان الملک مؤلف ناسخ التواریخ، یک قطعه نشان از درجه ی اول شیر و خورشید و یک رشته حمایل سبز، که از امتیازات اداره ی وزارت خارجه است، مرحمت شد.

میرزا محمود خان، پسر مرحوم ذو الریاستین، که از نجبا و اشراف خانواده های همدان است، به استدعای حسام الملک امیر تومان به لقب عنایت الملک ملقب گردید.

محمد مهدی میرزا، پسر محمد جواد میرزا، که از شاهزادگان قاجاریه و ساکن همدان هستند، به استدعای حسام الملک امیر تومان به لقب مرآت السلطان ملقب آمد.

در ماه ربیع الثانی، این سال هزار و سیصد و هفده، نواب والاـ شاهزاده وجیه اللّه میرزای امیر خان سردار معظم، که وزارت جنگ و اداره ی حربیه به عهده ی ایشان است، ابن نواب والا شاهزاده

سلطان احمد میرزای عضد الدوله بن خاقان مغفور فتحعلی شاه، طاب ثراه، به لقب نبیل «سپهسالار» ملقب و مفتخر آمدند. دستخطی که درباره ی ایشان خطاب به جناب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم صادر شده است، از قرار ذیل است:-

«جناب اشرف صدراعظم! از آنجا که همواره خاطر مرحمت اثر ما به انتظام لشکر و کشور مصروف، و همت مخصوص ما به حسن ترتیب امور قشون ظفر نمون معطوف، و فی الحقیقه، رکن رکین و بنیان متین انتظام مهام دولت در تشیید مبانی نظم کلیه ی قشون نظامی و غیر نظامی است، و حصول این منظور میمنت ظهور به تکمیل اقتدار و اختیار وزارت جنگ در تمام اقسام قشون منوط است، که شخص وزیر جنگ

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۲

در حضرت سپهر بسطت همایون ما، من جمیع الجهات، مسئول باشد؛ لهذا، به موجب صدور این دستخط، کل ادارات قشونی را، از توپخانه و قورخانه و مخزن و ذخیره و افواج و سوارنظام و غیر نظام و اصطبل توپخانه و غیره، به حوزه ی اقتدار و اختیار امیر خان سردار معظم، وزیر جنگ، مرحمت و مفوض و موکول و او را در کل امور قشونی مسئول، و مخصوصا توپخانه و اصطبل توپخانه را، که از ارکان عمده ی قشون است و این اوقات کمال بی نظمی حاصل کرده است، ابواب جمع شخص او فرموده و به اعطاء لقب سپهسالاری بر اقتدار و افتخار او افزودیم، که من بعد خود را در تمام مهام راجعه به افواج و توپخانه و قورخانه و ذخیره و مخزن و سوار و غیره، مسئول بداند و آن طوری که سزاوار است، به شکرانه ی این مرحمت، مدارج

غیرت و فـدویت و صداقت و دولتخواهی خود را در اجراء تکالیف وزارت جنگ و نظم توپخانه و کل قشون به منصه ی ظهور برسانـد. آن جناب اشـرف نیز این اوامر ما را به عموم وزرای عظام دولت ابد ارتسام و تمام صاحبمنصـبان و رؤسای نظام و غیر نظام ابلاغ، و هرگونه تقویت و مساعدت را در اجرای این منظور مرعی داشـته؛ او را در این خدمت عمده ی مرجوعه، کمایلیق مقتدر نماید. شهر ربیع الثانی، تنگوزئیل ۱۳۱۷.»

هریـک از این دسـتخطها و بعضـی تغییر و تبـدیلات، نکـات غریبه دارد که ما آن را شـرح نمی دهیم و به اهمال می گـذرانیم. ولی، در صـدور این دسـتخط، یـک نکته یی را توضـیح می کنیم؛ و آن این است که تا قبل از صـدور این دسـتخط، نواب والا شاهزاده امیر خان سـردار معظم منصب وزارت جنگ داشت و امور نظامی و اداره ی عسکریه با ایشان بود؛ لکن، محمد صادق خان امین نظام، که از صنادید طایفه ی قاجار است و از امراء بزرگ محسوب می شود، امارت و ریاست توپخانه به عهده ی او بود، و او خود را به هیـچ وجه تـابع و تـابین وزارت جنـگ نمی دانست و پیش شـاهزاده وزیر جنگ نمی رفت که به صـلاح و صوابدیـد او حرکت کنـد. این کار بر شاهزاده ی وزیر جنگ گران بود که امیر توپخانه به او تمکین نکنـد؛ لهذا، کارها کرد و تـدبیرها نمود تـا به طور خوبی جنـاب اشـرف صـدراعظم بـا او همراهی کرد که این دسـتخط درباره اش صادر شـد؛ تا در کار توپخانه مسـتقلا رسـیدگی کنـد و لقب سـپهسالاری یابـد. از این تاریـخ، دیگر محمد صادق خان امین نظام از ریاست توپخانه کناره یافت. چون ذکری از

محمد صادق خان شد، باید اشارتی در شرح حال او کرد.

این شخص، بسیار مقدس و خوش سلوک و دایم الذکر است. به دین و آئین تشیع ثابت و جازم است و به مردم بی آزار است. با آنکه رتبه ی شامخه دارد، خیلی بی ادعا است و ساده حرکت می کند. وقتی، از برای بنای بزرگی چندین خروار آهک از کوره پزخانه برای او آورده و در میدانی ریخته بودند. سگی به آن آهک ها شاشید؛ وی مستحضر شد. از تقدس حکم کرد که تمام آهک ها را دور ریختند، و آن ها را از تقدس به کار بنایی نرسانید.

لکن، وقتی هم با این تقدس مأمور شد که به خراسان رفته، با کمیسیون دولت روس تعیین سرحد خاک ایران و روس کند، در روزنامه ی فارس شرحی مبسوط نوشته دیدم؛ و از مردمان با اطلاع شرحی شنیدم که: محمد صادق خان امین نظام مبالغی گزاف از دولت روس گرفته و مقداری از خاک ایران را به روس واگذار کرده و تصدیق داده است. از بس متواترا این قضیه را شنیده ام، قدری باور کرده ام. ولی، بر من ثابت نیست. لکن، بسیار

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۳

از مقدسین ایران را دیده ام که غالبا، صوام الهیاجیر و قوام الدیاجیر و دایم الذکر هستند؛ ولی، چون پول گزاف انگلیس و روس را می بینند و دولت خود را ضعیف می دانند و سیاستی در کار نمی بینند، لهذا تصدیق ناحق می دهند و خاک ایران را هم به خارجه واگذار می کنند. لکن، جماعتی را هم در ایران دیده ام که فسق و فجور و لهو و سرور دارند؛ شراب می خورند، زنا می کنند؛ لکن، دیناری از مال مردم را نمی خورند و برای رفع خود، تصدیق ناحق نمی دهند

و واقعا تدین به کار می آورند.

میرزا زین العابدین خان کاشی مؤتمن الاطباء، که در دوره ی ناصریه و مظفریه از اطباء مخصوص حضور همایون است، به اعطاء یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع از درجه ی اولی مخلع شد. در ایران، ده هزار طبیب بیشتر دارد و اغلب از آن ها به اشتباه لقب دارند. لکن، طبیب حاذق و استاد کامل بیشتر از شش و هفت نفر نیستند. و مؤتمن- الاطباء یکی از آن ها است، که در فن معالجات یدی بر همه رجحان دارد.

در این ایام، یک قطعه عکس همایونی به صحابت عباس علی خان پیشخدمت برای ابو الحسن خان فخر الملک، حکمران عراق، فرستاده شد.

اجلال السلطنه به یک حلقه انگشتری الماس بریلیان سرافراز گردید.

میرزا حسن خان مستوفی، که در اداره ی نواب والا شاهزاده سپهسالار وزیر جنگ است، به لقب ساعد دیوان مباهی آمد.

نور علی خان، پسر مرحوم فتح اللّه خان شیبانی، به لقب نصرت الممالک نایل گردید.

مرحوم فتح اللّه خان شیبانی از اشراف کاشان و خال جناب آقا میرزا محمد خان اقبال الدوله است. چند سال با ایشان مراوده داشتم و بنده را از طرف مادر با ایشان نسبتی بود. مرحوم فتح اللّه خان شیبانی از اخیار و احرار روزگار بود. نظیر او را کمتر دیدم. شعر فارسی را به پایه یی رسانید که هیچکس در این دوره، به آن رتبه نرسید. در عربیت و ادبیت چندان کامل نبودند و اظهاری هم نمی کردند و ساکت می نشستند؛ ولی، در فارسی طوری بودند که مثل ترکستانیان شعر را نیکو می سرودند. ادبای عربی دان نزد فتح اللّه خان شیبانی بسی ادب می ورزیدند و فروتنی می کردند.

در دوره ی ناصری و مظفری، در ایران از شاه و

گدا و رجال و نساء و شهری و روستاقی، صد هزار نفر هستند که شعر می سرایند؛ اغلبی شاعر و اکثری متشاعر و قلیلی شویعر هستند.

و من اشعار اغلب این شعرا را شنیده، یا خودشان را دیده ام. بیشتر از بیست نفر شاعر استاد قهار قادر ماهر نکته سنج ندیده ام. بهتر از جمیع آن ها، مرحوم حسین قلی خان سلطانی و مرحوم فتح اللّه شیبانی بودند. و این دو نفر با جناب شرف المعالی آقا میرزا سید محمد «بقا» تخلص، که بعد از مرحوم میرزا آقاجان پرتو اصفهانی، بهترین نویسندگان خط نسخ است و ادبیت کامل دارد و در شعر و قواعد آن استاد این دوره است، مأنوس بودند؛ و غالبا انجمن داشتند و گاهی به بنده منزل تشریف می آوردند.

در نظر بنده، شعر شیبانی و سلطانی برتری داشت؛ لکن، جناب شرف المعالی که با من بیشتر مأنوس بودند، به من فرمودند: «اشعار فتح اللّه خان شیبانی شتر و گربه است؛ یعنی:

گاهی لفظ رقیق و سلیس و ملایم دارند، و باز گاهی لفظ خشن و سطبر، که مغایر ملایمت

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۴

طبع است، به میان می آورند. گاهی درست بیان مطلب می کنند، و گاهی به اغلاق و تعقید می اندازند. واقعا، تحقیق جناب شرف المعالی همین طور است که نگاشتم.» لکن، می گویم:

«گر یکی عیبی بود با صد صفات، بر مثال چوب باشد در نبات.» اگر در یک قصیده ی فتح اللّه خان شعری ناهموار دیده شود، باز چون به سبک ترکستانیان ساخته، نمی توان عیب گرفت. غلط ندارد و تلفیق آن مثل تلفیق شعرای عهد صفویه نیست. و باز جناب شرف المعالی به بنده گفتند که: «حسین قلی خان سلطانی ضبط دماغ دارد، باسواد

و با اطلاع است؛ لکن، هنوز در شعر تابع امیر معزی است و دنبال او می رود. و خود را از خبط دماغ، بهترین شعراء می داند.» این مطلب را هم آقای شرف المعالی درست فرمودند؛ لکن سخن صحیح این است که: شرف المعالی در قواعد و ملایمات شعر، بهتر از فتح اللّه خان شیبانی و حسین قلی خان سلطانی بود؛ لکن، آن دو نفر بهتر از این یک نفر شعر می گفتند.

و جهت این کار را بنده می دانم و شرح نمی دهم. سواد عربیت حسین قلی خان بهتر از این دو نفر بود؛ لکن، از خبط دماغ غالبا ساکت می نشست و سخنی نمی گفت و به کسی اعتنا نمی کرد. ولی، بیست هزار اشعار عرب و عجم از حفظ داشت. من در مدح استاد خود شرف المعالی و حسین قلی خان سلطانی که بسی برتری داشت، ستایشی نکردم؛ ولی، در حق فتح اللّه خان شیبانی این شعر گفتم:

«به روزگار اگر شاعر سخندانی است،وحید عصر، ابو نصر خان شیبانی است» حسین قلی خان سلطانی روزی به منزل من آمد. چند نسخه عروض فارسی در منزل من دید که به خط خود نوشته بودم. آن ها را گرفت و برد؛ و لختی نگذشت که بمرد و آن نسخه ها به دست من نیامد. یکی از آن عروض ها، عروض سیفی شاعر بود که در جایی می گوید:

«تا لب او دید سیفی در شراب،از مثلث می نماید اجتناب» کنون، بیست سال است که از آن زمان می گذرد. حسین قلی خان سلطانی، که اصلا از ایل کلهر کرمانشهان بود، و فتح اللّه خان شیبانی وفات کرده؛ لکن، جناب شرف المعالی آقا میرزا سید محمد بقا، بحمد اللّه، زنده هستند و

سالی یک دو سه بار یکدیگر را در تهران ملاقات می کنیم. و اگر آقای شرف المعالی این اوراق را ببیند، از بنده منزجر می شود؛ لکن، من حقیقت حال را نوشتم. من می توانم از مرحوم فتح اللّه خان شیبانی بسی شرح ها نگارم؛ لکن، چون کتاب «گنج گهر» و «درج درر» و سایر تصنیفات ایشان چاپ شده است، دیگر مستغنی از شرح و بسط بنده هستند.

عزیز خان خواجه هم که ریاست اجزاء صدارت عظما را دارد و بسی باکفایت و با تمول است، در آخر این سال به لقب نصرت الممالک لقب یافت. این لقب مکرر شده است.

این دوره، خیلی از القاب مکرر شده است؛ مثلاً: لقب مشیر الممالک به سه نفر داده شده است: اول، میرزا علی رضای سبزواری، مستوفی دیوان، که پیشکار بعضی از ولایات ایران بوده و چند سال قبل، در عهد حکومت شاهزاده سلطان حسین میرزای نیر الدوله به دار الخلافه، وزارت تهران کرده است؛ دیگری، میرزا فتح اللّه مستوفی وزیر یزد؛ دیگری، میرزا ابو الفضل وزیر خمسه، پسر مرحوم شیخ الاسلام. این سه تن با من آشنا و

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۵

دوستند؛ بخصوص، آقا میرزا رضا. و هرسه در یک عصر لقب مشیر الممالک یافته اند. و نیز از این قبیل، بعضی القاب دیگر مکرر شده است و مرا حال شرح و بسط و ایراد نیست.

به تکرار الفاظ و القاب اعتنایی نباید کرد؛ این رشته را هم باید رها نمود.

حاجی ملاـ علی نام، در کردستان است و می گویند جزء علماء است، به تعرفه و توسط احتشام السلطنه، حاکم کردستان، به لقب نصیر الاسلام ملقب گردید. و نیز میرزا عبد العزیز خان رئیس دیوانخانه ی کردستان

لقب صدیق دیوان یافت. میرزا محمد علی خان نیز در کردستان، به توسط و شفاعت احتشام السلطنه، لقب اشرف الممالک یافت.

به جناب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغر امین السلطان، صدراعظم، بعد از سفر ییلاق، یک حلقه انگشتری الماس که از دست مبارک بیرون آمد، مرحمت شد.

به صحابت آجودان حضور یک قطعه عکس تمثال همایون، که در پای آن دستخط مبارک شرف صدور یافته بود، برای جناب نظام الملک، والی فارس، فرستاده شد.

در ماه جمادی الاخر، که بندگان اقدس همایون، بشرحی که در پیش نگاشتیم، به پارک جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم تشریف برده، یک حلقه انگشتری الماس گرانبها به دست مبارک به ایشان دادند. در همین ماه، در روز عید مولود همایونی، که چهاردهم جمادی الاخره است، یک قبضه شمشیر مرصع از درجه ی اولی به نواب شاهزاده وجیه اللّٰه میرزا سپهسالار، وزیر جنگ، مرحمت شد.

در ماه رجب، یک ثوب پالتوی خاص به انضمام سردوشی الماس از درجه ی اولی به شاهزاده سپهسالار، وزیر جنگ، مرحمت شد.

یک قبضه قداره ی نظامی، که «کتاره» باشد، به حضرت والا شاهنشاهزاده اعظم ملک منصور میرزای شعاع السلطنه مرحمت شد.

شاهزاده یمین السلطان، ایلخانی ایل قاجار، به اعطاء یک قبضه عصای مرصع از جواهر خانه ی خاصه سرافراز گردید.

جناب مستطاب آقای حاجی میرزا رفیع طباطبایی، نظام العلماء تبریز، که چندی قبل از تبریز به تهران تشریف آورده و از تهران به مکه ی معظمه مشرف شدند، در این سال هزار و سیصد و هفده، روز بیست و چهارم جمادی الاخر، وارد تهران شده؛ روز دیگر، به اتفاق جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم به حضور همایون مشرف شده، نهایت مرحمت درباره ی ایشان به عمل آمد. دستخط

التفاتی درباره ی ایشان شرف صدور یافت.

یک قطعه انفیه دان مکلل به الماس به ایشان مرحمت و روانه ی آذربایجان شدند.

«باز گو از نجد و از یاران نجدتا در و دیوار را آری به وجد» بنده با جناب مستطاب آقای نظام العلماء چندین سال است به حالت قهرم و مکاتبه را ترک کرده ام؛ و در این سنوات دو سفر هم که به تهران تشریف آورده اند، از ایشان دیدن نکرده ام، و ایشان حسن طلب هم فرموده اند؛ ولی، بنده چندین سال است که با ایشان، به جهتی که شرح آن مطول است، ترک مکاتبه و ملاقات کرده ام. با این حالت، باز در این کتاب هرجا که مقتضی بوده، از بزرگواری و فضایل و نجابت دودمان ایشان شرحی نوشته ام. و کنون هم، چند بیتی از اشعار عربی ایشان را می نگارم. ایشان در دوره ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۶

شاه شهید، در هفده سال قبل، به تهران تشریف آوردند. بنده که جواد بودم و دیدن اهل فضل را لازم می دانستم، با مرحوم میرزا حسن خان منشی اسرار به خدمت ایشان رفتن و ایشان به باز دیدم تشریف آوردند. غالبا، بنده را با خود مأنوس ساختند. شب ها، به بیانات ادب و تاریخ می پرداختیم و ایشان تألیفات رائقه ی خود را نشان بنده می دادند. شرح حالی از ایشان خواستم که در تصنیفات خود، هروقت اقتضا کند، درج کنم؛ این صورت را مرقوم داشته، به بنده دادند:-

«حقیر: محمد رفیع بن الحاج میرزا علی اصغر بن الحاج میرزا رفیع الشهیر به تبریزی بن میرزا ابو طالب وزیر بن میرزا سلیم نایب الصداره العلیه الحسنی الحسینی- الطباطبایی هستم. مولد و موطنم تبریز است. تاریخ ولادتم در سنه ی هزار و دویست

و پنجاه است؛ که برحسب اتفاق، مطابق با «ظهور الحق» می باشد.

از میرزا رفیع مرحوم دو پسر مانده بود: یکی مرحوم مغفور آقا میرزا محمد مستوفی است، که از اجله و اعاظم و اکابر آذربایجان و صاحب خط و ربط و با کمال بوده؛ و حالا یک پسر از او مانده که جناب میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک، وزیرمختار دولت علیه، است که سابقا مقیم دربار روسیه بوده است.»

این ساعد الملک در هزار و سیصد و نه، در زمان ولیعهدی بندگان اقدس همایون، پیشکار و وزیر آذربایجان بوده؛ لکن، کفایتی به ظهور نرسانیده و به سلامت نفس و ملایمت طبع حرکت می کرده. در این اوقات، در این سلطنت مظفریه، در تهران است. لقب قائم مقام وزارت وظایف و اوقاف با او است. چنانکه شرح او را در جلد سابق نگاشته ام، این وزیر والاتبار سلیم النفس است.

خلاصه، برویم به سر بیانات جناب نظام العلماء که می نویسند: «ساعد الملک شخصی است جوانمرد و وسیع الصدر؛ خوش خلق، خوش سیما، با علم و وقار، امین و درستکار.

پسر دویم مرحوم میرزا رفیع، حاجی میرزا علی اصغر لشکرنویس بوده که والد داعی است. نستعلیق و سیاق را خوب می نوشت. مردی بود کافی و کارگزار. این بنده در هفت سالگی، شروع به تعلم نمودم. چندین سال، با کمال شوق مشغول تحصیل علوم بوده؛ در سن شانزده سالگی، کتاب ترجمه الادب را تألیف نمودم، که به زبان فارسی قواعد صرف و نحو را به نظم مخصوص و سبک مأنوس جمع و تألیف نمودم، که به زبان فارسی قواعد صرف و نحو را به نظم مخصوص و سبک مأنوس جمع و تألیف کرده، که حفظ و

ضبط آن برای متعلمین کمال سهولت را دارد؛ و نسخه ی مزبوره در تبریز، به همت جناب میرزا یوسف خان مستشار الدوله چاپ و منتشر گردیده. در آن اوان، بالوارثه از جانب سنی الجوانب شاهانه به لقب نایب الصداره ملقب و معروف بودم. و در اوانی دیگر، برحسب فرمان جهانمطاع ناصری، به لقب صدر العماء ملقب گردیدم. بعد از چندی، از جانب همایونی به موجب فرمان جدید به لقب نظام العلماء مدعو گشتم؛ که حالا نیز به این لقب معروفم.

«مؤلفات و مصنفات چندی نگاشته ام. چندین نسخه از آن ها به حلیه ی طبع رسیده و اغلب طرز تازه و سبک مخصوصی دارد؛ مثل: کتاب رموز الشهاده و کنوز السعاده و کتاب مفاتیح اللکنوز و کتاب حقیقه الاسرار در بیان مسئله ی الامر بین الامرین و کتاب لؤلؤه

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۷

الجار و کتاب حقایق علویه و کتاب کافیه العروض و کتاب لب الحساب و نسخه ی تشریح- التقویم و دیوان قصاید در مراثی و مناقب و کتاب جوامع الحکم و مجالس نظامیه.»

جناب نظام العلماء در ذیل این شرح احوال، چند قصیده ی عربیه از خود نگاشته اند که نزد بنده الان موجود است. بعضی از ابیات آن قصاید را در اینجا می نگارم. این ابیات را درباره ی مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ی سابق سروده اند.

«هیهات هیهات من ید نوه مکرمهو من یقاس علی میرزا سعید خان

ای المناقب اتلو من مناقبه وای اخلاقه املی لخلانی

دفع المظالم ام تمهید معدلهبسط المکارم او تشیید احسان

لدفع کید العدی فی کفه قلم له یحاکی عصا موسی بن عمران

یحیی و یهلك بالاقلام یا عجبایحکی قلامته عن سیفه القانی

اقلامه فی امور الملك قاطعهما لیس یقطعه اسیاف عدوان» در شعر اول که

ضمیر «یدنوه» بدون مرجع ذکر شده است، محل ایراد نیست.

از این قبیل اشعار، در عرب دیده شده است. اما، در مصرع ثانی شعر اول، یک حرف زایده است که در فن تقطیع درست درنمی آید. اغلب ادباء و شعراء عجم، این خبط را کرده اند. عیب اهل ایران این است که: طبع نقاد و ذهن و قاد خوب دارند؛ اما، اشعاری که می سرایند، عیب آن را از استاد نمی پرسند و استاد هم که آن اشعار را می شنود، به واسطه ی جلالت طرف مقابل، حیا کرده، عیب اشعار را نمی گوید که خواننده نرنجد. به این جهت، اغلب ابناء زمان در اشعار طبع رائق دارند؛ لکن، چون درست از استاد استفهام نکرده اند، در بعضی اشعار ایشان امفوات و مقطعات و خبط قافیه و سهو در تقطیع می شود. لزومی ندارد که شخصی در بحری شعر گوید، که اسم ممدوح بقاعده ی تقطیع، درست در آن بحر نیاید. من تا بتوانم حقیقت گویی را از دست نداده، از تکذیب احدی نهراسم.

گاهی که ناچار شوم، قدری از بعضی مطالب اغماض می کنم.

این چند شعر ازجمله ی یک قصیده ی ایشان است، که تمام آن نزد من ضبط است و بعضی از آن را می نگارم.

«بد الی وجد من غناء البلابل و هلالی نجاه من عناء البلابل

و هذا اوان الروض و الروض ضاحک و عینای بحری منهما قطر و ابل» این چند شعر از قصیده ی دیگر ایشان است که در مدح حضرت امام بر حق، علی بن ابیطالب، علیه السلام، انشاء کرده اند.

«جد الفراق و ستر الهجر مسدول و القلب مشتعل و الدمع مسیول

کیف السلو و نارا لحب تضطرم و الدمع فی طلل الاحباب مطلول

و تفت عند رسوم الدار اطلبه و القوم عاذله و القلب مشغول»

و العین

هاطله للـدمع سائلهو الجهر احرقی و الصبر مفصول و نیز چنـد شـعری دیگر گفته، به حسن تخلص می رسد و در مدیحه ی امام به حق علی بن ابیطالب رسیده، می گوید:

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۸ «حب الامیر امیر المؤمنین و ماذافوق حب ولی اللّه معقول

هذی الامانه و الانمان حاملهاو انه بعظیم الامر محمول» الی آخرها

«اذا مالاح لی وجه کبدرفلم املک بنظره طرفتین

رایت من التی ملک فؤادی باول نظره لا نظرتین

فتاه لا یداینها فتاه من الانسان ام من حورعین

لها حصر دقیق فوق ردف عظیم الحجم یا عجبا لذین» باقی اشعار نزد من موجود است و قوافی آن اشعار از این قرار است:

و عین بغیر عین لجین خافقین مقلتین دینی مرتین مشرقین جنتین

اما، جناب مستطاب آقای نظام العلماء در قوافی این قصیده، سـهو کرده انـد. چنـدین شایگان آورده انـد که قوافی غلط است. «حین» و «عین» و «لجین» و «دین» که «نون» آن اصـلی است قافیه می شوند؛ اما، با «طرفتین» و «نظرتین» و «خافقین» و «مشرقین»، که «یاء» و «نون» علامت «تثنیه» است و «حرف روی» مختلف است، قافیه نخواهد شد. و قوافی غلط است، «حرف روی» ندارند. و نیز در این مصـراع هم سـهو کرده انـد که می فرمایند: «من الانسان امر من حورعین». اگر «حور» را «منون» بخوانیم، در تقطیع یـک حرف زیـاد می شود و غلط است. اگر «حور» را «مکسور» خوانیم و «عین» را «منون» خوانیم، صـفت و موصوف در تنوین باهم موافقت نکرده انـد. اما، در مسئله ی شایگان قوافی. شاعر در مرثیه ی وزیر عز الـدوله بختیار دیلمی که عضد الدوله او را به دار زده است، قصیده یی گفته و چند شایگان آورده است. لکن، این استاد ماهر از بس آن قصیده را فصیح

و بلیغ گفته و معانی عجیبه به کار برده، و قصیده اش در شماره ی اولین قصاید عرب و عجم است، اگر ده شایگان آورد و ایکاء خطی و جلی به کار برد، ابدا ما را حق دم زدن نیست که به آن عالی طبع ایرادی به کار بریم. ولی، جزیی اشارتی به آن می کنیم. مطلع قصیده ی آن استاد این است که می گوید:

«علو فی الحیات و فی الممات لحق انت احدی المعجزات» شرح حال و قصیده ی او در تاریخ ابن خلکان مسطور است. هرکس خواهد، رجوع به آنجا کند. و شرح این ابیات مرا از اساتید بپرسند، تا بر حقیقت مطالب مطلع شوند.

خوب است علماء فقه و اصول، یا حکمای معقول، شعر عربی یا فارسی که می گویند، فرعنت را کناره گذاشته، معایب آن را از ادیبی و فاضلی کارکرده و جهان دیده بپرسند: که ذهن و قاد و طبع سلیم ایشان، به چند غلط لفظی ضایع نشود. اهل عجم در اشعار عرب، بسی استادی به کار برده اند که شعر آن ها سرمشق عرب است؛ از آن جمله:

«طغرایی» است که من در عتبات، از شعرا و ادبا و فضلای عرب بسی تمجیدات شنیدم.

ولی، در عهد خود، صد شاعر عجم دیدم که به عربی شعر می سرودند؛ اما، همه با کثرت سواد، باطل بودند. ولی، مرتضی قلی خان مرحوم، صاحب «اشعه ی مرتضویه» پسر مرحوم میرزا علی محمد خان نظام الدوله، پسر مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۲۹

اصفهانی، و مرحوم شیخ محمود معرب، مقتدا و مدرس مدرسه ی حاجی ابو الحسن که در تهران است، پسر مشهدی ابو القاسم خباز تهرانی، را دیدم که نظم و نثری می سرآیند که عرب در

ایتان نظم و نثر آن ها عاجز هستند. و من با این دو نفر بسی ارتباط داشتم و با من مهر داشتند. اگر بخواهم شرح حال ایشان را نگارم و مذاکراتی که بین ما شده است، ما را از نوشتن این تاریخ بازمی دارد. خداوندشان غریق رحمت فرماید.

باز برویم به سر اشعار جناب مستطاب آقای نظام العلماء، و دفتر خود را به بعضی ابیات ایشان زینت دهیم. ایشان را قصیده ایست که در مدح حضرت امام بر حق، علی بن ابیطالب، علیه السلام، سروده اند. چند بیتی از آن در اینجا ثبت می شود.

«سل الدیار کیف لا تجزع و مهجق من رسمها تنزع

علی الصباح و المسا اجزع عن هجر من قلبی به مولع

لا القلب یسلو عنه یوما و لاعن وجهه ابصارنا تشبع» الی آخرها

این دو بیت را نیز از اشعار فارسی ایشان به دست آوردم که در اینجا ثبب می شود.

«هرروز ترا حسن و مرا عشق فزون شدغم مونسم آرامیم از درد درون شد

من هیچ ز انداه زی خود دور نرفتم عشق تو مرا برد و ز اندازه برون شد» در شوال این سال، به آقا میرزا عبد اللّه خان، مهین فرزند جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم، یک حلقه انگشتری الماس بریلیان از طرف قرین الشرف همایون مرحمت شد.

جناب میرزا فضل اللّه خان وکیل الملک، وزیر خلوت، منشی توقیعات همایونی، به یک ثوب لباده ی ترمه ی بطانه سنجاب از خلاع خاصه خسروانه افتخار یافت.

شاهزاده اجلال الدوله، امیر تومان، که در چاکری نواب مستطاب والا شاهنشاهزاده شعاع السلطنه سمت افتخار و اعتبار دارد، به یک ثوب پالتو به انضمام سردوشی الماس، که از امتیازات دولتی است، نایل گردید.

به حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، امیر نویان، حکمران دار

الخلافه و مضافات و ایلات و خالصه ها، یک ثوب پالتو به انضمام سردوشی الماس مرحمت شد.

به میرزا محمد علی خان قوام الدوله، وزیر لشکر، یک عدد قلمدان مرصع مرحمت شد؛ و دستخط مرحمتی درباره ی ایشان شرف صدور یافت که مورخ به تاریخ شهر ذی الحجه این سال بود.

میر حسن خان مقتدر السلطنه، پیشخدمت مخصوص حضور همایون، به یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه ی اولی و یک رشته حمایل سبز مخصوص آن نایل گردید.

و تمجید السلطنه فرزند معزی الیه، به یک ثوب سرداری ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع آمد.

میرزا علی خان صدق الملک به یک ثوب جبه ی شمسه ی مرصع مباهی گردید.

محمد حسن خان سعد الملک، برادر جناب نظام السلطنه وزیر مالیه ی سابق و پیشکار مستقل حالیه ی آذربایجان، که در تهران وفات یافت، میرزا مهدی خان پسر آن مرحوم به لقب سعد الملک ملقب گردید. شرح حال مرحوم سعد الملک را در باب دیگر، در جزء

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۰

مرحومین این سال خواهم نگاشت.

نامه نگار مدیر تحریرات وزارت خارجه، که نه اسم او را می دانم و نه رسم او را، به استدعای مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، به یک قبضه عصای مرصع نایل گردید.

میرزا همایون معظم السلطنه، از طایفه ی غفاری، که چندی قبل در کاشان وفات کرد؛ این اوقات، میرزا آقا خان فخر الممالک، نایب الحکومه ی کرمانشهان، فرزند آن مرحوم، برحسب استدعای اقبال الدوله، حکمران کرمانشهان، به لقب معظم السلطنه ملقب شد و برادر کوچک او لقب فخر الممالک یافت.

میرزا فرج اللّه خان وزیر بروجرد به استدعای نواب والا شاهزاده عین الدوله، والی عربستان و لرستان و بروجرد و غیره، به اعطاء یک قبضه عصای مرصع نایل

گردید.

معین خلوت، فرزند شاهزاده ابراهیم میرزای مشکوه الدوله، حاکم جدید گلپایگان و خوانسار، ابن مرحوم عماد الدوله، به لقب مجلل الدوله ملقب گردید. یک ثوب پالتوی شمسه ی مرصع از درجه ی اولی هم به خود مشکوه الدوله، حاکم تازه ی گلپایگان و خوانسار، مرحمت شد.

یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع برای میرزا علی نقی خان مشاور السلطان، معروف به والی، حاکم قم، ارسال گردید.

خلعتی خسروانه به انضمام سردوشی مکلل به الماس برای صدق الدوله، حاکم ملایر و تویسرکان، فرستاده شد. مصدق الممالک، وزیر ملایر و تویسرکان، هم به یک ثوب جبه ی ترمه ی شمسه ی مرصع مخلع و سربلند گردید.

به محمد ابراهیم خان معاون الدوله، پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله، که کنون وزیر تجارت است، یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی مرصع مرحمت شد؛ و دو دستخط سلطنتی و دولتی درباره ی او شرف صدور یافت، که از نوشتن آن صرف نظر کردیم.

به عمید السلطنه امیر تومان، حکمران طوالش گیلان، که در تهران مقیم است، یک ثوب پالتوی ترمه ی سردوشی مرصع از درجه ی اولی مرحمت شد.

میرزا صالح خان معتمد دیوان، پیشخدمت حضور همایون، لقب سالار اکرم یافت و به یک ثوب پالتوی ترمه ی سردوشی الماس از درجه ی اولی مفتخر گردید.

امین بقایا، پسر جناب وزیر بقایا، به یک ثوب پالتوی سردوشی مرصع از درجه ی اولی مخلع گردید.

میرزا عباس قلی خان سپهر، مستوفی اول، که از اعضاء دربار است و تألیفات عدیده دارد، به یک حلقه انگشتری الماس مباهی آمد.

حاجی میرزا ابو القاسم خان معتمد نظام، مستوفی قورخانه ی مبارکه و ذخیره، برادر وکیل الدوله، به یک حلقه انگشتری الماس مفتخر گردید.

سلیمان خان پیشخدمت، پسر مرحوم حاجی محمد خان حاجب الدوله، که برادر

محقق السلطنه سرایدار باشی است، به لقب یمین خلوت ملقب گردید.

میرزا علی رضا خان مجلل السلطنه، میر پنجه و پیشخدمت حضور، پسر مؤتمن الدوله بن مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ی سابقه، به یک ثوب سرداری ترمه ی

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۱

شمسه ی مرصع مخلع گردید.

رضاخان میر پنجه، پیشخدمت حضور همایون، پسر قاسم خان سرتیپ قراباغی، به لقب رفعت الملک نایل گردید. دیگری هم این لقب را دارد و این لقب مکرر شده است. افضل التواریخ متن ۴۳۱ باب سوم در ذکر اشخاصی که در این سنه ی هزار و سیصد و هفده، به امتیازات دولتی و القاب و انشان های محترمه و گرفتن خلاع فوق العاده نایل شده اند ..... ص : ۴۲۰

د الرضا خان رکن الممالک به یک ثوب سرداری شمسه ی مرصع مخلع گردید.

میرزا حسین خان میر پنجه، پسر میرزا طاهر بصیر الملک، به لقب سهام السلطنه ملقب گردید.

میرزا علی اصغر خان دکتر، معلم السنه ی خارجه در مدرسه ی علمیه و ابتدائیه، پسر میرزا علی ااکبر خان ناظم الاطباء و دکتر که اول طبیب ایران است، به لقب مؤدب- الدوله نایل گردید.

میرزا محمد رضا خان مستوفی تویسرکانی، پسر مرحوم میرزا محمد امین منشی، به توسط وزیر همایون که وزارت پستخانه دارند، به لقب مکرم السلطنه مباهی آمد.

میرزا محمود خان مستوفی، نویسنده ی اداره سرایدارخانه، به توسط محقق السلطنه سرایدار باشی لقب دبیر حضرت یافت.

سید السادات، رب فضل، خدای دانش، انجب نجبا، صاحب الیراعه، مالک البراعه، حاجی میرزا علی اکبر خان، نایب اول وزارت جلیله ی خارجه، فرزند مرحوم میرزا علی قائم مقام، مستوفی خراسان ابن مرحوم بزرگوار اعظم سید الوزراء آقا میرزا ابو القاسم قائم مقام، صدراعظم دولت محمدیه، که بنای سلطنت محمد

شاه غازی به وجود او بود، ابن مرحوم میرزا عیسی قائم مقام، معروف به میرزا بزرگ، پیشکار مستقل آذربایجان، که سلسله ی نسب شریفشان تا حضرت سید سجاد نزد بنده و سایر مورخین مضبوط است، به اعطای یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری مرصع مشرف گشتند. به این بزرگوار، جبه ی شمسه ی مرصع چه شرفی دارد؟ که اشخاصی که سمت نوکری او را دارند، به این رتبه نایل شده اند. ایشان مستوجب قلمدان مرصع و عصای مرصع و تمثال همایون و سایر امتیازات هستند. باید دارای وزارتخانه باشند؛ لکن، بدبختی دامنگیر طایفه ی قائم مقامی شده، از بعضی مراتب عقب ماندند. و علت این کار، بیشتر مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک، صدراعظم سابق ایران، بود که به این خانواده پیچید و این ها را خانه نشین و بیکار کرد. سبب آن شرحی مفصل دارد، که نوشتن آن از حوصله ی بنده بیرون است. به این جهت، حاجی میرزا علی اکبر خان و اخوی ایشان، آقا میرزا علی محمد خان مستوفی اول، که ایشان خداوند فضل و دانش هستند، با سایر طایفه ی قائم مقامی افسرده ی روزگار و پژمرده ی لیل و نهار گشتند. حاجی میرزا علی اکبر خان، از افسردگی، قریب بیست سال است که در مجلس اظهار دانش نمی کنند و کتب ادب و فضل و تاریخ را قرائت نمی کنند؛ و به کلی طبع ایشان از این امور منصرف است، و می گویند: چه فایده دارد؟ و مصداق فالشان در ارتقاء مناصب، این شعر است:

«تقد متنی اناس کان شوطهم وراء خطوی ولوا مشی علی مهل» با این حالت، از جمیع مراتب کمال اعتراض دارند. اما، این شرح ها که درباره ی ایشان گفتم، آیندگان گمان نکنند که ایشان پریشان روزگار هستند؛ نه چنین

است.

بلکه، در عراق، قریب پنجاه هزار تومان املاک با فایده دارند و از عواید املاک و فواید

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۲

مواجب دیوان، سالی چهار هزار تومان بیشتر در تهران به راحتی و فراغت بال خرج می کنند، و در مجالس دولتی و ملتی احترام وافر دارند. افسردگی ایشان از بابت این است که در مناصب عالیه ی دولتی، با کمال درستی قدری حق ایشان ادا نشده است.

و ایشان نباید از این کار افسرده باشند؛ که شرکای ایشان زیاد است. «سر بریده فراوان بود به خانه ی ما، البته اذا عمت طابت.»

در فضل این بزرگوار، همین قدر گویم که: در تهران، غیر از علما و حکما، سه هزار نفر ادیب و فاضل و مورخ است که اغلب آن ها به طراری و خوشبختی در مجالس جلوه ها دارند و نطق ها می کنند. لکن، اغلب از ایشان مایه ی علمی ندارند. اگر معانی و بیان یا یکی از کتب نحویه را پیش ایشان گذاری، از عهده ی درس دادن برنیایند.

و اگر «ابن ابی الحدید» یا «مقدمه ی ابن خلدون» یا «درر و غرر» سید مرتضی را بخوانند، در اغلب موارد عاجز مانده، درک مطلب نمی کنند. ولی، تقریبا در تهران، ده نفر هستند که در نحو و ادبیات استاد ماهر و محقق قاهر هستند و متون تواریخ را خوب می دانند. یکی از آن ها، جناب آقا میرزا مسیح طالقانی و جناب آقا میرزا کوچک ساوجی است، که شأن ایشان اجل بر دانستن ادبیات است و از فقهای بزرگ تهرانند؛ لکن، در ادبیات و نحو و معانی و بیان و فهم رسائل عربیه، اول دانشمند هستند. این دو تن، کتب تاریخیه را خوب درک می کنند؛ ولی، اعتنا به تاریخ ندارند.

به این جهت رئوس مطالب تاریخ را در حفظ ندارند.

دیگر از اساتید، آقا سید احمد ادیب خراسانی است که فقه ندارند؛ لکن، در حکمت و معانی و بیان و ضبط اشعار عرب و انشاد رسائل و انشاء نظم عربی و فارسی، اول استاد هستند. «تاریخ بیهقی» را ایشان در این دوره تصحیح کردند. دیگر از ادبایی که در تهران محل اعتماد هستند، یکی میرزا هدایت اللّه لسان الملک، ملك المورخین، و یکی جناب حاجی میرزا علی اکبر خان است که حقیقتا مایه ی علمی دارند و طوطی وار سخن نمی گویند؛ ولی، افسوس که حاجی میرزا علی اکبر خان از افسردگی ساکت و صامت است. من بیست سال است که با سایرین و ایشان مربوطم. مکرر امتحان کرده ام و دیده ام که جناب حاجی میرزا علی اکبر خان در نکات ادبیه و قواعد نحویه، عاجز و قاصر نیستند. نظم و نثری نیکو دارند. لکن، الان که این سطور را می نگارم، نظم و نثر ایشان نزد بنده موجود نیست. بنده را ادمان و ایشان را اهمال و افسردگی مانع است، که دو روزی اوقات صرف کنیم که ایشان اشعار به من بدهند تا در اینجا بنگارم.

این چند سطر را من به طور اختصار نوشتم. به توفیق الهی، اگر این اوراق چاپ شد، ایشان این سطور را می خوانند؛ اگر مایل شدند، اشعار خود را می فرستند تا به مناسبتی در سایر مجلدات این کتاب ضبط کنم.

آقا فضل اللّه، که اسما «فضل اللّه» و لقبا «مؤید العلماء و الاسلام» است، پسر مرحوم حاجی آقا محمد مجتهد کرمانشهانی و نواده ی مرحوم آقا باقر بهبهانی، که از علماء بزرگ بودند، به یک قبضه عصای مرصع نایل

گردیدند. بنده را حد آن نیست که از ایشان توصیف کنم. همین قدر گویم که: ایشان اهل بهشت هستند. از صفات خوب

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۳

ایشان، یکی صداقت و سادگی است. یک وقتی، گفتند که: «من مؤید العلماء هستم!» سال دیگر، به القاء بعضی گفتند: «من مؤید العلماء و الاسلام هستم!» از قضا، برات نویس دیوان در صدور برات ایشان نوشت که: «مستمری جناب مؤید العلماء فلان مبلغ است.»

رندان او را کوک کرده، گفتند: «مستوفی و برات نویس خواسته است که حق ترا از میان ببرد که در سر برات مؤید العلماء نوشته است؛ باید مؤید العلماء و الاسلام بنویسد.» وی در سر این کار، نزد مستوفی و برات نویس رفت و منازعه ها کرد و برات را پاره نمود؛ تا درباره ی او براتی نوشتند که لقب او «مؤید العلماء و الاسلام» باشد.

گفتگوهای او در محضر علماء و مجلس امین الدوله، صدراعظم، باعث سرور خاطر است. مرا مجال نیست که شرح آن را بنگارم. تمام مردم در تهران، از جناب آقا شیخ محمد ابراهیم لسان العلماء می ترسند و احتراز می کنند و حرمت او را منظور می دارند.

و جناب لسان العلماء محض حفظ آبروی خود، در مجالست با مؤید العلماء احتراز می کند که مبادا از سادگی حرف ناشایسته زند. ولی، من ابدا از مؤید العلماء اندیشه ندارم و با او در چند مجلس طرف شده، به طور دانایی او را ساکت کرده ام. کنون، در سر او منت دارم که در این تاریخ دولتی، از بسی علمای بزرگ اسم نبرده ام؛ لکن، چون ایشان را خیلی دوست دارم، این چند سطر را درباره ی او نگاشتم. و درباره ی او می گویم: فهو رجل کبیر و جزائه

حسن المصیر؛ الی آخره.

آقا سید جلال الدین مؤید الاسلام، که در خارجه مدیر روزنامه ی «حبل المتین» است، به یک قبضه عصای مرصع نایل گردید.

آقا سید محمد علی مجتهد کلهری کاشانی که وفات کرد، پسر او آقا سید محمد به تهران آمده، به حضور سلطانی نایل شده؛ به یک قبضه عصای مرصع نایل شده، لقب صدر الاسلام یافت. و آقا میر سید حسین، برادر او، به اعطاء یک ثوب عبای ترمه ی دور سلسله مخلع شد.

میرزا محمد باقر اعتماد العلماء، برادر حاجی میرزا محمد حسین نظام الاسلام، که در دستگاه جناب امام جمعه ی تهران است، به یک قبضه عصای مرصع قرین مباهات آمد.

یک قبضه شمشیر مرصع برای احتشام السلطنه، والی کردستان، ارسال شد.

برای میرزا فتح اللّه خان مشیر الممالک، وزیر ولایت یزد، یک ثوب جبه ی شمسه ی مرصع ارسال شد.

برای میرزا جعفر خان که از جانب شاهزاده موثق الدوله، خوانسالار، نایب- الحکومه ی کاشان است، یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری شمسه ی مرصع از درجه ی اولی ارسال شد.

در این سال هزار و سیصد و هفده، که وقایع دولتی و کارهای سلطنتی سنه ی هزار و سیصد و شانزده را این بنده میرزا غلامحسین خان مستوفی اول، افضل الملک، تألیف و مدون کرده، به حضور همایونی با بقیه ی ترجمه ی «اعلام الناس» تقدیم نمود، و یک

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۴

جلدهم به حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع افخم آقا میرزا علی اصغر خان صدراعظم دادم، و حضورا جمعی از وزراء در محضر او نشسته و بنده در جلو جلوس داشتم، سه جزء این کتاب را خواندند؛ که محل تعجب جمعی شد و آقا میرزا نصر اللّه خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه، آهسته شأن

نزول این کتاب را از من پرسیدند و جوابی به ایشان دادم. در ازاء این خدمت، به امر قدرقدر همایونی و به ابلاغ جناب وکیل الدوله، یک ثوب جبه ی ترمه ی کشمیری نمره ی اولی شمسه ی مرصع به این بنده مرحمت شد، که از صندوقخانه ی مبارکه دادند.

باب چهارم در ذکر اشخاص معروف محترمی که در این سنه ی هزار و سیصد و هفده در ایران وفات کرده اند

حاجی سید محمد جعفر مجتهد کاشانی و حاجی ابو النصر میرزای حسام السلطنه را باید تحقیق کرد که در اواخر هزار و سیصد و شانزده وفات کرده اند، تا در جلد سابق شرح وفات ایشان را بنگارم، یا در اوایل این سنه ی هزار و سیصد و هفده بدرود زندگانی کرده اند، تا در این جلد شرح دهم.

حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله، وزیر امور خارجه ی دولت علیه ایران، در اواخر ذی الحجه الحرام سنه ی گذشته که هزار و سیصد و شانزده بود، برای دفع بعضی امراض از تهران به فرنگستان حرکت کرد که خود را در آب معدنی خاک آلمان استعلاج نماید. در این سنه ی هزار و سیصد و هفده، به تلگراف خبر رسید که این وزیر کم نظیر در روز چهارشنبه، غره ی ربیع الثانی، در پاریس به مرض ضیق النفس جان داد و آسایش گرفت. به واسطه ی حسن اعتقادی که داشت، وصیت کرد که نعش او را از پاریس حمل به عتبات عالیات عراق نمایند. و او را به آن سرزمین برده، دفنش ساختند.

خبر فوت او که به تهران رسید، از طرف دولت مراسم تعزیت او در مسجد سپهسالار، که جنب خانه ی آن مرحوم است، به عمل آمد. شغل وزارت امور خارجه به جناب آقا میرزا نصر اللّه خان مشیر الملک، وزیر لشکر، واگذار گردید و لقب مشیر الدوله یافت. و شغل وزارت لشکر

به میرزا محمـد علی خان قوام الدوله راجع گشت، که شـرح آن را در چند جزء قبل نگاشـته ام. پسـر کوچکی از مرحوم مشـیر الدوله باقی است، که مواجب و مرسوم پدر را به این پسر دادند. مرحوم مشیر الدوله از اخیار و مردمان نیک فطرت و درستکار بوده. او در اسلامبول به «فرامیسن» «۴۴» رفته و بر جمیع اهل «فرامیسن»، که ایرانیان «فراموشخانه» می گویند، مقدم بوده؛ جمیع مراتب و درجات

---

(۴۴)- مقصود فرماسونری است.

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۵

را در «فرامیسن» طی کرده و خود را نباخته است. نشان اول در این کار به او داده شـده بود. شـرح «فرامیسن» هم طولانی است؛ که من با قدری اطلاعی که دارم، نمی نگارم.

دیگران خواهند نوشت.

شـاهزاده معز الـدوله اسـماعیل میرزا بن مرحـوم بهرام میرزای معز الـدوله بن ولیعهـد میرور عبـاس میرزا، غفر اللّه لهم، در شـب جمعه، غره ی جمـادی الاـول این سـال، به سـرای آخرت رحلت کرد. جنـازه ی آن مرحوم را بـا کمال احترام به حضـرت عبد العظیم حمل کردنـد، و در سـر مقبره ی پدرش دفن کردند. روز شـنبه دوم، نواب مسـتطاب والا، شاهنشاهزاده ی آزاده، شـعاع السلطنه و جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم به مجلس تعزیت آن مرحوم تشریف برده، مجلس فاتحه را ختم کردند.

چون این شاهزاده ی بزرگوار صفات نیک داشت، نمی توانم که شرح مکارم اخلاق او را ننگارم؛ و مجملا اشارتی بشرح حال ایشان می کنم. چون فرزندی از ایشان نیست، این چند سطر برای ایشان مثل فرزندی است که همواره یادی از ایشان می نماید.

این شـاهزاده اهـل فضـل و سواد بود. در دانسـتن اخبـار و احـادیث و ادبیـات عرب و ایران، مـاهر و قـاهر بود. خـط را نیکو می نوشت. فضلا

را دوست می داشت. سواد و فضل برای او چندان مزیتی نبود؛ مزیت او در درست حسابی و درستکاری او بود. اشخاصی را که من در عمر خود درست دیده ام، بیشتر از چهار و پنج نفر نیستند؛ مابقی اگر درستکار باشند، به تدلیس خود را درستکار کرده اند. این شاهزاده واقعا درستکار بوده اند و ریب و عیبی در ایشان تصور نمی شد. در ابتدای جوانی، حکومت کاشان را به این شاهزاده و عیسی در ایشان تصور نمی شد. در ابتدای جوانی، حکومت کاشان را به این شاهزاده دادند. در آنجا، کمال عدالت را ظاهر ساخت. بعد که به تهران آمد، دیگر قبول حکومت نکرد. گفت: «دیوان علاوه بر مالیات، از من پیشکش می گیرد. و من ناچارم به هر ولایتی که حاکم می شوم، پیشکش دیوان را بر رعایا تحمیل کنم؛ و این عمل ظلم فاحشی است.» حقیقتا، به همین جهت حکومت قبول نکرد. و رتبه ی شامخه یی در دولت داشت که اگر هر ولایتی را می خواست، حکومتش را به او واگذار می کردند. اعتبار قولی و مالی او فراوان بود. هیچ صدراعظمی در امضاء حکومت او تجافی و تکاهی نداشت؛ ولی، او اقدام نمی کرد. اگر وزارت دیوانخانه ی عدلیه را می خواست، فورا به او می دادند؛ ولی، ابدا اقدام نکرد.

عقل معاش داشت. با ارث پدری و مال عیال خود که تسلیم او شده بود، طوری حرکت کرد که دارای اعتبارها شد و به مردم پول قرض می داد. مکنت او بیشتر از صد هزار تومان بود. بنده منزل، نزدیک باغ و خانه ی او بود که از «آب سردار» مشروب می شد. چون این شاهزاده به مشاغل دیوانی نمی پرداخت، اوقات خود را صرف گلکاری می ساخت. باغ او

بهترین باغ ها بود؛ انواع و اقسام گل های عجیب و غریب و فواکه و بقول ایرانی و فرنگی، در باغ ایشان دیده می شد. من الغلق الی الغسق، جز وقت خوردن ناهار، در باغ و بیرونی خود بود. و بیشتر از اهل فضل در صبح و عصر دوستانه به منزل او رفته، از صحبت های گوناگون او حظها می بردند. این شاهزاده بسی خوش صحبت بود. من در این چند سال عمر خود، مثل او کمتر خوش صحبتی

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۶

دیده بودم؛ خاصه، در وقتی که خلوت می شد و با کسی انسی داشت و او را محرم می دانست. و من بیشتر از بیست سال است که با این شاهزاده مربوطم و در هرگونه مجلس بزم یا دزم او، حاضر بودم. محرمانه، بسی چیزها از ابتدای قاجاریه تا حال می گفت، که من از شیرینی نطق او محظوظ می شدم. این شاهزاده بسی درستکار بود.

من از این مردم بسی خلاف دیده و شنیده ام؛ لهذا، به جمیع سلسله سوءظن دارم.

در یک سال قبل، مرا مرض قولنجی دست داد که نزدیک به مردن شدم. از معاصی توبه کرده و شهادت گفته، مرگ را برای خود کمال راحت دیدم. اما، اضطراب داشتم که من فرزند قابل ذکوری ندارم که مال و کتب مرا جمع کند و از مادر و سایر کسان من نگاهداری کند. ناچار، فلان مجتهد به درب خانه ی من می فرستد و به بعضی عنوانات، که شرح آن مطول است، خانه و اثاث البیت و نقدینه ی جزئیه ی مرا ضبط می کند.

آن وقت، عیال و دو دختر صغیر من با مادر و خواهر و سایر اقربایم، باید به ذلت گذران کنند.

فرید الزمان، وحید الاوان، میرزا حسن علی

خان گروسی امیرنظام، والی حالیه ی کرمان و بلوچستان، که بیشتر از هشتاد سال مسالک زندگانی را پیموده بود، در این سال، در شب هفتم رمضان در کرمان جهان فانی را وداع کرد. روز هفتم، به واسطه ی تلگراف خبر فوت آن مرحوم به تهران رسید. مجلس تعزیت و فاتحه خوانی او در تهران منعقد گردید. شب چهارشنبه، هشتم رمضان، حضرت صدارت عظما به مجلس عزا تشریف برده، بساط ختم و فاتحه را منقضی ساختند.

محمد حسن خان سعد الملک، برادر جناب حسین قلی خان نظام السلطنه وزیر و پیشکار مستقل آذربایجان، در تهران در ماه ذی الحجه ی این سال وفات کرد. شرح حال او را در ضمن وقایع هزار و سیصد و شانزده، در ذیل شرح وزارت مالیه ی جناب نظام السلطنه وزیر مالیه ی آن سال، نگاشته ام.

میرزا همایون معظم السلطنه، از طایفه ی غفاری، که از طایفه ی مرحوم فرخ خان امین الدوله است، در کاشان در اواخر ذی القعده یا اوایل ذی الحجه ی این سال وفات کرد. از معارف بود؛ ولی، از دنیا گسسته، اوقات خود را صرف ملک داری می ساخت و خود را ذلیل و زبون ابناء دون نکرد و به احترام و آسایش می زیست. لقب پسران او را در چند جزء قبل این جلد، که در وقایع هزار و سیصد و هفده است، نگاشته ام.

آقا میرزا محمد صدیق الملک رئیس اداره ی وزارت جلیله ی خارجه شب سه شنبه هفدهم ذی الحجه ی این سال، در سن هشتاد و پنج وفات کردند. او را در جوار مقبره و مزار امامزاده معصوم، که در پشت دروازه ی تهران و نزدیک شهر نو است، دفن کردند.

و از امامزاده معصوم تا امامزاده حسن، که یک فرسخ از تهران دور

است، چندان مسافتی نیست.

آقا میرزا محمـد صـدیق الملک از اتقیاء و زهاد و اخیار و ابرار بود. این اوقات که با احدی حشـر نداشت؛ ولی، من بیست سال قبل ایشان را در چند مجلس دیده، از صفات حمیده و درستی ایشان بسی مسرور بودم. ایشان در هر عهد وزارت هر وزیر

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۷

امور خـارجه، در این اداره اول کس بودنـد و کارها به رأی و صـلاح و صواب ایشان می گـذشت. در تمام امور خارجه بصـیر بودنــد. هرچـه امر و نهی می کردنـد، یـا در کـاری رأیی می دادنـد، پـذیرفته بـود. ولی، در ایـن اواخر، بـه واســطه ی پیری و شکستگی از کار کناره جسته، به وزارت خارجه حاضر نمی شدند. لکن، دو فرزند قابل و لایق خود را، یکی یمین الممالک و یکی میرزا حسن خـان محتشم السـلطنه، به امور بزرگ وزارت خـارجه مـداخله داده بودنـد. و هردو به طرز شوکت و احترام و دانشـمندی، کارهـای بزرگ وزارت خـارجه را می گذرانیدنـد و از کمالات خارجه و داخله بهره ی وافی دارنـد. و کنون هم، محتشم السـلطنه بعد از وزیر امور خارجه، به جمیع اجزاء محترم ریاست کل دارند و نیابت اول وزارت خارجه، اسما و رسما، با ایشـان است که امور کلی به دست ایشان اصـلاح می شود. اداره ی روسـیه و کلیه ی سؤال و جواب ایران با روس به عهـده ی یمین- الممالـک است که در کمال احترام و خوبی از عهـده ی این کار برآمـده انـد. دیگر بیش از این، در حق آن ها فرصـت ندارم که بنگارم.

اما، چون صـحبتی از امامزاده معصوم و امامزاده حسن، که در یک فرسنگی تهران است، به ظهور پیوست؛ لازم است که قدری برای تعرفه ی آیندگان، چند

سطری بنگارم.

اما، امامزاده معصوم را بنده و سایر مورخین، که بحر الانساب خوانده است، نمی شناسند که کیست. بلکه، درباره ی احترام آن مکان بعضی سخنان شنیده ام که شرح آن را نمی نویسم: تا عوام از من دنبال نگیرند. اگرچه به دنبال گرفتن خواص هم اعتنا ندارم و از عهده ی ایشان برمی آیم؛ لکن، نباید عوام را چندان اذیت کرد. من که در امامزاده معصوم می روم، فقط فاتحه برای او می خوانم که شاید کسی باشد؛ والا، از روی تحقیق نمی دانم کیست. شاید مثل سایر مقبره ها، مجعول باشد. همچنین سایر امامزاده ها که در تهران و چند فرسخی تهران هستند، ابدا نسب ایشان معلوم نیست. و من احتیاطا برای ایشان فاتحه یی می خوانم که شاید از اولاد امام باشند. ولی، یقین ندارم که این ها واقعا بزرگوار باشند. در خود تهران، چند امامزاده اند که ابدا نسبت ایشان معلوم نیست؛ لکن، در بیرون تهران، در سر یک فرسخی، امامزاده یی کافی که محل اعتماد هستند و باید به ایشان احترام کرد، یکی «حمزه بن موسی الکاظم» است که این بزرگوار حقیقتا ولد امام است و باید به او تعظیم کرد و قبرش را زیارت نمود؛ و حضرت عبد العظیم، علیه التکریم، به مقبره ی او رفته و زیارتش کرده است. «یامن زاده سیدنا عبد العظیم»، اشاره یی به این مطلب است.

دیگر از بزرگواران و امامزادگان، حضرت عبد العظیم است که به چند پشت، نسب او به امام حسن مجتبی می رسد. این بزرگوار محدث اخبار نبوی بوده. اینکه بسی شأن پیدا کرده است، محض آن است که اغلب از احفاد امام حسن مجتبی، علیه السلام، سنی بوده اند و به طریق شیخین عمل می کرده اند- چنانکه، ابو البقاء صاحب کلیات هم

همین مذهب را داشته-؛ ولی، حضرت عبد العظیم از این طریق تخلف کرده و طریق شیعه پیموده، و بر امام زمان عقاید خود را عرضه داشته و امام زمان تصدیق عقاید او را کرده. به این جهت، تحلیل و تجلیل یافته است. و عبارت زیارتنامه ی او، اشاره به همین

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۳۸

مطلب است که می گوید: «عرضت دینک علی امام زمانک فصل تک و دعالک و وفیت بمیثاق ولایتهم»؛ الی آخره.

همین قدر گویم که: این بزرگوار صحیح النسب و بلند مقدار است. و درباره ی او حدیثی هم ذکر می کنند و می گویند: «من زاد عبد العظیم بری کمن زاد الحسین بکربلاء.» این حدیث خیلی معروف است و شاید نسبت این حدیث را یا به «مجلسی» یا به «سید نعمت اللّه جزایری» برسانند. لکن، بنده را این اعتقاد نیست که کسی از تهران یا بلاد دیگر به زیارت حضرت عبد العظیم رود و دیگری از شهری به زیارت حضرت امام حسین، علیه السلام، به کربلاء برود، مساوی باشد. این سخنان افسانه است. بسی از احادیث جعل است؛ این هم یکی از آن ها است. همین قدر باید دانست که: حضرت عبد العظیم واجب الاحترام و نسب ایشان در صحت ثابت است. جمیع اهل تهران در بزرگواری امامزاده حمزه و حضرت عبد العظیم شک و ریبی ندارند. لکن، در امامزاده حسن، که یک فرسنگی تهران است، معرفتی ندارند و علی العمیاء او را «حسن مثلثی» گویند.

من که در انساب امامزادگان تهران و حول و حوش زحمتی کشیده ام، چنین گویم که:

این امامزاده حسن، «حسن مثلثی» نیست؛ بلکه، «حسن مثلث» است که او را «مهنا» گفته اند. و او حسن بن حسن بن امام

حسن مجتبی است که در این سرزمین بوده؛ و حاکم ری که از طرف خلفای بنی عباس بوده، در این حوالی والی بوده، با این «حسن مثلث» که او را «مهنا» گویند ارادتی داشته و نزدیک بوده است که او را خلیفه کند. ناگهان، کاغذی از خلیفه ی عباسی به حاکم ری می رسد که: شنیدم تو با حسن چنین مواضعه داشته یی! باید چنین و چنان کنی! لهذا، حاکم ری از ترس خلیفه، به دفع حسن می کوشد و کار او را می سازد. و من اگر خواهم شرح این داستان نگارم، باید ....

فهرست عمومی اعلام

آ آب زرد (ده) ۳۳۰

آب زرد [- تالا- آلا] (رود) ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴

آب سردار (محله) ۲۷۸، ۳۴۵

آثار العجم ۲۹۹، ۳۷۱

آدکیروپولو ۱۶۸

آذربایجان ۵، ۶، ۹، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۷۱- ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۳- ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۷۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۶.

آرمن ۳۱۹

آرین ۳۱۸

آستریه (امپراطور) ۹

آستیاژ (افراسیاب) ۳۱۷- ۳۱۹، ۳۲۶

آسیا ۲۲۶

آشاقه باشی ۳۰۳

آشتیان ۲۹۸، ۲۹۹

آشتیانی، حاجی میرزا حسن (مجتهد) ۱۲۸، ۱۶۸

آشتیانی، میرزا یوسف ۴۷

آصف الدوله، حاجی غلامرضا خان (ابن حسین خان نظام الدوله) ۷۷، ۸۹، ۹۶، ۱۸۴، ۳۶۴، ۳۸۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۹

آصف السلطنه ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۶۴، ۳۶۵، ۳۸۹

آغا رضای خواجه ۱۱۶

آقا اسد اللّه (امام جمعه ی کرمانشهان) ۱۹۳

آقا باقر بهبهانی ۱۱۶، ۴۳۲

آقا تقی شیخ الاسلام ۱۹۹

آقا سید احمد (ادیب خراسانی) ۴۳۲

آقا سید تقی اردوبادی ۱۰۵

آقا سید جلال

الدین (امام جمعه ی قم) ۳۶۴
آقا سید صادق ۱۲۳
آقا سید محمد علی ۴۳۳
آقا سید نصر اللّه ۱۹۴
آقا شیخ محمد تقی بجنوردی ۱۰۳، ۱۰۵
آقا عزیز ۲۷۷- ۲۸۰، ۲۸۲
آقا علی ۱۰۶
آقا محمد کرمانشهانی ۱۹۵، ۴۳۲
آقا محمد رضای قمشه ۱۰۶، ۱۰۷
افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۲
آقا محمد خان قاجار ۱۰۶
آقا میرزا ابو الحسن (جلوه) ۱۰۶
آقا میرزا ابو القاسم شهیدی (شیخ- الاسلام قم) ۱۹۵، ۴۰۸
آقا میرزا حسن ۲۰۷
آقا میرزا حسین وزیر دفتر (ابن مرحوم میرزا هدایت اللّه وزیر دفتر) ۱۹، ۵۳
آقا میرزا رضا خان سرتیپ ۲۱۳
آقا میرزا عبد الرحیم (مجتهد) ۱۰۴
آقا میرزا علی آقا (پسر حجت الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی) ۱۶۱
آقا میرزا کوچک ساوجی ۴۳۲
آقا میرزا محمد ۳۶۹

آقا میرزا مسیح طالقانی ۴۳۲

آقا میرزا مهدی ۴۰۸

آق قوانلو ۳۰۳

آلمان ۱۰، ۵۰، ۶۲، ۹۸، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۸۹، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۳۴

آمریکا ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۶۱

الف ابراهیم ۳۳۰

ابراهیم خان (کارپرداز ایران در بغداد) ۱۱۷، ۱۱۸

ابن اثیر (عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم جزی) ۳۰۴

ابن بابویه ۱۰۶

ابن بطوطه مغربی ۳۲۳

ابن خلدون ۶۵، ۴۳۲

ابن خلکان ۴۲۸

ابو الحسن مرعشی ۳۰۰

ابو المورخین ۳۱۹

ابو سعید جنابی ۳۴۵

ابو سلیمان ۳۴۵

ابو لؤلؤ ۳۱۴

ابو محمد ۳۰۸

ابو موسی اشعری ۳۱۴

ابی شهر (بندر بوشهر) ۱۱۸

امیرنظام، میرزا تقی خان ۱۱۵، ۲۹۸، ۳۹۷، ۴۰۲

اتابکان لرستان ۳۲۳، ۳۲۷

اتازونی ۱۰، ۱۵، ۱۵۴، ۱۶۵، ۲۶۱، ۳۸۹، ۴۰۴

اجلال الدوله، حسین قلی خان ۱۰۱

اجلال السلطنه، حسن خان ۲۷۶، ۴۲۳

اجلال الممالک، محتاج علی خان ۱۰۱

اجمل التواریخ ۲۰۳

احتساب الملک، محمد تقی خان ۹۸، ۱۰۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۹۸، ۳۶۴

احتشام السلطان، میرزا عبد الکریم ۱۰۱

احتشام السلطنه، میرزا محمود خان (پسر مرحوم علاء الدوله امیرنظام) ۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۲۵، ۴۳۳

احتشام دفتر، میرزا غلامحسین خان ۲۷۴

احمد خان ابدالی افغانی

احمد علی میرزا قاجار ۱۱۳

ادس (ادسا) ۳۱۳

ادوارد هفتم ۳۲۸

ادیب الدوله ۱۸۰

ادیب الممالک، عبد العلی خان، ۷۸، ۹۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۹۸، ۳۶۴

ادیب الممالک، میرزا صادق خان امیر- الشعراء ۹۶

ارجان ۳۳۸، ۳۴۰

اردبیل ۱۲۴، ۱۴۵، ۴۰۲

اردشیر بابکان ۳۱۳

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۳

اردکان ۲۹۹

ارس ۳۰۰

ارسطو ۱۵۲

ارمغ الدوله، میرزا رضا خان ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸

ارفع السلطان، میرزا حسن خان (پسر ارفع الدوله) ۱۹۸

ارک میدان ۴۳، ۶۲

اروپ (اروپا) ۵، ۴۵، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹- ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۹۹، ۴۰۴- ۴۰۷، ۴۱۰

ارومی ۳۵۸

اسپانیا ۱۲

استرآباد ۷۷، ۸۵، ۱۸۹، ۲۸۵، ۳۵۹

استر ابن ۳۲۷

استخر (- اصطخر) ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱

اسدآباد ۸۰

اسد الغابه فی معرفه الصحابه ۳۰۴

اسد اللّه خان میر پنجه ۱۰۵

اسفراین ۸۸

اسکار (پادشاه سوئد و نروژ) ۱۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۶۷، ۳۹۵

اسکندر مقدونیه ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۰

اسکندرون (بندر) ۱۱۹

اسکوی (تبریز) ۱۰۰

اسلامبول ۷۷، ۸۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۳۴، ۳۰۸، ۳۸۵، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۳۴

اسماعیل آباد (طاله آباد) ۱۱۹

اسماعیل بیگ ۱۱۰

اشاعره ۲۷۶

اشرس بن عوف ۳۱۴

اشرف الذاکرین (اشرف شاه) ۲۷۹

اشرف الممالک ۴۲۵

اشعه مرتضویه ۴۲۸

اشکانیان ۸، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۷

اصفهان ۷۸، ۹۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷– ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶– ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۵۰– ۳۵۳، ۳۷۲– ۳۷۴

اطریش هنگری ۱۰، ۹۸، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۴۶، ۳۸۹، ۳۹۰

اطلاع (روزنامه) ۹۵

اعتصام السلطنه ۴۱۰

اعتضاد الدوله (پسر محمد مهدی خان اعتضاد الدوله) ۷۸، ۸۲، ۸۶، ۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸

اعتضاد الدوله (مرحوم محمد

مهدی خان) ۱۸۳، ۲۹۷

اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا ۲۰۴

اعتضاد حضور، میرزا عبد اللّه خان ۱۰۶

اعتضاد خلوت، نور اللّه خان ۱۰۶

اعتلاء الدوله، میرزا حسین خان ۳۵۷

اعتلاء الملک، میرزا نصر اللّه خان ۳۶۵

اعتماد التولیه، میرزا شفیع ۲۱۱، ۲۱۲

اعتماد الحرم، آغا سرور خان ۱۲۳

اعتماد الدوله، حاجی ابراهیم خان ۱۰۶

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۴

اعتماد السلطان، ابو القاسم خان ۳۵۹

اعتماد السلطنه، ابو القاسم خان قهوه چی باشی ۹۶

اعتماد السلطنه (ادیب الملک، برادرزاده ی محمد باقر خان اعتماد السلطنه) ۹۳

اعتماد السلطنه، حاجی علی خان (حاجب- الدوله) ۳۸، ۷۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۹۸، ۳۶۴

اعتماد السلطنه محمد باقر خان (سردار کل) ۷۸، ۹۳- ۹۶، ۹۸، ۱۹۵، ۲۸۴، ۴۲۱

اعتماد السلطنه، محمد خان بن حاجی علی خان (صنیع الدوله) ۸، ۳۹، ۹۳، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۸۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۹، ۳ ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۷۱

اعتماد السلطنه، محمد حسین خان ۳۹۷

اعتماد العلماء، میرزا محمد باقر ۴۳۳

اعتماد نظام، عباس قلی خان ۷۸، ۸۰، ۲۶۲

اعدل الدوله، رضا قلی میرزا (فرزند رکن الدوله) ۱۰۰

اعظم الدوله، سلطان حسین میرزا (فرزند رکن الدوله) ۱۰۰

اعلام الناس (کتاب) ۱۲۹، ۴۳۳

افتخار السلطنه ۲۷۰

افشاریه ۱۱۳

افضل التواریخ ۲۴، ۱۳۳، ۱۴۷، ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۶۳

افضل الملک، میرزا غلامحسین خان ادیب مستوفی ۴، ۲۳، ۲۴، ۵۱، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۹۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۹۵، ۴۰۲، ۴۳۳

افغان، افغانستان ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۸۱

افلاطون ۱۵۲

اقبال آشتیانی، عباس ۱۰۹

اقبال الدوله، میرزا محمد خان ۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۳۵۷، ۳۶۷، ۴۲۳، ۴۳۰

اقبال الملک ۲۷۵

اقتدار لدوله، میرزا محمود خان ۱۰۰، ۳۵۸

اقتدار الممالک، محمود خان ۳۶۷

اقدس السلطنه ۱۶۸

اقیانوسی ۲۲۶

اکرم الملک، امان اللّه خان ۱۹۵، ۳۶۸

البرز (کوه) ۲۵۲، ۴۰۷

العروه الوثقی (روزنامه) ۳۴

الغ بیگ گورکانی ۴۰۳

الف اللیل ۲۷۶

الکساندر (کشتی) ۱۱۹

الهیه ۱۴۱

اما (ملکه ی هلند) ۱۲، ۴۵، ۱۵۱، ۱۶۵

امام حسن

مجتبی (ع) ۴۳۷

امامزاده داوود ۲۷۹، ۲۸۰

امامزاده حسن (مهنا حسن مثلث) ۱۷۱، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸

امامزاده معصوم ۴۳۶، ۴۳۷

امام قلی میرزا (شاهزاده) ۳۵۴

امان اللّه میرزا ۱۲۶

امجد الدوله، حاجی ناصر قلی خان ۱۹۵

امین بقایا ۴۳۰

امریک ۲۱۳

امریک جنوبی ۲۲۶

امریک شمالی ۲۲۶

امیرآباد ۴۰۹

امیر بهادر جنگ، حسین پاشاخان ۴۲

امیر تیمور ۳۳۳

امیر تیمور گورکانی ۳۳۹- ۳۴۱

امیر شاه قلی خان ۸

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۵

امیر عبد اللّه ۳۳۳

امیر معزی ۴۲۴

امیر مهنای دقابی ۳۴۶

امیر ناصر عرب ۳۴۶

امیر نجم الدین محمود عاملی ۳۱۴

امیرنظام، حسن علی خان (وزیر و پیشکار آذربایجان) ۶۳، ۷۷، ۸۰، ۱۰۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۳۶۶، ۴۱۰

امیریه (خیابان) ۶۸

امین الـدوله، آقا میرزا علی خان ۲۹، ۳۰، ۴۸– ۵۰، ۵۳، ۶۳– ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۴– ۱۳۷ ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷ – ۱۴۹، ۱۵۱ – ۱۵۳، ۱۶۶ – ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۳۱– ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۵۵، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۳

امین الدوله، فرخ خان ۸۵، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۸۳، ۴۱۸، ۴۳۰، ۴۳۶

امین الدوله غفاری، میرزا هاشم خان ۵۷، ۱۸۹، ۳۵۷

امین السـلطان، میرزا علی اصغر خان (صدر اعظم) ۵، ۲۰، ۲۳، ۳۶، ۴۴، ۴۶– ۴۹، ۵۳، ۶۶، ۷۶، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۱۳۴، ۱۴۷، ۲۳۸– ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۳۴

امین السلطان، محمد ابراهیم خان ۲۴۶

امین الملک، میرزا اسماعیل خان ۴۷، ۵۶، ۸۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۸

امین الملک، میرزا عیسی خان ۳۶۷

امین بقایا، سلطان علی خان ۴۳، ۸۱، ۹۷، ۹۹، ۳۵۸

امین حضور، آقا علی آشتیانی ۴۶، ۱۰۵، ۱۹۱، ۳۹۲

امین حضور، اسد اللّه خان ۱۹۱

امین خلوت، غلامحسین خان ۵۷،

۶۳، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۱۲۸، ۲۰۵، ۴۱۳

امین خلوت، میرزا هاشم خان ۸۲، ۴۱۳

امین دار الضرب، حاجی محمد حسن خان اصفهانی (معروف به کمپانی) ۵۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۶۹، ۳۷۰

امین نظام، محمد صادق خان قاجار ۳۲، ۷۹، ۸۰، ۴۲۳

امین نظام، مرتضی قلی خان میر پنجه ۹۴

امین همایون، غلامعلی خان ۲۹۴

انتخاب الملک، علی اکبر خان میر پنجه ۱۰۲، ۳۶۶

انگلستان، انگلیس ۱۰، ۳۴، ۶۰، ۶۲، ۷۵، ۸۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۲۳

انیس الدوله (قدسیه) ۸۰، ۱۰۴

اوا ۲۲۳

اوانس خان ارمنی ۷۵

اودلنک (دکتر) ۳۵۰

اوکسین ۳۱۷، ۳۴۱

اوین ۱۱۴

اهواز ۲۴۷، ۳۰۱- ۳۰۳، ۳۰۸- ۳۱۰، ۳۳۷

ایاصوفیه (مسجد) ۳۰۸

ایتالیا ۱۱، ۲۹، ۹۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۳۸،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۶

۲۶۱، ۲۶۵، ۳۱۲، ۳۸۹، ۴۰۴

ایدج (شهر) ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷

ایران ۴– ۷، ۹– ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۴–
۷۶، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۸– ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹– ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳– ۱۳۵، ۱۳۹– ۱۴۲، ۱۴۴– ۱۴۸، ۱۵۴،
۱۵۶– ۱۶۱، ۱۶۴– ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸– ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲– ۲۰۶، ۲۱۲،
۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶– ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰– ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۰– ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰– ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳،
۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸– ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶– ۳۱۰، ۳۱۲– ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵– ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۶،
۴۳۸، ۳۴۰– ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۶۸– ۳۷۱، ۳۷۵– ۳۷۶، ۳۸۱ ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱–

۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۷

ایزابل دویم (ملکه ی سابق اسپانیا) ۱۲

ینانلوی شاهسون ۴۰۶، ۴۷۰

ب بابا افضل کاشی ۳۶۳

بابک (انتشارات) ۱۰۹

بابل ۱۱۸

باب همایون (خیابان) ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۷۱، ۱۴۹، ۲۷۱، ۳۹۰، ۴۰۳

باخزر ۸۸

باد (مملکتی از ممالک آلمان) ۱۶۵

بادکوبه ۱۲۴، ۱۲۵

بارون (بپانس، وزیرمختار دولت بلژیک) ۲۹، ۱۷۲

باغ بهارستان ۷۲، ۱۳۵، ۱۷۵، ۲۰۰، ۳۸۱

باغ شمال ۱۵

باغ نگارستان ۱۱۴

باویر ۲۲۶

بحر الحقایق ۳۷۳

بحر خزر ۱۹۱

بحرین ۳۴۵

بختیاری ۷۷، ۸۲، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۷– ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۵۳

بخد الدوله، حاجی میرزا محمد علی خان ۳۵۹

بدرخان بیک ۱۱۰

بدیع الملک، میرزا سید رضا خان ۹۴، ۱۸۹، ۲۷۷، ۳۶۴

براء بن مالک ۳۱۴

بربر (ایل) ۲۵۵

برن او ۲۲۶

بروجرد ۷، ۷۷، ۸۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۵۳، ۴۳۰

برهان الدوله ۲۸۷، ۴۰۹

بریگاد قزاق ۵۸

بسطام ۷۷، ۸۵، ۳۰۰

بشیر الملک، فضل اللّه خان ۹۸، ۱۹۴،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۷

۳۵۹، ۳۶۵

بشیر الممالک، محمد باقر خان گودرزی ۳۶۸

بصره ۲۴۷، ۳۳۸، ۳۴۵

بصیر السلطنه (ناظم خلوت) ۸۲، ۱۰۰

بصیر الملک، میرزا طاهر ۴۳۱

بغداد ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷- ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۸۴، ۲۴۷، ۳۲۰، ۳۳۸

بکطاش ۱۲۰

بلژیک ۱۱، ۲۹، ۶۰، ۶۲، ۹۸، ۱۷۲، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۴

بلغارستان ۱۸۴، ۲۶۸، ۴۰۴، ۴۱۹

بلوچستان ۸۰، ۱۸۴، ۳۶۴، ۴۲۰، ۴۳۶

بلیوی ۲۲۶

بمبئی ۱۴، ۱۸۴، ۳۵۳، ۳۷۵

بنان الدوله، کریم خان ۸۲، ۸۳

بندر انزلی ۱۲۵، ۱۵۴، ۱۶۹، ۲۶۵

بندر دیلم ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲- ۳۴۵

بندرعباس ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۴۶، ۳۴۷

بندر لنگه ۲۴۷

بندر بوشهر ۲۴۵- ۲۴۷، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲

بندر پیربازار ۱۲۵

بندر ریق یا ریگ ۳۴۶

بند قیصر ۳۱۲

بنی حاجل ۳۱۳

بنی شیبان ۳۱۴

بنی عباس ۱۱۰

بنی کلب ۳۰۵

بوزنجرد ۸۸

بهاء الدوله، بهمن میرزا ۱۴، ۱۱۵

بهاء الدوله، ساسان میرزا ۱۱۵

بهاء الدوله، حاجی خسرو خان ۳۰، ۳۶۰

بهبهان ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۶- ۳۴۲، ۳۵۲

بهتان ۱۱۰

بهجت الملک ۸۰، ۱۸۴، ۱۹۱

بیان السلطنه، میرزا سلمان ۱۹۳، ۳۶۸

بیت اللّه الحرام ۲۰۵

بیجان لو ۴۰۸

بیرمان ۲۲۶

بیگلربیگلی، اکبر خان ۱۲۵

پ پاله بوربن ۲۶۹

پامنار ۲۷۹

پاریس ۲، ۴۱۳، ۴۳۴

پرکونیک (پالکوانیک رئیس سواره ی قزاق) ۵، ۱۷

پرنسس دوگال ۲۵۹

پرنس چارتورسکی ۴۰۴

پرنس فردیناند ۲۶۸

پروس ۱۰، ۶۳، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۳۸۹، ۴۰۴

پژرژ (پادشاه یونان) ۲۵۹

پشتکوه ۹۹، ۱۹۹

پطرزبورغ ۱۲۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۸۴

پلاتا ۲۲۶

پل اتابکان ۳۲۳

پل زهاب ۲۹۹

پلور ۱۳۵، ۲۵۶

پنم پایر ۲۶

پیت ۳۴۶

پیر سقا ۴۰۹

پیشدادیان ۳۲۶

پیشکوه ۱۹۹

پیل پرسیک ۳۳۹

ت تاب (- خیرآباد) (رود) ۳۴۰

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۸

تاج الدین میرزا ۲۹۳

تاج السلطنه ۷۴

تاریخ ابن اثیر ۳۱

تاریخ بیهقی ۲۶۳، ۴۳۲

تاریخ جام جم ۱۹۴

تاریخ رویان ۳۰۰

تاریخ طبرستان ۳۰۰

تان (روزنامه) ۲۸۴

تبریز ۶، ۹، ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۳۷، ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۲۰۵، ۳۶۹، ۴۲۶

تجریش ۱۱۴، ۲۸۸، ۳۵۱، ۳۵۲

تخت جمشید ۲۹۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳

تربت ۱۱۰

تربیت (روزنامه) ۹۹، ۲۹۹، ۳۶۳

ترشیز ۸۸، ۱۱۰

ترکستان ۲۶۱

تستر بن نون ۳۱۳

تسیسین ۳۰۸

تشریح التقویم ۵۵

تفرش ۲۹۸، ۲۹۹

تفسیر منظوم ۳۷۱

تفسیر منظومه قرآن ۳۷۳

تفلیس ۱۲۷

تکیه ی دولت ۶۷

تمجید السلطنه، میر سلیمان خان ۳۶۵

تمجید السلطنه، محمد تقی میرزا ۳۶۷

تنائوش (کوه) ۳۲۲

توپخانه میدان ۱۴۹

تویسرکان ۷۷، ۸۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۰۰، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۵۳،

تهران ۴– ۷، ۹، ۱۴– ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۷– ۳۰، ۳۳– ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲– ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۱– ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۸۰– ۸۲، ۸۴– ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴– ۱۱۸، ۱۲۲– ۱۲۷، ۱۳۴– ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱– ۱۷۳، ۱۷۶– ۱۷۹، ۱۸۱– ۱۸۳، ۱۸۵– ۱۹۰، ۱۹۲،

۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۳- ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸- ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵- ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷- ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸- ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱- ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷- ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳- ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹- ۴۱۲، ۴۱۷- ۴۲۱، ۴۲۴- ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲- ۴۳۴، ۴۳۶- ۴۳۸

تیرول ۳۳۱

تیموری ۴۰۶

ث ثقه الدوله ۱۹۶، ۳۶۵

ج جاجرود ۵۰، ۵۸، ۱۴۳، ۱۶۲، ۲۵۲ ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۹۰

جانکی ۳۰۳، ۳۲۹

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۴۹

جام (شهر) ۸۸

جدید الاسلام، آقا اسماعیل ۱۱۵

جراحیه (- خوردستان) (رود) ۳۳۴- ۳۳۶، ۳۴۰

جرندق ۴۰۸

جریر بن عبد اللّه بجدلی ۳۱۴

جزیره ۱۱۰

جزیره العرب ۳۲۵

جکرویج ۴۰۴

جلاء الملک، میرزا علی رضا خان ۳۶۶

جلال التولیه، آقا سید عباس ۲۰۱، ۳۶۸

جلال الدوله (پسر ظل السلطان) ۷۸، ۱۹۱

جلال السلطان، اسد اللّه میرزا (فرزند رکن الدوله) ۸۸، ۹۹

جلیلوند (ایل) ۴۰۸

جنابه (گنداب) ۳۴۴

جندیشابور ۳۰۱، ۳۰۴– ۳۰۸

جوامع الحکم ۵۵، ۴۲۷

جهانسوز میرزا (امیر نویان) ۳۶، ۴۱، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۷۳، ۸۵، ۹۴، ۱۲۸، ۱۸۹

جهانشاهی، حاجی میرزا مهدی آقا ۷۳، ۷۴

جهان نما ۳۱۳

جی ۳۰۴

جیحون (رود) ۳۰۰، ۳۲۶

جیزون (قریه) ۳۳۶

چ چارلنگ بختیاری ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۲۹، ۴۰۶

چشمه کسی ۲۵۴

چهار محال بختیاری ۸۹، ۲۴۷

چهریق ۱۱۰

چهل چشمه ۲۵۴، ۳۱۴

چیذر (قریه) ۲۸، ۳۸۴

چین ۱۵۵، ۳۰۸

ح حاجب الدوله، محمد تقی خان (امیر بهادر جنگ) ۲۰۱، ۲۳۴

حاجب الدوله، مصطفی قلی خان قاجار (فراشباشی) ۳۰، ۷۹، ۲۴۵، ۲۵۰، ۳۵۷، ۴۲۱

حاجی آقا محمد علی ۲۰۷

حاجی آقا هبه اللّه طباطبایی (مجتهد بروجرد) ۱۰۴

حاجی ترخان ۳۶۵

حاجی حسین آقا (فرزند حاجی محمد حسن) ۵۳

حاجی سید رضی حکمی ۱۰۷

حاجی سید محمد جعفر ۴۳۴

حاجی سید محمد صراف ۲۳۳

حاجی شیخ ابو

جعفر ۱۰۳

حاجی علی قلی خان ۳۵۹

حاجی محمد تقی (تاجر شاهرودی) ۱۶۱

حاجی محمد حسین آقا ۲۹۰

حاجی محمد حسین خان اصفهانی ۱۹۲

حاجی محمد خان قاجار ۱۹۶

حاجی محمد حسین خان اصفهانی ۱۹۲

حاجی محمد خان قاجار ۱۹۶

حاجی محمد کاظم (طاووس العرفا) ۳۷۶

حاجی میرزا حسن (طبیب فسایی) ۲۹۹، ۳۶۶

حاجی میرزا حسین (صراف شیرازی) ۲۱۰، ۳۹۲

حاجی ملا نور علی ۱۹۹

حاجی میرزا آقاسی [- میرزا عباس پسر میرزا مسلم ایروانی] ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۳۹۷

حاجی میرزا ابو الفضل ۳۶۸

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۰

حاجی میرزا ابو القاسم وکیل ۳۶۶، ۳۶۸

حاجی میرزا جواد آقا تبریزی ۷۴، ۲۰۵

حاجی میرزا حسن شیرازی ۳۷۰، ۳۷۱

حاجی میرزا حسن طبیب فسایی ۲۹۹، ۳۶۶

حاجی میرزا حسین صراف شیرازی ۲۱۰، ۳۹۲

حاجی میرزا زمان خان ۳۶۶

حاجی میرزا عباس قلی ۳۵۴

حاجی میرزا عبد الکریم (مجتهد) ۲۰۷

حاجی میرزا غلامرضا زجاجی ۳۷۱

حاجی میرزا کوچک، نایب الصدر ۳۷۲

حاجی میرزا محمد (تاجر قزوینی) ۴۰۸

حاجی میرزا محمد باقر (مجتهد سبزواری) ۲۱۰

حاجی میرزا محمد حسن شیرازی ۱۶۱

حاجی میرزا محمد حکیم باشی ۹۸

حاجی میرزا محمد (مستوفی گرگانی) ۱۸۲

حاجی میرزا محمد مستوفی ۲۰۵

حاجی میرزا نصر اللّه (مستوفی گرگانی) ۸۲، ۱۸۲

حاجی میرزا هادی ۳۸۲

حاجی میر یوسف آقای مجتهد تبریزی ۷۳، ۷۴

حارث بن کلده ۳۰۴- ۳۰۸

حجاز ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۷۳

حجر الاسود ۳۴۵

حسام السلطنه، حاجی ابو النصر میرزا (فرزند سلطان مراد میرزای حسام السلطنه) ۱۸۸، ۴۲۱، ۴۳۴

حسام السلطنه، حاجی سلطان مراد میرزا ۱۲۲، ۲۴۵، ۲۸۵

حسام الملک، زین العابدین خان (پسر مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک بن حاجی علی خان اعتماد السلطنه) ۸۰، ۸۶، ۱۳۵،

۱۸۷، ۴۲۰، ۴۲۱

حسام الملك، ابو تراب میرزا ۱۸۶

حسام لشکر، میرزا سید عبد الکریم خان ۱۸۶

حسن علی خان امیرنظام ۳۵۴

حسن آباد ۳۵، ۲۷۲، ۴۰۹

حسین آباد ۴۰۹

حسین ببری ۲۷۸

حسین پاشاخان، امیر بهادر جنگ (کشیکچی

باشی) ۷۹، ۱۹۳، ۳۵۸

حسین فوزی ۱۲۱

حسین قلی (از اکراد) ۱۲۵

حسین قلی خان سلطانی ۴۲۳، ۴۲۴

حشمت الدوله، عبد اللّه میرزا (پسر مرحوم عبد الله میرزا) ۹۹، ۱۸۸

حشمت السلطان، ابراهیم میرزا سرتیپ (فرزند مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله) ۱۰۰

حصار ۱۲۳، ۴۰۸

حصارک ۴۰۷

حصن السلطنه، میرزا مهدی خان ۱۹۸

حضرت معصومه سلام اللّه علیها ۱۲۲، ۳۹۴

حقایق علویه (کتاب) ۵۵، ۴۲۷

حق نظر (طبیب یهودی) ۱۱۱

حقیقه الاسرار ۴۲۶

حقیقه الامر در بیان الامر بین الامرین ۵۵

حکاری ۱۱۰

حکیم الملک، میرزا محمود خان (وزیر مسکوکات) ۲۱، ۳۶، ۴۴، ۵۶، ۷۰، ۸۲، ۹۴، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۰، ۳۵۹، ۳۸۲

حکیم الممالک، میرزا علی نقی خان والی

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۱

(مشاور السلطان) ۱۰۱، ۱۸۴، ۴۳۰

حلب ۱۱۹

حمد اللّه مستوفی قزوینی ۳۱۴، ۳۴۴

حمزه اصفهانی ۳۱۳

حمزه بن موسی الکاظم ۴۳۷

حیدرآباد ۴۰۷

خ خارك (جزیره) ۳۴۵، ۳۴۶

خازن السلطان ۳۶۴ ۳۹۹ افضل التواریخ متن ۴۵۱ فهرست عمومی اعلام

نقین ۱۱۶، ۱۲۲

خانلر خان ۲۵۴

خبوشان ۸۸

خداکریم خان ۳۱۰

خدیجه سلطان ۱۰۹، ۱۱۰

خدیفه بن یمان ۳۱۴

خراسان ۳۵، ۴۷، ۵۳، ۵۹، ۷۷، ۸۲- ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۱۰۲- ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۵- ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۱۷

خرم آباد ۱۹۹

خرم دره ۴۰۹

خزل ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۹۹

خسرو پرویز ۳۰۷، ۳۰۸

خطیب الممالك ۲۱

خلاصه الحوادث (روزنامه) ۲۸۴

خلیج فارس ۳۱۱، ۳۴۳

خمسه ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴

خوار ۱۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰

خوار ۱۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰

خوارقان (ده) ۱۰۰

خواف ۸۸

خوانسار ۷۸، ۹۰، ۹۳، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۲۰، ۴۳۰

خور آذین ۱۴۱، ۲۳۳

خوزستان ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۱۰۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۳۰۱- ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۱۲- ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱- ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۱۷، ۴۳۰

د دارا (شاهزاده) ۲۰۲،

۳۱۱، ۴۰۹، ۴۱۰

داراب خان ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰

دار التیجان فی تاریخ بنی الاشکان ۸

داریوش ۳۱۰، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳

دالکی ۳۴۶، ۳۴۷

دامغان ۷۷، ۸۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۶۸

دانمارک ۲۵۹، ۳۴۶

دبیر التولیه، آقا میرزا سید عبد اللّه ۲۰۱

دبیر الدوله، حاجی ۹۹

دبیر السلطان، میرزا علی اکبر خان مستوفی دیوان (پسر میرزا آقا خان وکیل الدوله) ۹۷، ۳۶۰

دبیر السلطنه تبریزی ۹۶

دبیر الملک، میرزا نصر اللّه خان ۳۶۴، ۳۷۲، ۴۱۶، ۴۱۷

دبیر خلوت، میرزا محمود خان ۴۳۱

درست (پایتخت مملکت ساکس روایال) ۲۲۶

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۲

در مر ۲۶۹

دریای هند ۲۹۹

دزفول (باقلاء) ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۴، ۳۳۷

دشتستان ۲۴۶

دشتی (محل) ۲۴۶

دلیم ۱۱۰

دماوند ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۵۴، ۲۵۶

دوشان تپه ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۵۶– ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۸۹

دولت آباد ۱۷۸

دولاب ۱۰۵

دینارون بختیاری ۳۲۳

دیوان تصایه عربیه ۵۵

دیودرو ۳۲۷

دیولافوا ۳۰۹، ۳۵۲

ذ ذکاء الملک، میرزا محمد حسین فروغی ۹۹، ۲۵۲، ۲۹۹، ۳۶۲

ذو الریاستین ۴۲۱

ر رئیس الاطباء، میرزا علی (دکتر) ۱۹۵

رئیس الذاکرین، میرزا عبد الحسین ۲۰۰

رئیس العلماء، حاجی ملا احمد رشتی ۹۴

رئیس الکتاب، میرزا عبد الوهاب خان (پسر) ۳۶۸

رئیس الکتاب، میرزا محمد حسین (پدر) ۵۳۷، ۳۶۸

رئیس جعفر ۳۴۱

رئیس علی رضا ۳۴۱

رامهرمز ۳۰۱– ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۲– ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۷

رحمت اللّه خان ساری اصلان افشار ۳۶۹

رحمت علی شاه ۳۷۲

رحمت سلطان ۱۱۰

رستم ۳۴۱

رشت ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۹۱، ۲۳۳، ۲۷۵

رضا خان عرب ۲۴۷

رفعت الدوله، نصر اللّه میرزا ۸۸

رفعت السلطنه، میرزا عبد الرزاق خان ۳۶۵

رفعت الملک، رضا خان میر پنجه ۴۳۱

رفیع الدوله، حاجی میرزا حسن خان (مستشار لشکر) ۱۹۰، ۳۶۶

رفیع السلطنه، عبد اللّه خان ۲۰۱

رکن الدوله، محمد تقی میرزا (شاهزاده) ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۸۷

۸۸، ۹۹، ۱۱۵، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۷۷، ۲۸۲

رکن الممالک، عبد الرضا خان ۴۳۱

رم ۳۱۲

رموز الشهاده و کنوز السعاده (کتاب) ۵۴، ۵۵

روسیه، روس ۱۱، ۶۰، ۶۲، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۸۴، ۳۸۸- ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۲۳، ۴۳۷

روضه الصفا (کتاب) ۱۱۳، ۲۰۳

روم ۶۲

رومیه الکبری (روم) ۳۱۲

ری (شهر) ۱۴۹، ۲۹۹

ریاض المبین ۲۰۳

ریبد (قریه) ۲۰۸

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۳

ز زاد المسافرین (کتاب) ۱۰۷

زاویه ی عبد العظیم ۴، ۳۳، ۳۴، ۶۶- ۶۹، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۴۵، ۲۶۵، ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸

زاینده رود ۳۱۴

زبده الاسرار ۳۷۳، ۳۷۴

زبده المعارف ۳۷۳

زجاجی ۳۱۳

زردشت ۳۰۰

زرد کوه ۳۱۴

زرقان ۳۵۰

زرند ۳۵، ۸۱، ۹۱، ۱۰۵، ۱۸۸، ۱۸۹

زعفرانلو ۴۰۶

زکی خان زند ۳۴۶

زنجان (زنکان) ۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۴۰۹، ۴۱۰

زنده جان (قریه) ۱۱۰

زندیه ۱۱۳

زیج هندی ۶۱

زین العابدین (ع) ۳۱۴

ژ ژرژ الکساندرویچ ۳۸۴

ژنو ۲۵۹

س ساسانیان ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۷

ساعد الدوله، حبیب اللّه خان (سردار تنکابنی) ۶۶، ۷۷، ۱۸۹، ۲۸۵، ۳۵۳، ۳۵۹

ساعد السلطنه، عبد اللّه خان ۸۶، ۱۰۱

ساعد الملک، عبد الرحیم خان ۴۲۶

ساعد دیوان، میرزا حسن خان مستوفی ۴۲۳

ساک ۳۱۸

ساکس روایال ۲۲۶

ساکس کبورگ ۲۶۸

سالار اکرم، میرزا صالح خان (معتمد دیوان) ۴۳۰

سالار الدوله، ابو الفتح میرزا ۲۷، ۸۷ ۸۹، ۹۰، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۹۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸

سالار السلطنه ۱۸

سالار الملک، عبد الحسین خان ۸۵، ۱۰۰، ۴۲۰

سالار الملک، محمد خان ۱۹۷

سالار نظام، ملک ایرج میرزا ۳۶۶

سالس بوری ۲۶۴

سامون (بندر) ۱۲۱

سامی افندی ۱۱۹

ساوجبلاغ ۴۱۹

ساوه ۳۵، ۶۹، ۸۱، ۹۱، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۹۲، ۴۰۷

سبز میدان ۱۴۹

سبزوار ۸۸، ۲۰۵– ۲۰۹

سپهر، میرزا عباس قلی خان (فرزند میرزا تقی سپهر، لسان الملک) ۱۰۱، ۱۹۰، ۲۰۰، ۳۶۵، ۳۶۸، ۴۲۱،

سپهر، میرزا تقی (لسان الملک) ۱۹، ۱۰۱، ۳۶۸، ۴۲۱

سپهسالار اعظم، حاجی میرزا حسین خان ۸۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۸۸، ۳۶۸، ۳۹۴

سپهسالار، میرزا محمد خان ۴۷، ۲۹۷

سد اهواز ۳۹۸

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۴

سرچم ۱۲۳

سرخس ۸۸

سرخه حصار ۴۰، ۱۴۳، ۱۷۸، ۲۶۰، ۳۸۸

سردار امجد، میرزا عبد اللّه خان ۷۹، ۸۶

سرژیوس (راهب) ۳۰۴، ۳۰۵

سرور السلطنه ۱۵

سرهنری مارتیمر دورند ۱۷۵

سعد السلطان، میرزا عباس خان تفرشی ۱۹۲

سعد السلطنه، محمد باقر خان ۱۶، ۸۲، ۱۸۷، ۱۹۲

سعد الملک، حسین قلی خان ۲۴۶

سعد الملک، میرزا مهدی خان (پسر) ۴۲۹

سعد الملک، محمد حسن خان (پدر) ۷۷، ۸۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۴۲۹، ۴۳۶

سعید السلطنه ۱۸۶

سکزی ۳۱۸

سلاسل (قلعه) ۲۴۷، ۳۱۰

سلب ۲۲۶

سلطان آباد (قریه) ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۳۴، ۴۰۸

سلطان الاطباء، حاجی میرزا مرتضی قلی لوزی (مجد السلطان) ۱۰۲، ۳۵۷

سلطان الاطباء، میرزا ابو القاسم نائینی ۱۹۷

سلطان حسین صفوی ۴۰۶

سلطان عبد الحمید خان (پادشاه عثمانیه) ۱۲، ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۹۰

سلطان عبد المجید ۳۸۹

سلطان عجم ۳۰۶

سلطانیه ۴۰۹

سلطنت آباد (قصر) ۳۶- ۳۸، ۴۰

سلماس ۱۱۰

سلمان فارسی (ابی عبد الله) ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴- ۳۰۶، ۳۳۷

سلیمانیه ۱۰۵

سمنان ۷۷، ۸۵، ۱۱۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۶۸

سناء الدوله، میرزا سید حسین خان ۱۸۴

سناء الدوله، میرزا موسی خان (عمید نظام) ۳۶۵

سفد ۲۹۹

سنیز ۳۴۵

سوئیس ۲۵۹

سوئد ۱۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۶۷، ۳۹۵

سوئیس ۲۵۹

سواره ی بختیاری ۵۸

سواره ی طالش ۵۸

سوز ۳۱۷، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲

سوماترا ۲۲۶

سهام الدوله ۱۴۱

سهام السلطنه، میرزا حسین خان ۴۳۱

سهام الملک، حاجی مهدی قلی میرزا ۹۰، ۳۵۶

سهام نظام، میرزا باقر خان ۳۶۵

سهروردی، شیخ شهاب الدین ۲۰۸

سهم السلطان، محمد خان قاجار ۳۶۶

سهم الملک، عباس قلی خان ۷۹

سهم الملک، صمصام الملک (پسر علی قلی خان کزازی) ۸۴

سیت ۳۱۸، ۳۲۶

سید جمال ۳۵

سید جمال فیلزفی ۳۴

سید علی خان (صاحب انوار) ۱۶۱

سید فرج اللّه ادیب

کشانی ۲۹۶

سید نعمت الله جزایری ۴۳۸

سید نور اللّه مرعشی ۳۱۴

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۵

سیراف ۲۹۹

سیرجان ۲۹۹

سیستان ۷۷، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۲۳۸، ۲۷۷، ۳۰۰

سی سین ۳۲۵

سیف آباد ۴۰۷

سیف الدوله ۱۸۹

سیف السلطان، اکبر خان ۳۶۷، ۴۰۸

سیف السلطنه، محمد خان ۱۳۹

سیف الملک ۴۱۱

ش شاپور ساسانی ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۳

شاپور (شهر قدیم) ۳۴۸، ۳۴۹

شادروان ۳۱۲

شاردین ۳۰۲

شارژدافر ۳۵۲

شام ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۵

شاهرود ۷۷، ۸۵، ۳۰۰

شاهرودبند (امامزاده) ۳۳۰

شاهسون ۳۵، ۷۷، ۸۱، ۹۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۴۱۷

شاه طهماسب ۳۱۴

شاه عباس اول ۳۱۴

شاه نعمت الهی ۳۷۷، ۳۷۸

شبان کاره ۳۴۶، ۳۴۷

شجاع السلطنه، محمد باقر خان ۳۰، ۷۴

شرافت (روزنامه) ۹۵، ۹۷، ۲۴۵

شرف المعالی ۴۲۳

شریعتمدار، حاجی میرزا ابراهیم ۲۰۵- ۲۱۰

شریف آباد ۴۰۸

شریف السلطنه، میرزا باقر خان ۳۵۴

شریف خان ۲۴۵

شط العرب ۳۵۸، ۳۶۹

شط فرات ۱۱۹

شعاب البرز (کوه) ۱۳۵

شعاع السلطان، محمد علی میرزا (پسر بهمن میرزا) ۱۰۲

شعاع السلطنه، ملک منصور میرزا ۸۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۷۲، ۳۵۶، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۲۵

شعب بوان ۳۳۹

شکفت سلیمان ۳۲۴، ۳۲۶

شمس الادبا، آقا سید محمد ۱۰۷

شمس الدین بیک (سفیر سابق دولت عثمانی) ۲۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۶۰، ۲۷۱، ۴۰۴

شمس الشعراء، محمد علی خان ۴۲، ۴۴، ۳۵۸، ۴۰۴

شمس العظماء، میرزا محمد محیط ۲۱

شمس العلماء تبریزی ۳۶۹

شمس العماره ۴۱

شمس الملک، امیرزاده (فرزند عین الدوله بن عضد الدوله بن فتحعلی شاه) ۲۰۰، ۳۶۷

شمیران ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۷۴، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۸۸، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۵۷، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵

شوشتر ۲۴۷، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲- ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۷

شوش ۳۰۱

شوشه ۱۴

شونیزیه ۱۱۷

شهاب الملک ۳۸۷

شهربانو ۳۱۴

شهرستانک ۲۸

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۶

شهریار رود ۳۴۸

شیخ خزعل ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۶۹

شیخ عبید اللّه (پسر مرحوم سید طاها) ۱۲۵، ۱۲۶

شیخ عیسی ۴۰۸

شیخ محمد تقی

بجنوردی ۱۰۴

شیخ محمد طاهر ۳۱۰

شیخ محمود معرب ۴۲۹

شیراز ۱۰۰، ۱۰۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۵- ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۰- ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۰۵

شیل صاحب (وزیرمختار دولت انگلیس در تهران) ۱۱۶، ۱۱۷

ص صاحبقرانیه ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۱۲۷، ۱۳۴- ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۹۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲- ۲۵۴، ۲۵۷- ۲۵۹، ۳۵۷، ۳۸۱، ۳۸۳- ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸

صارم السلطنه، حسین قلی خان ۹۹، ۱۹۹

صارم الملک، مصطفی قلی خان ۱۰۲، ۳۶۶

صاین قلعه ۴۰۹

صدر التواریخ ۲۵۲

صدر الدوله، حاجی میرزا علی اکبر خان ۱۹۲

صدر الذاکرین، ابو طالب خراسانی ۴۸، ۴۹

صدر الشریعه نائینی، آقا میرزا عبد الجواد ۱۹۲

صدر العلماء، آقا میر علی نقی کوهمیشی ۲۰۸

صدر العلماء، حاجی شیخ عبد العلی (کرمانشهان) ۱۹۶

صدر الملک، میرزا سید مصطفی ۱۶۹، ۱۸۲، ۲۷۴

صدر الممالک ۲۱۱

صدر الواعظین، حاجی میرزا لطف اللّه ۲۷۹

صدق الدوله، مرتضی خان ۱۸۹

صدق السلطنه، لطف اللّه خان ۱۹۴، ۲۸۴، ۳۵۹، ۳۶۶

صدق الملک، میرزا علی خان ۴۲۹

صدیق الدوله، میرزا رضا ۳۰، ۳۵، ۷۹، ۲۹۷

صدیق الملک، آقا میرزا محمد ۴۳۶، ۳۵۳، ۳۶۸

صدیق الملک، عبد الغفار خان ۱۹۶

صدیق الممالک، میرزا حسین خان ۳۵۷

صدیق دیوان، عبد العزیز خان ۴۲۵

صدیق همایون، میرزا حسین خان، ۸۴، ۱۰۱

صفاء السلطنه نائینی، میرزا علی خان ۱۰۲

صفا علی شاه- ظهیر الدوله صفویه ۱۱۳

صفی آباد ۸۸

صفی علی شاه، حاجی میرزا حسن ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶

صمصام الملک کزازی، علی قلی خان ۷۹

صنیع الدوله، مرتضی قلی خان ۵۰، ۷۷، ۸۱، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵

صنیع الممالک ۳۶۵

صوفیه ۱۸۴

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۷

صولت نظام، محمد علی سرتیپ ۱۹۵

صیراف ۳۴۵

ض ضیاء الدوله، انوشیروان میرزا (فرزند شاهزاده بهمن میرزا) ۱۸۹

ضیاء السلطنه ۲۱۲

ضیاء الملک قراگوزلو همدانی، حسین قلی خان ۸۱، ۹۸، ۱۲۵، ۲۸۷

ضیاء خاقان، خلیل

اللّه خان قاجار ۳۶۵

ط طایف ۳۰۷

طبرستان ۲۵۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۹۳

طبس ۸۸

طوالش ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۵۳، ۴۳۰.

ظ ظفر نامه ۲۱۱

ظل السلطان، سلطان مسعود میرزا ۷۸، ۹۰، ۹۲، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۸۲، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۵۰- ۳۵۲، ۳۷۲

ظهیر الدوله، علی خان (وزیر تشریفات) ۲۲، ۲۹، ۳۷، ۶۱، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۹۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۴۰۴

ظهیر الاسلام (امام جمعه تهران) ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۸۹، ۳۶۹

ظهیر السلطان، محمد ناصر خان (صفا علی شاه) ۱۹۹، ۳۶۶، ۳۷۳

ظهیر الملک، حاجی ۶۳، ۸۵، ۱۸۷

ع عاکف پاشا ۱۲۱

عالی پاشا ۱۱۹

عادله سلطان ۲۶۸

عباس (خدیو مصر) ۱۳

عبد الحسین خان ظهیر ۱۹۲

عبد الرحمان بیک ۱۰۹، ۱۱۰

عبد الرحیم (از اکراد) ۱۲۵

عبد الرزاق خان ۱۹۷

عبد الصمد عارف ۲۵۲

عبد العزیز خان (اعلیحضرت سلطان) ۱۲۰

عبد العلی میرزا، شاهزاده ۲۸۱

عبد الوهاب خان ۱۶۹

عبد اللّه بن عمر ۳۱۴

عثمانی ۱۱، ۲۲، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۶۲، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۴، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۰۵.

عدل الدوله، رضا قلی میرزا ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳

عراق (عجم) ۷۷، ۷۸، ۱۰۴، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۷- ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۹۲، ۴۲۱، ۴۳۱

عراق عرب ۱۱۱۶، ۳۰۲، ۳۰۵، ۴۰۱

عراقین ۱۳۵

عرب (ایل) ۲۵۵

عربستان- خوزستان عرفان الحق ۳۷۳

عز الدوله، عبد الصمد میرزا ۸۲، ۱۱۵، ۱۸۹، ۳۱۴، ۴۲۸

عز السلطان، محمد قاسم خان ۳۶۳

عز الممالک، امان اللّه خان ۲۰۲، ۴۲۱

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۸

عشرت آباد ۴۰، ۴۱، ۱۴۳، ۲۶۰

عشق آباد ۳۵۴

عضد الدوله، شاهزاده سلطان احمد میرزا ۷۵، ۸۵، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۸۴، ۲۸۵

عضد السلطان، ابو الفضل میرزا ۳۸، ۸۷، ۱۴۳، ۲۷۵، ۳۶۴

عضد الملک، علی رضا خان (وزیر حضور) ۸۰

عضد

الملک، میرزا محمد حسین الحسینی قزوینی ۲۱۱

علاء الدوله، محمد رحیم خان (امیر نظام) ۱۶، ۸۵، ۹۱، ۲۸۶، ۲۹۶

علاء الدوله، میرزا احمد خان (امیر تومان، حاکم خمسه پسر مرحوم علاء الدوله امیرنظام) ۱۶، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۲۹۶

علاء الملک ۱۲۴، ۱۹۶

علی اکبر خان (پسر میرزا حسن) ۸۳

علی بن ابیطالب (ع) ۳، ۲۰، ۵۷، ۱۳۳، ۱۵۲، ۲۶۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۸۹، ۴۲۷

علی بن موسی الرضا (ع) ۱۷۲، ۳۴۰، ۳۵۴

علی بیگ (وزیر تشریفات دولت عثمانی) ۱۲۰

علی جرد [- علی کرد] ۴۰۷

علی خان سرتیپ ۲۷۰، ۳۴۶، ۳۶۶

علی قره ی پاچناری ۲۷۸

علی قلی خان ایلخانی (وزیر داخله) ۴۸، ۱۲۷، ۳۱۸

عماد الدوله، امام قلی میرزا ۱۲۲، ۱۸۹، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۶۶، ۴۲۰

عماد الدوله، شاهزاده بدیع الملک میرزا ۲۹۷

عماد السلطان، میرزا محمود خان ۱۸۲

عماد الوزراء ۷۵

عمادیه ۱۱۰، ۱۲۲

عمار یاسر ۳۱۴

عمده السلطنه، امیرزاده حسین قلی میرزا ۹۶

عمر ۳۱۴

عمیـد الـدوله، شـاهزاده تـاج الـدین میرزا بن کیومرث میرزا بن قهرمان میرزا بن مرحوم عباس میرزای نایب السـلطنه بن خاقان، مغفور فتحعلی شاه ۸۵، ۱۲۹، ۱۹۳، ۲۹۴

عمید السلطنه ۴۳۰

عمید الملک، ناصر قلی خان ۱۲۴، ۱۲۵

عنایت الملک، میرزا محمود خان ۴۲۱

عیسی (ع) ۳۰۴

عین الدوله، شاهزاده سلطان عبد المجید میرزا ۳۸، ۷۹، ۸۶، ۱۰۱، ۱۹۹، ۳۵۳، ۳۶۷، ۴۱۱، ۴۳۰

عین السلطان، شاهزاده محمد حسن میرزا ۹۹، ۱۶۸

عین الملک، علی نقی میرزا ۸۸

غ غربال بند (ایل) ۹۸

غریب زاده (ایل) ۹۸

غفاری (طایفه) ۴۳۰، ۴۳۶

غلامحسین خان (وزیر مخصوص و وزیر دربار اعظم) ۱۳۶، ۱۶۱، ۳۸۴

ف فارس ۳۵، ۴۷، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۶،

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۵۹

۲۴۲، ۲۴۵ -۲۴۷، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷ -۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۷،

۳۳۹- ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۳

فارس نامه ۲۹۹، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱

فاضل گیلانی، آقا میرزا ابو القاسم ۱۹۳

فتح آقا ۳۳۶

فتح السلطنه، امیرزاده (میر پنجه، پسر صارم السلطنه) ۵۹، ۸۴، ۹۳، ۱۹۳، ۱۹۹

فتح اللّه خان شیبانی ۴۲۳، ۴۲۴

فتحعلی شاه بن حسین قلی خان (جهانسوز میرزا) ۸، ۳۷، ۴۲، ۸۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۵۰، ۲۸۴، ۳۰۰، ۴۰۹، ۴۱۹

فخر الدوله ۲۸، ۱۶۶

فخر الفقها، آقا میرزا محمود ۱۹۶

فخر الملک، ابو الحسن خان (پدر) ۸۵، ۲۰۲، ۲۹۸، ۴۲۱

فخر الملوک ۱۱۹، ۲۹۷

فخر الممالک، غلامرضا خان (پسر) ۲۰۲

فخر الممالک غفاری، میرزا آقا خان ۳۵۷، ۴۳۰

فخری بیک (سفیر کبیر دولت عثمانی) ۱۲۴

فرات ۳۱۳

فرانسوا ژزف (امپراطور آستریه و اطریش و مجارستان) ۱۰، ۴۵، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۸۹، ۳۹۰

فرانسه ۱۲، ۱۳، ۵۰، ۶۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸- ۲۷۰، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۹، ۴۰۴

فراهان ۲۹۸، ۲۹۹

فرح السلطنه ۳۷۱

فردریک (گراندوک باد) ۱۶۵، ۳۴۶

فردوسی ۳۱۰

فرصت شیرازی، میرزا ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۷۱

فرمانفرما، عبد الحسین میرزا وزیر جنگ (سالار لشکر) ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۷- ۵۹، ۶۵، ۷۲، ۷۸، ۷۹- ۸۱، ۸۴، ۹۱، ۹۸، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳- ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۹۰- ۲۹۲، ۲۹۴

فرید الزمان، میرزا حسین علی خان گروسی ۴۳۶

فسا ۳۷۰

فلاحیه ۳۰۳

فلیکس فر (رئیس جمهوری فرانسه) ۱۲، ۱۳، ۴۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۵

فلینس مایسا ۲۹

فرج اول خاصه ۵۸

فوج اول خاصه ۵۸

فوج چهارم تبریزی ۵۸

فوج سوادکوهی ۵۸

فوج قزوین ۵۸

فوج مخبران شقاقی ۵۸

فوج مخصوص ۵۸

فوج ملایر ۵۸

فیوج (ایل) ۹۸

ق قایم مقام، حاجی محمود آقا (میرزا محمود) ۱۱۷، ۲۱۳

قایم مقام، میرزا ابو الحسن

خان (پسر) ۲۱۲

قایم مقام، میرزا ابو القاسم (پدر) ۲۱۲، ۲۹۸

قایم مقام، میرزا عیسی (میرزا بزرگ) ۲۹۸، ۴۳۱

قایم مقام، میرزا عبد الرحیم خان ۲۷۴

قاجار ۲۷، ۱۱۳

قاموس ۳۰۲

قانادا [- جنابه] (قریم) ۳۴۴، ۳۴۵

قبا (محل) ۳۰۵

قباد بن فیروز ۳۳۹

قراگوزلو (طایفه) ۱۶۹

قرامطه ۳۴۵

قروه (قریه) ۱۲۳، ۴۰۸، ۴۰۹

قره باغ ۱۴، ۳۰۰

قره قوانلو ۳۰۳

قزوین ۱۶، ۸۲، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۴۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۰۸، ۴۱۰

قشقایی ۴۰۵

قصران سفلا ۲۸

قصران علیا ۲۸

قصر شیرین ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۹۹

قصر فیروزه ۴۰

قصر یاقوت ۴۱، ۱۴۳

قلعه اتابک ۳۲۳

قلعه تل (تول) ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸

قلعه دختر ۳۴۸

قلعه سفید ۳۴۱

قلعه شیخ ۳۰۲

قلعه فرعون ۳۲۴، ۳۲۶

قلعه کرک ۳۱۷

قم ۴۶، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۷، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۴۱، ۳۶۴، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۳۰

قندهاری، عنایت خان ۱۱۸

قوام الدوله، میرزا عباس خان ۲۸، ۹۲، ۱۰۳، ۱۴۱، ۲۸۴، ۴۱۳، ۴۱۴

قوام الدوله، میرزا محمد علی خان معاون الملک (پسر میرزا عباس خان قوام الدوله) ۱۰۳، ۱۷۰، ۱۹۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۴

قوام الملک شیرازی، علی اکبر ۱۰۶

قوانین (کتاب) ۱۹۵

قوناق ۳۱۰

قوی چشمه ۱۲۰

قیدارف (کاپیتن) ۳۸۸

قیطریه ۴۰، ۲۵۸

ک کاچی (طایفه) ۱۴

کارلس رو ۲۲۶

کارنو، مسیو ۲۶۸، ۳۳۲، ۳۵۱

کارون (رود) ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱- ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۴۹، ۳۵۰

کاریزک ۱۵۷

کازرون ۳۰۱، ۳۴۸، ۳۴۹

کاساکوفسکی، کلنل اتاماژور ۵۸، ۱۴۳، ۲۵۸، ۳۸۷، ۳۸۸

کاشان ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۸۶، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۹۳، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۳- ۴۳۶

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۱

کاشف السلطنه، حاجی محمد میرزا ۱۸۴

کاظمین ۱۲۱، ۲۹۱

کافیه العروض (کتاب) ۵۵، ۴۲۷

کاکاوند ۴۰۸

کامبیچ ۲۲۶

کامران میرزا امیرکبیر (وزیر جنگ)- نایب السلطنه

کربلا ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۴۶، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۷۵

کرتز کری بتو، بارون (وزیرمختار دولت آلمان) ۲۰۵

کرج ۱۷

کچه سر ۲۸

کردستان ۶۳،

۸۰، ۸۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۴۹، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۳

کردوی (نام قدیم قریه ی نیاوران)- نیاوران

کرمان ۳۵، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۰۳، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۳۶

کرمانشاهان ۶۳، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۳۰

کرم خان ۲۵۳

کریستیان نهم (پادشاه دانمارک) ۲۵۹

کریم آقا میر پنجه ۷۷

کریم خان زند ۳۴۱، ۳۴۶

کریم خان گودرزی ۳۶۸

کلات ۸۸، ۱۴۵

کلهر (ایل) ۴۰۶، ۴۲۴

کلیله و دمنه ۲۷۶

کمال الدوله، میرزا حسن مستوفی ۹۶

کمال الدوله، میرزا محمد خان ۹۷

کمال السلطنه، میرزا محمد تقی خان مستوفی ۱۹۰

کمردراز ۳۲۲

کمره ۸۲، ۲۹۹

کن (قریه) ۶۹، ۱۷۷، ۴۰۶، ۴۰۷

کنت اپرژزی (وزیرمختار دولت اطریش) ۱۴۹

کنت دومنت فرت (ایتالیایی، رئیس نظمیه) ۲۹۴

کنت رکس (وزیرمختار دولت آلمان) ۲۶۲، ۲۶۴

کنت کورس ۳۱۸

کنگاور ۲۹۹

کوفه ۳۴۰

کوه کیلویه ۳۰۳، ۳۳۹

کولی (ایل) ۹۸

کوندون (دریاچه) ۳۲۲

کویت (جزیره) ۱۱۰

کهک (قریه) ۴۰۸

کیان (سلسله) ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۷

کیانیان ۳۲۶

کیخسرو کبیر ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶

کیکا ۲۷۹

کیکاووس ۳۱۰

کیوانلو ۴۰۶

گ گارد نصرت ۵۸

گراندوشه ی باد ۲۲۶

گرگان ۷۷، ۸۵، ۱۸۹، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۵۹

گروس ۶۳، ۷۷، ۸۰، ۴۱۰

گریبایدوف ۳۰۰

گشنجبین ۲۲۶

گلپایگان ۷۸، ۹۰، ۹۳، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۲۰، ۴۳۰

گلندوک (قریه) ۲۵۶

گلولاند (رئیس جمهور اتازونی) ۱۰، ۴۵

گلین خانم ۱۱۳

گلیوم (امپراطور کل ممالک آلمان) ۴۵، ۶۳، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۶۷، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۴

گناباد ۳۷۶

گیلان ۷۸، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۳۰۰، ۳۵۳، ۴۳۰

ل لئوپلد (پادشاه بلژیک) ۱۱، ۴۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۶۱، ۳۸۹، ۴۰۴

لئون هشتم (پاپ) ۱۳

لار ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۴، ۴۰۵

لاسجر ۳۰۰

لاسم (رودخانه) ۲۵۶

لاله زار (خیابان) ۴۱

لایارد ۳۱۴،

ستان ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۹۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۳۰

لسان العلماء ۴۳۳

لسان الملک، میرزا تقی خان- سپهر

لسان الملک، میرزا عباس قلی خان- سپهر

لسان الملک، میرزا هدایت اللّه (پسر میرزا تقی خان سپهر) ۵۳، ۱۹۶، ۴۳۲

لشته نشاء ۲۳۳، ۲۳۴

لشکرک ۲۵۲، ۲۵۴

لقمان الدوله، میرزا محمد نظام الحکماء ۱۹۶

لک (ایل) ۴۰۶

لندن ۷۵، ۱۴۱، ۳۸۳

لنگران ۱۲۴

لنگرودی، حاجی محمد جعفر ۱۰۷

لوئی پانزدهم ۳۴۶

لؤلؤ التجار ۵۵

لواسان ۱۱۱

لودهن ۳۱۵

لولیان (ایل) ۹۸

لیون ۳۲۰

م مادام فور ۲۶۸

مارد (طایفه) ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶

مارسان ۲۶۹

ماری ترز ۳۴۶

ماری تعودورونا ۲۵۹

مازندران ۴۱، ۷۹، ۸۶، ۱۰۱، ۲۵۶، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۵۳، ۴۱۷

مافی (ایل) ۴۰۸

ماک رین ۳۱۳

ماک کینلی ۱۶۵

مال میر ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸

مبشر الدوله، میرزا احمد خان ۲۳۳

مبین الدوله، میرزا باقر خان ۳۵۷

مثنوی ۲۷۶

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۳

مجارستان ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۱۴

مجد الدوله، مهدی قلی خان ۸۴، ۱۸۹

مجد السلطان، علی آقا جان ۱۹۲

مجد الملک، میرزا تقی خان (پسر میرزا محمد خان مجد الملک) ۸۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۳

مجد الملک، میرزا محمد خان ۷۶، ۱۶۳

مجلل السلطنه، میرزا علی رضا خان ۱۹۰، ۴۳۰

مجید السلطنه، میرزا عبد اله خان میر پنجه ۹۶

مجیر الدوله، میرزا علی محمد خان ۹۵

مجیر السلطنه، رضا قلی خان (پسر برهان- الدوله) ۷۷، ۲۴۷، ۲۸۷، ۳۵۴

محتشم السلطنه، میرزا حسن خان (پسر صدیق الملک) (قونسول ایران در هندوستان) ۱۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۵۳، ۴۳۷

محسن آباد ۴۰۷

محقق السلطنه، محمد حسن خان محقق ۸۳، ۱۰۰- ۱۰۲، ۲۰۰، ۳۵۹، ۴۳۱

محمد (ص) (رسول اللّه)، (خاتم الانبیاء) ۳، ۲۳، ۴۸، ۹۴، ۱۳۳، ۱۳۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶

محمد (نوکر) ۳۱۶

محمد

باقرخان (سردار کل) ۳۲، ۳۵، ۷۴، ۷۹، ۱۴۷

محمد تقی خان میر پنجه ۳۳۰، ۳۲۳

محمد حسن خان ۸

محمد حسین خان ۳۵۶

محمد حسین خان رئیس (پسر حاجب- الدوله) ۸۰

محمد ربیعی پاشا ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۰۰

محمد رضا میرزا افسر ۲۵۰

محمد زکریا ۵۶

محمد شاه، قاجار ۵، ۸، ۷۹، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۲۱۲، ۲۵۰، ۲۹۸، ۳۹۷، ۴۳۱

محمد صادق خان، قاجار (امیر توپخانه) ۵۸، ۷۲، ۹۴

محمد علی پاشاخان ۱۲۰، ۱۹۳

محمد علی میرزا، (شاه)، (ولیعهد) ۲۹، ۸۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۳۵

محمد ولی خان ۸

محمدیه (قصر) ۱۱۴

محمره ۱۱۸، ۲۴۷، ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۶۹

مخبر الـدوله، علی قلی خان ۵، ۵۰، ۵۱- ۵۳، ۶۳، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۹، ۲۷۵، ۲۸۶

مخبر السلطنه، مهدی قلی خان، (ملقب به خان خانان) ۱۹۲

مخبر الملک، جعفر قلی خان (پسر مخبر- الدوله) ۱۹۲

مخبر الملک، محمد قلی خان ۱۹۲

مختار السلطنه، میرزا کریم خان، (منظم- السلطنه) ۷۷، ۷۵، ۸۵، ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۶۴، ۳۶۷، ۴۲۰

مد، (پادشاه) ۳۱۹

مداین ۳۰۵- ۳۰۷

مدحت پاشا ۱۱۹

مدیر الدوله، میرزا محمود خان ۸۹، ۲۱۲، ۲۹۷، ۳۹۴

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۴

مدیر السلطنه، میرزا نعمت اللّه خان ۱۸۲

مدیر الملک، عبد الحسین خان ۱۲۷

مدینه ۱۱۷، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۷۳

مرآت البلدان ۳۳۹، ۳۴۰

مرآت السلطان، محمد مهدی میرزا ۴۲۱

مرادخان سرتیپ ۱۷۷

مرتضی قلی خان میر پنجه ۸۰

مرغ سر ۲۵۴- ۲۵۶

مرو ۳۰۰

مروج الذهب ۳۴۴

مزین الدوله، میرزا علی اکبر خان، (نقاش باشی) ۱۹۸

مستر هارده ۱۵۴

مستشار الملک، میرزا شفیع خان گرگانی ۳۵، ۵۹، ۷۹، ۸۹، ۳۹۹، ۴۱۹

مستعان السلطنه، میرزا عبد الحسین خان ۱۸۷، ۱۹۸

مستوفی الممالک، میرزا یوسف آشتیانی ۱۱۶، ۱۲۳، ۲۹۸، ۴۳۱

مسجد شاه تهران، (مسجد ناصری) ۱۵، ۱۹

مسعودی ۳۴۴

مسیح الممالک، آقا میرزا

مرتضی ۱۹۰

مسیو بابن ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۲

مسیو سوهار ۲۶۵

مسیو فلیکس فور ۲۶۸، ۲۷۰

مسیو کازیمیرپریه ۲۶۸

مسیو گریوی ۲۶۸

مسیو گوتیه ۳۲۰، ۳۲۸

مسیو لوبه، امیل ۲۶۸– ۲۷۰

مسیو ملین ۲۷۰

مسیو نوز ۳۹۷

مشار الدوله، میرزا احسام الدین ۹۸

مشاور الدوله، میرزا ابو القاسم خان ۱۹۰، ۳۶۸

مشاور الملک ۱۰۲

مشکوه الدوله، سلطان ابراهیم میرزا ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۸۵، ۴۲۰، ۴۳۰

مشهد ۱۸، ۷۳، ۷۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۰۱، ۳۵۴، ۳۶۸

مشیر الدوله، حاجی میرزا حسین خان، (سپهسالار و صدراعظم دولت ناصری) ۱۱۳

مشیر الدوله، میرزا محسن خان (وزیر خارجه) ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۵۶، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۳۴

مشیر الدوله، نصر اللّه خان ۴۳۴

مشیر الدوله، یحیی خان ۷۲

مشیر السلطنه، میرزا احمد خان ۷۸، ۸۶، ۹۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۳۹۹، ۴۰۳

مشـیر الملک، میرزا نصر اللّه خان، (معاون وزارت خارجه) ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۵۳، ۵۹، ۸۱، ۱۰۱، ۱۷۶، ۲۰۰، ۳۵۶، ۳۶۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۴

مشیر الممالک، آقا میرزا علی رضا سبزواری ۵۹، ۱۸۸، ۴۲۴، ۴۲۵

مشیر الممالک، میرزا ابو الفضل ۴۲۱، ۴۲۴

مشیر الممالک، میرزا فتح اللّه مستوفی ۴۲۴، ۴۳۳

مشیر حضور، احمد خان ۷۵

مشیر خلوت، محمد حسین خان ۲۰۰

مصدق الدوله، میرزا محمد علی خان کاشی ۱۸۶

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۵

مصدق السلطنه، محمد خان ۸۲، ۸۳، ۳۵۷

مصر ۱۳، ۲۳۴، ۳۱۳، ۳۴۶

مصطفی پاشا ۳۴۶

مصور الملک، میرزا مهدی خان، (نقاش مخصوص) ۹۷

مطلع الشمس ۳۰۰

مظفر الدین افراسیاب ۳۲۳

مظفر الـدین شاه قاجار ۴، ۶، ۸، ۱۰- ۱۵، ۲۳، ۲۷، ۴۵، ۶۳، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۳۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۷

مظفر السلطنه، ارسلان میرزا ۳۶۶

مظفر السلطنه، عزیز

اللّه میرزا ۴۱۹

مظفر الملک، میرزا محسن خان ۲۷۵، ۳۶۷، ۴۱۹

مظهر بیگ ۱۷۵

معاون الدوله، محمد ابراهیم خان ۸۵، ۱۲۷، ۱۸۵، ۲۸۳، ۳۵۸، ۴۳۰

معاون الملک، علی خان ۹۲

معتزله ۲۷۶

معتضد الممالک، شاهرخ میرزا ۱۰۰

معتمد الاطباء میرزا حسن ۱۹۸

معتمد الاطباء، میرزا حسین خان دکتر (پسر میرزا حسن معتمد الاطباء) ۱۹۸

معتمد الحرم، میرزا سید احمد خان ۹۴

معتمد الدوله، عبد العلی میرزا، (پسر فرهاد میرزا معتمد الدوله) ۱۵۲، ۱۹۴، ۳۷۲

معتمد الدوله، فرهاد میرزا ۱۵۲، ۱۹۴، ۳۷۲

معتمد السلطانی، میرزا علی خان، (پسر میرزا عبد الحسین خان مدیر- الوزاره) ۱۸۶

معتمد السلطان، میرزا غلامحسین خان ۲۹۲

معتمد السلطنه، میرزا ابراهیم (پسر میرزا محمد قوام الدوله) ۸۰، ۹۰، ۱۸۶، ۱۹۱

معتمد الشریعه، آقا میرزا محمد حسین ۱۰۰، ۲۰۱

معتمد الشریعه، میرزا مرتضی ۲۰۱

معتمد الملک، یحیی خان ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۶

معتمد نظام، میرزا ابو القاسم خان ۸۰، ۳۵۸، ۳۶۶، ۴۳۰

معجم البلدان ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۴۴

معدل السلطنه، میرزا علی محمد خان ۲۰۱

معدل الممالک، میرزا احمد خان ۳۵۷

معز الدوله، بهرام میرزا ۲۴۵

معز الدوله، اسماعیل میرزا ۱۹۵، ۲۸۲، ۴۳۵

معز السلطنه- شیخ خزعل

معز الملک ۲۸۵

معز السلطان، میرزا علی خان ۱۰۰

معزز الملک، عیسی خان غفاری ۳۶۶

معز الممالک، یوسف خان سرتیپ ۱۹۵

معظم الدوله، محمد حسن خان ۴۶، ۸۰، ۸۶، ۹۴

معظم السلطنه، میرزا همایون ۴۳۰، ۴۳۶

معظم الملک، حاجی میرزا سید رضی خان ۱۹۸

معظم الممالک، غلامحسین خان سرتیپ ۳۶۶

معیر الممالک، دوست محمد خان ۴۱۰

معین الدوله، احمد میرزا ۱۲۲

معین السلطنه، میرزا حسین خان ۳۵۴

معین الملک، میرزا محسن خان، (پسر

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۶

امین الدوله صدراعظم) ۹۸، ۱۶۶ ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۵، ۲۸۴

معین خاقان، کاظم خان سرتیپ ۲۰۰

مفاتیح الکنوز ۵۵

مفتاح الدوله ۳۶۷

مفتاح السلطنه ۹۸

مفتاح الملک، میرزا محمود خان ۹۸، ۱۹۷، ۳۶۷

مفتاح لشکر، میرزا محمد خان (لشکر- نویس) ۱۹۷

مفتش الملک،

میرزا عبد الغنی خان ۳۶۵

مفخم السلطنه، غلامحسین خان قاجار ۱۹۵

مقتدر السلطنه، میر حسین خان (صدیق حضور) ۱۹۶

مقتدر السلطنه، میر حسن خان ۲۳۱، ۳۶۵

مقبل الدوله ۸۴، ۹۹، ۱۸۶

مکران ۲۹۹

مکرم السلطنه، میرزا محمد رضا خان مستوفی تویسرکانی ۴۳۱

مکه ۱۱۷، ۲۳۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۷۳، ۳۷۴

ملا احمد اردبیلی ۲۹۶

ملا سلطان علی گنابادی ۳۷۶

ملا عباس ۳۲۲، ۳۲۸

ملا عبد اللّه همدانی ۱۰۴

ملا علی نوری ۱۰۷

ملا محسن فیض ۳۷۷

ملا مهدی ۲۹۶

ملایر ۷۷، ۸۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۵۳

ملک آرا، عباس میرزا، (نایب السلطنه) ۸، ۱۵، ۱۸، ۵۳، ۷۹، ۸۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

ملینف پاشا، سفیر دولت عثمانی در ایران ۲۲، ۳۷، ۶۱، ۷۷، ۱۳۷

ممتاز الدوله، امیرزاده محمود میرزا، (پسر رکن الدوله) ۹۹، ۲۵۳

ممتحن السلطنه ۱۹۷

ممسنی ۳۴۱

ممیز الممالک، میرزا معصوم ۳۵۷

منتصر الممالک، میرزا مهدی خان میر پنجه ۲۰۰

منتظم الدوله، میرزا کریم خان ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۲

منتظم السلطنه، میرزا احمد خان ۴۱۹

منیلیمار ۲۶۹

منداه ۲۲۶

منصور الدوله، عبد المجید خان سرتیپ ۱۹۰، ۲۰۳

منصور الدوله، محمد علی خان ۱۹۰، ۲۰۳

منصور السلطان، میرزا علی خان ۱۰۱

منوچهر ۳۴۱

منوچهر میرزا ۷۵

مؤتمن لشکر، (جلاء الدوله) ۹۶، ۱۵۲

مؤتمن الدوله، میرزا مصطفی خان ۱۹۰، ۱۹۹، ۴۱۸، ۴۳۰

مؤتمن همایون، عباس قلی خان ۹۶

مؤدب الدوله، میرزا علی اصغر خان (دکتر) ۲۳۱

مؤقر السلطنه (پسر ناظم السلطنه) ۹۱

مؤید الاسلام، آقا فضل اللّه مؤید- العلماء) ۱۹۵، ۴۳۲، ۴۳۳

مؤید الاسلام، جلال الدین ۴۳۳

مؤید التولیه، آقا سید سعید ۲۰۱، ۳۶۸

مؤید الدوله، ابو الفتح میرزا ۲۴۶، ۲۸۵، ۲۹۸، ۴۱۹

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۷

مؤید السلطان ۳۶۸

موثق الدوله ۳۰، ۷۹، ۸۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۶۸، ۱۸۶، ۲۴۹، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۲۱، ۴۳۳

موثق الملک، سید علی خان ۸۰، ۸۵، ۹۴، ۱۸۹، ۲۷۷، ۳۵۸

موسی (ع) ۶۷

موصل ۱۲۱

مونیچ

مهدی آباد، (بیدستان) ۴۰۸

مهدی بن حسن العسکری ۵۸، ۱۶۳

مهذ الدوله، حاجی میرزا سید علی مدرس ۳۶۶، ۳۷۱

مهروبان ۳۴۵

مهندس الممالک، میرزا نظام الدین ۲۵۸، ۲۸۳

مهندس باشی، میرزا عباس خان ۹۳

میان دو آب ۳۱۱

میرزا آقا خان پرتو اصفهانی ۴۲۳

میرزا ابو القاسم خان نوری ۱۸۸

میرزا احمد آقا، (مجتهد دار السلطنه تبریز) ۲۰۵

میرزا احمد خان دریابیگی ۳۶۰، ۳۶۷

میرزا اسد اللّه مازندرانی ۳۰۶

آقا میرزا اسماعیل مستوفی ۲۰۵

میرزا بنی خان قزوینی ۱۱۳

میرزا تقی خان مستوفی ۳۵۶، ۳۶۳

میرزا جعفر مستوفی ۲۰۵، ۴۳۳

میرزا جواد خان ۳۶۸

میرزا حبیب اللّه شیرازی، (قاآنی) ۱۱۱

میرزا حسن خان ۴۲۶

میرزا رضا قلی آقا، (امام جمعه ی تبریز) ۲۰۵

میرزا رضای کرمانی ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۲۷

میرزا سید علی اکبر (مجتهد تفرشی) ۱۶۶

میرزا سید محمد شیرازی ۳۶۳

میرزا سید محمد نواب رضوی ۳۵۹، ۳۶۷

میرزا شفیع ۴۰۹

میرزا شکر اللّه خان ۹۴

میرزا عبد الرزاق مهندس ۲۱۲

میرزا عبد الغنی مستوفی ۲۷۴

میرزا عبد اللّه خان ۳۴۳، ۴۲۹

میرزا علی اکبر ۳۲۹

میرزا علی خان منصوری ۳۹۴

میرزا علی محمد خان ۳۶۴

میرزا غلامعلی خان میر پنجه ۸۲

میرزا فتح اللّه خان، بیگلربیگی رشت ۱۹۱، ۲۷۵، ۲۸۴

میرزا فتح اللّه خان یزدی ۱۹۴، ۳۶۳

میرزا فتحعلی خان ۱۰۶

میرزا فرج اللّه خان ۴۳۰

میرزا قوما ۳۴۱

میرزا محمد حسن ۱۰۷

میرزا محمد حسین، مستوفی اول دیوان، (فرزند میرزا محمد مستوفی آذربایجان فرزند آقا نور اللّه آشتیانی) ۳۵۴، ۳۹۹

میرزا محمد خان ۱۱۶

میرزا محمد خان دکتر، (پسر صنیع- الممالک) ۳۶۵

میرزا محمد خان، (کشیکچی باشی) ۱۱۶

میرزا مصطفی قلی خان نوری ۳۵۷

میرزا محمد علی مستوفی علی آبادی ۳۶۸

میرزا محمد محیط ۱۲۹، ۳۶۲

میرزا نصر اللّه گرگانی ۲۰۵

میرزا نور اللّه مستوفی ۳۵۴

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۶۸

میرزا یحیی دولت آبادی ۳۸۲

میزان المعرفه ۳۷۳

میمن (طایفه) ۱۴

ن ناپلئون بناپارت ۱۶۴

نادر شاه ۳۱۸

ناسخ التواریخ ۱۰۱، ۱۹۰، ۱۹۶، ۳۰۰، ۳۶۸

ناصر الدین شاه قاجار ۴،

۱۱، ۱۵، ۲۸، ۳۸، ۸۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲

ناصر السلطان، لطفعلی خان بیگلربیگی (صندوق دار) ۹۹

ناصر السلطنه، میرزا نصر اللّه خان ۹۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵

ناصر الملک، میرزا ابو القاسم ۲۹، ۳۷، ۴۹، ۵۷، ۶۰، ۸۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۴۱

ناصر خاقان، ابو القاسم خان غفاری ۳۶۴

ناصر خسرو علوی ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸

ناصریه (خیابان) ۴۱، ۴۳، ۵۷، ۵۸، ۱۶۳

ناظم الاطباء میرزا علی اکبر خان ۴۳۱

ناظم الدوله، میرزا اسد اللّه خان ۸۰، ۹۴، ۱۰۰، ۱۴۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۶۰، ۲۷۷، ۲۹۴، ۳۵۸، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۷

نامق پاشا، (والی بغداد) ۱۱۷

نایب الایاله، اسد اللّه میرزا ۱۸۴

نایب التولیه، حاجی سید حسین ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۶۸

نایب السلطنه، عباس میرزا ۱۲۲

نایب السلطنه- ملک آرا

نایب السلطنه، کامران میرزا ۳۰، ۷۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۷، ۴۰۱

نبیل الملک، میرزا اسماعیل خان ۳۵۹

نجف اشرف ۱۱۷، ۱۲۹، ۲۴۷، ۲۹۰

نجم السلطنه ۸۳

نجم الممالک، میرزا عبد العلی ۱۹۹

نردین ۸۸

نروز ۱۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۶۷، ۳۹۵

نزهت القلوب ۳۴۴

نصرآباد ۴۰۹

نصر السلطنه، باقر خان ۷۷، ۷۸

نصر السلطنه، ولی خان، (پسر ساعد- الدوله)، وزیر کل گمرکات ۶۶ ۸۲، ۸۵، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۸۵، ۳۵۳، ۳۵۹

نصر اللّه خان، (زنبورکچی باشی) ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۶

نصر الدوله، فیروز میرزا ۳۵، ۸۳، ۱۳۸

نصر السلطنه، روح اللّه میرزا ۳۸، ۴۳، ۵۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۲۸۲، ۳۶۴

نصر الملک، جابرخان ۳۵۸، ۳۶۹

نصرت الممالک، عزیز خان خواجه ۴۲۳، ۴۲۴

نصیر الاسلام، حاجی ملا علی ۴۲۵

نصیر السلطان، میرزا محمد حسین خان ۳۶۴

نصیر دفتر، میرزا محمد علی خان ۷۵

نظام آباد ۲۸۰

نظام الاسلام، حاجی میرزا ابو طالب ۲۰۱

نظام الاسلام، میرزا محمد حسین، (معتمد- الشریعه) ۲۵۹، ۴۳۳

نظام الحکماء، میرزا محمد ۱۳۹، ۱۹۱

نظام الدوله، حسین خان ۱۸۴، ۴۱۷

نظام الدوله، میرزا ابراهیم خان، (سهام- الدوله) ۱۰۵

نظام الدوله، میرزا علی محمد خان ۴۲۸

نظام السلطنه، حسین قلی خان، (وزیر مالیه) ۷۷، ۸۲، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۴۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۵۴، ۴۳۶

نظام العلماء آقا میرزا محمد رفیع طباطبائی تبریزی ۵۴، ۵۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۴۸، ۲۷۴، ۴۲۵، ۴۲۶- ۴۲۹

نظام الملک، میرزا عبد الوهاب، (وزیر لشگر)، (بن میرزا کاظم خان نظام الملک بن میرزا آقا خان نوری) ۳۷، ۴۸، ۵۳، ۷۷، ۸۱، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۶۶، ۴۱۵، ۴۱۹

نظام الملک، میرزا کاظم خان ۱۳۷، ۲۷۷

نظم الدوله ۷۷، ۷۹

نظم السلطنه، حاجی حسین قلی خان، (تدارکات عسکریه) ۳۰

نعمان بن مقری ۳۱۴

نعمت الهی ۳۷۲

نقشبندی ۱۲۵

نقش رستم ۳۵۳

نقش شاپور ۳۵۱

نقیب السادات، آقا سید محسن ۱۹۴، ۳۶۴

نمرود ۳۳۰

نوائی، عبد الحسین ۱۰۹

نوح (ع) ۳۳۹

نوخا ۱۲۴، ۱۲۵

نور اللّه شوشتری ۳۱۴

نورس پاشا ۱۲۰

نوری، میرزا آقا خان ۵۳، ۱۱۸، ۱۶۹، ۲۷۷، ۴۰۲

نوری بیگ ۱۱۰

نوشیروان ۳۳۹

نهاوند ۷۷، ۸۰، ۹۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۵۳

نه گنبد ۲۴۶

نیاوران، (قریه کردوی) ۲۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۴

نیر الدوله، سلطان حسین میرزا، (بن خاقان مغفور فتحعلی شاه) ۵۹، ۸۴، ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۴۲۴

سیر الملک، جعفر قلی خان ۸۳، ۸۴، ۱۱۳، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۸۲، ۴۲۰

نیر الممالک، ابو القاسم خان ۲۳، ۱۹۶

نیریز ۳۰۱

نیشابور ۵۹، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۱۹۳

نیک پی ۴۱۰

نیکلا، (امپراطور روسیه) ۱۱، ۴۵، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۴

و والرین ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۵۰

و اللّه ویردی خان ۳۳

وثوق الملک، میرزا جعفر

خان آشتیانی ۲۷۴

افضل التواریخ، متن، ص: ۴۷۰

وثیق السلطنه، میرزا هادی خان ۱۰۱

وجیه اللّه میرزای امیر خان سردار معظم (ابن شاهزاده عضد الدوله وزیر جنگ بعد از فرمانفرما ملقب به سپهسالار) ۷۵، ۷۷، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۶۵، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۱۱، ۴۲۱

ورامین ۱۱۹، ۱۵۸، ۲۵۵، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۵۷

ورجین (کوه) ۲۵۲

وزیر بقایا، سلطان علی خان ۹۸، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۷۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۳

وزیر دفتر، میرزا محمد حسین ۷۸، ۷۹، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۷

وزیر دفتر، میرزا هدایت اللّه ۸۳، ۳۵۴، ۳۵۵

وزیر همایون، میرزا مهدی خان (پسر فرخ خان امین الدوله) ۱۰۱، ۲۰۱، ۳۵۹، ۴۱۸، ۴۱۹

وفیات الاعیان ۳۳۹

وکیل الدوله، میرزا محمد خان ۸۰، ۹۲، ۹۷، ۱۹۱، ۳۶۰، ۳۶۶، ۴۳۰، ۴۳۴

وکیل الملک، میرزا فضل اللّه خان (وزیر خلوت، پسر حاجی میرزا علی اصغر بن الحاج میرزا رفیع بن میرزا ابو طالب وزیر بن میرزا سلیم نایب الصداره العلیه الحسنی الحسینی الطباطبایی) ۳۲، ۴۰، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۶۵، ۳۸۵، ۴۱۳

وود تمبرغ ۱۶۵

ویکتور امانوئل (پادشاه ایتالیا) ۲۳۸

ویکتوریا (ملکه و امپراطریس انگلستان) ۱۰، ۳۹، ۴۵، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۲۸، ۳۸۳، ۴۰۴

ویلهلم (پادشاه و ورتمبرغ) ۱۶۵

ویلهلمین (ملکه و پادشاه هلاند) ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۸۷

ه هارون الرشید ۱۱۰

هدا العلماء حاجی میرزا اسماعیل ۲۰۵

هداوند ۲۵۵

هدایت، رضا قلی خان طبرستانی (معروف به لله باشی) ۱۱۳، ۲۰۳

هرات ۱۱۸، ۳۰۰

هردوت ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۵

هرزه گوین ۲۲۶

هرمزان ۳۱۴

هرمزبن شاپور ۳۳۳

هرمزبن نوشیروان ۳۰۲

هفت لنگ بختیاری (طایفه) ۳۰۳، ۳۲۷، ۴۰۶

هلاقان ۳۲۳

هلاکوخان ۳۴۶

هلاند، هلند ۱۲، ۲۶، ۶۰، ۶۲، ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۵۹، ۳۴۶، ۳۸۷

همدان ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۷۵، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۰۷، ۳۲۶، ۳۵۲، ۳۶۷، ۴۱۰، ۴۱۹- ۴۲۱

هندروستان ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۷۵، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۰۴

افضل التواريخ، متن، ص: ۴۷۱

هوسه ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۲

هومبرت (پادشاه ايتاليا) ۱۱، ۴۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۳۸، ۲۶۱، ۳۸۹، ۴۰۴

هيدج ۴۰۹

ى يافت آباد (قريه) ۱۷، ۱۱۵

يحيى بيگ ۱۱۰

يزد ۷۸، ۸۹، ۹۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۳۳

يزدجرد ۳۱۴

يمين السلطان، محمد حسين ميرزا (پسر مرحوم محسن ميرزاى امير آخور) ۸۳، ۹۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۶۱، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۲۵

يمين الملک ۴۳۷

يمين خلوت، سليمان خان ۴۳۰

يونان ۲۵۹، ۳۱۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹